مطلع سعدین و مجمع بحرین

۲

کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی

به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی

بسم الله الرحمن الرحیم

مطلع سعدین و مجمع بحرین

نویسنده:

کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی

ناشر چاپی:

موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مطلع سعدين و مجمع بحرين جلد ۲

مشخصات كتاب

سرشناسه : عبدالرزاق سمرقندی، عبدالرزاق‌بن اسحاق، ق۸۸۷ - ۸۱۶

عنوان و نام پديدآور : مطلع سعدين و مجمع بحرين/ كمال‌الدين عبدالرزاق سمرقندی؛ به‌اهتمام عبدالحسين نوايی

مشخصات نشر : تهران: موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۵ - ۱۳۷۲.

مشخصات ظاهری : ۲ ج(در ۴ مجلد)

فروست : (موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگی (پژوهشگاه)؛ شماره ۶۸۲)

(پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ ۷۵۰۲۸، ۷۵۰۲۹، ۷۵۰۳۰)

شابك : ۹۶۴-۴۲۶-۰۴۲-۲۳۱۰۰ريال(شميز)،۴۲۰۰ريال(گالينگور)؛بهای‌هرجلدمتفاوت

وضعيت فهرست نويسی : فهرستنويسی قبلی

يادداشت : جلد اول: چاپ اول: طهوری، ۱۳۵۳ فهرستنويسی براساس اطلاعات فيپا

يادداشت : ص. ع. لاتينی‌شده: Kamal al -din Abd ol-Razzaq Samarqandi. Matla-i Sa'dayn wa Majma-i Bahrayn.

يادداشت : جلد دوم براساس متنی است كه قبلا به‌اهتمام محمدشفيع تصحيح و همراه با توضيحات در سال ۱۹۳۶ در لاهور چاپ و منتشر شده و سپس توضيحات و اصلاحات عبدالحسين نوايی بدان افزوده شده است.

يادداشت : نام ناشر در مجلدات دوم تا چهارم به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تغيير يافته است.

يادداشت : كتابنامه

مندرجات : ج. ۱. دفتر ۱، [حوادث تاريخی] ۰۴/۲ - ۱/۷۱ هجری .-- ج. ۱. دفتر ۲، [حوادث تاريخی] ۸۰۷ - ۷۷۲ هجری .-- ج. ۲. دفتر ۱، [حوادث تاريخی] ۸۵۰ - ۸۰۷ هجری .-- ج. ۲. دفتر ۲، [حوادث تاريخی] ۸۷۵ - ۸۵۰ هجری

موضوع : ايران -- تاريخ -- تيموريان

شناسه افزوده : نوايی، عبدالحسين، گردآورنده

شناسه افزوده : شفيع، محمد، ۱۹۶۳ - ۱۸۸۳، مصحح

شناسه افزوده : موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگی (پژوهشگاه)

رده بندی كنگره : DSR۹۴۷/ع۲م۶ ۱۳۷۲

رده بندی ديويی : ۹۵۵/۰۶

شماره كتابشناسی ملی : م۷۲-۶۴۰

[جلد اول دفتر دوم]

وقايع سنه اثنين و سبعين و سبعمائة

ذكر گريختن امير موسى به جانب تركستان

چون حضرت صاحب قران بنياد دشمنان برانداخته مملكت مسخّر ساخت، امير موسى گريخته به تركستان رفت. و آن حضرت

جویکی «۱» را با چند بهادر در عقب او فرستاد و جویکی به نزیک او رسیده استمالت نامه‌ای که داشت پیش او فرستاده متعاقب روان شد. امیر موسی مستعد حرب شده عزم قتل جویکی جزم کرد. جویکی تربیت یافته آن حضرت بود و کار از کارخانه آورده و مزاج زمانه و فعل امیر موسی را دانسته. از راه کناره کرده بود و قراول در جای لایق نشانده. چون قراول آمدن امیر موسی را به طریقی دیگر مشاهده نمود، دانست که در ضمن آن شعبده‌ای هست. فی الحال جویکی را آگاه ساخت. جویکی جمعی در کمین نشانده و بر بلندی برآمد و احتیاط کرد و دانست که امیر موسی نوعی دیگر آمده است. لشکر خود را یسال کرده و بر اثر او روان شد و شب در اطراف او درآمده شبیخون زد. دشمن از هم فروریخته، امیر موسی به جانب اترار گریخت «۲» و جویکی آغروق او را گرفته صورت

(۱). در ظفرنامه شرف الدین علی یزدی، این نام به صورت «چنگی قوچین» آمده است: «حضرت صاحبقران چنگی قوچین را به طلب او فرستاد، او چون به او رسید قضیه به جنگ انجامید.» ص ۱۶۳ چاپ امیر کبیر، تهران.

(۲). ایضا: «به نیگی بالا رفته در ییلاق و کوهستان سرگردان می‌گشت».

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۵۰

واقعه به حکام آن نواحی رفع کرد و خود به پایه سریر اعلی آمد. حکام آن‌جا راهها مضبوط داشته چون امیر موسی راه نیافت بازگشته و از آب آمویه گذشته از سر اضطرار عازم شبرغان شد و به زنده حشم پیوست و زنده حشم کوتاه اندیشه دیوانه نهاد به اغوای او خیال استقلال در دماغ جای داد. «۱»

در این سال، حضرت صاحب قران موسم تیرماه فرمان داد که امرا جهت قورلتای جمع آیند و چون زنده حشم نیامد ایلچی فرستاده او را تهدید داد و او ایلچی را به اعزاز بازگردانیده سوگند یاد کرد که در عقب با تیغ و کفن می‌آیم.

مصرع

گر بکشد اگر زنده هلد او داند

و پیشتر از این دو امیر بیرمشاه و پسرش دولانجی از امیر حسین «۲» روگردان شده به خراسان رفته بودند. چون زوال دولت او شنیدند شادمان روی به خدمت حضرت صاحب‌قران آوردند. زنده حشم در راه ایشان را تعظیم کرده و طوی داده در حالت مستی پدر و پسر را بند کرده به برادر بزرگ خود امیر محمد «۳» سپرد و در حضور مردم گفت ایشان را به خدمت امیر تیمور رسان و به موجب مواضعه هر دو به قتل آمدند.

چون این سخن به سمع آن حضرت رسید، امیر الجایتو را فرمود که زنده حشم خویش تست. او را نصیحت کرده بیاور. الجایتو عذر گفت که می‌اندیشم که نصیحت نشنود و من فضیحت شوم. «۴» عذر او مسموع آمده امیر تابان بهادر و خواجه یوسف بدین مهم عازم شبرغان شدند و چون رسیدند زنده حشم هردو را مقیّد ساخت. حضرت صاحب‌قران به شبرغان آمده حصار آن را در میان گرفت «۵» و زنده حشم عاجز شده طاقت مقاومت نداشت. التماس مرحمت نموده درخواست که اگر لشکرها بازگردد

(۱). ایضا: «امیر موسی با دو حرم خود از آب جیحون گذشته به شبرغان پیش زنده حشم رفت و آغاز اغوا و افساد نهاد.»

(۲). ایضا: «بیرم شاه ارلات و پسرش تیلانچی».

(۳). ایضا: «پیر محمد» ص ۱۶۴.

(۴). ایضا: «اگر رای عالی صواب بیند پسرم خواجه یوسف به کفایت این مهم کمر بندگی بندد ...»

(۵). ایضا: «به قلعه آن‌جا که در شاهنامه به سفیددز مذکور است تحصّن جست.» ص ۱۶۵

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۴۵۱

او به درگاه آيد. آن حضرت ملتمس او را مبذول داشته عازم سمرقند شد. زنده حشم امير موسى را با برادر كهتر خود اسلام نام پيش آن حضرت فرستاد و الجايتو را شفيع انگيخته خود با شمشير و كفن روى به حضرت آورد. شفاعت الجايتو عزّ قبول يافته زنده حشم به شرف بساط بوس مشرّف شد. حضرت صاحب‌قران بر پيرى و ضعف او بخشوده از سر گناهان او درگذشت و امير موسى را به قرار معهود حرمت داشته جرايم او را نيز عفو فرمود و هردو را به خلعت و انعامها مخصوص گردانيد و در مشورت مملكت مدخل داد و هريك را به مقام عزّ او فرستاد.

در اين سال، احوال بلاد خراسان

ملك غياث الدّين پير على در هرات حاكم بود و امير على بيك ارغونشاه در طوس و ابيورد و نسا و يازر و خواجه على مؤيد در سبزوار و نيشابور و امير ولى در مازندران لشكر مرتب داشته به رى رفت و سلطان اويس از آذربايجان به دفع او استقبال نمود و منغلاى او در رى جنگ كرده شكست يافت و چون سلطان اويس با غلبه تمام رسيد، امير ولى را تاب مقابله نمانده عنان برتافت و از لشكر او گروه انبوه به قتل آمده جمعى دستگير شدند و سلطان تا سمنان در عقب ولى رفته به يراق امرا «۱» مراجعت فرمود. سبب مراجعت سلطان آن بود كه در آن‌وقت كه عازم حرب امير ولى مى‌شد به تدبير اركان دولت مكتوبى به خواجه على مؤيد نوشت و او را به موافقت خواند تا به اتفاق ولى را از پيش بردارند. چون ولى شكسته به مازندران رفت، سلطان باز استدعاى حضور خواجه على كرده بر حاشيه مكتوب به خطّ خود به حلّ زر نوشته بود كه:

نظم

نياز است ما را به ديدار توبدان پرهنر راى هشيار تو

---

(۱). ذيل جامع التواريخ: «سلطان تا سمنان برفت. امرا مصلحت نديدند. از سمنان مراجعت نمود.» ص ۱۹۶

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۴۵۲

خواجه على انديشه كرد كه اگر با سلطان اتّفاق نمايد يمكن كه ولى مستأصل شود و ملك مازندران ضميمه رى و عراق و آذربايجان گردد و لا شك سلطان طمع در استخلاص مجموع خراسان بندد و غالبا ميسر شود. آن زمان طوعا او كرها در سلك بندگان منخرط بايد بود. بنابرآن زمام اختيار از دست نداده به وعده وفا نكرد. سلطان جهت مخالفت او عازم دار الملك شد و ملك رى را به قتلق شاه داد و او را در قلعه شهريار نشانده قتلق شاه بعد از چند گاه رى را گذاشته به اصفهان پيش شاه محمود رفت و سلطان رى را به عادل آقا داد.

وقايع سنه ثلاث و سبعين و سبعمائه

ذكر ياغى شدن زنده حشم كرت دوم به اتفاق خان‌زاده ترمد

زنده‌حشم را باز بخت بد و طالع نحس روى از راه متابعت گردانيده و خان‌زاده ترمد به هواى آن‌كه ظهور حضرت صاحب الزّمان (ع) نزديك است آوازه انداخت كه من حضرت مصطفى را صلى اللّه عليه و آله [و حضرت امير المؤمنين] «۱» (ع) در خواب ديدم و به رخصت ايشان تقويت دين «۲» محمد (ص) خواهم كرد و استدعاى خواصّ و عوام نموده، زنده حشم را تمام از راه برد تا دل از موافقت حضرت صاحب‌قران برداشته به خان‌زاده پيوست و دست به غارت و تاراج برآوردند و آن حضرت وقوف يافته خطاى

بهادر و ارغونشاه بهادر را منغلای فرستاد و زنده‌حشم سیاهی ایشان دیده روی به گریز نهاد و از آب گذشته پل را خراب کرد و لشکر شبرغان که به تاخت رفته بودند در این اثنا رسیده به جانب پل رفتند و پل را خراب یافته از حیات نومید شدند و لشکر منصور تیرباران کرده دشمنان بعضی خود را بر آب زده غرق گشتند و جمعی به تیر هلاك بر خاك افتادند و اندکی خلاص یافتند و زنده حشم به حصار شبرغان درآمد و امیر جاکو به محاصره او رفته زمستان

(۱). س: و مرتضی علی را.

(۲). س: محمدی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۵۳

آن‌جا گذرانید و بهار زنده حشم بیرون آمده دست در دامن شفاعت امیر جاکو زده از افعال سابقه توبه و استغفار کرد. امیر جاکو پیش صاحب قران آمده به اتّفاق امرا شفاعت او کرد و آن حضرت را مکارم اخلاق پادشاهانه بر آن داشت که اقتدا به سنّت الهی نموده عصیان او را به احسان مقابله فرمود و از خون او گذشته گفت هرچه از ولایت گرفته باشند بازدهند و انعام و اکرام فرموده مرتبه او را بلند گردانید.

باوجوداین مکارم، باز نفس خبیث او را بر مکر و خدیعت داشت و چون تقدیر موافق تدبیر نبود، از آن کوششها جز خسار و ادبار نفزود و آدمی را هیچ خصلت بدتر از کفران نعمت و ناسپاسی نیست.

نظم

کافر نعمت بسی بتر از کافرزیرا که بود کفر یکی کفران دو

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحب قران «۱» به جانب مغولستان «۲»

حضرت صاحب قران، بعد از فراغت از مهمّ زنده حشم، لشکرها جمع آورده متوجه مغولستان شد و از نواحی اوزگندو فرغانه ایشان را رانده بعضی را که سعادت مساعدت نمود به ایلی درآمدند. از آن‌جمله کپك تیمور که با آن حضرت سابقه مودّت داشت به دولت آستان بوس مشرف گشته غجرچی شد و سپاه منصور جمعی مغولان را مقهور ساختند و آن حضرت تمام مغولستان را به کپك تیمور داده تا قراخواجه داخل یرلیغ او گردانید و به سعادت معاودت نموده در سمرقند نزول اجلال

(۱). س: صاحبقرانی.

(۲). تاریخ خوافی: عزیمت امیر صاحبقران امیر تیمور گورکان بر حرب جته.

ظاهرا کلمه جته یا چته را باید با تاء مشدد خواند. امیر خسرو دهلوی در غزلی به مطلع:

سروی چو تو در «اوجه» و در «تته» نباشدگل همچو رخ خوب تو البته نباشد در بیتی چنین گوید:

این شکل و شمایل که تو کافر بچه داری‌در چین و ختا و ختن و جته نباشد

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۵۴

فرمود. ناگاه خبر آمد که کپك تیمور سر از جاده متابعت پیچیده آن حضرت را آتش غضب برافروخته فرمود که بهرام جلایر و عباس بهادر با جمعی دلاوران متوجه مغولان شوند. امرا بر حسب فرموده عزیمت نموده نزدیك یاغی رسیدند. در این حال، بعضی از ایل بهرام جلایر، به اتفاق امیر صده تیزکجی «۱» که دشمن قدیم بهرام بود، خواستند که بهرام را بگیرند. او واقف شده با امرا مشورت کرد. مصلحت چنان دیدند که آن سخن نهان داشته مفسدان را جهت صلاح وقت اکلکا دهند و بر آن موجب عمل کرده

ایشان را غافل ساختند و صفها آراسته آبی بزرگ در میان حایل بود و عبور میسّر نمی‌شد. خطای بهادر و شیخ علی بهادر به تعصّب یکدیگر بر آب زده گذشتند و بر لشکر کپک تیمور حمله کرده و ایشان را برهم زده باز به لشکر خود پیوستند. چنانچه مدّتها می‌گفتند که ایشان یکدیگر را از چند ورطه هایل بیرون آورده‌اند. فی الجمله کپک تیمور و امرا صلح کرده مراجعت نمودند و مفسدان جلایر را به یاسا رسانیده به خدمت حضرت صاحب قران مشرّف شدند. آن حضرت غضب فرموده از غایت غیرت و حمیّت به نفس شریف متوجه شد و کپک تیمور از توجه سپاه ظفر پناه آگاهی یافته گریزان سر در بیابان بی‌پایان نهاد و عساکر منصور آن نواحی را تاخته بازگشتند و خاطر از آن‌جانب جمع شد.

چون به مرحله زرنق «۲» رسیدند، شخصی در خلوت عرضه داشت که امیر موسی و زنده حشم و پسر امیر خضر یساوری و خان‌زاده ترمد و شیخ ابو لیث سمرقندی اتفّاق نموده سوگند خورده‌اند که در منزل قراسمان آن حضرت را بگیرند «۳» و آن شخص قبول کرد که به حضور ثابت کند. آن حضرت در دیوان نشسته نام- بردگان را یک‌یک به حضور آورد و یارغو پرسیده چون بسیار کس در آن مشورت

---

(۱). س: ترکچی- ظف: تزکجی.

(۲). ظف: «در موضع آدون گوزی.»

(۳). ظف: «به مصحف سوگند خوردند که چون به موضع قراسمان رسند، حضرت صاحبقران را در هنگام شکار به حیله بگیرند.» ص ۱۷۱

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۵۵

بودند نهان نتوانستند داشت. مجموع به گناه معترف شدند. حضرت صاحب قران گناه امیر موسی را عفو فرمود «۱» و خان‌زاده را جهت سیادت ایذا نکرده حکم شد که از مملکت بیرون رود و پسر امیر خضر را امیر سیف الدین «۲» شفاعت کرد. امّا زنده حشم را فرمود که پیش من راه مدهید که مار در آستین داشتن و دشمن را دوست انگاشتن از عقل دور است و او را در ارگ سمرقند محبوس کردند تا سپری شد و شیخ ابو لیث سمرقندی را فرمود که هوای مکه به غایت گرم و [«۳»] شان به غایت خنک واقع شده‌اند. زیارت کعبه امری معتدل است و رکنی از مسلمانی. به این نوع اعدا مقهور شدند.

در این سال، سلطان اویس از تبریز لشکر به اوجان کشید به عزم رزم امیر ولی که ولایات او را مستخلص گرداند. ناگاه برادر سلطان، امیر زاهد، به مقتضای اجل موعود که قابل تقدیم و تأخیر نیست، مست بر بام کوشک اوجان رفته درافتاد و او جان بداد.

نظم

دریغا که باغ بهار جوانی‌فروریخت از تندباد خزانی

دریغ آن مه سر و بالا که او راز بالا فتاد این بلا ناگهانی

تو دانی چه افتاده است ای زمانه‌فتادست مصر کرم را مبانی سلطان به سبب اندوه برادر ترک یورش کرده عازم تبریز شد و شاه شجاع جهت آن‌که سلطان دختر به شاه محمود داد، از تبار زه آزرده خاطر بود. مکتوبی به

---

(۱). ظف: «چون مهد علیا سرای ملک خانم خواهرزاده امیر موسی بود و مخّدره تتق عصمت و ابّهت اکه بیگی نامزد پسر او شده بود حضرت صاحبقران گفت ... چون میان ما و تو پیوند است آن را رقم عفو کشیدیم.» ص ۱۷۲

(۲). ظف: «چون برادر زن امیر سیف الدین بود.» ص ۱۷۲

(۳). کلمه‌ای نانوشته مانده- ظفرنامه: «و شیخ ابو اللّیث را به سفر حجاز امر فرمود.» ص ۱۷۲

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۴۵۶

امير ولى نوشت و او را بر مخالفت سلطان اويس تحريض كرده نمود كه جهت يزد و اصفهان خاطرم مشغول است و اگرنه موافقت مى‌نمودم و ذكر آن كرده كه پدرم چگونه به تبريز رفت و اخى جوق را منهزم ساخت و امير ولى را ستوده و اجداد او را نام برده كه امراى بزرگ بودند كه در ركاب هولاگو خان به ايران آمدند و امير ولى در جواب نوشته بود كه اويس در ايران زمين با كه جنگ كرده و صفت جنگهاى خود با سربداران گفته و نموده كه سلطان اويس را مملكت مفت به دست افتاده و من تا رى رفتم به عزم رزم. او پيش نيامد و مباركشاه دولى كه از جانب او در ساوه بود ياراى آمدن نداشت و اگر بندگى شاه تا همدان آيند ما نيز از اين طرف لشكر بدان جانب برده ممالك اويس را مسخر گردانيم و شرح آمدن امير ولى به در ساوه در سال آينده آيد. ان شاء اللّه.

وقايع سنه اربع و سبعين و سبعمائه

ذكر مبداء رزم حضرت صاحب‌قران با حكام خوارزم «۱»

حضرت صاحب قران دو كرّت ايلچى به خوارزم فرستاده پيغام داد كه چون ما را قرب جوارى هست و پيوسته با شما دوستى ورزيده‌ام نمى‌خواهم كه زيادت آسيبى به شما رسد و هميشه خراج كات و خيوق تعلق به الوس جغتاى داشته و در اين چند سال به سبب انقلابى كه در سمرقند واقع شده شما آن را تصرّف نموده‌ايد.

اكنون وظيفه آن‌كه آن دو پاره ولايت را بازگذاريد تا دوستى برقرار ماند. امير حسين صوفى «۲» كه والى خوارزم بود بدان پيغام التفات ننمود و در جواب فرمود كه اين ولايت به تيغ مسخر كرده‌ام، هم به تيغ بايد گرفت.

---

(۱). در ترتيب سالها و بيان وقايع هر سال، بين مندرجات مطلع سعدين و فصيح خوافى اختلافاتى است فراوان.

(۲). ظف: «والى خوارزم حسين صوفى پسر تنغداى كه اويماقش قنقرات بود.» ص ۱۷۳

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۴۵۷

نظم

عروس ملك كه مهرش بريده‌اند به تيغ‌به جز به تيغ مر او را طلاق نتوان داد حضرت صاحب قران از آن جواب ناصواب در تاب شده خواست كه على الفور عازم آن ديار شود، اكابر ماوراء النهر مثل مولانا جلال الدّين كشى و خواجه عصام الدّين قاضى و ساير ائمه و قضات صفت قبة الأسلام خوارزم كردند كه امروز در روى روزگار مفخر اسلام و مقّر علماى ايّام خاك پاك خوارزم است. نشايد كه به واسطه يك نفس شهرى چنان شهرى در دست و پاى لشكر جرّار هلاك شود و مصلحت ديده مولانا جلال الدين كشى به رسم رسالت متوجه خوارزم شد و كلمة الحق به ادا رسانيد. امير حسين صوفى در قهر شده گفت مملكت شما دار الحرب است و بر مسلمانان واجب كه دفع شما كنند. چنان مكنيد كه خاك ماوراء النهر به توبره به خوارزم بايد كشيدن و فرمود تا خدمت مولوى را در خلوتى بازداشتند و غير از محافظان كسى پيش او نگذاشتند و حضرت صاحب قران عزم يورش خوارزم جزم فرمود.

ذكر رفتن حضرت صاحب قران به جانب خوارزم

حضرت صاحب قران كامكار با لشكرهاى نامدار «۱» در سيچقان يل متوجه خوارزم گشت و از موضع سه پايه گذشته قراول دشمن ظاهر شد. جمعى از لشكر منصور بر ايشان زده ظفر يافتند و گروه انبوه گرفته به ياسا «۲» رسانيده به فال ميمون دانستند و به حصاركات رسيده بيرم خواجه يساول به اتفاق قاضى خيوق «۳» حصار استوار كرده استعداد حصاردارى مرتّب داشتند. صاحب قران

فرمود تا به هیمه و

---

(۱). س: جرّار.

(۲). س: یاساق.

(۳). ظف: «بیرم یساول و شیخ مؤید که از قبل حسین صوفی در آن‌جا داروغه بود و یکی قاضی به اتفاق دروازه حصار استوار کردند.» ص ۱۷۶

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۴۵۸

خاشاک خندق را بینباشتند و گوجه ملک را اشارت کرد که به خندق درآید. ترس بر او غالب شده تعلّل نمود. خماری یساول بی‌توقّف و تعلّل درآمده مبشر و بای خواجه در رفته لشکریان درریختند و از آب گذشته اول شیخ علی بهادر بالای فصیل برآمد و مبشّر پای او گرفته هردو به زمین افتادند. باز شیخ علی بهادر بر سر فصیل برآمده دشمن نیزه حواله او کرد و او نیزه را گرفته و شکسته تیغ بر سر او راند.

لشکریان از اطراف درآمده به آتش شمشیر آبدار دمار از آن بادپیمایان خاکسار برآورد و اموال حصار تاراج شده روز دیگر متوجه خوارزم گشتند و گوجه ملک را جهت تقصیر چوب یاسا زده و بر دم خربسته به جانب سمرقند فرستادند. امیر غیاث الدین ترخان «۱» و خواجه یوسف به منغلای رفته بر لب آب کولان «۲» به منگلی خواجه کلک که به رسم قراولی از جانب خوارزم آمده بود رسیدند و از طرفین کارزار کرده کوشش بسیار نمودند. عاقبت بهادران جغتای لشکر خوارزم را شکسته جمعی را کشته و بعضی را خسته و بسته و باقی را پریشان ساختند. امیر حسین صوفی از مقاومت عاجز شده قلعه را محکم ساخت و کسی را رخصت نمی‌داد که از دروازه بیرون آید و صلاح در آن دید که در صلح زده کات و خیوق را بازگذارد و بدین جهت ایلچیان با تحف و هدایا پیش صاحب‌قران فرستاد و در این اثناء امیر کیخسرو به امیر حسین صوفی پیغام داد که صلح نکند و با هرکه دارد بیرون آید که سپاه سمرقند به تاخت و غارت هرطرف رفته‌اند و من در صف معرکه جرگه امیر تیمور شکسته به او می‌پیوندم. امیر حسین صوفی، بنابر پیغام امیر کیخسرو با تمام لشکر خود یاسامیشی کرده بیرون آمد و نزدیک لشکر آن حضرت رسید و سپاه ظفرپناه اکثر به تاخت رفته بودند. صاحب‌قران گذر آب گرفته، راه خوارزمیان بربست و بهادران از اطراف رسیده غلبه‌ای جمع آمد و از جانبین تیرباران کرده اول از غلامان آن حضرت

---

(۱). ظف: «از نسل قشلیق که چنگیز خان او را ترخان کرده بود.» ص ۱۷۷

(۲). ظف: «به جوی کورلن رسیدند منگلی خواجه و کلک باجوقی از سپاه یاغی آن‌جا بودند.» ص ۱۷۸

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۴۵۹

[جرغانق و اباجی هساهی] «۱» بر آب زده گذشتند. بعد از آن شیخ علی بهادر با پنج نوکر در مقابل خواجه شیخ‌زاده از آب گذشت و او را راند و همچنین امیر مؤید و آق تیمور بهادر و خطای بهادر و ایلچی بهادر عبور کردند. امّا ایلچی بهادر غرق شد.

القّصه آتش جنگ چنان اشتعال یافت که بهرام خون‌آشام از هول آن معرکه عنان برتافت و حضرت صاحب‌قران خواست که به نفس خود از آب گذرد، امیر شیخ محمد بیان عنان آن حضرت گرفته پای مبارکش بوسه داد و التماس توقّف نموده درخواست او عزّ قبول یافت و شیخ محمد بر آب زده سلامت بیرون آمد «۲» و در آن معرکه کارزاری کرد که داستان رستم دستان در مازندران بر طاق نسیان ماند.

فی الجمله از اول روز تا بین الصّیلوتین میان فئتین آتش قتال التهاب و اشتعال داشت. عاقبت دولت قاهره دست زور برآورده

خوارزمیان را فروکوفتند و دشمنان عنان به طرف شهر تافته بسیاری دستگیر شدند و لشکر منصور اموال بسیار گرفته امیر حسین صوفی به خوارزم درآمد و از تاب این غصّه در تاب تب افتاده مودّی به مرض الموت گشت و بعد از دو سه روز از دار فنا به دار بقا رحلت فرمود.

ذکر مصالحه حضرت صاحب‌قران با یوسف صوفی

چون امیر حسین صوفی نماند، برادر او یوسف صوفی به جای او نشست.

نظم

یکی چون رود دیگر آید به جای‌جهان را نمانند بی‌کدخدای و چون از امیر یوسف صوفی تا غایت ترک ادبی به ظهور نیامده بود، ایلچیان تردّد نموده وحشت بیگانگی به خویش و الفت یگانگی مبدّل شد و حضرت

---

(۱). ظف: اپاچی کلته و پشایی و سقار جرغتو. ص ۱۷۹

(۲). ظف: «و خان‌زاده ترمذ ابو المعالی نیز از عقب همین طریق سپرد.» ص ۱۷۹

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۶۰

صاحب‌قران دختر آق صوفی برادرزاده یوسف صوفی که از دختر پادشاه اوزبک بود، «۱» جهت امیرزاده اعظم جهانگیر خواستاری نمود و یوسف صوفی منّت داشته قبول کرد و حضرت صاحب‌قران ظفر قرین عود نمود. به ولایت جاس «۲» نزول فرمود و غدر کیخسرو آن‌جا ظاهر شد. آن حضرت فرمود که ارکان دولت جمع آمده یرغو داشتند و آن گناه و چند جریمه دیگر بر او روشن شده خود اعتراف نمود و فرمان پادشاه سیورغتمش خان نفاذ یافت که او را به سمرقند برده به یاسا رسانند «۳» و آن حضرت لشکرها را اجازت فرموده آن زمستان قشلامشی در سمرقند نمود و امیر یوسف صوفی خلاف عهد کرده عقد محبت برانداخت و جلگه کات را تاخت. «۴»

قضایای عراق و فارس و یاغی شدن پهلوان اسد و این قضایا از سنه ثلاث تا سنه خمس و سبعین و سبعمائه است

پهلوان اسد از سپاهیان خراسان بود، بهادر خوش صورت نیکوسیرت.

شاه شجاع او را به حکومت کرمان فرستاد و او آن‌جا قوی شد و امیر سیورغتمش افغانی برادرزن شاه شجاع که هرگز با پادشاه یک جهت نبود، به اتّفاق شاه یحیی هر روز سودای سلطنتی در دماغ اسد می‌نهادند و از زبان امرای شاه شجاع نامه‌ها به تزویر می‌فرستادند که اصلا بر مزاج پادشاه اعتماد ننماید. اما چون والده شاه شجاع، مخدومشاه در کرمان بود پهلوان طغیان نمی‌توانست فرمود. تا روزی جهت

---

(۱). ظف: «برادر او آق صوفی پسر تنغدای را از شکر بیک دختر خان اوزبک دختری بود سوین بیک نام به خان‌زاده مشهور.» ص ۱۸۰

(۲). ظف: به جلگه خاص.

(۳). ظف: «به نوکران امیر حسین سپردند. ایشان او را به قصاص امیر حسین به قتل آوردند.» ص ۱۸۱

(۴). ظف: «در آن هنگام که کیخسرو ختلانی را بگرفتند و سلطان محمود پسر او و ابو اسحق پسر خضر یسوری ... گریخته به خوارزم رفتند پیش یوسف صوفی و در مجلس او راه سخن یافته آغاز اغوا و فساد نهادند.» ص ۱۸۱

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۶۱

کشتی گیران کرمانی و خراسانی میان ملازمان مادر پادشاه و نوکران اسد نزاع تمام شد «۱» و خاتون شکوه از اسد به شیراز نوشته هم در آن اثنا عازم فارس گشت «۲» و پهلوان شهر خالی یافته بنیاد استحکام قلاع و عمارت بارو کرد و هرچند شاه را اعلام می‌نمودند باور نمی‌فرمود تا جناب پهلوان از عمارت قلاع و بارو بپرداخت و از اطراف خراسان و نواحی کرمان حشری جمع ساخت و از متّمولان کرمان و متعلّقان مادر شاه مال بسیار گرفت «۳» و داعیه شد که قرین خواجه علی مؤید در خراسان او نیز در کرمان سربدار باشد. شاه شجاع آگاه شد عزیمت کرمان نمود و امیر سیورغتمش به قلعه سلیمانی درآمد و امیر معزّ الدین اصفهانشاه «۴» نامزد محاصره او گشته، پادشاه در شهور سنه ۷۷۴ به کرمان رسید و تدبیر جز محاصره ندید. اطراف کرمان را دایره‌وار احاطه کرده شهر مرکز آسا در میان ماند و کار بر اهل شهر تنگ آمد. اسد شاه یحیی را که محرّک فتنه بود اعلام نمود و شاه یحیی به ظاهر قوّت مدد اسد نداشت. پوشیده، پهلوان خرّم خراسانی را که در فارس قایم مقام پادشاه بود اغوا و اغرا نموده بر آن داشت که اسد را در چنین واقعه‌ای از روی خراسانیت مددی می‌باید کرد. پهلوان خرّم قبول کرده به ترتیب اسباب حرب و آلات و ادوات طعن و ضرب اشتغال نمود و ظاهرا به عرض پادشاه رسانید که بندگی حضرت از تختگاه

---

(۱). تاریخ محمود کتبی: «والده پادشاه جانب کرمانی گرفت و پهلوان اسد جانب خراسانی.» ص ۸۶

(۲). جامع التواریخ حسنی: «مخدوم شاه بفرمود تا آن خراسانی را بزدند و فتنه سخت شد میان کرمانیان و خراسانیان. مخدوم شاه گفت من در کرمان نمی‌نشینم که اسد بی‌آبرویی من می‌طلبد. خواجه محمد بعلیابادی که معمار مملکت بود گفت اگر اشارت شما باشد، چاخویان را بگویم که قصر بر سر او اندازند. بدین سخن کینه پهلوان مستحکم شد.»

(۳). تاریخ کتبی: «کارکنان والدهٔ السلاطین را بگرفت و خزاین و دفاین او را که از پدران به میراث یافته بود به زخم شکنجه بگشود و خواجه محمد بعلیابادی که معمار مملکت بود مقیّد ساخت و هرچه داشت ازو بگرفت و عاقبت بکشت و خواجه شمس الدین زاهد که یکی از اکابر بلوک اقطاع بود به طعام زهرآلود هلاک گردانید و مال او را نیز در تحت تصّرف آورد.» ص ۸۷

(۴). ک: اصفاهانشاه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۶۲

دوراند و بنده از غدر شاه یحیی و فتنه شیرازیان و جانب آذربایجان و اتفاق شاه محمود با ایشان ایمن نیستم. بنابرآن خرّم را رعایت حزم جزم می‌باید کرد.

پادشاه ابو الفوارس که فارس میدان فراست بود، از راه تفّرس نقش کعبتین حریف که بر بساط خیال نرد دغا می‌باخت بازخوانده، صلاح در آن دید که به منصوبه‌ای او را از ده هزار فکر خطا خلاص دهد. عنان عزیمت به صوب فارس منعطف گردانیده این رباعی انشا نموده برخواند:

رباعی

من جرعه صبر می‌کشم فرزانه‌وین غصه دهر می‌خورم مردانه

نومید نیم که عاقبت حق ز فلک‌روزی به مراد پر کند پیمانه سلطان عماد الدین احمد و شهزاده زین العابدین و جمعی امرا را جهت محاصره تعیین فرمود خزانه و جیباخانه را به نواب سلطان احمد سپرد و فرمود که اگر جمعی از سران سپاه کرمان بیرون آیند به خلعتهای گرانمایه و کمر مرصّع و نقود انعام باید نمود و موضع اقامت در زرند معین ساخت تا از شبیخون اسد ایمن باشند و سلطان احمد در استخلاص کرمان سعی بلیغ می‌نمود. در این اثنا قاصد اسد آمده عرضه داشت که پهلوان می‌گوید که بنده از خاک برگرفته پادشاه است و از جرأت و خیانت شرمسار است. توقّع آن‌که ایشان وسیله شده از حضرت پادشاه درخواست فرمایند تا از سر

جریمه بنده گذرند و بنده مال به خزانه فارس رساند و سکّه و خطبه به نام پادشاه موشّح گرداند و محافظت مملکت و رعایت رعیت به عهده بنده باشد.

چون مـدتی به نیک‌نامی گذرانیـده مبادا که شیطان صـفت به طوق لعنت ابدی مطّوق گردد و رعایا به بلای غلا و محنت جلا مبتلا شوند و موجب وبال دنیا و نکال آخرت گردد. سلطان احمد انهای پادشاه کرده شاه شجاع در جواب نوشت:

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۶۳

من انشائه

بانی کرمان اردشیر بابکان بوده است و پـدران ما به زخم شمشیر آبـدار در قبضه اقتـدار آورده‌اند و ما به نفس خود کرهٔ بعد اخری تسخیر آن کرده‌ایم و به امانت به او سپرده و او در امانت خیانت کرده و از نصّ قاطع إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها «۱» نیندیشیده. رجای صادق و امید واثق است که به ایسر وجوه از وی استرداد رود و جزای کفران لا یَحِیقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ. «۲»

مصرع

نه از من، از زمانه بازبینند

نظم

اگر بد کنش مرد زنهار خواربه گردون گردان رود زهره‌وار

زمانه ز گردون به زیر آردش‌به دست بد خویش بسپاردش و فرمود که وقتی این درخواست به قبول مقرون افتد که برادر و پسران را فرسـتد و قلاع اندرون شهر به کوتوالان ما بسپارد. چون اسد این خبر شنید و به ذخایر استظهار داشت و به مدد آذربایجان و اصفهان امیدوار بود، در مقام عصیان به قرار سابق طغیان نمود. امّا هرروز فوجی از کرمان بیرون آمده ملحق می‌شدند.

سلطان احمـد از غلبه مردمی که بیرون آمدنـد متوّهم شـده خواست که به جانب مشیزرود. امرا منع فرمودنـد. بنابرآن‌که اگر اسد را میسّر شود که ارتفاعات حومه به اندرون شـهر برد موجب مزید اسـتحکام و قوّت او شود و در این اثنا، سـیصد سوار نوروزی از اسد روگردان شده پیش سـلطان احمد آمدند و موافق امرا سخن گفتند و قرار بر آن یافت که در بلوک ماهان اقامت نمایند و امیر محمد جرمایی با سیصد سوار

(۱). سورهٔ النساء ۵۸.

(۲). سورهٔ فاطر ۴۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۶۴

دیگر از دروازه پای غار بیرون آمده به سپاه ظفرپناه پیوست و متعاقب او خواجه رشـید و خواجه علی برادران خواجه محمد طغانشاه به شرف بساط بوس رسیدند و همه انعام و نوازش یافته بیرونیان را قوّت تمام حاصل شد و سـلطان احمد طرق ولایت چنان بربست که یـک من بـار از هیـچ ممّر به شـهر درنمی‌آمـد. کرمانیان را از غایت بی‌قوتی قوّت ساقط شـده مجال اقامت نمانـد و اسـد از روی اضـطرار به چنـد دفعه مردم را بیرون رانـده گوینـد صـد و بیست هزار نفر قلمی از کرمـان بیرون کرد و به امیـد لشـکر آذربایجـان و اصـفهان روز می‌گذرانیـد و چون عروس مراد از ورای نقاب غیب چهره ننمود و اسد را از آن روی کاری نگشود، جمعی را به اسـم رسالت و بیلاکات فراوان به خراسان فرسـتاد. ملک غیاث الدین پیر علی بن ملک معز الدین حسین چون نسبت با شاه شجاع در مقام مصافات بود ایلچیان اسد را وقعی ننهاد و بی‌حصول مقصود باز آمدند.

سلطان احمد در باب محاصـره کرمان طریق خدمتکاری مسلوک داشته دقیقه‌ای نامرعی نگذاشت و مکنون ضمیر و مخزون خاطر او

آن‌که چون کرمان مستخلص شود حکومت آن‌جا بر او مسلم باشد. شمه‌ای از این حال، در طی عرضه داشت انهاء پادشاه کرد. چون این معما را پادشاه گشود، در جواب فرمود که:

قضیه جلادت و مردانگی و شجاعت و فرزانگی برادر عزیز معلوم گشت.

مصرع

همین می‌کن که جاویدان مدد بادا از توفیقت

صورتی‌که به واسطه نر ماده اسد فِی جِیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ «۱» نموده من کل الوجوه حق به جانب اخوی است. آثار سعی که از آن برادر یوما فیوما ظاهر می‌شود، موجب ازدیاد اعتقاد می‌گردد. هرآینه چون از سر اهتمام امری خطیر به اتمام رساند، او را به انعام و اکرام مقابل و مماثل دارد و اگر تقدیرا

---

(۱). سورهٔ لهب ۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۶۵

منصب حکومت کرمان نباشد، اضافتی گرامند بر مواجب و بلوک و اقطاع او برود. آری.

مصرع

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

سلطان احمد از آن جواب در مات شده مرکبش از آن مسلک کندی یافت و چون تیر تدبیرش بر نشانه غرض مقصود نیامد، بازوی کوشش او را قوّت نماند. از آن اهتمام نادم گشته عرضه داشت که بنده را ملازمت حضرت بر مقاصد دارین و مآرب منزلین مرّجح است و بیش از این تحمل حرمان ندارد. امیدوار که توسکال (؟) «۱» بنده به این‌جانب آید. پادشاه ملتمس برادر «۲» مبذول داشته پهلوان خرّم و پهلوان علیشاه مزینانی و جمعی امرا را یراق یک ساله ساخته متوجه کرمان گردانید و بر زبان گذرانید که خراسانیان یک هفته و ده روز چپریر یک جا نهاده اقامت نمایند «۳» و مقرّر فرمود که لشکر در ظاهر شهر باشد و امرا رسیده سلطان احمد عازم شیراز شد و پهلوان خرّم و باقی امرا به کرمان درآمدند و حال تنگی شهر به غایتی رسیده بود که قوت بیشتر مردم مغز پنبه‌دانه و تخم اسپیوش «۴» و سپستان بود و سواران اسبان را که از لاغری می‌مردند کشته بودند و خورده و پهلوان اسد از غایت عجز قاصد پیش پهلوان خرّم فرستاد و التماس حضور پهلوان علیشاه مزینانی نمود. پهلوان خرّم پهلوان مزینانی را فرستاد. اسد اظهار ندامت کرده گفت سهوی که مرا واقع است

---

(۱). س، ک: بوسکال- در نسخه عکس کتاب حافظ ابرو متعلق به این جانب جای این کلمه سفید مانده است. ظاهرا به معنای جانشین است.

(۲). ف: برادر خود.

(۳). ک، ف: خراسان نسخه عکس حافظ ابرو: «قاعده خراسانیان این است که یک هفته و ده روز که در یک محل مهر (؟) نهاده باشند اقامت ننمایند.»

(۴). ک: سبیوس- س: سبیوش- منظور اسپیوش است. در فرهنگ جهانگیری در ذیل این لغت آمده است:

«نام درختی است که آن را اسپغول هم گویند و به تازی بذر قطونا و به یونانی فلیون نامند.» و در کتاب تحفه حکیم مؤمن آمده است: «بذر قطونا مشهور است و در اصفهان اسپرزه و در شیراز بنکو نامند. سفید و سرخ و سیاه می‌باشد ...» (چاپ تهران، ۱۳۱۰ قمری، ص ۴۶)

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۶۶

می‌خواهم که پهلوان تاج الـدین خرّم به کمال کیاست تدارک آن فرماید و اگر میسور گردد که به حضور تدبیر آن تدارک فرماید اولی باشد.

پهلوان علیشاه بازآمده صورت قضیه رفع کرد و پهلوان خرّم به شهر درآمده پهلوان اسد رسم خلعت و طوی و پیشکش به جای آورد و در پای ماچان ندامت بایستاد. عاقبت بر آن قرار گرفت که خطبه و سکه به نام پادشاه کند و قلعه مولانا که در میان شهر است به امناء حضرت سپارد و یکی از پسران متوجه شیراز شود. پهلوان اسد همه را قبول کرده «۱» پهلوان علیشاه به ضبط قلعه قیام نمود و برادر و پسر را به فارس روان گردانید. جماعت لشکریان با مردم شهر خرید و فروخت کرد و یک من جوبه یک من رویینه داده از جانبین فوزی تمام دانستند. خرّم به غایت خرّم بازگشت «۲» و به خدمت پادشاه رسید. پادشاه اندیشه فرمود که مبادا باز اسد از راه چاکری عدول جوید. بنابراین تمام بلوکات را به ارکان دولت عنایت فرمود «۳» و اسد به قید بی‌اختیاری مقیّد شده نوکران او را در هیچ بلوک مدخل نبود و روزی مکّدر می‌گذرانید. گاه فکر آن می‌کرد که با احمال و اثقال عازم خراسان شود و گاه اندیشه آن می‌نمود که مستظهران کرمان را تالان کرده نقل قلعه کوه کند و چند روزی با روزگار ساخته شاید که بعد از شب محنت صبح سعادت طلوع کند و چون خبر خیانت و کفران نعمت او در آفاق منتشر بود، روی آن نمی‌دید که کسی او را به خود راه دهد. بل وهم آن بود که طمع در اموال و خزاین او کنند. گاه می‌خواست که دفع پهلوان مزینانی کند، اختیار قلعه بلکه تمام شهر از دست او رفته بود و دفع پهلوان دشوار می‌نمود.

در این اثنا به سعی مولانا جلال اسلام [دفع اسد شد و صورت آن قضیه

---

(۱). حافظ ابرو: «و قلعه مولانا صدر الدین تسلیم کرد و پهلوان علیشاه ...»

(۲). ایضا: «اما چون اکثر ارتفاع شتوی ممالک لشکر پادشاه و سلطان احمد خورانیده بودند و صیفی ذرع نشده بود ولایت در عین بی‌ضبطی و بی‌رونقی بود.»

(۳). ایضا: «چنانچه نوکران و ملازمان او را در هیچ بلوکی به هیچ‌گونه نباشد.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۶۷

چنان بود که مولانا جلال اسلام] «۱» ملازم اسد بود و محرمیت حرم داشت.

دولت خواهان شاه شجاع انگیز کردند که زن اسد، بیگی را به پادشاه تطمیع کرده به غایت مایل یافت و به عرض پادشاه رسانیده شاه شجاع به خط خویش این رقعه در قلم آورده فرستاد:

من انشاء پادشاه مطاع شاه شجاع

«کاتب سطور شاه شجاع بن محمد قول و شرط و عهد می‌کند و بر خود واجب و لازم می‌داند که چون خاتون معظّمه زیدت رفعتها تقّبلی که نموده به جای آورد و حقّی چنین بر خاندان ما ثابت گرداند او را به انواع کرامت و نوازش مخصوص گردانم و در عقد رعایت و حرم حمایت خود جای دهم و از جمله خواتین خاص معتبر باشد و هر التماس که داشته باشد مبذول افتد و خویشان و نزدیکان و فرزندان او را عزیز دارم و تربیتهای بسیار به تقدیم رسانم چنان‌که در جهان عزیز و سرافراز باشد و خدای تعالی و روح انبیا و اولیا را بر خود گواه می‌گیرم. هذا خطی و عهدی ...»

این نامه در کرمان به بیگی رسانیده گفتند چون دفع اذیّت اسد نر ماده از خود و خلایق کرده باشی به خلعت همسری و کرامت هم‌بستری اختصاص یابی و چون از قبح افعال و سوء اعمال و وخامت عاقبت و نکایت خاتمت او واقف است دفع مضّرت او از خود

و خلایق موجب ثوابی عظیم و اجری جسیم داند.

و در آن ولا، پهلوان کرد که اتابک فرزنـد اسـد نر ماده بود و به محافظت برجی که حایل است میان قلعه مولانا و کوشک موسوم و بی‌معاونت او کاری نمی‌شـد، زن اسد از خبث مزاج اسد فصلی برو خوانده «۲» او را چون موم قابـل نقش مراد یافت. چون میان زن اسد و کرد و مولانا جلال اسلام اتّفاق شد، پهلوان علیشاه

(۱). ک ندارد.

(۲). حافظ ابرو: «زن اسد کرد را در خفیه طلب کرد و از فضایح خبث مزاج اسد ...»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۶۸

مزینانی تمارضی نمود و اسد بشاشت کرده با خود گفت که اگر طبیبی مجال می‌یافت به یک شربت کار او می‌ساخت. ناگاه پهلوان علیشاه پیش اسد فرستاد که عارضه‌ای کاری شده طبیبی که صـلاح داند تعیین نماید. پهلوان اسد مولانا جلال اسلام را به قلعه روان کرد و مولانا ملازمت جانبین نموده مقرّر شـد که از قلعه نقبی به برج کرد آورنـد. و پهلوان علیشاه، جهت احتیاط، قاصـدی به مشـیز پیش امرای فارس فرستاد که مهمی روی نموده فلان روز پانصد سوار و پیاده جلد بر در دروازه سـعادت کرمان حاضر شوند و برای زیادتی مـدد عرضه داشت به شـیراز دوانیـده به تعجیل مـدد طلبیـد. چون کار نقب تمام شد، صد مرد جلد از قلعه در سـلاح شدند و صد مرد که در برج بودند چاشتگاه که اسد از خانه وزیر «۱» به کوشک درآمد ناگاه جمعی چون بلای ناگهان شمشیرها کشیده در کوشـک ظاهر شدنـد و نوکران در بیرون متفرق شـده معـدودی که در درون بودنـد چون حروف تهّجی از هم فروریختنـد و جمعی هلاک شده تیری بر پیشانی اسد آمد و طایر روح او پرواز کرد «۲» و اسد را از فراز قصر به زیر انداختند و طبل بشارت کوفته پهلوان علیشـاه از راه نقب به قصـر آمـد و رعیّت که از جهت اسـد به انـواع بلیّت مبتلاـ بودنـد شـاد شدنـد و گوشت او را قطعه‌قطعه بردنـد. چنانچه گویند قصّابی شوشتری مبلغ دویست دینار از بهای گوشت او حاصل کرد و این حال چهاردهم رمضان سـنه خمس و سبعین و سبعمائه واقع شد. «۳»

(۱). حافظ ابرو: شمس الدین علی وزیر.

(۲). ایضا: «از ملازمان جز سـلیمانشاه بکاول و علیشاه باورجی و امیر باورجی برادرزن اسـد، در آن محاربه آفریـده را مجال دسـتبرد نبود. در زمان جمله هلاک شدند و در میان آن گیرودار تیری بر پیشانی اسد آمد و به همان تیر هلاک شد. در این حال پسـرش در میدان به گوی باختن مشـغول بود. چون مقدمه فرار و شورش مردم معلوم کرد، مجال آن‌که به کوشک آید نداشت. به قلعه کوه که امیر حسام الدین خواهرزاده اسد کوتوال بود ملتجی شد.»

(۳). جامع التّواریخ حسـنی: «در چاشت جمعه منتصف شـهر رمضان ستّ و سـبعین و سـبعمایه پهلوان علیشاه پنجاه شـصت مرد را در جبه (؟) نشانـد و نقب را شـکافتند و زن اسـد چهـل هـاون نهـاده کنیزکان را نشانـده که ادویه می‌کوفتنـد تا صـدای کنـدن نقب در کوشک نیفتد ....»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۶۹

پهلوان علیشاه شـهر و دروازه‌ها ضـبط کرده روز دیگر حسام الـدین خواهرزاده اسـد که کوتوال قلعه کوه بود بعـد از تأسـیس قواعد عهود قلعه را تسـلیم کرد و پهلوان علیشاه از ملازمان اسـد اموال فراوان گرفت و صورت حال عرضه داشت پادشاه کرده سر اسـد به شیراز فرسـتاد. شـاه شـجاع جهت پهلوان علیشـاه خلعتهـا و عنایت نامه‌ها روان ساخته دفتر ذخیره قلعه طلب فرمود و امیر اختیار الـدین حسن را در کرمان تعیین نمود.

و در این سال هفتصد و هفتاد و چهار

امیر ولی از مازندران با لشکر فراوان به ولایت ری آمده به ساوه رفت.
مبارکشاه دولی و سایر اکابر آن‌جا، جمعی فقرا را پیش امیر ولی فرستادند که شما به این طرف چرا رنجه شده‌اید. این شهر سلطان اویس است و او لشکر بسیار دارد و ما مشتی فقیر بیچاره در این مقام می‌باشیم. اگر امیر از سرما در فصل زمستان و سرما درگذرد و لشکر خود را نیز زحمت ندهد اولی باشد. امیر ولی گفت مال چند ساله می‌طلبم. پیشوایان بیرون آیند تا بازگردم و الّا ناموس مرا زیان دارد. اهل ساوه به جنگ پیش آمده ولی می‌گفت که اهل ساوه تصّور می‌کنند که من همچو الفی‌ام که سه سال آمده و ناگرفته بازگشت. من از این‌جا برنخیزم تا مسخّر نسازم. بعد از دو هفته، ساوه را به قهر و غلبه فتح کرد و مبارکشاه دولی با زن و بچه در ساوه پنهان شد و باز مبارکشاه پیدا آمده دختر خوب خود را به امیر ولی داد و تربیت و عنایت یافت و خواجه علی صفی «۱» از قم مکتوبی به شاه محمود نوشت که امیر ولی ساوه را گرفته عازم قم خواهد شد. اگر از اصفهان مدد آید شاید که مقاومت توان نمود.
شاه محمود در جواب فرمود که امیر ولی چون ساوه گرفت و دختر مبارکشاه به دست آورد همانا به قم نیاید و اگر آید باید که او مردانه باشد که مدد نیک خواهد رسید و

---

(۱). برای اطلاع بیشتر بر احوال این مرد و خاندانش رجوع شود به مقاله ارزنده آقای مدرّسی طباطبائی در مجله بررسیهای تاریخی سال هشتم شماره یک و دو.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۷۰

اگر سلطان اویس خبر یابد، خود اگر نیاید، یقین که لشکر خواهد فرستاد و جواب ولی خواهد داد. امیر ولی خود از ولایت ری به جانب مازندران معاودت نمود.

وقایع سنه خمس و سبعین و سبعمائه

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحب‌قران کرّت دوم به جانب خوارزم

چون امیر یوسف صوفی خلف وعد نمود و به عهد وفا نفرمود و در زمستان سنه اربع لشکر به کات کشید و گماشتگان حضرت صاحب‌قران را پراکنده گردانید، آن حضرت در بهار سنه خمس مطابق او دئیل «۱» لشکرها مرتب ساخته عازم خوارزم شد. امیر یوسف صوفی از کرده پشیمان شده از راه استغفار و اعتذار پیش آمد و فرستادگان او، در نواحی خاص «۲» به بندگی حضرت رسید. «۳» مکتوبات به تملّق و بیلاکات به تکلّف در صحبت مردم بزرگ فرستاده بود. فرستادگان بر خاك مذلّت زانو زده عرضه داشتند که یوسف صوفی به غیر از عجز و اضطرار سخنی ندارد و خود را چنان پشیمان و شرمسار نبود که صدق آن از فحوای مکتوب روشن بود و دیگر متقبّل شده که خان‌زاده را ساختگی کرده روان سازد. صاحب‌قران بار دیگر از جریمه او گذشته بی‌تعرّض مملکت و تخریب ولایت معاودت نمود و در دار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرمود.
و در بهار بارس ییل «۴» اندیشه‌اند اقدایی خوارزمیان به خاطر خطیر آورده اسباب طوی بزرگ مهیا ساخت و [امیر یادگار برلاس و امیر داود امیر الجایتور را] «۵» با

---

(۱). ظف: «در رمضان سنه اربع و سبعین و سبعمایه موافق اویوئیل به ظاهر قرشی که در نخشب کش واقع است لشکر اطراف و

جوانب جمع آورد.»

(۲). نسخ: حاس. تصحیح از ظفرنامه: «به جلگه خاص نزول فرمود.» ج ۱ ص ۱۸۱

(۳). ظف: «چون از ریگستان گذشته به آن‌جا رسید، یوسف صوفی را خوف و هراس غالب شد و از کردار نکوهیده خویش پشیمان گشت و از هرگونه وسیله‌ها انگیخته به تضرّع و تشفّع امان طلبید.»

(۴). ظف: در شوال سنه خمس و سبعین و سبعمایه موافق بارس ییل هنگام بهار ... ص ۱۸۲

(۵). ظف: [امیر یادگار برلاس و امیر داود و زن امیر اولجاتیو را] و در نسخه قدیم ظفرنامه: «مادر زن» امیر اولجاتیو را ص ۱۸۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۷۱

هدایای پادشاهانه و تنسوقات ملوکانه به خوارزم فرستاد. امیر یوسف صوفی وظایف تعظیم و تکریم تقدیم نمود و خانزاده را با چنان ترتیبی که لایق چنین حضرتی باشد روان فرمود و حضرت صاحب‌قران، جهت کمال احترام و اجلال، فریغا خاتون«۱» عروس پسر قیدوخان را به استقبال فرستاد و نوینان و سادات و علما و قضات تا نواحی کات پیش آمدند به اعزاز و اکرام و توقیر و احترام خان‌زاده را به سمرقند آوردند و در مجلسی مشحون به اکابر و اعیان و مفاخر زمان به موجب شرع مطهر و طالع سعد عقد نکاح بستند و زر و جوهر و مشک و عنبر نثار کردند و طویهای نامدار و بزمهای شاهوار که نطاق اوصاف و صاف از شرح آن قاصر آید و فصاحت عبارت از بیان آن عاجز باشد مرتّب داشته مدتی مردم ماوراء النهر در عیش و راحت و آسایش و فراغت گذرانیدند.

ذکر احوال عراق عرب و آذربایجان

سلطان اویس، در اواخر سال، بعد از وفات خواجه مرجان که سالها حاکم عراق عرب و بغداد بود، خواجه سرور را به حکومت آن دیار فرستاد و در سنه ۷۷۶ غلبه آب در بغداد به جایی رسید که غیر چند عمارت عالی باقی خراب گردید و قرب چهل هزار آدمی در زیرآ «۲» بار آمدند «۳» و مولانا ناصر بخاری آن‌جا فرموده است:

نظم

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بودپای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه بود

---

(۱). ظف: فزتقا- قرقتا (ص ۱۸۴)- ف: مربعا خاتون.

(۲). ذیل جامع: بغداد از غلبه آب غرق شد و بکلی خراب شد. چنان‌که قرب چهل هزار آدمی در زیر خانه‌ها بماندند.

(۳). ک، س: بماند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۷۲

و خواجه سرور از این غصه رنجور شده سپری گشت و امیر وجیه الدین اسماعیل پسر امیر زکریا حاکم شده بغداد را معمور گردانید «۱» و بازارها آبادان کرده باز بغداد مجمع فضلا شد.

ذکر وفات سلطان اویس و جلوس سلطان حسین

سلطان اویس به عزم رزم امیر ولی از تبریز به عمارت رشیدی آمده مرضی صعب طاری شد «۲» و امرا و ارکان دولت و قاضی شیخ علی و خواجه شیخ کججانی پیش او در امور سلطنت وصیت طلبیدند. سلطان گفت سلطنت به حسین تعلق دارد و حکومت بغداد به شیخ حسن. گفتند شیخ حسن تحمل نکند که او بزرگتر است.

گفت شما دانید. امرا این صورت را لباس رخصتی پوشانیده شیخ حسن را مقیّد ساختند و سلطان را مجال سخن نماند و شب شنبه

دوم جمادی الأولی دنیای دون را وداع کرد به جوار رحمت حق پیوست و همان شب شیخ حسن را به قتل آورده سلطان اویس را در پیران شروان «۳» و شیخ حسن را در عمارت دمشقیه مدفن ساختند و خواجه سلمان در مرثیه سلطان اویس فرماید:

---

(۱). ذیل جامع: «باروی آن را بساخت و عمارات عالی از مسجد و مدرسه و بازارها و خانات بساخت.» ص ۱۹۷

(۲). ایضا: «سلطان پیش از این به سه ماه مرگ خود معلوم کرده بود و کفن و تابوت و لحد و آنچه اسباب مرگ باشد مرتّب کرده و معّد نهاده. در روز آدینه بیست و هفتم ربیع الآخر زحمت صداع پیدا کرد و صاحب فراش شد و در شنبه ثانی جمادی الأولی به جوار رحمت حق تعالی پیوست.» ص ۱۹۷. در مجمل فصیحی نیز آمده که سلطان اویس «پیش از وفات به خواب دید که او را گفتند که رد مظالم کن که چهل روز دیگر روز وفات تست و او بر منبر رفت و ردّ مظالم کرد و از مردم بحلی خواست» (ص ۱۰۸). تولد سلطان اویس در سال ۷۳۹ بود و هنگام مرگ بیش از سی و هشت سال نداشت (رک تاریخ مغول عباس اقبال ص ۴۵۶).

(۳). نسخ: بیرون شروان. نام صحیح این ده که امروز عوام آن را پنه شلوار می‌خوانند پیران شروان است از روستاهای مهران رود تبریز. در خصوص این ده و قبر سلطان اویس رجوع شود به تعلیقات دلکش کتاب

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۷۳

نظم

ای سپهر آهسته رو کاری نه آسان کرده‌ای ملک ایران را به مرگ شاه ویران کرده‌ای

آسمانی را فرود آورده‌ای از اوج خویش بر زمین افکنده‌ای با خاک یکسان کرده‌ای

آفتابی را که خلق عالمی در سایه بود زیر مشتی گل به صد زاریش پنهان کرده‌ای

نیست کاری مختصر گر با حقیقت می‌روی قصد خون و مال و عرض هر مسلمان کرده‌ای

زین مصیبت در زمین واقع نگشت از دور تو آسمان را زان زمان کاغاز دوران کرده‌ای

روزگا را روزگار دولت سلطان اویس یاد کن و آن بر خلایق رحمت سلطان اویس سلطان حسین روز دیگر بر تخت سلطنت نشسته امرا و ملازمان را به شغلی که مقرّر بودند مسلّم داشت. خواجه سلمان در تهنیت جلوس او گوید:

روضات الجنات حافظ حسین کربلائی به قلم مرحوم جعفر سلطان القرایی (ص ۵۳۲) در این تعلیقات آمده که سنگ‌نبشته گور سلطان اویس به تازگی پیدا شده و آن سنگی است به درازای بیش از دو متر و بر آن نوشته شده:

نفسی الفداء لقبر انت ساکنه انتقل السلطان الأعظم المغفور و الخاقان الملهم المبرور، الرّاجی عفو اللّه الغفور، معزّ دین اللّه المنصور، شیخ اویس بهادر خان علیه رحمهٔ الرحمن و الرضوان من دار العمل الی فردوس الجنان فی ثالث جمادی الأول سنهٔ ست و سبعین و سبعمائه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۷۴

نظم

ای در پناه چترت خورشید پادشاهی محکوم امر و نهیت از ماه تا به ماهی

هم ملک تست ایمن از صدمه تزلزل هم دور تست فارغ از وصمت «۱» تباهی

از رای تست عالی رایات کامکاری در شأن تست نازل آیات پادشاهی

اصلاح معدلت را کلک تو بوده آمر افساد مملکت را تیغ تو بوده ناهی

تا آفتاب گردد گرد جهان نباشد در آفتاب گردش زین سایه الهی

خورشید در زمانت خواهد که عین باشدتا سکه جبینش سلطان حسین باشد و امرای کبار عباس و مسافر و محمد دواتی و عمر قبچاقی و سلیمان اتابک و حمزه پسر فرخزاد و «۲» صالح و لؤلؤ و اسرائیل و رحمن شاه و سنقر شاه به سلطنت سلطان حسین بیعت کردند و امیر عادل در سلطانیه بود و شیخ علی اناق در همدان.

ایشان نیز راضی شدند.

ذکر وفات شاه محمود بن امیر مبارز الدین محمد مظفر

شاه محمود بعد از وفات سلطان اویس عزم آذربایجان کرده و از راه سهل علی روان شد تا جمعی که از بغداد روگردان شده آن‌جا بودند در تصرّف آورد و در آن ناحیت غاری است به خوردکان مشهور و بر زبانها مذکور که جمعی شهدا آن‌جا آسوده‌اند و لشکر شاه محمود بی‌رسمانه «۳» در آن‌جا رفته به تقدیر ایزدی شاه محمود را زحمت صرع پیدا شد و به اصفهان عود نموده و حشم بغداد را با خود آورده باز از اصفهان به جربادقان رفت و آن‌جا عارضه قوی عارض شده به اصفهان بازآمد و قوت نقصان و ضعف ازدیاد یافت و معالجه اطبای حاذق و حکمای مدقق نافع و مفید نبود. آری.

---

(۱). وصمت به معنای عیب و عار است (المنجد).

(۲). ذیل جامع التواریخ: حمزه پسر امیر فرّخ ... رحمانشاه و صفر شاه.

(۳). ف: رهنمانه- بی‌رسمانه ظاهرا به معنای بدون رعایت احترام و تشریفات است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۷۵

نظم

جهان سفله اگر با کسی وفا کردی‌ز کیقباد کجا منتقل شدی به قباد امرا و ارکان دولت را جمع آورده گفت وقت استرداد امانت و بازسپردن ودیعت است. برادرزاده‌ام اویس از حضرت آقا ام شاه شجاع مأیوس شده بعد از دفن من با او بیعت کنید که او از عهده دارایی عراق بیرون تواند آمد و چند کلمه به حضرت شاه شجاع مرفوع گردانید. شمه‌ای از عارضه خود و اختیار سفر عقبی و فرمود که بر عرصه‌ای که عرضه فناست چه اعتماد و بر مملکتی که قابل مهلکت است کدام اعتضاد. اگر تا غایت از وساوس شیطانی و هواجس نفسانی بل رواجس مفسدان انسانی جریمه‌ای صادر شد نقوش آن از لوح ضمیر به آب عفو مغسول فرمایند.

نظم

اگر من برنخوردم از نکویی‌تو برخوردار باش از خوبرویی

مر اگر روز و روزی رفت بر بادترا هرروز روز از روز به باد.

و از اصول و اعیان عراق استحلال نموده در زمان رحلت فرمود که:

نظم

بس پریشانم و فکرم ز پریشانی نیست‌فکرم آن است که این جمع پریشان گردد مرغ روح پاکش از حضیض خاک به اوج افلاک پرواز کرده محنت‌آباد دنیا را بازپرداخت. «۱»

مصرع

فرورفت آفتابش در سیاهی

---

(۱). روز نهم شوال سال ۷۷۶ هجری (تاریخ محمود کتبی ص ۹۱) و هم درین کتاب آمده است: «مدت سی و هشت سال و پنج ماه و نه روز عمر یافت. هفده سال حکومت عراق کرد ازین جمله دو سال در پارس» در مجمل فصیحی خوافی مرگ وی در حوادث

سال هفتصد و هفتاد و پنج آمده است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۴۷۶

کنار عراقیان از آن سوگ لب زنده‌رود گشت. اصـفهان به نوعی به هم برآمد که کسـی را پروای تجهیز و تکفین شاه محمود نبود و ده کس بر او نماز نکردند.

اکابر عراق اندیشه‌منـد شدنـد که احوال بر چه منوال خواهـد بود. بزرگان چهاردانگه و دودانگه با یکـدیگر گفتنـد که خدای تعالی دولتی نو به شـاه شـجاع داد. سلطان اویس آگاه شـده پیش ایشان فرسـتاد که من اگرچه بی‌اجازت پـدر ظاهرا آمـده‌ام، امّا مرا پـدر فرسـتاده که عمّت فرزنـد ندارد. اگر صورتی واقع شود مبادا که مملکت به دست بیگانه افتد. در این اثنا خواجه بهاء الدّین قورچی و خواجه صـلاح الـدین خـازن خزاین شاه محمود نقل طبرک کرده اختیار قلعه به دست آوردنـد و اصـفهان پرفتنه و آشوب شـد. اکثر اعیـان اصـفهان و ارکـان دولت و مملکت شـاه محمود، بـا سـلطان اویس بیعت کردنـد و از آن طرف شـاه شـجاع خبر یـافته حزین و غمگین شد و به مراسم تعزیت اقامت نموده فقرا و مساکین را به صلات و صدقات نوازش فرمود و این رباعی گفت:

بیت

محمود برادرم شه شیر کمین‌می‌کرد خصومت ز پی تاج و نگین

کردیم دو بخش تا برآساید خلق‌او زیرزمین گرفت و من روی زمین و باز بلبل بسـتان خاطرش طوطی صـفت به این ابیات شکر خای شد:

بیت

بسیار سالها به سر خاک مارودکاین آب چشمه آید و باد صبا رود

[این پنج روز مهلت ایام آدمی‌بر خاک دیگران به تکبر چرا رود] «۱»

دامن کشان همی روی امروز در زمین‌فردا غبار قالبت اندر هوارود

ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری‌شادی مکن که با تو همین ماجرا رود

---

(۱). ک ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۴۷۷

در این ولا، قاصدان خواجه بهاء الدّین و خواجه صلاح الدّین رسیده «۱» عرضه داشتند که امرا و ارکان دولت با سلطان اویس بیعت کردند و این بندگان خزاین نقل قلعه طبرک کرده قلعه مضبوط ساخته‌ایم و امرا یک دو نوبت به جنگ و جدال و حرب و قتال پیش آمده‌اند و مفید نیامده. شاه شجاع را بعد از این خبر مجال توقّف نماند.

ذکر توجه شاه شجاع به جانب اصفهان

شاه شـجاع عازم اصـفهان شده هر زمان فوجی از اصول عراق موکب او را اسـتقبال نموده نثار و پیشکش به عرض می‌رسانیدند و در هر مکـان قومی به معسـکر او ملحق می‌شدنـد و قطب الـدّین اویس که ارکـان دولت با او عقـد بیعت مشیّد ساخته بودنـد همه را به خلعتهای فاخر و کمرهای مرصع نوازش نموده بر مسلمیّات محمودی اضافت فرمود و عزم اسـتخلاص طبرک که بهاء الدین قورچی و صـلاح الـدین خـازن از راه دلاوری و بهـادری خزانه به آن‌جـا نقـل کرده بودنـد جزم فرمود و اصـفهانیان آستین سـعی و اجتهـاد بازمالیـده کمر کوشـش بر میان بسـتند و هرچنـد سـعی کردنـد فایـده نداد. ناگاه آوازه درافتاد که شاه شـجاع به فلان موضع رسـید. سلطـان اویس و جمعی که آن حرکت نـاصواب ارتکـاب کرده بودنـد مجـال فرار و حضـور قرار نداشـتند. قـوّت اسـتقلال نه که تیغ

خلاف کشیده در میدان آینـد و طاقت جـدال نه که به زبان سـنان حجّت و برهان نمایند. چون مور از طاس مجال خلاص و مناص نیافتنـد. عاقبت قرار بر آن گرفت که متّوکلا علی اللّه دو منزل موکب همایون را استقبال نمایند شاید که جان از ورطه هلاک بیرون برده کشتی آمال از غرقاب هایل بـه ساحل نجات رساننـد. بر این قرار بیرون رفته عرضه داشت مصحوب قاصـدی روان ساخت مضمون آن‌که سلطان اویس از کرده پشیمان گشته روی خدمت بر زمین نیاز نهاده می‌گوید

---

(۱). محمود کتبی: «یک نوکر فرج نام از نوکران امیر کمال الـدین حسین رشیدی و امیر مظفر الـدین سلغر و نوکری از آن خواجه بهاء الدین قورچی از قلعه طبرک برسیدند.» (ص ۹۲)

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۷۸

غرور شباب که شعبه‌ای است از جنون مرا یاره «۱» طغیان سوار کرده یاره خـذلان سوار «۲» ساخت تا سر از رتبه طاعت و گردن از طوق مطاوعت پیچیدم. اکنون جزای فعل خود دیدم و مرارت غربت چشیدم و اینک با شمشیر و کفن رسیدم.

پادشاه را شفقت و مهر پـدرانه در جنبش آمده فرمود که هرچند قرّة العین از منهاج اطاعت انحراف نمود، بر مقتضای اولادنا اکبادنا مهر ذاتی و شفقت جبّلی پرده مغفرت بر کرده او پوشیدیم. بر طریقه اول و قاعده مقرّر متوجه گردد و ارکان دولت چند میل استقبال کرده پادشاه‌زاده به شرف دست‌بوس پادشاه مشّرف شد و به عین عنایت ملحوظ گشت و ذیل عفو بر جرایم او پوشیده اثر مضی ما مضی مکرّر بر زبان پادشاه گذشت و شاهزاده در محلّ اوّل، در سلک سلاطین دیگر انخراط یافت «۳» و خواجه بهاء الدین و خواجه صلاح الـدین از قلعه طبرک آمـده به انواع اعزاز مشّرف و سرفراز شدنـد و خواجه جلال الـدین تورانشاه وزیر عرض بیوتات دیـده خواجه مجـد الـدّین قاقم گرک یراق به تحویل بیوتات مقرّر شد و دو ماه متّصل تمام محرّران فارس و عراق تحریر آن نموده در قلم آوردند.

امرای احشـام و صحرانشـینان چون امیر یعقوبشـاه خلـج و حـاکم جربادقـان و عمّـِال قم و کاشـان تـا حوالی ری و سـاوه با ظرایف و ارمغانی آمده به خلعت و سیورغال سرافراز شدند.

---

(۱). یـاره به معنای دست آورنجن، دسـتنبد. یاره را با باره (اسب) جناس آورد و سوار (به فتـح اول) را با سوار (به کسـر و ضم اول) جناس آورده.

(۲). سوار (به کسـر و ضم سـین) نیز به معنای دسـتنبد و یاره است و تسویر به معنای یاره بر دست کسی نهادن (رک منتهی الارب و منجد که شکل آن را نیز آورده است.)

(۳). این شـاهزاده یک سال بعـد یعنی در سال ۷۷۷ ه در بیست و شـش سالگی درگذشت و ظاهرا به دسـتور پدر مسـموم شده است (رک تاریخ عصر حافظ ص ۲۹۲).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۷۹

وقایع سنه سبع و سبعین و سبعمائه

ذکر توجه حضرت صاحب‌قران به مغولستان

حضـرت صاحب‌قران در اول شـعبان این سال «۱» مطابق توشـقان ییل عزیمت مغولسـتان نموده با لشـکرها در موضع قطغان «۲» نزول فرمود و در این ایام برف و بارنـدگی به غایتی رسـید و شـدت سـرما به نهایتی انجامیـد که خون در عروق بست و آدمی و چهارپای

بسیار تلف شد. آن حضرت ترحّم فرموده معاودت نمود و بعد از دو ماه غره شوال لشکرها جمع آورده و امیرزاده جهانیان جهانگیر را منغلای ساخته امیر شیخ محمد بیان و امیر عادلشاه را در رکاب او روان فرمود «۳» و در موضع جارون خبر آمد که قمر الدین لشکرها به موضع گوگ‌تپه جمع آورده انتظار حاجی بیک می‌برد و از توجّه صاحب‌قران بی‌خبر است. منغلای به تعجیل روان شده و قمر الدّین وقوف یافته چون طاقت مقاومت نداشت موضع حصین که آن را برکه غوریان «۴» گویند و سه رودخانه آن‌جا روان است از دو رود گذشته نزدیک رود سیّم فرود آمد و راهها محکم ساخت «۵». منغلای نیز متعاقب رسید. قمر الدّین که در ظلمت شب خودنمائی می‌کرد، چون صبح صادق دمید و کثرت سپاه ظفرپناه مشاهده او گردید رعب و هراس بر او غالب شده رو به گریز نهاد. دلاوران منغلای تکامیشی کرده بسیاری از لشکر او به قتل آوردند و چون آفتاب بلند شد حضرت صاحب‌قران رسید. اما امیر داود و

---

(۱). ظف: «روز پنجشنبه غرّه شعبان سنه ستّ و سبعین و سبعمایه».

(۲). س، ک: موان- ف: قسوان- تصحیح از ظفرنامه علی یزدی چاپ تهران (ص ۱۸۸).

(۳). ظف: «شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه پسر بهرام جلایر که بعد از وفات پدرش حضرت صاحب‌قران ایالت ایل جلایر را به او تفویض فرموده بود» ص ۱۸۹. باید توجه داشت که شیخ محمد پسر امیر بیان سلدوز بوده است و لذا این نام را به صورت اضافه «محمد» به «بیان» باید خواند.

(۴). ف: ر که- س: نرکه- تصحیح از ظفرنامه.

(۵). ظف: «به محلی حصین که آن را برکه غوریان نامند پناه جست و آن سه دره است به غایت مغاک و سه رودخانه عظیم آن‌جا جاری است. قمر الدین با سپاهش از دو دره گذشته در دره سیوم فرود آمدند.» ص ۱۸۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۸۰

امیر حسین در آن آبها هلاک شدند و تمام لشکر از آن واقعه غمناک گشتند و ایلی از قمر الدین جدا کرده با مال و منال که غارت کرده بودند به سمرقند فرستادند و آن حضرت به عزم استیصال قمر الدین عازم پایتاق گشته باز امیرزاده جهانگیر را منغلای ساخته اوج قرمان «۱» را غارت کرد و قمر الدین پناه به کوه برده از شکوه لشکر به ستوه آمده فرار نمود و امیرزاده جهانگیر دختر امیر شمس الدین دلشاد آغا را گرفته «۲» و قاصد فرستاده اعلام داد و آن حضرت بعد از پنجاه روز این خبر شنیده و در حال کوچ کرده در بالای قراسماق «۳» به امیرزاده جهانگیر رسید. امیرزاده جوان بخت هرچه گرفته بود با دلشاد آغا پیشکش کرد و صاحب‌قران از آت‌باشی گذشته در موضع اریه‌یازی توقف نمود و مبارکشاه مکریت «۴» امیر هزاره وظایف طوی «۵» و تقوز «۶» مرتب داشته به خدمتهای شایسته قیام نمود و آن حضرت دلشاد آغا را در آن مقام دلشاد ساخته شرف عقد نکاح ارزانی داشت و حرم محترم را به مهد آن بانوی عظمی آراسته گردانید و از آن‌جا به اوزگند آمده آقا معظمه قتلغ ترکان آغا با خواتین امرا رسیدند و از طوی و عشرت فارغ شده از اوزگند به ولایت خجند آمدند. حاکم آن‌جا عادلشاه صاحب‌قران را به سرای خود فرود آورده طوی به عظمت کرد و پیشتر با شیخ محمد بیان و ترکن ارلات مقرّر کرده بود که چون شیره آش پیش آن حضرت نهند قصد کنند. آن حضرت، به الهام دولت از حرکات ایشان در وقت گوشت کشیدن، چیزی دریافت و پیش از شیره آش برخاسته و سوار شده طوی به هم برآمد و مفسدان

---

(۱). نسخ: اوج برمان- تصحیح از ظفرنامه (ص ۱۹۰).

(۲). ظف: «و از جمله خاتون امیر شمس الدین بویان (نسخه بدل: تویان) آغا و دختر او دلشاد آغا را بگرفتند.»

(۳). نسخ: قراقیمان- تصحیح از ظفرنامه.

(۴). ایضا- نسخ: تکریت ص ۱۹۰.

(۵). مهمانی بزرگ، ضیافت.

(۶). تقوز به معنای نه (۹) و غرض هدایائی است با ضریب نه و به اصطلاح نه‌تا نه‌تا. عدد نه در نزد این اقوام حرمت تمام داشته.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۸۱

بطّال معطّل ماندند و در کرّت اول که لشکر به جانب قمر الدین می‌بردند، همین جماعت مقرّر داشتند که هرجا مجال یابند غدری کنند. عادلشاه در مقّر عزّ آن حضرت صورتهای گذشته به عرض رسانیده گفت چنین کرامت از نتیجه دولت آن حضرت می‌دانم و می‌خواهم که بیعت تازه کرده خدمت از سر گیرم. آن حضرت فرمود که این سخن از همه کس مخفی دارد و با آن جماعت انعام و اکرام فرموده بر حسب التّغافل من شیم الکرام سایه بر آن نینداخت. چه گاه باشد که عاقل کامل دشمن را به لطف و احسان دوست گرداند.

آورده‌اند که یکی از امرای فرس مینار نام نسبت با کسری کسری و مکری اندیشید. بوزرجمهر بر آن اطلاع یافته و کسری را آگاه ساخته گفت صواب آن است که در مجمع او را بند فرمایی. کسری قبول کرده روز دیگر فرمود که کرسی زر در پای تخت جهت جلوس مینار نهاده نقود و جواهر بسیار به او انعام کرد. بوزرجمهر متعجب‌وار در خلوت سبب آن پرسید. کسری فرمود که بندی سختتر از احسان نیافتم و عضوی لطیف‌تر از دل ندیدم. سخت‌تر بندی بر لطیف‌تر عضوی نهادم.

حضرت صاحب‌قران نیز در برابر گناه آن مجرمان احسان فرمود و آن زمستان به عشرت گذرانیده در کلیات مهمّات اجتهاد بلیغ نمود.

ذکر احوال خراسان و ملک غیاث الدّین

در اوایل این سال، امیر اسکندر شیخی پسر افراسیاب چلاوی به سبب تسلط امیر قوام الدین که پدرش را کشته بود از مازندران جلا شده به خراسان آمد و با درویش رکن الدین که خلیفه شیخ حسن بود اتفّاق نمود. خواجه علی مؤیّد قصد ایشان کرده درویش رکن الدین با سیصد نفر عازم فارس شده پناه به شاه شجاع برد «۱» و امیر اسکندر با هزار سوار به هرات آمد. ملک اسلام غیاث الدّین او را عزّت تمام

---

(۱). حافظ ابرو: «اول درویش محمد شاه را که نایب او بود پیش شاه شجاع فرستاد و از توجه خود اعلام داد. شاه جوابی فرمود مشحون به عنایت و تربیت.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۸۲

داشته مجموع مردم او را مرسوم و انعامات فرمود و مال قریه غوریان فوشنج و چند موضع دیگر جهت اخراجات خاصه او تعیین کرده ملک اوّل بهار متوجه نیشابور گشت و امیر اسکندر در این یورش جدّ و اجتهاد بسیار نمود و نیشابور را محاصره کردند. امیر ولی نیز از مازندران آمده سبزوار را محاصره کرد. میان ملک و امیر ولی مراسلات بود و هردو لشکر از یکدیگر اندیشه‌مند شدند. امیر ولی، سبزوار ناگرفته، به مازندران رفت و ملک نیشابور گرفته به امیر اسکندر سپرد و به هرات عود نمود.

ذکر احوال عراق و آذربایجان و رفتن پادشاه مطاع شاه شجاع به آذربایجان

صیت هیبت و دبدبه شوکت شاه شجاع در بلاد عراق بل در ممالک آفاق خاصه بعد از وفات شاه محمود ازدیادی هرچه تمامتر

یافت. والی لرکوچک ملک عزّ الدین که به واسطه استیلای شیخ علی اناق که پیشتر از خدّام شاه شجاع بود و از بیم شاه پناه به والی بغداد برده ملک مشار الیه مجال جنبش نداشت و با شیخ علی به ضرورت طریق انقیاد مسلوک می‌داشت، در این وقت پناه به درگاه شاه شجاع آورده رسولان با مراکب راهوار و ظرایف بی‌شمار روان ساخت و سکه را به فرّ القاب پادشاه آراسته پایه منابر اسلام به شرف نام همایون برافراخت. شیخ علی اناق که گرگی محیل و روبهی محتال بود به سبب وفات سلطان اویس شکسته دل و پریشان خاطر گشت و فوت شاه محمود و تسلّط شاه شجاع بر اصفهان موجب ازدیاد مرض شده خوفی عظیم در دل او کار کرد. نایب او خواجه کافی الدین صورت اضطرار و انکسار او مرفوع داشته در همان ولا، در ولایت همدان، مرض او صعب شده بساط دولت بازپرداخت و امرای او به درگاه پادشاه آمدند و از جانب کرمان سیورغتمش افغانی با قرب دو هزار سوار به معسکر همایون پیوست و ارکان دولت آذربایجان از حرکات شنیعه سلطان حسین بن سلطان اویس ملول بودند. چه ایام به استماع نغمات دلاویز و ترنّمات شوق‌انگیز گذرانیدی و صباح به تجّرع اقداح راح به

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۸۳

رواح رسانیدی. چون ممالک بغداد و آذربایجان بی‌اعمال تیغ و سنان و تحریک رکاب و عنان به دست او افتاده بود قدر آن ندانسته از ملک پادشاهی به استیفای ملاهی قناعت نمود. جمعی احوال نامتنظمی آن ممالک پیش شاه شجاع عرضه داشتند و نقش تسخیر آن ولایات را به اسهل وجوه بر لوح ضمیر منیر آن حضرت نگاشتند و در آن‌وقت حکام عراق و لشکرهای لر بزرگ و کوچک و ری و ساوه و همدان بر درگاه پادشاه مجتمع بودند. چون اسباب جهانگشایی مهیا ساخت همّت و نهمت بر تسخیر ولایت آذربایجان گماشت. «۱»

نظم

به فال فرّخ و روز همایون‌شهنشه سوی صحرا رفت بیرون پادشاه رایات ظفر آیات برافراخت و فرزندان کامکار و امرای نامدار به رسم منغلای روان ساخت. سلطان حسین آگاه شد. سی هزار سوار عرض دید و شاه شجاع از همدان گذشته لشکرها به هم نزدیک رسید. هر منزلی که شاه پیش می‌رفت تبریزیان پس می‌نشستند. تا شاه را تصوّر شد که مگر می‌خواهند که به طریق استدراج حیله اندیشند. ناگاه تبریزیان بر سر شیرازیان چنان آمدند که شاه شجاع پشت به تبریز کرده روی بدیشان آورد.

نظم

خروش کوس و بانگ نای برخاست‌زمین چون آسمان از جای برخاست آتش محاربه بالا گرفت و نیران قتال اشتعال پذیرفت. عاقبت لطف ابدی و عنایت سرمدی قرین دولت شاه شجاع آمده از مهب کرم داور نسیم فتح و ظفر بر

---

(۱). پیش از توجه شاه شجاع به جانب آذربایجان، سلطان حسین نامه‌ای بدو می‌نویسد و شاه شجاع جوابی نیشدار و طعنه‌آمیز بدو می‌فرستد. چه سلطان حسین خود زیبا بود و به قول خواند میر «با مردم عاشق پیشه در طریق التفات سلوک می‌نمود.» (رجوع شود به حبیب السیر که هردو نامه را ذکر کرده است)

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۸۴

علم همایونش وزید و دبور ادبار و نکبای نکبت خاک خیبت و خسار در دیده مخالفان پاشید. تمامت احمال و اثقال با هیونان کوه مثال در عرصه قتال گذاشتند و مضمون من نجا برأسه فقد ربح را غنیمت پنداشتند. قومی سرخود گرفته به هر دیار رفتند و گروهی در قید اسار گرفتار آمدند. از آن‌جمله پهلوان حاجی خربنده و امیر عبد القادر دستگیر شدند.

پادشاه بر تیسیر این فتح سجده شکر به جای آورده امرا و ارکان دولت را که مساعی جمیل نموده بودند تربیت فرمود و اسیران آذربایجان را خلعت امان پوشیده شکستگان پنجه قهر را مومیای عاطفت ارزانی داشت و رایات همایون بی‌خوف و هراس و طلایه و

پاس به طرف تبریز روان شد. در هر دمی صاحب قدمی می‌رسید و در هر زمانی مرزبانی به مقدم میمون استبشار می‌نمود و در هر گامی عالی مقامی به تقبیل رکابش مستسعد می‌بود. در حوالی تبریز خواجه شیخ کججانی شرف دست‌بوس یافته سادات و قضات و موالی و اهالی و اکابر و اعیان و متعینان مملکت آذربایجان موکب همایون را استقبال نموده به ظلال چتر همای‌آسا همایون فال شدند و مراسم نثار و پیشکش به جای آورد به سعادت دستبوس سرافراز گشتند و شاه شجاع بر تخت تبریز به تمکّن تمام مقام و آرام فرمود و به عیش مشغول شد. خواجه جمال الدّین سلمان قصیده‌ای در مدح پادشاه عرضه داشت مطلعش این است:

بیت

زهی دولت کاز اقبال همای چتر سلطانی‌همایون فال شد بومی که بودش رو به ویرانی پادشاه آوازه حافظ یوسفشاه شنیده بود. به مجلس آمده خوشها «۱» خواند.

پادشاه فرمود که ما آوازه سه‌کس از مشاهیر تبریز شنیده بودیم. مختلف احوال یافتیم. سلمان زیاده بود و یوسفشاه مساوی و خواجه شیخ متناقض. و نیز گویند که

---

(۱). ک: خوش.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۸۵

پادشاه خواجه سلمان را جهت قصیده‌ای که مطلعش مذکور شد زیاده اعتقادی نکرد. به قصیده دیگر که مطلعش این است:

نظم

سخن به وصف رخش چون ز خاطرم سر زدز مطلع سخنم آفتاب سر برزد عظیم معتقد شد و تمام این شعر به غایت مستحسن است و پادشاه امرا و ارکان دولت را هریک به ولایتی فرستاد. ولایت سلطانیه و قزوین و ری و همدان به سلطان شبلی داد و ارمی و اشنی و جغتو و نغتو به امیر معز الدین اصفهانشاه تفویض افتاد و سراب به فرزند سلطان اویس رقم زد. ارس‌بار به عبد الکریم و ابراهیمشاه رجوع رفت. و روجرد تا به کوه گیلویه «۱» به هوشنگ پسر اتابک عنایت کرد. ولایت در بند شماخی و اران و موغان به شیر بیشه مردی و نهنگ بحر جوانمردی شاه منصور حواله فرمود و آن رستم زمان و اسفندیار دوران عازم جانب مملکت شروان شد. «۲» امیر کاوس از شروان مکتوبی پیش آن جهان پهلوان فرستاد. مضمون آن‌که این ولایت نه از آن قبیل است که چنین بی‌التفاتانه هرکس درآید. چون پیشتر خصومتی نبوده نخواستیم که گزندی به شمار رسد. اکنون صلاح آن است که بی‌مادّه نزاع مراجعت نماید دیگر شاه شجاع قصدا ترا به این طرف فرستاده که عمدا قصد نکرده باشد و الّا با لشکرهای این طرف شاه شجاع حریف نیست. شاه منصور دبیر را فرمود که در جواب نوشت.

---

(۱). س، ک: کیلوله.

(۲). ذیل جامع التواریخ: «شاه منصور را به طرف ارّان و موغان فرستادند و قرارداد که با هوشنگ پسر امیر کاوس طریقه مودّت و یکتادلی به جای آورد.» ص ۲۰۰

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۸۶

من انشائه

فتح و ظفر در معارک به تقدیر ایزد است نه از لشکر و شاه و سلطان.

ما به این‌جا رسیده‌ایم و از هیچ لشکر ترسی نداریم. کسی می‌طلبیم که بیاید تا جنگ کنیم، خواه از شروان خواه از گرجستان خواه

از روم. آنچه تقدیر فرموده‌اند دیگر نخواهد شد. از لشکریانی که در این ولایت مقیم‌اند از اویرات و ترکمان هیچ‌یک پیش ما نیامدند و می گویند به ارزروم رفته‌اند.
شاه شجاع عمّم تختگاه ابو سعید مسخّر کرده از سیستان تا به گرجستان متصرّف است و در تبریز به عیش و خرمی نشسته. چون از شروان کسی نیامد مرا بدین طرف فرستاد. با وجود که با من لشکر بسیار نیست.
نظم
منم با هزار از دلاور گوان‌به درع و به خود و به تیر و کمان
سرافراز شیران پرخاشگربیا تا بگردیم با یکدگر
ببینیم تا برکه گردد زمان‌که یابد ز شمشیر شیران امان امیر کاوس، چون جواب شنید، صلاح جنگ ندیده از شماخی به دربند رفت و شاه شجاع مدت چهار ماه در تبریز به عیش گذرانید و چون از آذربایجان تا به فارس مسافتی تمام بود، شاه نصرهٔ الدّین یحیی غیبت پادشاه را فوز عظیم دانسته سودای تسخیر مملکت فارس و عراق با خود مخمّر ساخت و رایات فتنه و تشویش در اطراف ممالک برافراخت. گماشتگان ممالک کرمان و ابرقوه و لار و لرستان و شوشتر صورت حرکت لشکر شاه یحیی عرض کردند. چون پادشاه آگاه شد فرمود:
بیت
سرچشمه شاید گرفتن به بیل‌چو پر شد نشاید گذشتن به پیل
مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۸۷
محافظت ملک موروث که مقّر جلال و مستقّر اقبال است اولی دانست و می گفت از شآمت رای ناصواب شاه یحیی ممالک آذربایجان و تختگاه ایران زمین که خلاصه اقلیم چهارم است اضطرارا لا- اختیارا می‌باید گذاشت و امرای فارس که به اطراف آذربایجان رفته بودند هریک را حادثه‌ای افتاد که روی به تبریز نهادند و در کنار آب جغتو دو سردار شبلی داود و عمر چوب‌دستی «۱» صبحگاهی در اوجان تاختند و آوازه انداختند که سلطان حسین با ده هزار سوار رسید و اصفهانشاه را گرفتند و مردم او گریخته به تبریز آمدند و مسافر آقا از جانب بغداد به مراغه آمده آوازه انداخت که سلطان به سنتای آمد. شاه شجاع چون دید که دشمن نزدیک است و لشکر او متفرق بساط نشاط درنوردیده در قلب شتا که مرغ را مجال پرواز نبود از تبریز کوچ فرمود. «۲»
بیت
از آن سرد آمد این کاخ دلاویزکه چون جا گرم کردی گویدت خیز ابر سنجابی از اشک سیما بی‌هیچ کم نمی کرد. هر زمان آفت بیابان و زحمت راه زیادت می‌شد. خاطر پادشاه گاهی از بهر دوست و گاهی از قهر دشمن متفکر و از حرکت شاه یحیی انگشت تحسّر به دندان تحیّر «۳» و از آن طرف سلطان حسین که از جنگ گاه پناه به بغداد برده بود، چون از مراجعت پادشاه آگاه

---

(۱). نسخ: شبلی و داود و طرحوت دشتی- تصحیح از تاریخ محمود کتبی که در آن آمده: «در کنار آب جغاتو دو امیر بودند از صحرانشینان آن‌جا یکی را شبلی داود و بیچلو می گفتند و یکی را عمر چوب دستی» ص ۹۳ این نام اخیر در جامع التواریخ حسنی «عمر چوب کش» آمده است.
(۲). در خصوص علل بازگشت شاه شجاع و شرح سبکسریهای او در تبریز رجوع شود به تاریخ محمود کتبی (ص ۹۲) و ذیل جامع التواریخ ص ۲۰۲ که از معشوقه او به نام «حرم بومی» نام می‌برد و تاریخ آل مظفر حافظ ابرو و تاریخ عصر حافظ مرحوم دکتر غنی.
(۳). ك: [تحیر می گوید]. ولی در حافظ ابرو که کلمه به کلمه درین جا نقل شده مطلب به صورتی است که در متن آمده.
مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۸۸

شـد، از بغداد چنان به تعجیل به آذربایجان آمد که از سپاه پادشاه چیزی بسیار در دست بغدادیان افتاد و شاه شجاع در معاودت به حوالی قزوین رسیده نوکران جهت نزل و علوفه آن‌جا رفتند. اصحاب قزوین دروازه‌ها بسته به تیر و تیغ جواب گفتند.
پادشاه خواجه مجد الدّین قاقم قزوینی که ملازم بود طلب داشته فرمود که شهر تو عصیان می‌ورزند. اگر این صورت ظاهر نشدی از راه دیگر رفته متعرّض این جماعت بی‌عقل بلکه بی‌حس نمی‌گشتیم. اما چون عصیان نمودند، دفع ایشان باید فرمود. اکنون به ساوری و علوفه راضی شده می‌گذریم. خواجه قاقم پیش ایشان رفته قزوینیان را دشنام داده به یک تیر او را به قتل آوردند «۱» و اوجان به تک پای بیرون برده پادشاه را نائره غضب اشتعال یافت و فرمود تا لشکر محاصره کردند و قزوینیان در برابر پادشاه به جنگ مشغول بودند. پادشاه شیرزور، شاه منصور، دیوار قزوین انداخته در شهر تاخت و قزوینیان از کمال عقل می‌گفتند پادشاه ما را بازی داد. از جانبی خود جنگ می‌کند و از طرفی نوکران او دیوار سوراخ می‌کنند. فی الجمله قزوین را تالان کرده زحمت به مردم رسید. اما باغاتشان [از حمایت پادشاه] «۲» سالم ماند.

وقایع سنه ثمان و سبعین و سبعمائه

ذکر عزیمت حضرت صاحب‌قران به جانب خوارزم کرّت سیّم

اول بهار که آفتاب به نقطه اعتدال ربیعی رسید و بر اطراف بساتین سبزه و ریاحین دمید. «۳»

---

(۱). تاریخ آل مظفر حافظ ابرو: «قزوینیان به دشنام و خواری و الفاظ شنیع قیام نمودند و پیکی که در سراب خواجه مجد الدین بود به قتل آوردند.» در ذیل جامع التواریخ هم آمده: «پیک که در سراب بود به قتل آوردند.» ص ۲۰۲
(۲). حافظ ابرو ندارد.
(۳). ظف: «در اوّل فصل ربیع سنه سبع و سبعین و سبعمایه» ص ۱۹۴ ج ۱
مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۲، ص: ۴۸۹
مصرع
دمید گرد لب جوی خط زنگاری
مطابق لوی ئیل، صاحب‌قران عزیمت خوارزم فرموده ایلچی فرستاد که امرای آن دیار لشکرها جمع کرده به اردوی همایون حاضر شوند و درین وقت شیخ محمد بیان را گرفته و گناه بر او ثابت شده به یاسا رسانیدند «۱» و امیر ساری بوغا و امیر عادلشاه اختاچی «۲» و خطای بهادر و ایلچی بوغا را با سی هزار مرد به جانب قمر الدین روان فرمود و آن حضرت عازم خوارزم شده در موضع سه پایه خبر رسید که تورکن ارلات با مردم خود گریخته به طرف فاریاب رفت. آن حضرت فولاد خزانه‌چی و امان سربدار «۳» را در عقب او روان کرده در فاریاب به او رسیدند و سه شبانروز جنگ کرده و تورکن پیاده شده اسب فولاد را به تیر بینداخت. فولاد پیاده در عقب او می‌رفت. تورکن تیری بر کلاه خود او زده تیر ترازو شد. فولاد از بیم جان سپر در سر کشیده دوید و در تورکن آویخت و به فرّ دولت حضرت صاحب‌قران او را بر زمین زده سرش از تن جدا کرد و امان سربدار برادر تورکن را کشته هردو منصور و مظفر بر اسب تورکن و برادر سوار به اردوی معلّی آمدند و آن حضرت فولاد و امان را عنایت نموده از تورکن متعجب بود که او به امید که این حرکت می‌کرد و قطعا از طرف امیر ساری بوغا و عادلشاه غیر گمان یک جهتی نمی‌برد و آن غدّاران خطای بهادر و ایلچی بوغا را گرفته قصد سمرقند کردند. «۴» امیر آق بوقا به اتّفاق اکابر شهر مراسم محافظت مرعی داشتند و به زخم تیر و سنگ آن بی‌باکان را گرد سمرقند نگذاشتند

(۱). حاشیه نسخه ف: «در ظفرنامه آورده: به گرفتن شیخ محمد بیان سلدوز و پرسیدن یرغوی او فرمان داد و چون بعد از پرسش، گناه او روشن گشت روز بختش تاریک و رشته عمرش باریک شد. او را به برادر هری ملک سلدوز که خویش او بوده و به تیغ بیداد او هلاک شده بسپرد تا او را به قصاص رسانید و همان شربت چشانید. مصرع

یک روز بخر زانچه فروشی به همه عمر.

و دو پسر بایزید جلایر: علی درویش و محمد درویش را نیز به یاساق رسانیدند. (ر ک ص ۱۹۳)

(۲). ظف: عادلشاه جلایر.

(۳). اشارتی بر این‌که سربدار تنها شهرت دلیران سبزوار نبوده است.

(۴). ظف: «ایشان ایل خود جلایر و قبچاق را جمع آورده عازم سمرقند شدند.» ص ۱۹۶

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۹۰

و امیر آق بوقا شرح احوال به طریق استعجال عرضه داشت صاحب‌قران نمود و آن حضرت از کات گذشته «۱» به واسطه این خبر معاودت نمود و امیرزاده جهانگیر را منغلای ساخته قراول یاغی تا کرمینه استقبال کرده بود. چون مجال جدال ندیدند گریخته به عادلشاه و ساری بوغا رسیدند و ایشان روگردان شده پناه به درگاه ارس خان بردند. آن‌جا التفاتی نیافته عازم مغولستان شدند و به امیر قمر الدّین پیوسته او را به افساد ارشاد کردند و صاحب‌قران به سمرقند آمده امیر آق‌بوقا و اکابر آن‌جا را تربیت فرمود و امیرزاده عمر شیخ بهادر را به جانب اوزگند فرستاد.

احوال خراسانات و ایلچی فرستادن حضرت صاحب‌قران به بلده هرات

حضرت صاحب‌قرانی ایلچی پیش ملک غیاث الدین به هرات فرستاده تمهید قواعد مصادقت و تشیید مبانی مودت را استحکام داد. مضمون رسالت آن‌که میان ما دوستی قدیم است و ارادت آن‌که دوستی زیادت شود و بیگانگی به یگانگی مبدل گردد. ملک جواب داد که بنده و خدمتکارم. اگر فرزند پیر محمد را به غلامی قبول فرمایند موجب افتخار باشد. صاحب‌قران خواهرزاده خود سونج قتلغ آغا دختر شیرین بیک آغا را نامزد ملک‌زاده کرد و ملک‌زاده با تجمّل فراوان و اعیان خراسان در سنه «۲» به ماوراء النهر آمده آن حضرت او را تربیت و نوازش فرمود و در یورش خوارزم ملازم بود و شرح آن گفته شود ان شاء اللّه.

و در این سال

درویش رکن الدین چنانچه در سال گذشته مذکور شد به شیراز رفت و شاه شجاع جهت او و سیصد مرد [ملازم] «۳» او ادرار بسیار مقرّر داشت. امّا چون بودن

(۱). ظف: «ازکات گذشته به خاص رسیده بود.»

(۲). در نسخ سفید مانده- حبیب السیر: «در شهور سنه ۷۷۹ ملک پیر محمد به ماوراء النهر شتافته امیر تیمور گورکان او را منظور نظر عواطف و مراحم ساخت.»

(۳). س ندارد- ک: ملازمان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۹۱

درویش امتدادی یافت، درویش به عرض رسانید که من خود فقر و ترک اختیار کرده‌ام. امّا چون دست در فتراک این دولت زده‌ام

و دوست و دشمن چشم بر آن دارند که صورت این حال به کجا می‌رسد، اگر عنایت پادشاه باشد خراسان را ضمیمه فارس و عراق گردانم.

پادشاه را این معنی ملایم نموده اشارت فرمود که ارکان دولت و اعیان حضرت هرچه مأمول باشد مبذول دارند و پادشاه مراکب خاصّه و طبل و علم و خلعت ملمّع و کمر مرصّع و مردان مرد و دلیران روز نبرد عنایت فرموده، درویش با غلبه فراوان به جانب خراسان روان شد و چون به خراسان آمد، جمعی درویشان و غیر ایشان که از بیم خواجه علی مؤید پنهان بودند به او پیوستند و سبزوار به واسطه محاصره امیر ولی هنوز به حال خود نیامده بود و امیر اسکندر شیخی، که از جانب ملک غیاث الدّین حاکم نیشابور بود، با درویش رکن الدّین اتفّاق نموده عازم سبزوار شدند. خواجه علی مؤید چون نیروی بازوی محاربت نداشت پشت به هزیمت داده روی به مازندران آورد و سبزوار درویشان را فتح شده قلاع جاجرم و بحرآباد را مسخّر گردانید و درویش رکن الدین لشکر عراق را خدمات کرده اجازت داد و درویش محمد شاه را با بیلاک و تحف خراسان به حضرت شاه شجاع فرستاد و با ملک هرات اظهار استقلال کرده مکتوبی نوشت و اکثر امور اضافت به شاه شجاع بود که پادشاه چنین فرمود. ملک در جواب مکتوب درویش فرمود که این بیت نوشتند.

بیت

اگر خراب شود مملکت ز شاه مرنج که نزد اهل حقیقت گناه درویش است و درویشان در اواخر شهور سنه ۷۷۹ خطبه و سکّه به نام خود کردند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۹۲

احوال عراق و آذربایجان در این سال

پیر علی بادک از امرای معتبر آذربایجان شده بود به ترتیب امیر شیخ زاهد بن امیر حسن نویان و چون شیخ زاهد بساط حیات درنوردید، پیر علی را ترقّی و تزاید در خیال بود. حکام آذربایجان قصد او کردند و او به ضرورت متوجه عراق شد و پیاده در حوالی جربادقان به اردوی شاه شجاع رسید و پادشاه آگاه شده فرمود تا چند طویله بارگیر و چهار قطار استر و دو قطار شتر با بارخانه به او دادند و عزّ بساط بوس یافته علی الفور حکم شد که از هزارجات و صدجات سواران پسندیده در حکم او باشند و مبلغ صد تومان، پنجاه نقد و پنجاه قماش، و طبل و علم عنایت فرمود و چون پادشاه به شیراز آمد حکومت بلوک زیدان و دشتستان و بهبهان علاوه تربیتها فرموده دارایی شوشتر ضمیمه سیورغالات [او] «۱» ساخت و پیر علی بادک «۲» دو فصل در شیراز ملازم درگاه پادشاه بوده چون هزار سوار مسلّح در پیش او جمع آمدند از پادشاه اجازت خواسته گفت به ولایت شوشتر خواهم رفت و لشکریان آن نواحی جمع آورده به عنایت ملک مستعان دیگر باره فتح آذربایجان کرده منابر اسلام را به فرّ القاب همایون تزیین خواهم داد. پادشاه را چون داعیه تسخیر آن بلاد در ضمیر بود آن خوشامدها را در تخیّل او جایگیر آمد و پیر علی را نوازش فرموده رخصت داد و پیر علی اموال ولایت گرفته دست سخاوت برگشاد و عدد سپاه او از پنج هزار درگذشت و کلویان و پیشوایان شوشتر، هرچند از راه نفاق با شیخ علی اناق که به دولت پادشاه حکومت شوشتر یافته بود و کفران نعمت ورزیده و به سلطان اویس پیوسته درساخته بودند، امّا چون شاه شجاع پیر علی بادک را به آن‌جا فرستاده آن مملکت را به خود مخصوص کرد به رغبت و ارادات استقبال کرده رسم پیشکش و

---

(۱). ک، س ندارد.

(۲). ک: یک دو فصل- ف: بیک دو- در نسخه عکسی حافظ ابرو نام این مرد «پیر علی بادبک» آمده است و در خصوص اقامت

او در شیراز: «بعد از آن‌که دو فصل در دار السّلطنه ملازم عتبه درگاه دولت پناه بود.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۹۳

نثار به جای آوردند و سر خیلان مرتبان «۱» و چهار صده و پیشوایان لر و تراکمه با اموال و ارمغانی ملحق شدند و اموال یک ساله شوشتر گرفته با لشکرهای آراسته عازم بغداد شد و بر عراق عرب استیلا یافت. باقی احوال او در تاریخ سلطان حسین در سالهای آینده خواهد آمد. ان شاء اللّه.

وقایع سنه تسع و سبعین و سبعمائه

حکایت آمدن قمر الدین و رفتن صاحب‌قران به مغولستان

امیرزاده عمر شیخ که به ولایت اوزگند رفته بود، اندکان را بارویی ساخت و آن ولایت را معمور گردانیده از احشام مغول هزاره قداق پیش او آمده بودند. ناگاه خبر آمدن امیر قمر الدین به وقوف «۲» پیوست. امیرزاده عمر شیخ تا گذر آب قرس با لشکری که حاضر بود استقبال نمود. چون صفوف طرفین راست شد، هزاره قداق به قمر الدین پیوستند و امیرزاده را مجال جدال نمانده پناه به جبال غربان برد و صورت حال به عرض حضرت صاحب‌قرانی رسانید و آن حضرت به استحضار لشکرها مثال داده بعد از دو روز به نفس خویش روان شد و قولی فرمود که هرکه بازماند به یاسا رسانند و امیر قمر الدین ولایت را غارت کرده و اسیر گرفته مراجعت نمود و آن حضرت به اوزگند آمده مغولان، پیش از آن به دو روز، از آن‌جا رفته بودند. آن حضرت در عقب روان شد و در موضع آت باشی و اربه یازی به مغولان نزدیک رسید.

امرا و لشکریان را رخصت جابقین داد که در آن صحرای پهن اسیران و الجا را باز گردانیده ایل والوس یاغی را غارت کنند.

---

(۱). ف: هرینان- س: هرتبان- ک: مرجان. تصحیح از نسخه عکسی حافظ ابرو. آیا ممکن است این کلمه مرتّبان باشد آن هم به معنای سپاهیان حرفه‌ای در قبال سپاهیان متفرقه؟. حافظ ابرو در همین فصل، در هنگام عزیمت پیر علی بادک و وعده‌های او می‌نویسد: «استجازت کرد که چون به ولایت شوشتر رسد و اتراک چهار صده و مرتبان و لشکر تفاریق و احشام ملحق شوند.»

(۲). ک: به وقوع.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۹۴

در این حال، امیر قمر الدّین با چهار هزار سوار که در کمین داشت رسید و در سایه چتر همایون بیش از چهارصد سوار نبود. «۱» آن حضرت چاره جز قوّت دل و توکّل بر حضرت معزّ مذّل ندید و بهادران را دل داده گفت ظفر و فیروزی به عنایت پروردگار است نه به کثرت لشکر جرّار. همه در مقام جان سپاری آمده [حمله کردند] «۲» و جنگی در پیوست که از شرح تقریر آن رقم و از وصف تحریر آن زبان قلم عاجز و متجاوز است. عاقبت نصرت و ظفر همعنان صاحب‌قران آمده مخالفان ویران و پریشان شدند و مضمون إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ «۳» مطابق واقع ظاهر شده و امرا و بهادران که به جابقین رفته بودند فوجفوج چون قلزم پرموج رسیده و در قفای هزیمتیان رفته در آن صحرای بی‌انتها از کشته پشته ساختند و ایل والوس که برده برده بودند بازستده کورانات به طرف اوزگند فرستادند و آن حضرت امیرزاده عمر شیخ و خطای بهادر را نامزد کاشغر فرمود و اعلام ظفر نشان عازم مغولستان شد و امیر ساری بوغا و عادلشاه که از درگاه عالم پناه گریخته در طلب قمر الدّین می‌گردیدند در سنکیز یغاج به هم رسیدند و طرح نو انداخته لشکر جمع می‌ساختند. صاحب‌قران بر ایشان زده مجموع را پریشان کرد. اوج قرا بهادر در عقب قمر الدّین رفته و چند زخم خورده از قفای او بازنمی‌گشت تا هردو تنها ماندند.

قمر الدّین تیری بر اسب اوج قرازده اسب بیفتاد. اوج قراسپر در سر و تیغ بر دست رو به او نهاد. قمر الدین بر دل و دلاوری او آفرین کرده گفت وظیفه مردی به جای آوردی و نمک ولی نعمت حلال خوردی و از همچو منی بدین راضی باش و برگرد و اگرنه شست دست من بین و تیری دیگر انداخته یک وجب «۴» در سنگ خاره نشست. اوج قرا تحسین کرده مجروح و پیاده بازگردید و خبر آوارگی قمر الدین و

---

(۱). ظف: دویست (ص ۱۹۷ ج ۱)

(۲). ک ندارد.

(۳). سورة الأنفال ۶۵.

(۴). تصحیح از حبیب السیر. نسخ: یک مشت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۹۵

سرگذشت خود بازگفت و عادلشاه و ساری بوقا به طرفی دیگر گریخته فولاد خزانچی در عقب رفته به هم رسیدند و جنگ بسیار کرده دست فولاد به زخم تیری از کار ماند و ایشان از چنگ او خلاص شدند و در وقت مراجعت به جانب سمرقند، نزدیک خانه‌های فولاد، آتش در علفهای خشک افتاد و فولاد به دفع آن مشغول شده زخم دست او تازه گشت و به سبب آن الم علم به صحرای عدم زد و امیرزاده عمر شیخ [و خطای بهادر به کاشغر رفته خضر خواجه اغلان و خدای داد مغول شهر گذاشته بیرون رفتند و امیرزاده عمر شیخ] «۱» امیره آقا مادر امیر خدای داد و حرمهای امرا را گرفته به سمرقند رسانید و اهالی کاشغر را به جانب اندگان کوچانید.

ذکر وفات امیرزاده عالمیان جهانگیر بن سلطان تیمور گورکان «۲»

حضرت صاحب‌قران در وقت یورش مغول، امیرزاده جهانگیر را در سمرقند قایم مقام گذاشت و در وقت مراجعت چون دل ارباب دولت جام جهان نماست، شبانه شیخ بزرگوار برهان الدین قلیچ را رحمه اللّه در خواب دیده و به ادبی تمام پیش رفته از او استمداد همّت نمود که فرزندم را از خدا درخواه. شیخ در جواب فرمود که با خدا باش و در باب فرزند هیچ نگفت. چون از خواب درآمد خاطرش نگران شده یول قتلغ را که دبیر خاص آن حضرت بود فرستاده گفت جهانگیر را نصیحت کن تا محافظت خود نماید و باز خواب پریشان دیده ملالت خاطرش زیادت شد. ارکان دولت را جمع آورده فرمود که چنان گمان می‌برم که از فرزند دلبندم جدا ماندم.

خدا را حال او میوشانید. امرا به زانو درآمده به غلاظ سوگند خوردند که ما را وقوفی نیست. در این ولا، خبر واقعه امیرزاده مغفور طاب ثراه رسید و عالم در گریه و زاری و نوحه و فریاد افتاد. اکابر سمرقند سرها برهنه و پلاسها در بر استقبال نمود و الحق بر جوانی او گردون پیر را گریه می‌آمد و بر سوگ او زهره مزهر انداخته مویه می‌کرد.

---

(۱). ک ندارد.

(۲). ک: ذکر ولادت با سعادت سلطان زمین و زمان شاهرخ بهادر سلطان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۹۶

آری دنیای غدّار ناپایدار را عادت این است و چرخ سیه‌کار دل‌آزار را شیوه چنین.

حضرت صاحب‌قران در این عزا با چشم گریان و دل بریان کاسهای تلخ فراق نوشید و لباس ماتم و مصیبت پوشید. امّا چون به یقین

می‌دانست که این شربت چشیدنی است و رخت اقامت به عالمی دیگر کشیدنی.

نظم

این سرائی است که البّته خلل خواهد کردخنک آن قوم که در بند سرای دگرند جز صبر و تسلیم چاره‌ای ندانست و پناه به حبل متین وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُکَ إِلَّا بِاللَّهِ «۱» برد و دست اعتصام به عروه وثقی إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ «۲» زده به قضای الهی راضی شد و اصناف خیرات و انواع مبّرات و صلات صدقات به فقرا و مستحقان رسانید و صندوق او را به قبّهٔ الخضراء کش یعنی شهر سبز بردند و به خاک عنبر سرشت سپردند. حرمهای او یکی خان‌زاده بود دخترزاده پادشاه‌زاده اوزبک نبیره آق صوفی که از خوارزم آورده بودند و امیرزاده محمد سلطان از او بود.

دیگری دختر پادشاه بیان قولی خانیکه و امیرزاده پیر محمد از او بود و دیگری رقیه خانیکه دختر امیر کیخسرو ختلانی «۳» و امیرزاده جهانگیر به غایت نیکوروی و خوش خوی بود. «۴»

---

(۱). سورهٔ النّحل ۱۲۷.

(۲). البقرهٔ ۱۵۶.

(۳). ک: قتلانی.

(۴). ظف: «مدت عمرش بیست سال بود و ازو دو پسر ماند: امیرزاده محمد سلطان از خان‌زاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری که بعد از وفات شاهزاده مرحوم به چهل روز به وجود آمد.» ص ۲۰۱

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۴۹۷

ذکر ولادت با سعادت سلطان زمین شاهرخ بهادر خان

حضرت صاحب‌قرانی بر فوت امیرزاده جهانگیر تأسف بسیار نمود تا لطف کردگار عزّ شانه نعم البدل عوض جهانگیر جهانداری ارزانی فرمود. اعنی آفتاب طلعت همایون سلطان فرّخ بخت سزاوار تاج و تخت، درّ درج پادشاهی، درّی برج شهنشاهی، معین الحّق و الدّنیا و الدّین شاهرخ بهادر به روز پنج شنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه [۷۷۹] «۱» مذکوره از افق ولادت به طالع درجه قوس طالع شد و آن حضرت را از دیدن قرهٔ العین روشنایی دیده امید روی نمود و از ظهور قوّهٔ الظهر اسباب استظهار افزود. انوار سعادت از فروغ آفتاب طلعت او بر اطراف عالم تافت و نهال آمال از باران اقبال طراوت و خرّمی یافت. صدای صیت بشارت در طاس نگون گردون پیچید و آوازه سعادت ولادت به سلاطین ربع مسکون رسید. حق تعالی اسباب سعادت در آن مولود همایون ظاهر فرمود و دلایل دولت در آن ساعات مقدّر بود و ذلک فضل اللّه یؤتیه من یشاء «۲» هم از مبادی حال نجابت ذاتش بر صحایف مکارم اخلاق وضوح داشت و از غرّه طفولیت سعادت صفاتش لطایف مردی و عواطف مردمی بر صفحات کاینات می‌نگاشت تا به عنایت ایزد متعال به اعلی مدارج دولت و اقبال صعود فرمود چنانچه شرح آن آید ان شاء اللّه.

وقایع آذربایجان و عراق

سلطان حسین «۳» اوایل بهار در اوجان قورلتای ساخته برای دفع تراکمه عازم آلاطاق شد. عادل آقا با امرا منغلای روان شده قلعه بند ماهی را که در راه بود، به اندک زمان مسخّر کردند و به آلاطاق آمده بیرام خواجه که قویترین تراکمه بود، در

---

(۱). ک، س ندارد.

(۲). سورهٔ الحديد ۲۱.

(۳). س: اول بهار- ك: از اوايل- ذيل جامع: «در بهار سنه تسع و سبعين و سبعمائه.» ص ۲۰۳

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۴۹۸

نواحی ارزن الرّوم مقام داشت و برادرزاده او قرا محمـد پدر امير قرا يوسف در قلعه ارجيش بود. سـلطان حسـين ارجيش را محاصـره كرده قرا محمـد التمـاس صـلح نمـوده دو هفته مهلت طلبيـد و می‌خواست كه حفر خنـدق كنـد و از بيرام خواجه نيز مـدد رسـد. «۱» سلطان ملتمس او مبـذول داشـته ترك محاصـره فرمود و امرا بعـد از هفته‌ای معلوم كردند كه او حفر خندق می‌كند و انتظار مدد عمّ می‌برد. سـلطان خباثت طبيعت او دانسـته فرمود كه گرد قلعه چنـدان علق و چوب و خاشاك بر هم چيدند كه از بالای قلعه گذشت. «۲» ناگاه خبر آمد كه از طرف بيرام خواجه در دو فرسنگی سياهی ديده‌اند و قصد شبيخون دارند. سلطان و امرای بر انغار سوار شده تا جوانغار خبر شد پنجاه نفر از امرای سرداران معتبر تركمان را دست و گردن بسته به اردوی آوردند.

سلطان قلم عفو بر جرايد جرايم همه كشيد و برای هريك سيور غال مقرّر گردانيد.

قرا محمـد خبر يـافته در مقام انقياد آمـد و مال معهود را متعّهـد شـد و عرضه داشت كه چون موكب همايون به تبريز فرمايـد شـرف بساط بوس دريابـد و الحق به وعـده وفا نمود و بعـد از بيست روز به خـدمت آمـد و در سـلك ملازمان انتظام يافت. سـلطان عنايت فرموده مالی كه قبول كرده بود به او گذاشت و اجازت ارزانی داشت و عادل آقا به سـلطانيه رفته سـلطان حسـين در تبريز به عشـرت می‌گذرانيد.

حكايت گريختن شاه منصور از شاه شجاع

شـاه شـجاع برادرزاده خود شـاه منصور را بـا لشـكری مقرر فرمود كه ولايت يزد را از برادر خود شاه يحيی انتزاع نمايـد. شاه منصور جمعی را با خود متّفق ساخته به طرف سلطانيّه پيش عادل آقا رفت كه صاحب اختيار مملكت سلطان حسين بود.

---

(۱). ذيل جامع: «در آن قضـيه فرامحمد را نظر به دو چيز بود. اول آن‌كه شهر ارجيش خندق نداشت و می‌خواست كه به حفر خندق مشغول شود و ديگر آن‌كه مردم پيش برام خواجه فرستاده بودند ...» ص ۲۰۳

(۲). ايضا: «ده گز بالای قلعه ارجيش خاشاك و درخت برهم چيدند.»

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۴۹۹

عـادل آقـا خبر يـافته جمعی به اسـتقبال او فرسـتاد و او را تعظيم و تكريم نموده ولايت همـدان را به او ارزانی داشت و جمعی امرا را ملازم او گردانيد.

وقايع سنه ثمانين و سبعمائه

ذكر عزيمت حضرت صاحب‌قران به جانب قمر الدّين

صاحب‌قران، بعد از مراجعت از مغولسـتان، باز اميرزاده عمر شـيخ را از سمرقند با امرای معتبر چون خطای بهادر و آق تيمور بهادر و آق بوقـا بهـادر به جانب مغولسـتان فرسـتاد و در اتاقرم «۱» بـا قمر الـدّين جنگهـای مردانه كرده عـاقبت قوّت دولت صاحب‌قران قمر الـدّين را گريزانيـد و مـال فراوان [سـپاه ظفر نشـان گرفتـه به سـمرقند آمدنـد و احـوال مغولسـتان تقرير كردنـد. آن حضـرت به عزم استيصال مخالفان با لشـكر فراوان] «۲» به نفس نفيس شـريف عزيمت نمود و بعـد از قطع منـازل و طی مراحل در [ايس كول] «۳» به

ایل قمر الدين رسيدند.

بیت

به شمشير پولاد و تير خدنگ گذرگاه كردند بر مور تنگ و هردو سپاه جنگ بسيار كرده آخر الأمر قمر الدّين پشت داد و روى به گريز نهاد و آن حضرت بسيارى از مردم او كوچانيده عزيمت معاودت نمود. در اين اثنا از طرف سقناق خبر رسيد كه بيك پولاد با تغتمش خان جنگ كرده و تغتمش پناه به آن حضرت آورده نزديك است. صاحب‌قران نويان تيمور «۴» را با تحف و هدايا به استقبال فرستاد و رايات همايون در سمرقند نزول فرمود.

---

(۱). ظف: «در بيابان قراتو به قمر الدين رسيدند.» ص ۲۰۳

(۲). ك ندارد.

(۳). ظف: «در بوغام آسى كول». ظاهرا ايسى كول صحيح است. اين كلمه در كتاب عجائب المقدور آسى كول آمده است (ر ك ترجمه كتاب مذكور به نام زندگى شگفت‌آور تيمور صفحات ۲۶۱ و ۲۱۴)

(۴). ظف: «امير تومن تمور اوزبك.»

آمدن تغتمش خان به خدمت حضرت صاحب‌قران

چون تغتمش خان به نواحى سمرقند رسيد، حضرت صاحب‌قران را داعيه آن شد كه نهال چمن خانيّت را استقبال نمايد و اقبال‌وار پيش‌باز رفته وظايف تعظيم و تكريم تقديم نمود و همعنان به شهر سمرقند درآمده آن حضرت طويهاى پادشاهانه و پيشكشهاى خسروانه فرمود و چندان ز روزيور و اسب و استر و خيمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و طبل و علم و خيل و حشم درباره او انعام فرمود كه عقل از شمار آن عاجز [و از حمل آن قاصر] «۱» آمد و مال ولايت اترار و سوران در وجه اخراجات او نهاده به آن طرف روان كرد. «۲» بعد از چند گاه، قتلق بوقا پسر ارس خان لشكر به سر تغتمش خان آورده جنگ بسيار كردند و با آن‌كه قتلغ بوقا در آن معركه به زخم تيرى هلاك شد، شكست بر لشكر تغتمش فتاده و او گريخته باز پيش صاحب‌قران آمد و آن حضرت، اين نوبت زيادت از كرّت اول، رعايت و تربيت فرموده او را به اعزاز بازگردانيد و از آن طرف توقتاقيا پسر ديگر ارس خان با على بيك و شاهزادگان دشت قبچاق «۳» اتفّاق كرده به عزم رزم تغتمش آمدند و او را بازگريزانيده قزانچى بهادر در عقب او رفت و خواست كه او را دستگير كند. تغتمش به هزار حيله در كنار آبى از اسب پياده شده خود را در آب انداخت و قزانچى تير زد كه در بازوى تغتمش ترازو شد. تغتمش آهى از دل بركشيد و در تك آب رفته خود را به بوته نى رسانيد و پنهان در ميان آن خزيد. قزانچى يك شبانروز او را جسته و نيافته نوميد بازگشت. امير ايدكو خبر گريختن «۴» تغتمش خان شنيده تا كنار رودخانه جته رفته بود و تغتمش از آب بيرون آمده بود تن خسته و زخم نابسته شكسته‌وار در ميان بوته نى

---

(۱). س ندارد.

(۲). ظف: «و او را از غايت احترام و اهتمام پسر خواند.»

(۳). ظف: «توخته قيا پسر كلان ارس خان با چند شاهزاده جوجى‌نژاد.»

(۴). ايضا: «حضرت صاحب‌قرانى ايدكوى برلاس را به جانب او روان كرده بود كه او را نصيحت كند.» ص ۲۰۴

افتاده ناله حزین می‌کرد. در این حال امیر ایدکو رسید و آواز او شنید. فرود آمده سر او بر کنار گرفت و غبار از رخسار او پاک کرده جامه‌های گرم پوشانید و بلماق گرم در حلق او ریخت تا به هوش آمد و او را در بخارا به صاحب‌قران رسانید و آن حضرت باز آنچه وظیفه اعزاز بود به جای آورد.

در این ولا، ایدکو مغول «۱» از جانب دشت گریخته آمد و خبر آورد که ارس خان، با لشکر گران به طلب تغتمش خان، عزیمت این طرف دارد و متعاقب ایلچی ارس خان «۲» رسیده سخنان پریشان گفت. مضمون آن‌که تغتمش پسر را کشته پیش تو آمده، دشمن مرا بسپار یا از ولایت بیرون کن و الّا جای جنگ مقرّر ساز.

حضرت صاحب‌قران گفت در شریعت مروّت روا نباشد که کسی که پناه به کسی آورد، او را به خصم سپارند و سخن جنگ را چه گوید.

نظم

برو از من بگو پیش ارس خانز باران مرغ آبی را مترسان

دلیران مرا جنگ است پیشه که شیرانند و دشت جنگ بیشه و ایلچی ارس خان را عنایت کرده روان ساخت.

داستان لشکر کشیدن حضرت صاحب‌قران به جانب ارس خان

حضرت صاحب‌قران، با لشکر فراوان و سپاه بی‌پایان، به اترار نزول فرمود و از آن‌طرف ارس خان به سقناق «۳» فرود آمد و از جانبین در کمین یکدیگر بودند. ناگاه برف و باران و سرما چنان صعب شد که مدت دو ماه طرفین را مجال جنبش نبود.

حضرت صاحب‌قران فرمود که امیر یارق تیمور و امیر محمد سلطان شاه و خطای بهادر

---

(۱). ظف: «ایدکو که اوماقش منغوت بود و از امرای الوس جوجی.»

(۲). ظف: «کیک منغوت و تولوجان.» ص ۲۰۵

(۳). ظف: «به سغناق که تا اترار بیست و چهار فرسخ است رسیده فرود آمد.» ص ۲۰۶

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۰۲

و مبشّر بهادر با پانصد سوار بر دشمنان شبیخون برند. اتّفاقا از دشمنان هم در آن شب سه هزار مرد پیش آمدند «۱» و جنگ عظیم کرده دلاوران سپاه منصور ظفر یافتند. اما یارق تیمور و خطای بهادر شهید شدند و تیمور ملک اوغلن که پشت لشکر دشمن بود از دست و شست ایلچی بوغا تیری بر ران خورده از آسیب آن زخم بازگشت و لشکر ارس خان عنان کشیده داشته امرا.

مصرع

مظفّر و منصور بازآمدند

باز آن حضرت امیر محمد سلطانشاه و مبشّر را فرمود که رفته خبر تحقیق آورند. ایشان هریک یکی را گرفته رسانیدند و آن دو کس یک سخن چنین گفتند که دو بهادر نام هردو ساتقین «۲» به خبرگیری آمده‌اند و امیر اللّه داد و آق تیمور بهادر و پانزده سوار دیگر در بیرون اترار با دشمنان ملاقات کرده و دو کس از نامداران ایشان را انداخته و باقی را منهزم ساخته [آق تیمور بهادر و کبکجی یورتچی] «۳» ساتقین کوچک را کشته‌اند و ساتقین بزرگ را [دولتشاه «۴» خازن] گرفته به حضرت می‌آورد.

آن حضرت به نفس خود تاخت فرموده دشمنان را آواره ساخت و به تخت سلطنت عود نموده هفت روز توقف نمود تا دشمنان ایمن شدند و باز از شهرکش عزیمت فرموده تغتمش قجرچی شد و در جیران قمش به ایل دشمن که بی‌خبر بود رسیدند و کسی را مجال جدال و طاقت مقاومت نبود. لشکر منصور ایشان را غارتیده مال فراوان گرفتند. در این اثنا چون دولت مساعد و سعادت

موافق صاحب‌قران ظفر قرین بود ارس «۵» خان وفات یافت.

---

(۱). ظف: «و شب در راه با پسر اروس خان، تمور ملك اوغان، دچار آمدند.»

(۲). ایضا: از جانب مخالف دو بهادر نام ایشان الغ ساتقین و كجك ساتقین با صد مرد به خبرگیری آمده‌اند.» ص ۲۰۷- نسخ: سایقین. مطلع سعدین و مجمع بحرین ج۲ ۵۰۲ داستان لشکر کشیدن حضرت صاحب‌قران به جانب ارس خان ..... ص : ۵۰۱

(۳). ایضا: [كبكجی یورتچی برادرزاده آقتمور بهادر].

(۴). ظف: هندو شاه.

(۵). ظف (به اختصار): «معلوم شد كه اروس خان منهزم گشته است و قرا كیبك را به جای خود گذاشته به نفس مبارك متوجه دشمن شد و قرا كیبك نیز رفته بود.» ص ۲۰۸

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۰۳

نظم

دمی چند بشمرد و ناچیز شدبه خنده فلك گفت او نیز شد و پسر بزرگ اوتوقتاقیا به جای پدر نشسته او هم خیمه به صحرای عدم زد.

مصرع

پسر هم به راه پدر می‌رود

حضرت صاحب‌قرانی اسباب سلطنت تغتمش خان مرتّب داشته او را در آن مملکت گذاشت و اسب «۱» خنگ اغلان‌نام که در سبك‌خیزی بر باد سبق بردی و در تیزتکی از آب آتش انگیختی.

بیت

سبق برده از آهوان در شتاب‌به تیزی چو آتش به نرمی چو آب به او عنایت فرمود «۲» و رایات ظفر آیات به جانب دار السلطنه سمرقند عود نمود و تیمور ملك اغلن در آن دیار پادشاه شده لشكر به سر تغتمش آورد و محاربه بسیار كرده تغتمش فرار نمود و بر اسب حضرت صاحب‌قرانی تنها متوجه ماوراء النّهر شده به یمن نظر دوربین آن حضرت همان اسب سبب خلاص او شد.

بیت

زهی به دیده ادراك دوربین دیده‌هم از بدایت آغاز غایت انجام و در كرّت اولی كه تغتمش خان از لشكر ارس خان گریخته بود، اوزبك تیمور او را گرفته پیش ارس خان برده خون او را بخشید و آن‌جا چند روزی به فلاكت گذرانیده پیش حضرت صاحب‌قران آمد و به عنایت اختصاص

---

(۱). این همان اسبی است كه ملك غیاث الدین كرت، همراه حاجی وزیر فرستاده خود، پس از استقرار بر تخت سلطنت در ۷۷۱ به تیمور پیشكش كرده بود. (ظفرنامه ج ۱ ص ۱۷۶)

(۲). ظف: «و فرمود كه بر این اسب گاه فرصت به دشمن می‌رسی و وقت گریز كس به تو نمی‌رسد.» ص ۲۰۹

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۰۴

یافت و او مردی صاحب وقوف بود. «۱» روزی آن حضرت از او احوال و اوضاع تیمور ملك استفسار نمود. اوزبك تیمور عرضه داشت كه تیمور ملك شب و روز به شرب خمر مشغول است و تا چاشتگاه در خواب است. اگر صد مهمّ بزرگ واقع شود كس را مجال نیست كه او را بیدار كند. بنابرآن، ایل والوس ازو نومید شده تغتمش را می‌طلبند. آری هر پادشاه كه از محافظت ملك غافل

ماند و روزگار به لهو و عشرت گذراند قواعد ملك رو به خرابی آرد.

ذکر فرستادن حضرت صاحب‌قران تغتمش خان را به جنگ تیمور اغلان ملک

چون حضـرت صاحب‌قران احوال غفلت تیمور ملك اغلان استماع نمود، باز تغتمش خان را به انواع انعام و اکرام اختصاص فرمود و امیر غیاث الـدین ترخان و امیر تومان تیمور و یحیی خواجه و اوزبك تیمور و نیکپی را با لشـکر [گران] «۲» فرستاد که تغتمش اغلن را به طالع مسعود در ولایت سغناق بر سـریر سـلطنت نشانند و تیمور ملك اغلن در قراطال قشـلاق کرده بود. تغتمش به سـر او رفته جنگ بسیار کردنـد و تیمور ملك مغلوب شده تغتمش غالب آمد و اورس خواجه را به رسانیدن بشارت پیش صاحب‌قران فرستاد. آن حضرت را مسّرت افزوده چند روز به عشرت گذرانید و فرستاده را خلعت داده بازگردانید و تغتمش خان قشلاق به سغناق کرده

(۱). عبـارت مبهم است. ظفرنـامه (به اختصـار): «در نوبت اول که توقتمش اغلن روی التجـا به حضـرت صاحب‌قرانی آورده اوزبک تمور با او آمـده بود و در آن‌وقت که توقتمش از تمور ملك منهزم شـد، اوزبك تمور در چنگ افتاده آنجا بماند. او را گرفته پیش تمور ملك بردند و تمور ملك خون او را بخشـیده رها کرد و بعد از مدتی که در میان ایشان به فلاکت بگذرانید، روزی پیش تمور ملـك خان زانو زده درخواست کرد که ایل و کسان او را باز دهنـد. تیمور ملك ملتمس او را مبـذول نـداشت و به او گفت که اگر می‌خواهی بایست و اگر می‌خواهی برو. اوزبك تمور در همان زمستان گریخته پیش حضرت صاحب‌قران آمد.» ص ۲۱۳

(۲). ك، س: سنگین.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۰۵

بهار ولایت قماق «۱» را مسخّر ساخت و سلطنت او روی در ترقّی آورده لوای استعلا برافراخت و تیمور ملك به هزاره اصل خود که به محمـد اغلاـن داده بود رفته در بـاب دفع تغتمش مشورت کرد. محمـد اغلان یراق ندیـده تیمور ملك سـخن او را بر غرض حمل کرد و او را بی‌گناه قتل فرموده با هزاره خود به دفع تغتمش سوار شد و در نواحی قراطال به هم رسـیده جنگ درپیوستند و در حمله اول تیمور ملك گرفتار شـده به یاساق رسـید و بالینجاق «۲» که از مقرّبـان او بود گرفتار گشـته تعریف او کردنـد که بهادر و وفادار است. تغتمش او را گذاشـته در سـلك امرا انتظام یافت و او فی الحال زانو زده عرضه داشت که در مـدت حیات تیمور ملك بهترین عمر به امـارت و حکـومت گذرانیـده‌ام و کنـده خـواهم آن چشم که بر تخت او ترا بینـد. اگر دربـاره من کرمی خواهی کرد حـالی فرمای که گردنم زننـد و سـر تیمور ملك را بر بالای سـر من نهنـد و تن او را بر زبر تن من اندازنـد تا وجود عزیز نازك او بر خاك مذلّت نباشد.

تغتمش آن جهان پهلوان وفادار را به دار القرار فرستاد.

احوال عراق و آذربایجان

سلطان حسین خاطر از تراکمه فارغ ساخته بهار به اوجان رفت و عادل آقا از سلطانیه آمد. امرای سلطان حسین چون اسرائیل اوبایلو و عبـد القادر و رحمانشاه و درویش و غلبه دولیان و بوی نوکران به قصد عادل آقا متفّق شدند به نوعی که اگر سـلطان جانب او گیرد سلطنت به برادر او بایزید دهیم و قاضـی شـیخ علی که پادشاه او را از ولایت عذر خواسـته بود و او به شام رفته بازآوردند و امرا، در خرگـاه سـلطان در اوجان، عادل آقا را گفتنـد تا امروز پیشوای ما بودی. دیگر ترا نمی‌خواهیم. عادل آقا گفت شـما دانیـد. دست در دامن زده از خرگاه بیرون رفت و از قیتول خود عازم سلطانیه شد. امرا پشیمان شدند که چرا او را از خرگاه بیرون گذاشتند. جهت

(۱). ظف: مماق (ص ۲۱۴).

(۲). س: بالینحاق.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۰۶

اصلاح جمعی را در عقب فرستادند و فایده نداد. «۱» آقا در قروق سلطانیه نشسته شاه منصور از همدان طلب داشت و به سعی تمام به اندک زمانی لشکر بسیار جمع آورد و از آن طرف امرا چون از مراجعت آقا مأیوس شدند، خواستند که امیر شمس الدین زکّریا و خواجه جمال الدین بلغر را گیرند تا بر مال مملکت برات نویسند. ایشان گفتند ما برات نویسیم. امّا در سالی یک‌بار مال توان گرفت. امرا متحیّر ماندند. سلطان حسین از امرا متوهّم شده دفع ایشان نمی‌توانست کرد. روزی به رسم سیری سوار گشته و اسباب پادشاهی در اوجان گذاشته به تبریز آمد و به ضبط سر کوچه‌ها و درخت انداختن مشغول شد و رعیت به رغبت فرمان‌برداری می‌نمودند. امرا اموال خزانه و جیباخانه تالان کرده به راه مراغه و سلدوز عازم بغداد شدند که با امیر وجیه الدّین اسمعیل غدری کنند. پادشاه از عزیمت ایشان آگاه شد. قاصدی به تعجیل پیش آقا عادل فرستاد و صورت حال اعلام داد. عادل آقا شاه منصور و جمعی از امرا را حاضر ساخته با پنج هزار سوار به رسم ایلغار از مرحله سورلغ در عقب مخالفان روان شد و هفت شبانروز رانده روز هشتم سیاهی ایشان نمود و آقا آن روز که از سرلغ روان شد مکتوبات به امرای اکراد و اویرات فرستاد.

مضمون آن‌که غلامان پادشاه عاصی شده از آن حدود می‌گذرند. هرکس در دفع ایشان کوشد به سیورغال مخصوص است و هرچه از ایشان گیرد برو مسلّم باشد.

اتفاقا در این روز مکاتیب رسیده ده هزار سوار و پیاده «۲» راهها محکم کرده مانع گذشتن می‌آمدند و در آن راه بیشه‌ای است که از آن صعبتر و دلگیرتر در جهان نباشد: کوههای به غایت بلند و آبهای بی‌حدّ سنگین. در چنین مقامی دلاوران کرد

---

(۱). ذیل جامع: «صلاح در آن دیدند که اسرائیل ابایلو و حاجی نوروز که خاتون عادل آقا بود پیش عادل روند و آن کدورت را رفع کنند. چون خبر به عادل رسید، کس پیش اسرائیل فرستاد و گفت سالهاست که حق نان و نمک داریم، می‌باید که پیش من نیایی و هم از آنجا بازگردی و الّا اگر مکروهی بینی از خودبینی و خاتون خود را الزام کرد در بازگشتن.» ص ۲۰۵

(۲). ذیل جامع: «دو هزار پیاده.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۰۷

و بهادران اویرات پیش راه گرفتند و آن سرگشتگان غافل که لشکر و آقا «۱» از قفا می‌رسد. نزدیک عاصیان، شاه منصور رخصت طلبید که منغلای باشد «۲» و آقا هزار سوار همراه او مقّرر کرد و امرای کرد و اویرات با عاصیان در محاربه بودند و اموال و اثقال ایشان غارت کرده عاصیان خیال پختند که هم از این راه که آمده‌ایم باز گردیم و از آن غافل که سیلاب بلا پیرامون ایشان محیط شده و حق ولی نعمت ایشان را در حصار خسار و دمار گرفتار ساخته.

بیت

حق نان و نمک تبه کردن‌بشکند مرد را سر و گردن نظم

با ولی‌نعمت ار برون آییی‌گر سپهری که سرنگون آیی چون بازگشتند ناگاه قشون سوار دیدند که از عقب می‌آمد و آن امیر احمد خلج «۳» بود که آقا او را با شاه منصور فرستاده بود. عاصیان گفتند آن قشون که باشد، یکی گفت امیر درویش است که جغد اول مانده بود. درویش از گوشه‌ای گفت که من این‌جاام. ایشان خواستند بر امیر احمد زنند و امیر احمد کار کرده جهان دیده بود.

چون ایشان را زیادت دید عنان از جنگ بازکشید و چنان کرد که آب کرکان که التون کوبرک گویند در میان حایل باشد. ناگاه شاه منصور با هفتصد سوار مکمّل رسیده ایشان را آمدن لشکر محقّق شد. آیت فرار خوانده رو به گریز نهادند. جمعی

(۱). ایضا: «لشکریان امیر عادل.»

(۲). ایضا: «شاه منصور از جاونغار پیش امیر عادل آمد و رخصت طلبید تا بر سبیل منغلا بر ایشان تازد. امیر عادل او را عذرخواهی کرده قبول نیفتاد.»

(۳). ایضا: «امیر عادل غلبه‌ای از مردم با هزار کس از قول خود و امیر احمد خلج که پدر خالش بود.» ص ۲۰۷

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۰۸

گفتند ما بندگان پادشاهیم و به شاه منصور پناه بردند. شاه منصور قبول کرد که شما را به جان ضامنم و آقا رسیده بازگشتند و در نواحی آب نغاتو فرود آمده اکثر امرای عاصی دستگیر شدند «۱» و قاضی شیخ علی را آورده خواستند که به قتل رسانند جمعی شفاعت کرده و صد تومان قبول نموده از خون او گذشتند و خبر فتح به تبریز و بغداد فرستاد و چون به مراغه آمدند، سلطان چند نشان در صحبت ایلچیان جهت استمالت و نوازش آقا و امرا فرستاد و علی حدّه مکتوبی نوشته و به خطّ خود به آب زر بالای آن چند سطر مرقوم فرموده مضمون آن‌که آفرین بر مردانگی و مردی و صدق نیّت او باد. معلوم کند که سوگند به شش طلاق یاد کرده‌ایم که روی مخالفان را به زندگی نبینم. غالبا روا ندارد که سوگند خلاف واقع شود. می‌باید که فی الحال درباره ایشان یاساق بزرگ به تقدیم رسانند. عادل آقا همه را حکم قتل فرمود و شاه منصور هرچند در استخلاص سعی نمود مفید نبود. کوفته خاطر به همدان رفت و آقا و امرا به تبریز آمدند و سلطان در حق همه سیور غالات و انعامات ارزانی داشت و آقا صد تومان از قاضی شیخ علی گرفته مجموع را بر امرا قسمت کرد و عازم سلطانیّه شد.

ذکر کشته شدن امیر وجیه الدین اسمعیل بن امیر شمس الدین زکریای وزیر در بغداد

امیر اسمعیل جمعی فرومایه را تربیت کرده به حجابت رسانید و آن بی‌وفایان با شاه‌زاده شیخ علی اتفاق کرده فرصت می‌طلبیدند که امیر اسمعیل را به قتل آرند. روز جمعه وقت نماز خواجه‌سرایی از خانه خواجه بیرون آمد و از غدّاران ده نفر بر در خانه جمع بودند و نوکران امیر متفرّق. «۲» خواجه‌سرا شمشیر و ترکش

(۱). ذیل: «نوکران امیر عادل ایشان را از اسبان فروآورده بر اشتران نشاندند و اسلحه ایشان گرفتند.» ص ۲۰۸

(۲). ایضا: «روز جمعه صباح آتش در خانه عبد الملک تمغاچی افتاد و این آوازه در شهر بغداد شایع شد.

امیر اسمعیل مجموع نوکران خود را که مانده بودند به معاونت او فرستاد.» ص ۲۱۰

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۰۹

امیر اسمعیل به ایشان داد که به رسم حکام عراق بردارند و امیر بیرون آمد. قرا محمد که شمشیر برداشته بود زانو زده گفت به غورحال ما برس که بی‌نوایی می‌بریم.

گفت از نماز بیرون آیم، شما را رعایت نمایم. مبارکشاه که ترکش برداشته بود در پهلوی او زانو زده گفت کی به غور خواهی رسید که از بی‌نوایی به جان رسیدیم.

گفت مردک چرا ابرام می‌نمایی. می‌گویم که رعایت کنم. مبارکشاه نامبارک نحس نجس نمک به حرام حق ناشناس حرامزاده همان شمشیر امیر کشیده زخمی بر روی و بینی او زد چنان‌که به روی افتاد. امیر مسعود از خانه بیرون آمده بانگ زد که ای عمّ مرا دریاب. عمّ به سوی او روان شده او را در راه شهید کردند و قاتلان از راه شط به خانه شاهزاده شیخ علی رفتند و صورت حال عرض کردند. شاهزاده باور نکرده به گوشه‌ای پنهان شد. خاتون او ایشان را گفت اگر راست می‌گویید سر او را بیاورید. قاتلان

شمشیرها کشیده بر سر اسمعیل آمدند و هنوز رمقی از حیات باقی داشت. آن جماعت سر او را جدا کرده به خانه شاهزاده بردند و بغداد پرفتنه و غوغا شد و بی‌باکان دست به غارت برآوردند و سر امیر اسمعیل را درآویختند. «۱»

و از عجایب و غرایب آن‌که امیر اسمعیل در عمارتی که می‌ساخت سر چوبی «۲» از عمارت بیرون بود. گفت او را مبرید که شاید سر کسی را آن‌جا آویزند و سر او را از همان چوب آویختند.

و شاهزاده شیخ علی بر سریر سلطنت و مسند خلافت بغداد نشست و قاتلان خزاین و اسباب و مراکب و دواب و جواهر و زر سرخ و سفید تالان کردند و صاحب طبل و علم و خیل و حشم شدند و هریک را هزار نوکر ملازم گشته چند نایب ترک و تاجیک مقرّر شد و اولاد امیر اسمعیل را به موجب نشان آورده اموال ایشان را به دیوان گرفتند و به تحقیق معاملات ایشان مشغول شدند و عبد الملک تمغاچی را وزیر ساخته جماعت غدّاران را پیشکشها کرد و برای هریک ضبط و

---

(۱). ذیل: «بر سر جسر بردند و آنجا درآویختند.» (ص ۲۱۱).

(۲). ایضا: سردرختی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۱۰

نسقی نهاد که زیادت از آن متصوّر نبود. امّا چون آن جماعت ناگاه بزرگ شده بودند از عهده مهمات مملکت بیرون نمی‌آمدند و صلاح چنان دیدند که قرا امیر علی اتابک که امیر در خانه شاهزاده بود و امیر اسمعیل او را در مشهد مرتضوی علیه السلام «۱» محبوس داشت آوردند و پیشوا ساخته به سرانجام مهام قیام می‌نمود. امّا در حبس دماغش خلل کرده بود «۲» و از عهده معظمات امور بیرون نمی‌آمد. و از آن طرف چون این خبر به سلطان حسین و عادل آقا رسید دو سه روز از امیر شمس الدّین زکریا نهان داشته عاقبت به او رسانیدند و او اضطراب عظیم کرده در میان جزع و فزع گفت همیشه قضیه اسمعیل پیش چشم داشتم امّا بیچاره برادرم را چه گناه بود.

القّصه جمعی ایلچیان به بغداد فرستادند و پیغام دادند که مسکن اصلی ما بغداد است و ما بسطت در مملکت و سطوت در سلطنت از آن‌جا یافته‌ایم و وصیت آن‌که تو آن‌جا باشی و ما بر آن قول ثابتیم. امّا ترا از امیری که ضبط مملکت کند چاره نباشد و امرای بزرگ این جاانـد. هرکدام را خواهی روان داریم و اگر خود ضبط نمایی مضایقه نیست. دیگر هرچه از ارکان دولت در آن ولایت باشد برقرار مسلّم داری. شاهزاده شیخ علی سخنان ایلچیان به سمع قبول شنیده هرچه فرموده بودند تقبّل نمود و ایشان را رعایت کرده اجازت داد و به تعجیل به طرف ششتر به طلب پیر علی بادک «۳» فرستاد. چون پیر علی بادک آمد، جماعت غداریّه بل شاهزاده شیخ علی را اختیار نماند. پیر علی به ضبط لشکر و ملک مشغول شده از قرارها که شاهزاده با ایلچیان داده بود تجاوز نمود و عراق عرب از تصرّف سلطان حسین بیرون رفت. سلطان و عادل آقا بهار در سلطانیه قورلتای کرده، در باب معامله بغداد و تسلط

---

(۱). س: سلام اللّه علیه

(۲). ذیل: «امّا به واسطه سختی و بی‌نوایی بسیار که به حال او راه یافته بود، دماغ او مختل گشته بود.» (ص ۲۱۲).

(۳). ذیل: پیر علی بادیک (ص ۲۱۳).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۱۱

پیر علی بادک سخن گفتند. قرار یافت که سلطان با لشکرهای آذربایجان و آقا با سپاه سلطانیه و بعض عراق عجم اول پاییز متوجه جانب بغداد شوند.

وقایع سنه احدی و ثمانین و سبعمائه

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحب‌قران به خوارزم نوبت چهارم

سال گذشته که حضرت صاحب‌قران در اترار برابر ارس خان قشلاق کرد، یوسف صوفی کینه دیرینه ظاهر ساخت و لشکر فرستاده اطراف بخارا را تاخت. آن حضرت ایلچی فرستاد و پیغام داد که با وجود خویشی سبب مخالفت چیست.

یوسف صوفی ایلچی را بند کرد و ندانست.

مصرع

که بر ایلچی کشتن و بند نیست

آن حضرت، از سر لطف در صحبت پیکی، مکتوبی دیگر ارسال نمود و فرمود که وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ «۱» ایلچی مرا بازفرست. یوسف صوفی پیک را نیز بند کرد.

نظم

هیچ دشمن به دشمن آن نکندکه کند مرد بی‌خرد با خود و جمعی را فرستاد تا نواحی بخارا را غارت کرده شتران تراکمه را راندند. حضرت صاحب‌قران را آتش غضب شعله زده با لشکری آراسته متوجه خوارزم شد «۲» و از دریای کهنه «۳» گذشته شهر را مرکزوار در میان گرفته لشکرها به اطراف آن محیط شدند و به جهت خاصه آن حضرت عمارتی بنیاد نهاده «۴» به زودی تمام شد و صبح و

---

(۱). سورة المائدة ۹۹.

(۲). ظفرنامه: «در شوال سال هفتصد و هشتاد هجری مطابق اوّل قوی‌ئیل، وقت تحویل آفتاب به حوت.» ص ۲۱۶

(۳). ایضا: اسکی اکوز.

(۴). ایضا: «بر حسب فرمان، رعایت احتیاط را، حصاری دیگر برافراختند.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۱۲

شام جنگ انداخته مال فراوان آوردند. در این اثنا یوسف صوفی پیغام فرستاد که [مسلمانان به واسطه دو نفس بند چند در عذاب باشند]. «۱» وظیفه آن‌که هردو به میدان درآمده سروپایی گردیم.

نظم

ببینیم تا اسب اسفندیارسوی آخور آید همی بی‌سوار

و یا باره رستم جنگجوی‌به ایوان نهد بی‌خداوند روی آن حضرت فرمود که سخن منصفانه می‌گوید و من این آرزو داشتم لیکن پنداشتم که او مبذول ندارد. فی الحال جیبا پوشیده سوار شد. امرا به تخصیص امیر سیف الدّین زانو زده و عنان گرفته گفتند تا بندگان زنده باشند چگونه مخدوم به نفس خود مباشر جنگ شود. آن حضرت سخنان سخت گفته و عنان از دست ایشان ستانده به کنار خندق رفت و فرمود که یوسف صوفی را بگویید که من به موجب التماس آمدم. تو نیز بیرون آی تا ببینیم که حضرت عزّت کرا نصرت می‌دهد. یوسف صوفی حفظ نفس از ناموس اولی دانسته از گفته پشیمان شده و هیچ جواب نداد.

جهانیان بر کمال قوّت دل و غایت توکّل آن حضرت آفرین کردند و لاف دشمن و بددلی او را دانستند.

در این اثنا از طرف ترمذ خربزه نوباوه آوردند. صاحب‌قران فرمود که هرچند یوسف صوفی مخالفت می‌ورزد نوباوه بی‌او خوردن از مروّت نباشد. آن را بر طبق زرّین نهاده پیش او فرستاد. «۲» مقتضی انسانیت آن بود که یوسف صوفی عذرخواهی نموده بیلاکات فرستادی تا وحشت به الفت مبّدل شدی. او فرمود تا خربزه در آب

(۱). ایضا: «تا چند مردم از طرفین در عذاب باشند و به واسطه دو تن چندین هزار مسلمانان عرضه تلف گشته عالمی خراب گردد.» (ص ۲۱۶).

(۲). ظف: «امرا عرضه داشتند که طبق زرّین ضرورت نیست، به ظرفی چوبین بفرستیم، همّت پادشاهانه رخصت نداد.» ص ۲۱۸

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۵۱۳

ریختند «۱» و طبق به دربان بخشید و متعاقب دروازه گشوده با لشکرها بیرون آمد. «۲» امیرزاده عمر شیخ بهادر با مردان مرد و دلیران صف نبرد.

مصرع

از آب گذشته جنگ در پیوستند

و دشمنان بعد از کوشش بسیار فرار نموده به حصار درآمدند و نوشیروان و ایلچی بوقا [را] زخمهای گران رسیده. ایلچی بوغا صحت یافت و نوشیروان به عالم بقا رفت. حضرت صاحب‌قران فرمود تا منجنیق نصب کرده کوشکی که یوسف صوفی در برج برابر ساخته بود انداختند و مدّت محاصره و تعذیب مسلمانان، جهت زیادت‌جویی جاهلان و آن‌که می‌گویند دنیاداری است و نزد ارباب بصیرت مرداری. آری.

شعر

و ما هی الّا جیفة مستحیلةعلیها کلاب همّهن اجتذابها نظم

چیست دنیا و خلق و استظهارخاکدانی پر از سگ و مردار تا سه ماه کشید «۳» و آخر قضای الهی حکم رانده دولت یوسف صوفی به آخر رسید و در منتصف رجب رخت وجود به مرحله عدم رسانید إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ. «۴»

بعد از وفات او، میان خوارزمیان خلاف شده جمعی جانب مانیق «۵» صوفی گرفته بعضی میل خواجه لاق داشتند که ولی‌عهد بود. عاقبت طرف مانیق صوفی غالب آمده خواجه لاق از دروازه شیخ‌زاده خود را بیرون انداخت و صاحب‌قران را

(۱). حاشیه نسخه ف: «از بالای حصار ظفرنامه.»

(۲). ایضا: «سرداری حاجی نام دروازه بازکرده با لشکری مستعد ...»

(۳). ظف: سه ماه و شانزده روز (ص ۲۱۹).

(۴). سورة البقرة ۱۵۶.

(۵). س: بانیق.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۵۱۴

آگاه ساخت. آن حضرت در حال فرمود که جنگ سلطانی انداخته به طرفة العینی شهر خوارزم مسخّر شد و خزاین و دفاین چندین ساله اولاد امیر با یکغدای به دست لشکر منصور افتاد و تخریب عمرانات و تغدیب حیوانات و انواع بیداد در آن خطّه به وقوع پیوست و چون بلده خوارزم موطن صنادید عالم و مسکن نحاریر بنی آدم بود، آوازه خرابی آن‌چنان در اطراف جهان اشتهار یافت که بلبل دستان‌سرا، مولانا حافظ در گلشن شیراز به این زمزمه آواز برآورد که:

نظم

به خوبان دل مده حافظ ببین آن بی‌وفاییهاکه با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی و صاحب‌قران حکم فرمود که هرکس به کاری آید از خوارزم کوچانیده و به ماوراء النّهر برده در شهرکش ساکن شوند و ملک‌زاده هرات پیر محمد که خواهرزاده حضرت

صاحب‌قران، سونج قتلق نام، زن او بود، التماس نمود که جناب افادت مآب، خورشید آسمان جلالت، مشتری سپهر سعادت، شهسوار مضمار تحقیق، قافله سالار طریق توفیق، مقنّن قوانین اصول و فروع، مدوّن دواوین معقول و مسموع، ناظم در فصاحت، ناقد غرر بلاغت، مولانا و اما منا سعد الملّهٔ و الدّین التفتازانی، بلغه اللّه تعالی اعلی المراتب فی دار الامانی، به جانب سرخس تشریف نماید و حضرت صاحب‌قران مأمول او را مبذول فرموده جناب مولوی عازم سرخس شد و شرح کلام در این مقام به نوع بسطی اختتام خواهد یافت و اللّه الموفق.

قال اللّه تعالی وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها. «۱» ابو البشر آدم (ع) که دار الخلافه وجود او را پرتو آفتاب صفات ازلی روشن گردانید و به میامن این کرامت نقود علوم اسما را بر مفارق عزت او نثار کرده پایه رفعت او به فرق فرقدین رسانید و عنایت بی‌نهایت بر قامت استقامت او خلعت منصبی عرض داد که قدسیان از وصول آن تشریف عاجز شده روی نیاز بر خاک حیرت نهادند و دعوی نحن نسبح بحمدك و

---

(۱). سورهٔ البقرهٔ ۳۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۱۵

نقدّس لک «۱» نهاد و به رقاب ضراعت سجود جناب آدم را انقیاد نموده جبین اذعان بر زمین امتثال فرمودند. نوآموز قابلیتش را چون در مکتب تعلیم لوح علّمه البیان «۲» به دست تعلّم دادند کهن قاریان يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ هُمْ لا يَسْأَمُونَ «۳» ابجد سُبْحانَكَ لا عِلْمَ لَنا إِلَّا ما عَلَّمْتَنا «۴» از سر گرفته زبان معذرت گشادند.

بیت

قدسیان آگه از اطوار علوم‌اند ولی‌همه در مکتب علمت الف و بی‌خوانند و چون اشعه انوار این علوم از مطلع آفتاب صفات ازلی طلوع یافته و بر مطالع ذرّات ذریّات آن مجموعه کاینات تافته صدف هر وجود را قطره‌ای از فیض غمام این انعام رسید و به لآلی تأیید و ترشّح الهی مشحون گردید و میراث علومش قرنا بعد قرن و بطنا بعد بطن ما خلا الانبیاء علیهم السّلام و الذین اتّبعوهم الی یوم القیام چون نور آفتاب و ادرار سحاب انصباب به اعقاب سعادت انتساب و اولاد رشید رسید تا هلال این احوال چون بدر صاحب کمال ساطع و لامع شده ثواقب این کواکب چون آفتاب [عالمتاب در اوج طالع گشت یعنی آفتاب طلعت جناب مولوی چون طلعت آفتاب] «۵»جهان را به نور ظهور منوّر ساخت و قلم مشکین رقمش شمیم عنبر نسیم در مشام مستنشقان روایح علوم انداخت و چون از خصایص خاتم النّبیین علیه السلام منقبت مزیّت ختم است، پس در امّت رفیع منزلتش که منشور قدرشان به طغرای

---

(۱). ایضا ۳۰.

(۲). الرحمن ۴.

(۳). سورهٔ فصّلت ۳۸.

(۴). البقرهٔ ۳۲.

(۵). س ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۱۶

گردون اساس كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ «۱» موشّح است جمعی از این منقبت ارجمند هرآینه بهره‌مند باشند.

بیت

چون در سنبل چرد آهوی تاتارنسیمش بوی مشك آرد به بازار و بر دانایان عیان باشد كه شرف علم كه میراث پیغمبر ختمی مرتبت [صلی «۲» اللّه علیه و آله] همان است بایـد كه یكی از امّت آن را به غایت كمال و نهایت تمامی رساند و نزد مطلّعان حقایق و دقایق چون فروع آفتاب ساطع و شارق است كه منقبت تألیف و تحقیق و مزیّت تصنیف و تدقیق و لطافت تحریر و حلاوت تقریر و توضیح خفیّات و تلویـح خبیـات و كشف مشـكلات و فتـح معضـلات و ایجـاز مقبول و اعجـاز مأمول بر جناب مولوی ختم است و بر ذمّت همّت آن حضرت حتم.

بیت

به سـعد اكبر از این سان بود عقیده من‌ترا عقیده همین گر بود سـعادت تست و جناب مولوی را مولد فرخنده شـهر صـفر سنهٔ اثنین و عشـرین و سـبعمائه، در ولایت نساقریـهٔ الرّجال تفتازان، است و تا جهان باشد آن ولایت به این شـرف نازان است و چون حظّ اوفر و نصیب اوفی از نفایس علوم كسب فرمود چنـد گاه در قبهٔ الاسـلام خوارزم كه در آن زمان مجمع اعیان جهان بود اقامت نمود. تا در این اوان كه لمعان تیغ عالم سـتان حضرت صاحب‌قران خوارزم را مسخّر ساخت و اهالی و موالی آن خطه را كوچ فرموده هریكی را به نـاحیتی انـداخت و پیش از این ملك محمـد، كه پسـر كوچك ملك معزّ الـدین حسـین كرت بود و حكومت سـرخس به موجب وصیّت به او تعلّق می‌داشت، به برادرزاده خود ملك پیر محمد، كه

---

(۱). آل عمران ۱۱۰.

(۲). ك، س: علیه السلام.

خواهرزاده حضـرت صاحب‌قران دختر شـیرین بیك آغا نامزد او بود و در یورش خوارزم هنگام بزم و رزم متعزز و مكرّم، نوشته بود كه از آن حضـرت التماس نمایـد كه جناب مولوی به جانب سـرخس عزیمت نماید و جناب مولوی رخصت یافته به سـرخس آمد و چون حضـرت صاحب‌قران بعد از فتح خوارزم به سمرقند آمد، اكابر آن ولایت و مشایخ صاحب ولایت تهنیت فتح خوارزم گفته به عرض رسانیدنـد كه حضـرت امیر فتـح خوارزم فرمود امّـا حاصـل آن را ملك محمّـد سرخسـی ربود. آن حضـرت شـرح این سـخن پرسـیده عرضه داشـتند كه حالا آثار مصـنّفات جناب مولوی چون انوار آفتاب به شـرق و غرب عالم رسـیده و چون اعلام اسـلام سر ارتفاع از اوج آسمان گذرانیده.

نظم

چنان گرفت جهان را ظهور تصنیفش كه آفتاب بود ذرّه‌ای به وقت ظهور

دقایق سخن او خفی است همچو سهاو لیك گشته چو خورشید در جهان مشهور

صریر كلكش در كشف مشـكلات علوم‌چنان كه نغمه داود در ادای زبور افاضل عالم اقتباس انوار علوم از انوار ضـمیر خورشید تأثیر او می‌فرمایند و اماثل بنی آدم التماس اصناف فنون از رشحات فیض خاطر خطیر او می‌نمایند.

حضرت صاحب‌قران از استماع آن سخنان رقم تأسفی بر صفحه خاطر همایون نگاشت و حكم جهان مطاع به استدعای جناب مولوی روان داشت. جنـاب مولـوی حكم را مطـالعه نمـوده فرمود كه اگر بـا این داعی مهمّی بود از خوارزم رخصت نمی‌بـایست داد. حـالا عزیمت جانب حجاز پیش نهاد راه رشاد و سـداد است. به كرم معـذور فرماینـد و تكلیف آمدن ننمایند. حضـرت صاحب‌قران از این جواب در

تاب شده مكتوبی در كمال اكرام و اجلال ارسال فرمود چنانچه صورت آن بعینه به تحریر پیوست:

«لما رأینا ما وهب اللّه لمولانا سعد الملة و الدّین من الفضل و مكّنه عنده من الطول و انّ المحاسن من شیمه و المحامد من هممه و وجدناه اكثر الناس عائدة علی راغبه بالطاف و علی طالبه بالطاف بسطنا الأمل علیه و امضینا الرّجا الیه بأنه یقضی البغیة و ان جلّت و ینجز الحاجة و ان ثقلت. انه ولیّ الاجابة. تباشیر صبح «۱» شادمانی كه طغرای مناشیر امن و امانی است از افق آسمان جلال پیوسته طالع و ساطع باد و بعده مقصود آن‌كه در آن روز كه از زخم پولاد پردلان از سنگ خاره آتش می‌افروخت و از آه خسته‌دلان راه گذر باد بسته می‌گشت و از جگر شیر ژیان چشمه خون می‌گشاد، خاطر نخواست كه آن ذات پسندیده صفات را بدین دیار كه محطّ رحال كرام و موطن علمای عظام است استدعا كرده شود از آن جهت كه مظنه بی‌احترامی و شائبه بی‌اهتمامی بود. امّا چون به مقر عزّ و بیضه مملكت نزول كرده شد حمدا للّه تعالی این رقعه متوجه گردانید تا آن مجلس عالی بی‌تأنّی بدین طرف متوجه گردند و به شرف حضور این دیار را منور گردانند و حق رعایت ایشان به واجبی به جای آورده شود و انتظام امور خدّام مولوی و نظام مهمّات دنیوی آن مجلس به یمن رعایت این جانب منوط و مربوط گردد و اگر چنانچه در خاطر توجّه سفر حرم محترم باشد به اعزازی و اكرامی و احترامی هرچه تمامتر (كه لایق) باشد از این‌جا روان گردانیده آید. «۲» زینهار كه بی‌آن‌كه ملاقات میسّر باشد به هیچ طرف روانه نشوند. یقین واثق كه ردّ نخواهد شد و هم بر فور متوجه خواهند گشت كه به هیچ چیز دافع و مانع نمی‌تواند بود. تحریرا فی اواخر رمضان سنة احدی و ثمانین و سبعمائه».

و مهر همایون فرموده و به ملك به این عبارت بر حاشیه نوشته كه:

---

(۱). ك، س: صباح.

(۲). س: روانه گردند- ك: روانه گردانیده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۱۹

«ملك محمد بعد از مطالعه تحیّت باید كه خدمت مولانا را با اهل بیت و فرزندان به معتمد خود به الاغ به مرو رساند. اگر در این معنی تقصیر رود موجب رنجش خواهد بود و دانم كه تقصیر نخواهد رفت و السلام.»

و این‌جا نیز مهر كرده بود و ملك محمد ترتیب اسباب راه و یراق مخلصان دولت‌خواه نموده جناب مولوی متوجه ماوراء النهر شد و نزدیك سمرقند حضرت صاحب‌قران اعیان زمان و افاضل دوران را به استقبال فرستاده شرایط اكرام و اجلال به جای آورد و در محل مناسب مقام داد و چند سال در مسند عزّ و جلال به افاده اهل كمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آن مجمع فضل و هنر به خامه گوهرنگار بر ورق روزگار نوشته یادگار گذاشت و تفصیل و اجمال در شرح احوال آن قدوه اهل كمال حواله به رساله‌ای است كه در باب مصنّفات آن جناب افادت مآب به تحریر پیوسته و من ارادها فلیطالع تمة.

و این سخنان در اثناء فتح خوارزم بر سبیل استطراد ثبت افتاد. باز بر سر مقصود باید رفت.

حضرت صاحب‌قران متعیّنان خوارزم را كوچانیده امیر شیخ علی بهادر را در خوارزم داروغه گذاشت و به عزم معاودت به جانب ماوراء النهر لوای فتح و ظفر برافراشت و شهركش را با روی عالی بنیاد نهاده استادان خوارزمی سرایی عالی كه حالا به آق سرا مشهور است طرح انداختند و از جمیع قلم رو مهندسان و بنایان در آن عمارت كار كرده بارگاهی پادشاهانه پرداختند چنانچه نظیر آن‌جایی نشان نمی‌دهند و طاق كسری را از آن «۱» فروتر می‌نهند.

ذكر تزویج سونج قتلق آغا به ملك‌زاده پیر محمد بن ملك غیاث الدین پیر علی

حضرت صاحب‌قران طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه جهت زفاف ملك‌زاده پیر محمد با سونج قتلق آغا ترتیب فرمود و آن درّ درج بزرگی را به ملك‌زاده

(۱). ک: از او.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۲۰

تسلیم نمود، «۱» تاج و کمر مرصّع و جامه‌های طلادوز به ملک‌زاده عنایت فرموده اعیان خراسان را علی تفاوت مراتبهم به تشریفات پادشاهانه سرافراز ساخت و اجازت مراجعت فرمود و ملک غیاث الدّین پیر علی به دیدار فرزند ارجمند شادمان شد. حضرت صاحب‌قران سونج قتلق آغا را با تجمّل و زینتی هرچه تمامتر امرا و اعیان درگاه را ملازم ساخته به هرات فرستاد و ملک غیاث الدّین اسباب طوی مهیا کرده شهر را بر مثال باغ ارم خرّم و آراسته ساخت و از سر پل جوی نو تا سر چهارسوی شهر چهار طاقها و تعبیه‌ها نصب کرد. در و دیوار به دیبای روم و زربفت چین آیین بستند. مغنیّان در هرطرف آوازها برکشیده دل را غذای روح و جان را شربت فتوح می‌دادند. فامّا نظامیه «۲» زبان به تکفیر گشاده بودند. آری همیشه در شهر هرات امر معروف و نهی منکر مقرّر و مؤثّر بوده و ملک جمعی را که با مهد علیا آمده بودند رعایت تمام نموده خوشدل بازگردانید.

ذکر آمدن شاه منصور پیش امیر ولی

شاه منصور، به سبب آن‌که عادل آقا درخواست او را درباره امرای عاصی نشنود، کوفته خاطر به جانب همدان رفت چنانچه مذکور شد و پنهان با امیر ولی اظهار ایلی کرد و از طرفین ایلچیان بر سبیل بازرگانان تردّد نموده بر آن قرار یافت که

(۱). در سال ۷۷۸ تیمور ایلچی نزد ملک غیاث الدین فرستاد که «چون میان ما و پدر تو طریقه دوستی مرعی بود، حالا مناسب چنان است که مودّت زیادت گردد» و ملک نیز جواب داد که «من در مقام اخلاص خدّام آن حضرت رسوخی تمام دارم. امید آن‌که فرزند پیر محمد را به فرزندی قبول فرمایند.» تیمور هم خواهرزاده خود سونج قتلق آغا دختر شیرین بیک آغا را نامزد ملک‌زاده کرد. (رک حبیب السیر ج ۳ جزء ۳ ص ۳۸۸).

(۲). ظاهرا منظور مریدان نظام الدین عبد الرحیم خوافی معروف به پیر تسلیم است که فتاوی خاصی داشت.

درباره وی رجوع شود به رجال حبیب السیر ص ۵۶ و روضات الجنات فی اوصاف مدینهٔ هرات ج ۱ ص ۲۱۱ و مجمل فصیح خوافی ج ۳ ص ۵۲ و مجلد اول کتاب مطلع سعدین ص ۱۲۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۲۱

زمستان در ری ملاقات کنند. «۱» امیر ولی به ری آمده شاه منصور به او ملحق شد و تسخیر آذربایجان را آسان به او نمود و در آن‌وقت ولایت ری تعلّق به عادل آقا داشت «۲» و قلاع آن‌جا را چون شهریار و قلعه ایدین و ورامین و قلعه سای کوتوالان گذاشته و مجال مقاومت نداشته پیش عادل آقا که در قزوین بود رفتند و آقا از استماع این خبر مضطرب گشته آوازه رسید که امیر ولی و شاه منصور ایلغار کرده به قزوین می‌آیند و جمعی به محاصره سلطانیه فرستاده‌اند. آقا را محلّ توقّف نمانده به ابهر رفت. امرای تبریز به مدد آقا در ابهر جمع آمدند. امیر ولی و شاه منصور سخن صلح در میان آورده قرار یافت که مملکت ری امیر ولی را باشد. امیر ولی ری به شاه منصور داده «۳» به جانب مازندران بازگشت. شاه منصور به هوای جان‌فزای همدان خوگر شده بود، هوای گرمای ری او را موافق ننمود و نیز می‌خواست که در ولایت او فسحتی پیدا شود. قصد همدان کرد و به ایلغار بر سر تورسن که از قبل آقا آن‌جا حاکم «۴» بود رسید و میان ایشان جنگی عظیم شد. تورسن منهزم به سلطانیّه رفت و آقا فی الحال عازم همدان شد. شاه منصور را قوّت مقاومت او نبود. متوجّه استراباد گشت و به اتفّاق امیر ولی عازم خراسان شد. چه خواجه علی مؤیّد را درویشان از خراسان بیرون کرده بودند و او پناه به امیر ولی آورده چنانچه شرح آن گذشت.

در این سال ملك غیاث الدّین لشكر به نیشابور كشید. جمعی درویشان كه اتباع امیر اسكندر و درویش ركن الدین بودند به جدال و قتال پیش آمده جنگهای سخت كردند. آخر نیشابور گذاشته به سبزوار گریختند و امیر ولی لشكر به سبزوار كشیده شاه منصور و خواجه علی مؤید با او بودند. درویشان جنگ بسیار كرده عاجز

(۱). ذیل جامع التواریخ: «و حال آن‌که ری تعلّق به عادل آقا داشت و بی‌آن‌که امیر ولی حرکت کند ملاقات ایشان میسّر نبود.» ص ۲۱۶

(۲). ایضا: «و امیر عیسی داماد عادل آقا حاکم ری.»

(۳). ایضا: «و خواهر او را در عقد نکاح درآورد و به استراباد مراجعت نمود.» ص ۲۱۷

(۴). ایضا: «امیر عادل همدان را به پسر خال خود تورسن نام داده بود.» ص ۲۱۷

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۲۲

شدند و سبزوار گذاشته هركس به طرفی افتاد. اسكندر باز پیش ملك هرات آمد و خواجه علی در سبزوار تمكّن یافت و امیر ولی به مازندران رفت و ملك غیاث الدّین شیخ یحیی را در نیشابور «۱» نشانده عازم هرات شد و شیخ یحیی در نیشابور بود تا وقتی كه حضرت صاحب‌قران به خراسان آمد. شیخ یحیی نیشابور را گذاشته به هرات گریخت. مولانا زینی شاعر در تاریخ فتح نیشابور گوید:

بیت

از همّت شاه و سعی نیك‌اندیشان برهم زده شد قاعده بدكیشان

تاریخ ز فتح قلعه نیشابوردانی كه چه بود «حرب با درویشان» «۲»

وقایع سنه اثنین و ثمانین و سبعمائه

ذكر عزیمت حضرت صاحب‌قران به عزم تسخیر خراسان

حضرت صاحب‌قران به عزم تسخیر خراسان، امیرزاده جهان عادل دل باذل كف امیرزاده امیران شاه كه فرزند دلبند و خلف ارجمند آن حضرت بود «۳» با پنجاه قشون روان فرمود «۴» و در ییلاق بلخ و اندخود فرود آمدند و آن حضرت پیش ملك فرستاد كه امرا در قورلتای بزرگ حاضر می‌شوند. او نیز باید كه حاضر شود. ملك فرستاده را اعزاز نموده استدعای حضور امیر سیف الدّین كرد كه در صحبت او به شرف خدمت رسد. آن حضرت امیر سیف الدّین را فرستاد و پیغام داد كه چون دوستی به قرابت رسید مناسب آن‌كه ملاقاتی رود و وحشت بیگانگی به الفت

(۱). ك همه جا: نشابور.

(۲). «حرب با درویشان» برابر است با ۷۸۴ و تاریخ صحیح فتح نیشابور همین سال ۷۸۴ است. (تاریخ فصیح خوافی) اما مؤلف مطلع السعدین طوری نوشته كه گویا در ۷۸۱ بوده.

(۳). ظفرنامه: «با آن‌که هنوز در سن چهارده سالگی بود به حکومت خراسان نامزد فرمود.» ص ۲۲۵

(۴). ایضا: «همه را خانه کوچ به صوب خراسان روان ساخت.» ص ۲۲۵

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۲۳

یگانگی مبـدل شود. ملك امیر یوسف الـدین را چند گاه به هر بهانه نگاه داشت و پیش از این شـهربندی در گرد هرات دور آن دو فرسنگ بنیاد نهاده بود. در این ولاـ در اتمـام آن سـعی و اجتهـاد می‌نمود و امیر سـیف الـدّین به نظر دوربین تخیّلات او را معاینه دانسته عزیمت مـاوراء النّهر نمود و ملـك وعـده رفتن که در عقب او کرده بود وفـا نفرمود و فی الواقع ملوك کرت غـدّار و مصـنع بودند و قضیه نوروز و چوپان شاهدان عدلند.

چون از ملك خلف وعـده واقع شد، امیرزاده جهان امیرانشاه حشم بادغیس را تاخت فرمود و الجا بسـیار گرفته و بس یار از یار جدا کرده در میان اندخود و مرغاب نشست و حضرت صاحب‌قران امیر علی بیك بن ارغونشاه را طلب داشته بود.

بی‌توقّف حاضـر شـد. آن حضـرت مقـدم او را به اعزاز تلقی نموده در عزیمت یورش هرات مشورت کرد و قرار یـافت که اول بهـار حاضـر شـود و این معنی به عهـود و مواثیق تأکیـد یـافته معزّز و مکّرم مراجعت نمود و نزدیـك موعـد عرضه داشت که اگر عزیمت فرماینـد بنـده قجرچی باشـد. صاحب‌قران به احضار عساکر مثال داده و در گذر طژن‌پل بسـته با دریای لشـکر از جیحون عبور نمود. ملك محمد پسـر خرد ملك حسـین از سرخس به عزّ بساط بوس آمده و به عواطف پادشاهانه مخصوص شد و سیورغامیشی یافت و قاصـدی به طلب امیر علی بیك رفته با آن‌که نیامد و به عهد وفا نکرد قاصد را نیز نگاه داشت و آن حضـرت از آب مرغاب گذشـته به جـانب مزار مورد الأـنوار جام زاد اللّه تعالی فتوحه و طرف کوسویه حرکت فرمود. بنابرآن‌که ملك هرات به تجدیـد نیشابور را از شیخیان انتزاع نموده بعضـی از لشکر او در آن جانب بودند خواست که مابین ایشان گیرد. اوایل ذی الحجه به کوسویه رسید. مهدی «۱» حـاکم آن‌جـا اسـتقبال نموده نوازش یـافت و از آن‌جـا به قریه تایباد که مسـکن مولانا اعظم امجـد اکرم، سـلطان الطریقـهٔ برهان الحقیقـهٔ مولانا زین الملّهٔ و الدّین ابو بکر التّایبادی تغمدّه اللّه برحمته بود رسـید و کسـی را فرمود که به ادب پیش مولانا رفته گوید که امیر این‌جا

---

(۱). ظفرنامه: پهلوان مهدی ص ۲۲۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۲۴

رسیده شما را به زیارت ایشان می‌باید رفت. مولانا فرمود که مرا با امیر مهمّی نیست. حضرت صاحب‌قران این سخن شنیده فی الحال متوجه وثـاق مولانـا شـد. و آن حضـرت می‌فرموده‌انـد که مرا در زمان حکومت با هرکس از گوشه‌نشـینان ملاقات افتاد، آن‌کس را وهمی از من در خاطر آمـد مگر مولانا زین الدین ابا بکر (را) که آن معنی از خود دریافتم. مردی حقّانی بود، از دنیا و اصـحاب آن اعراض کرده. آن حضـرت را نصـیحت فرمود و در اثنای سـخن حضرت صاحبقران جناب مولانا را گفت چرا ملك خود را نصیحت نمی‌کنی. خمر «۱» می‌خورد و به ملاـهی و منـاهی مشـغول می‌شود. مولانـا فرمود که بـا او گفتم نشـنود. حق تعالی شـما را بر ایشان گمـاشت. بـا شـما می‌گویم. اگر نشـنوید دیگری را بر شـما گمـارد. آن حضـرت رقّت نموده و مولانا را وداع کرده «۲» متوجه شهر هرات شد.

منتصف ذی حجه به قصبه فوشنج رسید. مردم آن‌جا به ممانعت پیش آمده جنگهای سخت کردند چنانچه از ایشان حسابها برگرفتند و بعـد از هفته‌ای مسـخر شـده قلعه و حصـار آن را درهم کوفته و اهالی آن‌جا را در شـکنجه عـذاب کشـیدند و به ظاهر هرات فرود آمدند و شـهربند بیرون را لشـکر فیروزی اثر چون نگینی در حلقه گرفته به اطراف آن محیط شدند. ملك هرات نرم‌خوی و کم‌آزار بود و در ریاست سـیاست نـداشت. مجلس او به اشـعار آبدار و نکات چون درّ شاهوار و نوشانوش ساقی و فروغ چهره ترکان ایلاقی ملاقی و آراسته بود و ملتمس او آن‌که:

نظم

در ده می لعل ارغوان ای ساقی کاز غم به لبم رسید جان ای ساقی

تـا بو که خراب گردم و بازرهم‌یـک لحظه ز جور این جهـان ای ساقی در این ایام وهن تمام به ارکان مملکت راه یافته امارات زوال اقبال بر

---

(۱). ک شراب.

(۲). س، ک: فرمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۲۵

صفحات احوال او ظاهر و لایح بود و از حقیقت من طلب الرّیاسهٔ صبر علی مضض السیاسهٔ غافل:

نظم

نه شاه و نه سالار لشکر بودکه نازک‌تن و نازپرور بود

ترا افسـر و گنج و فرمان دهی‌حرام است اگر سر به بالین نهی ملک هرات با آن‌که لشکری [درست] «۱» چون قطرات امطار و اوراق اشجار.

بیت

زیادت زمور و فزون از ملخ گرفته همه کوه و هامون و شخ شهر را محاصره کرده نردبان و خرک و عرادّه و منجنیق ترتیب می‌دادند، او هنوز به طرح عمارت و ضبط کبوتر خانه و ساز مجلس موسیقی مشغول بود و عقل بر آن رای رکیک انکار نموده می‌گفت.

نظم

بر آنم که این دولت دیربازنهادست سر سوی شیب و فراز

ندیدست نیک و بد و گرم و سـردکبوتر کند گرد بر جای مرد و ملک غیاث الدّین اعتماد بر کثرت رعیت کرده می‌گفت همه کس برای زن و فرزنـد جنـگ خواهنـد کرد و چون اکثر دیوار شـهر بنـد بیرون در میان باغات بود، حضـرت صاحب‌قران حکم فرمود که دیوارها انداخته در برابر شهر حصار و خندق ساختند و از طرفین مترصّد فرصت نشسته رایت عناد برافراختند. ناگاه دروازه شهر- بند گشاده جمعی دلاوران بیرون آمدند و جنگی عظیم درپیوستند و خلق بسیار

---

(۱). ک، س ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۲۶

کشـته شـد و شب درآمـده طبـل و نقـاره و برغو زده هردو سـپاه بازگشـتند و تـا روز پـاس داشـتند و روز دیگر جنگ نکرده شب از دروازه انصاری گروهی به رسم شبیخون بیرون آمـده چند کس را کشـته به تعجیل بازگشـتند. روز جمعه جنگ سـلطانی بنیاد کرده لشـکر منصور صف کشـیدند و اهـل شـهر و اطراف و جوانب مضـبوط داشـته صـاحب‌قران به نظاره آمـد و لشـکر فیروزی [اثر؟] که همیشه عادت جان‌بازی و سـراندازی داشـتند از فرّ حضور آن حضـرت دادمردی و مردانگی داده جنگها سخت کردند. امیر ایکو «۱» تیمور و امیر سونجک و باقی امرا به فصـیل شـهربند رسیده نردبانها به پای دیوار آوردند و به دیوار برآمدن گرفتند و آن روز ملک هرات، بر پشت دروازه سر پل انجیل «۲» به نفس خود، کوششهای مردانه نمود. اما حرکهٔ المذبوحی بود. فایده نداد. سپاه ظفرپناه تیر و سـنگ اهل شهر را به سپر بلکه به دوش و سر گرفته پیش رفتند و کارزار پیش بردند و جمعی نزدیک کوشک مرغنی که آب «۳» به شـهر در می‌آیـد درآمدند و اول کسـی که به دیوار برآمد خلیل یساول بود و دیگران به جرأت او برآمدند. هرکه را از مردم شـهر آن صورت مشاهده افتاد بی‌توقف رو به گریز نهاد.

مصرع

هریوه کجا جنگ و هیجا کجا

لشکر مظفّر دروازها شکسته و دیوارها رخنه کرده به شهربند درآمدند و نزدیک قلعه و حصار دو هزار آدمی شکلان دیوسار را گرفته پیش حضرت صاحب‌قران آوردند. آن حضرت عنایت و مرحمت فرموده از خون ایشان درگذشت و همه را جامه‌ها داده گذاشت و پیغام داد که هرکه از رعایا بر فصیل و باره نیاید اهل و عیال او در امان باشند. بعد از آن کسی از رعیت رغبت باره رفتن ننمود و حکم

(۱). ک، ف: انکو تیمور- ظفرنامه: ایکو تمور بلکوت.

(۲). ک: انجیر.

(۳). حبیب السیر: «از ممّری که آب انجیل به شهر درمی‌آمد». انجیل از دهستانهای هرات است (ر ک رساله تقسیم آب قلب ص ۱۹- ۲۹) و جغرافیای حافظ ابرو (قسمت هرات) صفحات ۱۸ و ۸۰ و هردو از انتشارات بنیاد فرهنگ.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۲۷

ملک نشنود. امیر اسکندر شیخی گفت چند کس را بر سر محلها می‌باید کشت تا ترسیده شهر را نگاه دارند. ملک گفت من خون ناحق نخواهم کرد. اسکندر گفت پس شهر نگاه نتوان داشت. روز دیگر رسل و رسایل رفته و آمده حضرت صاحب‌قران فرمود که این مملکت همیشه تعلّق به پادشاهان مغول داشته اگر به جنگ پیش آیند ثمره آن تخریب بلاد و تعذیب عباد خواهد بود و اگر انقیاد نمایند زن و فرزند چندین مسلمانان در حفظ و امان باشند.

مصرع

زین هردو کدام اختیار تو بود

ملک غیاث الدین از صاعقه مخالفت و بارقه مجادلت حذر کرده عقده عناد گشاد و باب عتاب دربست و در باغ زاغان عزّ بساط بوس دریافت. حضرت صاحب‌قران ملک را به عواطف پادشاهانه نواخت و به کلاه و کمر سرافراز ساخت و به انواع اعزاز بازگردانید.

و روز دیگر سادات و قضات و اکابر و مفاخر بیرون آمده آن حضرت به شهر خرامید و به حصار بالا رفته سلطان خاتون والده ملک را که از خویشان طغا- تیمور خان بود «۱» دیده و دلداری نموده فرمود که سابقا میان ما عداوت نبود. آنچه واقع شد جهت مصالح ملکی و حوادث فلکی بود. اکنون خاطر خوش دارید که اسباب دوستی که به خویشی مؤکد گشته سمت ازدیاد خواهد یافت و کان ذلک فی محرم الحرام سنهٔ ۷۸۳.

و آن حضرت از باغ زاغان به کهدستان رفته حکم فرمود که با روی شهر قدیم را خراب کرده و دروازه‌ها کنده مقاتلها در خندق ریختند و دیوارها رخنه زدند و دروازه‌های آهنین به تکلّف بود، القاب ملوک کرت نوشته، بر گردونه‌ها به شهر سبز بردند و حالا آن‌جا منصوب است و خزاین و دفاین که ملوک کرت به تدریج فراهم آورده بودند از حصار بیرون آوردند و محقّر مالی بر اهالی شهر تحمیل کرده به سه روز نقد شد و جناب شریعت‌مآب مولانا و شیخ الاسلام الاعظم، علّامهٔ علماء العالم

(۱). ظفرنامه: دختر طغای تمور خان (ص ۲۳۵).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۲۸

مقدّم اکابر جهان.

مصرع

پادشاه علما خسرو دانشمندان

مولانا قطب الملّة و الدين بن شيخ الاسلام و المسلمين مولانا نظام الحقّ و الدّين عليهما الرّحمة و الرّضوان را «۱» با دویست کدخدای معتبر از شهر و نواحی مقرّر شد که به شهر سبز رفته آن‌جا تمّدن و توطّن سازند و امیر تیمورتاش حاکم ترمد ایشان را به ماوراء النّهر برد و قلعه‌ای بود در جنوب شهر هرات مایل به غرب، به مسافت چهار فرسنگ، اسکلجه نام، «۲» که امان کوه نیز می‌گفتند. ملک غیاث الدّین آن قلعه را به پسر خردتر امیر غوری سپرده بود که به جلادت و شجاعت شهرتی تمام داشت.

حضرت صاحب‌قران فرمود که ملک او را به حسن تدبیر بیرون آرد و الّا هرچه تقدیر باشد واقع خواهد شد. ملک فرزند را بیرون آورده آن حضرت نوازش فرمود و رایات نصرت شعار عازم سبزوار شد و نزدیک نیشابور، در مزار صاحب الدوله ابو مسلم مروزی، فرود آمده رسم زیارت به جای آورد و در آن منزل امیر علی بیك و خواجه علی مؤید رسیده به اعزاز و اکرام و تشریف و انعام اختصاص یافتند.

خواجه علی مؤید بر جاده اخلاص ثابت بود و او را به تشیّع نسبت می‌کردند. آن حضرت انبساط فرموده از مذهب و معتقد او استفسار نمود. خواجه علی در جواب گفت النّاس على دين ملوكهم. مذهب من مذهب حضرت صاحب‌قران است. آن حضرت پسندیده داشته ستایش نمود و گفت رسول (ص) فرموده که من ترک سنتی لا ینال شفاعتی و بازفرموده که الجماعة رحمة، تا من به هردو سعادت فایز شوم، مذهب اهل سنت و جماعت دارم.

و از آن‌جا عزیمت اسفراین فرمود که نوکر امیر ولی حاکم آن‌جا بود. لشکر منصور در همان ساعت که رسید حکم همایون نافذ شد که حصار را مسخر سازند.

---

(۱). ظف: «که مقّدم ائمه و علمای آن مملکت بود.» (ص ۲۳۷). منظور از مولانا نظام الدین همان است که به پیر تسلیم شهرت یافته است.

(۲). ظف اشکلجه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۲۹

هنوز مردم به ضرب خیام و تعیین یورت و مقام مشغول بودند که بهادران جلادت شعار روی به حصار آوردند و به طرفة العینی مسخّر ساخته مجموع دیوارهای آن را انداختند و خلقی بسیار به قتل آمد و ایلچی به طرف امیر ولی فرستاده او را به عواطف خسروانه مستظهر گردانید و به غلاظ ایمان مؤکّد ساخت که اگر به زودی آید به انواع عنایت مخصوص خواهد شد. امیر ولی شرایط تعظیم به جای آورده وعده داد که بعد از این به عزّ بساط بوس آید. آن حضرت به کوه اغلجاتو برآمده روزی چند توقف نمود تا اسبان فربه شدند و ملوک نواحی خراسان را به بلوک ایشان بازگردانید و آن حضرت عازم سمرقند شد و قشلاق در بخارا فرمود.

احوال آذربایجان و بغداد در سنة اثنين و ثمانين و سنة ثلاث و ثمانين

سابقا مذکور شد که شاهزاده شیخ علی حاکم بغداد شده و پیر علی بادک را آورده صاحب اختیار ساخت و سلطان حسین و عادل آقا قرار داده بودند که در فصل پاییز عازم بغداد شوند. بر همان وعده متوجه شهر بغداد شده در شهر زور خبر رسید که شاهزاده شیخ علی و پیر علی بادک عزم رزم جزم دارند و باز خبر آمد که شاهزاده و پیر علی هزیمت کرده به شوشتر رفتند. عادل آقا صلاح آن دید که به هیأت مجموعی عازم شوشتر شده همچون پادشاه زاده‌ای را از دست بادک بیرون آریم و الّا در بغداد نمی‌توان بود. سلطان حسین را این معنی بر خاطر گران نمود. چه موسم خوشی بغداد بود. لشکر دو هوایی شدند. عاقبت آقا پیش سلطان فرستاد

که شما را عزیمت بغداد مبارک باد. مصلحت آن است که تمام لشکرها با من باشند تا کار شوشتر سرانجام یابد. سلطان را این معنی ملایم آمده با خواص عازم بغداد شد و آقا در رمضان سنه ۷۸۲ به طرف شوشتر رفت و از حوالی تستر ایلچی فرستاده شهزاده و بادک را نصیحت کرد و ایشان هر سخنی را عذری گفته لشکر بغداد نزدیک شوشتر رسید.

مخالفان را مجال مقاومت نمانده ضرورهٔ حصاری شدند و آب را پناه ساختند.

عادل آقا به کنار آب رسیده بی‌کشتی گذشت و غلبه‌ای تلف شدند و رایت جلال

برافراخته از طرفین آتش قتال برافروختند. در این اثنا، شاهزاده شیخ علی بر بالای حصار آمده آقا را آواز داد و گفت شما از خدای تعالی شرم نمی‌دارید که مرا از مملکت که پدر داده بیرون کردید و به ششتر قناعت کرده‌ام. در این هم مضایقه می‌کنید. اکنون به درگاه شاه شجاع روم تا از شما ایمن باشم. آقا منفعل شده قرار داد که شاهزاده متعرّض بغداد نشود و به تستر «۱» قناعت نماید و اگر پیر علی بادک به بغداد آید قصد او کنند. شاهزاده شیخ علی تستر و صحبت بادک به ضرورت اختیار کرد فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ. «۲»

و بندگی آقا خرامان بازگشته روز عید اضحی به بغداد رسیده مهمّات مملکت ساخته قرار داد که سلطان در بغداد باشد و آقا به کردستان رفته یاغیان را ایل کند. با جمیع سپاه از بغداد بیرون آمده به سبب رنجشی که از سلطان حسین در خاطر نامبارک داشت با لشکر به سلطانیه آمد. «۳» خواجه عبد الملک و اکابر بغداد پانصد تومان زر پیش پیر علی بادک فرستادند و ایشان یراق کرده در میان تابستان به حوالی بغداد رسیدند و ایلچی روان کردند که ما به شرف بساط بوس می‌آییم. چون خباثت طبیعت و ناپاکی و بی‌باکی بادک معلوم بود، سلطان اعتماد ننمود. و امرا محمود دواتی و عمر قبچاقی را برابر فرستاد. بادک چون باد بر ایشان زده هردو امیر را دستگیر کرد و غلبه تمام به قتل آورده تا بغداد آرام نگرفت. سلطان حسین جسر بریده متوجه تبریز شد. شاهزاده شیخ علی نگذاشت که کسی در عقب او رود و الّا یک کس خلاص نمی‌شد و چون تابستان بود و موسم باد سموم، بسیاری در راه تلف شدند و سلطان حسین به مشقّت بسیار خود را به تبریز انداخت و این همه نتیجه رنجش آقا شناخت.

---

(۱). ذیل: شوشتر.

(۲). سورهٔ الحشر ۲.

(۳). ذیل: «به سبب رنجشی که از سلطان داشت مجموع لشکرها را برگرفته متوجّه سلطانیّه شد.» (ص ۲۱۵).

وقایع سنه ثلاث و ثمانین (و سبعمائه)

ذکر عزیمت شاه شجاع به جانب تبریز و از سلطانیه بازگشتن

همای همّت شاه شجاع باز در هوای تسخیر تبریز در پرواز آمد و عادل آقا در زمانی که از سلطان حسین رنجیده و به سلطانیه می‌رفت ایلچیان و بیلاک به شیراز فرستاده اظهار دوستی کرد و ایلچیان در حدود گندمان به شاه شجاع رسیدند. پادشاه ایلچیان را دیده گفت ما جهت تسخیر تبریز توجه نموده‌ایم. اگر دوستی آقا از روی اخلاص و اتفاق است، باید که ملحق شود و اگر از روی صنعت و نفاق جنگ را آماده باشد و ایلچیان را رعایت نموده اجازت فرمود. آقا خبر یافته و سلطان را آگاه ساخته امرای تبریز را طلب داشت و شاه شجاع به همدان رسیده در آن هوای خوش به عشرت و عیش دو ماه گذرانید و در شریعت جهانگیری این معنی

از منهیات است.

و در این ایام لشکرهای اطراف پیش آقا جمع آمد. شاه شجاع متوجه سلطانیه شده خصم را قوی حال یافت. هشیار گشت. به غیر از جنگ چاره‌ای ندید.

عادل آقا از راه سجاس، به استقبال سلطان حسین رفت که از تبریز می‌آمد.

شاه شجاع را خاطر بر آن قرار یافت که آقا فرار نمود و ایمن به حوالی سلطانیه رسیده نزول می‌فرمود و فارسیان در تعیین مقام و ضرب خیام بودند که ناگاه سپاه تبریز رسید. شیرازیان خیمه‌ها برکنده جنگ عظیم درپیوست و از طرفین آتش قتال به نوعی اشتعال یافت که بهرام خون‌آشام از هول آن معرکه عنان برتافت. در این حال پانصد سوار از سلطانیه بیرون آمده آغرق شاه شجاع را غارت کرده به سلطانیه درآوردند و از صولت قتال و صدمت جدال مجال منع نبود.

و چون شب درآمد هردو سپاه از آن رزمگاه کناره جستند. آقا با مجموع امرای تبریز به سلطانیه رفت و سلطان از راه زنجان به برادر خود سلطان احمد پیوست که از قراباغ می‌آمد و شاه شجاع را از خیمه و خرگاه هیچ پناه نمانده از اموال عادل آقا هرجا چیزی غارت کرده بودند، مفروش و ملبوس و خیمه و خرگاه پادشاه از

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۳۲

آن بود. پادشاه کس پیش آقا فرستاده و پیغام صلح داده «۱» قرار یافت که لشکر فارس کوچ کند و پادشاه بر یک طرف ساعتی توقف نماید تا آقا آمده سخنی که باشد گویند. پادشاه را زخم چماقی در جنگ به پای رسیده بود در محفّه نشسته نزدیک قروق سلطانیه آمد و عادل آقا پیش آمده سلام کرد و به زودی از یکدیگر جدا شدند و پادشاه عزیمت فارس نمود و تا آخر حال میانه پادشاه و آقا مصادقت بود.

وقایع سنه اربع و ثمانین (و سبعمائه)

ذکر عزیمت حضرت صاحب‌قرانی به جانب خراسان کرّت ثانی

حضرت صاحب‌قرانی در زنجیر سرای بخارا قشلاق کرده اکابیکی «۲» دختر آن حضرت که والده سلطان حسین بود به رحمت حق پیوست و او به غایت عزیز و محترم بود و مصیبت او اصعب مصائب نمود. در این اثنا، نوکر خواجه علی مؤید رسیده به عرض نوّاب رسانید که امیر علی بیک و امیر ولی اتّفاق نموده قصد سبزوار دارند. امیدوار که این بنده را به دست دشمنان نگذارند. امرا و نوّاب مجال عرض آن سخن نداشتند. «۳» خواهر بزرگ آن حضرت قتلغ ترکان آغا را، که در مزاج آن حضرت متصّرف بود، «۴» بر آن داشتند که صورت واقعه سبزوار تقریر نموده الزام کرد که آن حضرت به جمع لشکرها فرمان فرمود و در آخر زمستان کرّت ثانی عازم خراسان

---

(۱). ذیل جامع: «چون قیتول شاه شجاع از قوت که موجب حیات است خالی بود لشکریان به تنگ آمدند.

روز دیگر پیش شاه شجاع رفتند و حکایت تنگی معاش بگفتند شاه شجاع شخصی را پیش عادل آقا فرستاد و طلب صلح کرد.» ص ۲۱۹

(۲). ک: آقا بیگی- ظفرنامه: «حضرت صاحب‌قرانی را در پس پرده عصمت دختری بود طغی شاه نام که او را به زبان عطوفت و نازا که بیگی خواندی. گوهر ذات شریفش را با محمد بیک پسر امیر موسی در سلک ازدواج کشیده.» ص ۲۴۱

(۳). به علت تأثر شدید تیمور در مرگ دختر خود «اصلا آن حکایت ملتفة الیه رای منیرش نگشت.» ص ۲۴۳

(۴). ایضا: «که خواهر حضرت صاحب‌قرانی بود و از او به سنّ بزرگتر، قوّت تحمل این اوضاع نداشت.» ص ۲۴۴

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۳۳

گشت و از جیحون گذشته مکتوب نصیحت‌آمیز به امیر علی بیک نوشته از موجب تمّرد استفسار نمود و امیر علی بیک التفات به فرستاده نکرده در یاغیگری محکمتر شد. حضرت صاحب‌قران آوازه عزیمت مازندران انداخته ناگاه به حوالی حصار کلات تاخت و مجموع چهارپایان الوس جاونی قربانی را عرضه تاراج ساخت و لشکر فیروزی [اثر] حصار کلات را با وجود سعت آن چون نوایب روزگار از اطراف فرو گرفتند. علی بیک از روی عجز و بیچارگی پیغام داد که از افعال بد خود شرمسارم و دلیری آن‌که علی الفور به حضرت آیم ندارم. اگر آن حضرت با جمعی اندک تشریف فرماید «۱» بنده به خدمت آمده عذر تقصیر خواهد. آن حضرت ملتمس او را مبذول داشته با پنج سوار به در حصار رفت. علی بیک از خباثت نفس و خیانت طبع می‌خواست که در آن راه باریک و دره هولناک غدری و مکری اندیشد و ندانست که فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ. «۲»

بیت

هرکه را حفظ حق حصار بودعنکبوتیش پرده‌دار بود حضرت ملک مستعان امیر صاحب‌قران را، که مدّتی بر در حصار انتظار کشید، در حفظ عنایت و کنف حمایت خود نگاه داشته از مکر آن غدّار آسیبی نرسید «۳» و آن حضرت بعد از زمانها انتظار، به اردوی همایون معاودت فرمود و علی بیک بیرون نیامده به وعده وفا ننمود. امیر صاحب‌قران شبی جمعی کوه روان را که از مکریت و دره درواز وقایر تکین و بدخشان بودند فرمود تا از اطراف حصار برآیند و چون دانست که ایشان به سر کوه رسیدند، از اطراف نقاره و برغوزده به

---

(۱). س، ف: نمایند.

(۲). سورة الفتح ۱۰.

(۳). ظف (به اختصار): «علی بیک را چون آمدن آن حضرت به اندک نفری معلوم گشت اندیشه غدر و مکر کرده جمعی را در کمین‌گاهی برگماشت که اگر مجال یابند دست‌یازی کنند.» ص ۲۴۸ ج ۱

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۳۴

دروازه حصار آمدند. عمر عباس پیش از همه بالا رفت و به سبب آن‌که پایش از کار مانده بود ساعتی در سایه سنگی توقّف نمود. ناگاه دشمنان آگاه شده بر سر او ریختند. او نیز دست به شمشیر برده سپر در سر کشید و کوششی نمود که رقم قلم به سرحدّ تحریر و تقریر آن نتواند رسید. حضرت صاحب‌قران خبر یافته جمعی بهادران را به مدد فرستاد و دشمنان را گریزانیدند و لشکر منصور بالای کوه برآمده مخالفان به فریاد امان طلبیدند و التماس نمودند که لشکر بازگردد تا فردا بیرون آییم. آن حضرت فرمود تا لشکر دست از جنگ بازداشتند و امیر نیک روز بیرون آمده «۱» امیر علی بیک را شفاعت کرد و محّل قبول یافت. روز دیگر علی بیک آمده و به گناهان خود اعتراف کرده التماس عفو و مرحمت نمود. آن حضرت او را رعایت فرموده و عنایت نموده اجازت داد تا اسباب مهیا کرده بیرون آید. علی بیک را شقاوت اصلی گریبان گرفته بازیاغی شد.

نظم

بلی شقاوت اصلی چو در کسی آویخت‌بسا که شربت ناکامیش چشاند باز و راهی که لشکر منصور رفته بودند استوار کرد. حضرت صاحب‌قران فرمود که حصار قهقهه را که در برابر دروازه کلات بود عمارت کردند و حاجی خواجه پسر بزرگ را به کوتوالی آن‌جا تعیین فرمود و امیرزاده علی پسر امیر مؤید که خواهرزاده آن حضرت بود به اتّفاق امیر شیخ علی بهادر آن‌جا گذاشت که راههای کلات را محافظت نموده طریق آمدوشد مخالفان را مسدود سازد.

ذکر فتح ترشیز

حضرت صاحب‌قران، از نواحی کلات، عازم ترشیز شد و امیر علی سدیدی

(۱). ظف: «نیک و محمد شیخ حاجی را که از اعیان امرای جون قربان بودند، با دخترش خاند سلطان، که نامزد امیرزاده محمد سلطان شده بود بفرستاد و ایشان در مقام ادب زانو زده زبان تضرّع به شفاعت برگشادند.» ص ۲۵۰

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۳۵

غوری، از قبل ملک هرات، حاکم قلعه آن‌جا بود. اسباب قلعه‌داری مرتّب داشته به ممانعت پیش آمد. آن حضرت فرمود تا خندق را چاخویان شیبه داده از آب خشک کردند و نقبچیان در کار آمده بهادران از اطراف جنگ درپیوستند و منجنیقها ساخته به زخم سنگ برج و بارو را درهم شکستند و به سبب نقبها سی گز از شاه دیوار قلعه افتاد و اهل قلعه آن رخنه را به غراره‌های پربارو در و چوب درست کرده نمدها از روی آن آویختند چنانچه با دیوارها یک‌سان شد و به جدّ تمام صبح و شام جنگ می‌کردند. آن حضرت ملک هرات (را) که در اردوی همایون به عزّ بساط بوس فایز شده بود طلب داشته گفت اینها نوکران تواند. ایشان را نصیحت کن تا بیرون آیند و خلقی در میان کشته نشود. ملک غیاث الدّین به عهد و شرط ایشان را بیرون آورد. «۱» آن حضرت مردانگی ایشان را مشاهده نموده بود همه را به جان امان داد و سیورغال و انعام فرموده کوتوالی قلاع ترکستان را تا کاشغر بر ایشان مقرر داشت «۲» و تمام حاصلات آن مواضع را در وجه انعام ایشان بازگذاشت.

در این ولا، عمر شاه، از طرف والی شیراز شاه شجاع که به حشمت و مکنت از اقران خود ممتاز بود و به ارشاد استاد عقل با حضرت صاحب‌قران حلقه اخلاص بر در محبّت می‌زد با تحف و هدایا رسیده به وسیله امرا به عرض رسانید و نامه مشتمل بر رعایت قواعد محبّت و اخلاص و هواخواهی و اختصاص گذرانید و آن حضرت فرستاده را به عواطف بی‌دریغ مستظهر ساخته بازگردانید و جواب مکتوب مشتمل بر وفور عنایت و عاطفت ارزانی فرمود و ایلچی فرزانه با بیلاکات پادشاهانه ارسال نمود و کریمه‌ای از خاندان شاهی برای گوهرتاج پادشاهی یعنی امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر خواستاری کرد و در کتابت شمه‌ای از آن حکایت به رمز و کنایت شرح داد.

(۱). ظف: «ملک به پای حصار رفت و چندان‌که ایشان را نصیحت نمود به سخن ملک از قلعه به زیر نیامدند.» ص ۲۵۳

(۲). ظف: «بر ضبط و محافظت حصارها و قلعهای سرحدّ ترکستان نامزد فرمود.» ص ۲۵۴

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۳۶

ذکر توجّه حضرت صاحب‌قران کرّت اول به جانب مازندران

حضرت صاحب‌قران، بعد از فراغ از فتح قلعه ترشیز، عزیمت مازندران نموده با لشکرگران از راه روغد «۱» به کبود جامه و شاسمان درآمد. امیر ولی جمعی را با تنسوقات و تقوزها به خدمت فرستاده به تضّرع و زاری امان طلبید و التماس نمود که این نوبت مرا معاف داشته مراجعت فرمایند تا بنده در عقب به آستان بوس رسیده بقیه عمر به وظیفه خدمت قیام نمایم. آن حضرت ملتمس او مبذول داشته و از راه سملغان و جرمگان بازگشته در جلکای وسیع رادکان فرود آمد و امرا که قلعه کلات را در محاصره داشتند، امیر شیخ علی بهادر، در شبی به اندیشه قلعه دزدی، با تومان خود پیاده به کوه برآمد و قجرجی راه غلط کرده امیر شیخ علی به دره سخت و کمری محکم رسید و صبح که می‌خواست که آن راز چون روز روشن شود فی الحال دمید.

بازگشتن متعذر و بالا رفتن ناممکن و توقّف را مجال نه. همچنان خشک و معطّل ماند. جاونی قربانیکان خبردار شده از اطراف درآمدند و امیر شیخ علی ساعتی جنگ کرده ناچار تسلیم شد. او را با چند نفر گرفته به قلعه درآوردند. امیر علی بیک تعظیم بسیار نموده و نزدیک خرگاه خود برای او خرگاهی زده شیلان معیّن کرد و درخواست نمود که خون او را از صاحب‌قران درخواست نماید. امیر شیخ علی قبول کرده در کلات به سر می‌برد تا آن زمان که رایات ظفرنشان از جانب مازندران به مرغزار رادکان فرود آمد و در آن تابستان، اهل کلات را بلای وبا و طعنه طاعون هلاک و مستهلک ساخت و دانستند که شقاوت عداوت با آن حضرت بنیاد ایشان را برانداخت. امیر شیخ علی بهادر شرف بساط بوس یافته حال اضطراب و اضطرار آن فرقه برگشته روزگار را به عرض رسانیده گناه ایشان را درخواست نمود و آن حضرت از جرایم ایشان گذشته رخصت فرمود که امیر علی بیک و امرای جاونی قربانی به حضرت آیند و ایشان به دولت بساط بوس مشرف شده آن حضرت درباره

---

(۱). ظف: روغی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۳۷

امیر علی بیک بیشتر از پیشتر اعزاز و احترام نمود و قلم الماضی لا یذکر بر جرایم او کشید.

مصرع

که گفته‌اند بزرگان که از گذشته نگویند

امّا مثال همایون امتثال یافت که ایل والوس جاونی قربانی کوچ کرده به سمرقند روند و اعلام ظفر اعلام، روی به مستقر اعزاز و اکرام آورد و سرداران خراسان را اجازت فرموده ملک هرات را به جانب سمرقند برد «۱» و منشور حکومت هرات به نام پسرش امیر غوری نفاذ یافت. ملک از بیدولتی و غوریگری و هریوه شیوگی «۲» در راه چنان کرد که او را محبوس به سمرقند فرستادند و پسرانش را به همان طریق بردند و امیر که پسر تیموکه به داروغگی هرات معیّن شد و حضرت صاحب‌قران به شهر دلکش کش نزول جلال فرمود.

احوال عراق و آذربایجان

عادل آقا با شاه شجاع صلح کرد. تبارزه جهت دفع شیارزه ممنون آغا شدند.

چه اگر او سعی نمی‌نمود، آذربایجان و عراق از دست رفته بود. آقا امرای تبریز را همراه ساخته عزم یورش ری جزم فرمود. چه قلاع آن ولایت در تصّرف شاه منصور و گماشتگان امیر ولی بود و چون آقا با سپاه نامدار به ولایت ری رسید، فی الحال به محاصره قلعه شهریار مشغول گردید و آب کره رود را در خندق انداخته در حوالی آن سدّی هیژده گز ارتفاع محکم بستند «۳» و شاه منصور از بعض قلاع پیغام فرستاد که من از حرکات خود پشیمانم. اگر خدمت آقا از سر جریمه من درگذرد بار دیگر به ملازمت مشرف شوم. عادل آقا استمالت نامه‌ای روان کرده گفت:

---

(۱). ظف: «و فرمان داد که ملک غیاث الدین را با فرزندان و علی بیک را با متعلقان به سمرقند برند و مجموع جون قربانیان را بر امرا قسمت نموده خانه کوچ به ماوراء النّهر نقل کنند.» ص ۲۵۸

(۲). هریوه به معنای هراتی، اهل هرات است.

(۳). ذیل جامع التّواریخ: «و حوالی آن سدّی در هژده هزار گز مربّع محکم کردند.» ص ۲۲۰

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۳۸

مصرع

بازآی کز آنچه بودی افزون باشی

شاه منصور به اتفّاق در محاصره قلعه شهریار سعی می‌کردند. کوتوال قلعه فرهادآقا استغاثه نمود که مرا یک هفته مهلت دهید تا اجازت خواسته قلعه تسلیم نمایم «۱» و بر این قرار یافته در روز انقضای وعده خبر عجب رسید. یعنی سلطان احمد برادر خود سلطان حسین را به قتل آورد. آقا را مجال توقّف نمانده عازم سلطانیّه شد.

ذکر کشته شدن سلطان حسین و جلوس سلطان احمد بر سریر سلطنت

چون امرای تبریز به عزم تسخیر قلاع ری رفتند- چنان‌که سبق ذکر یافت- شهر تبریز خالی مانده غیر دولیان، که شب و روز به عیش اشتغال داشتند، کسی دیگر ملازم سلطان حسین نبود «۲» و خواجه شیخ کججی و قاضی شیخ علی از کثرت معاملات خود پروای مهمّات سلطان نمی‌کردند. سلطان احمد که همچو او سفّاکی بی‌باکی در آن دودمان نبود، صورت غدری در آیینه خیال او جمال نمود و به همین اندیشه عازم بلوک اردبیل شد که سیورغال داشت و نقش دستبری بر لوح تهّور می‌نگاشت. سلطان حسین خبر یافته کسی در عقب فرستاد و فایده نداد. «۳» سلطان احمد به ارّان و موغان رفته حشری گرد آورد و نوکر او حمزه فرخزاد از اردبیل با غلبه تمام پیش او رفت. سلطان احمد پانزدهم صفر به تبریز آمده، درگاه چنان خالی بود که سلطان حسین به ضرورت فرار نمود و در گوشه پنهان شد. «۴» سلطان احمد بر سریر سلطنت در دولتخانه به جای برادر نشست و تفّحص نموده

---

(۱). ذیل: مرا چندان مهلت دهید که من از امیر ولی اجازت خواهم و قلعه بسپارم تا مؤاخذت نکند.»

(۲). ذیل: «چنان شد که بر در خانه سلطان حسین زیادت از بیست نفر نبود.»

(۳). ذیل: «وفا قتلغ خاتون را که خاله و دایه سلطان احمد بود بفرستاد تا او را بازآورد و این معنی موجب زیادتی وحشت سلطان احمد شد.»

(۴). ذیل: «در دولتخانه بستند تا سلطان حسین و عورات او از راه دیگر بگریختند و به خانه‌های عوام النّاس پنهان شدند.» ص ۲۲۱

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۳۹

همان شب برادر را به دست آورده به درجه شهادت رسانید و در دمشقیه مدفون گشت.

مصرع

درخت کیانی درآمد به خاک

و برادر دیگر سلطان بایزید پیاده به طرف سلطانیه گریخته در حوالی کوه سهند بر اسبان گله‌بانان سوار شده «۱» به سلطانیّه رسید. عادل آقا و شاه منصور و امرا بعد از سه روز، به سلطانیه آمدند و سلطان بایزید را در غایت عظمت به تخت سلطنت نشاندند و از شاه منصور متوهّم شده «۲» او را مقیّد به قلعه کراوتو فرستادند و با لشکر بسیار متوجه تبریز شدند و در منزل میانه [یاغی باستی و حمزه پسر شیخ علی اناق و ابو سعید پسر بیرام بیک گریخته] «۳» به جانب سلطان احمد رفتند و شرح سلطنت بایزید و اتفاق و عزیمت امرا گفتند. سلطان احمد قریب العهد بود. به ضرورت فرار نموده از راه مرند بیرون رفت و عادل آقا به تبریز رسیده متعاقب سلطان روان شد و عبّاس آقا «۴» و مسافر ایوداجی را جهت یراق مهمات در تبریز گذاشته خود در حوالی مرند تمکن فرمود «۵» و محمد دواتی و قرا بسطام را به کنار آب ارس فرستاده و ایشان پل ضیاء الملک را محکم ساخته نشستند. سلطان احمد به محمد دواتی و عباس آقا و مسافر پوشیده پیغام فرستاد که شما بندگان پدر منید. چرا خدمت عادل اختیار می‌کنید و ایشان را با خود متفّق ساخته بلجار کردند که در روز معیّن یاغی شوند.

محمّد دواتى به همان قرار در منغلاى ياغى شده مخصوصان آقا را مقيّد ساخت. آقا،

(۱). ذيل: «بعد از آن‌كه دو فرسنگ پياده رفته بود، گله دايه خود را در حوالى كوه سهند بديد.» ص ۲۲۱

(۲). ايضا: «بعد از جانقى فكر كردند كه اگر شاه منصور به طرف سلطان احمد رود، تدبير ايشان كردن متّعذر باشد.»

(۳). ايضا: «پسر شيخ على ايناق ياغى باستى و پسر بيرام بيك بگريختند.»- ف: پير مانيك- س، ك: پير منيك.

(۴). ك: عادل آقا.

(۵). س: توقف فرمود- ك: تمكّن يافت.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۵۴۰

عباس و مسافر را طلب داشته ايشان گفتند ما پادشاه را مطيعيم و ترا مخالف. آقا ناچار كوچ كرده از راه مراغه به ولايت جغتو رفت و قلعه‌هاى ساروقرقن و كراوتو را مضبوط ساخته و به سلطانيه آمده در قرق نشست و سلطان احمد خبر يافته حمزه و ياغى باستى و ابو سعيد را با پنج قشون به تبريز فرستاد و امير عباس و مسافر با جمعى اكابر از تبريز بيرون آمده به رسم استقبال پيش سلطان مى‌رفتند. هردو فرقه نزديك هم رسيده حمزه «۱» و ياغى باستى و ابو سعيد گفتند كه اين جماعت پيش سلطان خواهند رفت و صاحب اختيار [خواهند] شد. اولى آن‌كه ايشان را به قتل آريم.

چون به هم رسيدند، سلام ناكرده درهم آويختند و عباس و مسافر را به قتل آورده سرهاى ايشان را پيش سلطان فرستادند و عازم تبريز شدند. سلطان را اين معنى ناخوش آمده گفت بدين حركت عادل آقا قطعا مرا مطيع نخواهد شد و سلطان احمد به تبريز آمده شهر را آيين بستند و سلطان به نسق لشكر و ضبط مملكت مشغول بود كه ناگاه خبر آمد كه شاهزاده شيخ على و پير على بادك رسيدند.

و شرح اين سخن آن است كه چون آقا عادل، بعد از واقعه سلطان حسين، به تبريز آمد، ايلچيان به بغداد فرستاده صورت حال اعلام داد و چون باز به سلطانيه رفت، بغداديان به قصد آذربايجان در حركت آمدند و متوجه شده آوازه تبريز و سلطانيه مى‌انداختند. «۲» در قلعه حسام كه سر دو راه است جانقى كرده و قضيه سلطان احمد را اصل دانسته ايلچى آقا را به سلطانيه فرستادند و كوچ بر كوچ عازم تبريز شدند. سلطان احمد به يراق جنگ بيرون آمده در حوالى هشت «۳» رود به هم رسيدند. عمر قبچاقى، كه جوانغار سلطان بود، با جمعى پيش خصم رفت. سلطان را بر باقى اعتماد نمانده فرار نمود و از راه خوى به ولايت نخجوان آمده در مزار پير عمر

(۱). «حمزه پسر فرّخزاد و ياغى باستى پسر شيخ على ايناق و ابو سعيد پسر بيرام بيك.» ص ۲۲۲

(۲). ذيل جامع: «و آوازه در سلطانيّه و تبريز هردو مى‌انداختند. پيش مردم امير عادل مى‌گفتند كه به طرف تبريز مى‌رويم و پيش مردم تبريز مى‌گفتند كه به سلطانيه به دفع امير عادل.» ص ۲۲۳

(۳). ك، س: هفت رود- ذيل: هفت رود. ص ۲۲۴

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۵۴۱

نخجوانى قدس سره به قرامحمد تركمان پيوست و شاهزاده شيخ على و پير على بادك در تبريز توقّف نكرده متعاقب سلطان آمدند. قرا محمد سلطان احمد را گفت كه ما براى تو در اين قضيّه كوشش خواهيم كرد مشروط آن‌كه تو با نوكران خود ثابت‌قدم باشى تا ما به طريقه‌اى كه معهود ماست جنگ كنيم و اگر از جاى خود حركت كنيد، ميان ما موافقت نباشد و اگر ايشان ما را شكنند تو دانى و ايشان. شرط ديگر آن‌كه الجاى اين جماعت ما را باشد و كسى در آن طمع نكند. بدين شروط پنج هزار مرد قرا محمد

مرتّب داشته هر سیصد مرد را یک قشون ساخت و هر قشونی را سی دستجه کرد. قرار آن‌که از هر قشون ده کس پیش می‌روند و تیراندازی می‌کنند و چون قصد ایشان می‌کنند می‌گریزند و ده کس دیگر به مدد ایشان پیشتر می‌رود تا یسال ایشان از هم فروریزد. فی الجمله آن پنج هزار مرد، به این طریق لشکر مخالفان را برهم زدند و شاهزاده شیخ علی و پیر علی بادک را به قتل آوردند و دو هزار آدمی از دشمنان کشته شدند و مالهای جهان به دست ترکمانان افتاد و سلطان احمد به تعجیل تمام به تبریز آمده بقایای لشکر بغداد را رعایت فرمود. سر پیر علی بادک را پیش عادل آقا فرستاد و شرح واقعه بر سبیل استهزا پیغام داد. آقا سربادک را در بازار آویخته چون باد عازم تبریز شد و سلطان و آقا قاصدان فرستاده جهت موافقت مواصلت کردند. دختر آقا را سلطان عقد کرد و دایه سلطان را آقا در نکاح آورد. «۱» امّا خاطر سلطان قرار نمی‌گرفت و چون آمدن آقا به تبریز محقق شد، سلطان آقرق را به راه قلعه قهقهه فرستاده خود از راه نخجوان به طرف ارّان و موغان رفت و قاضی شیخ علی را به طلب هوشنگ حاکم آن‌جا فرستاده در موغان متمکّن نشست.

عادل آقا در اوجان نزول کرده امرای بغداد که در تبریز بودند پیش او آمدند. او همه

---

(۱). ذیل: «بعد از آن امیر عادل به تعجیل هرچه تمامتر به یراق لشکر مشغول شد و متوجه تبریز گشت. سلطان احمد بزرگان مملکت را در میان انداخت و خواجه صدر الدین اردبیلی را فرستاد و وصلت نمود تا امیر عادل بازگردد. چون دختر امیر عادل را نکاح کرد، وفا قتلغ خاتون را که خاله سلطان احمد بود به زنی به امیر عادل داد.» ص ۲۲۵

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۴۲

را رعایت کرده از جامه عزا که جهت شاهزاده شیخ علی پوشیده بودند بیرون آورد و به ضبط و نسق مملکت مشغول گشته امیر مصطفای قوشجی را داروغه بغداد ساخت و مولانا شمس الدین ابهری را دیوان آن‌جا مقرّر کرد «۱» و عازم جانب ارّان شده تا حدود برزن رفت. امیر هوشنگ سخن صلح گفته مقرّر شد که ولایت آذربایجان تعلّق به سلطان داشته باشد و عراق عجم به سلطان بایزید و عادل آقا و عراق عرب مشترک باشد و سلطان احمد داروغه و صاحب دیوان فرستد. برین قرار، آقا بازگشته به سلطانیه آمد. امرای بغداد گفتند معتمدی فرست تا بغداد را برای تو ضبط کنیم. آقا باور کرده تورسن، که پسر خال او بود و بهادری صاحب وجود، به حکومت فرستاد.

وزارت «۲» به خواجه قوام الدین النجفی داد. جمعی که پیشتر رفته بودند به بغداد رسیده عبد الملک تمغاچی مسلّط بود و پسران شاهزاده شیخ علی را برگرفته خیال استقلال داشت. آن جماعت وسایل انگیختند تا ایشان را در شهر گذاشت. امّا هریک را چندان رعایت نمود که ده یک آن در اندیشه کسی نبود. استفسار مهمّات کرده خواجه حمد اللّه قزوینی «۳» را که به تحصیل اموال آمده بود گفت حملی از زر سرخ و سفید و اقمشه و اسلحه با خود ببر و زود بازآی تا تمام مال تسلیم کنم و در همین روز که خزانه بیرون می‌رفت، خبر آمد که تورسن می‌رسد. عبد الملک خزانه را موقوف

---

(۱). ایضا: «و مولانا شمس الدین را به صاحب دیوانی فرستاد.»

(۲). ایضا: «و وزارت او به خواجه ... داد که داماد امیر عادل بود.» ص ۲۲۶

(۳). در این‌جا، در ذیل جامع التواریخ آمده (به اختصار): «بعد از یک هفته استفسار حال هریک نمود که هریک به چه کار آمده‌اند. چون بر کماهی احوال واقف گشت با «بنده» گفت که چون تو محصّلی وظیفه آن باشد که حملی مقّرر کنم که درین ولا پیری و معتمدی با تو روانه سازم تا عذرخواهی نماید ...» آیا منظور از «بنده» همان خواجه حمد اللّه قزوینی است؟ درین صورت حافظ ابرو، از روی یادداشتها یا کتاب خواجه حمد اللّه کتاب خود را نوشته؟ پیش از این درین ذیل جامع التواریخ آمده بود (ص

۲۲۶): «و مولانا شمس الدین ابهری را به صاحب دیوانی فرستاد و تحصیل اموال قراری و آنچه خاصه او تعلق می‌داشت به بنده درگاه رجوع کرد و به طرف بغداد روانه کرد.» ظاهرا نویسنده این سطور نظام شامی است که حافظ ابرو یادداشتها و نوشته‌های وی را لفظ به لفظ رونویس کرده است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۴۳

داشته، بعد از اندیشه بسیار صلاح در متابعت دید. تورسن با امرای بغداد که به همراهی شاهزاده شیخ علی رفته بودند به بغداد درآمده، به وثاق مناسب فرود آمد.

عبد الملک به سلام او رفته چون پیش او درآمد، با چند غدّار که قاتل امیر اسمعیل بودند فی الحال به قتل رسیدند و بغداد پرغوغا شده خانه عبد الملک را غارت کردند و خزانه که برای عادل آقا می‌فرستاد در خانه او غارت یافت و صدای بیت الظالم خراب ولو بعد حین از طنین زمان و زمین استماع رفت و تورسن از ضبط مملکت بغداد عاجز بود. سلطان احمد خبر یافته چون باد از تبریز عازم بغداد شد و شاه منصور از حبس قلعه کراوتو خلاص یافته به سلطان پیوست و سلطان او را به انواع اعزاز سرافراز ساخته به بغداد برد و بغدادیان دل از کار تورسن برداشته بیچاره از راه بعقوبه فرار نمود و او را گرفته به بغداد آورده با خواجه قوام الدین به قتل آمد و سلطان در بغداد متمکّن گشت و جمعی قصد غدری داشتند. سلطان را معلوم شده به یاساق رسانید و شاه منصور را به حویزه و شوشتر فرستاد و دیگر سلطان او را ندید و او حکم سلطان نشنید و سلطان خواجه یحیی سمنانی را در بغداد گذاشته به تبریز رفت در بهار سنه ۷۸۵.

وقایع سنه خمس و ثمانین و سبعمائه

ذکر وفات دلشاد آغا و قتلق ترکان آغا

در این سال، حرم محترم حضرت صاحب‌قران، دلشاد آغا، از پرده‌سرای غرور به مأوای سرور رفت و متعاقب او قتلغ ترکان آغا «۱» خواهر آن حضرت که از خواتین عصر به خیرات گوی سبق برده بود و از خالص مال خود مدارس و خوانق ساخته از این مرحله فانی رخت به عالم باقی کشید. «۲» آن حضرت بر فراق ایشان

---

(۱). ظفرنامه: مهین خواهر آن حضرت.

(۲). ظف: «و او را در جوار مزار شاهزاده قثم بن العبّاس رضی اللّه عنهما دفن کردند.» ص ۲۶۰

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۴۴

اندوهناک و گریان گشت و ملال بر ذات بی‌مثالش استیلا یافته به امور ملک [و] دولت اشتغال نمی‌نمود و سادات و علما و مشایخ «۱» جمع آمده به آیات و احادیث و مواعظ و نصایح خاطر خطیرش را تسلّی داده گفتند که آن حضرت را بقاباد و به معارج رفعت ارتقا. هرکه عمر دراز خواهد بر مفارقت احبابش دل باید نهاد و هرکه در این دنیا بسیار ماند تن در کشاکش هجران اصحابش باید داد. با حکم قضا کسی را قوّت و توان نیست و بر فرمان قدر جرح و تاوان نه.

مصرع

بر حکم قضا نمی‌توان تاوان کرد

حضرت صاحب‌قران نصایح ایشان به گوش هوش شنیده از چرا و چون درگذشت و به حکم إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ «۲» راضی گشت و ترویح روح نوگذشتگان را مبرّات و صدقات به مستحّقان رسانید و یراق لشکر خراسان جهت چند واقعه جزم فرمود.

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحب‌قران به جانب خراسان جهت فتنه غوریان و غیر آن

اولاد ملک فخر الـدین، ملک محمد و امیر مغلب، در زمان ملک حسـین و ملک غیاث الدّین در هیچ حساب نبودند. چون حضـرت صـاحب‌قران فتـح هرات فرمود، ایشـان عرضه داشـتند که ملـک عم زاده ما بود. بر ما ظلم کرده املاک پـدران ما را تصـرّف نمود و الحق در بی‌انصـافی ملوک کرت سـخنی نیست. آن حضـرت ایشـان را تربیت فرموده ملـک محمـد را حکومت غور داد و ابو سـعید اسـپهبد که پـدرانش امرای غور بودنـد و ملک غیاث الدین او را ده سال محبوس داشت، آن حضـرت او را نیز خلاص فرموده مطلق العنان گردانید. در این ایام، ملک محمد از طرف غور با اهل شرّ و شور و فتنه و غرور.

---

(۱). ظف: «مثل سید برکه و خواجه عبد الملک و شیخزاده ساغرجی.»

(۲). البقرة ۱۵۶.

نظم

به فعل چون عثرات زمانه نامضـبوطبه طبع چون حرکات سپهر ناموزون روی به هرات آورد و ابو سـعید با او متفّق شـده دست بیـداد دراز کردنـد و پـای در دایره فسـاد نهـاد. اتراک به حصـار اختیار الـدّین که بر دیوار شـمال شـهر است پناه بردنـد و غوریان به شـهر درآمـده اهل صـلاح در گوشه‌ها پنهان شدنـد و هرات چون خانه بی کدخـدا و کشتی بی‌ناخدا مانده شـیاطین از شـیشه حبس بیرون افتادند و در این حال، پسـر تیموکه که داروغه بود مریض شده وفات یافت و این معنی جزو علّت بی‌ضـبطی گشت. اراذل بر افاضـل استیلاـ یـافته نقش اذا ملـک الأـراذل هلـک الأفاضـل از کعبـتین فلـک روی نمـود. غوریـان بـه در حصـار رفته علی اسـد، از یتیمـان فیروزآبـاد، بـا جمعی بی‌باکـان پشـته‌ای چنـد هیزم به در حصار آورده آتش در آن زدنـد و مردم شـهر بر بامها برآمـده دهل و نقاره فروکوفتند. مغولان از بالای حصار همه شهر را یاغی پنداشتند و خود را برهنه کرده از بارو به زیر انداختند به امید آن‌که چون منقاد گشته هرچه داشتند گذاشتند به جان امان یابند. غوریان بی‌رحم بر ایشان ابقا نکرده همه را به دار بقا فرستادند. رعایای بیچاره متفکّر و متحیّر که تصحیح آن مرض چه نوع توان کرد و علاج آن سوء المزاج به کدام تدبیر توان ساخت. حلّ آن مشکل دست نمی‌داد و کشف آن معضل ظاهر نمی‌شـد بل هر ساعت نوایر بحران تیزتر می‌گشت. مجموع را سـر و مال بر خطر و زن و فرزنـد بر هدر بود و چون حضرت صاحب‌قران شرح واقع استماع نمود، «۱» فرمود که ملک غیاث الدّین را که در ارگ سمرقند بود و پسرش امیر غوری که در اوزگند پیش میرزا عمر شیخ بود هلاک کردند

---

(۱). حاشیه نسخه ک: در ظفرنامه درین محل گوید که امیر علی بیک و ملک غیاث الدین و برادر و پسر او ملک محمد سرخسی و امیر غوری هر چهار عرضه چهار تکبیر فنا شدند و مضمون اتّقوا فتنهً لا تصیبّن الّذین ظلموا منکم خاصّهً درباره ایشان به ظهور آمد و در زبدهٔ التّواریخ همین دو کس را نام برد.

و شاهزاده امیران شاه گورکان که در کنار آب مرغاب بود با لشکرها عازم هرات شد «۱» و خران غور از آوازه این خبر کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ «۲» روی به گریز نهادند و سپاه منصور در عقب رفته عدد نامحصور به قتل آوردند.

حضرت صاحب‌قران، اوایل رمضان، به هرات رسیده چنان در غضب بود که حکم به قتل و اسر می‌فرمود. به درخواست بسیار بر مال امان قرار یافت و اکثر شـهر به شـکنجه و تعذیب هلاک شدند و آن حضـرت عزیمت سجسـتان فرموده در ولایت اسفزار شیخ داود، که در فتح هرات آن حضرت او را عنایت فرموده حکومت اسفزار ارزانی داشته بود، یاغی گشته حصار بدرآباد را عمارت کرده بود

و امير تابان را كه داروغه بود به قتل آورده. آن حضرت به اسفزار آمده فرمود تا حصار را نقبها زدند و ديوار بزرگ افتاده شيخ يحيى كه راه نيابت داشت با جمعى ديگر به زير ديوار آمده هلاك شدند و قلعه را گرفته دو هزار آدمى بيرون آورده فرمان شد كه همه را زير توده‌هاى گل «۳» كردند تا عبرت عالميان شود و آنچه در آن ايام در بلاد خراسان عموما و بر اهالى هرات و اسفزار خصوصا واقع شد از تعذيب خلايق و تخريب مواضع و التهاب شرر و شرّ و شور و انقلاب عواصف ظلم و زور و اختلال حال بلاد و اختزال مآل عباد [و عبّاد] «۴» و قتل و اسر و هتك و سفك نه همانا كه در هيچ عهد رفته باشد. كدام طوفان از اين صعب‌تر تواند بود و چه فتنه از آن هايلتر تركه جمعى بدبخت بی‌عاقبت انواع شر و شورانگيزند و از آوازه لشكر منصور گريزند و مردم اهل

(۱). ظفرنامه (به اختصار): «چون اين خبر به اميرزاده ميرانشاه رسيد، امير حاجى سيف الدين و امير آق بوغا را با فوجى از لشكر به تعجيل روانه هرات گردانيد و خود نيز با لشكر متوجه شد. در سر كوچه خيابان جنگ واقع شد شكست بر مخالفان افتاد و از سراى كشتگان مناره ساختند.» ص ۲۵۹

(۲). سورة المدّثر ۵۰، ۵۱:

(۳). ظفرنامه: «و قريب دو هزار كس را اسير كرده زنده بر بالاى يكديگر نهادند و به گل و خشت استوار كرده منارها برآوردند.» ص ۲۶۳- س، ك: گل توده‌ها.

(۴). ك ندارد.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۵۴۷

صلاح كه قطعا و اصلا بدان راضى نبوده‌اند به سؤال و جواب و خطاب و عتاب و صد گونه بلا مبتلا گردند و در آن واقعه در هرات و اسفزار خرابى ولايت به غايتى رسيد كه در بازارها يك در دكان نماند و در زير دكانها و كوچه‌ها مردگان بر زبر يكديگر افتاده و متعفّن گشته هيچكس را مجال تجهيز و تكفين نبود و مسلمانان از اوطان جلا شده از زن و فرزند جدا افتادند. نعوذ باللّه من غضب اللّه.

ذكر توجه حضرت صاحب‌قران به جانب سيستان و قندهار و افغانستان «۱»

حضرت صاحب‌قران از اسفزار عازم سجستان شده با لشكر فراوان روان شد.

شاه جلال الدين فراهى اظهار دولت‌خواهى كرده از حصار بيرون آمد و به نوازش مخصوص شد. امّا رعايا ابا مى‌نمودند. آق تيمور بهادر به موجب حكم ولايت فراه را تاخت كرد و آن حضرت با مردان جوشن‌ور به حصار زره رسيده و جنگ انداخته در روز مسخر شد و پنج هزار مرد جلد از سيستان پيش آمده جنگى عظيم كردند و بسيارى كشته شده باقى شكسته بازگشتند و آن حضرت به سيستان رسيده [شاه شاهان و تاج قلعه گهى و سراج] «۲» بيرون آمده اظهار انقياد كردند و آن حضرت ايشان را نوازش فرموده سخن مى‌گفت كه ناگاه سيستانيان صف لشكر آراسته به عزم رزم بيرون آمدند. حضرت صاحب‌قران، دو هزار سوار نامدار با امير محمد سلطان شاه، در كمين‌گاه بازداشت و جمعى را پيش فرستاد كه خود را به ياغى نموده عاجزانه روگردان شوند. ياغى ايشان را ديده و دليرانه در پى آمده از كمين‌گاه گذشتند. آن دو هزار مرد از قفاى ياغى درآمده حمله كردند و هر ساعت دلاوران به مدد ايشان مى‌رسيدند.

(۱). س: افغان.

(۲). ظف: [شاه شاهان و تاج الدّين سيستانى با جمعى از پيش شاه قطب الدين.] ص ۲۶۴

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۵۴۸

بيت

ز تاب نفس بر هوا بست ميغ‌جهان سوخت از آتش برق تيغ جنگى شد كه شرح آن جز به مشاهده راست نيايد و حربى كردند كه جز به معاينه صورت نبندد. نهنگ خدنگ از كمين‌گاه دهان گشود و اژدهاى كمند زلف پرشكنج نمود. سيستانيان اسبان لشكر را به كارد و خنجر مجروح ساختند و از ياغى خلقى انبوه به قتل آمده باقى را در حصار كوفتند و از سرهاى كشتگان منارها برآورده لشكر فيروزى اثر آن شب هم آن‌جا فرود آمد.

چون صبح سعادت از مطلع عنايت ربّانى دميد و نسيم فتح و نصرت از مهبّ تأييد آسمانى وزيد، حضرت صاحب‌قرانى قول را به فرّ شكوه پادشاهانه زيب و زينت داده شاهزاده اميران شاه دست راست به قوّت دولت برآراست و امير سيف الدين و آق بوقا بهادر در ركاب او بودند و در دست چپ امير سارى بوقا و خداى داد بهادر مقرر شد و سپاه ظفرپناه پيش خود خندق و حصار ساختند و آن شب ده هزار سيستانى به عزم شبيخون بيرون آمده اتفاقا در برابر امير شمس الدين و امير برات خواجه افتادند و امرا راه داده مخالفان از خندق گذشته به خيمه و خرگاه رسيدند و جنگى سخت درپيوست و بسى اسب و استر به زخم خنجر هلاك و هدر شد و از طرفين غلبه عظيم به قتل آمدند. عاقبت سپاه منصور ياغى را مقهور ساخته به قلعه و حصار رسانيدند. روز ديگر، باز نواى جنگ ساز كرده زاغ كمان از طرفين در پرواز آمد. اميرزاده على بن مؤيّد با پانصد سوار مكمّل، دروازه سيستان را شكسته در- راند و شهريان راه داده او را در ميان گرفتند و اميرزاده على در ميان دشمنان مانده و اميد از جان برداشته نوعى آتش حرب برافروخت كه از شرر آن مرّيخ بر فلك مى‌سوخت. آق تيمور بهادر با هزار سوار شمشيرها كشيده به جانب دروازه تاخت و نگاهبانان را كشته خود را درانداخت و ميرزا على را مدد رسانيده هردو به سلامت بيرون آمدند. [ملك قطب الدّين دانست كه طاقت مقاومت و قوّت مقاتلت ندارد. از

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۵۴۹

ذروه سركشى و جبّارى به حضيض نكبت و زارى آمده از حصار پندار بيرون آمد]«۱» و به عنايت و اعزاز ممتاز و سرافراز شد. ناگاه قرب سى هزار مرد جلد، در وقتى كه حضرت صاحب‌قران با يك تاهى و دكله، «۲» به نظاره جوانغار مى‌فرمود، از شهر بيرون ريختند و تيرباران كرده تيرى بر ران يكران حضرت صاحب‌قران رسيد و آن حضرت جهت ضبط لشكر عنان تافته به مقرّ عزّ آمد و ملك قطب الدين را بند فرموده و جيبا پوشيده خواست كه به نفس خويش حمله كند. امرا عنان‌بارگى گرفته عرضه داشتند كه سالها جاه و جلال و حشمت و اقبال، در دولت ابد پيوند يافته‌ايم. كى روا باشد كه آن حضرت تحمّل خطر نمايد و به يك‌بار از اطراف حمله كرده دشمنان به حصار دوانيدند و حصار و شهر را به غلبه و قهر گرفتند و لشكريان را بيش از حدّ وعد به قتل آورده قلعه و حصار و خانه و ديوار آن شهر را كوفتند و به جاروب آشوب و دست غارت و تاراج و دفاين و خزاين آن بلده را روفتند و غنايم گوهر و زر و نفايس لآلى و جوهر كه به طول زمان در سيستان جمع آمده بود، حضرت صاحب‌قران فرمود كه اصناف لشكر را از آن وجوه بهره‌ور گردانند.

نظم

از آن گنجها لشكرش يافت بهربه داد و دهش گشت سالار دهر و ملك ايشان را به سمرقند كوچ فرمود و سادات و علما و ساير اكابر آن ولايت را به حصار فراه روان داشت «۳» و از طنطنه لشكر قيامت اثر لرزه بر بند رستم

---

(۱). ك ندارد.

(۲). ظف: «يكتايى و دكله پوشيده بى‌جبّه بر اسب كرنك سوار شد و بانزده كس جهت تفحّص لشكر به طرف جوانغار توجه

فرمود. ناگاه بیست سی هزار (نسخه کلکمته: بیست هزار) مرد از جهّال سیستان ...» ص ۲۶۸- ۲۶۷

(۳). ظف: «شاه قطب الدین و کلانتران آن ناحیه را به سمرقند فرستادند.» ص ۲۶۹

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۵۰

افتاده ویران و خراب شد «۱» و موکب همایون به ولایت بست رسیده به عرض رسانیدند که تومان قندهاری متوجه کیج و مکران گشت. آن حضرت شاهزاده جوانبخت، امیرزاده امیران شاه، را با آن‌که هفده ساله بود، مقرّر فرمود که در عقب تومان رود. شاهزاده زحمت بسیار دیده و کوههای سخت بریده در چول قارن بدو رسید و جنگ و قتال کرده به یمن دولت حضرت صاحب‌قران ظفر یافت و تومان را گرفته به یاسا رسانید و سر او را به پایه سریر اعلی فرستاد.

آن حضرت قلعه قمقتو و قلعه سرخ را گرفته در حصار هزار بر خبر آمد که صده تواجی «۲» ایل والوس جمع آورده سر شر و خیال حیال دارد. حضرت صاحب‌قران سه هزار سوار «۳» فرستاده خود نیز رسید و آن گروه را از آن معقل حصین فرود آورده همه را به یاسا رسانید «۴» و همچنین قلعه دهنه را به قهر و غلبه مسخر گردانید «۵» و متوجه تخت سلیمان «۶» شد که مردم آن‌جا داروغه برده باز یاغی شده بودند. آن حضرت رسیده در روز جنگ انداخت و مخالفان مبارزان دلیر و بهادران با شمشیر و کمانداران سخت زور و بی‌باکان پر شروشور بودند. امیرزاده علی و امیر

---

(۱). ظف: «متوجه بست شد و در راه عساکر مظفر لوا قلعه طاق را مسخر کردند و ویران ساختند و چون لب آب هیرمن مضرب خیام نزول همایون گشت، از زلزله جوش سپاه و آسیب صدمه استیلای تخریب ایشان لرزه بر بند رستم افتاد ... آن را نیز خراب کرده از آن اثر هم اثری نماند.» ص ۲۷۰ ج ۱

(۲). ظف: «و در قلعه هزار مزار صده توقای از ایل تومن سه هزار مرد جمع آمده بودند و راههای آن کوه را ضبط کرده.» ص ۲۷۱

(۳). نسخ: «سه هزار سوار از راه مصطفی فرستاده.»

(۴). ظف: «و متمرّدان که در آن‌جا بودند بعضی را از بالای کوه درانداختند و بعضی را به تیغ گذرانیده از سرهای ایشان منارها ساختند.»

(۵). ظف: «و آن قلعه را ایل تغاجی گرفته بودند ... ایشان را مجموع به قتل آورده از سرهای مقتولان منارها ساختند.» ص ۲۷۲

(۶). ظف: کوه سلیمان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۵۱

ایکو تیمور و جمعی دلاوران زخم‌دار شده پسر مبارکشاه بردالیغی «۱» به قتل آمد.

آق تیمور بهادر که آن حضرت او را ملازم رکاب همایون بازداشته بود که مبادا از غایت دلیری آسیبی بدو رسد، در این حالت از غایت غیرت آب در دیده آورده رخصت جنگ طلبید. صاحب‌قران ظفر قرین رخصت نفرموده آتش محاربه به نوعی برافروخت که بسیاری از قشونها چون طاقت مقاومت نداشتند جای خود را خالی گذاشتند مگر رمضان خواجه که چون کوه پابرجا ثبات قدم نمود و عید خواجه که در زیر سنگی کمین کرده و یکی از بهادران مخالفان را موی گرفته بر زمین زد و سرش جدا کرده پیش حضرت آورد و با وجود صغر سنّ بهادری چنان نمود و آن حضرت درباره او احسان و تحسین فرمود و عاقبت دلاوران لشکر منصور قلعه ایشان را به غلبه و زور مسخر ساخته و مردم آن را بر قشونها بخش کرده همه را به یاسا «۲» رسانیدند و از آن‌جا «۳» لشکر ظفر شعار عازم قندهار شد و پیشتر امیر جهانشاه از قتلان نامزد آن طرف شده بود و مبشّر و اسکندر شیخی به مدد او رفته بودند. به اتّفاق جنگ انداخته مسخّر ساختند و سردار قندهار را پیش آن حضرت آوردند و به شآمت کردار خود بر سر دار رفت و حضرت صاحب‌قران امیر جهانشاه و امرا و بهادران را به انعام شامل و اکرام کامل مخصوص فرمود و آن زمستان یراق قشلاق در آن مملکت

موافق نمود و بهار، به مدت چهارده دور کره لیل و نهار، سلطان فلک اقتدار، از قندهار به ماوراء النّهر فرمود و در سمرقند نزول فرمود.

احوال عراق و آذربایجان

شاه شجاع اواخر رمضان در شوشتر بود. امیر صائب تدبیر اختیار الدین حسن قورچی که حاکم کرمان بود قاصدی همعنان باد به حضرت پادشاه فرستاد و عرضه

(۱). ظف: «نیکپی شاه پسر مبارک شاه.» ص ۲۷۳

(۲). س: یاساق.

(۳). ک، س: اعلام لشکر.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۵۲

داشت که حضرت صاحب‌قران به اندک زمان مملکت سیستان را مسخّر ساخت.

هرچند در مقام محبّت است، امّا امکان دارد که قصد کرمان کند. دفع آن به رای رزین و فکر دوربین پادشاه مفوّض است. پادشاه این جواب به خطّ شریف به کرمان فرستاد:

«امیر اختیار الدین حسن قلق و اضطرابی که در باب محاصره سیستان نموده بی‌تکلف معلوم داند که ملک اسلام قطب الدین بادی این معنی شده و ایلچیان را اذیّت رسانیده اگر انتقامی پذیرد جزای عمل او باشد و الّا نویین اعظم، خسرو مرزتوران، قطب الحق و الدّین امیر تیمور گورکان نگذارد و نخواهد که لشکریان او متعرّض ممالک دوستان و مخلصان شوند و اگر گذارد مع هذا تأیید کردگار و دل استوار و بازوی کامکار و تیغ آبدار و لشکر جرّار نیزه گذار در کار است.

مصرع

بسم اللّه اگر حریف مائی

نظم

گر از یک نیمه جمع آید سپاه مشرق و مغرب ز دیگر نیمه بس باشد تن تنهای درویشان» چون این جواب صلح‌آمیز پرعتاب به کرمان رسید، حضرت صاحب‌قران فتح سیستان نموده عازم قندهار شده بود چنان‌که سبق ذکر یافت.

و در این سال، سلطان احمد از بغداد عازم تبریز شده و عادل آقا پیش آمده در حوالی مراغه به هم رسیدند و مقابله و مقاتله کرده از طرفین مردان کار و مبارزان نامدار کشته شدند و هردو لشکر از یکدیگر گریختند. سلطان به مراغه رفت و آقا به سلطانیه. و باز غلبه بسیار پیش سلطان جمع آمده و عازم تبریز شده در اوجان نزول

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۵۳

فرمود و آقا خبرگیران «۱» به سرهای راه فرستاده یقین می‌دانست که سلطان در عقب خواهد آمد. ناگاه خبر آوردند که سلطان به زنجان رسید. آقا ضبط قلعه کرده و امیر حسن «۲» خلیل جهانشاهی را کوتوال گذاشته متوجه همدان شد و سلطان بایزید و جمعی از امرای تبریز همراه داشت. آقا [ایلچی پیش شاه شجاع] «۳» فرستاده مدد طلبید. شاه شجاع عزیمت مملکت آذربایجان کرده به تعجیل به جربادقان آمد و آقا و سلطان بایزید آن‌جا به خدمت پادشاه رسیده و پادشاه ایشان را نوازش فرموده به اتفاق عازم همدان شدند و سلطان احمد ایلچیان فرستاده پیغام داد که سلطان بایزید برادر من است و من او را آقا و مخدوم دانسته جایی از او دریغ ندارم. هرچه در باب برادر گویند از صواب دید بیرون نیستم. «۴» امّا عادل بنده ماست. عاصی شده و به درگاه آن حضرت آمده. او را

مجال ندهند.

شاه شجاع با خود قرار داد که سلطانیّه را به نام سلطان بایزید ستانیده ضبط نماید و عادل آقا را مفلوک دارد. ایلچیان سلطان را اجازت داده و ایشان همان روز که به سلطان رسیدند، «۵» سلطان احمد به موجب مقرّر عزیمت تبریز نمود. شاه شجاع عادل آقا را مفلوک ساخته فرمود که امرای تبریز پیش او نروند و ملازم سلطان بایزید باشند و سلطان بایزید و امرای تبریز را یراق مناسب کرده و از امرای فارس جمعی را همراه ساخته و بیتکچی برای ضبط مال تعیین نموده به جانب سلطانیه فرستاد و مقرّر کرد که اختیار قلعه سلطانیه امرای فارس را باشد و پادشاه به جانب ششتر رفت.

---

(۱). ذیل: «تا حدود کاغذ کنان و قزل اوزن و پل زرّینه خبرگیران فرستاد.» ص ۲۲۹

(۲). ذیل: «امیر حسن و خلیل جهانشاهی.»

(۳). ک ندارد- ذیل: «متعاقب ایلچیان پیش شاه شجاع فرستاد و او را ازین حال خبردار کرد و از او موافقت طلبید.» ص ۲۲۹

(۴). ذیل: «اگر در باب برادرم سخن می‌گویی از صوابدید تو بیرون نیستم. امّا عادل را مجال ندهم.»

(۵). ایضا: «با ایلچیان این سخن در میان نهاد و قرار دادند که سلطانیه را به سلطان بایزید دهند و سلطان احمد بازگردد و به تبریز رود.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۵۴

امرای تبریز عمر قبچاقی و محمد جمشید، در راه فکر کردند که اختیار قلعه چگونه به نوکران شاه شجاع دهند. قرار کردند که ایشان را در قلعه نگذارند. حسن خلیل جهانشاهی سلطان بایزید را استقبال نموده به قلعه درآورد و امرای شاه شجاع ابراهیم شاه و عبد الکریم را در سلطانیّه فرود آورد و اندک علوفه‌ای داده دیگر التفات نکرد و فارسیان به تنگ آمده در میان زمستان متوجه شیراز شدند «۱» و سلطان بایزید قرب پنجاه روز «۲» حکومت بی‌رونقی کرده به سعی جمعی نامردان عمر قبچاقی را به قتل آورد و باقی امرا گریختند.

و سلطان احمد خبر بی‌رونقی سلطانیّه شنیده به آن‌جا آمد و قلعه را به صلح گرفته مهمّات مضبوط ساخت و سلطان بایزید را همراه به تبریز آورده پسر خود آق بوقا را که دو ساله بود آن‌جا گذاشت و چوپان قورچی از فرزندان خواجه علیشاه تبریزی را به محافظت قلعه مقرّر کرد و شیخ محمود راه دار را به حکومت سلطانیه معین گردانید.

وقایع سنه ست و ثمانین و سبعمائه

ذکر عزیمت حضرت صاحب‌قران به عزم تسخیر مازندران

سابقا مذکور شد که امیر ولی شرط و عهد کرده بود که به آستان حضرت صاحب‌قران آید. چون به وعده وفا ننمود آن حضرت در این سال سیچقان ییل عازم مازندران شده از گذر ترمد عبور فرمود و چند روز در بلخ بود تا لشکرها جمع آمدند. و در این ایام ایلچیان که به جانب شاه شجاع برای خواستاری دختر رفته بودند بازآمدند و دختر سلطان اویس بن شاه شجاع را برای امیرزاده پیر محمد بن جهانگیر در شهر بلخ

---

(۱). ایضا: «بعد از دو ماه که بیشتر چهارپایان و اسلحه خود فروخته بودند و خرج کرده در میانه زمستان ....»

(۲). ایضا: «پنج ماه حکومت کردند. اما رونقی نداشتند و یاساق و توره و حکومت را رواجی نبود.» ص ۲۳۰

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۵۵

رسانیده چند روز متعاقب در آن سور به عیش و طرب گذرانیدند و از ایلچیان، حاجی خواجه، که در راه زندگانی زیادت از حدّ خود کرده بود «۱» به قتل آورد. آری هرکه در خدمت ملوک شرط ادب به جای نیاورد، در هلاک خود سعی نموده باشد و هرکه زبان را از خباثت و چشم را از خیانت و دل را از جنایت نگاه دارد به مدارج بلند و معارج ارجمند ارتقا نماید.

فی الجمله آن حضرت از بلخ به مرغاب آمد و خانزاده که حرم شاهزاده جوان‌بخت امیرانشاه بود از هرات استقبال نمود و شاهزاده جهان خلیل سلطان دو ماهه بود. بانوی کبری، سرای ملک خانم، خانزاده را طویها داده به هرات فرستاد و امیرزاده خلیل سلطان را گرفته «۲» عازم سمرقند شد و حضرت صاحب‌قران از برکه تاش و راه سرخس به ولایت نسا آمد.«۳» امرا، شیخ علی بهادر و سونجک بهادر و مبشّر بهادر، به رسم منغلای صف لشکر آراسته در موضع کاوکروج «۴» به قراول امیر ولی رسیدند و جنگ سخت درپیوست. مبشّر را تیری بر دهان رسیده دو دندان او از بیخ برآمد. «۵» با وجود آن زخم، خصم خود را به دست آورده و سرش از تن جدا کرده پیش حضرت صاحب‌قران آورد. آن حضرت بر جلادت او آفرین کرده موضع کاوکروج را به رسم سیورغال بدو ارزانی داشت و قلعه درون را به جنگ گرفته کوتوال آن را به یاسا رسانید و به راه جلاون و دهستان از آب گرگان گذشته در نواحی کبود جامه و شاسمان نزول فرمود و احتیاط لشکر نموده از امرای هزاره و صده مجلکا گرفتند که از قشونات جدا نشده به جایی نروند و الّا مستحق قتل باشند و بر جویها و آبها پل بسته و هرروز مقدار فرسنگی رفته.

---

(۱). ظف: «پای از حدّ خود فراتر نهاده و زندگانی نه به قاعده کرده.» ص ۲۷۷

(۲). ظف: «جهت پرورش بستد.»

(۳). ظف: «معلوم شد که کوتوال امیر ولی قلعه درون را محکم کرده با جماعتی آنجا متحصّن شده‌اند.»

(۴). ظف: کاوکرش.

(۵). ظف: «تیری انداختند که بر دو دندان او آمد و بشکست و از طرف حلقش بیرون رفت.» ص ۲۷۸

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۵۶

مصرع

خار و خاشاک پاک می‌کردند

و قراولان به هم رسیده جنگهای مردانه می‌کردند و نوزده روز قراولان را حرب و قتال هرروز بدین منوال بود. روز بیستم امیر ولی جلادت نموده پیش آمد و آن‌مقدار که طاقت و قدرت داشت، رایت قتال و جدال برافراشت. عاقبت مغلوب و منهزم گشت و دلاوران در عقب لشکر او رفته بسیار از مازندرانیان دیوسار گرفتار شدند. حضرت صاحب‌قران فرمود که در پیش لشکر خندق و فصیل ساخته به چوبها و سیخها «۱» استوار کردند و آن حضرت آخر روز سی قشون در کمینگاه بازداشت و از صدای گورکا و نقاره و آواز برغو و نفیر جهان پرخروش و دلها در سینه‌ها به جوش آمد. امیر ولی نیم شب، از حصار با لشکر بسیار، به عزم شبیخون بیرون آمد و خندق و فصیلی که به چوب و سیخ استوار کرده بودند درهم شکسته و کوفته به خیمه‌ها رسید. امّا غلبه‌ای از مردم او هلاک شدند و مازندرانیان دل از جان برداشته حمله‌های پیاپی کردند. امیرزاده جهان، امیرانشاه گورکان، به نفس شریف پیش حمله ایشان گرفته فرمود تا تیرباران کردند. در این حال سی قشون از کمین بیرون آمده بر ایشان تاختند و به ضرب تیغ آبدار دمار از روزگار دشمنان برآورده همه را تارومار ساختند و لشکر استراباد رو به گریز نهاد و امیر ولی فرموده بود که در آن راه چاه بسیار کنده و سیخها زده آب انداخته بود. عاقبت از آن راه گریخته اکثر مردم او در چاه افتادند. آری بد مکن که بد افتی. چه مکن که خود افتی. «۲» امیر ایکو تیمور و خدای داد بهادر و شیخ علی بهادر و عمر بهادر امیر ولی را تکامیشی کرده ولی به لنگرو درآمد و

دست از ملک و مال بازداشته و کوچ و متعلقان در گرده کوه دامغان گذاشته عازم ری شد و سپاه نصرت شعار او را به رستمدار که از تشابک اشجار صبا را در آن‌جا گذار دشوار است رسانیدند و به حمایت جنگل و بیشه از چنگل پلنگان ظفرپیشه خلاص یافت و تخت مازندران در تحت ایالت حضرت صاحب‌قران درآمد

(۱). ظف: چیرها و سیخها.

(۲). حاشیه ک: «و سرّ من حفر بئرا لأخیه وقع فیه به وضوح پیوست.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۵۷

و آن حضرت ارکان دولت را به احسان بی‌کران و انعام فراوان خرّم و شادمان ساخت. خلایق را به مژده امن و امان ایمن گردانیده آیین ظلم و رسم ستم را برانداخت و نامه‌های فتح و ظفر به اطراف بحر و برّ و ممالک ایران و توران فرستاد و آوازه این بشارت در بسیط ربع مسکون افتاد «۱» و حضرت صاحب‌قران از ده نفر سه نفر اختیار کرده آق تیمور بهادر و اوچ قرا بهادر را با بقیه لشکر گذاشت و با دلاوران نامدار به ولایت ری درآمده آن‌جا قشلاق فرمود.

و در بهار سنه ۷۸۶، سلطان احمد از بغداد به سلطانیه آمده و آوازه آن حضرت شنیده «۲» قلعه سلطانیه را محکم ساخته و جمعی معتمدان پیش فرزند خود آق بوقا آن‌جا گذاشته [به جانب بغداد رفت. اهل قلعه چون عزیمت صاحب‌قران را بدان طرف دانستند، دانستند که با صدمه] «۳» سیل مقاومت و با پنجه شیر زور آوری نه طریق عاقلان است. طریق حزم مسلوک داشته و آق بوقا را برداشته به جانب تبریز آمدند و صورت حال به سلطان رسید.

(۱). ظف (به اختصار): او (- امیر ولی) «پسر شیخ علی بیسود بود، از امرای طغای تمور خان. و در آن‌وقت که سربداران دست غدر به قتل آن پادشاه دراز کردند، وی در مجلس ایستاده بود. بگریخت و به نسا رفت و پدرش همانجا کشته شد. ولی در آن‌جا قوّت گرفته به استراباد آمد و مستولی گشت. و لقمان پادشاه پسر طغای تمور خان از خوف او مدّتی، هراسان و گریزان گشت و در آخر به ملازمت حضرت صاحبقران استسعاد یافت. مرحمت پادشاهانه درین هنگام که شهر استراباد در قبضه تصّرف آمد، آنجا را به وی ارزانی داشت.» ص ۲۸۲ ج ۱

(۲). ظف (به اختصار): «سلطان احمد در قلعه سلطانیه بود. همان که از توجه صاحب‌قران خبر یافت ... به جانب تبریز روانه شد. عمر عباس با شصت سوار عنان به صوب سلطانیه تافتند و با آن‌که در راه برفی عظیم و سرمای بی‌اندازه بود به آن‌جا شتافتند. مخالفان دانستند که با صدمه سیل مقاومت کردن نه مقتضای فرزانگی است. آق بوغا را برداشته به طرف تبریز تاختند. هنوز از قلعه تمام بیرون نیامده بودند که عمر عباس با شصت مرد برسید و به قلعه درآمد و بر ماقچی نامی را به ری فرستاد تا خبر آن فتح را عرضه دارد.» ص ۲۸۳

(۳). ک ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۵۸

ذکر وفات جلال الدین شاه شجاع سنه ۷۸۶

سلطان جهان مطاع فلک ارتفاع، جلال الدین شاه شجاع را مزاج از منهاج استقامت انحراف یافته ضعف بر اعضا و جوارح مستولی شد. قوای جاذبه و هاضمه صفت قصور و سمت فتور گرفت. آفتاب عالمتاب کامکاری به مغرب افول رسید و بدر کامل حیات در محاق خمول افتاد و هرچند طبیبان حاذق و حکمای مدقّق معالجه کردند نافع نیامد. پادشاه از روی تأمّل دانست که دائی معضل و

مهلکه‌ای هایل است. هاتف غیب در گوش دلش می گفت:

بیت

بر آستان فنادل منه که جای دگربرای همّت تو برکشیده‌اند قصور سهوی که در جریده اعمال مثبت گشته بود به تدارك هو الّذی یقبل التّوبهٔ عن عباده و یعفو عن السیئات «۱» اصلاح فرمود و ترکی که در ایام شباب در کتاب افعال دست داده به اکتساب حسنات به جذب خواطر ضعفا و نوازش فقرا تلافی نمود. غباری که بر ضمایر اکابر و اصاغر و اقارب و اجانب تصّور می کرد به آستین کرم رفع کرد و چون ضعف بر مزاج استیلا- یافت و چند روز هیچ کس بار نیافت شورش و غوغا در مملکت فارس افتاد و چون وارثان ملك متّعدد بودند، از امرا هرکس روی ارادت به مأمنی نهاد «۲» و پادشاه به استحضار امرای کبار فرمان داد و چون مزاج از منهاج اعتدال عدول یافته بود کسی از امرا جرأت درآمدن نمی‌نمود.

عاقبت به هیأت اجتماعی حاضر شدند. پادشاه فرمود که ضعف غالب و قوّت قاصر است و خاطر متعلّق رعایا. از برادران و فرزندان کدام ذات استحقاق این امر خطیر

---

(۱). سورهٔ الشوری ۲۴.

(۲). محمود کتبی: «امرا و رعایا دو گروه شدند بعضی با سلطان زین العابدین بیعت کردند و بعضی جانب سلطان احمد گرفتند. این حکایت به سمع شاه شجاع رسانیدند.» ص ۱۰۲. برای تفصیل بیشتر درین مورد رجوع شود به تاریخ حافظ ابرو.

دارد. مجموع گفتند هرکه را آن حضرت نصب فرماید بندگان به ارادت متابعت نمایند. باز از امیر معزّ الدین اصفهانشاه سؤال کرد. او گفت حق فرزند ارشد است از روی شرع و عقل. پادشاه سلطان زین العابدین را پیش خوانده وصیتهای پادشاهانه فرمود و دیگران را به او سفارش نمود و مضمون این ابیات بر زبان راند که:

نظم

چنان زندگانی کن اندر جهان‌که کردند پیش از تو فرماندهان

به فرمان من بود گردان سپهرز ایوان من تافتی ماه و مهر

کنون مرغ عیشم فروریخت بال‌فتاد اختر دولتم در وبال

جوانی و کوپال و نیرو نماندز من هیچ جز نام نیکو نماند

تو نیز ارکنی نام نیکو هوس‌ره نیک‌نامی [سرایی] «۱»و بس و فرمود که امیر علاء الدین اناق و خواجه جلال الدین تورانشاه بندگان ثابت‌قدم مسکین‌اند. رعایت ایشان موجب خلود دولت و دوام سلطنت است و برادران کوچك را املاك و بلوکی که دارند تغییر ندهد و مشرب عیش ایشان را از کدورت مصّیفا سازد و برادرم عماد الدّین احمد مدتی است تا کمر خدمتکاری بسته و ناملایمی مشاهده نرفته مملکت کرمان حواله اوست و مملکت عراق که در جوار شاه نصرهٔ الدین یحیی افتاده آن‌جانب را والی [صاحب شوکت اولی] «۲» برادرم ابو یزید را اصفهان دهند. سریر سلطنت و تخت مملکت بر سلطان مجاهد الدّین زین العابدین مقّرر شد. بعد از آن کاتبی را طلبیده از انشای خود به حضرت صاحب‌قران نوشت:

---

(۱). چنین است در نسخ و ظاهرا «سپاری» درست‌تر است.

(۲). تصحیح از حافظ ابرو. نسخ: [اولی]

«هُوَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ ... لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» «۱»

عالی حضرت گردون بسطت ممالك پناه معدلت شعار مكرمت دثار نويين كامكار، اعتضاد سلاطين گردون اقتدار، شهسوار مضمار عدل و احسان، اعدل اكاسره زمين و زمان، المنظور بعناية الملك الديّان. قطب الدّنيا و الدّين امير تيمور گوركان خلّد اللّه ملكه ملاذ قها «۲» رمه چرخ مقدار و ملجأ اكاسره گيتی دار باد و در تنظيم اوامر آسمانی و تحّری مراضی سبحانی ابدا موفّق و مؤيّد و حقّ جلّ و علا آن يگانه جهان را از مقاصد دينی و دنياوی به اعلی مدارج كمال و اقصی نهايات مرامات برساناد بمنه وجوده.

بعد از تبليغ ادعيه صالحه كه وسيله مخلصان حقيقی است انها می‌گرداند كه بر رای ارباب الباب روشن و مبرهن است كه دار دنيا محل حوادث و مكان مكاره است و ارباب عقول به زخارف آن التفات ننموده و نعيم باقی را بر جهان فانی ترجيح نهاده و حقيقت دانسته كه فنای هر مخلوقی از قبيل واجبات است و بقای هر موجودی از مقوله ممتنعات. چند روزی كه از بارگاه مهيمن بی‌چون منشور تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ به توقيع تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ «۳» ارزانی شده اعنه فوجی از بندگان خدای تعالی به قبضه اقتدار اين ضعيف دادند بر حسب قدرت و امكان در اعلای اعلام دين و امضای احكام شرع مبين و اتّباع اوامر شريعت سيّد المرسلين صلی اللّه عليه و سلّم كوشيده استقامت احوال رعايا و زيردستان، خالصا للّه تعالی مطمح نظر همت ساخت و به عون عنايت الهی آنچه مقدور بود معاش با كافه خلايق به وجهی كرده شد كه شمه‌ای به مسامع عليه رسيده باشد و چون نسبت با جناب معدلت پناهی عقد مصادقتی منعقد شده بود فتوح روزگار دانسته در ابقای آن ثابت دم و راسخ قدم زيست.

---

(۱). سورة القصص ۷۰.

(۲). ف: قياصره.

(۳). سورة آل عمران ۲۵.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۵۶۱

نظم

به قيامت برم آن عهد كه بستم با توتا تو آن روز نگويی كه وفاييت نبود و از آن جناب علی التّعاقب و التّوالی زلال الطاف و سلسال اعطاف چنانچه خلايق مشكور و مستحسن داشتند مترّشح بوده و اين معنی موجب مباهات می‌داند.

در اين وقت كه از بارگاه مهيمن نسيم دعوت حق به شام جان رسيد و متقاضی فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا «۱» حلقه وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلی دارِ السَّلامِ «۲» بر در زد كه:

نظم

عرش است نشيمن تو شرمت نايدكايی و مقيم خطهخاك شوی «۳» و بحمد اللّه هيچ حسرتی و مكروهی در خاطر نمانده و با وجود انواع زلّت و تقصير و اصناف اجرام و آثام كه لازم وجود انسان است هر آرزو كه در مخيله بشر مرتسم تواند بود كه فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ «۴» در اين پنجاه و چهار سال كه اتّفاق نزول اين منزل خاك افتاد در كنار مراد نهاد احرام لبيك اللهم لبيك بسته نفس مطمئنه «۵» ندای ارْجِعِي إِلی رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً «۶» درداد.

مصرع

بدين مژده گر جان فشانم رواست

اثقال آز و امل از دوش نهاده روی تضّرع به حضرت عزّت آورده.

مصرع

از دوست يک اشارت از ما به سر دويدن

(۱). فاطر ۴۲.

(۲). یونس ۲۶.

(۳). این رباعی از شیخ احمد بدیلی است (جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۳۴) و بیت اوّل آن‌چنین است.

ای دل اگر از غبار تن پاک شوی‌تو روح مجرّدی بر افلاک شوی

(۴). سورهٔ السّجدهٔ ۱۸.

(۵). اشارت است به آیه یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (سورهٔ الفجر ۲۸).

(۶). الفجر ۲۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۶۲

رجای صادق که از حضرت مفیض الخیرات آنچه روی نماید اگرچه ما محض زحمت دانیم عین رحمت باشد.

نظم

زهی سلام تو آسایش و سکینه روح‌زهی پیام تو مفتاح گنجهای فتوح وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلًا «۱» بر عمر و دولت و دوستکامی و بسطت آن حضرت گردون منقبت برکت باد و حق سبحانه و تعالی سایه معدلتش بر سر کافّه خلایق پاینده داراد. بنابر خلوص نیّت و حسن طویت که نسبت با حضرت معدلت پناهی که از آب صافی روشنتر است واجب دید صورت حال انهاء کردن و فرزند دلبندم را زین العابدین طول اللّه عمره فی ظلّ عنایتکم.

مصرع

کاو را به خدا و به خداوند سپردم

و دیگران از فرزندان طفل و برادرانم را به جانب ممالک پناه سفارش نمودم.

چه به حقیقت دولت‌خواهی آن جناب را ذخر اعقاب دانسته‌ام تا چنانچه از سجیّت کرم و لطف عمیم آن یگانه زمان و زمین سزد مضمون انّ حسن العهد من الأیمان کار بسته بر قاعده مستمره ایشان را به جانب مبارک خود مخصوص فرمایند و ظلال اشفاق را بر احوال ایشان گسترانند به موجبی که آثار آن را صغار و کبار ایران و توران مشاهده نمایند و در قرنها بازگویند و حاسدان و قاصدان که سالها در آرزوی چنین روزی بوده‌اند مجال شماتت و محلّ استیلا نیابند و این معنی موجب ادّخار ذکر جمیل شود و این دوست مخلص را که با وجود میثاق عهد مودّت نیل قرابت «۲» و توفیق عزّت یافته به فاتحه و دعای خیر یاد فرمایند تا از فحوای یا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ بِما غَفَرَ لِی، رَبِّی وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ «۳» محروم نماند. هذا ما عهدنا الیه و العهدهٔ فی

---

(۱). الکهف ۴۴.

(۲). اشارت است به این‌که نوه او، یعنی دختر سلطان اویس، در حباله نکاح نوه تیمور درآمده بود.

(۳). یس ۲۶، ۲۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۶۳

الدّارین علیه. همواره به توفیق نشر مبرات از حضرت واهب العطیّات موفّق باد و حق سبحانه و تعالی بر عمر باقیش برکت کناد بمحمد و آله الطاهرین الطیّبین.»

و نام خود چنین نوشته که: «مخلص‌ترین دولت خواه وفادار امیدوار شاه شجاع.» «۱»

و به جانب سلطان احمد بغداد این مکتوب در قلم آورده فرستاد:

«زندگانی فرزند «۲» سلطان اعظم، شهسوار عرصه فتح و فیروزی، معین الدّنیا و الدّین سلطان احمد خلد اللّه ملکه و سلطانه در

مراضـی حق سبحانه و تعالی بسیار سال پاینـده باد. معلوم فرموده باشـد و بفرمایـد که در این مـدت که حواله این امر بزرگ بـدین ضعیـف رفته بود به چه نوع معاش کرده و به حـالتی که آدمی‌زاد را از آن چـاره‌ای نیست رسـیدیم و بی‌حسـرت می‌رویم. سـفارش فرزنـدان به آن جنـاب می‌رود تـا چنانچه از حسن اخلاص شـهریاری سـزد ایشان را مخصوص خود دانسـته سـخن اعـدا و حسّاد که سالهـاست تـا چنین روزی را منتظرنـد در حقّ ایشـان نشنود و رعـایت و مراقبت بفرمایـد چنـان‌که در ایران و توران پسـندیده باشـد. اخلاص و دولت‌خواهی را چون ضمیر پاک واقف است مکّرر نمی‌کند.

مصرع

بگذاشتیم تا کرم او چه می‌کند

المحتاج الی اللّه شاه شجاع.»

بعـد از آن مصالـح تکفین و تجهیز به طریق اهـل صـلاح معین فرمود و لبـاس احرام سـفر آخرت از کربـاس مقرّر کرد و نجّاران در حضور او صـندوق آرامگاه مرتّب داشـتند و یکی از علمای متّقی را برای غسل ذات شریف تعیین نمود و فرمود که امیر اختیار الدین حسن قورچی را از کرمان طلب دارند تا صندوق آرامگاه را به مدینه

---

(۱). این نامه با تغییرات مختصـر در کتب مختلف آمده است. برای اطلاع بر نسـخه بدلها رجوع شود به تاریخ محمود کتبی تصـحیح نگارنده. ص ۱۰۸- ۱۰۴

(۲). تاریخ کتبی: «و ده حافظ را هریکی انعامی کرامند بفرمود تا ملازم باشند و هرروز یک ختم کلام اللّه کنند.» ص ۱۰۲

مبارک نقل کند و برای مجاوران مکّه و مدینه، انعام و اکرام مرتّب داشت و شب یک شـنبه بیست و دوم شـعبان سنه ۷۸۶- چنان‌که حروف «حیف از شاه شجاع» از آن خبر می‌دهد- روح پاک آن پادشاه سعید به ریاض رضوان رسید و همان شب به موجب وصیت، او را در پـای کوه چهـل مقـام دفن کردنـد تا وقتی که اختیار الـدین حسن آیـد. «۱» بیسـت و پنـج سـال و دو مـاه و بیست و دو روز حکومت کرد. «۲»

احوال ممالک فارس و کرمان و اصفهان بعد از فوت شاه شجاع

سلطان عماد الدین احمد، به موجب وصیت، عازم کرمان شد و برادر دیگر مظفر الدین سلطان ابو یزید مقرّر بود که به اصفهان رود. امیر معز الدین اصـفهانشاه با او سوء المزاجی داشت. نگذاشت که عزیمت او به امضا رسد. تا شـست اختیار از دست او بیرون رفت و شاه نصـرهٔ الـدین یحیی را شـیخ ابراهیم و سایر اکابر اصـفهان اسـتدعا نمودنـد و او با باد همعنان آمده متمکّن گشت «۳» و امیر معز الدین اصفهانشاه در

---

(۱). در نسـخ «آمـد» نوشـته شده ولی صـحیح، به قیاس عبارات قبل «آید» به نظر می‌رسد. در تاریخ یزد به نام جامع مفیدی آمده «تا امیر اختیار الدین حسن از کرمان آمده نعش پادشاه مرحوم را به مدینه مکرمه نقل نماید.» ص ۱۴۸ ج ۱

ظاهرا امیر اختیار الدین حسن هرگز نتوانسـته نعش مخدوم خویش را به مدینه نقل کند و همان پای کوه چهل مقام مدفن شاه شجاع است که در زمـان کریم خـان شـهریار زنـد سـنگی به طول دویست و سـی سانتی متر و عرض ۷۰ سـانتی متر بر آن افکندهانـد. برای اطلاـع بیشتر، رجوع شود به آثار العجم فرصت شـیرازی ص ۴۷۸ و کتاب «تاریـخ عصـر حافظ» دکتر غنی ص ۳۲۲ و کتاب «شیراز» تالیف علی سامی ص ۳۸۹ و «شیراز در گذشته و حال» تالیف حسن امداد ص ۱۷۷.

(۲). تاریخ محمود کتبی: «عمر شاه شجاع پنجاه و سه سال و سه ماه. مدت دولتش بیست و هفت سال» ص ۱۰۸. حافظ شیرازی مادّه تاریخ مرگ او را «رحمن لا یموت» یافته است. دیوان حافظ به تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی ص ۳۶۲.

(۳). حافظ ابرو: «و امیرزاده در ملک که حرم محترم حضرت شاه شجاع بود، شاه یحیی را در پوشیدگی به شیراز دعوت کرد و کتابتی که کرده در راه به دست نوکران سلطان زین العابدین افتاد. چون به عرض رسید، این معنی سبب نکبت امیرزاده در ملک گشت.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۶۵

ابتدای دولت سلطان زین العابدین به غایت استیلا یافت. چه در زمان پادشاه سعید، در همه ابواب، رکنی معوّل علیه و قطبی مدار الیه بود و چون [مؤسس قواعد سلطنت سلطان زین العابدین شد، امرای بزرگ به آستان دولت او ملتجی بودند و در رتق و فتق] «۱» امور مملکت با وجود او کسی را اختیاری نبود. امیر علاء الدین اناق و خواجه جلال الدین تورانشاه و امیر عمر شاه را معذّب و معاتب ساخت و پنهان آلات و ادوات سلطنت از چتر مرصّع و غیره ترتیب کرده می‌خواست که والده سلطان مهدی را در نکاح آورد و قشلاق در جانب گرمسیر کند و سلطان مهدی را بر سریر سلطنت نشانده با غلبه‌ای از تراکمه و اکراد و اتراک محاصره شیراز کند و چون اصول و فروع ممالک فارس و عراق محل خوف و رجا و مصدر امید و بیم جز آستان معزّی نمی‌دانستند، سلطان زین العابدین را توهمی عظیم شد. دیگر جواهری چند برای ترصیع چتر تحویل معتمدی شده بود، زمان تسلیم محقّق شد که بر طریقه سیئه خاینان قدم‌گذاری رفته و بعد از استفسار چنان آشکار گشت که جناب معزّی چتر مرصّع فرموده، سلطان را خوف زیادت شد. بنابراین معانی جوامع همت بر دفع و هلاک او گماشت و خاتون و نوکر معتمد او را بر آن داشت که او را زهر دهند.

فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ. «۲»

القصّه رمضان بود و امیر اصفهانشاه تغییر مزاج سلطان دریافته در دولت‌سرا حاضر می‌شد و از وهم افطار نمی‌کرد. شبی از دولت‌سرا به خانه آمد و شربت‌دار شربت نهاده غایب شد. امیر بی‌آن‌که چاشنی گیرد تجرّع نمود و دو شبانه روز زبان او در بند شد. اطّبا را رخصت علاج نبود. روز سیم بساط امارت درنوردید و دعوت حق را لبّیک اجابت گفته دل پر حسرت به زیر خاک برد «۳» و از امرای بزرگ کسی

---

(۱). ک: [در].

(۲). سورة الحشر ۲.

(۳). حافظ ابرو: «امیرزاده در ملک در اهلاک او سعی بسیار نمود و دختر سالیق که حرم امیر معزّ الدین بود، خویش امیرزاده در ملک بود. به التماس امیرزاده در ملک قبول کرد که امیر معزّ الدین را زهر دهد.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۶۶

که جامع حسب و نسب باشد در آذربایجان و عراق مثل او نبود. نظری خاص و کرمی تمام داشت.

ذکر سلطنت عماد الدّین سلطان احمد در مملکت کرمان

سلطان عماد الدین احمد عازم کرمان شده به غایت متفکر بود که مبادا امیر اختیار الدین حسن در کرمان متحصّن شود. بلکه اگر به معارضه پیش آید سلطان را قوّت مقاومت او نبود و چند کس اغوا و اغرای او «۱» کردند که چون ذخایر و خزاین بسیار هست مملکت را نگاه باید داشت. او سخن بدگویان را ناشنوده انگاشت و از کمال دیانت اقتدا به آیت إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها «۲» فرموده شرایط استقبال به جای آورد و خزاین و دفاین تسلیم نموده منصب وزارت به رای رزین او مفوّض شد.

فضولان برای صلاح خود افساد کرده سلطان را بی‌عنایت ساختند و اختلال تمام به احوال مملکت راه یافت چنانچه شرح آن خواهد آمد. ان شاء اللّه تعالی.

احوال مملکت عراق عجم در زمان سلطان زین العابدین

اشاره

سابقا مذکور شد که شاه نصرهٔ الدین یحیی به استدعای اصفهانیان بی‌اعمال تیغ و سنان در آن ملک متمکّن شد و با خود گفت که سلطان زین العابدین نوجوان و عیش دوست است. پروای دارایی مملکت و ارکان دولت نخواهد کرد. مکاتیب به امرای فارس نوشته با لشکر یزد و اصفهان عازم شیراز شد.

امرای شاه شجاع که در اصفهان بودند، چون امیر علاء الدین فرج و امیرزاده عبد الکریم و غیرهما، بنابر بخل شاه یحیی و سخاوت سلطان زین العابدین و ملاحظه حق نمک پادشاه مرحوم، از معسکر شاه یحیی جدا شده به راه لرستان عازم فارس

---

(۱). یعنی اختیار الدین حسن.

(۲). النساء ۵۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۶۷

گشتند و شاه یحیی چند منزل در قفا رفته، به آن پهلوانان نمک حلال نرسید.

و چون خبر نهضت شاه یحیی به فارس آمد، سلطان زین العابدین امرا و لشکریان را نوازش فرموده پنجاه قطار استر و پنجاه قطار شتر به امیر شجاع الدین عادل تبریزی و امیر مظفر الدّین سلغر و امیر غیاث الدّین سیورغتمش انعام فرمود و سه هزار تومان به اسم اکلکا به لشکر داد و موکب همایون از شیراز بیرون آمده فرمود که سلطان مظفر الدّین ابو یزید با امیر غیاث الدّین منصور شول به رسم منغلای روان شوند و سلطان زین العابدین در مراحل کرک «۱» نزول کرد و شاه یحیی در منزل فول نو فرود آمد و درین حال، سلطان بایزید بی‌وفائی کرده به شاه یحیی ملحق شد و امیر غیاث الدّین شول بازگشته صورت حال شرح داد و سلطان زین العابدین را در مبدأ چنان یورشی غیبت عمّ موجب غم شد و پهلوان حسین ایوداجی با سیصد مرد پیش مخالفان رفت. زین العابدین متّوهم گشت.

در این حال، قاصدی از پیش امرا که از شاه یحیی جدا بودند رسید که همین لحظه به شرف بساط بوس مستعد می‌شوند. زین العابدین را از وصول این خبر فرجی عظیم روی نمود و امرای نامدار به استقبال امرای وفادار روان فرمود و به اتفاق به معسکر همایون رسیده شرف دست‌بوس یافتند و به خلعتهای پادشاهانه و کمرهای مرصع و بارگیران کوه پیکر مخصوص شدند.

روز دیگر سپاه فارس به عرضگاه آمدند، میمنه و میسره و قلب و جناح به پهلوانان آهن‌خای و گردان رزم‌آزمای استوار شد و از آن طرف شاه یحیی به ترتیب جوانغار و برانغار مشغول شد. امّا لشکر او نیمه‌ای بل دو دانگ لشکر فارس نبود. از آن یورش پشیمان شد و هردو لشکر تا آخر روز در برابر ایستاده جنگ نکردند و چند روز پیادگان در میدان رفته جنگ می‌انگیختند و شاه یحیی انتظار وصول شاه منصور می‌کشید که استدعای او نموده بود و او با غلبه‌ای از ششتر می‌رسید. در این ولا،

---

(۱). حافظ ابرو: «در حوالی زرقان و مراحل کرک.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۶۸

شاه يحيى با خود تأمّل كرده گفت اگر شاه منصور رسد كار مشكلتر مى‌شود. جمعى را از طرف زين العابدين طلبيده فرمود كه در اين وقت كه صورت واقعه پادشاه روى نمود وقت مقتضى اين خلاف نبود. امّا به درخواست جمعى چنين واقع شد. «۱» حالا پيش از آن‌كه برادر كهتر منصور از جانب ششتر رسد و يقين كه او به صلح راضى نخواهد شد، اولى آن‌كه ملاقات كرده قرارى در امور ممالك داده شود كه به مرور ايّام انهدام نپذيرد. بر اين ميعاد، بامداد و آفتاب را داعيه قران شد. سلطان زين العابدين غبار كدورت به آب وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ «۲» شسته اقتدا به فرموده صلّوا الارحام نمود «۳» و در ميان ميدان بارگاهى زده دو آفتاب در يك برج و دو گوهر در يك درج قرار گرفتند. شاه يحيى از مطالعه طلعت همايون سلطان زين العابدين و ازدحام اركان دولت و انتظام اعيان حضرت او عجز و قصور و ضعف و فتور خود ملاحظه نموده منفعل گشت و زبان اعتذار گشوده خود را به تجلّد و تكلّف نگاه مى‌داشت. در اثناى سخن گفت پادشاه مغفور هريك از فرزندان و برادران را محلّى تعيين فرموده ابرقوه به مهذّب بيگانه مناسب نمى‌نمايد. اولى آن‌كه سلطان ابو يزيد را به آن‌جا مقرّر فرمايند و يكى از امرا مصاحب او به ابرقوه رود تا او مبادا به بيگانه ملتجى شود و فساد عظيم از آن تولّد كند. «۴» سلطان زين العابدين، با آن‌كه عمو بايزيد در وقت عجب از او برگشته بود، ملتمس شاه نصرة الدين يحيى را قبول فرموده منشور حكومت ابرقوه به نام سلطان بايزيد در صحبت امير سيف الدّين رمضان كه از امراى شاه شجاع بود مبذول فرمود و مقرّر شد كه متعلّقان طرفين كه در شيراز و

---

(۱). حافظ ابرو: «استدعا كرد كه بعضى كه باشند حاضر شوند تا دو سه كلمه كه موجب فايده طرفين بود دفع كرده آيد و از جانبين اطفاء فتنه كنند.»

(۲). آل عمران ۱۳۴.

(۳). حافظ ابرو: «اقتدا به حضرت نبوت فرمود كه صلّوا الارحام.»

(۴). ايضا: «و خانزاده بديعة الجمال والده سلطان بايزيد را رخصت فرمايند كه از دار السلطنه شيراز به سلطان ابو يزيد ملحق شود.»

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج‌۲، ص: ۵۶۹

اصفهان باشند پيش يكديگر فرستند «۱» و عهود را به ايمان مغلّظه مؤكّد ساخته هريك به معسكر خود بازرفتند و سلطان زين العابدين متوجه كازرون شد و شاه منصور از جانب ششتر به لرستان درآمده خرابى بسيار كرد چنانچه اكثر اهالى آن‌جا در جبال و قلاع متحصن شدند و به كازرون آمد به اميد آن‌كه زين العابدين و شاه يحيى به هم مشغولند او خود را در مملكت فارس اندازد. چون خبر مصالحه شنيد و سلطان زين العابدين نزديك رسيد با لشكر فارس قوّت مقاومت نديد. خدمتش را مجال توقّف نماند. سپاه او خانه‌هاى درويشان كازرون را غارت و تاراج كرده از دواب و مواشى در حوالى و حواشى هيچ نگذاشتند و فرار اختيار كرد و سلطان زين العابدين به كازرون نزول فرمود و مجموع اهالى آن‌جا را به انعام و اكرام دلجويى نموده، در ضمان فتح و اقبال، متوجه مستقرّ جلال گشت. اكابر دار الملك فارس به استقبال بارگاه آسمان اساس آمدند و مراسم نثار به جاى آورده تهنيت اين دو فتح نامدار گفتند. مولانا شمس الدين محمد حافظ شيرازى فرمايد.

نظم

خوش كرد ياورى فلكت روز داورى‌تا شكر چون كنى و چه شكرانه آورى

در كوى عشق شوكت شاهى نمى‌خرنداقرار بندگى كن و دعوى چاكرى

ساقى به مژدگانى عيش از درم درآى‌تا يك دم از دلم غم دنيا به در برى

---

(۱). حافظ ابرو: «مقرّر شد كه امير سيف الدين رمضان اختاجى، كه از امراى بزرگ پادشاه سعيد شاه شجاع بود، با منشورى به اسم

حکومت سلطان ابو یزید متوجه ابرقو شود و از جانب اصفهان، خواتین و متعلقان امرا آنجا مانده بودند. از آن امیر علاء الدین فرج بهادر و امیر فخر الدین عبد الکریم ... را روانه دار السلطنه شیراز گردانید.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۷۰ سلطان و فکر لشکر و سودای گنج و تاج‌درویش و امن خاطر و کنج قلندری

نیل مراد بر حسب فکر و همت است‌از شاه نذر خیر و ز توفیق یاوری

یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است‌ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری

حافظ غبار فقر و قناعت زرخ مشوی کاین خاک بهتر از عمل کیمیاگری و سلطان زین العابدین، دیگر باره امرا و ارکان دولت را نوازشها فرموده و خلعتهای خاص و کمرهای مرصّع و طبل و علم ارزانی فرمود و ولایات و بلوکات در ممالک فارس و کرمان به رسم سیورغال عنایت فرمود و سادات و موالی و اکابر و اهالی را علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم عنایت و رعایت نمود.

ذکر معاودت حضرت صاحب‌قران به دار الملک توران

حضرت صاحب‌قران، بعد از فتح مازندران، قشلاق در ری فرموده بهار عازم سلطانیه شد و گماشتگان سلطان احمد گریخته بودند و قلعه خالی گذاشته.

همان روز که ایشان رفتند، عمر عباس به سلطانیه رسیده قلعه را ضبط کرد و جمعی اوباش، به آوازه آمدن سلطان احمد، محصّلان مال را که امیر عمر عباس تعیین کرده بود کشتند و امیر عمر قلعه را مضبوط ساخته چون آوازه دروغ بود بیرون آمده اکثر آن بی‌باکان را به قتل آورد و حضرت صاحب‌قران به سلطانیه آمده ایلچی به شیراز به طلب عادل آقا فرستاد و آقا آمده آن حضرت سلطانیه را به او داد و دارایی آن مملکت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۷۱

را به عهده درایت و کاردانی او کرده امیر محمد سلطانشاه «۱» را با او تعیین نمود و رایات همایون به عزم مراجعت به ولایت رستمدار فرمود و حکام آن‌جا و امیر ولی که در آن ایّام آن‌جا می‌بود گریخته «۲» لشکر آن ولایت را به غارت زیروزبر کردند و آن حضرت به ولایت آمل و ساری درآمده امرای مازندران امیر سید کمال الدین و امیر رضی الدین پسران امیر سید قوام الدّین به عزّ بساط بوس رسیدند «۳» و لب سکّه به نام آن حضرت خندان کرده سر منبر به عزّ القاب همایون به آسمان رسانیدند. حضرت صاحب‌قران خدمت ایشان قبول کرده سادات را که نور دیده اعیان عالمند منظور نظر عنایت ساخت «۴» و لشکر را اجازت فرموده عازم دار السلطنه سمرقند [بی‌مانند] «۵» شد و تابستان آن‌جا گذرانیده قشلاق در سالی سرای واقع شد.

و درین سال، عادل آقا سلطانیه را معمور ساخته لشکر او به دو هزار رسید و سلطان احمد از بغداد به تبریز آمده امیر ولی که از بیم سپاه منصور گریخته بود، از راه گیلان در اوجان، به خدمت سلطان پیوست. سلطان او را نوازش فرموده بعد از چند روز امیر سنتای را با او به سلطانیه فرستاد که عادل آقا سرکش را به هر نوع که توانند رام سازند و سلطان در تبریز رنجور شده مرفوع الطّمع گشت و خبر مرگ او به اقاصی و ادانی ولایات رسید. آقا لشکرها جمع آورده ناگاه خبر آمد که حاجی سلطان به رسم منغلای به حوالی زنجان آمد. عادل آقا را خبر فوت سلطان مقرّر بود. یراق دید که جمعی را به رسم شبیخون بر سر او فرستد. آقا امیر لطف اللّه را که داماد او بود

---

(۱). منظور امیر محمد پسر سلطانشاه است، پس باید امیر محمد را به صورت اضافه یعنی به کسر دال خواند.

در ظفرنامه آمده: «و محمد پسر سلطانشاه را با لشکری آنجا گذاشت.» ص ۲۸۴

(۲). ظف: «امیر ولی از موضع چالوس روی حیرت به دار الأمان فرار آورد.»

(۳). ظف (به اختصار): «نایبان خود را با نثار و پیشکش و خراج فرستادند.»

(۴). ایضا: «ایشان را به متابعت لقمان پادشاه، که آن حضرت ولایت استراباد به او داده بود، امر فرمود.» ص ۲۸۵

(۵). ک ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۷۲

روان ساخت و کسی آمده حاجی سلطان را خبر کرد. او مردم جلد را از قیتول بیرون برده کمین کرد. وقت سحر لطف اللّه رسیده دست به غارت و تاراج برآورد.

حاجی سلطان از کمین بیرون آمده همه را به تیغ بی‌دریغ منهزم گردانید و جمعی دستگیر کرده غلبه‌ای به قتل رسانید و باقی را تا در سلطانیه می‌دوانید.

مصرع

شکسته رکاب و گسسته عنان

پیش آقا آمدند. هرجیبا و اسب خوب که از شیراز آورده به باد فنا رفته. آقا متحیّر ماند. امّا به امید صدق مرگ سلطان احمد، خود را تسلی داده طمع غلبه و جمعیت داشت. در این ولاء جمعی در قلعه شهریارک پنهان شده بودند به امید آن که عادل آقا برای استنشاق هوا هرروز یک دو فرسنگ سیر آن کرده وقت شیلان باز می‌آمد که چون چنان بیرون آید او را به دست آورند. آقا خبر یافته بود و احتیاط می‌نمود و امیر ولی و امیر سنتای رسیده، از بزرگان شهر امیر سید علی را پیش آقا فرستاد و امیر ولی پیغام داد که حال من از تو پوشیده نیست. حضرت صاحبقران مرا از خانه من به‌در کرده و من پناه به پادشاه آوردم. رجوع معامله من به تو فرمود. اکنون اگر معاونت می‌نمایی باید که بیرون آیی تا بر سبیل اتفّاق عزم استراباد و خراسان کرده لشکر جغتای را بیرون کنیم و کنار آمویه را ضبط کرده چون پادشاه در عقب آید خراسانات در تصرّف ما قرار گیرد. این فریب در گرگ کهن یعنی عادل آقا نگرفت و در جواب گفت که تخیّلات چنین به مالیخولیا سرایت خواهد کرد و پنجاه هزار لشکر مغول در خراسانند و حضرت صاحبقران با دویست هزار سوار در سمرقند.

چگونه این خیالات به دماغ راه توان داد و آمدن شما به در قلعه صورت آشتی نداشت. مرا با این فریب در دام نتوان آورد.

نظم

عنقا شکار می‌نشود دام بازچین کان جا همیشه باد به دست است دام را

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۷۳

چند روز پیوسته جنگ بود و اسباب قلعه گیری راست می‌کردند و سخن صلح نیز می‌گفتند. اما به جایی نمی‌رسید. سلطان احمد را هنوز بقیه ضعفی بود و اطبا را هوای بغداد مناسب می‌نمود. سلطان عازم بغداد شد و خواجه منصور برادر خواجه نیکو محضر امیر جعفر که وزیر حضرت خاقان سعید میرزا شاهرخ بود و پدرش خواجه خواجکی را با پسر عادل آقا امیر حسن «۱» نام همراه کرده گفت او را به پدر او رسانید و آقا را به عنایت مستظهر گردانید و خلعت و کمر و سیورغال داده فرمود که اگر آقا رام شود فهو المراد. مجموع متوجه بغداد شوید و الّا امیر ولی به تبریز رفته حاکم باشد و امیر سنتای محاصره کند. آقا را اعلام نمودند. جوابی نفرمود. بل فرستاده را اجازه مراجعت نداد و باز آتش بلا بالا گرفت. امیر ولی به تبریز آمد و خواجه منصور به بغداد رفت و امیر سنتای هرروز دو نوبت جنگ انداخته مدتی برین گذشت.

روزی «۲» امیر سنتای با پنج هزار سوار از در سلطانیه برخاسته عازم تبریز گشت و سببش طغیان لشکر تغتمش خان بود در ولایت آذربایجان. و شرح واقعه آن است که ایلچیان تغتمش خان همیشه پیش پادشاه احمد می‌آمدند. چون حضرت صاحبقران فتح استراباد فرموده قشلاق در ری فرمود، قاضی «۳» سرای به رسالت پیش پادشاه احمد آمده کسی از دربند پیش تغتمش خان فرستاد و

شرح تسخیر استراباد و فرار امیر ولی و قشلاق در ری عرضه «۴» داشت نمود که عرصه خالی است. محافظت الوس می‌باید کرد. تغتمش پنجاه هزار سوار با امرای نامدار فولاد اغلان و بکای

---

(۱). چنین است در نسخ س، ک و همچنین ذیل جامع. ف: امیر حسین.

(۲). ذیل جامع: «بعد از یک ماه که امیر ولی به تبریز رفته بود، روزی امیر سنتای ...»

(۳). ذیل: «قاضی سرای از پیش او [- تقتمش] به رسالت پیش سلطان احمد می‌آمد. چون به دربند باکو رسیده بود، صورت فتح استراباد معلوم کرده پیش تقتمش فرستاد که حضرت خاقانی استراباد را فتح کرده روی به طرف گیلان رفت و آن عرصه خالی است.» ص ۲۳۵

(۴). ف: عرضه داشته.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۵۷۴

اغلان و بخشی خواجه و بایدو و باستی بای به دربند فرستاده آن‌جا مقیم شدند.

قاضی در بغداد ادای رسالت کرده مغول «۱» بچه صاحب جمال داشت. پادشاه را با او تعشقی شده قاضی آن معنی را مادّه مخالفتی ساخت «۲» و مراجعت نموده به تعجیل پیش تغتمش رفت و او حکم فرمود که امرا که در دربندند پادشاه احمد را به دست آرند. لشکر متوجه تبریز شده امیر ولی را چون قوّت مقاومت نبود فرار نمود و تبریزیان شهر را محکم کرده به جهت اهل و عیال هفته‌ای قتال و جدال کردند.

عاقبت کفّار ستمکار به حیلت و قوت غالب آمدند و هرچه از فساد و جور در امکان بود به ظهور آوردند. هرکه را یافتند اسیر بند کمند و گرفتار قید گزند ساختند.

سرکشانی که تارک بر آسمان می‌سودند چون زمین پایمال محنت و ذلّت شدند و دوشیزگانی که روی به آفتاب و ماه نمی‌نمودند در بزم مستان کشیدند و پرده عصمت دریدند و راز إِنَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ «۳» بر صحرا فتاد.

نرگس‌وار همه چشم بر زر داشتند و سیم قرّة العین می‌پنداشتند. شمسه زرین آفتاب از طاق لاجوردی فلک به ناخن می‌کندند و نعل هلال را از ابلق شموس چرخ به «۴»

---

(۱). ک، س: مغولچه- «قاضی را مغول بچه‌ای که ملازم بود به غایت صاحب جمال.» (ذیل جامع التواریخ ص ۲۳۶)

(۲). ایضا: «سلطان احمد را با او تعشقی پیدا شده و این معنی خاص و عام بغداد را معلوم شده قاضی ازین معنی انفعالی داشت و این را مادّه مخالفتی گردانید.»

(۳). سورة الکهف ۹۴.

(۴). ظفرنامه (به اختصار): «در آن زمستان توقتمش خان لشکری گران قریب نه تومان با دوازده اغلان جوجی نژاد از راه دربند به تبریز فرستاد. رعایا و اهالی آن‌جا جهت محافظت اهل و عیال خود به اتفاق امیر ولی که شکسته و گریخته آنجا رفته بود و محمود خلخالی قریب یک هفته به مدافعه قیام نمودند.

عاقبت آن لشکر به غلبه شهر را مسخّر گردانیدند و ولی و محمود خلخالی گریخته به خلخال رفتند.

لشکریان دست به غارت برآوردند و از ذخایر و اموال آنچه در چنان شهری به سالها جمع آمده بود به مدت ده روز بر باد رفت ... چون خبر این واقعه به حضرت صاحبقرانی رسید، سایه التفات به ضبط ممالک ایران انداختن بر ذمت همت خود واجب دانست.» ص ۲۸۶

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۷۵

دندان می‌ربودند. قندیلهای مساجد می‌شکستند و امامان می‌آویختند و محرابها می‌انداختند و سبزها می‌سوختند. مدارس رباط الخیل بود و درس و تلاوت کلام اللّیل. به جای دعا و درود سرود می‌گفتند و در مقام علم و حکم زیر و بم می‌نواختند. نه از خدای ترس و شرم و نه از خلق حجاب و آزرم.

شعر

کلاب دماء المسلمین شرابهمو لحم البرایا یأکلون تنقلا

شیاطین یؤذون الخلایق رغبةعفاریت یسفکن الدماء تطاولا و هرچه سالها از اموال و نفایس در چنان شهری جمع شده بود به غارت و تاراج رفته و اسیر و برده گرفته، هم در زمستان مراجعت نمودند. «۱» در آن تاریخ گفته‌اند:

نظم

ماه ذی قعده از قضا که نبودهیچ کس را ازو مجال گریز

از ملاعین عساکر دغدغ‌همه بی‌رحم و مفسد و خونریز

نهب تبریز و قتل و غارت اوبود تاریخ «نازنین تبریز» «۲» امیر سنتای از در سلطانیه برخاسته جمعی را به محاصره گذاشته بود «۳» و عادل آقا در قلعه عرض مرد و جیبا به نوعی دید که در بیرون وقوف نیافتند و در غره

---

(۱). در حاشیه نسخه ک، ف آمده:

دغدغه دغدغان می نرود از دماغ‌کیست که از دغدغان بر دل او نیست داغ

(۲). «نازنین تبریز» به حساب جمعی برابر است با ۷۸۷.

(۳). ذیل جامع: «چون خبر رسیدن تقتمش به تبریز به سنتای رسید و فکر کرد که قضیه قلعه به تنگ آمده است و اندک مایه از لشکریان محاصره می‌توانند کرد. حاجی سلطان پسر ملک تیمور را مقرر کرده که با شاهعلی حامی ... به محاصره قیام نمایند.» ص ۲۳۶

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۷۶

ذی حجه با جمعی مکمل بیرون آمد. حاجی سلطان در بازار شراب می‌خورد. آواز یاغی شنیده شمشیر برداشت و این ابیات می‌خواند.

نظم

چو زان لشکر گشن برخاست گردرخ نامداران ما گشت زرد

من آن گرز یک زخم برداشتمسپه را همان جای بگذاشتم

خروشی خروشیدم اندر کمین‌که چون آسیا شد بر ایشان زمین غافل از آن‌که آسیابان فلک دانه عمرش در زیر سنگ حوادث آرد می‌کند.

زمانی جنگ کرده حاجی سلطان را چندین زخم پیاپی رسیده هلاک شد. سر او را پیش آقا بردند و باقی گریخته بسیاری به قتل آمدند و آقا را، در آخر سال چنین فتحی میسر شده از تنگنای محاصره خلاص یافت.

احوال فارس و عراق

شاه یحیی بعد از مصالحه لشکری مصحوب سلطان ابو یزید و پهلوان [زین الدین محمد ساخت و امیر سیف الدین رمضان خود به

موجب تعیین سلطان] «۱» زین العابدین ملازم بود که پروانه به مهذّب رسانیده ابرقوه تسلیم عم بزرگوار نماید. «۲» امیر رمضان فرمان سلطان مضمون آن‌که رعایت جانب بندگان قدیم و چاکران ثابت‌قدم به مقتضی همت بلند پادشاهانه بر خود واجب می‌شناسیم باید که بی‌تأنی و تقاعد خطّه ابرقوه و قلعه را به خدّام عمو بایزید تسلیم کرده متوجه پایه سریر

---

(۱). ک ندارد. حافظ ابرو نسخه عکسی: «و پهلوان محمد زین العابدین را همراه او کرد و امیر سیف الدین رمضان خود به موجب پروانه سلطان زین العابدین ملازم سلطان ابو یزید بود.»

(۲). ایضا: «و شاه یحیی مصاحب ایشان از پیاده و سوار لشکری مرتب گردانیده از بیلدار و رعدانداز و اسباب جنگ قلعه آماده داشته بدان طرف روانه گردانید.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۷۷

سلطنت شود که راه نیابت و قائم مقامی و شحنگی مملکت فارس بدان جانب ارزانی فرماییم رسانید. پهلوان مهذّب شرایط اعزاز و اکرام به جای آورده گفت من بنده حضرت پادشاه سعیدم و اکنون مملکت للّه الحمد به فرزند ارجمند او که وارث به حق است رسیده من این مملکت را که امانتی است به حضرت وارث می‌سپارم و دیگر ممکن است که رجوع مملکت به سلطان ابو یزید امری وضعی باشد. به مجرد رسالت اکتفا نخواهم کرد. لشکر شاه یحیی که اسباب قلعه گیری برده بودند هرچند به جدال و قتال و حیله و خدعه کوشش نمودند فایده نداشت. عاقبت خائب و خاسر همراه سلطان ابو یزید به اصفهان رفتند.

و در این ایام امیر غیاث الدّین منصور شول سرکشی آغاز کرد و سببش آن بود که سلطان زین العابدین مهمّات مملکت به خال خود امیر مجد الدین مظفّر باز گذاشت. امیر غیاث الدین شول را تقدّم اوشاق بود رخصت طلبیده عازم شولستان شد و جهت استخلاص اموال و نسق احوال رجال و ابطال فصلی درنگ کرده هرچند به احضار آن بزرگ مثال صادر شد در امتثال تقاعد نمود. عاقبت با جمعی کثیر متوجه اصفهان شد و موادّ فساد را تحریک داده نیران فتنه را مشتعل ساخت و سلطان ابو یزید را که مأیوس از ابرقوه بازگشته بود اغوا و اغرا نمود. امّا فایده از آن نبود «۱» و سلطان ابو یزید با وجود علّو نسب و عرق سلطنت هیچ کار او پیش نرفت و دائما سرگردان بود.

احوال سلطان احمد مظفری

سلطان زین العابدین اگرچه به موجب وصیت پدر مملکت کرمان را به سلطان عماد الدّین احمد رجوع فرمود امّا نمی‌خواست که به کلّی از تصرف او بیرون

---

(۱). ایضا: «سلطان ابو یزید مأیوس از ظاهر ابرقوه بازگشته بود. هر لحظه اغوای او می‌کرد. اما به واسطه نکث عهود در همه محلی منکوب و مغلوب می‌آمد.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۷۸

رود. بلوک اقطاع که از توابع کرمان بود به امیر جلال الدین سیور غتمش که مولد و منشاء او بود تفویض فرمود و چون دولتشاه پسرش «۱» و منصور برادرش ملازم سلطان بودند و قلعه سلیمانی و قلعه سموران در تصرّف کوتوالان ایشان بود، امرا صلاح دیدند که امیر سیور غتمش متوجه بلوک اقطاع که اقطاع اوست شود. چون غلبه‌ای می‌بایست که معارضه با کرمان کند، امیر فخر الدّین عبد الکریم مقرّر شد که اول متوجه بلوک شبانکاره که خاصه او بود شود و دفع مفسدان کرده قلاع به دست آورد و بعد از آن متوجه کرمان شوند.

هردو امير ولايت شبانكاره را ضبط كرده به بلوك اقطاع رسيدند و تمام امرا و سرخيلان و اصول احشام آن‌جا انقياد نمودند. امّا امير محمد جرمايى به كرمان رفت. امير سيور غتمش با غلبه فراوان عازم استخلاص كرمان شد. سلطان احمد را هنوز قوّت آن نبود كه شر افغانيّه را از سر قدرت دفع كند. از در مصالحه درآمده ميل پيوند و خويشى كرد. مفيد نيامد. امير سيور غتمش مى‌خواست كه سكّه و خطبه به نام زين العابدين كند و جهت امرا كه به استخلاص آمده‌اند ترتيب مناسب فرستد.

عاقبت سخن به جايى نرسيد و امير سيور غتمش بازگرديد.

سال ديگر سلطان عماد الدّين احمد را شوكتى تمام حاصل آمد و به تحريك امير محمد جرمايى و جمعى كه مخالف امير سيور غتمش بودند قصد محاربه او كرد.

امير سيور غتمش خبر يافته امير عبد الكريم در شبانكاره مريض بود. از سلطان زين العابدين استمداد نمود و سلطان جهت خاطر عمّ التفات نكرده فرمود كه پهلوان زين الدّين شهر بابكى «۲» و برادرش به امير پيوندند. سلطان عماد الدّين احمد عازم جيرفت شد و امراى افغان «۳» و احشام پيشتر به كرمان پيوستند. امير سيور غتمش از

---

(۱). ذيل حافظ ابرو: امير شهاب الدين پسرش و امير منصور برادرش.

(۲). ايضا: پهلوان زين الدين شباوكى.

(۳). ايضا: «اكثر امراى افغان و احشام حوالى به لشكر كرمان ملحق گشتند.»

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۵۷۹

غايت غرور جازم بود كه احشام و اتراك «۱» افغانى به او ملحق مى‌شوند و ديگران منهزم مى‌گردند. از قضا، روز مقابله سرش نشانه تير تقدير شد و بساط غرور او را درنورديدند و سلطان احمد به دفع او قوى شده مملكت كرمان بر او قرار گرفت. امّا قلعه سليمانى و سموران در تصرّف گماشتگان پسر و برادر او «۲» به قرار سابق ماند.

ذكر مخالفت شاه يحيى و سلطان زين العابدين كرّت ديگر و محاربه ايشان

شاه يحيى به تحريك غياث الدّين شول نمك «۳» حرام به عزم ييلاق به علف‌خوار فارس درآمد. «۴» سلطان زين العابدين جهت آن‌كه نكث ايمان و نقض پيمان از جانب او نشود تغافل مى‌فرمود. چون تطاول آن بزرگ «۵» از حدّ تجاوز نمود، او نيز لشكرها به عزم رزم مرتّب ساخت و اعلام مقاتله و مقابله برافراخت و هر منزل كه او استقبال نمود، شاه يحيى استدبار فرموده به صفت رجع القهقرا متّصف گشت.

چنانچه منزل فريقين ظاهر اصفهان شد و در منازل و مراحل رؤس لشكر اصفهان به معسكر سلطان ملحق مى‌شدند و پهلوان مهذّب با هزار و پانصد سوار آراسته همه جوانان نوخاسته رسيده نثار و پيشكش گذرانيد و امارت امراى جوانغار به جانب او تفويض رفت و روز به روز علّو درجت و سمّو مرتبت او مى‌افزود و اميرزادگان اصفهان چندان پيش سلطان زين العابدين آمدند كه شاه يحيى متوهّم شده از ظاهر

---

(۱). ايضا: «از غايت نخوت و غرورى داشت ايشان را وجودى نمى‌نهاد و جازم بود كه چون لشكريان وى را بشناسند احشام و اتراك افغانى به لشكر او ملحق شوند.»

(۲). منظور از «او» امير سيور غتمش است.

(۳). ك: «نمك به حرام». اين كلمات در تاريخ حافظ ابرو نيست.

(۴). حافظ ابرو: «و هرروز اندکی به جانب پارس پیشتر می‌آمدند. متّصل آن خبر به شیراز به زین العابدین می‌رسید.»

(۵). ایضا: «تطاول ایشان از حد بگذشت.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۸۰

اصفهان خیمه اقامت کنده پناه به شهر برد و مقرّر کردند که یک روز معیّن از طرفین پیش آمده جنگ کنند.

روز موعد، سلطان زین العابدین با جوانان لشکر و بهادران صفدرساز جنگ راست کرده بر مراکب باد رفتار آتش سرعت فلک جولان سوار گشتند و جوانغار و برانغار و قول آراسته شد و از جانب اصفهان نیز میمنه و میسره و قلب و جناح ترتیب دادند. لشکر فارس و عراق بدین اساس و یراق صفها کشیده از بامداد تا نماز پیشین از هیچ طرف قدم پیش ننهادند. امّا تیر در میانه کبوتروار سفارتی می‌کرد و رسالتی به جای می‌آورد. نماز پیشین آن دو لشکر چون امواج بحر اخضر جنبیدند و از نصف النّهار تا وقت اصفرار رواکب و مراکب را جای قرار نبود و آتش قتال و جدال التهاب و اشتعال می‌نمود. آخر روز هریک به مقام معهود عود فرمودند و چند روز من الفلق الی الغسق تیغ آبدار و نیزه جان‌گذار در کار بود و هوا میل برودت کرده ماه رمضان نزدیک شد. شاه یحیی از امرای فارس [پوشیده] «۱» التماس نمود که نوعی سازند که سلطان زین العابدین مراجعت نماید. امرا عرضه داشتند که لشکریان یراق زمستان ندارند. اولی آن‌که عازم شیراز شده اول بهار بازآییم و قضیه به اتمام رسانیم. سلطان عنان به جانب فارس معطوف ساخته آن زمستان در شیراز به عیش و عشرت گذرانید.

ذکر بازگذاشتن شاه یحیی اصفهان را و آمدن سلطان زین العابدین

اعیان و پیشوایان اصفهان از بخل و امساک شاه یحیی شکایت داشتند و دیگر هرچه در نظرش خوش می‌نمود به دار العباده یزد می‌فرستاد. چنانچه درهای عمارت نقش جهان را روان کرد «۲» و آوازه سخاوت سلطان زین العابدین می‌شنیدند و

---

(۱). ک ندارد- حافظ ابرو: «شاه یحیی از امرا التماس کرد که سلطان زین العابدین را بدان دارند که مراجعت نماید. امیر همام الدین و امیر فرخ ساعی شدند و پیش سلطان زین العابدین عرضه داشتند ....»

(۲). ایضا: «امرای اصفهان از آن وضع متنفّر شدند و او را به خساست و امساک معروف گردانیدند و صفت سخاوت و کرم سلطان زین العابدین می‌شنیدند.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۸۱

خواجه امام الدّین که مقتدای اصفهان بود می‌فرمود که هرکه در روی لشکر سلطان زین العابدین تیر اندازد عاصی است. «۱» فی الجمله بیست هزار پیاده تمام سلاح دولت‌سرا را بر شاه یحیی حصار کردند. شاه فرستاد که اگر نوّاب زیادتی کرده‌اند تدارک نماییم و اگر ملتمسی دیگر است رفع کند تا مبذول افتد. جواب گفتند که شاه به استدعای ما آمده بود. حالا جز مراجعت ملتمسی دیگر نیست. شاه قبول کرده در شب با حرم و متعلّقان از طبرک عزیمت نمود چنان‌که طالب علمی را از مدرسه بیرون می‌کردند گفت ما را از این محل بیرون می‌رویم. اصفهانیان امیر علی پسر میرمیران را جهت تبلیغ بشارت به دار الملک شیراز فرستادند. سلطان زین العابدین از وصول این خبر مسرور گشته امیر علی را خلعت فاخر و کمر مرصّع و انعام گرامند فرمود و به تعجیل تمام عازم عراق شد و امرا و رؤسا و اکابر و مفاخر اصفهان استقبال کرده به شرف بساط بوس رسیدند و نثار و پیشکش به عرض رسانیده به مقدم همایون فرح و نشاط نمودند. سلطان زین العابدین همه را به عواطف و نوازش سرافراز ساخت و بی‌مانعی و منازعی مملکت عراق در تصرّف آمده در تخت اصفهان متمکّن شد.

حکام و گماشتگان قلاع طوعا او کرها کلیدهای قلاع و حصون و دفاین به امنای حضرت سلطنت سپردند و از جانب قم و ساوه نثار

و پیشکش آورده خراج متکفّل و متقبّل شدند. سلطان زین العابدین علی صفی قمی «۲» و پیر احمد ساوه که هردو پیر کهنه آن دیر بودند به قرار هردو شهر را به ایشان مسلّم داشت. الحق حضرت

(۱). ایضا: «که تمامت اصفهانیان مرید و معتقد او بودند تقریر می‌کرد که اصفهان به دو جهت حق سلطان زین العابدین است اولا آنکه پادشاه سعید شاه شجاع در زمان حیات خود این مملکت را به سلطان زین العابدین ارزانی داشت. دیگر آن‌که شاه محمود به اسم شیربها به حضرت مهد علیا ارزانی داشته بود و تمسّک مشروع مسجل قلمی کرده و می‌فرمود که هرکه ... و شاه یحیی به جهت استیفای آن دولت و دفع اختلال آن حال را با قاضی رکن الدین صاعد پیوندی فرموده بود و دختر خواجه عضد الدین را با سلطان محمد عقد بسته بود. اما مقتدای شهر خواجه امام الدین بود.»

(۲). در باب این شخص و خاندان وی رجوع شود به مقاله ارزنده مدرّسی طباطبائی به نام «خاندان علی صفی» در مجله بررسیهای تاریخی سال هشتم شماره ۱ و ۲ فروردین- اردی‌بهشت ۱۳۵۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۸۲

شاه شجاع و خانواده نامدارش پادشاهان کامکار نیک‌اندیش بودند. سلطان فتح‌نامه به شیراز فرستاده خال خود مجد الدّین مظفّر را که قائم مقام گذاشته بود طلب داشته حکومت اصفهان به او داد «۱» و قاصد سلطان ابو یزید گشت.

احوال سلطان ابو یزید

سلطان زین العابدین عمّ خود سلطان ابو یزید را در مبدأ سلطنت انواع حرمت داشت و از بذل عطا دقیقه‌ای نامرعی نگذاشت «۲» و او بی‌وفایی کرده به دشمن ملك پیوست. آن جراحت به هیچ‌گونه التیام نمی‌یافت و فی الواقع سلطان ابو یزید به حسب طالع چون مادّه فاسد بود که به هر جانب که متحرّك می‌شد جز فساد نتیجه‌ای نمی‌داد و در هر محل که قرار می‌یافت کوره خلاف می‌تافت. سلطان زین العابدین به قصد او که از قبل شاه یحیی در نطنز بود، نهضت نمود و ناگاه بر سر او تاخت. سلطان ابو یزید را بیش از آن مجال نشد که مطلوبی که داشت ردیف خود گردانید «۳» و چون شعر بی‌قافیه و قافیه بی‌روی بی‌وزن و درنگ روی به بیابان نهاد. سلطان زین العابدین رخصت تکامشی نفرمود و سلطان ابو یزید چون باد افتان و خیزان بیابان می‌پیمود و در هر مرحله که نزول کرد جز دبور ادبار و نکبای نکبت انیس و قرین نداشت و در هر قدمی ندمی استقبال کرده در هر نفسی المی می‌دید.

بیت

اختر بخت مرا هیچ منّجم نشناخت‌یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم چون حروف تهّجی از هم فروریخته رخت به لرستان کشید. هرچند

(۱). متن فرمان حکومت وی در تاریخ آل مظفر حافظ ابرو آمده است.

(۲). حافظ ابرو: «و او را در آن دولت رکنی رکین و حصنی حصین و سدی سدید تصور فرموده بود.»

(۳). ایضا: «چنانچه به هیچ‌گونه مجال سلاح بستن نیافتند. ملازمان و خدمتکاران او اکثر به اسب برهنه و بی‌لجام مطلوبی که داشت ردیف خود گردانید ....»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۸۳

همّت او رخصت نمی‌داد، شاه ام ابا، کسی به اعلام پیش اتابک فرستاد. اتابک چون تربیت یافته پدرش بود حقوق سوابق ملاحظه نمود. مقدم او را گرامی داشته فوزی عظیم شمرد و سلطان بایزید پیش او بود تا آن زمان که به کرمان رفت.

وقايع سنه سبع و ثمانين و سبعمائه

وقايع سنه ثمان و ثمانين و سبعمائه

ذكر لشكر كشيدن حضرت صاحب‌قران به جانب عراق و آذربايجان

در سال گذشته نوشته شد كه عادل آقا به واسطه خبر فوت سلطان احمد طمع تسخير ممالك كرد و امير عيسى را به حكومت قزوين فرستاد. چون خبر وفات او دروغ بود، امير عيسى عازم خراسان شد و به عزّ بساط بوس اميرزاده اميرانشاه گوركان رسيد و امرا خبر او را پيش حضرت صاحب‌قران فرستادند. حكم همايون نفاذ يافت كه امراى خراسان به جانب عراق رفته مدد عادل آقا و محمد سلطانشاه باشند. امرا به حدود رى رسيده، «١» عادل آقا به استظهار بر مخالفان مظّفر گشت و سردار ايشان حاجى سلطان را به قتل آورد چنان‌كه شرح آن گذشت و امرا كه در رى بودند به عزم تسخير تبريز متوجه شدند و آقا به همدان رفته خواجه مسافر كافى را كه تربيت يافته آقا بود و عصيان مى‌ورزيد اجتماع او را از هم بگسلانيد و امرا كه در رى بودند عازم سلطانيه شدند و آقا جمعى امرا، چون [قرا بسطام و لطف اللّه و امير جاگير و بسطام پسر او] «٢» كه چندگاه بر درگاه حضرت شاهرخى بعد از فتح آذربايجان در سنه [«٣»] بود، به طرف ميانه روان گردانيد و از قبل سلطان احمد، اوزون شمس الدين كه حاكم تبريز بود دفع مخالفان از ميانه واجب دانست. شيخ حسين قبچاقى را با دو هزار سوار به رسم شبيخون بر سر ايشان فرستاد. آقا از همدان بازگشته امراى

---

(١). ذيل جامع: «امرا چون به حدود شهريار رى رسيدند خبر محاصره قلعه بشنيدند. هم در آن‌جا متوقّف شدند. احيانا خبر ايشان به قلعه مى‌رسيد و موجب انتظار امير عادل و مردم قلعه مى‌شد.» ص ٢٣٨

(٢). ف، ك- ذيل جامع التواريخ: «قرا بسطام و امير لطف اللّه و بسطام و پسر او خواجه يوسف ....»

(٣). در نسخ سفيد مانده.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج٢، ص: ٥٨٤

حضرت صاحب‌قران را در سلطانيه طوى سنگين داده و پيشكشها كشيده به اتفاق متوجّه تبريز شدند و به مرحله سرچم رسيدند. در اين وقت نوكران سلطان احمد بر مردم آقا شبيخون آورده بودند «١» و لطف اللّه دانسته و يورت را گذاشته بر پاى عقبه ميانه آمد و از عقبه گذشته به پل زرينه‌رود رسيد و نوكران سلطان در قفا بودند. ناگاه آغرق عادل آقا پيدا آمده لطف اللّه قوى دل شد و خبر به آقا فرستاده خود به جنگ بازايستاد و آقا فى الحال روان شده كسى پيش امرا روان كرد. مخالفان سياهى سپاهى ديده و خبر آقا شنيده فرار نمودند و سپاه ظفرپناه در عقب رفته هفتصد كس دستگير كردند و امرا «٢» چون عادل آقا و محمد سلطانشاه و طوى بوقا شيخ و پيرك پادشاه و عثمان عباس و غيرهم در پل ميانه رسيده گرفتاران را بعضى به قتل آوردند و باقى را گذاشتند و كس پيش محمود خلخالى فرستاده مبالغه كردند كه امير ولى را گرفته و محمود نامحمود با آن‌كه سوگند خورده بود كه قصد ولى نكند نقض عهد كرده او را سپرد و ايشان او را به قتل آورده سر او را پيش شاهزاده جوان‌بخت اميرانشاه گوركان

---

(١). ذيل: «چون به مرحله سرچم رسيدند، امير محمد سلطان شاه و امرا جهت ضبط و سان لشكر ساعتى توقّف نمودند و عادل آقا پيشتر به جمال‌آباد توجه نمود و قضا را همين روز نوكران سلطان احمد بر سر لطف اللّه و قرا بسطام شبيخون آورده بودند.» ص ٢٣٨

مطلع سعدين و مجمع بحرين ج٢ ٥٨٤ ذكر لشكر كشيدن حضرت صاحب‌قران به جانب عراق و آذربايجان ..... ص : ٥٨٣

(٢). منظور امرائى هستند كه تيمور براى تصرّف سلطانيه و تبريز فرستاده بود. اسامى آنان در ذيل جامع التواريخ چنين آمده: «امير

طغای بوقاشیخ و پیرک پادشاه و امیر عثمان عباس و حاجی عبد اللّه عباس و دولتخواجه ابیوردی و امیر بیان تیمور پسر آق بوقا و امیر خماری و امیر نیکروز جاونی قربانی و ملوک سبزواری» در ظفرنامه نام امیر خماری به صورت امیر قماری ضبط شده. این امیر قماری همان است که امیر ولی را از محمود خلخالی تحویل گرفت و به قتل رسانید (ذیل جامع التواریخ ص ۲۳۹).

ابن عربشاه درباره این امیر قماری نوشته است. «در شمار چهل تن از اهریمن صفتان بیگانه از دین و ناامید از دنیا چون عباس و جهانشاه و قماری و سلیمانشاه و ایدکو تیمور و جاکو سیف الدین در پیرامون خویش فراهم ساخت» ص ۵ و باز در جای دیگر ابن عربشاه او را از افراد مورد اعتماد تیمور نوشته است. (ص ۳۰۰). این عباس که ابن عربشاه او را از نخستین هواداران تیمور شمارده پدر امیر عثمان و عبد اللّه است. بنابراین باید عثمان عباس را به صورت اضافه یعنی به کسر نون عثمان خواند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۸۵

فرستادند و در دیزباد نیشابور رسید و به سرعت پیش حضرت صاحب‌قران رسانیدند و آن حضرت هنوز در سمرقند بود و امرا عازم تبریز شده و گرگان کهن یعنی امیرین کبیرین عادل آقا و محمد سلطانشاه به تبریز رسیدند و تبریزیان در آن زودی از ورطه لشکر تغتمش خان خلاص یافته پسران و دختران ایشان را به اسیری برده بودند و خرابی کرده که شرح‌پذیر و قابل تحریر و تقریر نیست.

نظم

چگویم چها رفت با خاص و عامز ظلم و تعّدی و جور و جفا

گرفتند و کندند و بردند اسیرزن و مرد را بی‌گناه و خطا فی الجمله عادل آقا تبریزیان را استمالت داده در قروق اوجان متمکن نشست. ناگاه آگاه شد که امیر سنتای آغرق سلطان احمد را از بغداد به ییلاق تبریز می‌آورد. به اتفاق امرا در حوالی سورلغ بر ایشان تاخت و مجموع را دل پریشان ساخت و غنیمت بسیار سپاه ظفر شعار گرفتند و سنتای مکسور و مقهور عازم بغداد شد. و عادل آقا چهار ماه در اوجان و حوالی تبریز بود. «۱»

و حضرت صاحب‌قران از مطالع خراسان چون آفتاب طالع شده ماه رایت ظفرنشان به ولایت مازندران درآمد و در موضع فیروزکوه سید کمال الدین شرف دست‌بوس یافته پسر خود سید غیاث الدّین را ملازم ساخت و آن حضرت مقدم او را به اعزاز تلقی کرده رعایت پادشاهانه فرمود و پیش از این به چند سال قافله حجاز بر صوب لر کوچک عبور می‌نمود. حاکم آن ملک، ملک عزّ الدین، قافله را غارت

---

(۱). ذیل: «و همه روز از بندگی حضرت ایلچیان می‌آمدند. امّا خبر بندگی حضرت (- تیمور) را در سمرقند می‌دادند. ناگاه امیر شمس الدّین اوج قرا به رسالت بیامد و گفت که بندگی حضرت در خبوشان (- قوچان) خراسان است و بی‌شک متوجّه عراق است. بعد از یک هفته ایلچیان به طرف امیر عادل آمدند و او را از راه هشترود پیش بندگی حضرت بردند ... در راه مکتوب و رسالت بندگی حضرت (رسید که؟) ایلغار کرده بود بر سر ملک عز الدین سر رفته بود.» ص ۲۴۱- ۲۴۰

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۸۶

کرده خبر این شناعت به سمع اعلی رسیده بود و آن حضرت نیّت فرموده که هرگاه روزگار فرصت دهد گوشمال لرکان دزد داده انتقام حجّاج کشیده آید. در این وقت در فیروزکوه که حکایت ممالک می‌گذشت سخن لر کوچک واقع شده نیّت سابق به خاطر اشرف آمد و بر ذمّت همّت پادشاهانه استیصال ایشان واجب دانسته فرمود که از ده نفر دو نفر در رکاب نصرت انتساب به سرعت باد و حدّت آتش روان شدند و چون به آنجا رسید و روجرد را غارت کرده و خرم‌آباد را غم‌آباد ساخته و بنیاد مفسدان برانداخته بیشتر به یاسا رسیدند «۱» و آق تیمور بهادر و امیر عمر عباس آنجا از مرحله فنا به دار بقا رحلت کردند و خواجه علی مؤید سبزواری به زخم کاری نماند و حضرت صاحب‌قران عادل آقا را طلبیده بود. در روزی که ملک عزّ الدین اسیر شده بود خدمت آقا

رسیده متعاقب امیر محمد سلطانشاه آمده در قصد عادل آقا سعی بلیغ نمود. «۲» ناگاه خبر آمد که سلطان احمد از بغداد عازم تبریز است. امیرزاده جهانیان امیرانشاه گورکان با امرا و بهادران به رسم منغلای روان شد و آن حضرت متعاقب نهضت نمود. سلطان احمد به تبریز آمده بود و «۳» هفته‌ای مقام کرده باز از راه نخجوان چون باد عازم بغداد شد و امیر سیف الدین و امیر الیاس خواجه ولد شیخ علی بهادر تکامشی کرده به او رسیدند و جنگ سخت درپیوست و بغدادیان هرچند به کثرت فزون بودند، امّا عاقبت در دست سپاه ظفرپناه زبون شدند. امیر الیاس خواجه را زخمی قوی رسیده و مریض شده عاقبت عاقبت یافت. امّا یک پای او ناقص مانده او را بر روی دست برمی‌داشتند.

حضرت صاحب‌قران در اوجان نزول فرموده عادل آقا سان لشکر خود به عرض رسانید. حکم شد که پنج قشون به محاصره قلعه کراوتو روند و پنج قشون به

---

(۱). ظفرنامه: «خرم‌آباد را که حصنی حصین و پناهگاه متمردان و قطاع الطریق آن سرزمین بود مسخر کرده بکلی ویران ساختند و اکثر آن دزدان را به دست آورده از سر کوهها فروانداختند.» ج ۱ ص ۲۸۸

(۲). ذیل جامع: «تا به یکبارگی خاطر بندگی حضرت را از عادل آقا کوفته گردانید.» ص ۲۴۱

(۳). فی: و دو هفته.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۵۸۷

محاصره ساروقرقان و دو قشون قچرچی راه تبریز شوند و پنج قشون عازم اردبیل گردند و باقی ملازم آقا در اردوی همایون باشند و آن حضرت به دولت و سعادت بر تخت سلطنت ابو سعیدی در بلده فرخنده تبریز نزول اجلال فرمود و بعد از چند روز میل استحمام نمود و به حمام درآمده چون بیرون آمد نواب عادل آقا، علاء الدین گوش بریده و شیخ علی ملک‌زاد، یراق سنگین به رسم پیشکش به عرض رسانیدند. آن حضرت التفات ننموده فرمود که هردو را بند کردند «۱» و در این اثنا خواجه یحیی سمنانی و خواجه شیخ تفتازانی که وزرای سلطان احمد بودند به خدمت مشّرف شدند. آن حضرت هردو بزرگ را تربیت فرموده خواجه یحیی را منصب وزارت عنایت فرمود و خواجه شیخ را به امیرزاده جوان‌بخت امیرانشاه گورکان داد و چون خواجه شیخ در آذربایجان صاحب وقوف بود به اتفاق امیر محمد سلطانشاه ضبط مال نمود و آن حضرت در شنب غازان نزول فرمود.

در این اثنا، از طرف سلطانیه خبر آمد که مردم گیلان در قزوین خرابی می‌کنند. آن حضرت عادل آقا را طلب داشته فرمود که مردم ما را از تردّد خراسان چاره نیست و ایکو تیمور را فرموده‌ایم که ضبط راه گیلان نماید. باید که به عیسی و اقجکی و ایمن قیا که در سلطانیه‌اند مکتوب نویسی که ملازم ایکو تیمور باشند و امیر دولتشاه جیباجی همراه او رفته و مکتوب گرفته به امیر ایکو تیمور رسانید و چهارشنبه بیست و هفتم شعبان عادل آقا را گرفته آقروق او را غارت کردند «۲» و بعضی از مردم او در تبریز پنهان شدند.

---

(۱). ذیل جامع: «و استفسار اموال مملکت از ایشان کردند، بیشتر به خرج رفته بود و چیزی نمانده بود. از آن سبب خاطر بندگی حضرت اعلی از امیرزاده عادل کوفته گشت و دیگر به صلاح نیامد.»

(۲). ایضا: «و بعد از سه روز او را به قتل آوردند.» ص ۲۴۲. ظفرنامه: «و فرمان لازم الأتباع به قتل سارق عادل نفاذ یافت و او را در زیر دیواری کرده بنه و ارخته‌اش را غارت کردند.» ج ۱ ص ۲۹۰

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۵۸۸

مجمل احوال شجاع الدّین عادل آقا

عادل آقا از مردمی بود که به موجب حکم ابقا خان مدد قورچیان می‌نمودند و در مبدأ حال در بغداد به حظیره کشش «۱» گوسفند شحنه بود و به خدمت سلیمان اتابک سلطان اویس پیوسته کار او انتظامی گرفت و چون سلطان عراق عجم را به پسر خود شیخ حسن داد، عادل آقا قایم مقام او به حکومت آن مملکت مقرّر شده «۲» جمال حال او رونقی گرفت و بعد از فوت سلطان اویس و قتل شاهزاده شیخ حسن چون سلطان حسین پادشاه شد، عادل آقا در مملکت او به نوعی مستولی گشت که جز نام سلطانی بر سلطان حسین چیزی نماند تا سلطان حسین درگذشت و سلطان احمد «۳» مقرر گشت. احمد جلادت عادل و داعیه پادشاه نشانی او می‌دانست. با او متغیر مزاج شد و فی الواقع حق به جانب احمد بود و عادل سوء المزاج احمد با خود دریافته دربند حرامزادگی و کافر نعمتی بود و قتل سلطان حسین را بهانه ساخته چند نوبت لشکر درهم آورده و با سلطان احمد به صورت عصیان برآمد و چون طاقت مقاومت نداشت به دشمن قدیم خاندان سلطان احمد شاه شجاع پیوست و مدّتی در مملکت فارس به فلاکت می‌ساخت تا آفتاب دولت صاحب‌قران در شهور سنه ۷۸۶ سایه بر ممالک عراق عجم انداخت.

عادل از درگاه فارس نومید شده هوای حکومت از دماغش نمی‌رفت. طالب علمی سیستانی پیش نوّاب حضرت صاحب‌قرانی فرستاد و صورت اخلاص بر طبق عرض نهاد و آن حضرت او را آورده به عواطف پادشاهانه مخصوص ساخت و مملکت عراق عجم و آذربایجان را به عهده او گذاشت و نخست حرکت نامناسب که از او ظاهر شد بدگویی مخدومان خود به زشت‌ترین صورتی عرضه داشت و ثانیا چون آن حضرت به تختگاه مراجعت نمود و اختیار مال و ملک در قبضه اقتدار او بود، جمیع

---

(۱). ک، س: کوشش.

(۲). ف: شده بود.

(۳). ک، س: معین.

اموال را در وجه اخراجات نوکران صرف کرده همه را طبل و علم داد و قواعد ملک‌داری و اساس سلطنت نهاد و در مدّت غیبت آن حضرت قاصدی نفرستاد و احوال اعلام نداد و با امرای حضرت که با او بودند و هریک در شجاعت و جلادت صد برابر او طریق غدر ورزیده خواست که همه را به قول زور در جوال غرور کند و امرا بر قاعده قول آن حضرت رفق و مدارا می‌نمودند تا آن حضرت رسید و از ممّر انهای امرا بر آنها که از او صادر شده بود واقف گردید. رای عالم‌آرا که جام جهان‌نما بود اندیشه فرمود که مبادا از آن حق ناشناس امری صادر شود که تلافی آن در امکان نگنجد. بنابرآن عزم گرفتن او جزم کرده اول ایکو تیمور را به جانب سلطانیه فرستاد تا به وعده معین کسان و اموال و خزاین او را نوعی در تصرف آوردند که شرح نتوان داد و به همان وعده این‌جا عادل را می‌گرفتند. عادل وقوف یافته خواست که دست بردی نماید و هنوز چند هزار سوار ملازم داشت. حضرت صاحب‌قران به فراست دریافته فرمود که در آن شب که فردا داعیه گرفتن او بود تمام بندگان درگاه جیبا پوشیده در گرد بارگاه آگاه باشند و او صباح بگاه آمده بندگان دولت‌خواه از اطراف درآمده او را گرفتند و او تأسّف و تحّسر بسیار اظهار کرد. امّا مفید نبود. بعد از چند روز به قتل آمد.

ذکر عزیمت حضرت صاحب‌قران به جانب گرجستان

حضرت صاحب‌قران آخر تابستان از تبریز به راه نخجوان شد و به حصار کروم «۱» رسیده و به جنگ مسخر ساخته حاکم آن را شیخ حسن نام به حضرت آوردند و حصار سرما تو را گرفته و خراب کرده تویان نام پیشوای آن را به دست آوردند «۲» و به

(۱). ظفرنامه: حصار کرنی.

(۲). ظف: «به حصار شرمالو که به کنار آب ارس واقع است رسیدند ... و تومان ترکمان را که بزرگ آن قوم بود گرفته و بسته به درگاه عالم پناه آوردند.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۹۰

قلعه و حصار قرس «۱» رسیده اطراف آن را گرفتند و آن قلعه به غایت محکم بود و والی آن فیروزبخت جنگهای مردانه کرد. عاقبت اطاعت نمود و آن حضرت او را نوازش فرمود و از آن‌جا به موضع آق بقرا برآمده از راه کیتوبه ولایت تفلیس رسید و آن شهر داخل گرج شده بود. آن حضرت فرمود که مرا صورتی عجیب غریب روی نمود.

چگونه روا باشد که جمعی گرجیان بی‌ایمان در وسط مملکت مسلمانان دعوی سلطنت کنند و پادشاهان این‌جا به اندک چیزی راضی شده از ایشان تجاوز نمایند.

اکنون که نوبت ایالت و جهانبانی به تأیید آسمانی به ما رسیده بر ذمّت همّت لازم می‌دانیم که بیضه اسلام را از خبث وجود ایشان پاك گردانیم. بر این نیت و همین عزیمت جنگ انداخته حصار ایشان را مسخّر ساخت و بسیاری به تیغ بی‌دریغ گذرانید و حاکم آن‌جا ملك بقراط را مقیّد گردانید و از تفلیس روان شده رای اصابت شعار نشاط شکار فرمود و در اثنای منازل و مراحل چند قلعه و حصار مسخر ساخت که ذکر هریك موجب اطناب است. و امیر جهانشاه و امیرزاده محمد درویش در ولایت شکی دشمنان را مقهور ساختند و ارغونشاه و رمضان خواجه به ولایت تنکت «۲» درآمده در دامن البرز کوه گرجیان را از بنیاد برانداختند و آن حضرت از آب کر بر پل گذشته «۳» [عزیمت ولایت دابل ساق (؟) و قلعه سرخ فرمود] «۴» و بقراط تفلیسی را که مقیّد به قراباغ آورده بودند به دین اسلام که ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ«۵» اشارت به آن است به نصایح مشفقانه که الدین النصیحهٔ دعوت نمود و فرمود که اگر به موافقت این امّت که اساس کریاس کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ «۶» صفت رفعت

---

(۱). ظف: به قارص رسیدند و آن حصاری به غایت محکم و استوار بود تمام از سنگ و شخصی پیروزبخت نام که حکومت آنجا متعلق بدو داشت ...» ص ۲۹۱

(۲). ظفرنامه: تنکغوت.

(۳). ظف: «فرمان قضا جریان به نفاذ پیوست تا از نی و خاشاك نواله‌ها پیچیده بر آب کر پل بستند.»

(۴). ظف: [عنان عزیمت به جانب بردع معطوف گشت و اهل آن ولایت مسخّر وایل شدند.] ج ۱ ص ۲۹۶

(۵). سورهٔ التوبهٔ ۳۶، یوسف ۴۰، الرّوم ۳۰.

(۶). آل عمران ۱۱۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۹۱

ایشان است رضا دهی من بعد، بعد از طریق خادم مخدومی، سبیل برادری المؤمنون اخوهٔ مسلوك باشد و از ذلّ جزیه و خواری به عزّ اسلام و دین‌داری رسی. به یمن این نصایح که از صمیم دل بود قفل ضلالت از دل بقراط گشود و به شاهراه ایمانش راه نمود و به مزید الطاف و اعطاف مخصوص گشته ظلمت ضلالت و حکمت جهالت اکثر آن ولایت به نور طلعت ایمان و هدایت مبّدل شد و حضرت صاحب‌قران خاطر خطیر بر تربیت او گماشت و تمام ولایات او را با مضافات بر او مقرّر داشت. «۱»

و در این ولا، ملك شروانات شیخ ابراهیم که به فخامت قدر و نباهت ذکر و قدم خاندان نامدار از ملوك روزگار ممتاز و مستثنی بود به عزّ بساط بوس رسیده خدماتی که به نسبت چنان پادشاهی از چنین ملکی سزد به جا آورد «۲» و تمام ولایات شروان و شماخی تا اقصای البرزکوه به ملك شیخ ابراهیم عنایت فرموده شروان شاه شد و ملوك گیلانات که فرمان کسی قبول نکرده بودند

مال و خراج قبول کرده انقیاد نمودند. شیخ علی بهادر آغرق را از راه اردبیل به قراباغ رسانید و آن حضرت آن زمستان آن‌جا گذرانید.

---

(۱). حاشیه ف: «مؤلّف ظفرنامه می‌گوید که زرهی که داود نبی در زرادخانه و علمناه صنعهٔ لبوس به سر انگشت و النّا له الحدید پرداخته بود ... با دیگر تبرکات و تحف پیشکش کرد.» (ظفرنامه ج ۱ ص ۲۹۷)

(۲). حاشیه ف: «مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه آورده از جمله لطایف که ملهم دولت امیر شیخ ابراهیم را تلقین نمود آن بود که در هنگام عرض تقوز از هر نوع نفایس و تبرکات نه‌نه می‌کشید. هشت مملوک زرخرید به محل عرض رسانید و خود در میان ایشان ایستاده تقوز غلامان را به نفس خود تمام کرد.

و گویند موزه به جهت خاصه صاحب‌قران بر سبیل پیشکش در آن هنگام در دست داشت صورت خود را در نعل آن موزه با نام خود در آن کشیده و نوشته بود. اینها باعث مزید مراحم شفقتهای پادشاهانه درباره او گردید.» (رک ظفرنامه ج ۱ ص ۲۹۷) داستان نه غلام را ابن عربشاه نیز نقل کرده. (زندگی شگفت‌آور تیمور ص ۷۸).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۹۲

وقایع سنه تسع و ثمانین و سبعمائه

ذکر آمدن لشکر تغتمش خان به ولایت آذربایجان

اول بهار تغتمش خان عداوت آشکارا کرده لشکر از راه دربند تا آب سمور فرستاد و حضرت صاحب‌قران امرا شیخ علی بهادر و ایکو تیمور و عثمان عباس را فرمود که از آب کر گذشته به جانب یاغی روند و اگر لشکر تغتمش خان باشد چون با او عهد و پیمان در میان است جنگ نکنند و از عقب. شاهزاده جهانیان امیرانشاه گورکان را روان کرد و امرا به یاغی رسیده پرسیدند که لشکر کیست. گفتند پادشاه تغتمش ما را فرستاده که از لشکر امیر تیمور بر خبر باشیم. امرا که همیشه پیش روی و زبردستی پیشه ایشان بود به موجب فرمان عنان نگاه داشتند و دشمنان توقّف دلاوران را ضعف پنداشتند و حمله آورده تیرباران کردند. سپاه منصور بازگشته جنگ درپیوست. ناگاه شاهزاده امیرانشاه رسیده دشمنان را به یک حمله گریزانیده و بسیاری را به قتل آورده باقی را به دربند رسانید و جمعی را اسیر کرده به خدمت حضرت صاحب‌قران فرستاد. آن حضرت عنایت فرموده همه را خلعت داد و تغتمش خان را پرسش نموده گفت میان ما حق پدر فرزندی است. می‌باید که بر همان عهد و شرط باشیم و اسیران را بدرقه داده به ملک ایشان فرستاد و شوریده برادر مبشر که زخم‌دار بود رحلت نمود و شاهزاده امیرانشاه به اردوی همایون آمد.

و حضرت صاحب‌قران به جانب گوگجه تنگیز حرکت فرموده درین حال مهد علیا سرای ملک آغا و نور دیده سلطنت و درّ دریای خلافت امیرزاده شاهرخ بهادر «۱» که از سمرقند عزیمت نموده بودند رسیدند. آن حضرت استقبال فرموده در موضع مرند به دیدار یکدیگر شاد شدند و از آن‌جا به جانب قلعه النجق آمدند و لشکر به کوه برآمده جنگ انداختند و فصیل را گرفته ویران ساختند. اهل قلعه که از بی‌آبی چون ماهی بر خشک می‌طپیدند به شرف هلاکت رسیده امان طلبیدند. آن

---

(۱). ظفرنامه: و امیرزاده خلیل.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۹۳

حضرت بر جان ایشان بخشوده فرمود که لشکر عود نمودند. ناگاه ابر و باد و باران شده آبگیرها پرآب ساختند و چون انتعاشی

یافتند رایت عناد برافراختند. حضرت صاحب‌قران امیر کامحمد و اوج قرا را تعیین فرمود که قلعه را حصار دهند و امیر شیخ علی بهادر به محاصره حصار بایزید رفته بود. آن حضرت امیر حاجی سیف الدین و امیر ایکو تیمور را نیز فرستاد. امرا بعد از جنگهای بسیار حصار را مسخّر ساختند و دروازه را انداخته حاکم قلعه را مقیّد پیش حضرت آوردند.

در این اثنا، به مسامع جلال رسید که جمعی ترکمانان در وسط بلاد دعوی استقلال کرده بیداد از حدّ می‌گذرانند و قصد قافله حجاج کرده رعایا را مضّرت می‌رسانند. حضرت صاحب‌قران آقروق «۱» را در قروق ارغون گذاشته به قلعه آیدین آمد و آن را مسخّر ساخته «۲» بر قلعه او نیک گذشته به ارزن الرّوم رسید و ایلچی به ارزنجان فرستاده طهرتن را به مطاوعت خواند. طهرتن سر اطاعت فرود آورده و ایلچی را خشنود بازگردانید و آن حضرت شاهزاده جهانیان، امیرانشاه گورکان، را به طلب قرا محمد «۳» ترکمان فرستاد و او ولایت یاغی را تاخته مال بسیار به دست سپاه ظفر شعار افتاد و همچنین امرا و بهادران به اطراف ولایات ترکمان رفته بودند و در کوهها و درههای سخت و جنگلهای پردرخت جنگهای بهادرانه و حمله‌های دلاورانه کرده بودند و به فرّ دولت صاحب‌قران اموال فراوان گرفته مظفر و منصور بازآمدند. امّا

---

(۱). ظفرنامه: «پیش از برون آمدن مخالفان ابری پدید شد و یک شبانروز باران عظیم بارید و مجموع آبگیرها و حوضهای ایشان پرآب شد و چون از آن آب انتعاش یافتند عهد شکسته به قول خود وفا ننمودند.

حضرت صاحب‌قران محمد میرکه پسر شیر بهرام و اوج قرا ....» ج ۱ ص ۳۰۲

(۲). ظف: «فرمان داد که آغرق به آله تاق رفته در آنجا توقف نمایند و به نفس مبارک با لشکر نصرت شعار ایلغار فرمود و چون به حصار بایزید که آن را قلعه آیدین نیز می‌گویند رسید ... به قلعه اونیک رسیدند که مصر پسر قرا محمد آنجا بود تمام ایل و حشم ترکمان که در آن حوالی و نواحی در کوه و دشت بودند بغارتیدند.» ج ۱ ص ۳۰۳

(۳). «قرا محمد پدر قرا یوسف ترکمان.» (ظفرنامه)- ک، س: قرا احمد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۹۴

شاه ملک چون بی‌رخصت رفته بود، «۱» هرآینه صورت تقدیر «۲» او را روی نمود و آن حضرت به صحرای موش رفته ولایات مسخّر ساخت و حاکم اخلاط را که انقیاد نموده بود نواخته ولایت بر او مسلّم داشت و از راه دریا کنار به آغروق همایون رسید. ملک عز الدین کردی یاغی شده به حصاروان درآمد و باز پشیمان شده بیرون آمد و اهل ولایت ناصر الدین نامی را حاکم ساخته پناه به حصار بردند. فرمان شد که عراده و منجنیق و اسباب قلعه‌گیری در کار آمده بیست و هفت «۳» روز از بام تا شام اکثر ایام حرب و ضرب بود. عاقبت قلعه را گرفته خلقی بسیار به قتل آوردند.

در این اثنا، ایلچی طهرتن تحف و هدایا به عرض رسانیده اظهار عبودیّت نمود. حضرت صاحب‌قران ایلچی را عنایت و رعایت فرموده بازگردانید و ولایت را بر او مسلّم داشت و قولی فرمود که لشکریان قلعه وان را خراب کنند و مشهور است که آن قلعه از بناهای شدّاد عاد است و استحکام آن‌چنان‌که امیر یادگاراند خودی با تومان خود هرچند سعی نمود یک سنگ از آن عمارت جدا نتوانست کرد و لشکر منصور چنین قلعه‌ای را مسخّر ساخت و در تاریخ فتح قلعه وان این رباعی گفته‌اند:

نظم

شاهی که به تیغ ملک ایران بگرفت‌ماه علمش سرحد کیوان بگرفت

تاریخ گرفتن حصار وان راگر پرسندت بگو که «کیوان بگرفت» و اهالی قلعه را دو دو بر هم بسته و از بالای کوه که تا پایان پانصد گز زیاده بود انداختند و ناصر الدین حاکم دوم را فرمود که یک نیمه سر و یک نیمه ریش و یک نیمه بروت و یک ابرو تراشیده گرد اردو برآوردند و روز کوچ کردن گردن زده در

(۱). ظفرنامه: «شاه ملك پسر ملك غياث الدين برلاس، بی‌اشارت و فرمان حضرت صاحب‌قران، به طرفی رفته بود و او را در بيابانی كشته يافتند.» ص ۳۰۴

(۲). ک، س: مقّدر.

(۳). ظفرنامه: «به مدت بيست روز به غلبه و قهر مسخر گردانيدند.»

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۵۹۵

تنگ جايی انداختند و تمام لشكر بر او گذشتند و حضرت صاحب‌قران در خوی و سلماس ملك عزّ الدين را تربيت كرده ولايات كردستان را بر او مسلم داشت و حاكم ارمی ديرك «۱» نام شرف بساط بوس يافته ولايت بدو ارزانی فرمود «۲» و به ليلان مراغه آمده چند روز توقّف نمود.

ذكر نهضت حضرت صاحب‌قران به عزم تسخير اصفهان

حضرت صاحب‌قران ايلچی به جانب شيراز به طلب سلطان زين العابدين ولد شاه شجاع فرستاده بود و پيغام داده كه پدر مرحوم تو با ما در مقام دولت‌خواهی و ايلی بود و ترا به جانب ما سفارش «۳» نمود. بايد كه توجه به حضرت ما نمايی تا آن ممالك بر تو مقرّر داشته نوعی بازفرستيم كه موجب سرفرازی تو باشد و عالميان اثر سفارش ما مشاهده نمايند. زين العابدين در آمدن تكاهل نموده ايلچی را بازداشت و خيال محال و انديشه بغی و ضلال با خود راست آورد. حضرت صاحبقران آغروق را در ری به رسم قشلاق بازگذاشت «۴» و منغلای تعيين كرده قول را به فرّ شكوه شاهانه برآراست و از طرف همدان به جربادقان آمده در ظاهر اصفهان نزول نمود.

سادات و علما و اكابر و رؤسا به خدمت آن حضرت شتافتند و سعادت ملازمت دريافتند «۵» و آن حضرت همه را تعظيم و تكريم فرمود و امير ايكو تيمور به قلعه طبرك

(۱). ظفرنامه: «حاكم ارمی تيزك.» ارمی همان اورميه، اروميه و رضائيه سابق است.

(۲). ظفرنامه: «و كنيزكی صاحب جمال به او بخشيد.» ص ۳۰۷

(۳). ف: سفارش می‌نمود.

(۴). ظف: «در پاييز توشتان ييل سنه ۷۸۹، حضرت صاحب‌قرانی روی همّت به تسخير ممالك عراق و فارس آورد.»

(۵). ايضا: «سيد مظفر كاشی كه خال سلطان زين العابدين بود، و از قبل او حاكم اصفهان، با خواجه ركن الدين صاعد و ساير سادات و علما و اكابر و اشراف از راه استيمان و استعطاف از شهر بيرون آمدند.» ج ۱ ص ۳۱۲

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۵۹۶

درآمده تعيين مال امان می‌نمود و امير ملك تيمور ولد آق بوقا بهادر و امير محمد سلطانشاه در شهر به تحصيل مال امان رفته بودند و اكابر اصفهان در اردوی همايون كه ناگاه آوازه دهل و طبل برآمد.

و شرح اين سخن آن است كه جمعی محصّلان و نوكران امرا كه در شهر بودند و تحصيل مال امان می‌نمودند، بر بعضی رعايا تشدّد می‌كردند و تعرّض اهل و عيال می‌رسانيدند. اصفهانيان بی‌طاقت شده خروج كردند و محصلان و نوكران امرا را زارزار كشتند و جمعی بزرگان و عقلا كه در شهر مانده بودند از خوف عوام مجال منع و دفع نداشتند. در گوشه‌ها پنهان شدند تا كار از دست و تير از شست رفت.

رعایا غوغا برآوردند و آواز طبل و دهل به عیّوق برآمد و هنوز اول شب بود که این واقعه روی نمود. حضرت صاحب‌قران نماز خفتن «۱» به دروازه توقچی آمد و از اطراف روی به شهر آورده تا بامداد از طرفین جنگ سخت کردند و بابا تیمور بن آق بوقا «۲» بهادر کشته شد و امیر عثمان عباس را تیر رسید. اما صحت یافت و چون روز شد، جماعت فتنه‌انگیز رو به گریز نهادند و اهل شهر عرضه شمشیر بلیات گشته حکم شد که هفتاد هزار سر آدمی جمع آرند. نمونه روز رستخیز ظاهر شد و حقیقت قیامت آشکارا گشت و فرمان فرمود که از سرها منارها و گل توده‌ها ساختند و از دروازه توقچی تا قلعه طبرک که نصف دیوار اصفهان است بیست و هشت مناره در یک هزار و پانصد سر برآورده بودند و بر نصف دیگر هم بود اما کمتر و این حال در آخر شوال به وقوع پیوست و در تاریخ فرخی گوید خامس ذی قعده بود و حاجی بیک جاونی قربانی و یوسفشاه را به محافظت شهر گذاشت و رایات ظفر آیات عازم شیراز گشت.

---

(۱). ک: خفتن.

(۲). ظفرنامه: بیان تمور آقبوغا.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۹۷

ذکر عزم سلطان گردون اساس به فتح و تسخیر دار الملک فارس

سلطان صاحب‌قران، بعد از فراغ از واقعه «۱» اصفهان به عزم تسخیر دار الملک شیراز در اهتزاز آمد و بازرایت همای سیما جناح نجاح بازکرده به بال اقبال در پرواز آمد و به رسم منغلای امیر ایکو تیمور با جمعی امرا و دلاوران روان شد و از آن طرف، سلطان زین العابدین چون واقعه اصفهان شنید متحیروار متوجه ششتر گردید و به پسر عم خود شاه منصور- اگرچه پیشتر میان ایشان صفایی نبود- درین واقعه صعب اعتماد کرده التجا نمود «۲» به خیال آن‌که به گذشته التفات ننماید و به طریقه مروّت مساعدت فرماید و ندانست که جوهر ناپاک در بوته وقایع پاک نشود و لئیم به تجربه روزگار مهذّب نگردد.

القّصه چون زین العابدین به ششتر رسید، منصور مردم او را فریب داده به جانب خود کشید و ابنای روزگار که مزاج ایشان بر بی‌وفایی مجبول است خاک بی‌آزرمی در روی وفا پاشیده به طرف شاه منصور رفتند و او جمعی فرستاده و زین العابدین را گرفته در قلعه [کلیکر و ششتر] «۳» حبس نمود.

و حضرت صاحب‌قران بی‌مانعی و منازعی به صد اعزاز در دار الملک شیراز نزول اجلال فرمود. «۴» اکابر و اشراف و کلویان و اصناف مراسم نثار و پیشکش

---

(۱). ظفرنامه: «و این واقعه در روز دوشنبه ششم ذی قعده سال مذکور اتفاق افتاد.» ج ۱ ص ۳۱۴

(۲). در تاریخ محمود کتبی مقصد سلطان زین العابدین بغداد ذکر شده: «سلطان زین العابدین با تمام امرا و لشکریان شیراز را گذاشتند و به طرف بغداد رفتند.» ص ۱۱۳

(۳). س، ک ندارد.- ظفرنامه: [سلاسل به اغلال و سلاسل]- در ظفرنامه نام این قلعه کوتکرد ذکر شده در «چهار فرسخی تستر.» ص ۴۲۴

(۴). تاریخ کتبی: «سلطان زین العابدین با امرا و عساکر و خزاین از شیراز متوجه بغداد شد. چون به حوالی شوشتر رسید شاه منصور استقبال کرد و ایشان را بدان طرف آب برد ... و دختر شاه شجاع که حرم شاه منصور بود و با پسرش سلطان غضنفر به دیدن برادر آمد و لشکریان جهت معامله اندک‌اندک به شهر آمدوشد می‌کردند تا شاه منصور جهت مهمانی ترتیبی مرتب داشت و سلطان زین

العابدین و امرا را به شهر برد. چون به شهر رفتند غدر کردند و سلطان را با تمام امرا بگرفت و مقید ساخت و لشکر را به خود دعوت کرد.» (ص ۱۱۵).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۹۸

به جای آوردند و سلطان عماد الدین احمد از کرمان امیر اختیار الدین حسن را که اعقل صنادید جهان بود به خدمت حضرت صاحب‌قران فرستاد و خود عازم سیرجان شد به خیال آنکه اگر لشکر توجه نماید او به قلعه درآید. بعد از استکشاف احوال خیال سلطان احمد معلوم شد. «۱» حضرت صاحب‌قران فرمود که ده هزار سوار و امیر اختیار الدین حسن به رسم ایلغار متوجه محاصره کرمان و سیرجان شوند. سلطان عماد الدین احمد واقف شده به اردوی همایون آمد و به تقبیل انامل فیّاض مفتخر و سرافراز شد و همچنین شاه یحیی و اکثر شاهزادگان مظفریّه بر درگاه سلطنت پناه جمع آمدند و مقارن این حال.

مصرع

بار دگر هلال محرّم نمود روی

و در این اثنا، از طرف ماوراء النّهر جبر «۲» ایلچی به هفده روز رسید که تغتمش خان دخان آتش طغیان به آسمان رسانید. حضرت صاحب‌قران حکومت شیراز را به شاه نصرهٔ الدّین یحیی تفویض فرمود و کرمان را به سلطان عماد الدّین احمد عنایت نمود به قرار سیصد تومان که به خزانه رساند و حکومت سیرجان را به سلطان ابو اسحق نبیره شاه شجاع گذاشت و عوض سیرجان گرمسیرات شیراز را به نام سلطان احمد مقرر داشت و عزیمت مراجعت ماوراء النهر فرمود و فرمان شد که جناب افادت مآب سیادت انتساب فضایل اکتساب، افضل المحقّقین و اکمل المدقّقین، عمدهٔ العلماء الرّاسخین و قدوهٔ الفضلاء المتبحّرین، امیر سیّد شریف الدّین علی الجرجانی، قدّس سرّه به، دار السلطنه سمرقند تشریف فرماید.

---

(۱). تاریخ محمود کتبی: «سلطان احمد از کرمان بیرون نشست و متوجه اردوی اعظم گشت و امیر اختیار الدین حسن را پیشتر به درگاه عالم پناه فرستاد ... امیر حسن آغا چون عنایت و عاطفت حضرت اعلی مشاهده کرد سلطان احمد را از آن اعلام داد به تعجیل در رسیدن به اردو مبالغه نمود.» ص ۱۱۴

(۲). ظفرنامه: «چیر» ج ۱ ص ۳۱۷. آیا همان کلمه چپر- چاپار نیست؟- در نسخه س این کلمه نیست.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۵۹۹

وقایع سنه تسعین (و سبعمائه)

آمدن لشکر تغماق به ماوراء النّهر و جنگ امیرزاده عمر شیخ با ایشان

چون قمر الدین را در مغولستان کاری از پیش نرفت، پیش تغتمش خان رفت و به هرگونه تدبیر چنان ساخت که طرح مخالفتی در میان انداخت و تغتمش خان آق خواجه اغلان را مصاحب قمر الدّین با لشکر فراوان روان کرد و از طرف خوارزم، سلطان محمود پسر کیخسرو ختّلانی را با سپاه بسیار نامزد آن دیار فرمود و از طرفین این آوازه به ماوراء النّهر رسید و امیرزاده عمر شیخ لشکرها به سرحد ترکستان کشید و در موضع جولاک «۱» دو سپاه چالاک هولناک به هم رسیده جنگ درپیوستند. «۲»

امیرزاده عمر شیخ در قول بود. اندیشه فرمود که امرای جوانغار و برانغار شاید جواب قمر الدّین نتوانند داد. بهادران نامدار اختیار کرده خود را چون نهنگ زود آهنگ در دریای لشکر یاغی انداخت و در تلاطم امواج دریای هیجا چنان غوطه خورد که تا دیرباز به معاودت جانب لشکر خود نپرداخت. امرا برای مهمی کسی به جانب قول فرستادند و آن‌کس شاهزاده را در جای او ندیده و نیز

نشان ندادند.

هرچند لشکر قول در مقام خود آرام داشت، آن شخص از بددلی نقشی دیگر بر لوح اندیشه نگاشت و آوازه انداخت که امیرزاده عمر شیخ بساط معرکه را بازپرداخت.

امرا و بهادران با خود گفتند.

نظم

به جایی که رستم گریزد ز جنگ‌مرا و ترا نیست جای درنگ و فرار برقرار اختیار کردند. امیرزاده شیردل بعد از مدتی خود را از دریای

(۱). ظفرنامه: «به اتفاق از آب سیحون گذشته به صحرای جوکلك که به پنج فرسخی اترار واقع است به جانب شرقی ....»

(۲). در ظفرنامه از قمر الدین سخنی نمی‌رود و اسامی سران سپاه تقتمش را بیك یارق اغلان و ایلیغمش اغلان و عیسی بیك و ساتقن بهادر ذکر شده است (ص ۳۱۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۰۰

کارزار به کنار انداخته از امرای نامدار سمرقند دیّار ندید و در قول سه چهار قشون مانده بود. از غایت حمیّت «۱» دست حسرت بر زانو زده گفت من طاقت دیدار حضرت صاحب‌قران ندارم. همان به که در این معرکه زندگانی به سر آرم. یکی از امرا عنان او را گرفته عرضه داشت که سبعه سیاره که مدبّران عالمند بی‌رجعت و استقامت و اوج و حضیض و شرف و هبوط نمی‌باشند.

نظم

گر بمانديم زنده بردوزيم‌پنجه شير و ديده شاهين

آن یکی را به تیر زهرآلودوین یکی را به سوزن زرّین امیرزاده عمر شیخ کلاه از سر انداخته گفت شاید که حضرت صاحب‌قران داد مرا از این بی‌ناموسان غدّار ستاند و عنان از دست او افشانده روان‌تر از تیر و تیزتر از تیغ بر دشمن حواله کرد و بقیه لشکر چون دیدند که اختیار نماند به هرطرف گریختند و او مدهوش‌وار آن روز تا شب جنگ کرد و اسب او را زخم بسیار رسیده بیفتاد و او پیاده جنگ می‌کرد. نوکری خواجه رضی نام جان خود فدای ولی‌نعمت کرده پیاده شد و اسب خود را کشیده سوگند داد که اگر بیرون نروی خون خود را در عرصات از تو خواهم طلبید. امیرزاده عمر شیخ سوار شده تنها روی به اندکان نهاد و پیشتر کسی نقل کرده بود که شاهزاده صریح گرفتار شده. «۲» ما از آن متفّرق شدیم.

فتنه و غوغا پیاده شد و مردم پناه به کوه می‌بردند. ناگاه خبر آمد که شاهزاده اینک به سلامت رسید.

(۱). س، ك: غیرت.

(۲). کلمه «صریح» که در نسخه‌ها آمده نامتناسب به نظر می‌رسد. شاید این صورت تصحیفی از «عمر شیخ» باشد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۰۱

نظم

آن یار که گفتا به توام دل نگران است‌گو می‌رسم اینک به سلامت نگران باش مردم شهر پیاده و سوار استقبال نموده جانها نثار کردند و از هرطرف غلبه جمع آمدند و امیرزاده عازم سمرقند شد. در نواحی خجند خبر یافت که انکاتو «۱» را قصد اوزگند دارد. شاهزاده بازگشته چون به گذار سیحون بیقوز طارم رسید، انکاتو را معا معا از آن طرف رسید و دو لشکر نامدار در دو طرف گذار فرود آمدند. شبی شخصی از اوزگند، انکاتو را به گذاری رهنمونی کرد و او فرمود که در قیتول او آتش بسیار برافروختند و خود با

اکثر لشکر از سیحون گذشت و امیرزاده واقف گشت. با آن‌که لشکر او بسیار کم بود جنگهای محکم کرد. عاقبت عنان به جانب اندکان تافت و انکاتو را متعاقب شتافته در نیم فرسنگی اندکان فرود آمد و امیرزاده عمر شیخ چون شیر خشمناک، بی‌ترس و باک، باز بر ایشان زد. چون شیر می‌غرید و جگرگاه خصم به شمشیر و نیزه می‌درید.

نظم

جهانی در آن دشت آورد گاه‌کلاه از سر افتاده سر بی‌کلاه دشمنان بسیار بودند و شاهزاده کم. توکل بهادر عنان گرفته او را از جنگ بیرون آورد. انکاتو را نیز برگشته راه کافرستان پیش گرفت. شاهزاده عمر شیخ با چهارصد سوار و دلاوران در عقب رفته غنیمت بسیار بازآورد.

و در این ایام لشکر تغماق به ولایت ماوراء النّهر درآمده بودند و امیر سلیمانشاه و عباس بهادر دروازه‌های سمرقند بسته و نشستند و جز صبا و شمال کسی

---

(۱). ظفرنامه: «انکاتو را برادرزاده امیر حاجی بیک در کنوت نیز حقوق انعام و احسان حضرت صاحب‌قران فراموش کرده با لشکر گران از مغولستان به سیرام و تا شکنت آمده ....» ص ۳۱۸

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۰۲

را مجال دخول و خروج محال می‌نمود و یاغی تا سر پل دو بوسه آمده آن ولایت را غارت و تاراج مثل ممالک عراق و فارس می‌کردند. القّصه لشکر تغتمش خان نخشب و قرشی را سوخته عازم بخارا شدند و امیر طغای بوقای برلاس به اتفاق اعیان بخارا شهر را محکم ساخته به زخم تیر و سنگ یاغی را نگذاشتند که نزدیک شهر آیند و چون این وقایع در فارس معروض حضرت صاحب‌قران آمد، مهمّات آن ممالک چنانچه مشروح گشت سرانجام نموده معاودت فرمود.

ذکر معاودت سلطان آفاق از ممالک فارس و عراق به سبب هجوم لشکر تغماق

حضرت صاحب‌قران از فارس و عراق به جانب ماوراء النّهر معاودت فرموده در ری به آغروق همایون رسیده شاهزاده جهانیان، امیرانشاه گورکان و امیر حاجی سیف الدین را به خراسان فرستاد تا لشکر بیرون کنند و به همین مهم امیر محمد سلطانشاه را از راه یزد روان کرد و ممالک عراق قم و همدان و کاشان و قزوین را به پیر احمد ساوه‌ای داد و مملکت ری را به موسی پسر حسین جوکار رجوع نمود و اسکندر شیخی را با او گذاشت و ملوك رستمدار و گیلانات را اجازت مراجعت ارزانی داشت و در فیروزکوه، خوار ری و توابع آن را به اسکندر شیخی عنایت فرمود و امیر عزّ الدین پسر سیّد عماد الدّین را که در این یورش نیکو ملازمت کرده بود سمنان و هزار جریب مسلّم شد و دامغان را به امیر جمشید قارن که از قهستان خراسان بود رقم زد و استراباد را به پیر پادشاه پسر لقمان بن طغا تیمور خان ارزانی داشت و همه را تأکید فرمود و مبالغه نمود که با رعایا عدل ورزید و راهها از دزدان پاك کنید و حضرت صاحب‌قران به تعجیل به خراسان درآمد و به متابعت نصرت بالرّعب مسیرهٔ شهر از آوازه آن حضرت یاغی از ماوراء النّهر گریخت و آن حضرت به سعادت و اقبال در دار السّلطنه سمرقند نزول اجلال فرمود و امرا را جمع فرموده وقایع

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۰۳

ماوراء النّهر را پرسش نمود. برات خواجه را به سبب تقصیر مؤاخذه بلیغ کرد «۱» و با امیر سلیمانشاه عتاب عظیم فرمود و امیر عباس از غایت اندوه به دار بقا رحلت کرده بود. «۲»

مصرع

مردن اولیتر که در بی‌اعتباری زیستن

و گوجه ملك را که با سیزده نفر در قفای یاغی تا آب خجند رفته بود و بر سیصد کافر انکاتورای شبیخون برده و اسیران خجند و آن نواحی را خلاص کرده بود سیورغال عنایت فرمود و نشان ترخانی ارزانی داشت و شاهزاده جهانیان، عمر شیخ بهادر را با لشکری عظیم در عقب تغماقیان یعنی لشکر تغتمش خان فرستاد. ایشان از دشمنان بسیاری به قتل آورده از موضع بولان باز گشتند. «۳»

حکایت رفتن حضرت صاحبقران به خوارزم «۴»

حضرت صاحبقران چون به سمرقند آمد، هرچند لشکر تغتمش خان گریختند، امّا هنوز جمعی از مردم او در خوارزم به اتّفاق رعایا آن‌جا فتنه می‌انگیختند. آن حضرت عزم یورش خوارزم جزم فرمود و بار گنجه اغلان و تیمور قتلغ اغلان «۵» و شیخ علی بهادر و شیخ تیمور بهادر را منغلای ساخته عید خواجه را قراول گردانید و از جوی جدریس گذشته کسی گریخته آمد و خبر داد که ایلغمش اغلان «۶» و سلیمان صوفی و اکثر مردم خوارزم سر خود گرفته ترك مملکت گفتند و سر بر سریر و جان بر خان‌ومان و اختیار کردند و حضرت صاحبقران بار دیگر

---

(۱). ظفرنامه: «ریش تراشیده مؤاخذه عظیم کردند و گوناب و سفیداج کرده معجر پوشانیدند.» ص ۳۲۲

(۲). ظفرنامه: «در آن ولا، امیر عباس به زخم تیری که در جنگ جوکلك به او رسیده بود درگذشت ....» ص ۳۲۰

(۳). ایضا: بیلن.

(۴). ایضا: نوبت پنجم.

(۵). ایضا: «کونجه اغلان و تمور قتلغ که از توقتمش خان روگردان شده التجا به درگاه عالم پناه آورده بودند ....» ص ۳۲۲

(۶). ف: بیغمش اغلان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۰۴

مملکت خوارزم را مسخّر فرمود و شاهزاده جوان‌بخت امیرانشاه بهادر و امیر محمد سلطانشاه و امیر ایکو تیمور و شمس الدین اوج قرا را در عقب دشمنان فرستاد و ایشان تا قم کند رفته بسیاری از مخالفان به قتل آوردند و غنیمت گرفته در خوارزم به دولت ملازمت رسیدند و آن حضرت فرمود که باروهای خوارزم در خندق ریخته قتل‌عام کردند و اهالی آن را برده گرفتند. عزیزان تنّعم‌پرورده را با هزار مذلّت و خواری برهنه و گرسنه راندند و پرده‌نشینان را از ستر عفّت بیرون آوردند و به مدت ده روز شهری چنان معمور به نوعی خراب شد که در همه سواد و بیاض آن یك متنّفس نماند و دیواری که یك کس در سایه آن بیاساید بر پای نبود. «۱»

مصرع

کندند و کوفتند و ببردند مالها

ذکر یاغی شدن امیرکا پسر امیر شیر بهرام

امیرکا محمد شرف دامادی صاحبقرانی یافته شوکت و امارت و جاهی عریض داشت. «۲» امّا غرور دولت و وفور حشمت پای سعادت او را لغزانیده مخالفت ورزید و رقم یاغیگری بر خود کشید و از شآمت عاقبت نیندیشید. دولت روی برتافته بر او می‌خندید و زبان روزگار در گوش او می‌سرایید که:

نظم

مکن آن‌که هرگز نکردست کس‌بدین رهنمون تو دیو است و بس امّا چون سعادت مساعد نبود بر آن حرکت شنیع اقدام نمود و در زمان عزیمت خوارزم، لالیم بهادر ابو الفتح برادر امیرکا را گرفته و در بخارا به امیرزاده

---

(۱). به دستور تیمور «تمام اهالی و سکّان شهر و ولایت را خانه کوچ به جانب سمرقند روانه گردانیدند و شهر خوارزم را یکبارگی ویران ساخته جو کاشتند.» ص ۳۲۳

(۲). ظفرنامه، «مهد اعلی سلطان بخت بیگم را در حباله داشت و از میامن تربیت آن حضرت ولایت ختلان و ایل آن نواحی تمام در تحت فرمان او بود.» ص ۳۲۴

عمر شیخ بهادر رسانید و او شاهزاده را از یاغیگری برادر واقف گردانید و شاهزاده عمر شیخ، در عقب امیرکا روان شد و امیرکا خانه آق تیمور بهادر و داد ملك بهادر غارتیده در حصار شادمان جیباخانه میری گشاده اسباب حرب مرتّب ساخت و حشری اراذل.

نظم

به فعل چون حشرات زمانه نامضبوطبه طبع چون حرکات سپهر ناموزون گرد آورد و از هیبت آوازه شاهزاده عمر شیخ منهزم گشته و از آب و خش گذشته به جانب ختّلان گریخت و شاهزاده چون شیر گرسنه در پی شکار خسته می‌رفت.

مصرع

میرکا عازم بدخشان شد

والی آن‌جا شاه جلال الدین دست ردّ بر سینه امید او نهاده ملاقات کرد تا نومید و خاکسار غبار ادبار بر چهره روزگار او نشسته بازگشت و ملازمان یکان یکان روگردان شدند.

نظم

بی‌بلا نازنین شمرد او راچون بلا دید در سپرد او را

تا بدانی که وقت پیچاپیچ‌هیچ کس مر ترا نباشد هیچ لشکر منصور در اطراف و جوانب از او خبر نمی‌یافت. اتفاقا امیر عثمان عباس عازم سمرقند شده چون از کوه بوطاط گذشت «۱» پی تازه سوار اندك دید که از راه گردیده‌اند. بر اثر آن رانده اسبی چند با زینهای به تکلّف یافت. اسبان را گرفته و پیشتر رفته میرکا را دید بی‌آب و تاب در سایه بوته خفته. از آواز سواران

---

(۱). ظف: «عثمان پسر آروغ عمر با چند نوکر به سمرقند می‌رفت و از عقبه بوتاتو گذشته ... محمد میرکه را دید با چهار نوکر نشسته ....» ج ۱ ص ۳۲۷

برجست و نوکرانش دست به تیروکمان بردند. میرکا منع کرده کمانها انداختند و امیر عثمان او را گرفته به موجب فرموده امیرزاده عمر شیخ به یاساق رسانید و او خطّ خوب و اشعار مرغوب داشت. و در آن زمان که رایات همایون در خوارزم بود، امیر جهانشاه بن امیر جاکوبا لشکرها عزم آن طرف نموده در نواحی بلخ خبر یافت که ایل بورلدای یاغی شد. بازگشت و در بغلان ایشان را سیاست فرمود. در این حال یاغیگری میرکا شنید. فی الحال از جیحون عبور کرد. ناگاه علی اکبر و جنید یاغی شده با سه هزار مرد نیم شب بر سر امیر جهانشاه شبیخون آوردند و او شست سوار اعتمادی داشت. پشت به آب کرده و دل به دریا داده آن شب تا به روز جنگ کردند. ناگاه خواجه یوسف و پیر علی تاز با پانصد سوار باز از آب گذشته به مدد رسیدند و حمله کردند. هنگام سحر نسیم ظفر وزیده و دشمنان دست از ستیزه داشته رو به گریز نهادند و لشکر منصور در قفا رفته بسی مردم از آن نامردم به قتل

آوردند و جمعی از ایل بورلدای که از امیر جهانشاه گریخته بودند به کابل رفتند. «۱» والی آن‌جا ابو سعید که پرورده نعمت و خاك برگرفته حضرت صاحب‌قران بود نقد اخلاص را مغشوش ساخته و با آن مخاذیل متّفق گشته یاغی شد. آن حضرت، چون خبر یاغیگری ابو سعید شنید آق بوقا نامی را که دشمن او بود تربیت فرمود و در وقت فتح خوارزم اسباب حکومت ساخته و یرلیغ کابل نوشته روان گردانید و امیر جهانشاه و خواجه یوسف ایل بورلدای را تکامشی کرده، در ولایت پغمان «۲» به ایشان رسیدند و جمعی را به قتل آورده باقی به رودخانه سند رفتند و از خراسان امیر آق بوقا و امیر سیفل قندهاری در عقب ایشان رفته بودند. هرکه از دست امیر جهانشاه جان برده بود تمام را یافته،

مصرع

کشتند و اسیر و برده بردند

(۱). ظف: «جنید بورالدایی و برادرش بایزید و علی اکبر.» ص ۳۲۸

(۲). ظف: لقمان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۰۷

ذکر وفات پادشاه سیورغتمش خان و به سلطنت نشستن پسر او سلطان محمود خان

پادشاه سیورغتمش خان، در وقت عزیمت خوارزم در بخارا بیمار شد.

حضرت صاحب‌قران مولانا عزّ الدین مسعود شیرازی را که در طبابت و حذاقت معالجت بی‌بدل بود ملازم او گذاشت. امّا چون مرض صعب بود علاج را فایده نبود.

نظم

بیمار هجر را ز مداوا چه فایده‌برخیز ای طبیب که بگذشت کار از آن به جوار رحمت حق پیوست. اهالی ممالك شرایط عزا به جای آورده عاقبت طلعت ملك آرای او را نادیده انگاشتند و سلطنت او را ناشنیده پنداشتند.

نظم

سپردند چون نعش او را به خاك «۱»ستردند نقش وی از سینه پاك حضرت صاحب‌قران در باب امور مملکت و صلاح سلطنت و جلوس بر سریر خانیت با امرا و ارکان دولت مشورت [فرمود. همه یراق دیده اتّفاق کردند که رعایت حقوق پادشاه سعید مغفور سیورغتمش خان] فرموده رقم سلطنت و خانیّت بر فرزند شایسته او سلطان محمود خان کشیدند و به طالعی فرخنده و اختری خجسته بر او رنگ خانی و سریر سلطانی جلوس فرمود. پایه منبر به فرّ نام او سر به آسمان سود و سکّه به اسم شریف او لب خندان گشود «۲» و در آن روز ز روز یور و گوهر و مشك و عنبر از خزاین آورده با هم آمیختند و توده توده قماشهای لطیف «۳» و گونه‌گونه خلعتهای

(۱). ظف: «در جلگای کش به نزدیك قویقان یغاج در گنبدی که از مستحدثات او بود دفن کردند.» ج ۱ ص ۳۳۰

(۲). ك ندارد.

(۳). ك، س: نفیس.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۰۸

فاخر به رسم ریختند و همه را بر امرا و ارکان دولت و لشکر و رعیت قسمت کردند و چند روز به عیش گذرانیده «۱» آن زمستان تا بهار در سمرقند توقّف نمود و این جلوس در آخر سنه تسعین بود.

وقایعی که در ممالک آذربایجان و فارس و عراق بعد از مراجعت آن حضرت به جانب سمرقند ظاهر شد.

حضرت صاحب‌قران چون از آذربایجان عازم اصفهان شد، آغرق را در ری گذاشته ضبط آن مملکت به شاهزاده عالمیان امیرانشاه گورکان مفوّض فرمود و شاهزاده حکومت تبریز را به محمد دواتی و قرا بسطام داد و اخی ایرانشاه سنجری که حاکم سلطانیه بود از عزیمت آن حضرت به ماوراء النّهر وقوف یافته و سلطانیه را گذاشته به اردو پیوست.

و در این ایام شاه علی و شبلی و احمد قزل در تبریز جمع شدند و شبلی احمد قزل را کشته قرا بسطام پیش شبلی آمد و به اتفّاق محمد دواتی را حبس کردند و تبریز بر ایشان قرار یافته شاه علی را به آقایی برگرفتند. امّا اختیار شبلی داشت و چهل روز بر این گذشته خواجه جوهر خادم حاکم النجق لشکری به تبریز فرستاد، اواخر صفر و شبلی در مرند ایشان را شکسته به تبریز آمد و اساس ظلم نهاد [و قحط عظیم واقع شده یک من نان به سنگ تبریز به ده دینار بغدادی یافت نمی‌شد و قرب صد هزار آدمی به گرسنگی هلاک شدند. موسم بهار علف‌زار مدد مسکینان شد و مثل گویند که جانی به جغتن «۲» رسانیدند.] «۳»

---

(۱). طبق ظفرنامه در «باغ بهشت» سراپرده و خرگاه زدند و «امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد برادرش و امیرزاده شاهرخ را با کرایم جلایل حورانژاد، به طریق شرع مطهر، عقد بسته، به تاریخ سنه تسعین و سبعمایه، داماد کردند.» ص ۳۳۱

(۲). ک: بجغش.

(۳). ذیل جامع: «و قحط عظیم واقع شد چنانکه هرکس که یک من از حبوبات داشت به زخم شکنجه هلاک شدی. قریب صد هزار آدمی هلاک شدند. در آخر زمستان قحط به مرتبه‌ای رسید که یک من نان به وزن سنگ تبریز به ده دینار تبریز شد و چون بهار شد علف صحرا مدد مساکین شد.» ص ۲۴۴

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۰۹

در این ولا، خبر آمدن سلطان احمد از جانب بغداد آمد. شاه علی و شبلی بیرون رفته چون آن خبر دروغ بود شبلی به علف‌خوار سهند فرمود. قرا محمد ترکمان به استدعای تبریزیان، هیژدهم جمادی الأول به تبریز آمد و در قروق هشترود به شبلی رسیده صفوف معرکه تعبیه دادند و شبلی به نفس خود مردانگیها نمود. امّا چون اجل موعود رسیده بود او را گرفته به قتل آوردند و مردم از ظلم او خلاص شدند و شاه علی در مراغه به صورت درویشان گریخت و ترکمانان چند روز بوده شهر را به جالق و قرا بسطام سپردند و عازم ولایت خود شدند و محمد دواتی با تراکمه رفت «۱» و خواجه جوهر به تبریز آمده عدل و داد آغاز نهاد و رعایا آسودند و مفسدان را گوشمال داده عمر قبچاقی «۲» را به تاراج ارّان فرستاد و جمعی را به غارت تراکمه جانانی که مال بسیار داشتند نشان داد و محمود خلخالی هرچه آن دو گروه گرفتند بازسته چیزی به خداوندان داد و باقی را خود تصرف نموده به تبریز آمد و عمر قزوینی را به حکومت گذاشت و او نیکو معاش کرد.

ذکر احوالی که میان آل مظفر در فارس و عراق در این سال به ظهور [پیوست] «۳»

شاهزادگان مظفریه به موجب فرمان صاحب‌قران هریک حاکم ولایتی

---

(۱). ایضا: «و رفتن تراکمه سبب این بود که چون خبر بدیشان رسید که جماعت آق قیلو (- آق قوینلو؟) بر سر قرا محمد آمده‌اند و او را به قتل آورده‌اند چون این خبر معلوم کردند مجال اقامت نداشتند.» ص ۲۴۵

(۲). ایضا: «یاغی باستی عمر قبچاتی را به ارّان فرستاد. او ایلها و تراکمه بلوکات را کوچ کرده بدین طرف می‌آوردند. محمود

خلخالی را خبر شد. در عقب او بیامد و با او حرب کرد. یاغی باستی به [-] رفت.
سید سیف الدین قزوینی در پل خداآفرین به یاغی باستی برسید. یاغی باستی بگریخت ... خواجه جوهر او را کشت و مدتی در شهر بود به طرف النجق روانه شد. خواجه جوهر چون به قلعه رسید آلتون را مقرر کرد که تراکمه چوپانی را که متمولترین تراکمه بودند غـارت کننـد. تراکمه و ملـك چوپانی را غارت کردنـد و گوسـفند و مواشـی بی‌قیاس بگرفتنـد و از راه و رزقان به طرف قلعه النجق می‌بردند. محمود خلخالی را خبر شد. در عقب ایشان بیامد. التون و عماد الدین (نایب خواجه جوهر) بگریختند و غنیمت بگذاشـتند ....» ص ۲۴۵
(۳). س، ك: آمد.
مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۱۰
بودنـد. شـاه یحیی را همـای سـعادت سـیما بـال اقبـال در آشـیان دولت نشـان شـیراز باز کرد و شاه منصور در وقتی که سـلطان زین العابدین را محبوس گردانید، اسـتعدادی تمام از خاصه او و نوکران به هم رسانید و او از عنفوان شباب بر ارتکاب مقاسات و رکوب مشـقّات خوگر بود و چون شـمال و جنوب اطراف ممالـك و اکنـاف مسالـك می‌پیمود. هرطرف شور و شـرّی می‌انگیخت و در هر لبـاس رنـگ و نیرنگی می‌آمیخت. در این ایّام فرصت غنیمت دانسـته متوجّه شـیراز شـد و شاه یحیی شـش ماه بیش نبود که در آن ملك به امور جمهور قیام می‌نمود و هنوز کار او اسـتقامتی نداشت. «۱» طاقت مقاومت نیاورده شیراز را به برادر بازگذاشت. چنانچه شـاه منصور از دروازه‌ای درآمـد و شـاه یحیی از دیگری بیرون رفته عـازم یزد شـد و شـاه منصور تعرّض نرسانیـد و تخت فـارس که مدتها در آرزوی آن بود به آسانترین وجهی مسخّر ساخت. «۲»
و چون در آن ولا، انواع بلا که از شـرح استغنا دارد به متوطّنان فارس رسیده بود، شاه منصور ایشان را نوید عدل داد و الحق به جای آورد. یکی از وزرا میادمـات اربـاب عمـایم را که مبلغ هفتـاد تومـان بود خواست که به نصف آرد. شـاه غضب فرموده گفت ما این مردم را وعـده عـدل داده‌ایم، چگونه میادمه‌ای که آباء و اجـداد ما داده باشـند ناقص کنیم. حکم فرمود که از انقد وجوه صد تومان ساخته به سویّت قسمت کنند و فرمود که ما دو لشکر داریم: صوری شمایید و معنوی سادات و علما و مشایخ و محتاجان.
فی الجمله اهل فارس به قـدوم او اسـتبشار نمودنـد و جراحات خدنگ حوادث به مرهم مرحمت او التیام یافت مولانا حافظ شـیرازی کارنامه‌ای در آن ایام می‌فرماید:

---

(۱). حافظ ابرو: «و چنـد ایلچی به جانب شاه منصور فرسـتاد. هر ایلچی که می‌رسـید شاه منصور او را موقوف می گردانیـد و اجازت انصراف نمی‌داد و خود بر سبیل تعجیل متوجه بود.»
(۲). محمود کتبی: «امرای فارس را بگرفت. امیر غیاث الدین منصور شول را میل کشید.» ص ۱۱۶
مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۱۱
نظم
جوزا سحر نهاد حمایل برابرم‌یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورم
ساقی بیا که از مدد بخت سازگارکامی که خواستم ز خدا شد میسّرم
جامی بده که باز به شادی روی شاه‌پیرانه سر هوای جوانی است در سرم
گردون چو کرد نظم ثریّا به نام شاه‌من نظم در چرا نکنم از که کمترم
منصور بن محمد غازی است حرز من‌وز این خجسته نام بر اعدا مظفّرم
شاها من ار به عرش رسانم سریر فضل‌مملوك آن جنابم و مسکین این درم

ای شاه شیر گیر چه کم گردد ار شوددر سایه تو ملک فراغت میسرم

بال و پری ندارم و این طرفه ترکه نیست‌غیر از هوای منزل سیمرغ در سرم

شعرم به یمن مدح تو صد ملک دل گشادگویی که تیغ تست زبان سخنورم

من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال‌کی ترک آب خورد کند طبع خو گرم

ور باورت نمی‌شود از بنده این حدیث‌از گفته «کمال» دلیلی بیاورم

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۱۲ گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهرآن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم «۱»

شکر خدا که باز درین اوج بارگاه‌طاوس عرش می‌شنود صیت شهپرم

بر من فتاد سایه خورشید سلطنت‌اکنون فراغت است ز خورشید خاورم

نامم ز کارخانه عشاق محو بادگرجز محبت تو بود شغل دیگرم

مقصود از این معامله بازار تیزی است‌نه جلوه می‌فروشم و نه عشوه می‌خرم و همّت و نهمت بر عمارت مملکت و بسطت سلطنت و رعایت رعیت و زیادتی لشکر و ابّهت مصروف و موقوف داشت و خاطر به رفاهیت رعایا گماشت.

ذکر خلاص یافتن سلطان زین العابدین از بند شاه منصور و خلاصی امیر مظفر کاشی

از عجایب قرون و دهور و غرایب سنین و شهور خلاصی سلطان زین العابدین است از حبس شاه منصور و شرح قصّه آن است که شاه منصور سلطان زین العابدین را چنانکه مذکور شد در قلعه سلاسل محبوس کرده متوجه شیراز گشت. حق تعالی به مقتضی فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً «۲» نگاهبانان او را بر او مهربان ساخته «۳» با هم گفتند که

---

(۱). منظور بیت: گر بر کنم دل ... آن‌که اصل از مسعود سعد سلمان است (دیوان چاپ رشید یاسمن صفحه ۳۴۵) که کمال الدین اسماعیل در آن تغییر داده (رک مجله یادگار سال اول شماره ۸ ص ۱۹ مقاله محمد قزوینی).

(۲). سورة الأنشراح ۵.

(۳). «سلطان زین العابدین به کمک احمد شاه ترمتای و محمود شاه خویش او از بند خلاص یافته متوجه وروجرد شد پیش ملک عزّ الدین لر.» ظفرنامه ج ۱ ص ۴۲۴

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۱۳

خدا روا ندارد که پادشاهی با تجّمل پناه به پسر عمّ آرد و او اسباب پادشاهی او را گرفته مقیّد سازد و هنوزش و هم‌جان باشد.

مصرع

بیم آن است هنوزش که به جان باشد بیم

مجموع نگاهبانان یک زبان شده او را چون یوسف از تنگنای چاه وحشت و مانند یونس از بطن ماهی ظلمت خلاص دادند و او رو به راه نگویم به فضل الله آورد و همچنین خال او امیر مجد الدّین مظّفر کاشی را که حضرت صاحب‌قران در زمان فتح اصفهان مقیّد ساخته بود چون آن حضرت مراجعت نمود، نگاهبانان با او موافق شده او را از اردو به جانب بغداد بردند و به حسب اتّفاق هردو در یک محل به هم رسیدند و آن را نشانه دولت دانسته ترک عزیمت بغداد کردند و احوال فارس و عراق استفسار نمودند. چنان معلوم شد که تمام لشکرها عود نموده‌اند و شاه منصور شیراز گرفته و شاه یحیی ابرقو را غارت کرده و به یزد رفته و پسر شاه یحیی به موجب فرمان حضرت صاحب‌قران عزیمت اصفهان داشته و حاجی بیک و یوسف شاه که از قبل آن حضرت حاکم اصفهان بودند شهر را گذاشته عازم خراسان شدند.

سلطان زین العابدین و امیر مجد الدین چون بر این اوضاع اطلاع یافتند فی الحال به جانب اصفهان شتافتند. در منازل و مراحل فوج‌فوج ملحق می‌شدند.

چنانچه در روز نزول اصفهان دو هزار و سوار و پیاده آماده بودند. بازماندگان تیغ بلا و آوارگان تیر جفا آمدن او را نعمتی عظیم دانستند و احوال او رونق تمام گرفت و شهر و ولایت روی به معموری نهاد و سلطان زین العابدین با عمّ خود عماد الدین سلطان احمد دوستی ورزیده ایلچیان فرستاد و سلطان احمد با آن‌که عثمان سکرچی «۱» را به تحصیل مال امان به کرمان برده بود و به ادای آن اشتغال داشت، ایلچیان زین العابدین را [رعایت نموده اجازت ارزانی داشت و شاه منصور خبر سلامتی سلطان زین العابدین شنیده] «۲» با لشکر گران به اصفهان آمد و سلطان

---

(۱). ف: پیکرچی- در حافظ ابرو هم «سکورچی» آمده و این کلمه به معنای چتردار است.

(۲). ک ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۱۴

زین العابدین سپاه خود مرتب داشته و اصفهانیان را موافق ساخته چند نوبت جنگهای مردانه کردند و از هیچ طرف ظفر روی ننمود.

مصرع

بیم آن است هنوزش که به جان باشد بیم

شاه منصور به جانب دار الملک شیراز بازگشت.

لشکر کشیدن شاه یحیی به جانب کرمان و منهزم بازآمدن

شاه یحیی از شیراز بازگشته و ابرقوه را غارت کرده و داعیه تسخیر کرمان در ضمیر مبارکشان جای گرفت و جذب خاطر لشکر افغان و استرضای سلطان ابو اسحق که در سیرجان بود نمود و با سپاه فراوان به ولایت کرمان درآمد و در حوالی چهار گنبد که ییلاق سلاطین کرمان است «۱» فرود آمد. سلطان ابو اسحق و لشکر افغان به موجب عهد و پیمان رسیدند و سلطان احمد یراق لشکر کرده از کرمان بیرون آمد.

جهانیان را انگشت تحیّر در دندان که چرخ شعبده‌باز.

مصرع

باز این چه فتنه است که انگیز می‌کند

از طرفین صفهای لشکر چون امواج بحر اخضر جوشان و خروشان درهم آویختند و به زخم تیغ بی‌دریغ جویهای خون بر خاک هلاک ریختند. سلطان بایزید که از لرستان پیش برادر به کرمان آمده بود در آن معرکه مردانگیها نمود.

عاقبت از مهبّ عنایت الهی نسیم فتح و ظفر بر رایت سلطان احمد وزید و شاه یحیی شکسته به جانب یزد بازگردید و سلطان ابو اسحق گرفتار آمده لشکر افغان با ناله و فغان گریزان رفتند و سلطان عماد الدین احمد، مظّفر و منصور، متوجه سیرجان شد و رعایت صله رحم «۲» نموده سیرجان به سلطان ابو اسحق که برادرزاده او بود عنایت فرمود و خود.

مصرع

به طریقی که در خیال نبود

---

(۱). حافظ ابرو: «و قریب به سیرجان.»

(۲). حافظ ابرو: «خواست که قلعه سیرجان مستخلص کند میسّر نگشت.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۱۵

به کرمان معاودت نمود.

وقایع سنه احدی و تسعین [و سبعمائه]

آمدن تغتمش خان به ماوراء النّهر و به استقبال رفتن حضرت صاحبقران

تغتمش خان حقوق تربیت حضرت صاحب‌قران فراموش کرده با لشکر گران از آب خجند عبور نمود و منغلای او به زرنوق رسید «۱» و آن حضرت، با آن‌که زمستان بود و برف و سرما، با لشکر حاضر به ساغرج آمد. امرا عرضه داشتند که چندان توقّف باید فرمود که لشکرها جمع شود. رای جهان گشای را موافق نیامده فرمود که فی التأخیر آفات. عاقل کار امروز به فردا نگذارد که فردا کار با خود دارد.

نظم

زمانه از آن‌کس تبّرا کند که او کار امروز فردا کند القّصه برف کوفته و راه ساخته «۲» از عقبه آت اولکاسی گذشتند و شیخ علی بهادر و تیمور قتلغ و کوماج «۳» اغلان را فرستاد که از قفای یاغی درآمده مترصّد باشند و آن حضرت شبگیر کرده صباح بر سر یاغی رسید و همین روز امیرزاده عمر شیخ از طرف اوزگند آمده ملحق شد. روز دیگر ایلتغمش اغلان را که سرلشکر یاغی بود چندان مجال ندادند که صف راست کند و به یک حمله همه را از جای برداشته بسیاری از مخالفان به قتل آمدند. ایلتغمش اغلان هزیمت غنیمت دانسته فرار نمود.

امّا بهادران که در قفا بودند گریختگان را در میان گرفته دمار از روزگار ایشان

---

(۱). ظفرنامه: «خبر آوردند که منغلای توقتمش خان، ایل یغمش اوغلان با سپاه گران از آب خجند گذشته در نزدیک اجوک زرنوق نشسته است.» ج ۱ ص ۳۳۲

(۲). ظف: «با وجود آن‌که در تمام راه تا سینه اسب برف نشسته بود با جمعی خاصگیان برف کوفته متوجه گشت.» ص ۳۳۳

(۳). ظف: کونجه اغلان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۱۶

برآوردند و بردی بیک بخشی «۱» را گرفته و شناخته به حضرت رسانیدند. آن حضرت احوال یاغی دانسته او را نوازش فرمود و در منزل آقار فرموده آمده «۲» تواچیان را به ولایات فرستاد تا لشکرها به بلجار معین جمع آمدند. امیرزاده عمر شیخ و امیر سیف الدّین و امیر ایکو تیمور بر سیحون پل بسته منغلای روان شد. «۳» تیمور قتلغ اغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر به قراولی رفته و یاغی را دیده کمین کردند و نیمشب از چهار طرف آن غافلان که روز به اطراف رانده و شب کوفته و مانده به دل فارغ خفته بودند ناگاه درآمدند و صدای برغو و نفیر همچو صور اسرافیل آن مرده دلان را از بالین النّوم اخ الموت بیدار کرده چون چشم گشادند به جای هر مژه تیری در نظر دیدند و به عدد هر مویی تیغی بر سر. اکثر به قتل آمدند و اندکی گریخته تغتمش را آگاه کردند. صلابت دولت قاهره تغتمش خان را چنان از دست برد که بی‌جنگ و مصاف هزیمت را غنیمت شمرد و عنان عزیمت به دست سرعت سپرد و تا دشت قبچاق در هیچ مقام آرام نیافت. حضرت صاحب‌قران امیر سیف الدین را در آغرق گذاشته با شاهزادگان و امرا در قفای تغتمش خان روان شد و خواجه شیخ و قراقان بهادر و توبلاق و امانشاه خزانچی و دولتشاه جیباچی را با چهل مرد مردانه دو اسبه به زبان‌گیری فرستاد. ایشان در سارلغ اوزن «۴» به دشمن رسیده و جنگ کرده بسی به قتل آوردند [و قطبه ترخان «۵» را که با صد

خانه کوران خود از عقب تغتمش خان می‌رفت گرفته مقیّد به آن حضرت آوردند و کوران و گله‌های او در موضع آق قومان

---

(۱). ظفرنامه: «ایدی یردی بخشی را دستگیر کرده خواستند که سر از تن جدا کنند، او از بیم جان نام خود اظهار کرد و او را زنده پیش صاحب‌قران آوردند ...» ص ۳۳۲

(۲). ایضا: «در ماه صفر سنه احدی و تسعین و سبعمایه.»

(۳). ایضا: «به تاریخ ربیع الأول سنه احدی و تسعین و سبعمایه.»

(۴). ایضا: سارق اوزن.

(۵). ایضا: « [به قتبه درخان که با صد خانوار نشسته بود دوچار خوردند ... قتبه دورخان را که بزرگ آن طایفه بود دستگیر کرد. او را با قوم و گله و رمه به قهر و غلبه رانده به موضع آق سو، به معسکر همایون رسانیدند.]» ص ۳۳۶ ج ۱

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۱۷

پیش آن حضرت رسید] و در آن نواحی ایلچی از خراسان آمده عرضه داشت که حاجی بیک جاونی قربانی قلعه طوس را محکم کرده یاغی شد و ملوك سبزواری و عیسی ترکمان همداستان شده طغیان می‌ورزند و مملکت خراسان بی‌سامان است.

آن حضرت تأمّل فرموده امیرزاده جوان‌بخت امیرانشاه بهادر را با جمعی امرا نامزد خراسان فرمود و آن حضرت عزیمت ولایت اوزبك داشت. امرا مهم انکاتورا [را] اهم دانسته عرضه داشتند. حضرت بر مصلحت امرا رفته متوجه مغولکان شد.

ذکر توجه حضرت صاحب‌قران به جانب مغولستان

حضرت صاحب‌قران به عزم رزم انکاتورا به طرف مغولستان به راه بادیه و صحرای بی‌آب روان شد و لشکر غلبه و چهارپای بسیار از بی‌آبی در زحمت بودند و به خاك نمناك که از چاه کندن به مشقت حاصل می‌شد قناعت نموده می‌رفتند. «۱» ناگاه از فیض فضل بی‌چون و فرّ دولت روزافزون، در چله تابستان، در زیر علف برف و یخ فراوان یافتند. مردم آسوده و چهارپایان سیراب شدند و صحرای ایغربانی «۲» را شکار کرده صید بسیار گرفتار آمد و موجب ازدیاد قوت و قوّت لشکر گشت و قراولان لشکر منصور پیر علی تاز و امیرك ایلچی با هزار سوار دشمن بازخورده و جمعی را کشته و بعضی را گرفته آوردند. آن حضرت احوال یاغی پرسیده عرضه داشتند که انکاتورا غافل از شما، در صحرای اوزبك‌یار «۳» نشسته است. حضرت صاحب‌قران همان زمان شیخ علی بهادر و ایکو تیمور را روان ساخته، «۴» خود نیز به سرعت تمام متوجّه شد و قجرچی یک دو روزه راه را گم کرد. روز سیم آن حضرت

---

(۱). ظف: «چون به اتقین سوری رسید، آب نبود و سپاه از بی‌آبی در زحمت بودند و دو سه روز چاهها کنده آب حاصل می‌کردند و می‌رفتند.»

(۲). ظف: ایغربالی- ف: ایغربانی.

(۳). ظف: اورنگ‌یار- ك: اوزبك‌یار.

(۴). ظف: «و فرمود که در آن راه اصلا آتش نکنند تا دشمنان از توجه ایشان آگاه نگردند.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۱۸

شاهزادگان و امرا را جمع فرموده گفت که چون ما سه روز از راه افتادیم هرآینه قاچقنجی رفته یاغی را خبر کرده باشد. یراق آن است که پیش راه گریزگاه یاغی بگیریم. «۱» بر این قرار امیر جلال حمید را قجرچی ساخته فرمان شد که امیرزاده عمر شیخ بهادر از راه شبارتو «۲» از قراجور «۳» گذشته سر راه گیرد. شاهزاده ایلغار کرده در موضع قیاس «۴» به انکاتورا رسید و ایل والوس او را به

قتل آورده [انکاتورا بیرون رفت و سکاولان او را از قمارچی بیرون کرده بازآمدند] «۵» و امیرزاده عمر شیخ مظفّر و منصور در موضع اقتاد «۶» به آن حضرت پیوست.

و چون از شیخ علی بهادر و ایکوتیمور که به طلب یاغی رفته بودند تا غایت خبری نیامد، آن حضرت شاهزاده شیردل، عمر شیخ را به طلب ایشان فرستاد و ایشان از راه دیگر آمده شاهزاده به الاکول رسید و با پنجاه شست سوار به رسم قراولی فرسنگی از لشکر جدا گشته ناگاه سیصد سوار مغول پیش آمد. «۷» شاهزاده را غیرت جبّلی نگذاشت که عنان بی‌ناموسی به دست فرار دهد. قدم قرار در راه تقدیر آفریدگار استوار داشته در برابر ایستاد. مغولکان ایشان را مفت خود دانسته شکاری‌وار در میان گرفتند. شاهزاده چون شیر خشم‌آلود حمله کرد و بر قاعده جنگ مغول بر گرد یکدیگر می گشتند. صعوبت جنگ به جایی رسید که گردون گردان در کار ایشان متحیر و سرگردان ماند و قریب دویست حمله از طرفین واقع شد و مغولکان عاجز شده گریختند و شاهزاده نیم فرسنگ در قفا رفته بسیاری از ایشان به

---

(۱). ظف: «شاید که دشمنان خبر یافته باشند و متفرق شده مصلحت آن است که از دو طرف متوجّه ایشان شویم.»

(۲). ف: شارتو، ک، س: شبارتو- ظف: شراوشیاتو و نسخه چاپ کلکته: شیادتو.

(۳). ظف: قراغوجور.

(۴). ظف: قوباق.

(۵). ظف: «انکاتورا را تکامیشی کرده از ولایت به در کردند و از موضع قاقمه برجی بگذرانیدند.»

(۶). ظف: اختادیکتو- نسخه چاپ کلکته: اختادیکتور.

(۷). ظف: «چون به بیابان ایت ایجمس آله کول رسید ناگاه با هشتصد سوار از دشمنان برخورد.» ص ۳۳۹

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۱۹

قتل آورد و پیر حاجی ارلات «۱» که از مخصوصان شاهزاده بود سعادت شهادت یافت و شاهزاده به انتقام پیر حاجی بر سر حشم ایشان رفته گروه انبوه به تیغ بی‌دریغ گذرانید و اموال صامت و ناطق ایشان را الجا گرفته در قراخواجه به حضرت صاحبقران پیوست.

حضرت صاحب‌قران در آن ممالک آغاز یورشی دیگر فرمود و طرحی نو ترتیب نمود. امیر جهانشاه بهادر و اوج قرا بهادر را با سی هزار سوار به طرف اربیش «۲» به طلب دشمن فرستاد و ایشان به اربیش رسیده ولایت غارتیده مال بی‌حدّ و حصر گرفتند و ایل والوس را کوچانیده در صحبت امیر لعل «۳» و تیمور بوقا به سمرقند فرستادند و حضرت صاحب‌قران به ایل قوجور «۴» رسیده در اردوم سرای قورلتای فرموده و مجموع راههای مغول را نوشته فرمان شد که لشکرها به بلجار معین در یولدوز جمع شوند.

[نخست برهان اغلان را قجرچی کرده امیرزاده عمر شیخ را به طرف قراخواجه روان ساخت و دیگر ساتقورا قجرچی ساخته امیر جهانشاه بهادر و شیخعلی بهادر به راه قرااوت و قرنفلوق فرستاد و جلال حمید را قجرچی ساخته عثمان عباس را به راه ساقرقان و کول باز نامزد کرد و خداداد حسینی و مبشر را از راه اوراجکو تعیین نمود و ایشان با بلغاچی و یکله مصاف کرده و الجا گرفته متوجه بلجار شدند و حضرت صاحب‌قران کلان تواچی را قجرچی ساخته از راه سیچقان و ابان با لشکرهای قول روان شد و ایل بلغاچی را تالان کرد] «۵» [و امیر یادگار

---

(۱). ظف: «پیر حاجی پسر تیلانجی ارلات.»

(۲). ظف: ارتیش.

(۳). ظف: امیر لعل برادر طغای بوقای برلاس.

(۴). ظف: ایمل غوچور.

(۵). ظف: [«مسافت میان سمرقند و قراخواجه سه ماهه راه کاروان است. فوجی دیگر امیر جهانشاه و شیخعلی بهادر با سی هزار سوار آراسته نوکر سنقور را غجرجی ساخته ... از قراارت و شوروغلوق گذشته

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۲۰

اندخودی و امیر سلیمانشاه و امیر غیاث الدّین ترخان و امیر شمس الدین عباس و امیر توبیوقا را با لشکری تمام در آن حدود به جهت زراعت گذاشت تا به وقت مراجعت آذوق لشکر موجود باشد و امرا ارزن و زرت کشتند و آن حضرت از اوجانان گذشته اقوام مغول که در سنکلک و جنکلک بودند غارت کرده ایل والوس ایشان را راند.] «۱» و امرای منغلای که به طلب بولغاچی و سالوچی می‌رفتند ناگاه به خضر خواجه اغلان رسیدند و دو شبانه‌روز به زخم شیبه «۲» پاس داشتند. عاقبت به صلح از هم جدا شده و آن حضرت به موضع یکتور «۳» رسیده شاه ملک ترخان از خضر خواجه اغلان گریخته آمد و آن حضرت متوجه خضر خواجه شد و امرا که جهت زراعت آمده بودند کار خود تمام کرده در موضع کومکس «۴» به اردوی اعلی پیوستند. حضرت صاحب‌قران ایلغار کرده در منزل قرابولاغ قراولان سیاهی سپاه یاغی دیدند و شب لشکر خضر خواجه گریخته امرای جابقین به غارت و تاراج رفتند و آن حضرت از [ناردین گذشته از قراتاش و قیاقولان کوتل خضر خواجه را تکامشی فرمود و الجا گرفته در

هرجا که به یاغی رسیدند بکشتند و بغارتیدند و فوجی دیگر عثمان عباس ... به راه سغیزغان (نسخه بدل: سغرغان) به سوغولغان لیق و گوگ یار بشتافتند و فوجی دیگر خداداد حسینی و مبشّر ... از راه ارچکو روانه شدند و چون به موضع بیقوت رسیدند با قوم بولغاجی و یلکر ملاقی شده جنگی عظیم واقع شد. حضرت صاحب‌قران به نفس مبارک با لشکر قول نهضت فرمود و کلن دوچی غجرجی شده به راه الغ قول توجه نمود و از معسکر همایون ایلغار کرده به سیچقان دبان برآمد و الوس بلغاچی را بار دیگر نکبت کلن و ادبار در معرض دمدمه قهر عساکر گردون مآثر انداخته.»] ص ۳۴۳.

(۱). ظف: «حضرت صاحب‌قران در زمان توجه به جانب توقتمش خان امیر یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه ...

را در ترکستان گذاشته بود و چون لشکر توقتمش خان را شکسته و رانده عنان عزیمت از آن صوب منعطف گردانید و به طرف جته معطوف داشت، به ایشان کس فرستاد که شما نیز به مغولستان درآیید.

ایشان بر حسب فرمان به مغولستان درآمده از لوردبان بگذشتند ... به سوت کول و چچکلیک رسیده ایل والوس آن نواحی را غارت کردند.» ص ۳۴۳

(۲). شیبه به معنای تیرباران است.

(۳). ظف: کیتو.

(۴). ک: کرمکس- ظف: کون کز.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۲۱

موضع جالش الجاها را به سویت بر لشکر قسمت کرد] «۱» و به طرف یلدوز مراجعت نمود و از یلدوز ایلچی به استقبال امیرزاده عمر شیخ فرستاد و شاهزاده در آن نواحی با دشمنان مصافها داشته و الجاها گرفته از راه اوج فرمان به کاشغر آمد و از آن‌جا به اندکان نزول فرمود و حضرت صاحب‌قران در یلدوز طویهای بزرگ فرموده و عیش و عشرت نموده امرا و لشکریان را به انعام و اکرام خوشدل ساخت و رایت مراجعت برافراخت و امیر جهانشاه را بر سر آغروق گذاشته پانزدهم شعبان عازم سمرقند شد و هفتم ماه مبارک رمضان در مستّقر دولت نزول فرمود و لشکرها را اجازت داده تا دو سال عزیمت جانبی ننمود. «۲»

ذکر آمدن شاهزاده جهان امیرانشاه گورکان جهت دفع فتنه امیر حاجی بیک جاونی قربانی به خراسان

چون رایات ظفر آیات سلطان ممالک آفاق ناگاه از جانب فارس و عراق مراجعت نمود و به سرعت تمام از خراسان گذشته به ماوراء النهر فرمود، در خراسان و عراق هرکه را شیوه نفاق و طریقه شقاق در خاطر بود ظاهر شد. اول کسی که عصیان دولت و کفران نعمت حضرت صاحبقران ظاهر کرد، حاجی بیک جاونی قربانی بود پسر عم امیر علی بیک ارغونشاه که در وقتی که آفتاب چتر فلک‌سای آن حضرت بر خراسان سایه انداخت والوس جاونی قربانی را مستهلک ساخت او را از فلاکت بیرون آورده عنایت نموده حاکم طوس فرمود و به وقت تسخیر و تدمیر اصفهان او را در آن مملکت به حکومت گذاشته عازم فارس شد و دفاین و خزاین به

---

(۱). ظف: «از کوتل تاری رین گذشته دشمنان را تاقراتاش تکامشی فرمود ... بقیه مخالفان را تا قولان کوتل تمام غارت کردند و غنیمت بسیار از اسب و شتر و گوسفند و غیر آن به دست آورده اسیر و برده بی‌شمار گرفتند و صاحب‌قران بازگشته به جیش (نسخه بدل: حلیش، حلیس) آمد.» ص ۳۴۶

(۲). در همین ایام است که تیمور دختر خود سلطان بخت را به امیر سلیمانشاه می‌دهد. این دختر قبلا زن امیر کامحمد پسر شیر بهرام بود که یاغی شد و به قتل رسید. (رک ظفرنامه ج ۱ ص ۳۵۰).

دست حاجی بیک افتاده استعداد تمام حاصل کرد و روزبه‌روز مرتبه او به نوعی افزود که آن حضرت دختر او را برای امیرزاده عمر شیخ بهادر خواستاری نمود و چون آن حضرت به ماوراء النهر عود نمود، حاجی بیک به اخبار اراجیف که تغتمش آن حضرت را شکسته سمرقند محصور است جزم فرمود که دولت آن حضرت به آخر آمد و در خیال نقش بست که تا تغتمش از مهم ماوراء النّهر فارغ شود، من خراسان ضبط نمایم و حقوق آن حضرت نسیا منّسیا انگاشته شهر طوس را حصار ساخت و سکّه و خطبه به نام تغتمش خان کرد و یوسف خواجه پسر قمر الدّین که در طوس مقیّد بود به امارت نشاند و ملوک سبزواری را نیز یاغی کرد و چون این خبر به امیر آق بوقا رسید او را از عاقبت آن ترسانید. امّا فایده نداد. امیر آق بوقا از هرات و قهستان و فراه و سجستان و غور و غرجستان لشکری فراوان درهم آورده روی به طوس نهاد و حاجی بیک چند جنگهای مردانه کرد و طوسیکان موافقت نموده عاقبت به شهر گریختند و امیر آق‌بوقا از یک طرف و امیر شیخ محمد داروغه با خراسانیان از یک جانب دیگر خندق ساخته جای خود محکم ساختند و مدّت محاصره متمادی شد و امیر آق بوقا در طوس متمکّن نشسته به حاجی بیک پیغام داد که سه ماه است که بر دست راست تکیه کرده‌ام و سه ماه بر دست چپ و سه ماه برستان «۱» بخسبم. بعد از آن ببینم که تو در روی خواهی خسبید یا من.

---

(۱). یعنی بر پشت، به پشت بخوابم. زیرا «ستان یعنی به پشت بازافتاده. حکیم انوری گوید:

از زلزله حمله چنان خاک بجنبدکاز هم نشناسند نگون را وستان را» (مجمع الفرس محمد قاسم کاشانی)

در لغت فرس اسدی نیز آمده: به پشت باز خفته را ستان خوانند. رودکی گفت:

«یاد کن زیرت اندرون تن شوی‌تو برو خوار خوابنیده ستان» ص ۱۴۲ در فرهنگ جهانگیری هم آمده: «ستان با اول مکسور چهار معنی دارد: اول به پشت خوابیده را گویند.» در هرحال ستان در مقابل به‌رو خوابیده است که امروز عوام دمرو و به صورت صحیحتر دیمرو) گویند. چه دیم به معنای صورت است. در جهانگیری آمد: «دیم با یای معروف دو معنی دارد اول روی باشد ...»

و چون حضرت صاحب‌قران لشکر تغتمش خان را شکست چهار امیر، خماری یساول و حاجی عبد اللّه عباس و دولدای و انکا سارق را نامزد خراسان کرد.

امرای مذکور از آب عبور نموده خماری یساول به جانب کابل رفت و باقی امرا پیش آق بوقا آمده خبر هزیمت تغتمش رسانیدند و خراسانیان صدای کوس بشارت از آسمان گذرانیدند. امّا طوسیان باور نمی‌کردند. امیر آق بوقا امیر حاجی عبد اللّه و انکا سارق را به سبزوار فرستاد و دولدای را پیش خود بازداشت.

و در این اثنا شاهزاده جوان‌بخت امیرانشاه گورکان به خراسان آمده ابو بکر قبچاقی که چهره خاص او بود جهت وصول بشارت به طوس روان فرمود و در باغ زاغان نزول اجلال «۱» فرمود و لشکرها را جار رسانید که از راه قراباغ بادغیس در ساری قمش جام جمع آیند و فرمان فرمود که آلات و ادوات محاصره مرتّب سازند و ایلچیان امیر آق بوقا آمده عرضه داشتند که ملوک سبزواری به یاری حاجی بیک می‌رسد. اگر شاهزاده توجه نمایند کارها به مراد می‌شود. ایلچیان را خوشدل بازگردانید و بساط نشاط آراسته صدای نغمه عیش به زهره رسانید. امّا با وجود بزم عشرت از امور مملکت غافل نبود. چنانچه در وقتی که از پیش حضرت صاحب‌قران نامزد خراسان شد به سمرقند رسیده ملک پیر محمد ولد ملک غیاث الدین را که شرف دامادی داشت به مجلس شراب طلبیده خنده‌زنان گفت ترا می‌کشم و گردنش زده خود را به مستی برساخت. «۲»

فی الجمله نهم جمادی الآخر به عزم استخلاص طوس بل تمام خراسان روان شد و روز چهارم به جام رسیده از روحانیت حضرت شیخ استمداد همت نمود و باز ایلچی آق بوقا «۳» آمد که ملوک نزدیک رسید. اگر آن حضرت نرسد کار مشکلتر است

---

(۱). س، ک: جلال.

(۲). ظف: «و چون مأمور بود به قطع ماده فساد ممالک خراسان، ملک پیر محمد پسر ملک غیاث الدین را با دو پسر زین العابدین و محمود که در آن‌جا بودند شربت فنا چشانید.» ص ۳۳۶

(۳). ک: آق بوقا آقا.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۶۲۴

و در یک روز سه ایلچی آمده سخن همه همین بود. شاهزاده غضب فرموده گفت ملوک کدام سگ «۱» باشد که امیر آق بوقا از او این همه اندیشه دارد و گفت در این چند روز نخواهم آمد و شب اسبان را نعل‌بندی فرموده فرمان داد که اغرق آهسته به طوس رود و با هزار سوار مستّعد دوازده فرسنگ رانده نیمشب از راه دانه و بغیشان به نیشابور رسید و از آن‌جا ایلغار کرده به رونیز آمد و شب در صحرا بوده به یاسامیشی روان شد. پیری پیاده پیش آمد و گفت چهار سوار از نوکران ملوک آمده در قلعه قاسمی‌اند و مرا برای خبر فرستاده‌اند. شاهزاده فرمود که قومی که چنین قراول فرستند ایشان را چه قوّت باشد و به تعجیل رانده و یاسامشی کرده از در تنگ گذشتند. ناگاه لشکر یاغی سیاهی بسیار نمود و آبی در میان حایل بود. امرا وهم کرده به اتّفاق گفتند صلاح گذشتن نیست. شاهزاده گفت اگر ما حصارداری می‌کردیم هرات از این محکمتر بود «۲» و تازیانه زده چون باد از آب گذشت و ملوک در برابر آمد و جنگی عظیم شده لشکر یاغی را برداشتند و به تصوّر هزیمت به غنیمت مشغول گشتند. ناگاه سیصد سوار مکمّل بر قول امیرزاده حمله کرده بهادران را پریشان ساختند و یکی شمشیر حواله خود شاهزاده کرده و او سر یک سو برده بر دوش آمد و یک عیبه جوشن برید و دیگران شمشیر رسانیدند. امّا به عنایت الهی کارگر نیامد. شاهزاده آواز برآورد که تیرباران کنید و به تأیید آسمانی و قوّت دولت حضرت صاحب‌قرانی مخالفان به یک بار روی به فرار آوردند و خلقی بسیار به قتل آمد و از سرها منارها برآوردند و این فتح بیستم جمادی الآخر به ظهور آمد و چند سر از گردنان ایشان به طوس و هرات و سمرقند فرستاد و غنیمت بسیار به دست سپاه ظفر شعار افتاد و همه را به عرض رسانیدند. شاهزاده جهان‌بخش (بر) دو مجلد

(۱). حاشیه ک:

سگ کیست روباه ریزیده چنگ که با شیرمردان درآید به جنگ

(۲). یعنی اگر می‌خواستیم در حصار بنشینیم و به مدافعه اکتفا کنیم هرات حصار محکمتری بود و لزومی بدین حمله نبود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۲۵

کتاب یکی بحر الأنساب و دیگری دیوان امیر محمود ابن یمین رقم اختصاص کشید و باقی بر امرا و لشکر قسمت فرمود و باز ممالک خراسان اکثر در قبضه اقتدار و رتبه اختیار قرار گرفت و رایت ظفر آیات عازم طوس شد.

عزیمت جانب طوس

چون خاطر خطیر پادشاهزاده جهانگیر از جانب ملوک جمع شد، صدای گورکا و کوس به عزم تسخیر طوس به ذروه چرخ آبنوس برآمد و از راه سلطان میدان به قلعه خلامد رسیده مردم آن‌جا یاغی بودند. شاهزاده امیر حاجی مشهدی را که از امرای امیر ولی بود و حالاـ ملازم شاهزاده به خلامد فرستاد. قومی بی‌باک فتاک به یک تیر او را بر خاک هلاک انداختند. شاهزاده آن خبر شنید. امّا مهم طوس «۱» اهّم دانست و در مرغزار رادکان نزول فرمود. امیر آق بوقا و شاه شاهان سیستانی [شاهزاده را] «۲» استقبال نموده شاهزاده امیر آق بوقا را بر محافظت خراسان تحسین فرمود و به طوس آمده حصار را در نظر آورد. طوسیان از مشاهده این حال مجال جدال محال دانستند. لشکر منصور به ترتیب منجنیق و عراده و عروسک اشتغال نمودند. یونس جاونی قربانی که سرمایه فساد بود بیرون آمده و اسبی خوب کشیده به نوازش مخصوص شد و حاجی بیک سیصد کس از تبع او بند کرد و یونس عرضه داشت که حاجی بیک می‌گریزد. حاجی بیک دانست که چون یونس رفت و مردم او مقیّد شدند نگاه داشتن شهر مشکل شد و راه بیرون رفتن نماند. محرمان او رهمونی کرده دیواری بلند نشان دادند که بیرونیان از آن غافل بودند و از درون زود رخنه می‌شد.

حاجی بیک مردم مستعدّ را به بهانه شبیخون از دروازه بیرون آورد و مردم بیرون چراغ و آتش برافروخته [آگاه بود.] «۳» گفت حالی «۴» بر اینها نمی‌توان زد. شما این‌جا برخبر

(۱). س، ک: مهمّ طوس اهم دانست.

(۲). فقط در نسخه ف.

(۳). س ندارد.

(۴). ک، س: حالا.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۲۶

باشید تا من جای دیگر ببینم و فی الحال بازگشته جایی که دیده بود رخنه کرد و راه برداشته زن و فرزند را به اسیری گذاشت. شاهزاده امیرانشاه جمعی در عقب فرستاده کسی نرسید و او نیم‌جانی به تک‌پا بیرون برد و لشکر دست به غارت و تاراج برآورده شهر طوس که در خرّمی چون پرّ طاوس و بزم کیکاوس بود قاعا صفصفا «۱» گردانید و حکم شد که هرکسی سری آرد. هرکه از مردان یافتند گردن زدند و چون مردان که دایما نایافت و مانند کبریت احمرند و از چشم نامردان که در حقیقت زن راهند پنهان شده نمی‌یافتند سر زنان و پیران و طفلان انداختند و از سرها بر دروازه‌ها منارها ساختند و حاجی بیک که پنج شش ماه در فراز و نشیب جهان سرگردان می‌گردید، عاقبت سیّد عماد الدّین هزاره جریبی او را گرفته «۲» به درگاه حضرت صاحب‌قران فرستاد. آن حضرت از او پرسید که از ما چه بدی دیدی که یاغی شدی و در آن حال «۳» سر او برهنه بود. حضرت فرمود که یقلقی بر سرش

انداختند چون معجری و او از جواب عاجز مانده خاموش گشت.

نظم

نطقش انـدر حجاب شـرم بمانـدخرش انـدر خلاب عجز بخفت امیر حاجی سـیف الـدّین گناه پرسـیده و روشن شـده در پای توق به یاساق رسید و پسرش همان شربت چشید.

و چون ده هزار آدمی در طوس به قتل آمد، شاهزاده حکم فرمود که بقیّهٔ السیف را امان دهند و فتح‌نامه‌ها به اطراف خراسان فرستاد و پهلوان بایزید طوسی که عسس می‌بوده و حاجی بیک او را بند فرموده بود، شاهزاده عالمیان او را

---

(۱). فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً (سورهٔ طه ۱۰۶).

(۲). ظف: «چون به سمنان رسید، سادات هزار جریب او را گرفته بازفرستادند و به تیغ سیاست سپری شد.» ص ۳۳۷

(۳). س: محل.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۲۷

بیرون آورده حـاکم طوس کرد و سـادات و اکـابر آن ولایت را رعایت فرمود عازم رادکان شـد و مولانا حسن مازنـدرانی را به قلعه خلامد روان کرده اموال حاجی بیک را به حضـرت فرسـتاد و جمعی امرا که به بلجار معیّن از سبزوار به رونیز نیامده بودند، یارغوی ایشان داشـته از سر گناه درگـذشت و یونس جاونی قربانی را که بی‌اجازت کسان خود را به مشـهد فرسـتاده بود حکم قتل فرمود و خواجه مسـعود سربدار از بیهق و نشابور آمده پیشکشها گذرانیده عزّ قبول یافت و طریق جانسپاری که در زمان غیبت مسلوک داشته بود مقبول افتاد و به خلعت خاص و کمر مرصّع مخصوص شد و امرای اطراف خواجه مسعود و شاه شاهان و دیگر سـرداران هریک به ولـایت خود اجـازت یـافته رفتنـد و امیرزاده جهان امیرانشاه گورکان به عزم دار السلطنه هرات روان شـده در جام، به وثاق شـیخ الأسـلام خواجه شهاب الدین عمر بن خواجه معین که ملازم بود، فرود آمد و مشایخ جام طوی سنگین کرده اسبان خوب کشیدند و شاهزاده یک قطار استر و یک قطار شتر و پانصد گوسـفند و نقود نامعدود به خواجه شـهاب الدین عمر انعام فرمود و بیست و هشـتم شعبان در باغ زاغان به دولت و سعادت نزول نمود و مولانا علی بدر قصیده‌ای گذرانیده یک دو بیت ثبت افتاد.

بیت

ای ز مهر رخ تو ماه منوّر گشته‌عالم از نکهت زلف تو معطّر گشته

خط مشکین تو بر صفحه کافور عذارآیت حسن و جمال است مقرّر گشته و مولانا را صله پادشاهانه فرمود. اهالی هرات را تربیت و احسان نمود و در اواخر «۱» رمضان ایلچی حضرت صاحب‌قران آمده خبر فتح مغولستان رسانید و باز از پیش آن حضرت امیر تیمور خواجه آق بوقا سه تومان زر نقـد او کلکای شاهزاده آورد و هنگام مراجعت انعام و رعایت او نموده اسب تازی کرنگ قشـقا نامدار که عادل آقا پیشکش حضرت صاحب‌قران کرده بود و آن حضرت به فرزند ارجمند بخشیده

---

(۱). س، ک: آخر.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۲۸

درین ولا آن را برای امیرزاده محمد سـلطان فرسـتاد و سـلخ شوال باز ایلچی آمده شاهزاده را طلب داشت و او متوجّه گشته منتصف ذی قعده به سمرقند رسید.

احوال عراق و آذربایجان در این سال

در داستان مراجعت صاحب‌قران به جانب توران مذكور شد كه اخى ايرانشاه سنجرى قلعه سلطانيه را گذاشته به خراسان رفت. خرّم نوكر فرّخزاد كه حاكم گاورود بود «۱» سلطانيه را خالى يافت تصّرف نمود و سرداران اطراف پيش او جمع شدند «۲» و به همدان رفته پير احمد ساوه‌اى را به جنگ گرفته مقيّد به سلطانيه آورد و صورت حال عرضه داشت سلطان احمد كردند. سلطان جمعى امرا را كه اين جلادت نموده بودند جلد و ولايات سيورغال فرمود و مقرّر كرد كه امرا به مواضع خود رفته و يراق كرده به تبريز آيند كه من متعاقب مى‌رسم و شاه على و شبلى از آوازه آمدن سلطان از تبريز به مراغه گريختند و تراكمه در قفا آمده و جنگ كرده شبلى كشته شد و شاه على به صورت درويشان به طارم گريخت و خرّم خبر يافته فرمود كه تفّحص نمودند و چهار مرد غريب به كاروانسراى آمده بودند. يكى را «۳» به شكنجه كشيده اتفاقا خدمت شاه على بود. او را به سلطانيّه برده خرّم مقيّد فرمود و صورت واقعه به عرض سلطان رسانيد. سلطان احمد براى خرّم تشريف و علم روان داشته فرمود كه پير احمد را در خانه نگاه دارند و شاه على را در زندان كنند. بر آن موجب عمل نموده خرّم را داعيه تبريز شد و امرا را از بلوكات طلب داشت. محمود خلخالى داعيه خرّم دانسته به سلطانيه آمد و خرّم‌پناه به قلعه برد و محمود فتان خلخالى چند روز بود. چون اميد فتح نبود عود نمود و لشكرهاى خرّم رسيده جمعى در قفاى محمود فرستاد و مردم

---

(۱). ذيل جامع التواريخ: «خرّم نوكر حمزه فرّخزاد كه از قبل سلطان احمد كوتوال قلعه گاورود بود.» ص ۲۵۰.

(۲). س- س، ك: آمده.

(۳). س، ك: در شكنجه.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج‌۲، ص: ۶۲۹

او را گريزانيده اغجكى كه امير لشكر او بود از او برگشته پيش خرّم آمد و خرّم او را تربيت كرده متوجّه خلخال شد و محمود از خلخال بيرون رفته پناه به مردم ارّان و موغان و ارس‌بار برد و «۱» در صحراى نيم شهر موغان محاربه كرده خرّم مظفر شد و محمود به طرف تالش رفته و راه نيافته به گيلانات درآمد. خرّم مال ولايت ستانده در ميان زمستان عازم خلخال شد. خواجه صدر الدّين اردبيلى قدس سرّه از خرّم التماس نمود كه با محمود صلح كند. خرّم به سخن خواجه هيچ التفات ننمود. خواجه از پيش خرّم ملول بيرون آمد و آن صورت بر خرّم نامبارك بود. «۲» آرى.

نظم

تا دل مرد خدا نامد به دردهيچ قومى را خدا رسوا نكرد در حدود استاره، اغجكى و شيخ حاجى [كه امراى خرّم بودند بر قصد خرّم جزم كردند و جمعى درويشان سفره آورده بودند. اغجكى و شيخ حاجى] «۳» سفره برداشته و مردم خود را در زير جامه جيبا پوشيده پيش خرّم درآمدند و خرّم را به قتل آوردند و مكتوبى از زبان خرّم به خواجه على كوتوال سلطانيّه نوشتند كه قلعه را تسليم اغجكى نمايد. امّا خواجه على از قاضى نظام الدين زنجانى خبر قتل خرّم شنيده بود و قلعه را محكم ساخته اغجكى رسيده نوميد شد و در ايوان سلطان ابو سعيد «۴» فرود آمد و هرروز يك نوبت جمعى از قلعه بيرون آمده جنگ مى‌كردند و

---

(۱). ذيل جامع التواريخ: «خرّم را خبر شد. در عقب او فرستاد. از مردم او چندى گرفتار شدند. خرّم به اردبيل آمد و مال آن را ستده متوجه موغان شد. محمود خلخالى از ارّان و موغان جمعى را با خود يار كرده در صحراى همشهره مقابل شدند و جنگ كردند ...» ص ۲۵۱

(۲). ايضا «جمعى از آستاره (آستاراى كنونى) پيش خرّم فرستادند كه اگر بدين حدود آيى، محمود را گرفته بسپاريم. خرّم بدين اميد از راه اردبيل به حدود آستاره رفت.» ص ۲۵۲- ۲۵۱

(۳). ک ندارد.

(۴). ذیل: «که در مقابل قلعه بود.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۳۰

خواجه علی همان روز که خبر قتل خرّم به قلعه رسید قاصدی به خدمت سلطان احمد فرستاد و سلطان پیغام داد که مردانه باشید که متعاقب می‌رسم و پیر احمد ساوه‌ای و شاه علی را حکم قتل فرمود و سرهای ایشان را از باروی قلعه درآویختند. اغجکی و شیخ حاجی از محاصره به تنگ آمده قرار دادند که یکی به محاصره پردازد و یکی لشکر مسیر سازد. «۱» اغجکی به تاخت همدان و کردستان رفت و شیخ حاجی به محاصره قیام نموده با خواجه علی بنیاد وصلتی کرد. چون در قلعه هیمه و نمک تنک بود خواجه علی قبول کرده سه روز مردم بیرون آمدند و یراق مهیّا ساخته باز در قلعه بستند و به جنگ مشغول شدند و اغجکی از همدان و کردستان اموال فراوان آورده در کار محاصره سعی بلیغ می‌نمود و شیخ حاجی احشام ری تاراج کرد و در قزوین مال بسیار گرفته دو هزار مرد برو جمع شدند. در این اثناء خویشان و ملازمان خواجه علی در سلطانیه قصد قتل او کردند و او آگاه شده با اغجکی صلح کرد و قلعه به او سپرد. شیخ حاجی شنیده به سلطانیه آمد و اغجکی استقبال کرده بعد از دو سه روز جزم قصد او کرد. «۲» شیخ حاجی سراسیمه‌وار سوار شده منهزم پیش محمود خلخالی رفت و اغجکی پنج سال در قلعه سلطانیه حاکم بود. «۳» امیرزاده سیف الملوک پسر امیرزاده و عیسی داماد عادل آقا و حاجی اویرات «۴» پیش او آمدند و او همه را رعایت نموده ولایت مقرّر فرمود و سلطان زین العابدین قصد خواجه اصیل الدّین قمی کرد. اصیل از اغجکی مدد خواست. زین العابدین با اغجکی پیغام کرد که اصیل با شاه منصور متفق است و منصور خیال بسیار در دماغ دارد.

---

(۱). ذیل: «یکی محاصره کند و یکی برود و لشکر را اسیر (؟) کند.» ص ۲۵۲.

(۲). ذیل: «شیخ حاجی پیش اغجکی پیغام فرستاد که ما قرار کرده بودیم که آنچه خدای تعالی دهد به اتفاق خوریم. سه روز شد که ما آمده‌ایم و تو چنانکه وظیفه باشد التفات نمی‌کنی. سبب چیست.

اغجکی جواب دوستانه داد. شیخ حاجی را مخالفت معلوم شد.» ص ۲۵۳

(۳). ذیل: «و الحق به نفس خود مرد نیک بود.» ص ۲۵۴

(۴). ذیل: «سیف الملوک پسر امیر زاهد از کرمان برسید و عیسی ... و حاجی از یزد نزد او آمدند.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۳۱

باید که ما موافق باشیم. اغجکی اتّفاق نموده سلطان زین العابدین پسر خود سلطان متعصم را پیش اغجکی فرستاد و اغجکی قبول کرد که او را به پادشاهی بردارد و متوجّه ری و ساوه شده [حکام آن مواضع انقیاد کردند.] «۱»

و چون سلطان زین العابدین از ظاهر قم به جانب اصفهان عود نمود، اغجکی نیز عازم سلطانیه شد و به سعی محمد دواتی سیف الملوک را پادشاهی دادند «۲» و چنان بی‌اختیار بود که در شب به اختیار گریخت و جناب اغجکی در سلطانیه به استقلال به عشرت اشتغال فرمود.

و در این سال، سلطان زین العابدین عزم شیراز کرده ایلچی به کرمان پیش سلطان احمد فرستاد و پیغام داد که به عنایت الهی امداد فتح و نصرت و قوّت و قدرت حاصل است و مهّام سلطنت در سلک انتظام آمده و تحمّل آن نمانده که کسی که هرگز مجال آستان‌بوسی نداشته باشد به جای پادشاه سعید پدرم نشیند و یقین که جناب سلطنت مآب را نیز طاقت آن صورت نباشد. عزیمت طرف شیراز مصمّم است و همیشه الطاف و اعطاف از آن جناب مشاهده رفته امیدواری به شفقت معهود و اهتمام معتاد آن‌که موافقت نمایند. «۳» چشم در آرزوی طلعت همایون است و گوش بر آواز بشارت مقدم میمون.

(۱). ذیل: [خواجه اصیل قمی و طاهر پسر پیر احمد و موسی جوکار بیامدند و اغجکی را بدیدند و پیش‌کشیهای فراوان آوردند.] ص ۲۵۴

(۲). ذیل ص ۲۵۴: «امیر محمود دواتی گفت مصلحت نیست که معتصم پسر زین العابدین را پادشاهی دهی. سیف الملوک پسر امیر زاهد پادشاه‌زاده این ولایت است. او را دست‌نشان کنیم. اغجکی را معقول آمد و سیف الملوک را نام پادشاهی بر او انداختند و چند روز حکم کرد. امّا اختیاری و بنیادی نداشت و به مرتبه‌ای رسید که در شب بگریخت.» منظور از امیر زاهد پسر شیخ حسن بزرگ و برادر سلطان اویس است. (متولد ۷۵۲، متوفی در ۷۷۳ ه).

(۳). حافظ: «و با لشکرهای آن نواحی متوجه گردند.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۳۲

نظم

دیدار ترا چشم همی دارد چشم‌گفتار ترا گوش همی دارد گوش سلطان احمد متوجّه شده در کوشک زرد ملاقات کردند و شاه منصور خبر یافته.

نظم

سحرگه به هنگام بانگ خروس‌ببستند بر کوهمه پیل کوس

تهمتن به اسب اندر آورد پای‌بجنبید چون کوه لشکر ز جای هردو سپاه رزم‌خواه نزدیک هم رسیدند. سلطان زین العابدین و سلطان احمد به راه دیگر عازم شیراز شدند چنانچه شاه منصور در عقب افتاد و در موضع خفرک هردو لشکر صف آرای گشتند. از هنگام آن‌که خسرو انجم تیغ جهانگشا بر وسط السّماء تاخت تا آن زمان که فلک رایت شام برافراخت به نوک پیکان کوه گذار سوار بر باره کوه پیکر می‌دوختند و به آتش تیغ آبدار جان و دل می‌سوختند.

عاقبت نسیم نصرت از طرف منصور وزید و نکباء نکبت خاک خیبت در روی مخالفان پاشید و سلطان زین العابدین [منهزم به اصفهان آمد و سلطان احمد به کرمان رفت. شاه منصور خواست که پیش از آن‌که زین العابدین قوّت گیرد دفع او کند. با لشکر فراوان عازم اصفهان شد. سلطان زین العابدین] «۱» تاب مقاومت نیاورده به ری رفت و پناه به نحس نجس موسی جوکار برد «۲» و خود را در ورطه بلا- و غوطه فنا انداخت و آن ناپاک بی‌باک به هواداری شاه منصور آن شاهزاده را مقیّد ساخت و شاه منصور کسان فرستاده او را آوردند و به میل بی‌حفاظی و نامردمی، هردو

(۱). ک ندارد.

(۲). حافظ ابرو: «بنابر هواخواهی و یک جهتی که موسی جوکار پیشتر با سلطان زین العابدین به اظهار می‌رسانید و دعوی اخلاص می‌کرد، بر گفتار مزخرف او اعتماد کرده پناه به وی برد.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۳۳

جهان‌بین او را از روشنی عاطل گردانید «۱» و این حال در شهور سنه ۷۹۲ بود.

وقایع اثنی و تسعین (و سبعمائه)

احوال ممالک

حضرت صاحب‌قران در این سال نیز در سمرقند فردوس مانند به عیش و نشاط گذرانیده عزم یورش نفرمود و لشکر در مقام خویش آسایش نمود و احوال عراق در سال گذشته گذشت و حکایت آذربایجان چنان است که شیخ حاجی به سبب قصد اغجکی پیش محمود خلخالی رفت و به اتّفاق لشکر به سلطانیّه آوردند و خبر یافتند که [احمد برادر مصر و بوساط با جمعی تراکمه] «۲» به مدد جالق تبریز را گرفتند. محمود خلخالی عازم تبریز شد و ترکمانان شهر را گذاشته به خانه‌های خود رفتند. محمود ماهی در تبریز بود و عزیمت نموده شیخ عادی «۳» محمد عرب و دلاور را در تبریز به حکومت تعیین فرمود و بابا رئیس اصفهانی حکم شاهزاده طاهر ولد سلطان احمد نمود که حاکم تبریز باشد. شیخ عادی بابا رئیس را محبوس کرد و دلاور شیخ عادی را گرفته بر سر میدان به قتل آورد و محمود خلخالی جمعی به قصد او فرستاده دلاور خبر یافت و به جانب النجق شتافت. امرا شیخ حاجی و ستلمش و نظام الدین که محمود خلخالی فرستاده بود و پنج ماه در تبریز به عیش اشتغال داشتند و جالق با ایشان موافق. ناگاه آلتون از قلعه النجق تاختنی کرد و صباحی به ایشان رسیده همه را مست خراب چون بخت بد در خواب نکبت دید. شیخ حاجی و ستلمش را گرفته به قلعه فرستاد و خواجه جوهر که حاکم قلعه بود ستلمش را از کوه انداخت و شیخ حاجی را تربیت کرده به حکومت تبریز روان ساخت و خواجه جوهر روز عید رمضان به جوار رحمت حق پیوسته آلتون به جای او شد و رونق قلعه زیادت گشت.

---

(۱). ایضا: «حکم فرمود او را میل کشیدند و به قلعه سفید فرستاد.»

(۲). ایضا: «خبر رسید که احمد ترکمان و بوساط آمدند و در شمّ غازان فرود آمدند.»

(۳). تصحیح از ظفرنامه- نسخ: شیخ عادی و محمد عرب ...

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۳۴

وقایع ثلاث و تسعین (و سبعمائه)

ذکر عزیمت سلطان آفاق به جانب تغماق «۱»

سلطان ممالک آفاق به عزم یورش دشت قبچاق تواچیان را به طلب لشکرها فرستاد و از ایشان مچلکا گرفتند که روی دل هیچ آفریده نبینند و لشکر به سان قدیم و جدید سوار و پیاده ترک و تاجیک با آذوق و استعداد یک ساله از ولایات و احشام بیرون آورند. مقرّر آن‌که هرکس را چهار پاره سلاح کمان و سی عدد تیر و کیش و قربان و سپر مهیّا باشد و میان هردو کس اسبی خالی و کوتل «۲» و هر ده نفر را یک خیمه و دو عدد بیل و یک کلند «۳» و یک داس و یک اره و یک تبر تیشه و یک درفش و صد سوزن و نیم من به سنگ انبار ریسمان و یک چرم درست و یک دیگ برک باشد چنانچه هرجا عرض طلبند بنمایند و قولی همایون فرمود که چون از تاشکند گذرند هر نفری یک من آرد به سنگ انبار به یک ماه خورد و هیچ آفریده نان و کماج و بغرا و تتماج نپزد «۴» و به بلماق اکتفا نماید. «۵» بر این موجب قرار یافته، حضرت صاحب‌قران قشلاق در تاشکند فرمود و منتصف صفر از یورت قشلاق جنیده خواتین

---

(۱). ظف: «در پاییز همین سال سنه اثنین و تسعین و سبعمایه صاحب‌قران گیتی ستان عزم نهضت همایون به جانب دشت قپچاق جزم فرموده.» ص ۲۵۵

(۲). کوتل و کتل به معنای اسب یدک است.

(۳). «کلند، با اول و ثانی مفتوح سه معنی دارد: اول دست‌افزاری باشد مر گلکاران را که بدان زمین بکنند و آن را کنند نیز گویند.»

(فرهنگ جهانگیری).

- در نسخ س، ک: کلنگک- این کلمه به صورت کلنگک، به ضم اوّل، امروزه نیز به همان معنا به کار می‌رود.

(۴). ظاهرا عبد الرزاق سمرقندی مطالب را پس و پیش از ظفرنامه نقل کرده، زیرا از ظفرنامه چنین برمی‌آید که این دستور را تیمور وقتی صادر کرده که پس از چهار ماه «از ابتدای نهضت مبارک» در «اردوی همایون» بر اثر «کثرت شجعان و ابطال و بسیاری خیول و جمال تنگی و گرانی پیدا شد.» ظفرنامه ج ۱ ص ۳۶۱- ۳۶۰

(۵). ظف: «امرا جهت احتیاط تجربه نمودند و از یک من آرد به سنگ انبار که عبارت از هشت من شرعی باشد با اضافه به سبزیی که آن را مطر گویند شصت کاسه بلماق بیرون آمد و مقرّر فرمودند که لشکریان هریک به یک کاسه از آن قناعت کنند و بیشتر سپاه آن هم نمی‌یافتند.» ص ۳۶۱

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۳۵

و آقایان را به جانب سمرقند رخصت نمود و جلبان ملک آقا همراه بود و در موضع قراسمان لشکرها جمع آمد و همه را به نوازش و بخشش مخصوص گردانیده اسبان رهوار و خلعتهای زرنگار و درم و دینار بخشید و در این موضع ایلچیان تغتمش خان رسیده و بعد از چند روز شرف بساط بوس یافته نه سر اسب و یک دست شانغار کشیدند «۱» و به وسیله امرا سخن پادشاه خود عرضه داشتند. مضمون آن‌که آن حضرت نسبت با من راه پدری دارد و حقوق او بر من بسیار است و ملتمس آن‌که بر حرکت ناشایست و مخالفت نابایست که از بخت وارون و افساد مردم دون صادر شده درگذرند. آن حضرت شانغار بر دست مکرمت دثار به آیین سلطنت گرفته فرمود که در مبادی احوال که از دشمنان زخم خورده گریخته آمده بود عالمیان را معلوم است که ما چه نوع تربیت او فرمودیم و مال و لشکر فراوان در جنگ ارس خان و پسران به او دادیم و او قدر نیکویی نشناخته لشکر به تاراج مملکت ما فرستاد و بدان التفات ننموده گناه در گردن مفسدان و بدان کردیم. او از آن نیز منفعل نشده متوجه ولایت ما شد و از سیاهی سپاه، گریخت. اکنون بر موجب یرلیغ لشکرها جمع کرده متوجّهیم. اگر راست می‌گوید علی بیک را فرستد تا با امرا جانقی کرده آنچه مصلحت باشد به تقدیم رسد و ایلچیان را طوی پادشاهانه و خلعتهای خسروانه پوشیده موقوف داشت «۲» و به راه قراجوق سه هفته رفته و از بی‌آبی اسب بسیار تلف شده به رودخانه سارق اوزن رسیدند و چهارپایان سیراب کرده شکر الهی به جای آوردند و

---

(۱). ظف: «صاحب‌قران سعادت قرین رعایت آیین سلطنت را شنقار بر دست گرفت. اما از حمیّت پادشاهانه زیادت التفاتی نفرمود.»

(۲). ظف: «در چهارشنبه شانزدهم ربیع الأول قورولتای کرده با شاهزادگان و امرا مشورت فرمود و ایلچیان توقتمش خان را گرفته.» ص ۳۶۰ (به اختصار ص ۳۵۸).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۳۶

از جهت طغیان آب چند روز بوده از گذر بگذشتند و به کیچک طاق رسیده و دو شب در میان به الغ طاق آمدند و حضرت صاحب‌قران بر کوه الغ طاق که رفعت او «۱» پنجاه گز است برآمد و نظاره دشت برکه که ششصد فرسنگ طول و سیصد فرسنگ عرض دارد، همه دشت هموار و علف‌زار و رودخانه بسیار، کرده فرمود که لشکریان سنگ آورده نشانه‌ای بلند مانند مناری برافراشتند و سنگ‌تراشان تاریخ آن ایام بر آن نگاشتند تا ذکر تسلط و اقتدار بر روی روزگار باقی ماند.

نظم

شنیدم که جمشید فرّخ سرشت‌به سرچشمه‌ای بر به سنگی نوشت

برین چشمه چون ما بسی دم زدندبرفتند چون چشم بر هم زدند و دو نوکر ایدکو گریخته کسی به ایشان نرسید و حضرت شکارکنان به موضع آلانجوق آمدند و از آن‌جا بعد از هشت روز به قرقوتون رسیدند و باز عزم شکار فرموده از اطراف و جوانب

جانوران به میان قمرقا درآوردند و باوجود کثرت اردوها و قلّت غذا و عسرت قحط و غلا که یک سر گوسفند به صد دینار و یک من غلّه به سنگ کلان سمرقند به دویست دینار یافت نمی‌شد، چندان شکاری جمع داشتند که فربه را گرفته لاغر را می‌گذاشتند و نوعی آهو بود از گاومیش بزرگتر که مغولان قندغای و دشتیان بلن گویند و مدّتی قوت لشکر از گوشت شکار بود.

عرض لشکر

حضرت صاحب‌قران در آن صحرا عرض لشکرها دید و اصل و اضافه باز طلبید و جیبا و اسلحه و ادوات لشکر بریوسون مقرّر احتیاط نموده و همه را اکلکا و انعام فرمود و سپاه از میمنه و میسره و قلب و جناح کران تا کران آن بیابان بی‌پایان فروگرفته متوجه عرضگاه گشتند و آن حضرت تومان تومان و قشون قشون و فوج‌فوج به

---

(۱). ک، س: ارتفاع آن.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۳۷

نظر التفات احتیاط فرموده نظاره‌کنان درگذشت.

بیت

ز پولاد پوشان لشکر شکن‌تن کوه لرزید بر خویشتن حضرت صاحب‌قران در تعیین امرا متأمل بود. در آن حال شاهزاده جوان‌بخت محمد سلطان زانو زده التماس کرد که او منغلای باشد. آن حضرت را جرأت و جلادت او خوش آمده به آن تفأل نمود. او را به عنایات پادشاهانه مخصوص فرمود و امرای کبار در رکاب ظفر انتساب معیّن شده و مولانای اعظم عبد اللّه لسان ساعت نیک اختیار کرده به رسم مقدمه لشکر، هفتم جمادی الآخر.

مصرع

به ساعتی که سعادت از او مدد خواهد

نهضت فرمود و آن حضرت به تأکید مبالغه کرده بود که جزوی و کلی هرچه در راه پیش آید در اعلام آن سرعت نماید و در منازل و مراحل آتشها کم و بسیار دیدند که بعضی هنوز می‌سوخت تا غایت که پانصد آتشدان دیدند که آتش باقی بود و هرچند سعی کردند، هیچکس نیافتند «۱» و احوال عرضه داشتند. آن حضرت بر آب لولوک «۲» که از عبور منغلای گذر خراب شده بود بازگذر ساخته گذشتند. صحرا و بیابان میلامیل از لشکر مالامال شد.

نظم

سراسر در و دشت و صحرا و کوه‌شده پر ز لشکر گروها گروه آن حضرت شیخ داود را که زاده آن بیابان و پرورده آن ریگستان بود «۳» با چند

---

(۱). ظف: «به منزلی رسیدند که پنج شش جای آتش کرده بودند و هنوز تمام فرونشسته بود. فی الحال این خبر به حضرت صاحب‌قرانی فرستادند.» ص ۳۷۱

(۲). ظف: توبل- حبیب السیر: تویل.

(۳). ظف: «هرکس که به خبرگیری می‌رفت، در آن بیابان بی‌پایان سرگردان گشته از کس نشان نمی‌یافت. حضرت صاحب‌قران به الهام دولت ثابت ارکان شیخ داود ترکمان را ...» ص ۳۷۲

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۳۸

بهادر به خبرگیری تعیین نمود و او مردی بود کار دیده و گرم و سرد روزگار چشیده دو شبانروز رفته به آلاچوقی چند رسیده پنهان شد. سواری از ایشان به مهمّی می‌رفت.

چون از ایشان گذشت او را گرفته به حضرت آورد. آن حضرت شیخ داود را انعام فرمود و از آن‌کس احوال تغتمش پرسیده گفت یک ماه است که ما این جاییم و از او خبر نداریم. امّا ده سوار در این بیشه می‌باشند. آن حضرت عید خواجه را با سی سوار فرمود که آن آلاچوقها را کوچ کند و خماری یساول با بیست نفر رفته و با آن ده سوار جنگ کرده و بعضی را گرفته آورد و آن حضرت تحقیق اخبار نموده کوچ فرمود و به آب تیق رسیده از سه گذر مشهور عبور ننمود «۱» و از بالا آب به سلامت گذشت و شش روز دیگر رفته به آب سمر «۲» رسید و قراولان آواز دشمن شنیده و امیرزاده محمد سلطان یکی را گرفته به حضرت فرستاد و او به عرض رسانید که از شما در الوس خبر نبود. دو نوکر ایدکو آمده خان را خبر کرد و او لشکرها در قروق «۳» کوک جمع آورده انتظار لشکر ازاق و بلغار می‌برد و هنوز که آنها نیامده‌اند سپاهی او دو مقدار شما باشد و می‌خواست که گذرهای آب تیق «۴» بر شما گیرد. چون دانست که از بی‌راهه می‌گذرید متعرّض نشد.

آن حضرت غره رجب از آب سمر گذشت و دایره یورت معین شده در هر منزل خندق زدن مقرّر گشت و حکم شد که وقت کوچ هیچ آفریده از قشون خود جدا نشود و به یسال آرمیده می‌رفتند. از قراولان خبر آمد که سه قشون از دور نمود. آن حضرت جیبابخش فرمود و خزانه را گشاده همه لشکر را انعام عام داد و به نفس شریف پیش

---

(۱). ظف: «روز دوشنبه بیست و چهارم جمادی الآخره به کنار آب تیق رسیدند. غجر به عرض رسانید که این آب را سه گدار است. صاحب‌قران فرمود که ازین گذارها گذشتن مصلحت نیست چه شاید که دشمنان در کمین باشند.» (ج ۱ ص ۳۷۲)- نسخ: مانیق.

(۲). ظف: سمور- ک: سهر.

(۳). ظف، حب: قرق گول- ف: قروق گوگ.

(۴). ظف: تیق- نسخ: مانیق- حبیب السیر: ایپک.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۳۹

می‌رفت و قراولان یکی را گرفته آوردند و او عرضه داشت که یاغی شما را کشیده می‌خواهد که پیشتر برد. چه شنیده که علوفه شما تنگ شده. آن حضرت بیچاره را سیاست فرمود و سونجک بهادر و ارغونشاه بهادر را فرستاد که خبر آورند. هرچه رفتند هیچ خبر نیافتند. متعجّب‌وار بازگشتند و آن حضرت دانست که سخن بیچاره مقتول مقبول بود و حکم شد هیچ کس شب روشنایی نکند و بعد از نماز شام از کوران بیرون نیاید و مبشّر بهادر جهت خبر رفته از بیشه آواز غلبه‌ای به گوش او رسید و دانست که زیاده از مردم او نیستند. از چار طرف درآمده به زخم تیغ و تیر چهل کس دستگیر کرده آورد و آن حضرت مبشّر و جمعی را که با او بودند عنایت بسیار فرمود و از گرفتاران حال تغتمش خان استفسار نمود. عرضه داشتند که قرارگاه قروق گول بود و ما آمده او را نیافتیم و قضای بد ما را گرفتار کرد و در این حال پسر قماق را زخم‌دار پیش حضرت آوردند. زانو زده گفت از سرای پیش پادشاه می‌رفتم. او را در قرارگاه نیافتم. حضرت صاحب‌قران امیر جلال پسر امیر حمید را با جمعی بهادران فرستاد و قولی وصاین تیمور را قراول او ساخته فرمود که چون سپاهی دشمن ببینید اگر بسیار باشند از دور خود را به ایشان نمایید و نوعی سازید که فریفته شده پیش آیند. «۱» امیر جلال و دلاوران نامدار از آب و گل و لای بسیار گذشته سپاهی دشمن دیدند و پانزده سوار پیش آمده احوال پرسیدند وصاین تیمور قولی را به حضرت فرستاد. «۲»

رفتن امیر ایکو تیمور به رسم قراولی و کشته شدن آن امیر نامدار

حضرت صاحب‌قران امیر ایکو تیمور را با جمعی دلاوران.

---

(۱). ظف: «و هرچه رو نماید به اعلام آن مبادرت نمایند.» ص ۳۷۷.

(۲). ظف: «سپاهی دشمن پدید آمد. پانزده نفر جدا شده پیش آمدند و ازین طرف صاین تمور پیش راند و با ایشان سخن کرد و بازگردید و قولی را به حضرت اعلی فرستادند تا صورت حال معروض دارد.» ص ۳۷۷

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۴۰

مصرع

گروهی نه پردل که یک پاره دل

فرستاد که از دشمن خبر درست آورد و او از آب ولای گذشته جمعی دشمنان را بر بالای تلی ایستاده دید که از پشته فرورفتند و امیر ایکو تیمور بر آن تل برآمده دید که سی قشون مرد جیباپوش در مغاکی صف آراسته ایستاده‌اند. این خبر به حضرت فرستاد و مردم خود را اجازت داد که به آهستگی بازگردند و با هفت هشت سوار چندان توقّف کرد که لشکری که با او بودند تمام بازگشتند و دشمنان آگاه شده که مدد او دور است. حمله کردند. امیر ایکو تیمور در مقام غیرت و تهوّر پای ثبات استوار داشت و به زخم تیر جان‌گداز چند قشون بازداشت. ناگاه از کمان قضا تیر تقدیر به او رسیده دیگری بر اسبش آمد و او پیاده مانده نوکر او اسب کشید آن «۱» هم تیر خورده دشمنان گرد او درآمدند و او از غایت حمیّت تن به عجز نداد و چندان جنگ کرد که ناشناخته عزّ شهادت یافت.

نظم

چون اجل دامن کسی گیرددست او بر نمی‌توان پیچید نه اقبال و جاه اجل را مانع شد و نه لشکر و سپاه قضا را دافع گشت.

حضرت صاحب‌قران به کنار آب رسید و امیر سیف الدین و امیر جهانشاه ملازم رکاب همایون بودند. از آب ولای گذشته یاغی را به زخم تیر و ضرب شمشیر بازگردانیدند و آن روز جلال بهادر پسر امیر حمید جلادت نموده با سی مرد از سه قشون روی نگردانید و گورکا و طبل بر گردن اسب بسته یاغی را شکسته گریزانید و سه کس دستگیر کرده به حضرت آورد. «۲» آن حضرت او را تربیت فرموده ولایت

---

(۱). ک: او هم.

(۲). در ظفرنامه پس از نام ندیله و شاه ملک پسر تغای رکن که در آن جنگ رشادت کرده بودند می‌نویسد:

«و بایزید شش‌انگشتی نیز داد مردی و مردانگی داد و از دشمنان سه کس را دستگیر کرده بیاورد.» ص ۳۷۹

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۴۱

معتبر سیورغال داد و طغای مرکن و شاه ملک محاربه عظیم کردند و در آن معرکه که چراغ دولت مخالفان را وقت فرونشستن بود و خانه روشن می‌کرد هری ملک برلاس و رمضان خواجه و محمد ارلات سعادت شهادت یافتند و بایزید شش انگشتی غایت شجاعت به جای آورد. آن حضرت در لشکرگاه همایون نزول فرمود و هرکه آن روز هنری نمود یا در راه مردی قدمی نهاد او را به انواع تربیت نواخته حکم ترخانی داد که یساولان ایشان را بازندارند و تا نه گناه ازیشان و فرزندان ایشان صادر نشود نپرسند و شاه ملک پسر قلچغای را مرتبه عالی ساخته مهر خاص و پروانه که امیر ایکو تیمور داشت به او عنایت فرمود و فرزندان و اقارب امیر مرحوم را تربیت و رعایت نمود.

در این اثنا خبر آمد که قراولان به هم رسیدند. آن حضرت ترتیب لشکر نموده روان شد و پنج شش روز لشکر تغتمش خان سیاهی نموده سپاه ظفر پناه را به خود می‌کشیدند تا رایات همایون در مدت شش ماه که به جانب شمال حرکت می‌نمودند، به جایی رسیدند که پیش از غروب شفق طلوع صبح بود و نماز خفتن، بر این تقدیر، به موجب فتوای شریعت غرّا [در آن موضع] «۱» واجب نمی‌شد «۲» و در این ایام برف و بارندگی و سرما بسیار بود.

بیت

هوا تیره بود و سحاب اشک‌ریزقضا خنجر فتنه می‌کرد تیز ناگاه هوا گشاده شد و قاصد رسید که منغلای جانبین به هم رسیدند.

ذکر تعبیه لشکر در دشت قبچاق و محاربه با لشکر تغماق

حضرت صاحب‌قران روز دوشنبه پانزدهم رجب «۳» در موضع قندزچه پرتو

---

(۱). مواضع- س ندارد.

(۲). حاشیه نسخه ف، ك: «و لا یجب العشا لقوم لم یجدوا وقته بان یطلع الفجر کما غربت الشمس لعدم سبب الوجوب و هو وقته. کافی منه منه.»

(۳). ظف «... سنه ثلاث و تسعین و سبعمایه که هوا بعد از شش روز گشاده گشت ...» ص ۳۸۱

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۲، ص: ۶۴۲

التفات بر آراستن لشکر انداخت و هفت قول مرتّب ساخت.

اول به نام سلطان محمود خان معیّن فرمود و با شلامشی به امیر سلیمانشاه رجوع نمود.

دوم که خاصه آن حضرت بود به شاهزاده محمد سلطان سپرد و دلاوران نامدار و بهادران روزگار آن‌جا بازداشت و سیوم در دست راست به شاهزاده امیرانشاه آرایش یافت و امیر محمد سلطانشاه به ضبط آن مقرّر شد. و چهارم هم در دست راست به نام حاجی سیف الدین و همچنین در دست چپ قولی پنجم به قوّت شوکت و صولت صلابت امیرزاده عمر شیخ بهادر ترتیب یافت و در قنبل او بردی بیک ساربوغا و خداداد حسینی روی به دشمنان آوردند و امرای دست راست و دست چپ از تومانات و هزارجات و قشونات صفها برآراستند و پیاده و سوار چیرها در پیش داشته جنگ را مهیّا و آماده داشتند. «۱»

بیت

شد آراسته لشکری بی‌حساب‌که پوشید گردش رخ آفتاب

سپاهی که شد تیره خورشید و ماهز بس جوشن و خود و ترگ و کلاه ناگاه قراول دشمن پیدا شده در عقب او لشکرها کوه تا کوه رسیدند. میمنه و میسره و قلب و جناح به شاهزادگان تاش تیمور اغلن [و بیك یارق اغلن و ایلغمش اغلن و بیك پولاد اغلن و علی اغلن و جینته اغلن] «۲» و امرا علی و سلیمان صوفی غنغرات و نوروز غنغرات و آقتا و آق بوقا و ارس جق قیات و عیسی بیك برادر بزرگ ایدکو و حسن بیک و سرای و کوکه بوغا و لعلی بی‌بهرین و قونغور بی‌آراسته و یسال کرده پیش آمدند.

---

(۱). حاشیه س، ف: «هفت قول وعده داد و پنج زیاده ذکر نکرد و در ظفرنامه هم همچنین است.» بعد ازین مطلب در نسخه ف آمده است «منه» و در نسخه ك «منه. منه. رحمه اللّه»

(۲). ك ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۲، ص: ۶۴۳

نظم

سراسر همه دشت و صحرا و کوهز سمّ ستوران لشکر ستوه در این حال، حضرت صاحب‌قران فرمود که لشکر تمام خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بر پای کردند و در هر وثاق یک دو جا آتش برافروختند و بدین تدبیر لطیف که در چنین وقت پروای خیمه زدن و آش پختن دارند خوف اعدا زیادت شد و تغتمش خان با دهشت تمام به آراستن سپاه قیام و اهتمام نمود.

و چون هردو لشکر در برابر صف کشیدند، در هرطرف سپاه دشمن به چند قشون افزون بود. حضرت صاحب‌قران امید به عنایت پروردگار استوار داشته از اسب فرود آمد و دو رکعت نماز به اخلاص گزارده «۱» روی تضرّع بر خاک نیاز نهاد و از پادشاه پادشاهان فتح و ظفر طلبید. فی الجمله در این روز که پانزدهم رجب بود، در موضع قندوزجه، حربی عظیم واقع شد. از آن دو سپاه رزم‌خواه آواز کوس حربی و نعره گورکای روئین و ناله کرنای زرّین زمان و زمین را در جوش و خروش آورد. از سحاب کمانها سهام باران ریزان شد و تیغها چون صاعقه بارقه رخشان گشت. سپر سخت‌رویی پیش آورد و شمشیر زبان سرزنش دراز کرد. لشکرها در یکدیگر آویخت و صفها با هم درآمیخت. در این حال سادات عظام و مشایخ کرام چون مرتضی اعظم امیر سید برکه و شیخ الأسلام خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ اسمعیل از فرزندان شیخ الأسلام احمد جام قدّس سرّه سرها برهنه کردند و دستها به دعا برآورده فتح و ظفر خواستند و امیر سید برکه صاحب‌قران مؤیّد را مخاطب ساخته بر زبان راند که توجّه حیث شئت فانّک منصور و در هر حال دلیران هردو سپاه آتش حرب و قتال التهاب و اشتعال دادند. پیش از همه امیر حاجی سیف الدین برياغی تاخته برابر خود را منهزم ساخت و از قنبل دست راست دشمن گذشته از عقب یاغی درآمد و امیر جهانشاه مقابل خود را برداشت و شاهزاده ظفرپناه امیرانشاه.

---

(۱). نسخ: گذارده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۴۴

مصرع

هژبری به دست اژدهایی به زیر

به هرطرف که روی آورد دمار از روزگار مخالفان برآورد و دشمنان پشت داده روی به گریز نهادند و امیر عثمان عباس از اسب افتاده پیاده جنگ می‌کرد تا باز به قوّت دولت آن حضرت بر اسب دیگر سوار شده دشمنان را متفرّق ساخت و شیخ علی بهادر بنیاد اعدا را برانداخت و امیرزاده جهانیان محمد سلطان قول یاغی را از جا برگرفت و تغتمش بر امیرزاده رستم‌نشان عمر شیخ بهادر حمله کرد و آن جهان پهلوان همچو کوه ثبات قدم نمود و به تیغ جهان سوز آتش در خرمن حیات مخالفان انداخت و به زخم گرز گران سرهای دشمنان آرد ساخت. تغتمش چون لشکر شاهزاده را مضبوط یافت، عنان جلادت به طرف هزاره‌های سلدوز تافت و هرچند کوشش نمودند و تیرباران کردند، دشمنان فدایی‌وار بر ایشان زدند و بسیاری را به تیغ قهر گذرانیدند و یاغی به میان لشکر درآمد و چکه تواجی خبر آورد که تغتمش خان در قفای لشکر ما صف زده ایستاده و از پیش امیرزاده عمر شیخ همین خبر رسید و در این حال حضرت صاحب‌قران در عقب لشکر تغتمش خان که منهزم شده بودند می‌رفت. آن حضرت عنان به جانب دشمن معطوف ساخته فرمود که تمامت لشکر سورن انداختند و قول بزرگ از جای جنبید. تغتمش خان را از آن حرکت پای ثبات و قرار از جای لغزید و از مشاهده رایات ظفر شعار فرار اختیار کرده هزیمت غنیمت شمرد.

نظم

هرکرا شد یقین که حمله اوست‌پای هستیش بر گمان باشد و نطاق الفرار مما لا یطاق بر میان جان بسته و به اشک حسرت دست از تخت و بخت شسته.

نظم

نه تاج و نه بخت و نه دولت به جای‌نه لشکر نه صفدر نه جنگی به پای

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۴۵

وخامت عاقبت و شآمت خاتمت غرور و پندار طغرای شقاوت بر منشور ادبار ایشان کشید.

نظم

شرانگیز هم در سر شر شودچو کژدم که با خانه کمتر شود چون حضرت مفتّح الأبواب تعالی سلطانه در روز استفتاح چنین فتحی که فهرست فتوحات کاینات و دیباچه محاربات واقعات می‌تواند بود کرامت فرمود، حضرت صاحب‌قران بر تیسیر این فتح بزرگ شکر و ثنای حضرت مالك الملك به جای آورد و از ده نفر هفت نفر فرمود که به تکامشی در قفای گریختگان روند و بهادران نامدار با تیغهای آبدار چون برق جهنده و قضای رسنده در پی آن روز برگشتگان روان شدند و دشمنان را از پیش رود آتل عمیق از سر می‌گذشت و از پس آب شمشیر قاتل به گردن می‌رسید. در میان دو سیلاب آب زندگانی ایشان بر خاك هلاك ریخته شعله حیاتشان به باد فنا فرونشست و الجا و غنیمت فراوان به دست سپاه ظفرنشان افتاد و تمام شاهزادگان و امرا و نوینیان زبان استبشار به تهنیت آن فتح نامدار گشادند و آن حضرت به عواطف و مراحم پادشاهانه همه را نواخته انواع انعام و اصناف اکرام ارزانی داشت و از شاهزادگان و امرای الوس جوجی کونچه اغلان و تیمور قتلغ اغلان و ایدکو بهادر که دشمنان قدیم تغتمش خان بودند پناه به آن حضرت آورده به انواع تربیت اختصاص داشتند. در این وقت، زانو زده به عرض رسانیدند که اگر عنایت باشد به خانه‌های خود رفته و یراق کرده به حضرت آییم. حضرت صاحب‌قران ملتمس ایشان مبذول داشته فرمود که یرلیغها نوشتند که کسی متعرض ایلهای ایشان نشود و ایشان به خانه‌های خود رسیده و عهد قدیم فراموش کرده بی‌وفایی نمودند.

نظم

زاعدا نجوید وفا هوشمندکه ریحان نروید ز تخم سپند

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۴۶

اما گونچه اغلان چون در مجالس خاصّ شرف اختصاص یافته بود نسق الوس خود کرده بازآمد و به انعام و اعزاز سرافراز شد و حضرت صاحب‌قران در قفای امرا که به تکامشی دشمنان رفته بودند روان شد و کنار آب اتل و صحرای اورتوپه که اطراف آن زمین از کثرت سبزه و ریاحین عکس چرخ برین و رشك نگارخانه چین بود منزل موکب همایون گشته قبه سراپرده و بارگاه به اوج خورشید و ماه برآمد و امرا و بهادران که در قفای دشمنان به اطراف آن بیابان رفته بودند مظفر و منصور با غنایم نامحصور به درگاه عالم پناه آمدند و چندان غلام لاله‌عذار و کنیزك ماه‌رخسار در قید اسار گرفته بودند که پنج هزار در رتبه اختیار آن حضرت رقم اعتبار داشت «۱» و شاهزادگان کامکار و امرای نامدار را نیز اسیران بسیار بود بل صغار و کبار صاحب یسار و ملك یمین و آسار بود. چنانچه بعضی ظرفا به زبان تمنّا این ترانه می‌سرودند که: «۲»

نظم

گر بماند حیات ما باقی‌به کف آریم ترك تغماقی و آن حضرت، در آن منزل خرّم که غیرت فزای باغ ارم بود و مستقرّ سلطنت جوجی خان و فرزندان او، به تخت بخت عروج نمود و به دولت و اقبال به عشرت و نشاط اشتغال فرمود.

نظم

مگر بود آن عهد ایّام عیش‌که اکنون ندانم بجز نام عیش

---

(۱). ظف: «... دختران بکر ماه رخسار و جوانان سرو قامت لاله عذار.»

(۲). ظف: «افراد مردم اردو را که قوت ضروری به زحمت می‌یافتند چندان اسب و گوسفند گرد شده بود که هنگام مراجعت از راندن عاجز شده بعضی می‌راندند و بعضی می‌گذاشتند و از برده چنانچه یکی از ظرفا که ملازم موکب فرخنده بود، در زمان به زبان امید نظم کرده بود که.» ص ۳۹۴ ج ۱ (به اختصار)

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۴۷

و مدّت بیست و شش روز به طالع فیروز در آن منزل دلفروز به عیش گذرانید و در تاریخ آن فتح گفته‌اند:

نظم

خدایگان سلاطین شهنشه آفاق‌شکست لشکر تغماق را «بزخم چماق» «۱»

ذکر مراجعت سلطان آفاق از دشت قبچاق و لشکر تغماق

چون به عون عنایت یزدانی و تأیید آسمانی حضرت صاحب‌قرانی را آن فتح میسّر شد و در بیابان و جزیره‌ها از مخالفان کسی نماند، آن حضرت عزیمت معاودت فرمود و غنایم نامحصور لشکر منصور همراه داشته از آن جمله خرگاه کوترمه بود که در نزول و ارتحال بر گردونها بسته می‌برند و نمی‌گشایند. بسیار از آن گرفته هرکس به کام دل ماه با منزل در کنار مراد داشت. «۲»

نظم

مال و ماه ار می‌شود غارت بود منزل به جای‌و انـدر آن‌جا ماه و مال و خانه یکجا می‌رود و گونچه اغلان در کنار آب تیق چون خبر یافت که اهل دشت تیمور قتلغ را به پادشاهی برداشتند، در وقت عبور لشکر منصور بی‌رخصت و اجازت راه فرار اختیار کرد.

---

(۱). «بزخم چماق» برابر است با ۷۹۳.

(۲). ظف: «کثرت سواد اردو به مرتبه‌ای رسیده بود که اکثر کسی وثاق خود گم می‌کرد به یک ماه و دو ماه بازنمی‌یافت.» ص ۳۹۸

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۴۸

نظم

بیگانه کجا و آشنایی‌تا چند به هرزه‌آزمایی حضرت صاحب‌قران چندگاه در آن راه بیابان بی‌پایان و ریگستان فراوان قطع کرده در ماه ذی قعده در تختگاه سمرقند نزول اجلال نمود و به دیدار شاهزادگان و خواتین شادیها کرده از تنسوقات دشت قبچاق والوس تغماق همه را سوقات داد و اکابر و اشراف آن بلده به الطاف و اعطاف اختصاص فرمود و عامه برایا و کافه رعایا مراسم پیشکش و نثار به ظهور آوردند و آن حضرت چند روز در دیوان مظالم نشسته داد مظلومان داد و نشاط عشرت فرموده بساط انبساط گشاد و شاهزاده عالمیان امیرانشاه گورکان را به سلطنت خراسان خاصه بلده هرات فرستاد و رایات آفتاب اشراق به عزم قشلاق، در نواحی تاشکند موضع جیناس اختیار کرد «۱» و امیر حاجی سیف الدین با اغرق در این محل رسید و لشکر فلک احتشام هم از این مقام سال گذشته روان شده بود چنانچه مدت آن یورش همایون یازده ماه کشید و اول بهار که اقبال اعتدال لیل و نهار بود و سرمای زمهریر به هوای دلپذیر مبدّل شد، پادشاه ربع مسکون چون آفتاب عزم شرف خانه همایون کرد و از آب خجند گذشته شکارکنان روان شد و در موضع دزق جرگه به هم رسیده صید بسیار گرفتار شد.

و چون صحرای آقار منزل موکب سلطان فلک اقتدار آمد، عاطفت پادشاهانه ممالک سلطان محمود غازی را انار اللّٰه برهانه از غزنین و کابل و قندهار و سایر آن بلاد و دیار تا حدود هند و آب سند نامزد آفتاب آسمان سریر، پیر محمد جهانگیر، فرمود و امرای نامدار بهلول برلاس و اسلام برلاس و حسین صوفی ترخان و غیرهم در رکاب شاهزاده خانه کوچ روان شدند.

و صاحب‌قران ظفر قرین اوایل سنه اربع و تسعین در خطه بهشت آیین

(۱). ظف: «به طرف تاشکنت به عزم قشلاق نهضت دسود و از آب خجند عبور نموده صحرای پارسین مضرب خیام اقامت همایون گشت.» ج ۱ ص ۴۰۰

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۴۹

سمرقند نزول جلال فرمود و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که در مرغزار کان گل طوی خانه‌های بزرگ برافراشته جهت ازدواج نبیرگان بزرگوار که درارى سپهر کامکاری و در ربحر شهریاری بودند طویهای پادشاهانه ترتیب نمودند و دو دختر امیر غیاث الدین ترخان را برای امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده رستم بن عمر شیخ و دختر امیر حاجی سیف الدین را جهت امیرزاده ابا بکر بن امیرزاده امیرانشاه گورکان آورده برای هریک اردوی علی حدهٔ زدند و خلایق را صلای عیش و عشرت داده محکمه یارغو و یاساق در توقّف افتاد تائبان صد ساله با طفلان ده ساله برابری کرده خرقه تقوی و سجاده دعوی به شراب ناب غسل داده رهن مطرب و قوّال کردند.

نظم

ز بس عیش و نشاط و شادمانی‌جهان را تازه شد از سر جوانی و حضرت صاحب‌قران شاهزادگان را کدخدا ساخته به عزم یورش پنج ساله رایت همایون برافراخت.

وقایع سنه اربع و تسعین و سبعمائه

داستان یورش پنج ساله و احوال ممالک ایران و توران «۱»

به مقتضای علوّ الهمّهٔ من الأیمان، حضرت صاحب‌قران می‌خواست که به مصاعد عالی ارتقا فرماید و گوی جهان در خم چوگان مراد آورده بریکران خوش خرام در میدان آن جولان نماید و نعل سمندباد رفتارش و خم کمند تا بدارش حلقه گوش قیصر و طوق گردن خاقان باشد و غبار کوکبه علیا و خاک درگاه معلی سرمه چشم کسری و توتیای دیده فعفور گردد. رایت دولت بر کنگره ایوان فتح نشان

(۱). حاشیه نسخه ف: «درین سال اعنی سنه ۷۹۴ روز عید فطر، شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی قدس اللّه سرهما در اردبیل وفات یافت و در آن روز عمر شریفش نود و پنج سال بود.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۵۰

شعر

فتحنا اقالیم البلاد و اذعنت‌لنا رغبهٔ او رهبهٔ عظماءها افرازد و طنطنه سلطنت در خم طاق مقوّس فلک و طاس نگون گردون اندازد و نیزه مار پیکرش که نمودار سماک رامح است زهره اژدهای فلک آب سازد و شعله تیغش دل در درون شیر شرزه گدازد.

نظم

همچو سیمرغ از نهیب رمح او در بادیه‌همچو سیماب از شرار تیغ او در مرغزار

در دل شیران شرزه زهره گشته ناپدیددر سر ماران گرزه مهره گشته بی‌قرار لاجرم آن حضرت با وجود چنان فتح و ظفر که در یورش دشت قبچاق روی نمود، آن فتح در نظر همّتش حقیر و مختصر بود بل خواهان که تمام جهان در قبضه فرمان درآید و عرصه

ربع مسکون طغرای همایون را انقیاد نماید. بنابرآن عزیمت فرمود که از ماوراء النهر و توران به جانب ایران و ممالک که سابقا در فرمان آمده بود گذر نماید و جمعی بی‌باکان را که فتنه انگیخته خونها به ناحق ریخته‌اند گوشمالی به‌سزا فرماید.

مصرع

چو آفتاب برآید ستاره ننماید

و لشکرهای جهان و سپاه فراوان در ظلّ رایت فتح آیت جمع آمده در روز استفتاح منتصف «۱» رجب اعلام ظفر اعلام در جنبش آمده و غرّه شعبان از غبار موکب همایون.

---

(۱). طبق نوشته ظفرنامه: «روز جمعه پانزدهم رجب سنه ۷۹۴ نهضت همایون اتفاق افتاد. هوا از حرارت تموز تافته.» ص ۴۰۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۵۱

مصرع

غبار موکب شاه است «۱»یا نسیم ختن

هوای بخارا غیرت‌فزای مشک‌چین و عنبر سارا گشت و آن‌جا مزاج همایون از منهاج اعتدال عدول نموده عرض مرضی طاری شد و التفات ننموده کوچ فرموده به جوی زر «۲» رسید و مرض اشتداد یافت. خواتین و فرزندان از سمرقند شتافته حاضر شدند و امیرزاده محمد سلطان که به رسم منغلای پیش رفته از جیحون گذشته بود جریده بازآمد «۳» و اطبای بزرگ ترک و تاجیک به وظیفه معالجت و تقویت طبیعت قیام نمودند و امیر سیف الدین بر سر ایشان بود. خواتین و فرزندان و امرا و نوینیان می‌دانستند که هر شفا که نه از دار الشفای وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ «۴» باشد فایده ندهد و هر دارو که نه طبیب لطف اللّه لَطِيفٌ بِعِبادِهِ «۵» مفردات آن تعیین کند نافع نیامد. اقتدا به فرموده رسول (ع) که داووا مرضیکم بالصّدقه نموده دست به تصدق گشادند و فقرا و صلحا را صلات داده نذور به مزارات فرستادند و اسبان نامدار کشته بر فقرا قسمت کردند. حضرت پروردگار عزّ شانه دعای مستمندان مستجاب فرمود و مزاج همایون روی به صحّت آورد «۶» و قوّت طبیعت غبار ضعف از دامن مزاج افشانده حضرت صاحب‌قران به جنبش لشکرها فرمان فرمود و امیرزاده جهان، محمد سلطان، به رسم منغلای روان شد و خواتین و آقایان به اتفاق امیرزاده عالمیان شاهرخ بهادر و امیر حاجی سیف الدین اجازت یافته عازم سمرقند شدند. «۷»

---

(۱). ک: شاهی است.

(۲). ظف: «که از ولایت بخاراست.»

(۳). ظف: «فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان که به رسم منغلای از پیش رفته بود و از جیحون گذشته لشکر را به موضعی که رسیده باشد بگذارد و جریده بازگردد.» ج ۱ ص ۴۰۶

(۴). سورة الأسری ۸۲.

(۵). سورة الشوری ۱۹.

(۶). ظف: «شب یک شنبه منتصف شعبان که به شب برات موسوم است، برات صحت ذات آن حضرت اطلاق رفت و روز یک شنبه پانزدهم شعبان مزاج همایون رو به صحت نهاد.» ص ۴۰۷- ۴۰۶

(۷). ظف: «روز آدینه شاهزاده جوان‌بخت شاهرخ را اشارت فرمود که به سمرقند معاودت فرماید. همان جمعه، بعد از طی منازل از ماخان و ابیورد گذشته.» ص ۴۰۸

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۵۲

و آن حضرت، ششم ماه مبارك رمضان، پای همایون در رکاب آورده از آب آمویه عبور نمود و بیابان وچول قطع فرموده از یاسی دبان عبره کرده غره شوال در آن منزل فرخ فال به نماز عید و آداب آن روز سعید قیام نمود و از آن‌جا کوچ فرموده در یلغزیغاج خبوشان به امیرزاده محمد سلطان که منغلای بود رسید و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر جهانشاه با لشکرهای قندز و بغلان و آن ولایات به منغلای پیوسته بودند و بانوی عظمی خان‌زاده از جانب هرات آمده در آن منزل، حضرت صاحب‌قران را طوی به عظمت داد و پیشکشهای لایق کشید و آن حضرت به دولت و اقبال روان شده بیستم شوال در حوالی استراباد، در لب آب جرجان، نزول اجلال فرمود و مرتضی اعظم سید برکه، که پیشتر به رسالت مازندران رفته بود، درین منزل بازآمده سید غیاث الدین پسر امیر کمال الدین «۱» را با نثار و پیشکش همراه آورد و به عرض رسانید که سید کمال الدین سر بر آستان انقیاد نهاده مال قبول می کند. آن حضرت سیدزاده را نوازش فرموده به استراباد آمد و پیر پادشاه بن لقمان پادشاه بن طغاتیمور خان خدمات پسندیده به جای آورد «۲» و سید کمال الدین ارکان دولت خود را جمع آورده در دفع آن واقعه فکر بسیار کردند. عاقبت بر آن قرار دادند که در ولایت آمل، قلعه ماهانه سر را مضبوط سازند و سید رضی الدین برادر سید کمال الدین در آن قلعه بود و هرچند پیشتر میان برادران صفایی نبود، به حکم ضرورت متّفق گشته پناه

---

(۱). ك، س: سید کمال الدین.

(۲). ظف: «که بعد از وفات پدرش، حضرت صاحب‌قران او را به جای پدر نصب فرموده بود.» ص ۴۰۹

حاشیه نسخه ف: «این طغا تیمور خان از نسل جوجی قسار که برادر چنگیز خان است بود و او همراه هولاگو به این بلاد آمده به موجب حکم او حاکم استراباد و ولایت جرجان بود. قسار در لغت مغول به معنی سبع است و گویند که جوجی قسار چون به پهلو می‌خوابید، کمانی چله‌دار از زیر پهلوی او می گذشت چنان‌که تماس پهلوی او نمی گشت و برهنه در زمستان پهلوی آتش می‌خوابید. شرارهای آتش به بدن او می‌افتاد و او از خواب بیدار نمی‌شد و متضرّر نمی گشت و نسبت او به سبع این سبب داشته خواهد بود. و اللّه اعلم. چون این حال خالی از غرابتی نبود تحریر یافت.»

به قلعه بردند و چند فرسنگ در حوالی قلعه لای بود تا به سینه اسب و خیال ایشان آن که در جهان قلعه‌ای بدان محکمی نیست.

نظم

بود ممکن ز نسر طایر چرخ‌به عصفوران انجم زقّه دادن

کلاه نیم ترک ماه نو راتوان بر تارک گردون نهادن

و لیکن ممتنع باشد بر عقل‌حصار قلعه آمل گشادن و بدین پندار جای خود استوار کردند.

ذکر توجه پادشاه بحر و برّ به عزم فتح و تسخیر قلعه ماهانه سر

حضرت صاحب‌قران از استراباد نهضت فرموده بعد از چند کوچ جنگل عظیم پیش آمد. آن حضرت فرمود که پیادگان سه راه گشایند عرض هریک تیر پرتابی «۱» راه میان جهت قول و طرفین برای برانغار و جوانغار گشودند و حکم شد که سید غیاث الدّین پیش پدر خود سید کمال الدّین رود و او را نصیحت کرده «۲» لشکر منصور را در آمل تغار دهند و لشکر در آن حدود غلبه فراوان و چهارپایان فربه یافتند و به جانب ماهانه سر شتافتند و درختها از بیخ کنده و چوب و خاشاك بر لایها انداخته و نمد و پلاس بر آبها افکنده چنان می‌ساختند که سوار می گذشت و بعضی جایها روز تا شب به سعی بسیار نیم فرسنگ راه می‌شد و در فرود آمدن نیز زحمت بود. فی الجمله بیست و پنجم ذی قعده قراولان طرفین جنگ سخت کردند و امیر شیخ علی بهادر جنگهای مردانه کرد.

«۳» روز سیم سید کمال الدین و مولانا عماد الدّین

(۱). «عرض هریک از آن یک تیر پرتاب.» ظفرنامه ج ۱ ص ۴۰۹.

(۲). ظف: «غیرت اسلام و عصبیت دین چنان تقاضا کرد که به زبان پسرش، بر سبیل تغیر و سرزنش این پیغام گزارش پذیرد که مردم ولایت تو همه بدمذهب‌اند و هیچ مسجد ندارند و از رسم جمعه و جماعات هیچ اثری نیست بلکه به ادای فرایض و سنن اصلا قیام نمی‌نمایند و اگر کسی به بانگ نماز مشغول می‌شود او را ایذا می‌کنند و به مرتبه قتل می‌رسانند.» ص ۴۱۰

(۳). ک، س: دلاورانه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۵۴

بیرون آمده امان طلبیدند. حضرت صاحب‌قران فرمود که ملتمس مبذول می‌دارم. امّا چون مهتران این ولایت یاغی‌گری کردند شرط آن است که فرزندان خود را با مال چند ساله پیش ما فرستند تا پدران را امان دهیم. اهل قلعه این سخن شنیده فی الحال نقاره جدال و قتال زدند.

و ماهانه سر قریه‌ای است در چهار فرسخی آمل به جانب بحر واقع شده و نزدیک آن بر بلندی حصنی حصین ساخته‌اند که یک طرف به دریا پیوسته و دیگر جوانب که مغاک است از موج دریا پرآب شده حکم دریا داشت نزدیک به میلی چنانچه از جمیع جوانب آب دریا به قلعه محیط بود و گرد قلعه درختهای بلند نزدیک هم فروبرده بودند و از شاخها که بر هم تافته بودند درختها را بر هم بسته استوار ساخته بود و حصاری دیگر برافراخته. «۱» حضرت صاحب‌قران قشونها ترتیب فرمود مردان جلد باتوق و علم و نقاره در کشتیها که پیر پادشاه و ارغونشاه بردالقی و نادر شاه و شیخ علی قراکولی گرفته پر غلّه آورده بودند نشاند و روی دریا از برق جیبا و شمشیر چون آفتاب می‌درخشید و نفیر برغو و غریوکوس پرده گوش می‌درید و افواج لشکر چون امواج بحر اخضر اطراف و جوانب حصار را بحرا و برّا فروگرفتند و آن روز جنگی شد که زبان از شرح آن قاصر است و حصار بیرون مسخّر شد و خصمان به قلعه گریختند.

آن حضرت غرّه ذی الحجه عازم فتح قلعه شده سپاه ظفر شعار جنگهای سخت کردند و بعد از هشت روز، مخالفان عاجز گشته اهالی قلعه و حصار روی به درگاه فلک اقتدار آوردند و نخست سیّد کمال الدّین و سید رضی الدّین و فرزندان بیرون آمده آن حضرت در اول ملاقات به واسطه اعتقادهای بد که بدیشان نسبت

(۱). ظف: «و در آن حکام آمل و ساری با مجموع خویشان و متعلقان و مردان کار و هرچه داشتند از ذخایر و نفایس به آن قلعه رفته بودند و سایر متمولان آن دیار، حتی تجار که از اطراف به آن ولایت رسیده بودند، تمام اموال خود را به استظهار مناعت حصار به آن قلعه درآورده بودند ... حضرت صاحب‌قران چون از آن حال آگاهی یافت ...» ص ۴۱۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۵۵

می‌کردند سخنهای درشت فرمود و آخر به حسن اکرام و بذل انعام همه را ممنون ساخته فرمود که می‌باید که معتقدات پدر را ترک کنید و بر طریقه سنّت و جماعت زندگانی کنید و اهل علم را محترم داشته و فرزندان را بر تعلّم علم شرعی ترغیب نمایید و ایشان نصایح قبول کردند و حکم همایون از موقف جلال نفاذ یافت که سادات پیش آن حضرت آمده سپاهیان و مفسدان و بد اعتقادان را به تیغ بی‌دریغ گذرانیدند و شیخ علی بهادر به انتقام پسرش حبی خواجه که آن‌جا به قتل آمده بود و اسکندر شیخی به کین پدرش افراسیاب و دیگر خویشان او که درویشان سید قوام الدّین ایشان را کشته بودند و آمل را گرفته قتل بسیار کردند و سید کمال الدّین را با متعلّقان در کشتی به خوارزم بردند و فرزندان او سید مرتضی و سید عبد اللّه را از سمرقند گذرانیده به تاشکند

رسانیدند و چون حکام آمل و ساری هرچه داشتند از ذخایر و نفایس و متموّلان آن دیار و تجّار که از اطراف بلاد و امصار بدان جا رسیده بودنـد به استظهار مناعت حصـار به قلعه درآورده بودنـد، لاجرم غنایمی که از آن قلعه به دیوان اعلی رسید نقـده هفتصد شتروار نقره بود غیر طلا و آلات زر و رخوت از کتان و سقرلاط و غیرها و بعـد از آن‌که قلعه را به جاروب تاراج پاک روفته بودند توده خاک ساختند و در تاریخ فتح قلعه ماهانه سر این رباعی ثبت افتاد:

رباعی

ای آن‌که تراست مکرمت خوی و خصال در قلعه ماهانه سرت هست سؤال

هشت از «مه ذی الحجه» برو تا دانی تاریخ مه و سال گرفتن به کمال «۱»

(۱). «مه ذی الحجه» برابر است با ۸۰۲ که چون هشت از آن کاسته شود ۷۹۴ خواهد شد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۵۶

احوال آذربایجان در این سال

سال مقدّم که آلتون حاکم تبریز بود، محمود خلخالی و شیخ حاجی از فتح سلطانیه مأیوس شده عازم تبریز گشتند و آلتون جنگ کرده [جانانه] «۱» نوکر محمود او را منهزم ساخت و آلتون به مدد لشکر که از النجق می‌آمد از راه بازگشته و حرب کرده شکسته به النجق رفت و تبریز بر محمود قرار یافته و مدت شش ماه در ربع رشیدی بوده ظلم بسیار نمود و بهار عازم خلخال شده ملک عزّ الـدین را در تبریز گـذاشت و امیر قرا یوسف ترکمـان به تبریز آمـده و به ظلم چیزی چنـد گرفته به جـانب خوی بازگشت و نوکران خود ستلمش و خلیل را به حکومت گذاشت و ایشان مدرسه قاضـی شیخ علی را قلعه ساخته بنیاد ظلم و بیداد نهادند و محمود سیاه کوهی [به تبریز آمـده ستلمش و خلیل در قلعه ساخته خود محبوس شدنـد و ضـعف سیاه کوهی معلوم شده ترکمانان از قلعه بیرون آمدند و سیاه کوهیان گریختند و محمود سیاه کوهی] «۲» به دست ذو النّون محمد جمشیـد گرفتار شد و ستلمش [و خلیل] «۲» در این نوبت ظلم از حد گذرانیده اهالی تبریز ترک اهل و عیال کرده جلا شدند و امیر قرا یوسف خلیل را طلبیده ستلمش ماند و آلتون از النجق آمـده و ستلمش گریخته آلتون متمکّن شـد و انواع خرابی کرده کسـی در تبریز گذاشـته به النجق رفت و محمود خلخـالی بازآمـده و آلتون متعاقب رسیده در صـحرای چرنـداب محاربه کردنـد و آلتون منهزم شد و محمود تمکّن یافت و امیر قرا یوسف به شنب غازان آمده محمود راه خلخال پیش گرفت و این کرّت ترکمانان ظلم زیاده کردند و امیر بسطام جاگیر و برادر [ش] منصور و جـالق آمـده ترکمانـان رفتنـد و رعایـا از جور ایشـان به فغان آمدنـد و یادگار شاه در ناحیت مراغه [به قلعه رویین خروج کرده عازم تبریز شد و امیر بسطام و جالق او را شکسته به مراغه] «۳» رفت و امیر قرا یوسف به تبریز آمده و ستلمش را

(۱). ذیل جامع التواریخ: «جانه نامی از نوکران محمود ...» ص ۲۴۷

(۲). ک ندارد.

(۳). ک ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۵۷

گذاشـته عزیمت نمود و یادگـار شـاه بازآمـده سـتلمش پنـاه به قلعه برد و چنـد روز جنگ بود ناگاه آوازه فتـح مازنـدران و عزیمت حضـرت صاحب‌قران به جانب عراق و آذربایجان رسیده ترکمانان به آلاطاق و یادگار شاه به مراغه رفت و شیخ محمـد از نوکران امیرزاده عالمیان امیرانشاه گورکان به داروغگی آمده رعایا از ظلم خلاص یافتند. «۱»

وقایع سنه خمس و تسعین و سبعمائه

ذکر توجه حضرت صاحب‌قران به صوب فارس و عراق نوبت ثانی

حضـرت صاحب‌قران، بعد از فتح قلعه ماهانه سـر، به شاسـمان آمده در سـرایی که همت عالی ساخته بود قشـلاق فرمود و داروغگی ساری را به جمشید قارن که از قاین قهستان بود تفویض نمود و اسکندر شیخی را، که پدر او را سادات آن‌جا به غدر کشته بودند و آمل را گرفته و او گریخته مدتی به ملازمت موکب همایون مشرّف بود، آمل ارزانی داشت.

نظم

چو خـدمت را و قربت راست تأثیرسـرا در کوی صاحب دولتان گیر و ایلچیان با بیلاکات مازنـدران به سـمرقند فرسـتاده و خواتین و فرزنـدان را طلب داشـته بود و ایشـان به موجب فرموده بـا آن‌که قرّة العین جهـان و چشم و چراغ دودمان امیرزاده شاهرخ درد چشم داشت «۲» سرعت نموده در ولایت یازر، به موضع جلاون، رسیدند و آن حضرت از فرط اشتیاق اقبال‌وار استقبال نموده در آن منزل

---

(۱). حاشیه نسخه ك، س: «درین سال حکام آذربایجان بر سان کودکان میر و وزیر می‌باختند. امّا رعایا لت می‌خوردند.»

(۲). س، ك: شاهرخ را درد چشم بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۵۸

سعادت قرین، قران سـعدین واقع شـد و دیـدار خواتین گلعـذار و شاهزادگان ماه رخسار دیـده و از شاخسار امانی گل مراد چیـده به ولایت مازندران آمدند و چند روز در یورت قشلاق گذرانید و در اول بهار پنج‌شنبه ۲۴ «۱» شهر صفر از شماسان نهضت نموده و از هر ده کس سه نفر اختیـار فرموده تتق نشـینان شبسـتان عفت و بانویـان سـراپرده عصمت‌سـرای ملك خـانم و تومـان آغا را با آغرق گـذاشت و امرای کبار یادگار شاه و جهانشاه و شـمس الـدین و محمود شاه و اوج قرا به ضـبط اردو مقرّر شدند و جلبان ملك آقا و در سـلطان آقا و نگار آقا چون دولت و سـعادت شـرف صحبت یافتند و حضرت صاحب‌قران شاهزاده جوان‌بخت شاهرخ بهادر را از جانب ییلاق امیر ولی قراول تعیین فرموده و رایات همایون به راه دامغان و سـمنان عزیمت ری نموده در آن ولایات لشکر منصور را تغـار داده امیرزاده محمـد سـلطان و برادرش امیرزاده پیر محمـد را به جـانب قزوین فرسـتاد و ایشان شـهسوار «۲» حـاکم آن‌جا را به جنگ گرفته پیش حضـرت فرسـتادند و آن حضـرت عازم سـلطانیه شد. «۳» چه اغجکی در آن ایـام وفـات یـافته بود و ارتق شـاه که ضابط قلعه بود از آوازه سـپاه ظفرپناه فرار نمود و آن حضـرت هفته‌ای در سـلطانیه بوده دیگربار لشـکر را تغار داد و به راه کردستان متوجه بغـداد شـد و مولی را پیش امیرزاده محمـد سـلطان و امیرزاده پیر محمد فرسـتاد که از راه چمچمال به طرف دربند کردسـتان روان شوند و ولایت یاغی غارتیده هرکه به ایلی آید امان دهند و او را با خود برده عزیز دارند. بر موجب فرمان روان شده سونجك بهادر و مبشـر بهادر و تیمور خواجه بهادر با لشـکر فراوان به اطراف کردسـتان رفتند و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد به دربند رسـیده کسی گریخته آمد و گفت که راههای این ولایت کسی به از من نمی‌داند. اگر فرمان باشد قجرجی باشم. شاهزادگان او

---

(۱). حاشیه نسخه ك: «صاحب ظفرنامه می‌گوید که او این زمستان که آفتاب هنوز در آخر جدی بود عزیمت ممالك فارس فرمود. امّا در آن‌که زمان نهضت پنجشنبه (۲۴) صفر است موافق است.»

(۲). ظف: خواجه شیخ شهسوار.

(۳). حاشیه نسخه ك: «از ظفرنامه چنان معلوم می‌شود که آن حضرت اصلا به سلطانیه درین یورش نرفته.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۵۹

را خلعت داده و امیر شیخ علی بهادر را منغلای ساخته قجرجی با او روان شد.

ابراهیم شاه که از امرای بزرگ کردستان بود انقیاد نموده پسر او سلطان شاه به خدمت شاهزادگان آمده تقوز و پیشکش به عرض رسانید و امیرزاده محمد سلطان امیر شیخ علی بهادر را بازطلبید. جهان پهلوان به موجب فرموده عود نموده در مقامی که به طعام خوردن فرود آمده بود شخصک قجرجی که از مقصود مأیوس شد، بی‌خبر کاردی بر آن پهلوان زد و آن شیر بیشه شجاعت به روباه‌بازی سگ نفسی بر خاک هلاک افتاد و با آن‌که بارها در میان تیغ و سنان و نیزهای «۱» سبک حمله و گرز گران به مردی درآمده سر به سلامت بیرون برد، چون وعده لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ «۲» رسید به زخم کاردی جان سپرد و فی الحال قجرجی را به قتل آورده سوختند و امیرزاده عمر شیخ از موضع کوشک چوپان گذشته به قلعه و حصارگیو «۳» که از مضافات قم است رسید و فتح کرده محمد قمی که کوتوال بود گرفته به موضع مرون و پراهان «۴» آمد و مظفر پراهانی «۵» استقبال نموده از آن‌جا به موضع کره‌رود رسید و اسفندیار به قدم عجز بیرون آمد.

و حضرت صاحب‌قران، غره ربیع الآخر، و روجر را منزل همایون ساخت و امیرزاده عمر شیخ محمّد قمی و مظفر پراهانی «۵» و اسفندیار کرهرودی را پیش حضرت آورده اجازت یافته به موضع خود بازگشت و آن حضرت سیف الدین قلداش

---

(۱). ف: تیرهای- تصحیح از ظفرنامه.

(۲). الأعراف ۲۴، یونس ۴۹/ نحل ۶۱.

(۳). تصحیح از ظفرنامه- نسخ: کور.

(۴). تصحیح از ظفرنامه به قیاس جمله «روز دیگر به موضع مرون راند و مظفر پراهانی که گماشته محمد قمی بود استقبال نمود.» در نسخ به جای «مرون» [و شاید صحیحتر مروک (رک فرهنگ آبادیهای ایران صفحه ۴۴۵)] آمده است «چرا و پردان» و مسلما چرا و پراهان همان است که امروزه شراه و فراهان خوانده می‌شوند از توابع اراک.

(۵). نسخ: مظفر پردانی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۶۰

را حاکم آن موضع گردانید و شیخ میکائیل را به ضبط نهاوند بازداشت و موکب همایون به خرّم‌آباد آمده ملک عزّ الدین گریخته بود. آن حضرت جمعی به محاصره قلعه گذاشته امیرزاده عمر شیخ را به طلب ملک عزّ الدین فرستاد. کسی از او اثر و خبر نیافت و اکثر قلاع و مردم کوه و صحرا را مسخر و مطیع ساخته خبث وجود قطّاع الطریق را به آب تیغ از لوح هستی فروشست.

بیت

به آب تیغ شست از لوح گیتی‌غبار فتنه‌انگیزان بی‌باک و رکاب ظفر انتساب از خرّم‌آباد خرّم و شاد نهضت نموده عازم تستر شد و امیرزاده عمر شیخ در آب زال پیش صاحب‌قران گیتی‌ستان آمد.

ذکر عزیمت حضرت صاحب‌قران به جانب ششتر و خوزستان

حضرت صاحب‌قران از سلطانیه عازم بغداد شده در ولایت کردستان آن عزیمت فسخ نموده قصد ششتر فرمود و امیرزاده عمر شیخ از دست راست متوجه حویزه شد و در آن راه کسی را از مخالفان مجال توقّف نماند و اسلام که از قبل شاه منصور حاکم حویزه بود قلعه و شهرها بازگذاشت و امیرزاده عمر شیخ پیش راه درآمده او را گرفت و امیرزاده امیرانشاه که در موضع شهریار به موجب حکم توقّف نموده بود که آغروق از استراباد رسد، از آن‌جا ایلغار کرده و به در کاشان راند و ملوک سبزواری که از بیم سپاه

منصور [از خراسان گریخته از قبل شاه منصور] «۱» داروغه کاشان بود، چون از وصول شاهزاده خبر یافت از راه عجز امان طلبیده به خدمت شتافت و شاهزاده او را خلعت امان پوشیده به جانب آغرق معاودت فرمود و حضرت صاحب‌قران به دزفول آمد «۲» و شرح دزفول و شمار بیست و هشت طاق و

(۱). ك ندارد.

(۲). حاشیه نسخه ف: «شب شانزدهم به سعادت سوار شد و چاشتگاه از پل دزفول گذشته در اندرون دزفول نزول فرمود. ظفرنامه» ر ك ص ۴۲۱

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۶۱

خواصّ عدد تام و انضمام طاقهای كوچك كه مجموع پنجاه و پنج باشد سخنی دیگر است و حدیث ارثماطیقی با این تاریخ زیادت مناسبتی ندارد. «۱»

و فی الجمله آن حضرت از آب دزفول گذشته [بر ظاهر شهر در كنار نخلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد از دربند ابراهیم شاه «۲» گذشته و] ولایات مسخّر ساخته در ظاهر ششتر سعادت ملاقات یافتند و دهدار شمس الدین بیست خروار نقره از دزفول به رسم پیشكش به عرض رسانید و بندگان حضرت اسب و استر كه در شهر بود گرفتند و علی كوتوال و اسفندیار كه از جانب شاه منصور حاكم تستر بودند از آوازه سپاه مظفر منصور گریخته به شیراز رفتند و حضرت صاحب‌قران فرمود كه امیرزاده عمر شیخ به آغروق پیوسته متوجه شیراز شود و او به آغرق ملحق شده باز قاصد رسید كه آغرق گذاشته به زودی عازم شیراز شود و خواجه مسعود سبزواری «۳» به حكومت ششتر مقرّر شد.

ذكر نهضت حضرت صاحب‌قران دوست‌نواز دشمن‌گداز به عزم تسخیر مملكت شیراز

حضرت صاحب‌قران غرّه جمادی الأولی «۴» از ششتر عازم شیراز شد و پیر احمد حاكم لر بزرگ در این روز به درگاه عالم پناه آمده شرف زمین بوس یافت و ظفر كردار ملازم موكب نصرت شعار گشت و آن حضرت روز دهم به قلعه سفید رسید.

(۱). حاشیه ك: «حكما خواص اعداد را ارتماطیقی گویند.»

(۲). ظف: «از دربند تاشی خاتون كوچ كرده به مورچل روان شدند. و از آبها و عقبه‌ها گذشته و تمام آن ولایتها را از كوه و دشت كردستان و لرستان راه به راه مسخّر گردانیده.» ص ۴۲۳

(۳). ظف: «كه خواهرزاده علی مؤید سربدار بود به حكومت تستر نصب فرمود و لشكر سبزوار را كه با او بود پیش او بازداشت.» ص ۴۲۸

(۴). حاشیه نسخه ك، ف: «در ظفرنامه می‌گوید بیست و پنجم ربیع الآخر متوجه شیراز شد.» ظاهرا ۲۵ ربیع الآخر ۷۹۵ تاریخ حركت اوست از شوشتر به طرف شیراز و «روز شنبه غره جمادی الاولی» نزول اوست در رامهرمز (ظفرنامه ج ۱ ص ۴۲۸).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۶۲

بیت

دزی بود با آسمان هم نوردنبرده كسی نام او در نبرد و آن قلعه‌ای در غایت استحكام. طول و عرض آن مقدار چهار فرسنگ باشد بر كوهی بلند واقع و در قلعه و اطراف آن آب روان فراوان و رفعت برجهای آن تا به آسمان.

بیت

از جبالش به شدّت آمده ننگ‌وز سپهرش به رفعت آمده عار و راه آن‌چنان پیچ بر پیچ که اگر سه کس در راه آن دست به منع برآرند «۱» جهانی لشکر بازدارند و با این همه متانت اطراف، برجهای آن‌را به گچ و سنگ مرمت کرده در درون آن عمارات خوب ساخته و قصرهای مرغوب پرداخته بودند. و پنج سال بود که شاه منصور آن را به دست آورده معتمدی سعادت‌نام با جمعی دلاوران بهرام انتقام در آن‌جا بازداشته بود. سپاه ظفرپناه در پایان قلعه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراشته فرمان همایون نفاذ یافت که سپاه ظفرپناه بی‌توقّف روی به تسخیر قلعه آورند. صد هزار آدمی جوشان و خروشان در جنبش آمده به کوه برآمدند. امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد از دست راست و امیرزاده شاهرخ از دست چپ روان شده به جای خود فرود آمدند و امرای تومان و هزاره و صده به یک‌بار حمله کرده به آواز نقاره و نفیر دل کوه را شکافتند.

مصرع

از غریو کوس حربی گوش گردون گشت کر

اهل قلعه سراسیمه‌وار سنگ انداخته بسیاری از لشکر ظفر [انتساب] «۲» هلاک ساختند. امیرزاده محمّد سلطان به قوّت دولت و نیروی بازوی شجاعت پیش

---

(۱). ف: بردارند.

(۲). ک، س: شعار.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۶۳

از همه به قلعه برآمده و دشمنان را رانده جای ایشان را گرفت «۱» و علم و طوق بر بالای قلعه برآورد و لشکریان آن جلادت مشاهده نموده از اطراف و جوانب در حرکت آمده از همه‌جا به قلعه برآمدند و چون شب درآمد هرکس جای خود نگاه داشته از طرفین تا روز پاس داشتند.

روز دیگر که خورشید عالم‌افروز به عزم تسخیر این قلعه فیروز تیغ جهانگیر برآورد و سپاه انجم را که خودنمایی می‌کردند به شعاع شمشیر عالمگیر نابود ساخت، عساکر گردون مآثر دشمنان را مقهور ساخته قلعه را گرفتند «۲» و سلطان زین العابدین پسر شاه شجاع را که شاه منصور میل کشیده در آن قلعه محبوس داشت آوردند و حضرت صاحب‌قران آن ستم‌رسیده را نوازش فرموده وعده داد که انتقام تو از دشمنان کشیده جزای فعل بد به ایشان رسانم و داد تو از نامنصور مغرور بستانم و حکم فرمود که مجموع اسپاهیان و کسانی که جنگ کرده‌اند به قتل آورند و اسیران را آزاد کنند. به موجب فرموده عمل نموده ملک محمد اوبهی از ابنای ملوک کرت به کوتوالی قلعه سفید مقرّر شد «۳» و آن حضرت از قلعه سفید به پنج منزل به حوالی شیراز آمد و در این ایّام هرچند استفسار احوال شاه منصور می‌فرمود سخن همین بود که موقوف یک خبر به تحقیق است که به طریق فرار مملکت را بازگذارد. چه مور را با سلیمان سودای عدوان خیال محال است و گنجشک را با شهباز آغاز ترکتازی اندیشه بغی و ضلال.

---

(۱). ظف: «از نوکران شیخ ایکوتمور، آق بوقا نامی به جائی که اصلا متصور نبود که هیچ آفریده از آن‌جا تواند برآمد بالا رفت و صلوات فرستاد. اهل قلعه را از مشاهده آن حال پشت دل بشکست و از غایت سراسیمگی دست از جنگ بازداشتند.» (به اختصار ص ۴۳۲ ج ۱).

(۲). ظف: «و هرکه در آنجا بود از لشکری و سپاهی از کوه درانداختند و محمد آزاد مهتر سعادت کوتوال را گرفته پیش حضرت صاحب‌قران آورد و تیغ کین را به خون او رنگین ساخت.»

(۳). ظف: «آق بوقا را که پیشتر از همه به بالای قلعه برآمده بود عنایت فرمود و از نقد و اقمشه و خیمه و خرگاه و خر و اسب و شتر

و استر چندان اسباب تجمل ارزانی داشت که روز سابق یک اسبه و در روز دیگر از حال خود متعجب مانده.» ص ۴۴۳

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۶۴

بیت

در حشمت سلیمان هرکس که شک نمایدبر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی تا از فرط تهتّک و هیمان رسید به او آنچه رسید.

ذکر محاربه حضرت صاحب‌قران با شاه منصور و کشته شدن شاه منصور

حضرت صاحب‌قران بامداد جمعه چهاردهم جمادی الأول دو قول تربیت فرمود یکی خاصه و در قنبل او امیرزاده محمد را بازداشته تیمور خواجه آق بوقا بهادر در رکاب او هراول مقرّر شد و قول دیگر به فرّ وجود امیرزاده محمد سلطان آرایش یافته شیخ تیمور بهادر در قنبل او مقرّر گشت و فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده شاهرخ پیش رود و امیر عثمان قراول باشد. «۱» امیر عثمان سیاهی سپاه دشمن دیده در مغاک پنهان شد تا قراول دشمن از ایشان گذشت. به یک‌بار از کمین گاه بیرون تاخته بهرام بهادر یسوری تیغ خون‌آشام آخته یکی از دشمنان را ران قلم کرده و گرفته پیش صاحب‌قران آورد و احوال شاه منصور پرسیده مقدار فرسخی رفتند.

بیت

رسیدند لشکر به لشکر فرازِزمانه در کینه بگشاد باز ناگاه سپاه شاه منصور پیدا شد. مقدار چهار هزار سوار مکمّل مرتّب

---

(۱). ظف: چون صاحب‌قران از قضیه شاه منصور حسابی چندان بر نمی‌داشت، در همان روز از آن مقدار سپاه که حاضر بودند دو قول ترتیب فرمود. یکی را مستقر رایت فتح آیت گردانید و آن دیگر نامزد امیرزاده محمد سلطان فرمود و در قنبل دست راست امیرزاده پیر محمد جهانگیر را بداشت و تمور خواجه آق بوقا را هراول او گردانید و قول امیرزاده محمد سلطان در دست چپ بایستاد ... و امیرزاده شاهرخ را ملازم رکاب ساخت و امیر عثمان عباس را به قراولی از پیش روان گردانید.» ص ۴۳۴.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۶۵

بدوی‌نشین ناموس‌دار که هریک را از اقلیمی جمع کرده بود، میمنه و میسره آراسته در مقابله آمد و چشم بصیرت او را پرده غرور مستور ساخت.

مصرع

بلی به دیده فرومی‌هلد قضا پرده

و شاه منصور چون شیر خشمناک بی‌ترس و باک، بر سی هزار سوار نامدار که ملازم رکاب ظفر شعار بودند، در گود پاتله، وقت نماز جمعه حمله کرد و صف لشکر شکافته و سپاهی چنان انبوه برهم زده نزدیک حضرت صاحب‌قران رسید و بازگشته بهادران خود را دل داده گفت روز نام و ننگ و هنگام پیکار و جنگ است و اگر در معرکه کشته نشویم یقین که مرگ در کمین است و به زبان فصیح و آواز بلند می‌خواند.

نظم

بر آنم که گردن فرازی کنمبه شمشیر با شیر بازی کنم

من امروز کاری کنم بی گمانکه بر نامداران سرآید جهان پهلوانان سپاه و بهادران درگاه او آواز برآوردند.

بیت

که تو شهریاری و ما بنده‌ایمبه فرمان و رایت سرافکنده‌ایم مجموع به قضا رضا داده و دل بر مرگ نهاده روی به حضرت

صاحب‌قران آوردند «۱» و دیگر بـاره نزدیـک رسـید. آن حضـرت خواست که به نیزه جان‌گـذار دمـار از روزگـار او برآورد. پولاد نیزه‌دار از صدمه جنگ گریخته و نیزه برده «۲» و شاه منصور

(۱). ظف: «حضرت صاحب‌قرانی با جمعی از خواص ایستاده نظاره جلادت آن پهلوان می‌فرمود.

شاه منصور به جانب آن حضرت حمله آورد.»

(۲). حاشیه نسخه ف: «در ظفرنامه چنین مسطور است و به خاطر می‌رسد که از آن حضـرت منقول است که در هیچ معرکه به نیزه جنگ کرده باشد و اگر نیزه و نیزه‌دار نبود، شمشیر و تیر و کمان کجا بود. مگر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۶۶

رسید و شمشـیر به کلاه خود آن حضرت رسانید. «۱» امّـا چون حفظ الهی نگاهبان بود مضـرّتی روی ننمود و چون کوه راسخ پای ثبات و قرار استوار داشته دست صبر در کمر تمکّن محکم ساخت و تغیّر به اوضاع همایون راه نیافت.

نظم

بر ثبات تو سنگی نهاد خود را کوه‌بر او به قهقهه خندید کبک کهساری «۲» عبدال اختاجی سپر بالای سر آن حضرت گرفته خماری یساول و محمود شاه و توکل باورچی و محمـد آزاد جنگهای مردانه و حمله‌های دلاورانه نمودنـد. شاه منصور چون دید که منصوبه قول محکم است و قشونات در عرصه میدان بعری (؟) شاه جهان ایستاده‌اند رخ به تومانات امیرزاده شاهرخ بهادر آورد و پسران امیر غیاث الـدّین ترخان و امیر خواجه راستی و امیر جلال حمید و غیرهم از ابر کمان تیرباران کرده به زخم تیغ و نیزه میدان معرکه را از خون پردلان لعل فام ساختنـد و امیرزاده شاهرخ به دولت فرخنـده و بخت فرّخ با آن‌که هفـده ساله بود ثبات قدم نمود تا گریختگان پیش او جمع آمـده علم برافراختنـد و قول مرتّب ساختنـد و دشـمنان که حمله‌های تند می‌آوردند به زخم تیر جانسوز و نوک پیکان آتش‌افروز بازمی‌گردانیـدنـد. شـاه منصور در اثنای کشـش و کوشـش از اسب افتاده به جای پا سـر نهاد و بیچاره از ضـرب دست‌برد شـاهرخی مات شـده شـطرنج حیات از رقعه ملک برچیـد و جان پاک را از بساط تیره خاک به روشـنان افلاک سپرد و سـرش از تن جدا کرده امیرزاده جهان شاهرخ پیش حضرت صاحبقران آورد.

درین سخن سری است که همه کس به آن نمی‌رسد. منه. گویا صاحب ظفرنامه سخن جنگ را که پولاد چهره گریخته و با حضرت صاحب‌قران کس نمانده می‌خواست ظاهر سازد به این تقریب مذکور ساخته. اگر صاحب ظفرنامه مطابق واقع نوشته، این اعتراض بر می‌آید و اگر مخالف نوشته برو این آید که غیر واقع نوشته.»

(۱). ظف: «و دو نوبت شمشیر به خود آن حضرت رسانید.» ص ۴۳۵

(۲). ظف: عادل اختاجی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۶۷

نظم

هرکه سـر بر قـدم او به ارادت ننهادتیغ بیداد فلک داد سـر او بر باد و باز قشونی دیگر مکمّل و آراسـته از دشـمنان پیدا شده روی به حرب آوردنـد و امیرزاده شـاهرخ بر ایشـان تـاخته و بسـیاری به قتـل آورده همه را آواره ساخت و حاوی این اوراق، عبـد الرّزاق بن اسـحق. از حضـرت خاقان سعید شاهرخ بهادر خان شنید در وقتی که جمعی صفت جلادت و شجاعت شاه منصور می‌کردند که آن حضرت بی‌اعتبارانه «۱» فرمود که منصور را قشونیان «۲» من کشتند. فی الجمله اکثر سپاه شاه منصور به قتل آمدند.

نظم

عدو کشت چندان در آن کارزارکه از خون زمین گشت چون لاله‌زار و امیر علاء الدین اناق در تاریخ واقعه می گوید:

بیت

شهریار عصر منصور آن‌که اودر زمین ملک، تخم داد کشت

ملک هشت از دار دنیا چون برفت‌لاجرم تاریخ او شد «ملک هشت» حضرت حق سبحانه و تعالی چون این فتح نامدار میسّر فرمود و صاحب‌قران ظفر قرین شکر نعمای حضرت رب العالمین به جای آورد و بر سر پشته‌ای فرود آمده سجده خضوع و خشوع به ظهور رسانید.

مصرع

نهاد روی به خاک از برای ایزد پاک

(۱). حاشیه نسخه ف، ک: «مقصود از نقل این سخن آن است که مبالغه‌ای که صاحب ظفرنامه در شرح این هنگامه نوشته است، چون در شیراز تحریر نموده معذور است و الّا حضرت خاقان سعید آن نمی‌فرمود بلکه از آن به غایت بی‌اعتبار بود.»

(۲). س: قشونات.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۶۸

و امرا و ارکان دولت زبان تهنیت گشاده می گفتند:

بیت

شکر ایزد را که از یمن ظفر شد کامران‌بر سپاه و خیل اعدا حضرت صاحب‌قران و عازم دار الملک شیراز شده به دروازه سلم نزول فرمود و دیگر دروازه‌ها به گچ و آجر برآوردند و از کلویان محلّات مچلکا گرفتند که اسب و استر و شتر پنهان ندارند و خزاین و دفاین و اموال آل مظفر را گرفته به عرض رسانیدند و حضرت صاحب‌قران مجموع را بر امرا و لشکریان قسمت فرمود و امیرزاده محمد سلطان به موجب فرمان کامکار و کامران به جانب اصفهان عزیمت نمود و دبیر روشن‌ضمیر فتح‌نامه‌ها تحریر نموده به سمرقند و سایر ممالک روان داشتند و مال امان رقم زده به اندک زمانی به حصول پیوست و امیرزاده عمر شیخ در قفا مانده بود به ولایت کازرون رسیده و مفسدان لر و شول و کرد را غارتیده در حیّز ضبط می‌آورد و آن حضرت به استحضار او فرمان داد و او حاضر شده رای رزین و عقل دوربین حضرت صاحب‌قران مملکت فارس را که واسطه عقد ممالک و پیش محاسب خرد در شمار امصار و بلاد به منزله مجموعه فذلک است نامزد فرزند ارجمند امیرزاده عمر شیخ فرمود و او امتثال امر نموده حضرت صاحب‌قران را طویهای بزرگ داد و دقایق تکلّفات مرعی داشت و ضبط امور مملکت فرموده در دفع ظلمه و رفع قواعد ناپسندیده غایت سعی به ظهور آورد و چون اولاد امیر محمد مظفر در آن ممالک تسلّط یافته بودند و هریک در شهری بل قصبه‌ای سکّه و خطبه به نام خود کرده و اقارب چون عقارب نیش زهر آب داده و به قهر درهم افتاده قصد خون و عرض و مال یکدیگر می کردند و هرکه از ایشان بر یکی از خویشان دست می‌یافت اگر خونش می‌بخشید البته میل می کشید و پسر با پدر و پدر با پسر این شیوه می‌ورزید و بدین سبب انواع خرابی به حال رعایا راه می‌یافت، در این ولا که شاه منصور کشته

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۶۹

شد و مجموع حکّام عراق عجم و فارس که از نسل امیر محمّد مظفّر بودند، چون عماد الدّین سلطان احمد از کرمان و نصرة الدّین شاه یحیی از یزد با فرزندان معزّ الدین جهانگیر و سلطان محمّد و از سیرجان سلطان ابو اسحق که به جانبی دیگر نتوانستند رفت به آستان سلطنت آشیان آمدند و سلطان مهدی پسر شاه شجاع و سلطان غضنفر پسر شاه منصور در شیراز بودند.

حضرت صاحب‌قران در معامله ایشان با مقرّبان مشورت فرموده به عرض رسانیدند «۱» که این جماعت در این دیار حاکم بوده‌اند. اگر از این ورطه خلاص یابند و میان ایشان و رایات جهانگشایی بعد مسافتی واقع شود، شاید که مردم اطراف بر ایشان جمع آیند و

باز تـدارک مهمّ ایشان را به نهضت همایون احتیاج افتـد. اکنون فرصت فوت نبایـد کرد و اختیار از دست (نباید) داد. بنابرآن، حکم همایون نافـذ شده و همه را گرفته بند کردند «۲» و مملکت فارس را به امیرزاده عمر شـیخ سیورغال فرموده امرای بزرگ امیر بردی بیـک ساربوغـا و امیر مؤیـد و امیر زیرک جـاکو و سونجـک بهـادر را پیش او گـذاشت و امرای خـاصّه شـاهزاده، بیـان تمـور پسـر بیکیجـک جته و توکل بن هنـدو قرقرا و ملش اپردی و دولتخواجه خود ملازم بودنـد و ایـدکوبرلاس «۳» برادرزاده امیر جـاکو را به حکومت کرمان فرستاد و تموک قوچین برادر

(۱). ظف: «علمـا و مشایـخ و اهـالی فـارس و عراق صورت حـال و مقابـح افعال آن طایفه به عرض رسانیدنـد و محصّل درخواسـت آن‌که ...» ص ۴۴۱

حاشیه نسخه ف، ک: «در نسبت استیصال آل مظفر به یراق امرا انسب آن است که به مصلحت و درخواست کلویان و اکابر فارس و عراق مفوّض دارند و همانا که طبع سلیم این سخن را قبول کند.» به نظر می‌رسد که نویسنده این حاشیه نظر اعتراض‌آمیزی به مؤلف ظفرنامه داشـته است. در تاریخ حافظ ابرو نیز آمده که تیمور درباره سلاطین مظفری با «ملازمان دولت» مشورت کرده. (رک تاریخ محمود کتبی حاشیه ص ۱۲۶)

(۲). ظف: «و قیتولهای ایشان را بغارتیدند و بر حسب فرمان کس فرستاد و اموال و ذخایر سلطان احمد که در کرمان بود بیاورد.»

(۳). حاشیه ف: «پسر امیر غیاث الدین برلاس بود که او برادر بزرگ امیر جاکوبرلاس بود. ظفرنامه.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۷۰

کبکجی یورتچی را داروغگی یزد داد و لالـم قورچی «۱» را داروغگی ابرقوه عنایت فرمود و جمعی را به محاصره قلعه سیرجان که غلامی گودرز نام از قبل سـلطان ابو اسـحق «۲» نبیره شـاه شـجاع کوتوال آن بود تعیین نمود و شایـد که شـرح حصـانت آن حصـن حصـین و متانت آن قلعه متین در سالهای گذشته گذشته باشد و پسران شاه شجاع: سلطان شبلی که پدرش میل کشیده بود و سلطان زین العابـدین که از تلخی جرعه سـاغر جـور شـاه منصور همـان شـربت چشیده بود، هردو را به سـمرقند کوچ فرمود و برای هریک سیورغـال تعیین نمـود و بقیـه عمر بـه رفـاهیت گذرانیدنـد. آری. مطلع ســعدین و مجمع بحریـن ج۲ ۶۷۰ ذکر محـاربه حضـرت صاحب‌قران با شاه منصور و کشته شدن شاه منصور ..... ص : ۶۶۴

رع

در ضمن هر بلائی مدرج سعادتی است

و تمـام هنروران و محترفه را خـانه کوچ به سـمرقند بردنـد «۳» و اتابـک پیر احمـد حـاکم لر بزرگ را که ظفر کردار ملازم رکاب نصـرت شعار بود با جمعی اتباع او که «۴» شاه منصور ایشان را غارتیده به شـیراز آورده بود عنایت و اجازت فرموده به مقام اصـلی و جای آبا و اجداد خود عود نموده در مال امیر به حکومت مشغول شد.

مصرع

با مسند خویش رفت فرمان فرما

ذکر نهضت حضرت صاحب‌قران به جانب اصفهان

حضرت صاحب‌قران، بعد از اتّساق مآرب جمهور و انتظام مجاری امور، عنان صولت و توان، روز جمعه بیست و هفتم جمادی الآخر به جـانب اصـفهان معطوف داشت و شـکارکنان شادمان و کامران منازل و مراحل می‌گـذاشت. بعـد از قطع دوازده منزل روز هشـتم رجب فرمـان شـد که ملـوک دودمـان مظفری را از بزرگ و کوچـک، که هریـک بر سپهر کامکـاری خورشـید رخشـان و بر فلک

شهریاری ماه درخشان

---

(۱). ظف: لالم قوچین.

(۲). حاشیه ف: «شاه ابو اسحق پسر سلطان اویس بن شاه شجاع است.»

(۳). ظف: تمام هنروران و محترفه و پیشه‌وران ممالک فارس و عراق را ...

(۴). ظف: «با قریب دو هزار خانه‌وار از متعلقان و اتباع و اشیاع خود.» ص ۴۴۲

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۷۱

بودند، در موضع ماهیار اصفهان، «۱» به یاسا رسانیدند و خرد و کلان را بر شمشیر قهر گذرانید. سری که سر به گردون فرونیاوردی کاسه طعمه مور و مار شد و گردنی که بر گردنان سرکشی نمودی، مذلّت و ناکامی را گردن نهاد و چون نوبت زوال مال و جاه ایشان شد، آن صحرا آرام جای و خوابگاه ایشان گشت.

بیت

جهان با همه زینت و زیب اونیرزد بدین رنج و آسیب او

چنین است آیین گردنده دهرکه بخشد به رغبت ستاند به قهر

چو شاگرد صنعتگر حقه‌بازنبخشید چیزی که نگرفت باز

فلک را خود این رسم و آیین بودکه در مهر ورزیدنش کین بود

دلا حال شاهان گیتی‌پناه‌عجب نیست از گردش سال و ماه

که این کهنه سقف مقرنس نهاداز این شیوه بسیار دارد به یاد و این قطعه دیگر در واقعه ایشان گفته‌اند:

نظم

به عبرت نظر کن به آل مظفرشهانی که گوی از سلاطین ربودند

که در هفتصد و خمس و تسعین ز هجرت‌دهم شب ز ماه رجب چون غنودند «۲»

چو خرما بنان در زمانها برستندچو تره به اندک زمانی درودند

---

(۱). حاشیه نسخه ک و بین السطور نسخه ف: «در ظفرنامه قومشه گوید»- حاشیه نسخه ف: «قتل سلاطین آل مظفر در میانه قمشه و ماهیار چنانچه قبور ایشان، در میان راه از یک جانب دست راست که از شیراز به جانب اصفهان آیند ظاهر و پیداست.»

(۲). ظف: سه شنبه هشتم رجب- ظفرنامه نظام شامی: «سه شنبه ۱۲ رجب ۷۹۵.» و این تاریخ با تقویم می‌خواند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۷۲

ذکر حالاتی که بعد از تسخیر فارس و عراق عجم واقع شد

حضرت صاحب‌قران به حوالی اصفهان رسیده «۱» امیرزاده محمد سلطان اقبال‌وار استقبال نمود و به شرف دست‌بوس استعداد یافته پنج روز متّصل طویهای پادشاهانه و پیشکشهای خسروانه به تقدیم رسانید. آن حضرت بیست و ششم رجب «۲» از اصفهان نهضت فرموده امیرزاده شاهرخ، با دیگر شاهزادگان، به استقبال سرای ملک خانم عزیمت نمود و آن حضرت به جربادقان آمد و مردم ولایت انگدان «۳» که مخالفت ورزیده در نقبها گریخته بودند فرمود که از راه دور جوی کنده آب آوردند و آن ملحد شیوگان را از ممرّ آب به آتش دوزخ فرستاد و اموال ایشان غارت یافته آن حضرت نشاط شکار فرمود و صید بسیار گرفتار شد و سرای ملک

خانم و تومان آغا و از خواتین شاهزادگان خانزاده بر آغرق پیشی گرفته در صحرای پراهان به خدمت حضرت مشرف شدند و خانزاده انواع ساختگی و پیشکش به عرض رسانید در نظر آن حضرت مستحسن آمد و از پل و گذر قراسو گذشته جلگای دلگشا و صحرای جانفزای همدان «۴» مخیم معسکر حضرت صاحب‌قران آمد و در آن منزل بهشت آیین که رشك نگارخانه چین بود سراپرده و بارگاه به اوج مهر و ماه برآمد و هلال فرخ فال شعبان آن‌جا جمال «۵» نمود و امیرزاده جوان‌بخت امیرانشاه گورکان آغرق را گذاشته به سعادت ملازمت رسید و امرا جهانشاه و شمس الدین اوچ قرا آغرق را سر کرده از راه سلطانیه به اردوی اعلی پیوستند و امیرزاده محمد سلطان مال اصفهان به عرض رسانیده محلّ قبول یافت و حضرت صاحب‌قران در مرغزار دلگشای همدان چند روز به عیش گذرانیده زبان حال مضمون این مقال به او می‌رسانید که:

---

(۱). ظف: پنجشنبه دهم.

(۲). ظف: سه‌شنبه پانزدهم رجب (ص ۴۴۳).

(۳). ظف: «که فرقه‌ای از ملاحده بودند.» ص ۴۴۴

(۴). ظف: «در مرغزار فول خروره نزول فرمود و سه روز آنجا توقف نموده روز شنبه به دولت و اقبال سوار شد و روز دوشنبه هوای همدان ...» ص ۴۴۴

(۵). ف: روی نمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۷۳

بیت

یک دو روزی که در این مرحله مهلت داری‌خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست و خواتین بلقیس آیین، سرای ملك خانم و تومان آغا، در آن فضای روح‌افزا، حضرت صاحب‌قران را طوی دادند و آن حضرت ممالك آذربایجان و ری و دربند باکو و شروانات و گیلانات را تا روم نامزد شاهزاده جوان‌بخت، مهر سپهر کامکاری، امیرانشاه گورکان فرمود و شاهزاده از تبریز و سلطانیه و دیگر ولایات ساوری و پیشکش آورده طوی پادشاهانه به عرض رسانید. و حضرت صاحب‌قران از همدان کوچ فرموده شکارکنان از جلگای گنبدك گذشتند و از جانب امیرزاده امیرانشاه که پیشتر به طرف قولاقی رفته بود قاصد آمده عرضه داشت که امیر قرا محمد «۱» ترکمان در کوهستان ایل والوس جمع آورده و پناه به جبال برده خیال جدال و قتال دارد. آن حضرت فی الحال سوار شده و به راه سنکسون «۲» دو شبانروز رانده به قولاغی رسید و در دشت جهان‌پاور «۳» نزول نموده فرمود که راهها و گریزگاهها را ضبط نمودند و [ترکمانان حصار باشا و قلعه بیشلا را محکم کرده و سر راه گرفته بودند.] «۴» سپاه ظفرپناه پیش رفته در آن راه تنگ دشوار جنگ بسیار کردند و یساقیان بالای کوه برآمده اسب و استر و گوسفند بی‌شمار فرود آوردند و برات خواجه کوکلتاش در آن راه تنگ به جنگ هلاك شد و شیخ حاجی پسر خماری از تقدیر تدبیر زخم کاری خورده به همان درگذشت.

---

(۱). ظف: سارق محمد.

(۲). ظف: قلعه سفاسون.

(۳). ظف: جهان‌آور.

(۴). ظف: «و ایشان را حصاری بود که آن را حبشی می‌گفتند و دیگر درهای محکم از کوه داشتند.» ج ۱ ص ۴۴۶

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۷۴

مصرع

او نیز گذشت از این گذرگاه

و ترکمانان گریخته شیخ تیمور بهادر در عقب ایشان رفته بسیاری به قتل آورد و باقی جسته و خسته به گرمسیر رفتند و سپاه منصور اموال نامحصور گرفتند و جمعی گبران در آن کوهستان حصاری داشتند. لشکر نصرت شعار به قوت بازوی کامکار حصار را گرفته توده خاک و گبران را فرسوده و هلاک ساختند و رایات همایون فرخ و میمون به دشت قولاقی بازآمدند و دهم رمضان کوچ کرده در کنار آق سرای فرود آمدند و حضرت صاحب‌قران شاهزادگان و امرا را نامزد قلاع مفسدان گردانید و شاهزاده امیرانشاه گورکان را به حصار ساریق «۱» فرستاد و با آن‌که خان‌زاده که حرم محترم شاهزاده بود، در این ایام طوی بزرگ ترتیب می‌نمود، آن حضرت حکم فرمود که امیر اوج قرا ملازم شاهزاده عزیمت نموده به آن طوی «۲» توقّف ننمایند و به فرّ دولت آن حضرت حصار را گرفته و حصار کراوتو را مسخّر ساخته هردو را ویران ساختند و مردم آن را به قتل آوردند و امیرزاده محمد سلطان را به جانب دربند لرستان روان فرمود و آن حضرت بقیه ماه مبارک رمضان در آق بلاق به آداب فرایض و سنن ماه صیام قیام نمود و جشن عید و ترتیب آن روز سعید به جای آورد.

و روز دوم شوال، شیخ الأسلام نور الدین عبد الرّحمن اسفراینی قدس سره که از کبار مشایخ روزگار بود، از طرف بغداد به اسم رسالت تشریف آورد و این شیخ نور الدین عبد الرحمن شیخ ارادت و پیر خرقه شیخ الأسلام شیخ زین الدین خوافی است و حضرت مقدم او را مکرّم داشت و در این مدت تعلّل آن حضرت برای آن بود که اگر سلطان احمد در مقام فرمانبرداری آید، آن حضرت بغداد بر او مسلّم داشته

---

(۱). ظف: سارق قورغان (ص ۴۴۸).

(۲). حاشیه نسخه ف: «در ظفرنامه می‌گوید که امیرزاده محمد سلطان به این طوی توقف نکرد و خواجه حافظ (ابرو) و مولانا نظام الدین شامی می‌گویند که امیرزاده میرانشاه توقف نکرد و فی الواقع معقول و منقول این است. چون این دو ناقل ملازم اردوی حضرت می‌بودند و در آن‌که امیرزاده محمد سلطان برای طوی خان‌زاده توقف ننماید غرابتی نیست. منه.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۷۵

مراجعت نماید. امّا چون آنچه متوقّع بود از سکّه و خطبه نفرستاده پیغام نداد، پیشکش او نقد قبول و سکه رواج نیافت و جناب شیخ مشار الیه را به سبب علم و تقوی رعایت فرموده بازگردانید و امیرزاده پیر محمد را ضبط آغرق فرموده به سلطانیه فرستاد و آن حضرت جمعه نوزدهم شوال به دولت و اقبال عازم دار السلام بغداد شد.

ذکر توجّه حضرت صاحب‌قران به جانب دار السّلام بغداد کرّت اول

حضرت صاحب‌قران فرستاده سلطان احمد را روان ساخته فرمود که هرکس برای گذشتن آب دو سناج ترتیب نماید و دوازدهم شوال «۱» پای عزم در رکاب استعجال آورده ایلغار فرمود و حاکم تراکمه امیر قرا محمد «۲» را گریزانیده لشکر منصور ایل والوس او را در شهر زور غارتیده الجا گرفتند و باز آن حضرت ایلغار کرده و از دره‌های تنگ و راههای سخت به تعجیل گذشته روز ششم از شهر زور به مزار متبرّک شیخ یحیی «۳» که به قبه ابراهیم لک معروف است رسید و شرایط زیارت به جای آورده مجاوران و فقرا و مستحقان را به صلات و صدقات رعایت فرمود و از روح مطهر آن بزرگ استمداد نمود و دانست که مجاوران کبوتر به جانب بغداد پرانیده‌اند. آن حضرت فرمود که باز مکتوبی به همان خطّ نوشته و بر بال کبوتر بسته فرستادند مضمون آن‌که چون سیاهی دیدیم اعلام نمودیم. امّا تحقیق کردیم سیاهی احشام بود که از بیم لشکر امیر تیمور به این جانب آمده‌اند. سلطان احمد از خبر اول مضطرب شده و تعلّقات از دجله گذرانده به خبر دوم ساکن نشد و سواره بر غربی دجله ایستاده بود. حضرت صاحب‌قران به یک

نهضت بیست و سه فرسخ رانده بیست و نهم شوال به حوالی بغداد رسید «۴» و سلطان احمد جسر بریده و کشتیها غرق

---

(۱). حاشیه نسخه ک: «یعنی دوازدهم ایلغار کرده امیر قرا محمد را گریزانید و نوزدهم عازم بغداد شد.»

(۲). حاشیه نسخه ف: «این قرا محمد پدر قرا یوسف و جدّ میرزا جهانشاه است.»

(۳). ظف: شیخ ابراهیم یحیی.

(۴). حاشیه نسخه ف: «حضرت صاحب‌قران به نفس مبارک با عساکر گردون مآثر متوجه شد و آن مسافت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۷۶

کرده و بغداد را گذاشته به جانب حلّه روان شد و افواج لشکر کوه نهاد، چون امواج دجله بغداد پی‌درپی می‌آمدند و محمد آزاد جلادت نموده از آب گذشت و کشتیها یافته بدین جانب آورد و لشکریان به کشتی التفات نکرده چون مرغ در هوا و ماهی در دریا بر روی دجله می‌گذشتند.

و مولانا نظام الدین شامی که اکثر واقعات حضرت صاحب‌قرانی منقول از جمع اوست می‌گوید من در آن‌وقت ساکن بغداد بودم. از مردم آن بلده اول این بنده شرف بساط بوس یافته حضرت صاحب‌قران التفات و تربیت فرموده بر زبان دولت راند که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که اول تو از این شهر پیش ما آمدی. غرض آن‌که در آن حال که از دروازه بیرون آمدم، روی دجله را از گذشتن لشکر منصور از صحرا بازنشناختم و تعجب نمودم که این چه طایفه‌اند که آب و خاک پیش ایشان یکسان است و دانستم که آن حضرت مؤیّد من عند اللّه است و آن حضرت در کشتی سلطان احمد شمس نام که محمد آزاد آورده بود درآمده از دجله عبور نمود و خواجه نور الدّین لطف اللّه المشتهر «۱» به حافظ ابرو که تاریخ عالم مسمّی به زبدهٔ التّواریخ البایسنغری تا سنه تسع و عشرین و ثمانمایه در سلک اهتمام انتظام داده می‌گوید که من از حضرت صاحب‌قران شنیدم که در آن روز تقصیری واقع شد.
اگر همان ساعت در آب می‌راندم، هرآینه سلطان احمد به دست می‌آمد و به اندک توقفی بیرون رفت. فی الجمله آن حضرت به نفس شریف عزم تکامشی فرموده شاهزاده جوان‌بخت امیرانشاه را فرمود که از قریهٔ العقاب گذشته روان شد و به حلّه رفته خبرگیران به اطراف فرستاده و تفحّص احوال می‌نمود. ایناج «۲» اغلان و امرا و

که بیست و پنج فرسخ شرعی است به یک نهضت قطع کرده صبحگاه روز سه شنبه بیست و یکم ماه مبارک مذکور به بغداد رسید. ظفرنامه.»

(۱). حافظ ابرو نامش، به طوری که وی خود در غالب اجزای زبدهٔ التواریخ یاد کرده، عبد اللّه است با لقب شهاب الدین و نور الدین لطف اللّه پدر اوست. (ر ک رجال حبیب السّیر ص ۹۴).

(۲). ظف: ایباج (ص ۴۵۲).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۷۷

نویینان پیش حضرت صاحب‌قران زانو زده عرضه داشتند که آن حضرت مشقت راه کشیده‌اند. درخواست آن‌که مراجعت فرمایند تا بندگان تکامشی نمایند.

مصرع

که بندگان به چنین روزها به کار آیند

آن حضرت درخواست امرا به سمع رضا اصغا نموده از موضع کبیتو مراجعت فرمود «۱» و امرا روان شده و شب در میان کرده صباح به آب فرات رسیدند. سلطان احمد کشتیها غرق کرده به راه رأس العین به طرف دمشق رفته بود و امرا چهار کشتی یافته درآمدند و

اسبان در پهلوی کشتی داشته عبور نمودنـد و رو به راه آورد. سلطان احمد اموال بسیار و نقود بی‌شمار و اشتران با بار گذاشته و انداخته بود. نقودی که به درم سنگ حاصل کرده تنگ تنگ می‌انداخت و جواهری که حبّه حبّه برهم نهاده قبّه قبّه در می‌باخت. مهر حیرت بر زبان و انگشت حسرت در دهان می‌گریخت و اشک از دیده می‌ریخت. ایناج اغلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان و سیّد خواجه و جلال بهادر و چهل و پنج امیر معتبر و نامداران دلاور در دشت کربلا که مهبط بلا و محل ابتلاست او را دریافتند و با سلطان احمد قریب دو هزار سوار بود و دویست سوار نامدار و مبارز تیغ گذار اختیار کرده عنان برتافتند. امرا چاره جز آن ندانستند که پیاده شده تیرباران کردند و از طرفین به زخم تیغ و تیر و خنجر و سنان جوی خون بر خاک کربلا روان ساختند و امیر عثمان از غایت شجاعت زخمی بر دست او رسید «۲» و سلطان احمد به مساعی آن دست‌برد جان از آن ورطه به در برد و امرا دشمنان را رانده مصلحت توقّف ندیدند و غنایم و نفایس بسیار گرفته بازگشتند.

و در آن ایام غزاله مرغزار آسمان چراگاه سنبله مأوی داشت و کره زمین چون کوره آهنگران تافته و حرارت آفتاب مرغ در هوا و ماهی در دریا کباب می‌کرد.

---

(۱). ظف: «آن حضرت از آن‌جا به شهر مراجعت فرموده خانه سلطان احمد را از نزول همایون رفعت سپهر برین بخشید.» ص ۴۵۲

(۲). ف: بر دست او خورد- ظف: عثمان عباس دادمردی داده تا بر دست او زخم شمشیری رسید و دستش از کار بیفتاد.» ص ۴۵۴

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۷۸

امرا را از حرارت حرکات متوالی و پیوست رکضات متتالی بزاق در دهان و مغز در استخوان خشک شده بود و امرا در گرمای کربلا از بی‌آبی هلاک می‌شدند. ایناج اغلان و امیر جلال حمید دو شربت آب یافتند. یک شربت ایناج اغلان آشامیده امیر جلال را گفت که کرم نموده آن شربت دیگر به من ده. اگر نی هلاک می‌شوم.

امیر جلال گفت از حضرت صاحبقران شنیدم که عربی با عجمی به چنین روز مبتلا شدند. عرب را قدری آب بود. عجم گفت سخاوت عرب مشهور است. چه شود اگر به شربتی آب مرا از هلاک بازرهانی. عرب گفت هرچند جازمم «۱» که چون آب به تو دهم مرا هلاک می‌باید شد امّا نمی‌خواهم که این مکرمت عرب را فوت شود. عرب آب به عجمی داده نام نیک عرب باقی ماند. امیر جلال گفت من نیز اقتدا به عرب کرده آب به تو دادم تا نام نیک جغتای باقی ماند «۲» و چون به خدمت حضرت صاحبقران رسیدند این حکایت به عرض رسانیدند. آن حضرت امیر جلال را تربیت و نوازش فرموده [امیر حمید جان‌سپاریهای او را یاد کرده] «۳» ستایش نمود و فرمود که چون حصه آب خود را به اوزبک که از نسل قیات (؟) است دادی در الوس جغتای ذکر آن مرحمت باقی ماند و حضرت ملک علام عزّ شانه در مقام مدح و ثنای صحابه کرام جهت این خصلت پسندیده می‌فرماید که وَ يُؤْثِرُونَ

---

(۱). ظف: «هرچند یقین می‌دانم.»

(۲). ظف: «به شرط آن‌که چون به پایه سریر اعلی برسی صورت این حال عرضه داری تا در تاریخ ثبت کرده شود ...» از آن‌جا با سایر امرا روان شده به مشهد تابان مرقد امام معصوم ابی عبد اللّه الحسین بن علی المرتضی علیهم السلام رسیدند و به احراز سعادت آستان بوسی آن موقف مقدس فایز گشته بر مخالفان فیروزی یافتند و علاء الدوله پسر سلطان احمد و بعضی فرزندان و زنان و متعلّقان او را اسیر کردند و سلطان احمد از بیم جان دل از ملک و مال و زن و عیال برداشته با معدودی چند بیرون رفت و امرا با اسرا و غنایم معاودت نموده به درگاه عالم پناه شتافتند.» ص ۴۵۴

(۳). اختصار زیاد جمله را گنگ کرده اصل آن در ظفرنامه چنین است: [«عقل و کیاست پدرش را امیر حمید یاد کرده روح او را به صالح دعا شاد فرمود و امیر جلال را به زبان عنایت و تربیت.»] ص ۴۵۵

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۶۷۹

عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ «۱» و آن حضرت شاهزادگان و امرا را به اطراف فرستاده چند روز در بغداد به عیش و عشرت داد لذت داد.

بیت

وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهارای پسر کشتی می تا شط بغداد بیار

دجله عمری است تر و تازه و خوش می‌گذردساقیا عمر گرانمایه به غفلت مگذار و آن حضرت فرمود که شرابهای موصلی و غیر آن‌که در شراب‌خانه سلطان احمد بود در شط ریخته ماهیان را نیز از آن تلخوش شوری در نهاد افتاده کام جان شیرین شد و مست گشته و بر پشت افتاده شکمهاشان سفیدی می‌نمود و لشکریان به دست می‌گرفتند.

آن حضرت فرمود که مزار مورد الأنوار مجتهد نامدار امام [معوّل] «۲» احمد بن حنبل را که از طغیان دجله ویران شده بود آبادان ساختند و فتح نامه‌ها به اطراف ممالک مشتمل بر ترادف نعمای الهی و تضاعف آلاء نامتناهی روان فرمود.

بیت

آفتاب تیغ دولت چون برآورد از نیام‌فتح شد بر حضرت صاحب‌قران دار السلام و امیرزاده محمد سلطان که به جانب کوهستان و دربند لرستان و کردستان لشکر کشیده بود بسیار از اعدا کشته و جمعی را در ربقه مطاوعت آورده در بغداد شرف دستبوس یافت و به نوازش مخصوص شده آن حضرت فرمود که وقت شمشیر

---

(۱). سورة الحشر ۹.

(۲). س ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۶۸۰

زدن است.

نظم

ملک را گر قرار خواهی دادتیغ را بی‌قرار باید کرد امیرزاده جهان به موجب فرمان به جانب لرستان روان شد و در آن ولایات اجتهاد بلیغ به جای آورده جمعی بی‌باکان را برانداخت و بسیار مواضع مسخّر ساخت و اهالی بغداد مال امانی قبول کرده محصّلان از شهر و ولایات به وصول رسانیدند. حضرت صاحب‌قران مجموع آن را بر امرا و لشکریان قسمت فرمود و خواتین و پسر سلطان احمد، علاء الدوله را با جمعی اهل هنر و مردم دانشور چون خواجه عبد القادر که در علم موسیقی سرآمد ادوار بود خانه کوچ به سمرقند فرستاد.

و در این اثنا، رعایا به اتّفاق تجّار عرضه داشتند که در این حوالی قلعه‌ای است تکریت نام و در آن‌جا جمعی مفسدان کاروان مصر و شام می‌زنند و اموال تجّار مکه و مدینه را می‌برند و تا غایت کسی همّت بر قلع و قمع ایشان مصروف نساخته حضرت صاحب‌قران دفع و رفع آن جماعت بر ذمّت همت واجب دانست و امیر عثمان عباس را که در وقعه کربلا زخم‌دار شده بود در بغداد به آغرق بازداشت و جهت مرهم بهای او هرروز هزار دینار کپکی مقرّر فرمود و بیست و چهارم ذی الحجه اعلام ظفر اعلام از دار السّلام بغداد نهضت فرمود و به مزار متبرّک مقبول ارباب عقول شیخ بهلول قدس سره نزول فرمود و امیرزاده سعادتمند شاهرخ را منغلا ساخت و به طرف بالا آب دجله روان شد و به شش روز به کردستان درآمد و به بیشه رسیده شیر بسیار بود. آن حضرت به شکار شیر سوار شده پنج شیر شرزه غران بیرون آمده حمله کردند. مبارزان پیل‌تن و دلاوران شیرافکن به زور بازوی جلادت و نیروی شجاعت هر پنج را به پنجه قهر بر خاک هلاک انداختند و از شش جهت هفت اندامشان از هم جدا ساختند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۸۱

وقایع سنه ست و تسعین و سبعمائه

ذکر محاصره قلعه تکریت و تسخیر و تخریب آن

حضرت صاحب‌قران، اوایل محرّم، به قلعه تکریت رسید و یار علی امیر موصل و شیخ علی حاکم اربیل با پیشکشهای لایق شرف بساط بوس یافتند و آن حضرت ایشان را نوازش نموده سپاه را بر تسخیر قلعه تحریض فرمود و آن قلعه‌ای است به شدّت و امتناع مشهور و حصاری به متانت و ارتفاع مذکور و در کتب قصص و اخبار به قلعه سلاسل مزبور و مسطور و امیر حسن والی آن‌جا به جمعی دلاوران نامدار و ذخیره بسیار و حصانت حصار استظهار داشت و جمعی که در اطراف او بودند محکوم حکم خود می‌پنداشت. چه همه عمر به کسی باج نداده بود و از اطراف خراج گرفته.

چون سپاه منصور پیرامون قلعه فرود آمده محاصره کردند، امیر حسن برادر خود را بیرون فرستاده امان طلبید. آن حضرت فرستاده را اسب و جامه داده گفت حسن را بگوی که بی‌اندیشه پیش ما آید تا به عنایت بی‌دریغ اختصاص یابد.

امیر حسن قوّت بیرون آمدن نداشت. دل بر مخالفت نهاده جنگ را آماده شد. آن حضرت عرّاده و منجنیق نصب فرموده بسیار خانه‌ها خراب کردند. بعد از سه روز امیر حسن مادر خود را با اسبان و تحفه‌ها فرستاده عرضه داشت که حسن را حدّ یاغیگری نیست. امّا نام و سایه آن حضرت بزرگ است. اگر او را امان دهد حاکم باشد. حضرت فرمود که به جهت خاطر تو از خون او گذشتم. او را بیرون فرست و الّا خون اهل قلعه در گردن او خواهد بود. مادر او بازگشته و یک برج حصار بیرون که امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر نقب زده بود ویران شده لشکر حصار بیرون را گرفتند. امیر حسن را اگر داعیه بیرون آمدن هم بود و هم بر او غالب شده نیامد و از حصار اندرون جنگ آغاز کردند. فرمان اعلی نفاذ یافت که تواچیان تمامت پیرامون قلعه را بر امرای تومانات و هزارجات قسمت کرده چهل نقب مقرر شد و هر نقبی به عهده امیری کرده شب و روز چاخویان به نقب کندن و لشکریان به خاک بیرون

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۸۲

آوردن و امرا به کار فرمودن مشغول بودند و حضرت صاحب‌قران هر ساعت می‌پرسید که هر نقبی به کجا رسیده هرکه را کار پیش رفته بود تربیت و انعام می‌فرمود و اگر پس‌مانده بود سرزنش می‌نمود و تفصیل نقبها این است:

نقب اول سلطان محمود خان و شیخ ارسلان برغوچی بر سر آن بود. «۱»

نقب دیگر پیر پادشاه نبیره طغا تیمور خان.

نقب دیگر خواجه علی آپاردی.

نقب دیگر امیر داد بن توکل.

نقب دیگر امیر جلال حمید. «۲»

نقب دیگر برهان اغلان. «۳»

نقب دیگر امیر یادگار بلخی. «۴»

نقب دیگر امیر لطف اللّه بن بابا تیمور «۵» بن آق بوقا بهادر.

نقب دیگر حمزه تابان.

نقب دیگر امیر آدینه قهلقه‌چی.

و از تومانات امیرزاده جهان شاهرخ بهادر.

[یک نقب به عهده عید خواجه و یک نقب دیگر امیر دولتشاه جیباچی] «۶» و یک نقب چرکس سوچی و یک نقب جلال باورچی و بیان قوچین و ایشان سی و پنج گز سنگ بریدند

---

(۱). ظف: «اول تومان کپک خان که مقدم ایشان شیخ ارسلان بود.»

(۲). ظف: «و شمس الدین و علی هر سه به یک نقب مشغول شدند.»

(۳). ظف: و جمال الدین فیروزکوهی.

(۴). ظف: اندخودی.

(۵). ظف: لطف اللّه بیان تمور بن آقبوغا (ص ۴۶۳- ۴۶۲).

(۶). ظف: [آیت خواجه و موسی و کمال به یک نقب.]

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۸۳

و

نقب دیگر توبلاق قوچین «۱»

[و نقب دیگر علی قوچین] «۲»

نقب دیگر علی درویش و

نقب دیگر امیر طغای بوقا برلاس و

نقب دیگر امیر سونجک بهادر و

نقب دیگر خواجه اصیل الدین قمی.

[دیگر شیخ درویش اللهی] «۳»

و از تومانات امیرزاده جوان‌بخت امیرانشاه بهادر:

یک نقب امیر قطب الدین «۴» سرکرده بود و

دیگری احمد بن امیر محمد سلطانشاه.

[نقب دیگر امیر محمد سلطانشاه نقب دیگر تغلق تیمور یساول] «۵».

نقب دیگر طاهر ساوه‌ای.

نقب دیگر امیر جهان ملک بن ملکت.

نقب دیگر امیر دولت خواجه ارلات.

[نقب دیگر امیرزاده عمر بن مؤید.

---

(۱). ظف: شمس الدین اوج قرا و توپلاق قوچین و ابو القاسم خویش امیر عباس هر سه به یک نقب.

(۲). فقط در نسخه ک- در ظفرنامه این قسمت نیست و به جای آن: [دیگر جهان ملک ملکت و یوسف جلیل پسر حسن جاندار به یک نقب. دیگر خواجه راستی و قرا محمد به یک نقب و از تومان کلان و توسقال تومان ختلان علی درویش.]

(۳). تکمیل از ظفرنامه.

(۴). ظف: برادر قمر الدین جته‌ای.

(۵). ظف: [و تغلق تمور قوچين هر سه به يک نقب، و حمزه سلدوز و حمزه قطغو به يک نقب.] ص ۴۶۳

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۶۸۴

نقب ديگر شيرزاد بن اوج قرا] «۱».

[نقب ديگر امير محمد بيك] «۲».

[نقب ديگر تلك قوچين كه قشون امير عباس را سر كرده بود.

نقب ديگر امير خواجه راستی.

نقب ديگر امير بخشی.

نقب ديگر امير منگلی خواجه] «۳».

نقب ديگر امير شيخ محمد بن امير ايكو تيمور.

نقب ديگر امير شاه ملك.

نقب ديگر امير الجای بوقا [مچلكاچی] «۴».

نقب ديگر اردشير تواچی.

نقب ديگر امير سيد خواجه بن شيخ علی بهادر و نقب ديگر اللّه داد [برادر امير حاجی سيف الدين] «۴».

نقب ديگر شيخ علی [قوچين و لالم قوچين] «۴».

نقب ديگر بانيق «۵» صوفی و چون او در الوس جغتای به نسبت بيگانه بود سعی بسيار می‌نمود و

نقب ديگر پهلوی او سربداران خراسان به سنگ رسانيده بيرون نرفت ايشان نيز مدد بانيق صوفی شدند و

---

(۱). ظف: ديگر اميرزاده عمر مؤيد و شيرزاد اوج قرا به يک نقب.

(۲). ظف: [ديگر محمد بيک ارلات و درويش به يک نقب، ديگر يحيی كه اتابک اميرزاده خليل بود و ايدی بيردی بخشی اوزبک به يک نقب.]

(۳). ك ندارد- ظف: «ديگر قوشون امير عثمان كه سر آن تيلك قوچين بود توسقال امير يادگار برلاس و هنگلی خواجه و كپكجی يورتچی و علی همه به يک نقب.»

(۴). تكميل از ظفرنامه.

(۵). در ظفرنامه همه‌جا: بيق.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۶۸۵

نقب ديگر مراد. «۱»

و امرا به سعی تمام به تسخير قلعه قيام نموده چهار ديوار آن حصن محكم و سدّ معظم كه نشيب و فرازش به ثری و ثريا رسيده بود و پايان خندق و سر كنگره‌اش به ماهی و ماه پيوسته از بسياری نقب و حفر چون چشم زره و خانه زنبور ساختند.

امير حسن متحيّر شده برادر خود را پيش اميرزاده جهان شاهرخ فرستاده امان طلبيد و شاهزاده او را پيش حضرت صاحب‌قران آورده آن حضرت فرمود كه سخن او آن زمان مقبول افتد كه به ما پيوندد و برادرش را بازگردانيده گفت اگر حسن بيرون نمی‌آيد تو نيز بيرون مآی كه سخن صلح به جايی نمی‌رسد. برادران مشورت نموده گفتند ما در اين مقام پادشاهی كرده‌ايم. اكنون اگر بيرون رويم بر تقدير سلامت محال است كه ما را اين‌جا گذارد. اولی آن‌كه تا رمقی در جان داريم جنگ كنيم و باز آغاز جنگ كردند و امير صاحب‌قران فرمود كه گوركا و نفير و برغوزده لشكرها در حركت آمدند. در اين حال ديوار قلعه افتاده آثار نكبت دشمنان

ظاهر شد و اهل قلعه آن رخنه را فی الحال محکم ساختند.

حضرت صاحب‌قران فرمود که آتش در نقبها زدند و اکثر دیوارها که بر سر چوب کرده بودند افتاده از بالای نقب بانیق صوفی بیست کس از دشمنان افتاده هلاک شدند و دیگربار مخالفان تورها و تخته‌ها گرفته استوار کردند و باز آن حضرت فرمود که نقبها زده زیر دیوارها مجوّف ساختند و همه را پر نفت و هیمه کرده آتش زدند و دیوار به یک‌بار بیفتاد و اهل قلعه از هول جان فریاد الأمان برآوردند و تضرّع نامه‌ها به امرا نوشته و ایشان به عرض رسانیده ملتمس مبذول نیفتاد و دلاوران نامدار و بهادران ظفر شعار اجازت طلبیدند که به قلعه درآمده قلع و قمع مفسدان کنند.

آن حضرت فرمود که رخصت آن زمان شود که راه گشاده شده قطار شتر به آسان درآید. «۲» تکریتیان چون آهوی غلبه که در میان قمرغه شکار گرفتار شوند مضطر و

---

(۱). ظف: «پسر ایلچی بوغای قوچین و حاجی خداداد کشی در کنار آب به یک تقب.»

(۲). ظف: «فرمود چندان تحمل نمایند که قلعه تمام با زمین برابر شود.» ص ۴۶۶

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۸۶

بیچاره ماندند و لشکر به قهر و غلبه ایشان را گرفته آوردند و به موجب فرمان، سپاهیان ایشان بر قشونها «۱» بخش کرده از سرهای آن بی‌باکان منارها ساختند و آوازه فتح آن قلعه نامدار که شهباز آرزوی سلاطین کامکار در هوای تسخیر آن پرواز کرده و نومید بازآمده در اطراف ربع مسکون انداختند و این حال در منتصف محرّم «۲» به وقوع پیوست و فرمان شده که قلعه و حصار را با دشت و صحرا برابر کردند فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خاوِيَةً بِما ظَلَمُوا «۳» خانه‌های ایشان به‌سان خانه‌های مسلمانان که به دزدی خراب کرده بودند ویران شد.

مصرع

یک روز بخر آنچه فروشی به همه سال

آری وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ «۴» و فرمود که یک دیوار قلعه را گذاشته عبرة للنّظار تا عالمیان را معلوم شود که متانت به چه غایت بوده و به زور بازوی مردی چه‌سان گشوده إِنَّ فِي ذلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصارِ «۵» و حضرت صاحب‌قران به جانب موضع حربی معاودت فرموده رای اصابت شعار میل شکار نمود و انواع جانوران جمع نموده هدف تیر تقدیر شدند و شکاری عظیم کردند.

ذکر فرستادن شاهزادگان و نویینان به جانب بصره و واسط

حضرت صاحب‌قران مجموع شاهزادگان و امرا و نویینان را به اطراف ولایات عراق عرب نامزد فرمود. امیرزاده محمد سلطان از آب شط گذشته به جانب واسط رفته بود و از امرای قول امیر رستم طغای بوقا و امیر شمس الدین و غیاث الدین

---

(۱). س: قشونات- ظف: تومانات.

(۲). ظف: «و این فتح مبارک در روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور (- محرّم) اتّفاق افتاد.» ص ۴۶۶

(۳). سورة النّمل ۵۲.

(۴). البقرة ۲۵۱.

(۵). آل عمران ۱۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۸۷

ترخان در صحرا و بیابان احشام و صحرانشینان را منقاد ساخته هرکه ایل شد نواخته و هرکه یاغی گشت از بنیاد برانداختند و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که امیرزاده جوان‌بخت امیرانشاه گورکان که پیش از این به جانب حلّه رفته بود، به طرف بصره رود و متمرّدان آن نواحی را پایمال عنا ساخته به دست تسلط و اقتدار گوشمال دهد.

و امرا محمد درویش و شیخ علی یرغو «۱» و اسمعیل برلاس هریک به طرفی رفته و بصره و واسط را ضبط نموده هرکه سر بر آستان انقیاد ننهاد از پا درآمد و امیرزاده جوان‌بخت امیرانشاه گورکان حکومت بصره را رجوع به ملوک سبزواری فرمود و جمعی اعراب بادیه که مانع عبور و مرور قافله حجاز شده قطع طریق می‌کردند به قتل آورده غارت یافتند و اصول و کلانتران ایشان باج و خراج قبول کردند و مجموع شاهزادگان و امرا با لشکر معمور و غنایم نامحصور و برآمدن عظایم امور معاودت نموده در موضع حربی به آستان بوس رسیدند.

و چون مملکت بغداد مسخّر شد و امیر عثمان عباس که در بغداد مانده بود به اردوی همایون ملحق شد. حضرت صاحب‌قران حکومت بغداد را به خواجه مسعود سبزواری تفویض فرمود و آن بزرگ نیک محضر و خیر نیک‌خواه بقایای رعایا را در کنف رعایت گرفته جراحات نکبات ایشان را به مرهم مرحمت مداوا نمود. و در آن ایّام در بغداد قحط و غلا درجه علیا داشت و عزیزان از بی‌قوتی ذلیل گشته بودند.

خواجه مسعود عاقبت محمود در اکرام علما و اطعام فقرا آنچه مقدور بود به جای آورد و حضرت صاحب‌قران آوازه مراجعت انداخت و مخالفان را از رعایت حزم غافل ساخت و از هر ده نفر دو نفر اختیار کرده امیر عثمان عباس و امیر غیاث الدین ترخان را بر سر آغرقها گذاشته به طرف آب بالا روان شد و به قلعه کرکوک رسیده و اهالی آن‌جا ایل شده آن قلعه را به سارق علی اویرات سیورغال داده امیر علی سرخ «۲» و

---

(۱). ف: سرغو- س: مرغو- تصحیح از ظفرنامه.

(۲). ظفرنامه: قزل میر علی اویرات ص ۴۶۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۸۸

پیر علی و جهانگیر و باقی سرداران آن ولایات شرف بساط بوس یافته به صنوف انعام و فنون اکرام مخصوص گشتند و به موضع اربیل رسیده والی آن‌جا شیخ علی خدمات پسندیده به جای آورد و رایات همایون سایه دولت بر بلده موصل انداخت.

و حضرت صاحب‌قران به زیارت [مزارات؟] مقدسه «۱» یونس و جرجیس علی نبینا و علیهما السلام فرموده استمداد همت نمود و در هر مزار ده هزار دینار کپکی جهت عمارت داده صلات و صدقات به فقرا و مجاوران و درویشان رسانید و شاهزاده اعظم امیرانشاه که به تسخیر ولایات اطراف رفته بود همه را در مقام اطاعت آورده در این موضع رسید و یار علی والی موصل طوی و پیشکش کرده می‌گفت.

مصرع

حدیث سلیمان شنیدی و مور

آن حضرت او را قجرجی ساخته عازم جانب ماردین شد.

ذکر توجه حضرت صاحب‌قران به جانب ماردین

سابقا والی ماردین سلطان عیسی در مقام اخلاص و عبودیت می‌بود و حضرت صاحب‌قران اواخر ماه صفر او را مطیع دانسته و از

ماردین گذشته به رأس العین نزول فرمود و لشکر بر انغار ولایت حسن «۲» و قراقویلغ را غارت کردند و سپاه جوانغار [الوس در جوبین را تاختند] «۳» و اسب و استر بسیار و گوسفند بی‌شمار گرفتند و از آن‌جا به ولایت رقّه که روحا نیز گویند آمدند. والی آن‌جا کوزل نام با جمعی رعایا پناه به کوه سخت برده و فوجی بهادران در عقب رفته بسیاری به دست آوردند و آن حضرت چند روز در ظاهر آن شهر به عیش و عشرت گذرانیده ذوق لب ساقی پیاله را آب در دهان می‌گردانید و جان به لب آورده به کام دل نمی‌رسانید.

صدای نغمات موزون مزهر زهره را بر چرخ می‌نواخت و نوای عود و قانون مشتری را

---

(۱). ظف: «به قدم نیاز به احراز میامن زیارت انبیا یونس و جرجیس.» ص ۴۷۰.

(۲). تصحیح از ظفرنامه- نسخ: ولایت حسن.

(۳). ظف: «مواضع و مزارع آن نواحی را به تاراج دادند.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۸۹

بی‌هوش می‌ساخت و طویهای پادشاهانه فرموده امرا و لشکریان را عنایت و رعایت نمود. و گویند رقّه از بلاد شام و بناهای نمرود است و قصه در آتش انداختن ابراهیم خلیل علیه السلام و پیدا شدن چشمه آب در میان آتش آن‌جا بوده و در آن مقام جنید ترکمان شرف بساط بوس یافته خدمات شایسته نمود و به جهت ولایت خود امان طلبیده ملتمس او مبذول آمد و سلطان حسن کیفا «۱» هم در آن موضع عتبه بوسیده روی عجز بر آستان عبودیت نهاد و به عنایت بی‌دریغ مخصوص شد و حضرت صاحب‌قران به جانب آغرق بازگشته آقایان و خواتین به استقبال آمدند «۲» و آن حضرت را داعیه تسخیر شام و مصر بود.

ذکر ایلچی که در سال گذشته به جانب مصر و شام رفته بود

در سال گذشته، یعنی سنه خمس و تسعین و سبعمائه، حضرت صاحب‌قران شیخ ساوه‌ای را که فرزانه عصر بود، با بیلاکات شاهانه به جانب والی شام و مصر، الملك الظاهر برقوق «۳» به رسم رسالت فرستاده بود و پیغام داده که پیش از این پادشاهان که از نسل چنگیز خان بودند با ملوك آن ممالك نزاع داشتند و به آن سبب زحمت به اهالی شام و آن حوالی می‌رسید و در آخر به مصالحت انجامید و چون پادشاه سعید ابو سعید به جوار رحمت حق پیوست و از نسل چنگیز خان پادشاه نافذ فرمان نماند ملوك طوایف پدید آمدند. این زمان چون سابقه عنایت مالك الملك عزّ شانه تمام ممالك ایران با عراق عرب که در جوار آن ملك واقع است مسخّر فرمان ما گردانید، نیك‌خواهی خلایق اقتضای آن می‌کند که حق

---

(۱). ظف: حصن کیف.

(۲). ظف: «و مهد اعلی جلبان ملك آغا و دلشاد آغا که مدت سی و پنج روز بود که از حضرت صاحب‌قرانی جدا مانده در آغرق بودند از پیش رانده بر بالای پشته‌ای به دولت تلاقی فایز گشتند.» ج ۱ ص ۴۷۲

(۳). یعنی الملك الظاهر سیف الدین برقوق نخستین کس از ممالیك برجی مصر که بار اول از ۷۸۴ تا ۷۹۱ و بار دوم از ۷۹۲ تا ۸۰۱ هجری بر مصر فرمان‌روا بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۹۰

همسایگی را رعایت کرده ابواب مراسله و مکاتبت مفتوح گردد و ایلچیان درآمد شد باشند تا راهها ایمن شود و تجار به امن و حضور تردّد نمایند و این معانی موجب آرامش بلاد و آسایش عباد باشد و السلام.

بنابرآن استدعای سلطان عیسی حاکم ماردین نموده فرمود که عزیمت شام و مصر مصمّم است می‌باید که لشکرها جمع آورده هرچند زودتر به ما پیوندد و چند روز انتظار برده معلوم شد که جنابش با چنین حضرتی تغافل می‌فرماید. آن حضرت فرمود که توره نیست یاغی در میان ولایت گذاشتن و رایت دولت به جایی دیگر افراشتن و بر این عزم عنان جزم به جانب ماردین معطوف ساخته به موضع جیلیک رسید. سلطان عیسی چهارم ربیع الأول از ماردین بیرون آمده انواع بیلاکات و تغوزها به عرض رسانید و آن حضرت او را به خلعت و نوازش مخصوص گردانیده لشکرها در دامن کوه ماردین نزول تمکین نمودند.

ذکر واقعه امیرزاده جهانیان عمر شیخ بهادر طاب ثراه

حضرت صاحب‌قران شاهزاده شجاعت نشان عمر شیخ را به سلطنت مملکت فارس و عراق عجم مقرّر فرموده عازم بغداد شد و امیرزاده جوان‌بخت، شایسته تاج و تخت، شیر بیشه دلاوری و شمشیر بیشه بهادری، در رزم تیغ خون‌فشان و در بزم ابر درفشان که در سنوات گذشته به کرّات شرح شجاعت و جلادت او مذکور شده و در قرب یک سال آن ممالك را ضبط نموده قانون مملکت بر قاعده دین و دولت معین فرمود و جمیع ایل والوس که متفرّق بودند مجموع به جمعیت خاطر جمع آمدند و به وظیفه باج و خراج قیام نمودند و مردم شاه منصور که در قلاع جبال چون [حصن رنبه] «۱» و قلعه فرك و جسر سربند و غیرها متحصّن بودند، بعضی را به لطف در رتبه اطاعت آورده و فوجی را به عنف در قلاده اطاعت کشید و معتمدان به طلب فرزندان به اوزگند فرستاده سلطان محمد بایقرا از حرم عفّت شعار متولّد گشته

---

(۱). ظف: [اصطخر] ص ۴۷۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۹۱

بود. مجموع متوجه فارس شده امیرزاده بایقرا را در سمرقند جهت محافظت به سلطان بخت بیگی سپردند و باقی عزیمت نموده به فارس آمدند.

و در این اثنا حضرت صاحب‌قران ایلچی فرستاده امیرزاده را طلب فرمود که با لشکرهای فارس و عراق از راه کوه گیلویه به اردوی همایون آید و شاهزاده عمر شیخ امیرزاده پیر محمد را همراه برده و امیرزاده اسکندر را قایم مقام گذاشته متوجه شده و در چهار منزلی بغداد به مختصر کلاته‌ای خرماتو نام رسیدند [و در آن‌جا غلّه فراوان بود. شاهزاده یك دو نوکر فرستاده بود که لشکریان را تغار دهند و اهل قلعه سرباززده نوکران بازآمده صورت حال بازنمودند. شاهزاده بی‌التفاتانه سوار شده برابر آن وحشت‌آباد آمد و آن قلعه چنان نبود که یک ساعت از ده سوار محافظت توان نمود. کردان کوتاه‌اندیشه تیری به طرف سواران انداختند و امیرزاده عمر شیخ را آتش قهر برافروخته و سپر پیش رو آورده نزدیک بارو رفت. ناگاه تیر بلا از کمان قضا گشاد یافته به شریان آن شیر ژیان رسید و همای زندگانی از قفس «۱» جسمانی خلاص گردید و در ساعت هلاك شد.] «۲»

مصرع

با تیر قضا دفع سپرها هیچ است

فریاد از نهاد بهادران برآمده فی الحال آن کلاته نامبارک را در هم کوفته مجموع آن اشرار را تا اطفال شیرخواره پاره‌پاره کردند «۳» و استخوان شاهزاده را در شیراز سردابه‌ای اختیار کرده پنهان نهادند. چون آدمی هرآینه از این مرحله اندك بقا رفتنی است و متاع این کاشانه به جاروب فنا رفتنی، عاقل دل درو چرا بندد و

---

(۱). ك: قفص.

(۲). به جای عبارت بین دو قلاب در ظفرنامه آمده است: [و اندک مردمی در آنجا ساکن بودند، شاهزاده به نظاره آن قلعه به بالای تلی برآمد و نادانی از قلعه تیری انداخت و از قضا به شاهرگ او رسید و درجه شهادت یافت.] ص ۴۷۴- ۴۷۳

(۳). ظف: «و این واقعه اواسط زمستان در ربیع الأول سنه ستّ و تسعین و سبعمایه موافق توق ییل دست داد و مدت عمر شاهزاده شهید سعید چهل سال بود.» ج ۱ ص ۴۷۴

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۹۲

کامل اگر بر خود نگرید باری چرا خندد. عالمیان را اندوه این عزا گریبان جان گرفته دلها کباب و دیدها پرآب گشت. امّا چاره جز صبر و تسلیم ندانستند.

رباعی

چون نیست ز هرچه هست جز باد به دستچون هست ز هرچه نیست نقصان و شکست

انگار که هرچه هست در عالم نیست‌پندار که هرچه نیست در عالم هست حضرت صاحب‌قران منتظر امیرزاده عمر شیخ بود که با او مشورت نموده عازم بلاد شام و مصر شود، ناگاه امیر توکّل بهادر به اردوی همایون آمده این قصه پر غصه امرا را شنوانید. همه متحیّر شده نه روی گفتن و نه رای نهفتن.

مصرع

آه از این قصه که دردی است که نتوان گفتن

عاقبت بر عقل و درایت آن حضرت اعتماد نموده صورت واقعه در خلوتی عرضه داشتند. حضرت صاحب‌قران چون کوه گران‌سنگ ثبات قدم نمود و آن شربت تلخ مذاق نوشیده و لباس صبر پوشیده تحمّل فرمود. دانست که جزع و فزع فایده ندارد.

مصرع

ای دل ناآزموده وقت جزع نیست

به حکم الهی راضی شده صبر فرمود و ترویح روح او را صدقات به مستحقّان رسانید و حکومت فارس را به فرزند ارجمند او امیرزاده پیر محمد «۱» ارزانی داشته حکم همایون مصحوب اوج قرا بهادر به شیراز فرستاده فرمود که نعش شاهزاده مرحوم را به جانب کش برده «۲» در بقعه‌ای که همت عالی آن حضرت ساخته و

---

(۱). ظف: «و او در آن‌وقت شانزده ساله بود.»

(۲). ظف: «نعش شاهزاده را از موضع خرماتو به شیراز نقل کردند و به مرقدی عاریتی سپردند و بعد از چند گاه خواتینش سونج قتلغ آغا و بیک ملک آغا و ملکت آغا و پسر او امیرزاده اسکندر که در صغر سن بود و در شیراز مانده نعش را از شیراز به کش بردند.» ص ۴۷۵

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۹۳

پرداخته بود، در جوار مزار شیخ بزرگوار شمس الدین کلار رحمه اللّه، مدفون ساختند و چون قبهٔ الخضراء کش وطن صاحب‌قران بود و والد نامدار آن حضرت امیر طراغای و فرزند سعادتمند امیرزاده جهانگیر در آن‌جا مدفون، به موجب فرموده حب الوطن من الأیمان، آن حضرت خواهان آن بود که هرجا به حکم وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ «۱» واقعه ضروری یکی از اولاد امجاد را روی نماید، با آن‌که تمام ایران و توران در سلک انقیاد و اذعان انضمام و انتظام یافته بود به آن بلده نقل فرماید و حرمهای شاهزاده مرحوم با فرزندان در شیراز ماندند و مملکت فارس در ایام امیرزاده پیر محمد به غایت معمور بود و در تعظیم اکابر و افاضل کمال جلال رعایت نمود و آبهای روان در مساجد و مدارس و بقاع خیر به تخصیص مسجد جامع عتیق جاری ساخت.

امّا قصه ماردین، سلطان عیسی حاکم ماردین در اردو بود و جمعی لشکریان به شهر درآمده به تحصیل مال و خرید و فروخت اشتغال داشتند «۲» ناگاه گروه انبوه از جهال ارذال.

بیت

به فعل چون عثرات زمانه مضبوطبه طبع چون حرکات سپهر ناهموار اتّفاق نموده لشکریان را به قتل آوردند. حضرت صاحب‌قران سلطان عیسی را طلب داشته و به واجبی تفحّص نموده معلوم شد که عیسی به وقت بیرون آمدن مردم خود را وصیت کرده که به هیچ وجه شهر را مدهید و هرچند مکتوب نویسم و شفاعت نمایم التفات منمایید که من جان خود را فدای شما و مملکت می‌سازم. آن حضرت سلطان عیسی را حبس فرموده چون در آن محل علف نبود، «۳» هشتم

---

(۱). سورهٔ لقمان ۳۴.

(۲). ظف: «محصّلان جهت تحصیل وجه و لشکریان از برای خرید و فروخت به شهر آمدند.» ص ۴۷۶

(۳). ظف: «ماردین را در آن ولا محاصره کردن مصلحت ندید و روز سه شنبه هشتم ...» ص ۴۷۷

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۹۴

ربیع الأول کوچ نمود که چارپایان را فربه ساخته مراجعت نمایند و به جانب کوهستان روان شدند. ناگاه هوا متغیّر شده ابر و بارندگی پدید آمد درخش برق و غرّش رعد و برف و باران چنان شد که طوفان نوح را بر آن حال گریه می‌آمد و صرصر عاد باد سرد از جگر برمی‌کشید. به یک زمان دریاهای آب روان گردید و صحرا و بیابان تا پشت گاو و ماهی نم کشید و زمین آن ناحیت به غایت نرم باشد.

گل و لای به جایی رسید که قدم وهم را مجال گذار و پای سوار را خیال رفتار نماند.

لشکرها به دست و پای فروماندند. اسبان را لای‌برلای شکم برآمد و شتران باردار در آن ورطه خونخوار فرورفت. خداوند صد اسب با صاحب یک دراز گوش متساوی الحال شده مآل همه به آن‌جا رسید که امیر و وزیر و صغیر و کبیر دامن در میان زده جز به یک عصا دست‌رس نداشتند و خیمه و خرگاه بر کنار راه به امید تغیر هوا زده عاقبت از همه گذشته برجا گذاشتند. عالمی را دست بر سروپای در گل مانده دلاوران را کار به جان و کارد به استخوان رسید. بعضی گلیمها و نمدها بر راه انداخته چهارپایان را به دست و دندان کشیدند.

القصه لشکرها خانومان بر جای گذاشته و جان به ساحل سلامت رسانیده متوجه موصل کهنه شدند و دهم جمادی الأول به موصل قدیم رسیدند.

ذکر طغیان ملک عزّ الدین جزیره بعد از اطاعت

ملک عزّ الدین که حاکم جزیره بود، در موضع جیملیک، به عزّ بساط بوس فایز شده تربیت و نوازش یافت. رخصت طلبیده به ولایت خود رفت که ترتیب تغار لشکر کند و به مقام خود رسیده به عهد وفا ننمود و شیخ نامی نیز از جزیره پیش حضرت صاحب‌قران آمده بود و به عنایت مخصوص شده در وقتی که ایلچی با تحف و هدایا پیش فرزندان و آقایان می‌رفت شیخ رخصت یافته همراه شد و ایلچی را گرفته و هدایا را ستانده پناه به جزیره برد و ملک عزّ الدین حمایت او کرده دیگر عرضه داشت به آن حضرت نفرستاد و آن حضرت جهت تأکید حجت دو بار قاصد

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۹۵

فرستاده پیغام داد که شیخ را گرفته پیش ما فرست تا از گناه مخالفت تو درگذریم.

بدان نيز التفات نكرد.

حضرت صاحب‌قران را نايره غضب اشتعال يافته دوازدهم ماه جمادى الأول «۱» آغرق را گذاشته به جانب جزيره ايلغار كرد و از دجله عبور نموده لشكر فيروزى اثر چون بلاى ناگهان و درياى بى‌كران به اطراف جزيره محيط شدند و هم در روز شهر را فتح كرده قلاع ديگر مسخر ساختند و اسب و استر و گوسفند بسيار گرفتند و ملك جزيره به دست ياساقى افتاده و ناشناخت شكنجه بسيار كرده و مالها گرفته او را گذاشت و لشكر از آن موضع كوچ كرده اموال و خزاين را به موصل فرستادند و مدّت ده شبانروز با چهل كشتى الجاها را از آب گذرانيدند.

حضرت صاحب‌قران به آغرق آمده جمعى پيادگان كه اسباب ايشان در گل و لاى ماردين تلف شده بود سوار ساخت و مجموع لشكر را نوازش و رعايت فرمود و بار ديگر عازم ماردين گشته اميرزاده اعظم اميرانشاه گوركان را منغلا مقرّر كرد و مردم كوه و دشت در اطراف ماردين پنجاه فرسنگ عاليها سافلها «۳» شد و دوازدهم جمادى الأخرى سپاه منصور ماردين را دايره‌وار احاطه كردند و اهالى آن‌جا و جمعى كه پناه آورده بودند چون مرغ در قفس گرفتار ماندند و روز ديگر روى به حصار آورده نردبانها بر ديوار حصار استوار كردند و تيغها كشيده بر نردبانها برآمدند و اهل شهر روى به قلعه كوه نهاده بسيارى به تيغ و تير هلاك شدند «۲» و قلعه ايشان كوهى است به غايت بلند و استوار. چون اهل قلعه ضعف خود و قوّت لشكر منصور مشاهده كردند تنسوقات بسيار و اسبان راهوار بيرون آورده مال و خراج قبول كردند.

مصرع

به هرگونه زارى امان خواستند

(۱). ظف: دو شنبه سيزدهم جمادى الأول.

(۲). ظف: «بسيارى از پسران و دختران ايشان در زير دست و هلاك شدند و بعضى به تشنگى بمردند.» ص ۴۸۰

(۳). سورة هود ۸۲، سورة الحجر ۷۴.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۶۹۶

ذكر ولادت با سعادت اميرزاده الغ بيك گوركان

در اثناى آن‌كه اهالى ماردين تضرع و زارى مى‌نمودند، از جانب مهد عليا سراى ملك خانم قاصد رسيده بشارت رسانيد كه حق جل و علا حضرت صاحب‌قران را از فرزند دولتمند اميرزاده شاهرخ بهادر فرزندى كرامت فرمود و از صدف دولت و بحر سلطنت درى بزرگ قيمت روى نمود و اين مولود عاقبت محمود نوزدهم جمادى الأولى [سنه ۷۹۶] «۱» در سلطانيه به وجود آمد. «۲»

حضرت صاحب‌قران را از وصول اين خبر به نوعى بهجت و مسرّت افزود كه اهالى ماردين را آزاد فرمود و آن ولايت را به سلطان صالح برادر سلطان عيسى كه پيشتر حاكم بوده ارزانى داشت و عزيمت معاودت فرموده راهها تعيين نمود. آن حضرت به طرف بشارى «۳» روان شد و اميرزاده محمد سلطان از راه مندان متوجه گشت و اميرزاده شاهرخ متعاقب حضرت اعلى عزيمت نمود و اميرزاده اميرانشاه بهادر از راه جوسق بازگرديده عازم بالا آب شد و امرا به اطراف متوجه شدند و آن حضرت ميل جانب آلاطاق داشت. ناگاه از طرف شاهزادگان خبر آمد كه اهالى قراجه قيا كه عبارت از شهر آمد است و به حامد «۴» اشتهار يافته انقياد نمى‌نمايند. آن حضرت امير جهانشاه را به ايلغار فرستاده متعاقب روان شد و شب در ميان به پاى قلعه رسيده گرداگرد آن فرود آمدند و آن قلعه‌اى است در غايت حصانت و كمال متانت. در بلندى سپهر ديگر و در محكمى سدّ اسكندر. سنگهاى آن تراشيده و بندها به گچ و آهك استوار كرده. بناى آن به اعماق زمين فروبرده و ديوار آن تا سپهر برين برآورده. در عرض چنانچه ده سوار پهلوى هم توانند راند دو طبقه ساخته و بر سر باره

(۱). ک ندارد.

(۲). ظف: «در روز یک شنبه نوزدهم جمادی الأول سنه ست و تسعین و سبعمایه موافق فروردین ماه جلالی و موافق ایت ییل در سلطانیه.» ص ۴۸۲.

(۳). ظف: «بسری»

(۴). تصحیح از ظفرنامه- نسخ: سندان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۹۷

هم از طرف شهر و هم از طرف بیرون به مقدار قامت شخصی بلند دیوار از سنگ تراشیده برآورده و بالای آن پوشیده و بر بالای آن از طرف بیرون باز دیوار به سنگ برآورده و کنگرها ساخته تا هنگام بارندگی و وقت گرما و سرما مردم در طبقه زیرین توانند بود و در اندرون حصار دو چشمه آب خوشگوار جاری است و چند باغ معتبر به آن آب معمور و بارور و گویند چهار هزار و سیصد سال از بنای آن گذشته و کسی را به قوّت مسخّر نگشته.

سپاه ظفرپناه اسباب محاصره ساخته جنگ انداختند و هرچند از حصار تیر و سنگ ریختند لشکر منصور چون کوه از جای نجنبیدند. حضرت صاحب‌قران امیر عثمان بهادر را فرمود که یک برج را نقب زده انداخته راه ساخت و عید «۱» خواجه برج دیگر را نقب زده بینداخت و ارغونشاه نقب دیگر زده و انداخته پیش از همه به بالای برج برآمد و امرای دیگر برجها انداخته و راه ساخته لشکریان از اطراف درآمده غارت کردند و مردم آن‌جا از نقبها درآمده کسی ایشان را نیافت و چنان قلعه به زور بازوی دولت و نیروی سعادت مسخّر شد و حضرت صاحب‌قران بالای حصار برآمده حکم فرمود که خانه‌ها را سوخته و دیوارها اندازند و چون آن عمارت در غایت استحکام بود و خرابی آن را فرصتی می‌بایست هرجا چیزی انداختند و رایات نصرت شعار نهضت فرمود.

و در این اثنا، «۲» اوزبکی آمده عرضه داشت که بانیق صوفی امشب می‌گریزد و او را حاضر ساخته پرسید. به گناه معترف شد و جمعی که با او متّفق بودند باز نمود و حال آن‌که به کرّات امثال این حرکات از او مشاهده رفته بود و حضرت تغافل می‌فرمود و او را امیر تومان ساخته در بر انغار بعد از شاهزادگان از او امیری بزرگتر نبود. آن حضرت او را محبوس «۳» ساخته جمعی که با او متّفق بودند به یاسا

(۱). ظف: سید خواجه (ص ۴۸۴).

(۲). ظف: روز جمعه آخر جمادی الأخر (ص ۴۸۵).

(۳). ظف: «بنابراین حضرت صاحب‌قران به بند او و پسرش امر فرمود.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۹۸

رسانید و عازم جانب آلاطاق شد و حکّام و طرف‌داران آن نواحی به شرف بساط بوس مستسعد گشته مال و خراج قبول کرده به خزانه عامره فرود آوردند و آن حضرت قجرچیان معیّن ساخته متوجّه صحرای موش گشت و امیرزاده شاهرخ بهادر ملازم رکاب ظفر انتساب بود و در راه سیواس که به غایت سخت بود اسب و استر بسیار هلاک شد.

و آن حضرت چهار شنبه چهاردهم رجب به صحرای موش رسید و امیرزاده محمد سلطان از جوانغار به راه چپاچور «۱» رفت و امیرزاده امیرانشاه بهادر از برانغار عازم بدلیس شد و آن حضرت راهها تفحّص نموده بر دفاتر ثبت فرمود و امیر بدلیس حاجی شرف که در همه کردستان به نیک‌مردی و راست گوئی و خوش‌خلقی او دیگری نبود شرف بساط بوس یافته اسبان نامدار کشید. «۲» از آن جمله یک اسب کمیت بود.

نظم

جوان چو دولت سلطان روان چو فرمانش‌جهنده همچو اعادی رسنده همچو قضا که با مجموع اسبان که سرداران اطراف آورده بودند تاختند و هیچ‌یک به گرد او نرسید. حضرت صاحب‌قران او را ستایش و نوازش کرده ولایت او را به او داد و بانیق صوفی را محبوس به حصار و قلعه او فرستاد و امیرزاده محمد درویش برلاس را با لشکر بی‌قیاس نامزد محاصره قلعه آلنجق فرمود و امیر قرایوسف از مقام

(۱). تصحیح از ظفرنامه- ف: چبخور- ک: جیمجو- ظاهرا چپقجور درستتر است.

(۲). ظف: «حضرت صاحب‌قران او را (- حاجی شرف) را بسی نوازش فرمود و مملکت او را با دیگر ضمایم به او ارزانی داشت و یرلیغ داد و به خلعت طلادوز و کمر و شمشیر زرین سرافراز ساخت ...» (به اختصار ج ۱ ص ۴۸۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۶۹۹

خود کوچ کرده بود. «۱» آن حضرت با امرا مشورت نموده رای بر آن قرار گرفت که لشکرها جهت دفع سرکشان روان شوند. مقرّر آن‌که هرکه انقیاد نماید امان یابد و هرکه سرکشی کند از پا درآید. برهان اغلان را پیشوا ساخته ایناج اغلان و جهانشاه بهادر با او به رسم ایلغار روان شدند و امیرزاده اعظم امیرانشاه گورکان را خاص برای قلع و قمع ترکمانان معیّن فرمود و شاهزاده به موجب فرموده نهضت نمود و صاحب‌قران فلک احتشام چند روزی در همان مقام قرار و آرام داشت و خاطر خطیر بر تدبیر تسخیر مفسدان گماشت.

در این اثنا از جانب سلطانیه قاصد رسید که جناب سرای ملک خانم و باقی خواتین و آقایان «۲» اول بهار چون گلهای تازه رخسار که به صحن چمن و گلزار آیند به عزم زمین‌بوس آن حضرت می‌رسند و از تبریز به این جانب آمدند. حضرت صاحب‌قران امیرزاده شاهرخ را به استقبال فرستاد و از الاطاق چهار شبانروز رانده در میان خوی و مرند ملاقات فرمود و آن حضرت به اخلاط آمده والی آن‌جا امیر ایرنجین که از هواخواهان دیرینه بود خدمات پسندیده نمود. محل قبول و ارتضا یافت و اخلاط و عادل «۳» جواز و آن نواحی برقرار سیورغال او فرمود.

و حضرت صاحب‌قران دوم شعبان در آن بیابان بی‌پایان میل شکار نموده و بعد از دو سه روز جرگه به هم رسیده آهوی سفید و قوچ و میش کوهی و گوزن بسیار گرفتار شد و چون مدت یازده ماه آغرق در سلطانیه بود، آن حضرت را شوق ملاقات غلبه کرده جریده از راه اوچ کلیسیا متوجّه ایشان گشت و ملاقات فرموده به دیدار یکدیگر مسرّت نمودند و چند روز به عیش و عشرت مشغول بودند. بعد از فراغ، داغ عزای امیرزاده مرحوم عمر شیخ بهادر را تازه کردند. آغایان و شهزادگان زاریها کرده

(۱). ظف: «قرا یوسف و احشام ترکمانان از آوازه وصول عساکر گردون مآثر رو به گریز نهاده بودند و رفته.» ص ۴۸۷

(۲). ظف: «سرای ملک خانم و تومان آغا و سایر آغایان که در سلطانیه بودند.» ص ۴۸۷

(۳). نسخ: عیدل جواز- تصحیح از ظفرنامه. نام این شهر به صورت عادل جوزهم آمده است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۰۰

اشک‌باریها نمودند. آخر الأمر دلها از آن فارغ ساخته به کارهای دیگر پرداختند.

چشم از گریه و لب از فریاد خاموش شد و آن سرو جویبار جوانی چنان‌که دانی فراموش گشت.

حضرت صاحب‌قران تیمور خواجه را به مدد امیرزاده محمد درویش برلاس به محاصره قلعه النجق فرستاده متوجه حصار آیدین شد و اهالی آن‌جا مال قبول کرده پیشکشهای لایق به عرض رسانیدند و خانه کوچ بر سر کوه آمده به فریاد و زاری امان طلبیدند. آن

حضـرت کرم فرموده ایشان را بخشید و از آن‌جا بازگشته شب در میان به اوچ کلیسیا آمد و در این اثنا، حاکم ارزنجان، از سرحد روم، امیر طهرتن بـا ترتیب و تجمّل تمام رسیده و پیشکشهای مناسب کشیده آن حضـرت مقدم او را گرامی داشت و به خلعتهای پادشاهانه اختصاص فرمود و امیرزاده محمد سلطان را به جانب قلعه اونیک فرستاده خود نیز متوجه گشت.

ذکر عزیمت حضرت صاحب‌قران به جانب قلعه اونیک و تسخیر آن

قلعه اونیک در میان مملکت واقع شده و تراکمه به واسطه محکمی آن را پناه ساخته حاکم آن‌جا مصر پسر امیر قرا محمد «۱» به درگاه عالم‌پناه نیامد. حضرت صاحب‌قران پیش از امیرزاده محمد سلطان هیژدهم شعبان به آن‌جا رسید و فی الحال جنگ انداخته دشمنان به بالای کوه که به غایت بلند [بدو] «۲» و راههای دشوار و استحکام بسیار [داشت] «۳» گریختند و لشکر منصور حصار بیرون را با زمین برابر ساخته و پیش قلعه کوه صفها کشیده ایستادند. مصر پسر خود و جمعی را با پیشکشها فرستاده عرضه داشت که بنده مطیعم و حدّ مقاومت ندارم. امّا سایه امیر بزرگ است. اگر این نوبت مرا امان بخشد از سر امن و اختیار به بندگی آیم. آن حضرت

(۱). نسخ: قرا احمد.

(۲). ک، س ندارد.

(۳). ک، س: دارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۰۱

همه را نواخته به خلعت و کمر مخصوص ساخته و فرمود که آن‌چه آورده‌اند مقبول است و عذر مسموع. امّا تا خود نیاید به جایی نمی‌رسد. «۱» ایشان بازگشته و خبر رسانیده اهل قلعه آغاز جنگ کردند. امیر طهرتن پیش رفته و مصر را نصیحت کرده گفت این چه خیال و سودای فاسد است که ترا بر مخالفت می‌دارد و با حضرتی که سلاطین هفت اقلیم پیش او سپر انداخته‌اند ترا جز به وسیله عجز و مسکنت خلاص ممکن نیست.

نظم

به شاهی که جمشید و خاقان چین‌بود پیش او بنده کمترین

نباشد ترا مصلحت داوری‌همان به که رو سوی عجز آوری مصر باز پسر خود و ستلمش را که از خویشان او بود و به فرط دلاوری مشهور با اسبان نامدار بیرون فرستاده التماس اوّل نمودند. حضرت صاحب‌قران دانست که خاطر بیرون آمدن ندارد و آن جماعت را بند فرمود «۲» و لشکر در شب به کوه برآمدند.

آن حضرت صباح پسر مصر را طلبیده و آن نارسیده هنوز در سنّ شش سالگی بود، امّا به غایت مطبوع و شیرین زبان. پای آن حضرت بوسیده به لفظ دلپذیر زاری نمود و خون پدر درخواسته رخصت طلبید که او را با کفن و شمشیر به حضرت آورد و آن حضرت ترحّم فرموده و خلعت پوشانیده حمایل زرین شاهزادگان در گردن او کرده با جمعی پیش مصر فرستاد و مصر شادمان شده اهل قلعه به دعا و ثنای آن حضرت فریاد برآوردند و مصر سراسیمه و حیران شده قوت نفس و دلیری آن نداشت که اعتماد کرده بیرون آید و به عراده و منجنیق خانه‌های ایشان ویران شده فغان از اهل قلعه برآمد. مصر مادر خود را با تحفه‌های خوب فرستاده عرضه داشت که فرزند مرا

(۱). ظف: «باید که هیچ اندیشه به خود راه ندهد و بی‌توقّف بیرون آید.» ص ۴۹۱

(۲). ظف: «و روز یک شنبه بیست و یکم ماه مذکور (- شعبان ۷۹۶) امیرزاده محمد سلطان با لشکری که ملازم او بود به معسکر همایون پیوست.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۰۲

حدّ مقاومت نیست. امّا از هیبت آن حضرت شیر شرزه را زهره آب می‌شود. آن حضرت او را خلعت پوشانیده گفت اگر امان می‌خواهد زودتر بیرون آید و حضرات عالیات او را جامه دادند و او بازگشته احوال با پسر تقریر کرد و چون او را سعادت مساعد نبود در آمدن تأخیر نمود و آن حضرت در برابر قلعه عمارتی بنیاد نهاد و به چند روز ساخته و پرداخته بلندتر از قلعه دست درهم «۱» داد و پانزدهم رمضان کار اهل قلعه از بی‌آبی به جان آمد و مصر التجا به امیرزاده محمد سلطان نموده و شاهزاده سخن او عرضه داشته حضرت صاحب‌قران همان فرمود که اگر آید در امان باشد. و مصر مصّر ایستاد و باز جنگ آغاز نهاد. مبارزان لشکر منصور گروه به گروه به کوه برآمده پیش از همه همای همت خواجه شاهین در هوای کمر بلند پرواز نموده در آن مقام منیع و قلعه رفیع آتش برافروخت و دلاوران را از مشاهده آن نائره غیرت اشتعال یافته چون کبک کهساری از اطراف برآمدند. ارغونشاه اختاجی و امانشاه خزانچی پیش رفته امانشاه زخم‌دار شده بازگردید و ارغونشاه برجی را نقب زده و بر سر چوب کرده آتش زد و برج بیفتاد و مصریان چون نیل بلا- را بر خود محیط دیدند از مصر روگردان شده خود را از بالای کوه می‌انداختند و رعایا در اندرون فریاد برآورده ساز و سلاح جنگ بازکردند و مصر مضطرّ شده دوم شوال کفن در گردن و شمشیر در دست بیرون آمده «۲» پناه به امیرزاده جهان محمد سلطان برد و شاهزاده او را پیش

---

(۱). ظف: «یرلیغ لازم الاتباع به نفاذ پوست که در مقابل حصار ملجور سازند» و برای اجرای این فرمان سراسر سپاهیان تیمور سه روزه راه در اطراف قلعه هرچه درخت بود انداختند و آوردند «و به جد هرچه تمامتر آن چوبها را برهم می‌نهادند و لشکریان میان آن را از سنگ و گل پر می‌کردند و برمی‌آوردند تا ملجور تمام شد و از حصار ایشان بلندتر آمد چنانچه بر قلعه مشرف بود و از بالای ملجور و از آن منجنیقها که از اطراف و جوانب حصار برافراخته بودند چندان سنگ بر هوای آن قلعه پرّان گشت.» (به اختصار ج ۱ ص ۴۹۴).

(۲). حاشیه نسخه ك، ف: «عقلا گفته‌اند که عاقل و جاهل در تدبیر مهمّات هریک به نوعی شروع نمایند. اما عاقل تدارک وقتی کند که به صلاح آید و جاهل گذارد که کار از دست رود. آنگاه تدارک سود ندارد.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۰۳

حضرت آورده خون او را درخواست کرد و آن حضرت شفاعت او را قبول کرده خون او را بخشید و تمام آلات حرب را از قلعه آورده مصر و سلطان عیسی حاکم ماردین را به سلطانیه رسانیده مصر را از آن‌جا به سمرقند بردند و بهادران جلادت آیین که در آن قلعه متین و حصن حصین آثار شجاعت به ظهور آورده بودند رعایت و عنایت فرمود و طویها مرتّب داشته پنج روز به عیش و عشرت اشتغال نمود و امیر اتلمش را به محافظت و دارایی قلعه او نیک مقرر داشته رایات همایون نهضت کرد و امیر حاجی سیف الدّین از جانب سمرقند رسیده مهمات ملکی به عرض رسانید و آن حضرت هیژدهم شوال امیر طهرتن را طوی داده ولایات او را به او ارزانی داشت و به عنایت پادشاهانه و انعامات خسروانه مخصوص ساخته گوش هوش او را به زیور نصایح پر در کرده اجازت مراجعت فرمود و امیر زیرک جاکوبا فوجی از سپاه ظفرپناه به محاصره قلعه آیدین رفته بود و حاکم آن‌جا امیر بایزید عاجز شده امان طلبید و عهد کرد که برون آید و بی‌وقوف امیر زیرک شبگیر کرده به اردوی همایون آمد و آن حضرت او را نواخته ولایت بر او مسلّم داشت.

و حضرت صاحب‌قران امیر برهان اغلان و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه بهادر و امیر عثمان بهادر را به ولایت گرجستان

فرستاد و رایات همایون به جنگلستان آلاطاق درآمده مخالفان را که پناه به جنگل برده بودند غارت و تاراج کرد و در آن مواضع چند روز شکار فرمود و آغرق که جدا مانده بود از موضع قرس «۱» گذشته به اردوی اعلی پیوست و موکب همایون در ظاهر شهر قرس به صحرایی در غایت لطافت فرود آمد.

ذکر ولادت امیرزاده ابراهیم سلطان بهادر

از جمله فتوحات که در این سال روی نمود یکی ولادت امیرزاده

---

(۱). همان شهری که امروز قارص نوشته و خوانده می‌شود- در چاپ جدید ظفرنامه هم «قارص» ضبط شده.

(ص ۵۰۲).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۰۴

جوان‌بخت ابراهیم سلطان بود که در بیست و هشتم شوال «۱» سنه ۷۹۶ به طالع مسعود حق سبحانه امیرزاده شاهرخ بهادر را کرامت فرمود. چشم دولت به جمال او روشنی یافته انوار سعادت از فروغ جبین او بر اطراف ممالک تافت. بانوی کبری سرای ملک خانم ایلچیان فرستاده خبر این بشارت به حضرت صاحب‌قران رسانید و آن حضرت به نشاط این مسرت در صحاری منک گول چند روز به عیش و عشرت گذرانید. «۲» عقد دولت را دانه با مقدار اضافت شد و بحر مکرمت را گوهری شاهوار زیادت گشت.

نظم

رخشان ز ماه طلعتش آثار سروری‌حاجت به حکم طالع و سیر ستاره نیست و در اثنای این جشن، امرا که به اطراف گرجستان رفته بودند قلاع بسیار و حصار دشوار گشوده و غنیمت بسیار گرفته معاودت نمودند و نقود و جواهر نثار کردند. حضرت صاحب‌قران هیژدهم ذی القعده، امیرزاده جهان شاهرخ بهادر را به جانب ماوراء النّهر و تختگاه سمرقند روان فرمود و شاهزاده در آن مملکت بساط امن و امان بازکرده شادروان عدل و احسان برافراشت و عالمیان در سایه معدلت او آسوده می‌گفتند.

---

(۱). ظف: «سه شنبه بیست و ششم شوال مبارک فال سنه ست و تسعین و سبعمایه.» (ص ۵۰۴).

(۲). ظف: «چون صاحب‌قران محافظت او (ابراهیم سلطان) را به مهد اعلی تومان آغا نامزد فرمود، آن ملکه ملک نهاد مراسم طوی و نثار تقدیم نمود ... و چون امیر عثمان به رسم اتابکی آن شاهزاده سرافراز گشته بود و حلیله‌اش سادقین که قرابت نزدیک با حضرت صاحب‌قرانی داشت به دایگی استسعاد یافته ایشان نیز طویهای لایق مرتب داشته پیشکشها کردند و نثارها افشاندند.» ص ۵۱۶- ۵۱۵

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۰۵

نظم

روزگارت همه خوش باد که در دولت توروزگار و سر کار همه خوش می‌گذرد و آن حضرت خواتین را به جانب سلطانیه روان فرموده شکارکنان.

مصرع

به کوهستان گرجستان برآمد

و مخالفان را که در موضع قراقلقان بودند مقهور ساخته به شهر تفلیس که تختگاه آن ولایت است رسید و از آن‌جا بازگشته به ولایت شکی آمد و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه بهادر را به ایلغار بر آن قرار فرستاد که هرکه انقیاد نماید ایمن سازند و هرکه مخالفت ورزد از بنیاد براندازند و امرا مخالفان را تاخته و همه را مقهور ساخته و اموال فراوان یافته و عنان فتح و ظفر تافته.

مصرع

به درگاه عالم پناه آمدند

و امیر شیخ نور الدین به کوهستان رفته و حاکم آن‌جا سید علی «۱» مال و ملک گذاشته فرار نمود و شیخ نور الدین تمام آن ولایت را غارت و تاراج کرده به اردوی همایون پیوست.

در این اثنا، به مسامع جلال رسید که جمعی از لشکر پادشاه تغتمش از دربند گذشته‌اند. «۲» حضرت صاحب‌قران فی الحال متوجه ایشان شد و مخالفان از آوازه آن حضرت هزیمت نمودند و حضرت در موضع محمودآباد اتّفاق قشلاق فرمود «۳» و آقایان را از سلطانیه طلب داشته آن زمستان در آن مقام به عیش گذرانیدند و شاهزاده جوان‌بخت امیرانشاه گورکان از ظاهر النجق به اردوی همایون آمد و از صلب شاهزاده فرزندی ارجمند جهان را به نور حضور مشرف ساخته ایجل سلطان نام

---

(۱). ظف: «سید علی شکی ارلات» (ص ۵۲۰).

(۲). ظف: «و بعضی ولایات شروانات را تاختند.» (ص ۵۲۱).

(۳). ظف: «به قرب قریه فخرآباد در قالین گنبد.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۰۶

شد «۱» و امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ با عظمت تمام از جانب شیراز رسید.

ذکر احوال سلطان احمد بغداد در این سال

سابقا مذکور شد که سلطان احمد از طنطنه لشکر قیامت اثر از بغداد گریخت و او در آن هزیمت عزیمت جانب حلب کرد و اکابر آن‌جا به موجب حکم سلطان برقوق که در آن ایام زمام مهام مصر و شام در قبضه اقتدار و اهتمام او بود، سلطان احمد را استقبال نموده و نثار و پیشکش کرده مایحتاج مرتّب داشتند و او مدتی در حلب با ماه رویان عرب به عیش و طرب گذرانید و سلطان برقوق ایلچی پیش سلطان احمد فرستاد و او را به تعظیم یاد کرده و خود را بنده خوانده پیغام داد که مجموع ممالک و نوکران من ملک تواند. هرچه فرمایی بنده‌وار فرمان برند.

نظم

سپاه و غلامم ترا چاکرندزرای و ز فرمان تو نگذرند سلطان احمد ایلچی را سه اسب خوب و قبا و کلاه و کمر داده متوجه دمشق شد و اکابر شامات او را استقبال نموده او را به دار الأماره فرود آوردند و چند روز آن‌جا به خرمی و نشاط بوده عزیمت مصر نمود و سلطان برقوق به نفس خود استقبال فرموده صد و سی اسب تازی و سی و سه جامه طلادوزی پیشکش کرد و نزدیک رود نیل به موضع خوش هوا فرود آورد و انواع تکلّفات پادشاهانه پیش او می‌فرستاد و سلطان احمد نیز مصریان را چیز بسیار داد و چون ایام ضیافت به نهایت انجامید و سخن به امور ملکی رسید، سلطان برقوق گفت من لشکر بسیار می‌دهم و مایحتاج ترتیب می‌کنم.

---

(۱). ظف: «چون صدای این بشارت به سمع مبارک حضرت صاحب‌قران رسید او را ایجل نام نهاد.» ج ۱ ص ۵۲۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۰۷

نظم

شه مصر برقوق نیکو نهاددر گنجها را همه برگشاد

به گنجور فرمانبر هوشیاربگفتا زر و سیم داری بیار

نه تنها در و گوهر و سیم و زر که تیغ یمانی و درع و سپر
کمان دمشقی و تیر خدنگ که در سنگ خارا رود بی‌درنگ
سراسر بر احمد شهریاربیاورد برقوق نیکو شعار و سلطان احمد را با لشکری تمام به جانب حلب فرستاد و احمد در حلب شنید که حضرت صاحب‌قران از بغداد به ماردین و اونیک و گرجستان رفته و از آن‌جا به طرف دشت قبچاق عزیمت نموده. سلطان احمد کسان سلطان برقوق را عذرخواهی کرده از حلب متوجه دار السلام بغداد شد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را گذاشته به جانب ششتر رفت و سلطان احمد در شهور سنه ۷۹۷ باز در بغداد متمکن شد.

وقایع سنه سبع و تسعین و سبعمائه

ذکر عزیمت حضرت صاحب‌قران از راه دربند به دشت قبچاق

و اوایل فروردین که سپاه سبزه و ریاحین روی به دشت و صحرا نهاد، سلطان معدلت شعار بهار به اعتدال لیل و نهار فرمان داد، رای آفتاب اشراق صاحب‌قران آفاق یورش دشت قبچاق یراق فرمود. چه پادشاه تغتمش چند نوبت حرکات ناشایست کرده لشکر بدین جانب فرستاده بود و پای از حدّ خود بیرون نهاده.
آن حضرت عنان دولت به سوی او معطوف داشته همت عالی به دفع او مصروف ساخت و حضرات عالیات را به سلطانیه روان فرمود و جمعی خواتین و فرزندان خود را به جانب سمرقند تعیین نمود «۱» و سپاه ظفرپناه را نواخته مجموع را به انعام و اکرام

---

(۱). ظف: «و جلبان ملک آغا و بعضی خواتین در آن‌جا توقف نمایند.» ص ۵۲۳

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۰۸

خوشدل ساخته هفتم جمادی الأولی از یورت قشلاق نهضت فرمود.
نظم
جهان در جهان لشکر آراسته‌ز کوس و گور گه فغان خاسته و نخست شمس الدین المالیغی را که مرد دانا و کار دیده بود آن حضرت با مکتوبی پیش تغتمش خان فرستاد.
نظم
سخن ساخته در گذارش دو نیم‌یکی نیمه ز امید و دیگر ز بیم
زبان بندهائی چو پیکان تیردری در تواضع دری در ستیز و شمس الدین به تغتمش خان رسیده به سخنان شیرین و کلمات دلپذیر بند و گشاد سخن مرعی داشته به رسوم و قواعد توره ادای مقصود نمود و سخن او در خاطر پادشاه و امرا اثر کرده و میل صلح و صفا نموده او را بازگردانید «۱» و او در موضع آب سمور رسیده حضرت صاحب‌قران در دامن البرز کوه، که از آن‌جا تا کنار آب سمور پنج فرسخ باشد، لشکر را جیبا می‌دید چنانچه قنبل دست چپ در دامن البرز بود و قنبل دست راست بر کنار دریای قلزم. لشکری که به ترتیب و اساس آن، از زمان ساسانیان تا اوان سطوت چنگیز خان هیچ آفریده ندیده و در کتب تواریخ کسی نخوانده و نشنیده. شمس الدین سخن اوزبک عرضه داشته آن حضرت التفات ننمود و پادشاهزادگان کامکار و امرای نامدار، ظفر بر یمین و نصرت بر یسار گردون مطیع و گیتی فرمانبردار متوجه آن دیار شدند و از دربند گذشته به ولایت قیتاغ که هواخواه تغتمش خان بود رسیدند و اطراف ایشان به طریقی فروگرفتند که از هزار

---

(۱). حاشیه نسخه ف، ک: «و در ظفرنامه می‌گوید که تغتمش خان میل صلح و صفا داشت. امّا امرا و وزرا نگذاشتند و او به سخن امرا فریفته شده سخنهای بد بر سر نامه کرد.» ر ک ظفرنامه ص ۵۲۶

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۰۹

یکی و از بسیار اندکی خلاص نیافت و در این اثنا، اورتاق نام ایلچی تغتمش خان نزدیک اردوی همایون آمده از مشاهده سپاه ظفرپناه جهان بر چشم او سیاه شد و رو به راه آورده تغتمش خان را خبر داد که حضرت صاحب‌قران با لشکر فراوان رسید.

مصرع

ز ریگ بیابان فزون آمدند

تغتمش قزانجی را که از امرای معتبر او بود منغلا ساخته به کنار آب قوری آمد و آن حضرت به نفس شریف از موضع درقی متوجه او شده سحرگاه قزانجی را گریزانید و صحرا و کوه به خون دشمنان آغشته گردانید و تکامشی کرده خلق بسیار به قتل آورد و به کنار آب سقویج «۱» آمد و تغتمش خان در آن طرف آب تورها و سپرها گرفته محافظت خود می‌نمود و آن حضرت به محاربت مبادرت فرموده و تغتمش خان احمال و اثقال گذاشته گریخت و آن حضرت متعاقب او از آب ترک عبور نموده و تغتمش خان به آب قوری رسیده لشکرها جمع آورد و آن حضرت باز او را رانده به طرف جولاب «۲» توجه فرمود و لشکر را خاطرجویی کرده ترتیب مجدّد نمود. ناگاه خبر آمد که تغتمش خان دیگر باره لشکر آراسته از کنار آب ترک می‌آید و عزم محاربه جزم دارد و حضرت صاحب‌قران العود احمد خوانده بازگشت و میمنه و میسره آراسته منغلا معین ساخت و استقبال نموده هردو لشکر به هم رسیده «۳» در برابر یکدیگر شب گذرانیدند و از طرفین پاس داشته چون روز شد.

مصرع

در آن دم که خورشید بنمود روی

آن حضرت بیست و هفت قشون اختیار کرده منتظر حرب دورتر بایستاد. در این حال کسی آمده عرضه داشت که کونجا اغلان و بیک یارق و آق تاد و داود

---

(۱). ظف: سونج (ص ۵۲۹).

(۲). نسخ: جولات- تصحیح از ظفرنامه: «حضرت صاحب‌قران کنار آب به طرف ولایت جولاب روان شد.» ص ۵۳۰

(۳). ظف: «سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی سنه ۷۹۷» (ص ۵۳۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۱۰

صوفی و اودرکو «۱» قصد قنبل دست راست دارند.

محاربه حضرت صاحب‌قران با تغتمش خان و ظفر یافتن آن حضرت به عون ملک مستعان

حضرت صاحب‌قران با سپاه سطوت پناه همه پردل و شیرافکن و جنگ‌جوی شمشیرزن که به تیر چشم تیر می‌دوختند و به‌سان آتش‌فشان دماغ کیوان می‌سوختند.

بیت

سپاهی چو زنبور با نیشترز غوغای زنبور هم بیشتر به رزمگاه آمد و تغتمش خان با لشکری گران و سپاهی بی‌کران چون قطرات ابر آذار بی‌حد و شمار و چون ژاله در نوبهار بسیار صفوف لشکر مرتّب داشته به مصافگاه آمد و از جانبین.

نظم

چپ و راست آراست از ترگ و تیغ‌چو آرایش گلشن از اشک میغ و نهنگ خدنگ از کمین کمان دهان گشود و اژدهای کمند زلف پرشکنج نمود و بهادران دشمن که قصد قنبل دست راست داشتند پیش آمده حضرت صاحب‌قران جمعی به استقبال ایشان فرستاد و مخالفان از یوسون ضبط لشکر منصور هراسان شده پیش از حمله گریختند و آن حضرت از آن بیست و هفت قشون که در ظل رایت همایون بودند از هر قشون پنجاه مرد به تکامیشی فرستاد و مخالفان به قول خود رسیده و مدد یافته به یک‌بار بازگشتند و حمله کرده جمعی را که به تکامشی

---

(۱). س: اوترکو- ظف: اتورکو.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۱۱

رفته بودند بعضی را به قتل آورده و باقی را گریزانیده دلیرانه نزدیک حضرت صاحب‌قران رسیدند و امیر شیخ نور الدین حق ولی‌نعمت مرعی داشته جان در معرض تلف آورد و از تیغ روی نگردانیده پیاده شد «۱» و دشمنان را به زخم تیر جگردوز باز نشاند و اللّه داد کیجکای او رسیده قشون استوی نیز در قفای او فرود آمده جنگ در پیوستند و حسین ملک قوچین و امیر زیرک جاکوبه مدد رسیدند و محمد آزاد و علیشاه برادر او و توکل باورچی هریک عرابه‌ای از مخالفان آورده پیش آن حضرت بازداشتند و قول لشکر منصور با طبل و علم و گورگه و برغو رسیده سورن انداختند و هرچند لشکر دشمن حمله کردند سپاه منصور را که فرود آمده تیر می‌انداختند از جای نتوانستند جنبانید و از خون پردلان در آن بیابان جویها روان شد.

نظم

دل بر این گنبد گردنده منه کاین دولاب‌آسیائی است که بر خون دلیران گردد و امیرزاده محمد سلطان با جمعی دلاوران بر دست چپ دشمنان حمله کرده را پریشان ساخت و به اظهار این شجاعت، محبّت حضرت با او یکی در هزار شد و تغتمش خان و شهزادگان دشت قبچاق رو به گریز نهادند.

مصرع

گریز بهنگام فیروزی است

و در این حال، امیر حاجی سیف الدّین که در قنبل دست راست بود یاغی بر او حمله کرد و او نیز فرود آمده به نوعی تیرباران کرد که دشمن را مجال چشم گشادن نماند و گریختگان لشکر یاغی با مخالف موافق شده هر ساعت مدد دشمن زیادت می‌گشت و امیر سیف الدین در مقام صبر و ثبات کوششی نمود که زیادت از آن متصور نبود و امیر جهانشاه به مدد رسیده و بر خصم چیره حمله برده آن دو امیر به تیغ و تیر و حسن رای و تدبیر دشمنان را متفرق گردانیدند و امیرزاده رستم

---

(۱). ظف: «و پنجاه کس با وی فرود آمدند.» ص ۵۳۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۱۲

اگرچه در صغر سن بود به قوت دولت بزرگ حضرت صاحب‌قران داستان رستم دستان را به دشمنان معاینه نمود و روح پدر نامدار خود امیرزاده عمر شیخ را شاد ساخت. و امرا و شهزادگان هریک در محل خود دادمردی دارند به تخصیص امیر عثمان عباس که لعلی بی‌بهری «۱» که از مقرّبان تغتمش خان بود او را به مبارزت طلبید و عثمان بهادر بی‌توقف.

مصرع

چو کوهی روان گشت بر پشت باد

و در یکدیگر آویخته خونهای بی‌دریغ ریختند و عاقبت امیر عثمان به نیروی دولت آن حضرت غالب آمد و شاهزادگان جوجی‌نژاد

پشت به هزیمت داده روی به گریز نهادند. شاهزادگان نامدار و امرای کامکار مراسم تهنیت و نثار به جای آورده حضرت صاحب‌قران آغرق را به موضع قورای گذاشته «۲» و دلاوران نامدار اختیار کرده در قفای تغتمش خان روان شد و به ولایت اوکپک «۳» رسیده در راه بسیاری به قتل آورد و ایل دشمن را از پس شمشیر آبدار قاتل و از پیش آب خونخوار آتل «۴» بود و اعدا میان دو بلا- گرفتار. غلبه عظیم در قید اسار آمدند و جمعی خود را در آب انداخته تغتمش خان با معدودی به جنگل درآمد و از چنگال شیران امان یافت و سپاه منصور مجموع آن ولایات را غارت کرده غنایم نامحصور گرفتند و شاهزاده جهان امیرانشاه گورکان در وقتی که از دربند می‌گذشتند از اسب افتاده دست او

---

(۱). ظف: یغلی بی‌بهرین (ص ۵۳۶).

(۲). ظف: «امیرزاده میرانشاه را که پیشتر از مصاف، از اسب خطا کرده بود و دست مبارکش کسری یافته در آغرق بگذاشت.» ص ۵۳۸

(۳). ظف: تا اوککك برفتند.

(۴). آتل همان رود معروف ولگاست.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۱۳

دردمند بود به اتفاق سلطان محمود خان در عقب آمده و به آغروق رسیده در موضع یولوقلوق و اوزقلوق به حضرت صاحب‌قران پیوستند و آن حضرت باز ایلغار کرده به آب منکرقان «۱» رسید و ولایت بیک ماریق (اغلان) وصای نویان را تالان کرده و تاش تیمور اغلان و بیک ماریق ادو (؟) بی‌وفایی نموده به جانب دشمن گریختند و لشکر منصور این نوبت نیز نزدیک به آن موضع رسیدند که در یورش اول دشت رفته بودند و آن محل قریب به ظلمات است و سپاه ظفرپناه در آن بیدای حیرت‌افزا بیک یارق را بازیافته و گریزانیده به آب تن «۲» رسانیدند و عاجز و بیچاره گردانید و او یک پسر خود را بیرون برده باقی اهل و عیال را در چنگال بلا- گذاشت و متعلقان او را پیش حضرت صاحب‌قران آورده برای ایشان خیمه و خرگاه معین ساخت و همه را جامه‌های خوب و اسبان نیکو داد و در عقب بیک یاریق اغلان فرستاد و شهر روس قراسونام از تسلّط بهادران بهرام انتقام غارت تمام یافت و امیرزاده امیرانشاه و جهانشاه و جمعی امرا به طلب دشمنان به طرف برانغار الوس جوجی رفتند و بیک خواجه و ایقول «۳» را یافته الوس ایشان را تاختند و شهرسرای واروس جوق را در تصرّف آورده و مال و منال و دختران صاحب جمال و پسران چون ماه در غایت کمال گرفتند و حضرت صاحب‌قران، از شهرهای روس، مسکو «۴» را تاخته غارت کرد و امیرزاده محمد سلطان عازم ولایت قابوجی قراول که به این نام مشهور است گشته الوس کوزبوقا و کولان و نورکن و کیلاجی را چنان ساخت که مقیمان آن مواضع در صحرا و بیابان حیران و سرگردان می‌گشتند. «۵»

و حضرت صاحب‌قران با لشکر گران عزم ملجمش «۶» کرد و امیرزاده امیرانشاه

---

(۱). ظف: منکرمن (ص ۵۴۱).

(۲). رودخانه معروفی که امروز بدان DON گویند.

(۳). ظف: «بیک خواجه و دیگر امرا را با تمام اولوس اونقول به قتل و اسرا و غارت دمار از روزگار ایشان برآوردند.» ص ۵۴۲

(۴). تصحیح از ظفرنامه- نسخ: مشکو.

(۵). ظف: «امیرزاده محمد سلطان نیز جمیع اقوام قبونجی قراول را غارت کرد و دیگر اقوام و طوایف مختلف نیز مثل قوم کوربوقا و بیرلان و بورکون و کلچی که از بیم لشکر منصور در بیابان متحیر و سرگردان می‌گشتند همه را دریافته غارت کردند و زنان و

فرزندان ایشان را اسیر کرده بیاوردند.» ص ۵۴۳

(۶). ظف: یالجمکین (ن. ب: بال جیمکن)- ک: بلجمش.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۱۴

که به طرف آزاق رفته و تاخته هنگام مراجعت به موکب همایون پیوست و آن حضرت حصار آزاق را غارتیده خانه‌ها را سوخت و مسلمانان را جدا کرده کافران را به قتل آورد و از آزاق تا قومان که ولایت چرکس است علفزارها را سوخته بودند و لشکر در آن راه هفت هشت روز از بی‌علفی و گل و لای زحمت بسیار کشیده به قومان رسیدند و چند روز بودند.

وقایع سنه ثمان و تسعین (و سبعمائه)

ذکر فرستادن امیرزاده امیرانشاه و امیرزاده محمد سلطان را به ولایت چرکس

حضرت صاحب‌قران امیرزاده امیرانشاه گورکان و امیرزاده محمد سلطان را با جمعی امرا ملازم ساخته به اطراف ولایت چرکس فرستاد و ایشان آن ولایت را تا کنار دریای فرنگ که آن را بحر آزاق «۱» خوانند غارت و تاراج کردند و چپ و راست آن صحاری را تا دامن کوهستان و دریا کنار تاخته و از ایل والوس پرداخته با الجای بی‌اندازه و فتوحات بلندآوازه به اردوی همایون آمدند و حالات آن ولایات به عرض رسانیدند. آن حضرت قجرجی معین فرموده با تمام لشکر متوجه همان طرف شد.

و در این اثنا، شحنه غیرت و حمیّت، به واسطه تهمتی که حقیقت نداشت، به قتل امیر عثمان عباس فرمان داد. و چنان پهلوانی به سبب افساد فتانی کشته شد.

مصرع

که کنده باد ز بن خان‌ومان اهل فساد

و آن حضرت [نخست ایل بوری و بردی بیک و براقان قصد کرده] «۲» فرمود

(۱). یعنی دریای آزوف AZOV از متفرعات دریای سیاه.

(۲). ظف: «به نیّت غزا متوجه بوری بوردی و براقن شد که حاکم قوم آس بود.» ص ۵۴۵

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۱۵

که جنگلها را به دهره و تبر در یکدیگر کوفتند و آن راه بی‌راهه را از خار و خاشاك روفتند و بی‌دغدغه دغدغان از میان جنگل روان شدند و قطع منازل و طی مراحل کرده به دامن البرزکوه رسیدند و غرایب و عجایب مشاهده نموده به نوعی به قلع قلاع و قمع بقاع مشغول شدند که اکثر بی‌دینان بادیه‌نشین و کافران سقسین و اهالی صحاری و جبال پایمال لشکر بی‌همال گشتند و جمعی شرف ایمان یافته به تشریفات فاخر فایز شدند و رؤس روسیان ریاست‌جوی از پای درآمده اموال بی‌قیاس به دست سپاه ظفرپناه افتاد.

نظم

زکتان انطاکی خانه باف‌زده کوهه بر کوهه کوه قاف

به خروارها قند ز تیغ دارسمور سیه نیز بیش از هزار

زقاقم نه چندان فروبسته بندکه تقریر آن کرد شاید که چند و زنان و فرزندان روسیان را اسیر کردند.

بیت

چگوم زان پری رویـان روسـی‌چو گل آگنـده در کتان روسـی حضـرت صاحب‌قران سالم و غانم مراجعت نموده به آغروق همایون آمد و امیر حاجی سیف الدین و جمعی امرا که در آغروق مانده بودند و به اراجیف اخبار ناملایم شنیده به شکرانه مقدم همایون.

مصرع

جان به شکرانه در میان آورد

یـک هفته طویهای بزرگ داده داد عیش از روزگار سـتاندند و چنـد روز توقف نمودنـد تا چهارپایان فربه شـده بهادران آسودنـد و حضـرت صاحب‌قران باز ایلغار کرده متوجّه قلاع و ایل والوس کوله و طاوس شـد و ایشان سـرداران بزرگ البرز کوه بودند و هرچه در بیرون قلاع ایشان بود غارت یافته اسیر و برده گرفتند و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۱۶

قلعه‌ای که طـاوس به آن پنـاه برده بود، در سـیومین کمر کوهی رفیع واقع بود چنـانچه طـایر انـدیشه را مجـال طیران و سایر گمان را امکـان سـیران در آن مکان نبود. فرمان شـد که به اطراف آن قلعه برآمـده کمرهای ناهموار و ممّرهای دشوار آن را احتیاط نماینـد. مکریتیان، که در کوه روی چنان چست و چابک بودنـد که بر نخجیر در آن کار سـبقت می‌نمودنـد، چندان‌که در نشـیب و فراز آن دویدنـد عاقبت به عجز و یأس بازگردیدنـد و آخر الأمر رای مبین آن حضـرت و حبل متین دولت راهنمایی کرده فرمود که نردبانها برهم بسـته به جـایی می‌رسـیدند که انـدک محلّ اقامتی بود نردبانها بالا کشـیده از آن‌جا همچنین به محلی دیگر می‌رفتنـد و جمعی بهادران از طرف بالای قلعه طنابها بر میان بسـته و سر طناب بر قلعه کوه محکم کرده در برابر قلعه با تیغهای آبدار فرومی‌آمدند تا از شیب و بالا بلا به آن قلعه محیط شـد و به مقتضای یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ «۱» لشـکر مؤیّد منصور به پای سور و قلعه طاوس رسیدند و هرچند بهادران جلادت آیین به تیر و زوبین آن زمره بی‌دین سـعادت شهادت می‌یافتند، جمعی دیگر دلاوران نصرت شعار به رغبت تمام به آن کار می‌شتافتند «۲» و لشکر دین‌دار آن کفار نابکار و فجار خاکسار را در دره تنگ کوفته همه را به قهر و قسر دستگیر و اسیر کردند و طاوس و برادرش کوله «۳» را در میان کشتگان یافته سرهاشان به درگاه فلک بارگاه آوردند.

بیت

سر گردنکشان بر خاک پایت‌فلک زان افکند کاو خود نیاید

---

(۱). سورة الفتح ۱۰.

(۲). حاشیه نسخه ک:

«حسن عالم سوز او چندان‌که عاشق می‌کشدزمره دیگر به عشق از غیب سر بر می‌کنند.» و مأخوذ است از ظفرنامه ص ۵۴۷.

(۳). ظف: کولا.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۱۷

عزیمت جانب بیک فولاد

صـاحب‌قران ظفر قرین چون خـاطر همـایون از مهم طـاوس و قلعه او جمع سـاخت، رایت فتـح به جـانب الوس بیـک فولاد و قلعه او برافراشت و اترکـو که از امرای الوس جوجی بود پنـاه به او برده بود و برادر اترکو ملازم درگـاه عالم‌پنـاه بود. آن حضـرت او را به رسـالت پیش بیک فولاد فرسـتاده پیغام داد که اترکو را به این جانب فرست و اگر نه الوس تو زیر و زبر خواهـد شـد. بیک فولاد به حصانت جزایر اتیل مغرور گشـته فرسـتاده را با جوابهای درشت بازگردانید و قدم اصـرار النّار و لا العار نهاده محجوب ناموس شد و گفت تـا جان در بـدن دارم او را نسـپارم و جان و سـر و مال در سـر ناموس کرد و حضـرت صاحب‌قران را نائره غضـب اشـتعال یافته

فرمود که راه جانب او را که بیشه‌ای پردرخت و راهی سخت بود لشکرهای جوانغار و برانغار به مورچل خود دهره و تبر در آن جنگل نهاده راه راست کردند و سپاه نصرت‌پناه در آن راه چندان عسل یافتند که هرچه خواستند برداشتند و حصار بیک فولاد در دره‌ای بود که در محکمی از نام او نشان می‌داد و او کوششهای بهادرانه نمود. امّا سعادت مساعدت نفرمود و از اطراف او میغ تیغ و صاعقه سنان در لمعان آمد و ایل والوس او در سر تیر و دم شمشیر هدف و تلف شدند و بسیاری از آن گمرهان به تیغ جهاد هلاک گشتند و گروهی انبوه از الوس و جمعی دیگر که پناه به او برده بودند در قید اسار گرفتار آمدند و اترکو از راه اباسه «۱» روی به کوه البرز نهاده و امیرزاده اعظم امیرانشاه با لشکر برانغار متعاقب او روان گشته خبر او به آن حضرت فرستاد و آن حضرت بر اثر او عازم البرز شده پیش از وصول موکب همایون، منقلا اترکو را گرفته به حضرت رسانیدند و در آن نواحی بسیار از گمراهان را که پناه به مواضع محکم برده بودند به دست آورده برده گرفتند و لشکر منصور غنایم نامحصور یافته حضرت صاحب‌قران به سعادت و اقبال معاودت نموده در آغرق همایون نزول جلال فرموده و در جلگای پیشداق، «۲» محمد

(۱). نسخ: اماصه- تصحیح از ظفرنامه (ص ۵۴۹).

(۲). ظف: باش طاق.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۱۸

اغلان و لوینا توخان پناه به درگاه عالم‌پناه آورده قجرچی شد و به طرف قلعه سمسم رفته و آن ولایت را گرفته در آن راه حشم بسیار به دست داد و آن حضرت فرمود که هرکه سر اذعان بر خط فرمان نهد از اسرو غارت امان یابد و هرکه عنان ارادت به دست شقاوت دهد و تیر بی‌تدبیری از کمان گمان اندازد در معرض سیاست آید و آن حضرت را شعله قهر برافروخت و تر و خشک آن ممالک را درهم سوخت. جمعی را به تیغ بی‌دریغ کار ساخت و فوجی را دست و پا بسته از قله کوه به زیر انداخت و مجموع کلیسیاها و آتشکده‌ها که معابد اصنام بود آتش زده با خاک یکسان ساخت و سایر مفسقه‌های ملل مختلفه را ویران کرده از بنیاد برانداخت و مال عالم به دست آورده متوجه دامنه آوار «۱» شد و آن نواحی را تاخته اسیر کردند و دیگر قلاع و بقاع و دیار و امصار در تصرّف سپاه تسلّط شعار درآمد که تفصیل مقال در آن احوال موجب ملال است و رعایای بیشکند که پیشتر به اردوی همایون آمده بودند و یرلیغ جهان مطاع گرفته و سیورغال امان یافته این کرّت نیز به همان نیکوکاری محفوظ ماندند و هیچ آفریده متعرّض ایشان نشد.

مصرع

به باغ دهر همان بدروی که می‌کاری

و موسم قشلاق رسیده و بغازقم را لایق دیده در آن موضع زمستان گذرانید و چون ایام سرما گذشت و از نسیم اردیبهشت صحاری دشت رشک بستان ارم و غیرت باغ بهشت گشت، از آن مقام نهضت نمودند.

وقایع سنه تسع و تسعین و سبعمائه

ذکر تتمه قضایای دشت قبچاق

حضرت صاحب‌قران قصد [فتح] «۲» ولایت مابوقو و غازی قوموق «۳» داشت که از

(۱). ظف: دامن کوه اوهر.

(۲). س ندارد.

(۳). ظف: ولایت ممقتو و قازی قوموق (ص ۵۵۱).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۱۹

یورت قشلاق آن ولایت را «۱» تاخت کند. اهالی آن‌جا را بخت رهنمونی کرده و ایل شده اطاعت نمودند و مجموع به عنایت پادشاهانه سرافراز گشته خلعت امان یافتند و باقی ایلها مثل بالیغ چیان یعنی ماهی‌گیران و سایر جزیره‌نشینان که آب را حصار ساخته طریقه انقیاد مسلوک نداشتند، آن حضرت جمعی مبارزان نامدار را نامزد فرمود که بر روی یخ گذشته و به مواضع آن روز برگشتگان رفتند و دمار از ایشان برآورده اسیر و برده گرفتند.

مصرع

مظفر و منصور بازآمدند

و حضرت صاحب‌قران از قشلاق ایلغار کرده عازم شهر حاجی ترخان شد و محمدی کلانتر آن‌جا را گرفته و به زیر یخ کرده طعمه ماهیان ساخت و امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر و امیر جهانشاه و جمعی دلاوران را به تاخت سرای فرستاد و ایشان سرای را گرفته و آتش زده ویران کردند و این در برابر آن بود که لشکر دشت قبچاق زنجیر سرای را از نواحی بخارا در وقتی که آن حضرت به تسخیر فارس و عراق مشغول بود خراب کرده آتش زدند و جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها. «۲»

بیت

رنجه مکن انگشت به در کوفتن کس تا کس نکند رنجه به در کوفتنت مشت از سرای و حاجی ترخان الجا و غنیمت فراوان گرفته به یورت قشلاق باز آمدند و چون آن زمستان سرد گذشته بود و اسبان یاساقیان به سبب ایلغارها سقط گشته و علفه و علوفه به نوعی تنگ شده بود که یک من غلّه به هفتاد دینار و یک گوسفند به صد دینار و یک گاو به دویست دینار کپکی می‌خریدند و یافت نبود، آن

---

(۱). س: آن ولایت فتح کرده تاخت کند.

(۲). سورهٔ الشوری ۴۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۲۰

حضرت فرمود که غلات و اسبان و سایر جهات که از حاجی ترخان و سرای آورده بودند مجموع را بر امرا و لشکریان به سویّت قسمت نمودند و بسیاری پیادگان را سوار ساخت و سرداران را به انواع عنایات نواخت.

مصرع

وین چنینها قطره‌ای باشد ز بحر جود او

ذکر مراجعت حضرت صاحب‌قران به جانب دربند آذربایجان و شرح آن

صاحب‌قران آفاق چون ممالک و صحاری دشت قبچاق و سایر بلاد شمال را در قبضه تسخیر و تصرّف آورد و هرکه از دشمنان مانده بود در اطراف آن بیابان حیران و سرگردان می‌گشتند و آن حضرت از قشلاق بغازقم عزم مراجعت نموده به جانب دربند و آذربایجان روان شد و از آب ترک گذشته [و آغروق را گذاشته] «۱» از راه طرقی به نیّت غزا متوجّه کوجه «۲» شد و آن خطّه را در میان گرفته لشکریان به تاراج رفتند. ناگاه شوخال «۳» مجوسی به اتفاق قوم غازی قومق که به مدد اهل اسکوجه می‌آمدند نزدیک رسیدند. آن حضرت با پانصد نامدار در برابر رفت و با وجود که عشر عشیر ایشان نبود به موجب کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة

«۴» بـاذن اللّه بریشـان حمله کرد و آن جمع کثیر را پریشـان سـاخته در میـان جنگ شوخال با مبشـر بهادر باز خورد و مبشّـر به قوّت دولت آن حضـرت سـر شوخال را که رأس جمله ضلال بود جدا کرده به حضرت رسانید و مردم او را بیشتر کشته [و فوجی از مردم غازی قومق اسیر گشته] پیش حضرت آوردند.

---

(۱). ک ندارد.

(۲). ظف: اشکوجه.

(۳). ظف: «شوقل از قازی قوسوق و اوهر با سه هزار مرد پرمدد اهل اشکوجه می‌آمدند.» ص ۵۵۴

(۴). ظف: «لشکریان گمراهان آنجا را طعمه شمشیر غزا ساختنـد و قلعه را غارتیده با زمین هموار کردند و از بی‌دینان گروهی انبوه به کمرها و غارهای کوه درآمده بودند و به سوراخها و شکافها که در میان جای کوههای بلند بود پناه برده.» ص ۵۵۶

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۲۱

صاحب‌قران ایشان را گفت که تا غایت به غزو و جهاد معتاد بودید و میان شـما و کفار اتّحاد نبود. اکنون چرا موافق کفّار شده با من محاربه کردید. ایشان به گناه معترف شده تضـرّع نمودند. آن حضـرت مرحمت نموده و به زاد و راحله مدد فرموده اجازت مراجعت داد. سـرداران قازی قومق آن کرم دیده به درگاه جهان‌پناه آمدند. حضـرت صاحب‌قران همه را اسب و سـلاح و اسـتعداد جهاد داده مسـتمال و مرفّه الحـال بازگردانیـد و قلعه نرگس را مسـخر سـاخته [و در ولاـیت سـمر چنـد دره محکم بود و در روی کمر غارهـا و سوراخها که جمعی گریزگاه ساخته بودند]، آن حضرت فرمود تا صندوقها به زنجیرها بسته و مردم در آن‌جا نشانده از بالای قله کوه تا در غارها فروآویختنـد و بـدین صـفت غولان آن بیغولها اسـیر مغولان گشـتند و قلاع آن نواحی مثل حصار مینکار و حصار بالو و حصار در کلو فتـح شده ایل والوس زره‌گران و قیتاق مطیع و منقاد شدند و هیچ آفریده را مجال مقال و طاقت مقاومت نماند و بیش از این اطنـاب موجب اتعاب است و چون تمامی ولایات و قلاع پشت البرزکوه که در جانب شـمال بود مسـخر و مفتوح شـد و غنایم بسـیار از دختران گل‌رخسار و پسـران لاله‌عذار فتوح روزگار لشکر ظفر شعار آمد کوکبه سعادت معاودت و طنطنه بشارت مراجعت حضرت صاحب‌قران در بسیط زمین و زمان به تخصیص در ممالک ایران افتاد.

مصرع

به آهنگ بازآمدن جزم کرد

و از راه دربنـد باکو بازگشـته فرمود که برج و باروی قلعه دربنـد را عمارت کرده اسـتحکام تمام دادنـد و به شـروانات درآمده والی آن‌جا امیر شیخ ابراهیم که در این سفر چون دولت و ظفر ملازم بود و چند روز پیشتر رخصت خواسته ترتیب طوی بزرگ کرده بود و چون موکب همایون از شماخی گذشته در کنار آب کر نزول اجلال فرمود.

مصرع

برآمد سراپرده تا اوج ماه

امیر شیخ ابراهیم طویهای پادشاهانه و پیشکشهای خسروانه به عرض رسانید

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۲۲

و آن حضـرت درباره او غایت عنایت مبذول داشـته پایه قدر او را از اقران درگذرانید و تمامت مملکت باب الأبواب و شـروانات در قبضه اختیـار و ربقه اقتـدار او گـذاشت و به خلعت خـاص و کمر مرصّع مخصوص سـاخته خواصّ او را به تشـریفات فاخر نواخت و فرمود که محافظت دربند نموده از سرحدّ «۱» بر خبر باشد و شاهزاده جهان امیرانشاه گورکان و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه جاکو را به محاصـره قلعه آلنجق روان فرمود و موکب همـایون عزم سـلطانیه نمود و پیشـتر حکومت ممالـک آذربایجـان از دربنـد بـاکو تا

بغداد و از همدان تا روم به مهر سپهر سلطنت امیرزاده امیرانشاه تفویض رفته بود و کوچ شاهزاده و امرا- که سبق ذکر یافت- از خراسان به آذربایجان نقل کرده بودند و دست راست سپاهش قراباغ و نخجوان تا به اونیک یورت ساختند و دست چپ سوق بلاق و در گزین و همدان داشتند و شاهزاده با امرا در محاصره النجق سعی و اجتهاد بلیغ می‌نمودند.

ذکر فتح قلعه سیرجان و واقعه نهاوند و محاصره دار العباده یزد

سلطان ابو اسحق بن سلطان اویس بن شاه شجاع حاکم سیرجان بود و در شیوه فضل و هنر و تربیت مردم دانشور اقتدا به جدّ خود شاه شجاع می‌نمود و در نوبت دوم که حضرت صاحب‌قران فتح فارس و عراق فرمود و شاه منصور مغرور مقهور شد و اولاد و احفاد امیر محمد مظفر طوعا او کرها.

مصرع

به درگاه عالم پناه آمدند

سلطان ابو اسحق عزم آمدن نداشت و از روی فراست صورتی که به وقوع پیوست بر لوح اندیشه می‌نگاشت. اقربا پیغام دادند که چون ما آمده‌ایم اگر او نیاید شاید که حضرت را نسبت با ما خیال دیگر روی نماید. اکنون وهم را مجال تصرّف «۲» نمی‌باید داد و روی امید به آستان دولت آن حضرت آورد. سلطان ابو اسحق قلعه

---

(۱). ف: سر جدّ.

(۲). ف: تصرّف نباید داد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۲۳

سیرجان را که در جهان بی‌مثل و نشان است، به غلام خود گودرز نام سپرد و گفت من می‌روم تا اقربا نگویند که بددلی نمود و نیامد و چون مرا واقعه‌ای روی نماید به هیچ وجه قلعه را به کسی ندهی و اگر هزار مکتوب نویسم و انگشتری فرستم التفات ننمایی که من قلعه را به تو بخشیدم و چون او را حضرت صاحب‌قران محبوس ساخت در آن مجلس قصیده‌ای که مولانا مظفّر هروی در مدح او گفته بود به او رسید و چند بیت از آن قصیده ثبت افتاد.

نظم

ز ابر دست گهربار شاه دریادل چو گل شکفته به هر کشوری شهی عادل

چو نیشکر کمربند گیش بسته به جان زبان گشوده به شکرش چو سوسن ناهل

که تاج‌بخش کیان پادشاه ابو اسحق همیشه نیّر اعظم ز تاج او شاعل

فلک که بخت بلندش همیشه بیدار است دمی ز خدمت تختش نمی‌شود غافل

فلک ز سایه تاج ملمّعش خور یافت چو در زمرّد ترصیع تخت شد داخل

شها مراد سپهر از مدار او آن است که همچو بخت به درگاه تو شود واصل

سپهر منطقه طاعت تو بست به مهر که گشت عالم کون و فساد در افاعل

شد آستان سرای تو چرخ را مأوی شد آستین قبای تو بحر را ساحل

مراتب تو شد اطباق چرخ را حاوی رواتب تو شد ارزاق خلق را شامل

خضر صفت قلمت از چه شد به تاریکی چو بودش آب حیات از بیان تو حاصل

مگر ز بهر سه معنی است این تردّد او یکی اشاعت اسرار غیب مستقبل

دگر افاضت انعام عام از توقیع کز آن الیف الوف است در زمان سایل

سه دیگر آن که چو بخشد جهان سکندروارکشد شمامه طغرای عنبرین به سجّل

ز پشت گرمی رای تو مهر پردل شدز روی تیغ تو بهرام کینه‌جوی و حل

به یمن یم یمینت سهیل خورده یمین که من نیم به یمن جز برای آن مایل و شبی که این قصیده به مطالعه او رسید، جز بر شمعدان طلا که در نظرش

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۲۴

بود بر چیزی دیگر دست نداشت. آن را به خدمت مولانا فرستاده عذرخواهی نمود.

القصّه گودرز کوتوال سه سال قلعه را محافظت نمود و لشکر منصور به تخصیص شاه شاهان با سپاه سیستان درین مدّت به محاصره مشغول بود. عاقبت گودرز و شش کس که مانده بودند از محاصره به تنگ آمدند و به ضرورت قلعه را سپردند و جان به غرامت آن به تیغ بران سپردند. «۱»

و چون یورش دشت قبچاق ممتدّ گشت، مردم را خیال محال و فکر باطل در دماغ متمکّن شد. از آن جمله سلطان محمد پسر ابو سعید طبسی که به تربیت این دولت حکومت طبس و آن نواحی یافته بود، بازماندگان مظفریان را که در یزد مانده بودند با خود یار ساخت و ناگاه نیم شبی داروغه یزد نوکر تمک قوچین را که در یورش دشت ملازم رکاب همایون بود به قتل آورد و نوکران امرا و محصّلان را هلاک ساخت و خزاین گشاده کمر سربداری «۲» بر میان بست و جمعی اشرار به طمع زر دل از جان برداشته شرر شر اشتعال دادند و اراذل و جهّال و قطاع الطریق جمع آمده فتنه بزرگ انگیختند. «۳»

امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ با لشکرهای فارس و کرمان و اطراف خراسان متوجه دار العباده یزد شده به حوالی تفت رسید. قتّالان فتّانان یزد

---

(۱). حاشیه نسخه ک: «و گویند چون گودرز به تنگ آمد، نیمشب به عزم فرار از قلعه بیرون آمد و کسی واقف نبود و دانست که او را خواهند گرفت. بازگشت و به قلعه درآمده به عهد و شرط پیش شاه شاهان بیرون آمد و امیر ایدکوبرلاس که حاکم کرمان بود، از فتح قلعه آگاه شده چون باد به سیرجان آمد و به کین آن که گودرز چرا پیش او بیرون نیامد او را به قتل آورد.»

(۲). قرینه‌ای برای آن که «سربداری» به معنای شجاعتی آمیخته به کوته‌اندیشی است نه عنوان خاص دلاوران سبزوار.

(۳). ظف: «و در آن هنگام مال دو ساله آن ولایت نقد کرده و در خانه قابض اموال دیوانی نهاده بود و جهت مهد اعلی سرای ملک خانم چند خروار قماش در یزد خریده بودند و هنوز نقل نکرده. آن بی‌باکان نقود و اقمشه را تصرف نمودند و مجموع دوزندگان شهر را جمع آورده قبای بسیار بدوزانیدند و هر بی‌سروپا که دست از جان شسته با ایشان همداستان شده او را جامه پوشانیدند و زر دادند.» ص ۵۶۰

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۲۵

پانصد سوار شبیخون آوردند و امیرزاده پیر محمد جار رسانیده بود که از خیمه‌ها بیرون نیایند و هر سوار که بینند تیرریز کنند. حاجی آبدار که رکن اعظم آن فتنه بود زخمدار شده عنان برتافت و باقی گریختند. فارسان فارس ایشان را تا کوچه باغها دوانیده بسیاری به قتل آوردند. پسر ابو سعید پشت به حصانت یزد مستحکم داشته به نوعی قلعه‌داری کرد که مزیدی بر آن متصوّر نبود. فارسیان به طرف شرقی شهر که به دروازه سعادت موسوم است فرود آمدند و عرّاده و قرابغرا و منجنیق ترتیب دادند.

امّا یزدیان با وجود آن شکست هرروز بی‌التفاتانه بیرون آمده جنگ می‌کردند و درین ولا سونجک بهادر از طرف شیراز رسیده در ملاقات اول، امرای امیرزاده پیر محمد را در باب تقصیر محاصره تشنیع کرد و سوبه خود را چند قدم از جرگه پیشتر برد و استحکام

تمام داد. ناگاه نیم‌روزی که آفتاب گرم تافته بود و لشکر بیشتر در خواب رفته، پیادگان یزد چون گرگان گرسنه با تیغهای کشیده از شتر گردن دروازه بیرون دویدند و تا جناب سونجک بهادر بر خود جنبید نوکران او را زخمی ساخته خیمه‌ها تالان کردند و آتش در چپرها زده بازگشتند و چون نوکران سونجک جمع آمدند ایشان به دروازه رسیدند و امرای امیرزاده پیر محمد مجال تشنیع یافته کیفیت واقعه.

مصرع

از جنابش سؤال می‌کردند

و بر سبیل استهزا حکایات می‌گفتند و امیر سونجک کینه گرفته میان امرا دو گروهی شد و معامله یزد در اهمال ماند و یزدیان را قوّت و قوت فوت شده و غلا به اعلی مرتبه رسید و پسر ابو سعید فقرا و غربا را از شهر بیرون کرده هرجا غله بود یک ساله جهت خداوند گذاشته باقی ضبط نمود و سه ماه دیگر گذرانیده بیچارگان بکلی از بی‌برگی دل به مرگ نهاده و دست از جان شسته ترک سر گفتند و سربدارانه غایت کوشش می‌نمودند.

و حضرت صاحب‌قران در وقت عزیمت دشت، امیر مزید برلاس را که به حسب و نسب آراسته بود حکومت نهاوند تفویض فرمود. در این اثنا به مسامع جلال

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۲۶

پیوست که نوکر او بهلول نام بر کفران اقدام نموده امیر مزید را به قتل آورده و قلعه را فروگرفته به اسباب قتال و جدال اشتعال دارد.

مصرع

زهی تصوّر باطل زهی خیال محال

آن حضرت امیرزاده سلطان حسین و خداداد حسینی را به محاصره نهاوند فرستاد و ایشان بعد از سه چهار ماه فتح آن کرده آن نابکار مخدوم‌کش را به آتش سوختند و پسر امیر مزید تمور علی را در نهاوند نشاندند و بشارت به اردوی عالی رساندند و به موجب فرمان متوجه ضبط لرستان و کردستان شدند که مجموع مخالفان سواحل را مستأصل سازند.

و حضرت صاحب‌قران در سلطانیّه بر حال سلطان عیسی حاکم ماردین که مدت سه سال در آن‌جا محبوس بود مرحمت و شفقت فرمود و او را خلاص ساخته و به خلعت خاصّ نواخته و او با امرا عهد و پیمان کرد و پیمان را به ایمان مؤکّد گردانید که مدة العمر طریق متابعت مسلوک دارد و در لشکرها ظفر کردار ملازم باشد و رخصت یافته به طرف ماردین روان شد.

و حضرت صاحب‌قران از سلطانیّه به همدان نهضت فرمود و ماه رمضان در آن جلگای جنت نشان به شرایط صیام قیام نمود و روز عید، وظایف طاعات و مصارف صدقات به تقدیم رسانید و امیرزاده پیر محمد بن جهانگیر را جهت معامله یزد فرستاد و یزدیان را کار به تنگ آمده بود. چون سپاه ظفرپناه را دیدند، پسر ابو سعید دل از جان برداشته نیمشب با دو رفیق از راه نقب بیرون رفت و یزد مستخلص شده جمعی در طلب آن ناپاک هرطرف رفتند و او در حوالی شهر چون آواز غلبه شنید نوکران را گفت که تن او را از بار سر سبکبار کرده جدا ساختند و پیش طالبان آورده فتنه او فرونشست «۱» و یزد که در پاکی بی‌بدل است در مدّت محاصره به نوعی

---

(۱). ظف: «و تمام مفسدان که به اتفاق او طریق بغی و عدوان سپرده بودند بعضی را به شمشیر گذرانیدند و بعضی را به آتش سوختند.» ص ۵۶۳

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۲۷

ناپاک شده بود که از موتی که قرب سی هزار کس به گرسنگی هلاک شده بودند با آن‌که مدرسه رکنیّه پر بود در کوچه‌ها گذار

دشوار می‌نمود و چون نقره و طلا- در مدّت غلا قوت نمی‌شد مجموع را برقرار یافته جهت دیوان اعلی ضبط کردند و شاهزادگان هردو پیر محمد رعایا را که در آن قضایا به جان آمده بودند امان دادند «۱» و تموک قوچین که داروغه آن‌جا بود با نوکران خود به شهر درآمده لشکریان را نگذاشت که متعرّض مردم شوند و سر پسر ابو سعید را با فتح نامه یزد به اردوی همایون فرستادند و به موجب فرمان صاحب‌قران امیرزاده پیر محمد جهانگیر عازم قندهار شد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ متوجّه شیراز گشت و آن حضرت امیرزاده محمد سلطان را به ضبط ولایت خوزستان فرستاده رایات ظفر شعار به رسم ایلغار عازم سمرقند شد «۲» و امیرزاده ابا بکر را، که از سمرقند طلبیده بود، در بسطام به موکب همایون رسید و آن حضرت صد هزار دینار کپکی انعام فرموده اسب کمیت طهرتنی که پیکر کوه گران با سرعت باد وزان جمع داشت به او داد و نوکرانش را رعایت و عنایت نموده شاهزاده را به تبریز، پیش پدرش امیرانشاه گورکان فرستاد و در هرات امیر اللّه داد را جهت مفرد «۳» ولایات خراسان گذاشته حکم فرمود که هرکس تعلق به امیرزاده امیرانشاه داشته باشد کوچانیده به آذربایجان فرستند و آن حضرت از جیحون عبور نموده در نواحی خزار شاهزادگان دولت شعار امیرزاده شاهرخ و امیرزاده اسکندر با سایر

---

(۱). ظف: «چون رای عالم‌آرای حضرت صاحب‌قرانی اطلاع داشت بر آن‌که اهالی آن ولایت (یزد) مردم مسکین‌اند و در آن واقعه که روی نمود، ایشان را اختیاری نبود مرحمت ارزانی فرموده بود که چون شهر مسخر شود باید که غارت نکنند و امانی نطلبند.» ص ۵۶۳

امّا منظور از دو پیر محمد یکی امیرزاده پیر محمد پسر جهانگیر پسر تیمور است و دیگری پیر محمد پسر عمر شیخ پسر تیمور.

(۲). ظف: «در تابستان سیچقان ییل، به روز دوشنبه یازدهم شوال سنه ثمان و تسعین و سبعمائه از همدان نهضت فرمود.» ج ۱ ص ۵۶۴

(۳). ظف: «به دادخواه پرسیدن خراسان تعیین فرمود.» و در ظفرنامه چاپ کلکته: به مفرد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۲۸

شهزادگان و خواتین استقبال نموده به شرف دست‌بوس مشرّف شدند و به شهر سبز آمده در آق سرای «۱» همایون چند روز به عیش گذرانیدند.

ذکر احوال فارس و توجه امیرزاده محمد سلطان به جانب خوزستان تا حدود هرموز

امیرزاده پیر محمد چون به شیراز رسید و امیر سونجک ملازم بود و از امرای شاهزاده رنجیده خاطر، جهت غباری که هنگام محاصره یزد میان ایشان واقع شده بود، حکایت اتلاف و اسراف اموال فارس عرضه داشت اردوی اعلی کرد و امیرزاده پیر محمد نیز از امیر سونجک شکایت‌گونه نوشت و صدر را که خدمتکار قدیم او بود به سبب میل به جانب سونجک سیاست نمود و بردی بیک که داروغه اصفهان بود فوت شد و امیر توکل و امیر قرا که امرای امیرزاده مرحوم عمر شیخ بودند به ملازمت شیخ الأسلام جنید کازرونی رفتند و دولت خواجه که نایب شاهزاده بود موافق سونجک شد.

چون حضرت صاحب‌قران بر این احوال اطلاع یافت، حکم همایون نافذ شد که امیرزاده محمد سلطان ضبط احوال و اموال فارس کرده امیرزاده پیر محمد و سونجک و دولت خواجه به اردوی همایون آیند و ایشان به سمرقند رفته آن حضرت امیرزاده پیر محمد را عتاب و خطاب فرمود و چند روز بی‌قدر داشت و باز عنایت فرموده به جانب فارس فرستاد و سونجک را گناهکار ساخته حکم فرمود که با تومان خود عازم هندوستان شود تا سه سال قلاع و بلاد آن ممالك فتح کند و دولت خواجه را گوش و بینی برید و امیرزاده اسکندر جان او را شفاعت کرده همراه خود به اندکان برد و امیرزاده محمد سلطان ضبط فارس و خوزستان نموده عازم

هرموز شد و

---

(۱). ظف: «به شهرکش درآمد و در آق سرا که از مستحدثات معمار همت بلند آن حضرت است نزول فرمود.» ج ۱ ص ۵۶۶

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۲۹

امیرزاده رستم را از راه لرستان به ولایت مکران فرستاد که به اتفاق امیر ایدکو برلاس و لشکرهای کرمان تاخت کیج و مکران کنند و خود از راه طارم لشکر را سیر ساخته هرکه سر اطاعت بر زمین انقیاد ننهاد جان نازنین به باد داد. لشکریان الجا فراوان گرفتند و هرجا حصار و قلعه بود مفتوح ساخته مسخّر گردانیدند و هفت حصار هرموز اول تنگ زندان دوم کوشکک و سه دیگر شامیل و چهار مینا پنجم منوجان و ششم طرزک و هفتم تازیان را به جنگ گرفته ویران ساختند.

نظم

تهمتنی که به هنگام کین اگر خواهدز هفت قلعه گردون حصار بگشاید

چه اعتبار ز هرموز و هفت قلعه آن‌گهی که دست فلک اقتدار بگشاید والی ملک هرموز، ملک محمد شاه، آب دریا را پناه ساخته کشف‌وار سر در نقاب عجز و اضطرار کشید.

مصرع

همچون کشف عدوی ترا پوست شد حصار

و از نهیب لشکر بحر جوش رعد خروش غرق دریای حیرت گشته راه به ساحل سلامت نمی‌برد. عاقبت از روی عجز و بیچارگی ایل شده ترک فضول گفت و مال چهار ساله قبول کرد «۱» هر سال سیصد هزار دینار کپکی. مقرّر آن‌که بعضی نقد ادا کند و تتمه به خزانه عامره رساند و در آن ولایت مدت سه سال باران نیامده بود و سحاب به چشم عنایت جانب لب تشنگان ندیده.

---

(۱). ظف: ج ۱ ص ۵۷۹- ۵۷۸ «ایل شده زنهار خواست و بسی تحفه از تنسوقات بحر فرستاده باج و ساو بر گردن گرفت و خراج آنجا هر سال سیصد هزار دینار بود و مدت چهار سال هیچ از آن به کسی نداده بود.

مال چهار ساله قبول کرد و به ازای بعضی از آن بی‌توقف نقد و مروارید و اقمشه بفرستاد و تتمّه التزام نمود که تدبیر کرده ارسال نماید.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۳۰

بیت

چنان آسمان بر زمین شد بخیل‌که لب خشک «۱»مانندند زرع و نخیل و امیرزاده محمد سلطان اطراف آن ولایات مسخر ساخته به شیراز آمد و چون سلطنت آن ولایت به امیرزاده پیر محمد مفّوض بود بی‌توقّف به جانب خوزستان نهضت نمود و در آن اثنا جمال الدین فیروزکوهی پیاده در رکاب شاهزاده می‌رفت.

ناگاه متقاضی اجل آن خون گرفته را بر آن داشت که کاردی بر شاهزاده زد و اثر اندک جراحتی به اندام همایون رسید و آن بی‌دولت به جانب کوه گریخته به سر درآمد و در دره‌ای افتاده جان بداد و بعضی نوکران در عقب رفته سر او را به خدمت آوردند و شاهزاده به راه وروجرد و همدان از خراسان گذشته در ماوراء النهر به شرف بساط بوس استسعاد یافت.

و در این اثنا، مهد علیا خان‌زاده از تبریز عازم بارگاه همایون شده نزدیک سمرقند رسیده و فرزند سعادتمندش امیرزاده محمد سلطان استقبال نمود و دیده امیدش به دیدار او روشنایی یافت و به سعادت پای‌بوس حضرت صاحب‌قران مستسعد گشت و پیشکشهای لایق به عرض رسانید و صاحب‌قران سعادت قرین در باغ شمال که معمار عالی همت آن حضرت در شمال معموره

سمرقند احداث فرموده بود به بنای قصر عالی و اساس کوشک متعالی فرمان فرمود «۲» و مهندسان و معماران عراق و آذربایجان در جمادی الآخر به طالع فرخنده بنیاد آن نهادند «۳» و چهار رکن آن

(۱). ک: تشنه.

(۲). ظف: «اول فصل بهار حضرت صاحب‌قرانی به باغی که به طرف شمالی معموره سمرقند احداث فرموده بود و به باغ شمال مشهور نقل فرمود و فرمان به صدور پیوست که در آن باغ قصری رفیع و عشرتگاهی خوش به اسم خدر معلی، دختر امیرزاده میرانشاه بیکسی سلطان بپردازند.» (به اختصار ج ۱ ص ۵۷۱).

(۳). ظف (ص ۵۷۲): «مهندسان و معماران که از تمام ممالک فارس و عراق و آذربیجان و دار السلام (- بغداد) و دیگر بلاد به دار السلطنه (- سمرقند) جمع شده بودند طرح آن را کشیدند و بعد از قبول حضرت، اخترشناسان در اختیار وقت بنا دقایق احتیاط مرعی داشته به تاریخ جمادی الآخر سنه تسع و تسعین و سبعمایه ...»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۳۱

بر امرا قسمت کرده آن حضرت از غایت اهتمام به نفس شریف ملتفت شده به یک ماه و نیم به اتمام رسید. شرفات ایوانش از ذروه کیوان گذشته و نزاهت لطافتش غیرت‌فزای روضه رضوان گشته و چون آن مقام فلک احتشام تمام شد و طویهای پادشاهانه سرانجام یافته به انجام پیوست «۱» آن حضرت به خدر معلّی بیکسی سلطان دختر شاهزاده عالمیان امیرانشاه گورکان عنایت فرمود.

ذکر ابتدای سلطنت امیرزاده جهان شاهرخ بهادر «۲» در خراسان

حضرت صاحب‌قران سلطنت خراسان تا به قومس و مازندران و سیستان تا حدود هندوستان به فرزند ارجمند پادشاه عالی همت پاکیزه سریرت معین الدّنیا و الدّین شاهرخ بهادر عنایت فرمود.

نظم

به دور این‌چنین روشن جنابی‌خراسان را در افزود آفتابی و آن مملکت که در اقلیم رابع وسط ربع مسکون و واسط میان ایران و توران و ممالک شرقی و غربی واقع است به مهر سپهر سلطنت و سپهر مهر خلافت ارزانی

(۱). حاشیه نسخه ف: «در ظفرنامه آورده که ارکان راسخ بنیانش به غایت متانت و استحکام برآوردند و به هر رکنی از آن ستونی از سنگ مرمر که از تبریز نقل نموده بودند نصب کردند. سطوح دیوارش را به لاجورد و زر چنان طرفه و در خور منقّش ساختند که طراوتش گرد تعبیر و تشویر بر ارتنگ مانی و نگارخانه چینی نشاند و فرش صحنش از سنگ مرمر و سنگ سیاه کرد (؟) (ظفرنامه چاپی: سنگ کوه تور؟!) به نوعی بپرداختند که در لطافتش هوش مدهوش و عقل خیره بماند و ازاره بیرون و اندرونش به کاشی‌کاری آراسته.» (ر ک ص ۵۷۲).

(۲). حاشیه نسخه ف: «تفویض سلطنت خراسان به میرزا شاهرخ سنه ۷۹۹ و زمان سلطنت او در آنجا پنجاه و یک سال. زیرا که در زمان حکومت به موجب حکم جهان مطاع هشت سال و به استقلال چهل و سه سال.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۳۲

داشت و امرای نامدار سلیمانشاه و مضراب جاکو و سید خواجه شیخ علی بهادر و عبد الصمد حاجی سیف الدین و حسن جاندار و ملکت و پسرش جهان ملک و پیر محمد فولاد و از فرزندان غیاث الدین ترخان: علی ترخان و حسن صوفی و از قوچینان توبلاق و کبکیجی یورتچی و طغای مرکن «۱» و غیرهم خانه کوچ به ملازمت او تعیین نمود «۲» و حضرت صاحب‌قران را وداع کرده روان

شد.

نظم

ظفر همعنان نصرتش رهنمای‌ز گرد سپاهش هوا مشك سای و از راه اندخود به جیجکتو رسیده امیر آق بوغا و سادات و علما استقبال نمودند و رسم نثار و پیشکش به جای آوردند و شاهزاده اواخر شعبان در مرغزار کهدستان نزول جلال فرمود «۳» و انواع عدل و احسان او در اقطار خراسان جلوه نمود و آن پادشاه فرشته‌سیرت از آن روز که پای از دروازه ایجاد در بلده ابداع نهاد و زمام اختیار به دست اقتدار داد مرضّی الخصال و محمود الفعال بود و در مکارم اخلاق افزود و بعد از انقضای ایّام حضرت صاحب‌قران که نوبت جهانبانی به آن جناب رسید در مناظم امور و عبادت ملك غفور مساعی مشکور به ظهور آورد چنانچه شرح و بسط در آن باب از مساعدت وقت مأمول است و سرداران مازندران و سیستان بل تمام خراسان به آستان دولت نشان آمده شرایط اخلاص به جای آوردند و به عواطف پادشاهانه اختصاص یافتند و جناب شاهزاده آن زمستان قشلاق در مازندران فرمود و از جمله مواهب که حضرت واهب الرغایب عزّ شانه در این سال جناب شاهرخی را عنایت فرمود ولادت با سعادت نور حدقه دولت نور حدیقه سعادت گلبرگ چمن

---

(۱). حاشیه نسخه ف: و اولجه بوغای مچلکاچی و شیخ علی و میرکه.

(۲). ظف: «و دیگر امرا هریک پسری یا برادری همراه کردند.» (ج ۱ ص ۵۷۴).

(۳). ظف: «و ماه مبارك رمضان در آنجا به اقامت فرایض و سنن صیام بگذرانید و به سعادت و اقبال از آنجا به شهر نزول فرموده باغ زاغان را نشیمن همایون ساخت.» (ص ۵۷۵).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۳۳

پادشاهی نوباوه باغ شاهنشاهی.

مصرع

شاهی که مملکت ز جمالش کمال یافت

معز السّلطنهٔ و الدّنیا و الدّین امیرزاده بایسنغر بهادر بود که در دار السلطنه هرات [در شب جمعه] «۱» بیست و یك ذی الحجه سنه ۷۹۹ به طالع جوزا چون آفتاب در اوج استعلا طلوع کرد.

نظم

از علوّ طالعش خورشید را بود آگهی‌زان کند از بهر اوج خویش جوزا اختیار «۲» انوار مولد همایونش آبای علوی و امّهات سفلی را دیده روشن ساخت و فروغ طلعت میمونش بر وجنات کاینات پرتو سعادت انداخت. مطربان نغمه‌سرای بالا چنگ در عود زدند و صوفیان زوایای فلك معلی فلك‌وار به چرخ آمدند و اهل زمین سر مفاخرت به آسمان رسانیدند و طنطنه کوس بشارت از ایوان کیوان گذرانیدند و امیرزاده شاهرخ فرمود که در باغ زاغان تعبیه‌ها بستند و اسباب طوی مهیا ساخته چند روز خاص و عام قدم بر بساط نشاط نهادند و هرچه دست آرزو به دامن آن رسید به جای آوردند و در آخر ایام سور، طوی به عظمت فرموده اعیان حضرت و ارکان دولت را تشریفات فاخر پوشانید و حضرت صاحب‌قران به استماع این بشارت شادمان گشته خبررسان را از مال صامت ناطق و از ناطق صامت گردانید.

مصرع

فزون از چند و چون بخشش نمودند

ذکر وقایع سنه ثمانمائه

احوال ولایت ماوراء النهر

حضرت صاحب‌قران در آن ایام که در سمرقند مقام و آرام فرموده بود ابر

(۱). تکمیل از ظفرنامه (ص ۵۷۶).

(۲). حاشیه نسخه ك: «اگر در حین ولادت حضرت شاهزاده اوج آفتاب در جوزا می‌بود، این بیت به غایت مناسب می‌نمود و پوشیده نیست که در آن‌وقت آفتاب در سرطان بود.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۳۴

عاطفت او باران مرحمت بر شاهزادگان و امرا باران ساخته همه را به مواجب اکرام و مواهب انعام نواخت و شمع جهان پسر خضر خواجه اغلان را عنایت پادشاهانه و رعایت خسروانه فرموده و غیاث الدّین ترخان را با غرایب اجناس و نفایس اموال در صحبت او فرستاد تا دختر خضر خواجه اغلان را جهت خاصه آن حضرت خواستاری نمایند و آن تابستان در مرغزار کان گل که لطافت آن منزل.

مصرع

غیرت افزای روضه ارم است

گذرانیدند و در آن محل، مهد علیا ملکت آغا «۱» که حرم محترم امیرزاده شاهرخ بود از هرات رسید و پیشکشهای لایق به عرض رسانید و در آن نزهتگاه قبه سراپرده و بارگاه به ذروه مهر و ماه برآمد و توده‌های زر و زیور به هم ریخته و نافه‌های مشك و شمامه‌های عنبر با هم آمیخته بخار بخور صبا را غالیه سایی آموخته و بزم عشرت از نور سرور برافروخته.

نظم

ز بوی مجمر مشکین مشام دهر معطّرز عکس ساغر رخشان هوای بزم منوّر عامه امرا و لشکر را به کلاه و کمر و زر و گوهر مغمور و معمور گردانید و مدّت سه ماه به عیش و عشرت گذرانید و خدر عفّت‌مآب بیکسی سلطان را به آیین شرع مطهر در عقد ازدواج امیرزاده اسکندر انتظام دادند و خدر معلّی خانزاده اجازت یافته از راه بخارا متوجه تبریز شد.

و حضرت صاحب‌قران جماعت معماران و مهندسان و بنایان اقالیم را که در سمرقند بودند فرمود که در احسن ساعات و ایمن اوقات بنای باغ دلگشا نهاده مربع هر ضلعی هزار «۲» و پانصد گز شرعی ترتیب دادند و در میان هر ضلع دروازه عالی

(۱). ملکت آغا قبلا زن عمر شیخ بود و بعد از مرگ وی به زنی شاهرخ درآمد و پسری برای او آورد به نام سیورغتمش.

(۲). تصحیح از ظفرنامه ج ۲ ص ۱۳- ف: پانزده- س، ك: پانصد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۳۵

گشادند و انواع اشجار از اسفیدار و درختهای میوه‌دار و گلهای خوشبوی و ریاحین دلجوی در چمنها که مربّع و مثلّث و مسدّس قسمت کرده بودند نشاندند.

نظم

بیارم من آن میوه را بر زبان‌که آب آورد یاد آن در دهان

ز سیب و ز به صفحه رنگین شودز انگور و امرود شیرین شود

قلم تاك را گفت شاخ نبات‌نباتی که بردارد آب حیات «۱»

از آن ميوه همچو شهد و شكر گه وصف كلكم شود نيشكر

پس آن به كه پويم ره اختصاركه اين ره ندارد كران و كنار و چون آن مقام روح‌پرور دلگشا تمام شد تا اسم مطابق مسمّى باشد باغ دلگشا نام شد و در ميان آن قصرى بديع آيين و سرايى در غايت لطافت و تزيين بنياد نهادند. خاكش سرمه چشم اعيان و هوايش چون دم عيسى راحت روح و روان در اندك مدّتى در كمال رفعت و نزاهت به اتمام پيوست.

نظم

زان رفيع آمد چو قصر چرخ اين عالى مقام‌كز علوّ قدر بانى بازمى‌گويد بنا

اهل دولت را فضاى دلگشاى او بوددر لطافت همچو جنّت دلفروز و جان‌فزا

از هواى او صبا بويى گرفت و مى‌دهدخاك را پيرانه‌سر پيرايه عهد صبى و چون آن فرّخ مقام به خير و خوبى تمام شد به نام توكل خانم دختر خضر خواجه اوغلان كه امرا به خواستارى رفته بودند مقرّر آمد.

---

(۱). اين بيت در نسخه س نيست.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۷۳۶

و حضرت صاحب‌قران به جانب خجند فرموده از سيحون عبور نمود [و در موضع جناس، قشلاق اتّفاق افتاد.] «۱» و آن حضرت به زيارت سلطان احمد يسوى قدّس سرّه كه از فرزندان محمد حنفيه است به قصبه يسى فرموده بر سر مزار مورد الأنوار عمارت عالى فرموده اتمام آن به عهده اهتمام مولانا عبد اللّه صدر معيّن شد. «۲» و آن حضرت صلات و صدقات به مجاوران و مستحقان رسانيده به اردوى همايون باز آمد و مقارن اين حال، قاصدان رسيدند و بشارت مقدم گوهر درج دولت و اختر برج سعادت رسانيدند و آغايان غير سراى ملك خانم ده روزه «۳» راه استقبال كرده در هر منزل آن غنچه گلزار خاتيّت را طويهاى لايق كشيدند و اوايل ربيع الأول «۴» به اردوى همايون آمده حضرت صاحب‌قران جمعى را كه با او آمده بودند به خلعتهاى فاخر و نعمتهاى وافر اختصاص فرمود و قضاة و اعيان ماوراء النّهر را حاضر ساخته در خوب‌ترين طالعى و سعدترين ساعتى ماه منوّر را قرين آفتاب انور گردانيدند و زهره درخشان را به مشترى سعادت‌نشان رسانيدند. يعنى حضرت صاحب‌قران توكل خانم را به نكاح شرعى در حباله آورد. زبان دولت تهنيت قران سعدين و اجتماع نيرين مى‌گفت و درّ اين نظم مى‌سفت:

---

(۱). ظف: [«در آهنگران به قرب قريه جيناس مضرب خيام نزول فرخنده گشت و در آنجا قشلاق اتفاق افتاد.»] ص ۱۶ ج ۲- س: جناس ساس- ف: جناس اناس.

(۲). حاشيه نسخه ف: «در ظفرنامه آورده حضرت صاحب‌قران نامدار به تعمير عمارت آن بزرگوار امر فرمود.

عمارتى معتبر اساس انداختند مشتمل بر طاقى رفيع با دو منار و گنبدى سى گز در سى گز و گنبدى ديگر دوازده گز در دوازده گز با چهار صفه براى مرقد منوّر در قبلى گنبد بزرگ متصل به آن و در دو جانب گنبد دو چهار صفه ديگر هر يكى سيزده گز و نيم در شانزده گز و نيم جهت جماعت خانه و ديگر حجرات و توابع و لواحق و فرمان شد تا ديوار و قبه آن را از كاشيكارى تزيين دهند و قبر از سنگ سفيد به تكلّف تراشيده نقشهاى بديع بر آن نگارند ...» (رك ظفرنامه ج ۲ ص ۱۶).

(۳). ظف: «پانزده روز راه پيش رفتند.»

(۴). ظف: «روز پنج شنبه غره ربيع الأول.» نام اين زن در ظفرنامه «تكل خانم» ذكر شده است. (ج ۲ ص ۱۶).

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۷۳۷

نظم

عالم منوّر است از این حسن اجتماع گیتی مشرّف است بـدین یمن اقتران آغایان و شاهزادگان و امرا و نوینیان دست نثار به یکباره گشاده هوا گوهربار و زمین از زرگران بار گشت و مـدتی به عیش و عشـرت گذرانیـده صدای نوای طرب به زهره ازهر رسانیدند و حسن آن جشن دلپذیر و لطف آن طوی بی‌نظیر در تقریر و تحریر نمی‌آید.

مصرع

ورای حدّ تقریر است شرح بزم آن حضرت

و در این ولاـ ایلچیان تنغوز خان از طرف خطا با تحف و هـدایا رسـیده به وسـیله امرا شـرف بساط بوس یافته پیشکشـها کشـیدند و سخن پادشاه خود به عرض رسانیده اجازت مراجعت یافتند و حضـرت صاحب‌قران امیرزاده محمد سـلطان را در وقت تحویل آفتاب به حوت، نامزد ضـبط سـرحدّ مغولستان فرمود و امرای بزرگ بردی بیک ساربوغا و امیر حاجی سیف الدین و خداداد حسینی و امیر شمس الـدین عبـاس را با چهل هزار سوار مقرّر فرمود که در اشپره قلعه خیزانیـده آن نواحی را به زراعت و عمارت آبادان سازنـد و آن حضـرت عازم سـمرقند شـده چنـد روز در آن بلـده بی‌مانند به خرّمی گذرانید و از آن‌جا عزیمت کش نموده در هفت فرسـخی سمرقند به کوهی رسـید که در دهانه آن رودخانه‌ای جاری بود و فرمان فرمود که در آن محل باغی چون ارم سازند و قصـری بدیع پردازند. چون ساخته و پرداخته شد تخت قراجه خواندند و اعلام ظفر اعلام به راه رباط یام روان شد.

در آن اثنا، امیرزاده شاهرخ از قشلاق استراباد به راه ماخان عزیمت نموده به سعادت ملازمت رسید و حضرت صاحب‌قران در یورت قدیم خویش به دولت و اقبال و حفظ عنایت ذو الجلال چند روز گذرانید.

نهضت صاحب‌قران به جانب ممالک هندوستان

و چون به میامن نصرت الهی و فیضان فضل نامتناهی، حضرت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۳۸

صـاحب‌قران از یورش پنـج ساله به مسـتقرّ دولت و سـریر مملکت معاودت نمود و زمسـتان در حـدود ترکسـتان قشـلاق فرمود، رای جهانگشـای عازم آن بود که رایات همایون به دفع بت‌پرسـتان خطای و ختن حرکت نمایـد. امّا سابقا به مسامع جلال رسـیده بود که در ممالک هندوسـتان سلطان فیروز شاه نمانده و اگرچه در بعض بلاد نقش کلمه توحید بر درم و دینار نگاشته‌اند، امّا جمعی متغلّب در هر گوشه رایت عناد برافراشته‌اند و اطراف ممالک به خبث وجود کفار فجّار ملوث است و نیز امیرزاده پیر محمد جهانگیر، که به موجب فرمان همایون حـدود هندوسـتان داخل مملکت او بود، با امرای نامدار و لشـکر بسـیار متوجه دیگر بلاد و دیار شده اوغانیان کوه سـلیمان را تاخته و از آب سـند گذشته و شهر اوجه را گرفته، پرتو التفات بر تسخیر بلده مولتان انداخت و حـاکم آن‌جا سارنگ برادر بزرگ ملـو که این دو برادر از امرای سـلطان فیروز شـاه نـبیره او سـلطان محمـود را به پادشـاهی برداشـته در ممالـک هندسـتان استیلای تمـام داشـتند و ملوبا سـلطان محمود در دهلی بود و سارنگ در مولتان و لشـکر منصور مولتان را محصور ساخته روزی دو نوبت جنگ می‌انداختند.

چون این اخبار به موقف عرض رسـید، حضـرت صاحب‌قران را داعیه آن شـد که عرصه آن بلاد را از لوث وجود کفّار فجّار ناپاک بی‌باک پاک گرداند. بنابر نیّت غزو و جهاد فرمان داد تا لشـکرهای نامدار و سپاه بی‌شـمار در ظلال رایات ظفر شعار جمع آمدند و در مـاه رجب سـنه ثمانمائه که حساب حروف «فتـح قریب» «۱» از آن خبر می‌دهـد متوجه جانب هندوسـتان شد و امیرزاده عمر پسـر امیرزاده امیرانشـاه گورکـان را به حکـومت سـمرقند مقرّر فرموده از گـذر ترمـد بر جیحون پـل بسـته عبور نمود و از ولاـیت بلـخ به کوهستان طخارستان درآمد و از سمنگان و بقلان و عقبه‌ها گذشته به اندراب رسید.

(۱). «فتح قریب» به حساب جمل برابر است با ۸۰۰ و خود جزئی است از آیه وَ أُخْرى تُحِبُّونَها نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (سورة الصّف ۱۳).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۳۹

ذکر غزو کتور و سیاه‌پوشان

چون اندراب مخیّم موکب همایون آمد، رعایای آن‌جا از جور کفّار کتور و گبران بی‌سر و سرور که به سیاه‌پوشان مشهورند داد خواستند که ما جمعی مسلمانیم و این قومی نسناس شکل.

مصرع

بو العجبی چند نه مردم نه دیو

هر سال مبلغی گرفته باج و خراج می‌طلبند و اگر ادا نمی‌کنیم مردان را کشته زن و فرزند اسیر می‌برند. حضرت صاحب‌قران دین‌دار را چون در این سفر فرخنده اثر نیّت همّت بر غزو کفار و رفع مشرکان فجّار بود از هر ده نفر سه نفر اختیار فرمود و امیرزاده شاهرخ را در ییلاق عومان به ضبط آغرق تعیین نموده ایلغار کرد و در موضع پرمان امیرزاده رستم و برهان اغلن را با ده هزار مرد از طرف دست چپ به جانب سیاه‌پوشان فرستاده آن حضرت از راه راست به خاوک رسید و قلعه آن را فرمود که عمارت کنند و اکثر امرا و لشکریان اسبان را در آن محل گذشته پیاده به بالای کوه کتور برآمدند و آن ولایت کوههای بلند و راههای سخت دارد و برف بسیار باشد چنانچه اسبان در برف فرومی‌رفتند و در آن زمان آفتاب در سرطان بود. «۱» روز که هوا گرم می‌شد اسبان را بر بالای زیلوها و نمدها توقّف می‌نمودند و شب چون یخ می‌بست بر روی برف روان می‌شدند. و چون آن جماعت در درون کوه بودند و از بالا- راه فروآمدن نبود، حضرت فرمود که لشکریان طناب و ریسمان بر میان یکدیگر بسته به زیر می‌آمدند و بعضی بر برف خسبیده و آهسته آهسته لغزیده بعد از زمانی به زمین می‌رسیدند و به جهت خاصه آن حضرت چیزی از چوب ساخته و حلقه‌ها محکم کرده و طنابهای صد و پنجاه گزی بر آن بسته چند کس گرفته فرومی‌گذاشتند و چند کس بر روی برف جای ایستادن راست می‌کردند و چون چپر «۲» به آن‌جا می‌رسید

---

(۱). حاشیه نسخه س: «در ظفرنامه می‌گوید که آفتاب در جوزا بود.» (رک ج ۲ ص ۲۳).

(۲). س: چپر.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۴۰

باز جمعی گرفته می‌گذاشتند تا به این طریق نوبت پنجمین به پایان کوه رسیدند و صاحب‌قران غازی که پای سرافرازی بر فرق فرقدان و تارک کیوان می‌نهاد از حسن اعتقاد به نیّت جهاد کمر اجتهاد بسته و به یمین کان یسار موسی‌وار عصا گرفته مقدار فرسخی پیاده سیر فرمود و چند اسب به طنابها از بالای کوه فروگذاشته دو اسب خاصه حضرت سلامت رسید و دیگران را چون نگاه نتوانستند داشت فتاده ضایع گردید و کفّار را قلعه‌ای بود که آبی بزرگ در دامن آن می‌گذشت و از آن سوی آب کوهی عالی که فلک را از دیدن آن سر می‌گشت. لشکر اسلام به قلعه عبده اصنام رسیدند و آن جماعت پیشتر به یک روز خبر شنیده و قلعه را گذاشته از آب گذشته رختها به بالای کوه کشیده بودند به خیال آن‌که کسی را با آن زمره ضلال در آن جبال مجال جدال نباشد و فی الواقع از طوایف بنی آدم در همه عالم شبیه و نظیر ایشان نشان نتوان داد.

نظم

سپاهی از نژاد دیو جنگی گروهی بر نهاد خوک حربی چون شیر و پیل بزرگ‌یال و قوی گردن و به‌سان پلنگ و نهنگ خارادل و

آهنین‌بدن و مانند ببر و گرگ الماس چنگ و پولادتن.

بیت

کوه روانند نبرد آزمای‌کوه روانند به صنع خدای همه برهنه باشند و یکی به ره نباشند و کلانتران ایشان را عدا و عداسو گویند و ایشان را علی حدّه زبانی است غیر پارسی و ترکی و هندی که کس بر آن وقوف نیابد مگر کسی از جایی آن‌جا افتاده باشد «۱» و بر آن زبان وقوف یافته ترجمان

---

(۱). ظف: «کلانتران ایشان را عدا و عداشو می‌گفتند ... مگر از موضعی که نزدیک ایشان است کسی آن‌جا افتاده باشد ...» ج ۲ ص ۲۵

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۴۱

شود. سپاه ظفرپناه به آن قلعه رسیده و کسی را ندیده گوسفندی چند گرفتند و خانه‌های آن خاکساران را آتش زده چون باد از آب گذشتند و از اطراف و اکناف آن کوه بلند مجاهدان سعادتمند سپاهی و لشکری چون کبک برآمدند و روی به آن سنگدلان کوه نهادند و از امرا شیخ ارسلان از جوانغار پیش از همه بالا رفت و علی سلطان از طرفی دیگر کافران را رانده جای ایشان گرفت و امیر شاه ملک جنگهای دلاورانه کرد و دلاوران نامدار به یک‌بار از جوانغار و برانغار چون مبشر و منگلی خواجه و سونجک بهادر و شیخ علی سالر «۱» و موسی کمال و حسین ملک قوچین و میر حسین قورچی برآمده آثار مردانگی به ظهور رسانیدند و بسیاری را از آن خون‌گرفتگان به تیغ آبدار گذرانیدند و سه شباروز آن مجاهدان پیروز چون بهرام خون‌آشام از بامداد تا شام با آن زحل‌صفتان نحوست‌فرجام جنگ کردند و جمعی از غازیان از بالای کوه فتاده سعادت شهادت یافتند. امّا بیشتر آن بی‌دینان به دوزخ شتافتند. روز چهارم جمعی که مانده بودند به عجز و زاری امان طلبیدند. حضرت صاحب‌قران فرمود که جرم‌بخشی و جان‌بخشایی صفتی محمود است. امّا کافران محلّ ترحّم نیستند. حضرت عزت با وجود دریای رحمت بر ایشان نمی‌بخشاید انّ اللّه لا- یغفران یشرک به. اگر مسلمان شوند خون و مال می‌بخشم و آق سلطان کشی را به میان ایشان فرستاد و کلانتران ایشان این سخنان به زبان ترجمان گفته و شنیده قبول کردند و کلمه توحید بر زبان آوردند و همراه آق سلطان به خدمت حضرت صاحب‌قران آمدند و آن حضرت ایشان را خلعت داده بازگشتند و باز بر سر کفر و ضلال خود رفته مرتدّ شدند و بر امیر شاهملک شبیخون آوردند و امیر صائب تدبیر آگاه بوده جنگهای سخت کردند و لشکر به تمام متوجه آن ملاعین شده بسیار به تیغ بی‌دریغ گذرانیدند و جمعی خسته جسته و باقی کشته گشته و زنان و فرزندان ایشان را برده برده از سرهای آن زمره بی‌دین که هرگز سر بر زمین سجده ربّ العالمین ننهاده بودند منارها برافراشتند و تاریخ آن غزو نامدار که در ماه مبارک رمضان واقع

---

(۱). ظف: سالبر دلاور- س ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۴۲

بود بر سنگهای تراشیده نگاشتند تا خلایق روزگار به دیده اعتبار صورت آن کارزار مشاهده نمایند و کمال قدرت الهی دریابند و تسخیر مملکتی که در خیال سلاطین گذشته نگذشته و اسکندر بدان کشور دست نیافته عنایت پروردگار پیش همت صاحب‌قران کامکار آسان ساخته.

نظم

ز شاهان کسی فتح کتور نکردچگویم ز دارا سکندر نکرد مصرع

دولت این کارها کند آسان

ذکر فرستادن صاحب‌قران دین‌پرور محمد آزاد را به تفحّص حال امیرزاده رستم و برهان اغلان و مراجعت از حرب کتور

امیرزاده رستم و برهان اغلان که با بهادران اللّه داد و اسمعیل و سونج تیمور و بخشی و دولتشاه و آدینه و شیخ حسن قوچین و صاین تیمور و شمس اردوشاه و هریملک از موضع برمان به موجب فرمان از راه دست چپ به جانب کتور و سیاه‌پوشان رفته بودند، از راههای دشوار، بعد از مشقّت بسیار، به قلعه سیاه‌پوشان رسیدند و کسی را ندیده آوازی نشنیدند. امّا پی تازه بی‌اندازه یافتند که به راهی شتافته بودند. آن پی گرفته به دره‌ای تنگ در رفتند و بعضی گذشته و جمعی غافل فرود آمده ناگاه سیاه‌پوشان چون رعد خروشان [از کمین بیرون جستند و فوجی از لشکر منصور به تیغ و تیر خستند و برهان اغلان با جمعی بی‌دلان یاغی را ندیده جیبا انداخته جستند و یاغی دلیر] «۱» از قفا درآمده تیرباران کرد و شکست بر لشکر افتاد.

---

(۱). ک ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۴۳

نظم

آن‌که جنگ آرد به خون خویش بازی می‌کندروز میدان و آن‌که بگریزد به خون لشکری و آدینه شیخ و شیخ حسن و دولتشاه جلادت نموده شهادت یافتند و از وقت چنگیز خان تا آن زمان از جنس قیات کسی این بی‌ناموسی نکرده بود.

حضرت صاحب‌قران به مقتضی السلطان ینظر بنور الرحمن چون از امیرزاده رستم و برهان اغلان خبری نمی‌یافت از خانه بچگان محمد آزاد و جمعی دلاوران را با چهار صد کس صد ترک و سیصد تاجیک به تفحّص حال ایشان فرستاد و محمد آزاد به آن دره‌ای که جنگ شده بود رسید و از لشکر دیّار ندید و با یاغی دوچار شده جنگ بسیار کرد و جیبا و اسلحه و اسبان مسلمانان بازستده مظفر و منصور به برهان اغلان و سپاه گریخته پیوست و گریختگان اموال خود را شناخته ستادند و محمد آزاد برهان اغلان را گفت مصلحت آن است که این‌جا فرود آمده شب گذرانیم و او از بد دلی همان لحظه به عقبه برآمد و لشکر با او موافق شدند. آری.

مصرع

پشت سپه گران سواری دارد

و حضرت صاحب‌قران، بعد از فتح کتور و قتل آن قوم بداختر، جلال اسلام و علی سیستانی را فرمود که راه بیرون رفتن راست سازند و لشکریان غله‌های گبران را خورانیده و سبزه‌ها را چرانیده خشکها را سوختند و جلال اسلام و علی جای برآمدن پیدا ساخته و در بعضی محل برف سوراخ کرده و آن حضرت از عقبه‌ها و دره‌ها گذشته به خاوک نزول فرمود و جمعی را به محافظت قلعه آن‌جا که به موجب فرمان آبادان کرده بودند بازداشت و امرا و لشکریان را که در مدت هیژده روز پیاده به غزو کفار قیام نموده بودند سوار ساخت و در حدود اندر آب مظفّر و کامیاب به آغروق همایون پیوستند و برهان اغلان که با ده هزار سوار از پیش اندک نفری از کفار گریخته و آبروی اسلام ریخته بود مخاطب و معاتب شد و در مجلس همایون راه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۴۴

نیافت و نوبتی دیگر در ولایت اوزبک گریخته بود. حضرت صاحب‌قران عفو فرمود. امّا آن‌جا یاغی را دیده گریخته بود و این‌جا نه. و آن حضرت در این ولا، برای آن او را فرستاد که باشد جبر آن نقصان نماید و او را خود

مصرع

این‌بار خر و بار به یک بار افتاد

و محمد آزاد را که در همان معرکه آثار شجاعت و پردلی به ظهور آورده بود قشون و انعام داده تربیت فرمود و جمعی که با او بودند همه را به تشریفات پادشاهانه و عطیّات خسروانه نوازش نمود.

ذکر اجازت فرمودن حضرت صاحب‌قران امیرزاده شاهرخ را به جانب خراسان و احوالات دیگر

حضرت صاحب‌قران قرة العین سلطنت و چشم و چراغ دودمان خلافت امیرزاده شاهرخ را اجازت فرمود که به جانب خراسان عود نمود و رایات نصرت آیات عازم جانب کابل شده از عقبه هندوکش برآمد و از پنج میر گذشته در جلکای باران به پنج فرسخی کابل فرود آمد و از رودخانه‌ای که در آن‌جا می‌رود به احداث نهری فرمان داد چهار فرسخ طول و امرا و لشکریان سعی نموده به اندك مدتی تمام شده به جوی ماهی‌گیر مشهور گشت و چند قریه معتبر به آب آن جوی معمور گشته صحراها مزروع شد و معمار همّت آن حضرت بِوادٍ غَیْرِ ذی زَرْعٍ «۱» را حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَةٍ «۲» گردانید و از آن‌جا روان شده در ظاهر کابل، مرغزار دورین از فر نزول پادشاه روی زمین رشك سپهر برین آمد.

و در این مقام، ایلچی تمور قتلق اغلان و کس امیر ایدکو رسید و از جانب جته نیز رسول خضر خواجه اغلان آمد و به وسیله امرا به پایه سریر اعلی آمدند و شرف

---

(۱). سورة ابراهیم ۳۷.

(۲). سورة النّمل ۶۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۴۵

دست‌بوس یافته عرضه داشتند از قبل حکام خود همه این پیغام که ما بنده و تربیت یافته آن حضرتیم. اگر پیش ازین به رهنمونی بخت واژون و همنشینی مردم دون مخالفتی ورزیدیم و مدتی سرگشته در بیابان گردیدیم و مرارت فرار چشیدیم و خسارت روزگار کشیدیم، عاقبت در آینه ندامت چهره ناخوب آن دیدیم و انگشت حیرت به دندان پشیمانی گزیدیم. مأمول و مسئول آن‌که جرایم ما را به آب عفو فروشوید تا بعد از این غیر انقیاد و متابعت طریق دیگر مسلوك نداریم.

مصرع

به فرمان تو زندگانی کنیم

و هم در این محل یاری اغلان که در الغ یورت خلاف قاآن کرده بود و از قلماق گریخته بود به پایه سریر اعلی آمد و آن حضرت او را در کنار گرفته پرسش نمود و خلعت طلادوزی و کمر مرصّع و اسبان راهوار و استران قطار و شتر بسیار با خیمه و خرگاه و تجملات سلاطین نامدار عنایت فرمود.

مصرع

او به‌سان بخت و دولت شد ملازم پیش شاه

و در این اثنا، امیر شیخ نور الدین که آن حضرت او را در مملکت فارس گذاشته بود رسیده تحفه‌های گرامی از جانوران شکاری و سلاحهای کاری و اسبان کارزار و شتران قطار قطار و استران راهوار و اوانی زر و نقره و جامه‌های فاخر و نفایس جواهر وافر و زر و زیور و مشك و عنبر و سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه از سقرلاط گوناگون افزون از چند و چون و دیگر تجمّلات و تنسوقات از غایت لطافت به مرتبه‌ای که بینندگان را دیده‌ها در آن حیران بود.

مصرع

می‌شود حیران آنها دیده نظارگی

همراه آورد و چند روز محاسبان تحریر مفصّل آن نموده به مطالعه امرا رسید و روز عرض آن امیر شیخ نور الدین از صباح که سلطان وَ الشَّمْسِ «۱» از افق مشرق طالع گشت تا آن زمان که فروغ نور جهانگیرش بر وسط السّما ساطع شد زانو زده بود و امرا آن پیشکشها می‌گذرانیدند و ایلچیان و جوجیان که در آن مجلس حاضر بودند و به

---

(۱). سورة الشمس ۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۴۶

دیده تعجّب در لطافت و غرابت آن تبرکات ناظر، حضرت صاحب‌قران همه را از آن تحفه‌ها عنایت فرمود و مساعی امیر شیخ نور الدّین محل قبول یافته به نوازش سرافراز شد و ایلچیان جته و اوزبک را با کلاه و کمر و خلعت و اسب اختصاص فرموده و ملتمسات ایشان را به اجابت مقرون ساخته با نوازش‌نامه و بیلاکات بازگردانید و امیر شیخ نور الدّین زانو زده برهان اغلن و جمعی را که با او گناه‌کار بودند درخواست کرده مراحم پادشاهانه جرایم ایشان را به او بخشید و حضرت صاحب‌قران فرمود که سلطان محمود خان با لشکر دست چپ و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و حمزه طغای بوغای برلاس و امیر شیخ ارسلان و سونجک بهادر و مبشّر با دیگر بهادران متوجّه صوب هندوستان گردند و آن حضرت غره ذی الحجه مهد علیا سرای ملک خانم و امیرزاده الغ بیک گورکان را به جانب سمرقند فرستاد.

ذکر عمارت قلعه ایریاب و قتل قبیله سرمانی «۱» و احشام اوغانی

صاحب‌قران با توکل از جلگای کابل نهضت فرموده چهارم ماه به ظاهر ایریاب آمد و رعایای آن‌جا، به تخصیص ملک محمد برادر لشکر شاه اوغانی، از موسی اوغانی که پیشوای کرکس است «۲» داد خواستند که هزاره ما را غارتیده و املاک و اسباب ما را گرفته و برادر ملک محمد مذکور را که گماشته حضرت بوده کشته و قلعه ایریاب را خراب ساخته و راه کاروان بند کرده قطاع الطریق است. آن حضرت موسی مذکور را به حسن تدبیر با حشم او ایمن ساخته با جمعی از سپاه منصور فرمود که قلعه را معمور سازند و آن قلعه‌ای است وسیع چنانچه در میان آن

---

(۱). چنین است در نسخ. در ظفرنامه: پرنیانی.

(۲). حاشیه نسخه س: در کویی حافظ [ابرو؟]- ک: پیشوای قبیله کرکس در کوهی حافظ.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۴۷

مسجد جامع است و دیگر مساجد و عمارات عالی.

و چون آن حضرت رسید، موسی اوغانی و مردم او، به اتّفاق گروهی از سپاه ظفرپناه، به عمارت مشغول بودند و حکم همایون به اتمام عمارت قلعه نفاذ یافت و استادان و لشکریان به مدّت چهارده روز چنان قلعه‌ای را معمور ساخته مسجد جامع به عهده امیر شاهملک و امیر جلال اسلام تمام شد و موسی اوغانی و حشم او که مس زراندود نفاق را به زر خالص خرج کرده بودند خبث ضمیر ایشان ظاهر شده از بوته امتحان به دغل و دغا خلاص نیافتند. «۱»

بیت

قلب اندوده حافظ به دغا خرج نشد که معامل به همه عیب نهان بینا بود و شب جمعه شانزدهم ذی الحجه قصد گریز کردند و دروازها را مضبوط یافته سحرگاه خواستند که به تغلّب بیرون روند نتوانستند و بعضی مستحفظان را زخمها زدند. چاشتگاه حکم جهان مطاع نافذ شد که آن تیره‌رویان خیره‌رایان را به تیغ سیاست گذرانیده دویست نفر به قتل آوردند و زن و فرزند و اموال ایشان

را به مظلومان ایریاب که سالها از جور ایشان جفاها و بلاها کشیده بودند سپردند و قلعه ایریاب را به ملک محمد ارزانی داشته به جای برادر خود حاکم شد و راهها از شرّ مفسدان ایمن گشت.

---

(۱). ظف (به اختصار): حضرت صاحب‌قران صباح جمعه هفدهم ماه جهت احتیاط خندق و حصار بر اسبی بود که آن را تخت روان می‌گفتند سوار شده گرد قلعه می‌گشت و امرا و نوییان پیاده ملازم رکاب می‌رفتند و از اتباع موسی هفت نفر بر بام خانه‌ای بر پشت دروازه ایستاده بودند. چون صاحب‌قران به مقابل دروازه رسید، از روزن بالاخانه تیری به قصد آن حضرت انداختند چنانچه از آواز گذشتن تیر اسب برمید ... نائره خشم پادشاهانه برافروخت و در چاشت همان روز، بر حسب یرلیغ لازم الأتباع، موسی را با دویست کس از اتباع او که گرفته بودند به ملک محمد سپردند و او با سه نوکر ایشان را به قصاص برادر به خنجر انتقام سر از تن جدا کرد و از سرهای ایشان مناره ساخت. (ج ۲ ص ۳۶).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۴۸

چون رای ظفر انتساب صاحب‌قران کامیاب از مهم ایریاب فراغت یافت، رایات همایون [هیژدهم ذی الحجه] «۱» به جانب خطه سیوران «۲» شتافت و از کوه و جنگل گذشته در حوالی آن خطّه نزول فرمود و دو روز توقّف نمود و امیرزاده خلیل سلطان را با امرای عظام و آغروق از راه قبچغای به موضع باتو «۳» فرستاد و آن حضرت به جانب قلعه نغر ایلغار کرده بیست و یکم ماه آن‌جا رسید و پیش از این در مقام کابل، امیر سلیمانشاه به موجب فرمان با لشکرهای خراسان متوجه عمارت قلعه نغر شده قلعه را معمور ساخته. چون همای رایت فتح آیت سایه دولت بر آن دیار انداخت، به سمع همایون رسید که قبیله برمانی از احشام اوغانی که حکم شده بود که به حضرت آیند نیامدند و در آن زمان که امیرزاده پیر محمد دیار هند را تاخته و سپاه منصورش غنایم به جانب کابل روان ساخته‌اند این جماعت پای از حدّ خود برتر نهاده‌اند و دست بی‌باکی گشاده و راه زده‌اند و چیزی از آن‌ها برده و از آب هیرمن گذشته در کوههای بلند متحصّن شده‌اند. حضرت صاحب‌قران، چون بلای ناگهان، بر ایشان تاخت و آن جمع اشرار را به دستبرد تیغ آبدار طعمه آتش دوزخ ساخت و غارت و تاراج کرده آتش انتقام برافروخت و گرد استیصال از دودمان ایشان برآورده خانه‌های ایشان را سوخت و آن حضرت می‌خواست که چند روز آن‌جا توقّف نماید تا سپاه ظفرپناه به کوهها و جنگلها برآیند و درآیند و آن سرگشتگان را به نیروی بازوی مردی به دست آورده از پا درآرند تا جهان از خبث وجود ایشان پاک شود و راه آمد شد مسلمانان ایمن گردد. در این اثنا کلانتر آن قوم اومیل «۴» نام از سر صدق و اخلاص روی به درگاه عالمپناه آورده توجّه «۵» و استغفار را

---

(۱). ف: [شهر ذی الحجه]- س ندارد.

(۲). ظف: شنوزان (ص ۳۷ ج ۲).

(۳). ظف: با تو (ج ۲ ص ۳۸).

(۴). ظف: اوبل.

(۵). ظف: توبه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۴۹

وسیله و شفیع ساخت. چون فروغ صدق نیت و صفای طویت او بر ضمیر منیر آن حضرت پرتو انداخت، آفتاب عنایت بر آن قوم تافته به یمن راستی از بلا رستگاری یافتند.

مصرع

صبح صادق جمله عالم را گرفت از راستی

و او میل را عنایت فرموده اجازت مراجعت داد و امیر سلیمانشاه، بعد از تعمیر قلعه نغر، خبر یافت که حشم کلاتیان که قبیله با قوّت و گروهی صاحب شوکتند حکم همایون را انقیاد ننموده‌اند. پیش از وصول موکب همایون به دو روز بر ایشان تاخت و آن قوم زورمند قوی هیکل را مغلوب و منکوب ساخت و جمعی را به تیغ گذرانید و بعضی را به اغلان و سلاسل مقیّد گردانید و به اردوی همایون معاودت نموده به عواطف پادشاهانه اختصاص یافت.

وقایع سنه احدی و ثمانمائه

ذکر عبور از آب سند و مرور به دریای هند

صاحب‌قران معظّم غره ماه محرّم مکرّم از قتال احشام اوغانی فارغ شده در کمال عظمت و کامرانی به حوالی قلعه نغر بازآمد و شاهعلی فراهی را با هفتصد سوار و گروهی پیاده جرار به کوتوالی آن‌جا مقرّر کرد بنابرآن‌که اگر رایات همایون دورتر روند، ایلچیان و نوکران مخدوم‌زادگان آسان آمد شد توانند کرد و از اوغانیان که راه می‌زنند ایمن باشند و آن حضرت هشتم ماه سایه چتر عالم‌پناه بر آب سند انداخت و در همان محل که سلطان جلال الدین خوارزمشاه از پادشاه چنگیز خان گریخته از آن آب گذشته بود و خان فرود آمده «۱» عبور ننمود سراپرده و بارگاه به اوج

---

(۱). ظف: «در همان محل که سلطان جلال الدین خوارزمشاه از چنگیز خان گریخته خود را بر آب زد و بگذشت و چنگیز خان فرود آمد و از آب عبور ننموده بازگشت ...» (ص ۴۱).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۵۰

خورشید و ماه برافراخت و فرمان فرمود که کشتیها جمع آورده پلی معتبر بستند «۱» و سید محمد مدنی که از حرمین شریفین زاد هما اللّه تعالی تشریفا تشریف آورده بود و به عرض رسانده که حکام آن دیار و مقام امثله و حکام آن حضرت را انقیاد و احترام نموده همه در مقام انتظار امیدوارند که رایات جهان‌گشا همای‌آسا سایه سعادت بر سر ایشان اندازد و آن ممالك را به آفتاب عدل روشن سازد و ایلچی اسکندر شاه والی کشمیر به وسیله امرا شرف بساط بوس یافته صورت عبودیّت و اخلاص حاکم خود را به عرض رسانید و آن حضرت سید محمد مدنی را عنایت و رعایت فرموده معزّز و معظّم بازگردانید و ایلچی کشمیر را انعام فرموده و به اسکندر شاه پیغام فرستاد که در شهر دیبال‌پور از بلاد هند به اردوی همایون ملحق شود «۲».

و آن حضرت روز دوازدهم ماه از آب سند عبور نموده به کنار چول جرو- که آن بیابان حالا به چول جلالی اشتهار دارد- نزول فرمود و سبب اشتهار آن است که سلطان جلال الدین که از پادشاه جهان چنگیز خان گریخته بود و از آب گذشته چون به این چول درآمد خلاص یافت و رایان کوه جودی در این موضع به رهنمائی بخت آمده سر بر خطّ انقیاد نهادند و ابواب دولت بر روی سعادت گشادند و پیش از این «۳» امیر رستم طغای بوقای برلاس که به موجب فرمان به جانب مولتان رفته بود و به سبب باران، عنان به طرف کوه جود تافته و این رایان علفه و علوفه مرتّب داشته خدمات پسندیده به جای آورده بودند، آن حضرت را نیکو بندگی ایشان موافق نموده درباره همه انعام و اکرام فرمود.

---

(۱). ظف: «به دو روز از سه پایه دنی جسری معتبر ببستند و درین اثنا، ایلچیان که از اطراف ممالك آمده بودند بعضی را روانه فرمود مثل سید محمد مدنی ...» ص ۴۱ ج ۲

(۲). س: دنبال- ك: دنبال‌پور.

(۳). ظف: و پيش از اين به چند ماه.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۷۵۱

ذكر شهاب الدين مبارك تميمى «۱» و مخالفت او بعد از موافقت

شهاب الـدين مبارك والى جزيره بود بر كنار آب جمد «۲» و تبع بسـيار و حشم بى‌شـمار داشت و در وقتى كه اميرزاده پير محمد به حوالى مولتان آمد، شـهاب الدّين وظايف خدمات به جاى آورده به عواطف عنايت مخصوص شد و چون به جزيره باز رفت سوداى مخالفت و سركشى در دماغ او افتاده به متانت جزيره و غزارت «۳» دريا مغرور شد.

نظم

اى كه بر چرخ ايمنى زنهارتكيه بر آب كرده‌اى هشدار حضرت صاحب‌قران از چول جلالى گذشته كنار آب جمد مخيّم دولت آمد و از مخالفت شـهاب الـدين آگاه شد. چهاردهم ماه امير شـيخ نور الدّين را با جمعى امرا نامزد آن نامبارك فرمود و سپاه منصور به حوالى جزيره آن مغرور رسيده و از آب بزرگ چون باد گذشته.

مصرع

آتش پيكار برافروختند

و از طرفين كوششـهاى بهـادرانه نمودنـد و چون شب هنـدى‌نژاد بر جهان نقاب ظلمت گشاد و ترك عالم‌سوز روز روى به خوابگاه مغرب نهـاد و آن دو سـپاه كينه‌خـواه عنـان از يكـديگر برتافتنـد و هريـك به آرامگـاه خود شـتافتند، شـهاب الـدين بـا ده هزار كس شبيخون آورده جنگى عظيم در پيوست. امير شـيخ نور الـدّين صـدمات مردانه و حمله‌هـاى پردلاـنه كرده اهل جزيره چون ماهى در تاب و مرغ نيم بسـمل در اضـطراب افتادنـد و سـيل بلا بالا گرفته كشتى حيات ايشان در گرداب فنا ماند و مخالفان از سـر ضـرورت خود را در درياى خونخوار انداختند و در آن شب خانه

---

(۱). ظف: شهاب الدين مباركشاه تميمى ص ۴۲ ج ۲.

(۲). در نسخ و ظفرنامه چنين است. ظاهرا جمنا و جمنه باشد.

(۳). ك: غرارت. مطلع سـعدين و مجمع بحرين ج۲ ۷۵۲ ذكر شـهاب الـدين مبارك تميمى و مخالفت او بعـد از موافقت ..... ص : ۷۵۱

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۷۵۲

بچگان خاص منصور [و بورج چهره] «۱» در موقف جنگ و معركه نام و ننگ دادمردى دادنـد و در اين حال، آن حضـرت بر سبيل استعجال به كنار جزيره رسيد و شهاب الدين در دويست كشتى با اتباع خود درآمده بر روى آب به جانب اوجه گريخت و امير شيخ نور الدين بر كنار آب جنگ‌كنان مى‌رفت و خلق بسـيار از هندوان به قتل آورده بازگشت. حضرت صاحب‌قران امير شيخ نور الدين و جمعى را كه شـجاعت و جلادت نموده بودند و بعضـى را كه زخم‌دار شده بودند همه را نوازش فرموده به تشريفات فاخر سرافراز ساخت و شـهاب الـدين چون به رود مولتان نزديك رسـيد، اميرزاده پير محمـد و امير سـليمانشاه و جمعى امراى اميرزاده شاهرخ كه پيشتر آمده بودند آن سرگشـتگان را در دريا دسـتگير كردند و به تيغ انتقام گذرانيدند و شهاب الدين زن و فرزند را در آب افكنده جـان از آن ورطه هايـل به ساحـل نجـات رسانيـد و امير شاهملـك به موجب فرمان به جنگلسـتان درآمـده دمار از روزگار مخالفان برآورده با غنيمت فراوان و كشتيهاى پرغلّه به اردوى همايون بازآمـد و چون از مهم شـهاب الـدّين فراغت روى نمود رايات همايون

نهضت فرموده پنج شش روز به کنار آب «۲» می‌رفتند تا بیست و چهارم ماه در لب آب جناوه «۳» برابر قلعه نزول فرمود و در آن محل آب جمد و آب جناوه بر مثال مجمع البحرین به هم می‌پیوندد و از تلاطم امواج آثار قدرت الهی مشاهده می‌شود. فرمان قضا جریان نفاذ یافت که حشر لشکر بر آن بحرین پهناور جسر معتبر بندد و بیست و هفتم ماه به اتمام پیوست و از سلاطین پیشین که به آن سرزمین رسیده‌اند منقول نیست که بر آن دریا پل بسته‌اند و ترمه شیرین خان که عبور نموده پل نبوده. «۴» آری

---

(۱). ف: دبوری- س، ک: ولوری. تصحیح از ظفرنامه (ج ۲ ص ۴۴).

(۲). ف: در کنار، س، ک: کنار کنار تصحیح از ظفرنامه.

(۳). نسخ: خیاده- تصحیح از ظفرنامه- ظاهرا یکی از شعب پنجگانه پنجاب است و شعبات دیگر عبارتند از: جیلم، بیا، ستلج، راوی.

(۴). ف: بوده- ظفرنامه: «ترمشیرین خان که بر آن آب عبور نموده است پل نبسته.» (ج ۲ ص ۴۵).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۲، ص: ۷۵۳

مصرع

دولت صاحب‌قران زینها فراوان کرده است

و لشکر بی‌وهم و خطر به‌سان بندگان مقبول که در روز محشر از صراط مستقیم گذرند بر آن پل گذشته روز دیگر به لب آب تلنبه «۱» رسیدند «۲» و سادات و علما و رایان به خدمت آمده به عواطف پادشاهانه مخصوص شدند و همین روز از آب گذشته، غره صفر در صحرای تلنبه سراپرده و شادروان به اوج کیوان برآمد و دولک «۳» مال امان بر رعایای آن‌جا حواله داشته سادات و علما از آن تکالیف معاف بودند و بعضی از آن مال حاصل نمی‌شد و فرمان شده بود که هرجا غلّه یابند بردارند و لشکریان چون بلای ناگهان در شهر افتاده خانه‌ها را آتش زدند و غارت کرده اسیر گرفتند و غیر سادات و علما کسی خلاص نیافت.

در این اثنا، به مسامع علیه رسید که جمعی صوبه‌داران در نواحی تلنبه که سابقا امیرزاده پیر محمد را انقیاد نموده‌اند، باز راه مخالفت سپرده‌اند. فرمان همایون صدور یافت که امیر شاهملک و شیخ محمد ایکو تیمور آن نواحی را تاخت کنند و ایشان به تیغ مرّیخ شرار دو هزار هندوی زحل کردار به دار البوار فرستاده و زن و فرزند اسیر کرده با کثرت غنیمت به خدمت آمدند و حضرت صاحب‌قران هفتم صفر در ضمان فتح و ظفر روان شده در حوالی چال به کنار آب بیاه مقابل شاهنواز «۴» نزول فرمود و به مسامع همایون رسید که نصرت تمیمی «۵» برادر شیخ کوکرای با دو هزار مرد در موضع چال «۶» آب را حصار ساخته و آن کولابی «۷» است چون طبع دانایان در غایت صفا، چون بخشش کریمان بی‌حد و مستوفی. آن حضرت آغرق را گذاشته و دست

---

(۱). ظف: تلمبی.

(۲). ظف: «و از تلمبی تا مولتان سی و پنج گروه است.»

(۳). لک به معنای صد هزار است و دو لک یعنی دویست هزار.

(۴). ظف: به موضع شاه‌نواز (ص ۴۷ ج ۲).

(۵). ظف: نصرت برادر ...

(۶). ظف: جال.

(۷). س، ک: کول آبی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۲، ص: ۷۵۴

راست به جلادت امیر شیخ نور الدّین آراسته و دست چپ به شوکت امیر شاهملک و امیر شیخ محمد ایکو تیمور زینت یافته و علی

سلطان را بـا پیادگـان خراسان در پیش قول بازداشـته به کنار آن کول آمـد و نصـرت از غایت جهل و غرور در برابر لشـکر منصور صف کشـید و علی سـلطان بـا پیادگـان خراسـان در آب و لای بـا زمره ضـلال به حرب و قتـال مشـغول شـد و او با جمعی بهادران زخم‌دار گشت و امیر شـیخ نور الـدین نیز به آب و لای درآمـده [آن بادپیمایان خاکسار را به تیغ آبدار به آتش دوزخ و بئس القرار رسانیدند و نصرت بی‌سعادت] «۱» ناپدیـد شد و از حال او کسـی خبر نیافت و اموال ایشان غارت یافته خانه‌ها را آتش زدند و سپاه ظفرپناه از آن کول و چال در گل و لای که راهی به غایت تباه بود.

نظم

وهم را پـای از گلش لغزیـدعقل از آن آب و لای می‌ترسـید به دشواری عبور نمود و در موضع شاهنواز نزول فرمود «۲» و لشکر در شاهنواز که قریه‌ای معتبر است غله بسیار یافتند و چندان‌که خواستند برداشتند و باقی را آتش زدند که گبران فایده نگیرند و جمعی امرا در عقب اتباع نصـرت نکبت‌زده رفتند و به ایشان رسـیده و قتل بسیار کرده با غنیمت بسیار بازآمدند و آن حضرت دوازدهم ماه از شاهنواز کوچ کرده در لب آب و یاه به مقابله قریه جنجان «۳» که جمع آغروقها آن‌جا بود فرود آمد و همان روز تمام لشکرها از آب گذشتند.

و در این روز معتمدی هریملک نام از خراسان رسـیده خبر سلامتی امیرزاده شاهرخ رسانید و بیلاک و تحفه که آورده بود به وسیله امرا گذرانید.

---

(۱). ک ندارد.

(۲). س، ک: فرموده.

(۳). نسخ: جیحان- تصحیح از ظفرنامه ج ۲ ص ۴۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۷۵۵

ذکر آمدن امیرزاده عالی شان پیر محمد جهانگیر از جانب مولتان

سابقا مـذکور شـد که امیرزاده پیر محمـد شـهر مولتان را محاصـره کرده بعد از شـش ماه رعایا به تنگ آمده چنانچه بر هر مردار که دست می‌یافتند سدّ رمق می‌ساختند. والی آن‌جا سارنگ به ضـرورت آن [شـهر را گذاشته] «۱» مولتان مسخّر گشت. و چون شهزاده را این فتـح روی نمود، عرضه داشت به پایه سـریر اعلی فرسـتاد و چنانچه رسم هندوسـتان است بشـکال عظیم شد «۲» و اسبان بیشتر تلف شدند و شهزاده از ظاهر شهر به مولتان درآمد و حکام و سرداران هند که انقیاد نموده بودند، سر باز زدند [و اندیشهای فاسد به خاطر راه دادند و مخالفان سـر عصـیان و طغیان برآورده شـبها در شـهر می‌آمدند] «۳» و سـپاه شـهزاده مجموع پیـاده و از گل و لای فیلان را مجال حرکت نبود و لشکریان از دشمنان ترسان و خاطرها به صد اندیشه هراسان

مصرع

نه رای سفر کردن و نه روی اقامت

ناگـاه آفتـاب رایت حضـرت صـاحب‌قران از افق عنـایت الهی طلوع کرد و لمعان برق شمشـیرش ظلمات اطراف هندسـتان را روشـن ساخت و بدفرصتان تیره‌رای را

مصرع

هم کار شد ز دست همه هم ز کار دست

و شاهزاده از مضـیق حیرت بیرون آمـده متوجه اردوی همایون شد و چهاردهم صـفر در لب آب بیاه به موکب ظفرپناه پیوست و آن

حضرت او را کنار گرفته به انواع مرحمت پادشاهانه اختصاص بخشید و شاهزاده جنید بورلدای و برادرش بایزید و محمد درویش طایخانی «۴» که در خوارزم از امیر جهانشاه گریخته به هندستان «۵» آمده

---

(۱). س: جا گذاشته- ک: شهر گذاشته.

(۲). ظف: «پشه کالی عظیم دست داد.»

(۳). ک ندارد- ظفرنامه: «و در بعضی مواضع داروغگان را به قتل آوردند. مخالفان بداندیش سر عصیان و طغیان برآورده شبها تا در شهر می‌آمدند.» ج ۲ ص ۵۰

(۴). تصحیح از ظفرنامه- ف: طالحانی- س، ک: طایحانی.

(۵). س، ک: هندوستان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۵۶

بودند در زمان فتح مولتان از طرف سند پیش شاهزاده آمدند در این مجلس ایشان را به عزّ بساط بوس رسانید و آن حضرت خون ایشان را بخشیده چوب یساق‌زده گذاشتند و سپاه از آب بیاه عبور نموده. «۱» موکب ظفرنشان چهار روز در برابر قلعه جنجان «۲» توقف فرمود و امیرزاده پیر محمد در آن موضع طوی داده پیشکشهای نفیس از اسبان تازی و کمرهای مرصّع و زینهای زر و نقره و اوانی دیگر به عرض رسانید و حضرت صاحب‌قران مجموع آن نفایس را بر امرا و لشکریان عنایت فرمود و دریای سخای آن حضرت به نوعی امواج برآورد که افواج لشکریان امیرزاده پیر محمد را که اسبان ایشان در بشکال «۳» ضایع شده بود در آن روز سی هزار اسب بخشیده همه را سوار ساخت.

نظم

آن‌جا که بحر همت او موج می‌زنداصداف کاینات شود پرزر و گهر [لا-جرم مواهب پروردگار درباره] «۴» آن مؤید کامکار بر حسب همت عالی مقدار او بود.

نظم

هست در این دایره لا-جوردمرتبه مرد به مقدار مرد و آن حضرت از موضع جنجان به قریه سهوال و از آن‌جا به مرحله اصوار و از آن‌جا به منزل جهوار به چند روز رسیده «۵» نزول فرمود و پیش از این رعایای دیبالپور

---

(۱). ظف: «روز شنبه پانزدهم.»

(۲). نسخ: جیحان- تصحیح از ظفرنامه.

(۳). ظف: پشه کال (ج ۲ ص ۵۲).

(۴). ک ندارد.

(۵). ظف: «از موضع جنجان نهضت فرموده سایه اقبال به قریه سهوال انداخت و روز آدینه بیست و یکم از قریه سهوال ارتحال نمود. مرحله اصوان مخیم معسکر ظفر آشیان گشت و یک روز آن‌جا توقف افتاد.

روز دیگر از اصوان روان شده مرحله جهوال ...»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۵۷

امیرزاده پیر محمد را انقیاد نموده بودند و شاهزاده، مسافر کابلی را با هزار سوار به دارایی آن‌جا فرستاده و چون آن ارذال به سبب بشکال ضعفی در احوال شاهزاده احساس نمودند با غلامان سلطان فیروز شاه متفق شده مسافر را با آن هزار مرد به تیغ بی‌باکی

گذرانیده از آوازه لشکر فیروزی اثر آن بد فرصتان به اطراف آواره شدند.

حضرت صاحب‌قران در جهوار امیر شاهملک و دولتمور تواجی را در آغروق گذاشته فرمود که از راه دیبالپور متوجه شوند، چنان‌که نزدیک دهلی در موضع سامانه موکب همایون و آغرق به هم رسند و موکب ظفر شعار با ده هزار سوار ایلغار کرده متوجه آجودن شد و بیست و چهارم ماه خورشید رایت نصرت‌پناه از افق قصبه آجودن طالع گشت و پیشوایان آجودن، شیخ منوّر و شیخ سعد، نبیرگان شیخ نور الدّین، اهالی آن‌جا را بر جلا ترغیب کرده جمعی با شیخ سعد به طرف بطنیر که قصبه معظم بلاد هند است گریخته بودند و بعضی همراه شیخ منوّر عازم دار الملک دهلی شده و فوجی سادات و علما و بسیاری رعایا توکّل بر کرم الهی بر موجب فرموده انا عند ظنّ عبدی بی‌نمودند و در وطن خود مقیم بودند و چون آفتاب چتر همایون بر اطراف آن قصبه تافت آن زمره سعادتمند به درگاه عالم‌پناه شتافتند و به نوازش پادشاهانه و مراحم خسروانه اختصاص یافتند و مولانا ناصر الدین عمر و خواجه محمد خواجه محمود شهاب «۱» را به داروغگی آن‌جا معیّن فرمود تا اهالی آن مقام را از عبور لشکری چنان با ازدحام گرد ملال بر چهره احوال ننشیند. هرکه بر عنایت الهی اعتماد کرد از آن بلا خلاص یافت و هرکه اضطراب نمود با زن و فرزند گرفتار شد.

ذکر فتح و تسخیر قلعه بطنیر به تسلط و تدبیر پادشاه عالمگیر

حضرت صاحب‌قران بیست و پنج ماه به آجودن درآمده به مزار مورد انوار شیخ فرید شکر گنج قدس سره فرموده به صدق نیّت و صفای طویّت از روحانیت آن

---

(۱). ظف: «ناصر الدین عمرو پسر خواجه محمود شهاب حیدر را به داروغگی ...» (ج ۲ ص ۵۴).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۵۸

بزرگ استمداد نمود و به عزم تسخیر بطنیر عزیمت کرد و از رودونه که از معظمات انهار هنر است گذشته به قلعه خالص کوبل «۱» رسید و از آن‌جا تا بطنیر پنجاه گروه است. هر سه گروه یک فرسخ شرعی. و آن حضرت همان روز نماز پیشین گزارده سوار شد و تمام شب رانده مجموع آن مسافت «۲» را به یک منزل قطع فرمود و قراولان طرفین به هم رسیده به موجب و إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ «۳» فراول دشمن منهزم شد و شیخ درویش الهی دو هندو را فرود آورد و (همان روز چهارشنبه) «۴» بیست و ششم ماه چاشتگاه موکب پادشاه جهانگیر به ظاهر بطنیر رسید [و این بطنیر قلعه‌ای است از مشاهیر قلاع هند، به جانب دست راست از راه دور افتاده و اطراف آن چول است و آب آن از کولی است بر در شهر که از پشکال پر می‌شود و لشکر بیگانه به آن‌جا نرسیده] «۵» و بدین سبب اهالی دیبالپور و دیگر مواضع از صدمه لشکر منصورپناه به آن قلعه آورده بودند. و چون کثرت مردم از حدّ گذشته بود و در شهر نمی‌گنجید، بسیار چهارپا و عرابها با اجناس بسیار در حوالی حصار بازداشته بودند و والی آن را رای دولجین می‌خواندند یعنی بهادر. «۶» بر لشکر کفّار و تیغ بسیار مغرور گشته و متعرّض قوافل تجّار شده مسافران از شرّ او ایمن نبودند.

آن حضرت با ده هزار سوار نامدار رسیده هرچه در حوالی حصار بود غارت شد و از هندوان گروه انبوه به قتل آمدند و رای دولجین از روی عجز و اضطراب سیّدی را فرستاد که آن روز او را امان بخشند تا روز دیگر کمر بندگی بسته به خدمت آید حضرت صاحب‌قران ملاحظه فرستاده که از دودمان حضرت رسالت بود فرمود و سپاه

---

(۱). ظف: خالص کوتلی (ج ۲ ص ۵۵).

(۲). ظف: «آن چول کشنده را به یک منزل ...» (ج ۲ ص ۵۶).

(۳). سورة الصافات ۱۷۳.

(۴). تکمیل از ظفرنامه.

(۵). ک ندارد.

(۶). ظف: «راو دولجین» می‌گفتند و راو به لغت هند بهادر را گویند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۵۹

را از جنگ منع نمود و از در حصار بازگشته از شهر بیرون آمده در پناه تأیید کردگار فرود آمد و روز دیگر رای دولجین به عهد وفا ننموده بیرون نیامد. فرمان اعلی صادر شد که امرا هریک در مقابل خود نقب فروبرده به زیر دیوار قلعه رسانند و به موجب فرموده عمل نمودند و آتش و سنگ و ناوک خدنگ که از قلعه بر سر آن مجاهدان می‌ریختند پنداشتی که گل آتشین و غنچه پیکانی بر ایشان می‌فشاندند. اهل قلعه را تاب مقاومت نمانده مغز در سر به جوش آمد و دل در سینه خروش برآورد و حدّ خود را شناختند و بر سر برجها برآمده زاری را وسیله نجات ساختند. آن حضرت مکارم پادشاهانه فرموده خط بخشایش بر صحیفه خطای ایشان کشید و رای دولجین پسر خود را نایب همراه ساخته با جانوران و اسبان تازی بیرون فرستاده و حضرت صاحب‌قران ایشان را به جامه زربفت و کمر شمشیر مرصّع مخصوص ساخته باز گردانید و رای دولجین را پشت استظهار قوی شده بیست و هشتم صفر با شیخ سعد آجودنی بیرون آمده سعادت بساط بوس دریافت و باز جانوران خوب و سه تغوز اسب تازی با زینهای زرّین به عرض رسانید و خدمات او عزّ قبول یافته عنایت پادشاهانه او را به جامه زردوز و کمر زرّین و تاج مرصّع بلند قدر گردانید و چون اهالی مواضع به تخصیص دیبالپور و آجودن گریخته به آن قلعه آمده بودند، امیر سلیمانشاه و امیر اللّه داد به ضبط دروازه قیام نمودند و مردم اطراف را از قلعه به لشکرگاه آورده طایفه طایفه را به معتمدان سپردند و سیصد اسب تازی آورده آن حضرت همه را بر امرا و وزرا و سرداران عنایت فرمود و از اهالی دیبالپور که مسافر کابلی را با هزار کس از سپاه امیرزاده محمد به غدر کشته بودند پانصد نفر به حسام انتقام گذرانید و باقی اسیر کرد و با مردم آجودن همین شیوه ورزید. کمال الدّین برادر دولجین و پسر او آن سیاست مشاهده نمود. با آن‌که دولجین در لشکرگاه بود، سلخ صفر، به خیال محال، دروازه قلعه بسته در بلا بر خود بازگشادند. بدین سبب دولجین مقیّد شد و آن حضرت فرمود که عراده‌ها و منجنیقها در برابر قلعه نصب کرده به نقب مشغول شدند. برادر و پسر دولجین و باقی مخالفان را از بیم مغز در سر و زهره در بر به

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۶۰

جوش آمد.

نظم

خون در رگ از نهیب تو چون ژاله بفسردو اخگر شود ز بیم تو مغز اندر استخوان و با هزار گونه زاری و نیاز بیرون آمده کلیدهای دروازه‌ها به عرض رسانیدند و غره ربیع الأول، امیر شیخ نور الدین و امیر اللّه داد به تحصیل مال امانی در قلعه رفتند و چند روز گذشته، رایان تیره‌رای در ادا تعلّل می‌نمودند «۱» و دلایل نفاق ظاهر شد و گبران و گمراهان

مصرع

آغاز مخالفت و عصیان کردند

و آتش قهر حضرت صاحب‌قران زبانه زده حکم فرمود که مجموع لشکر به قلعه درآیند. گبران، به موجب بیدی لا بیدک، مال و زن و فرزند خود را آتش زده سوختند و مسلمانان زن و فرزند سر بریده «۲» هردو گروه اتفاق نموده مستّعد جنگ ترکان شدند و شعله بلا بالا گرفت و نیران عدوان اشتعال پذیرفت و امرای بزرگ به قلعه درآمدند و بسیاری از غازیان دولتمند سعادت شهادت «۳» یافتند و امیر شیخ نور الدین را نزدیک بود که دستگیر کنند. اوزون مزید بغدادی و فیروز سیستانی و

(۱). ظف (به اختصار): «رایان آنجا روشن‌دلانه و یک جهتانه در پـذیرفتن مال امان و ادا کردن وجه پیش نیامدنـد و از راستی که به گواهی مهر مبارک پادشاهی سبب رستگاری است انحراف جستند.» (ج ۲ ص ۲۷۹) نقش مهر تیمور «راستی رستی» بود.

(۲). شـرف الدین علی یزدی، درین جا که حتی مسلـمانان از سنگدلی تیمور و بیم از سپاه غارتگر وی زن و فرزند را سر می‌بریدند، چون دیگر بهانه جهاد و غزا را نمی‌تواند به کار برد، می‌نویسد: «و قومی که دعوی مسلمانی می کردند، زن و فرزند ...»

(۳). ف: سـعادتمند شـهادت یافتند- ک: دولتمند سعادت‌مند سعادت- ظف: غازیان دولتمند به سعادت شهادت فایز شدند.» ص ۶۱ ج ۲

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۶۱

خـانه بچگـان صـاحب‌قرانی تیربـاران کرده او را از آن مهلکه خلاص دادنـد. عاقبت نسیم عنایت از مهبّ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ «۱» وزیـده لشـکر اسـلام غالب آمد و ده هزار هندوی بدکردار به آتش تیغ آبدار خاکسار شده به باد فنا رفتند و عمارتها و خانه‌ها آتش زده و خراب ساخته با زمین هموار کردند. «۲»

مصرع

در آن دیار نماند ز آدمی دیّار

و حضـرت صاحب‌قران غنایم آن قلعه را بر امرا و لشکریان بخش فرمود و زخمداران را به مرهم مرحمت نوازش نمود و اوزون مزید و فیروز و دیگران را که در معـاونت امیر شـیخ نور الـدین کوشـش نموده بودنـد به عنـایت مخصوص ساخته تشریف و انعام ارزانی داشت.

ذکر عزیمت حضرت صاحب‌قران به صوب سرسطی و فتح‌آباد و اهرونی

چون امیر کبیر خاطر خطیر از تسخیر شهر و حصار بطنیر- خود چه شهر و حصار، ویرانه پرمردار- فارغ ساخت، رایت همایون به عزم فتـح بلاد دیگر برافراخت و از آن‌جا سیم ماه روان شـده شب در میان کرده چهارم ماه به قلعه فیروزه «۳» رسـید و همان روز به شهر سرسـطی آمـد و اهالی آن‌جا اکثر کافر بودند و گوشت خوک می‌خوردند و از آوازه لشـکر منصور گریخته بودند. سـپاه ظفرپناه در عقب ایشـان شـتافته و آن گمراهـان را یافته بسـیاری به تیغ جهاد گذرانیدنـد و غنایم فراوان گرفته سالم و غانم بازآمدنـد مگر عادل فراش که در آن محاربه عزّ شـهادت یافت و حضـرت صاحب‌قران یک روز در سرسطی بوده نهضت فرمود و هیژده گروه قطع کرده به حوالی فتح‌آباد آمد و مردم آن‌جا به غرور شیطان قدم در راه عصیان نهاده پشت بر

---

(۱). سورهٔ یوسف ۸۷.

(۲). حاشیه نسخه س:

«و اول النّار جمر ثم یشتعل‌و اوّل الغیث رشّ ثم ینسکب»

(۳). ک: فیروزشاه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۶۲

دولـت و رو در بیابـان آوردنـد و جمعی در عقب رفته گریختگـان را به تیغ برّان و سـنان‌پیچان بی‌جـان ساختنـد و جهـات ایشـان را غنیمت گرفتند و هفتم ماه از فتح‌آباد عزیمت نموده و از قلعه رجب «۱» پور گذشته سایه چتر همایون بر حوالی قلعه اهرونی انداخت و چون مردم آن‌جا از دانش بهره نداشـتند کسـی مراسم اسـتقبال به جا نیاورد و لشـکر فیروزی اثر جمعی را به تیغ بی‌دریغ گذرانیده باقی را اسـیر کردند و غله فراوان یافته چندان‌که خواسته برداشته آنچه ماند با خانه‌ها سوختند و از اهرونی به قریه لوهنه «۲» آمده در

آن نواحی قومی بودند که ایشان را جتان می‌گفتند و از دیرباز دست به دزدی و رهزنی گشاده راه بر آینده و رونده بسته بودند و از نهیب لشکر منصور در بیشه‌ها گریخته. فرمان قضا جریان نافذ شد که امیر توکل هندوی قرقره و مولانا ناصر الدین عمر با جمعی آن گروه را تاخته دویست کس به قتل آوردند و باز آمده شرح فساد ایشان به عرض رسانیدند. حضرت صاحب‌قران آغرقها را با غنایم که جمع آمده بود به عهده اهتمام امیر سلیمانشاه به طرف سامانه فرستاده به نفس شریف ایلغار کرد «۳» و قوم جتان که در بیابان و بیشه‌های نیشکرستان «۴» پنهان بودند دو هزار کس «۵» از آن جماعت به تیغ فتنه‌سوز سپاه فیروز بر خاک هلاک افتادند و زن و فرزند اسیر گرفته اموال و چهارپایان غارت کردند و مواد فساد ایشان که چابک سوار نسیم از آن حدود به ترس و بیم می‌گذشت بکلی منقطع گشت.

و در آن نواحی جمعی سادات مقام داشتند «۶» به دلالت سعادت و نسبت رسالت روی امید به درگاه عالم‌پناه آوردند. آن حضرت همه را معزّز داشته سر تا پا

---

(۱). ظف: رجب نور.

(۲). ک، س: لومنه- ظف: «در صحرای قریه توهنه لوای دولت و اقبال برافراختند.»

(۳). ظف: «روز سه‌شنبه نهم ماه ربیع الأول از توهنه نهضت فرمود.» (ص ۶۳ ج ۲).

(۴). ف: شکرستان- ظفرنامه یزدی: «و اکثر آن بیشه نی‌شکر بود.»

(۵). ک: و هزار.

(۶). ظف: «در دیهی مقام داشتند.» (ج ۲ ص ۶۴).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۶۳

جامه‌های گرانمایه فرمود و داروغه گذاشت تا از لشکر آسیبی نرسد و رایات همایون نهضت نموده امرای جوانغار سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و حمزه طغای بوغا برلاس و شیخ ارسلان و سونجک بهادر و مبشّر که در مرغزار کابل تعیین رفته بود که به کدام راه روند و ایشان بر حسب فرمان روان شده و در آن راه بلاد و قلاع مفتوح و مقهور ساخته منتصف ربیع الأول به موکب ظفر قرین پیوستند و آغرق بزرگ که از راه دیبالپور می‌آمد و ضبط آن به عهده امیر شاهملک بود در آن روز به اردوی همایون رسید و روز جمعه نوزدهم به قریه کتیل که از آن‌جا تا سامانه هفده گروه باشد رسیدند و قبه شادروان به ایوان کیوان برکشیدند. «۱»

ذکر صدور فرمان واجب الأمتثال به روان شدن سپاه ظفرپناه به رسم یسال

چون شاهزادگان و امرا که به راههای مختلف رفته بودند به موعد معیّن جمع آمدند، امرای میمنه و میسره به مورچل خود به توره روان شدند. در برانغار امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و امیر مضراب و امیر یادگار برلاس و خماری و تیمور خواجه آق بوقا و دیگر امرا و در جوانغار پادشاه سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیر شاهملک و امیر شیخ محمد ایکو تیمور و امیر شیخ ارسلان و امیر سونجک و در قول تومان سان سیز و تومان کلان و امیر اللّه داد و امیر علی سلطان تواجی و باقی تومانات و

---

(۱). حاشیه نسخه س، ک: «چون مقصود بیان تسلط و اقتدار آن مؤید کامکار است، اگر اسامی بعضی بلاد و دیار بر زبان قلم درر نثار در شمار نیاید معذور دارند. منه، رحمه اللّه»- ظف: (ج ۲ ص ۶۶) «روز پنج شنبه هژدهم از کنار پل کوپله به سعادت و اقبال

روان شد ... روز جمعه نوزدهم از آن‌جا کوچ کرده به قریه کتیل رسیدند.» نسخ: کتبل.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۶۴

امرای قشونات بدین سان لشکری چهار فرسخ عرض یاسامشی کرده «۱» به طرف دهلی روان شدند و به قلعه اسندی رسیده در آن دیار دیّار نبود و حصار تقلغپور حکم اسندی داشت «۲» و از آن‌جا به شهر پانیپت نزول کردند «۳» و آن‌جا غله بسیار گرفتند و به لب آب پانیپت فرود آمده و باز اسباب جنگ مرتّب داشته فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امرای برانغار تا به موضع جهان‌نمای که عبارت از عمارتی است که سلطان فیروز شاه در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته که در دامن آن آب جون چون دریایی می‌گذرد تاخت کنند و امرا رفته و غنایم گرفته به فتح و ظفر بازآمدند و حضرت صاحب‌قران در مقابل قریه پله از آب جون عبور نموده به جانب حصار لوبتی رفت که در آن طرف علف بسیار بود و همان روز به حصار لوبتی رسید «۴» و پیش از این امیر جهانشاه و امیر شاهملک و امیر اللّه داد به موجب فرموده به آن حصار رفته بودند و اهل قلعه ابواب موافقت مسدود ساخته راه مخالفت گشودند و دست به حرب و قتال و جنگ و جدال برآوردند و درین روز بیست و نهم که اعلام ظفر اعلام سایه همایون بر آن مقام انداخت شیخی عاقل کار دیده و پیری کامل گرم و سرد روزگار چشیده به دل راست بیرون آمده باقی عصیان ورزیدند. آن حضرت فرمود که نقبها زده جنگهای سخت کردند. طلوع آفتاب رایت ظفر قرین نماز پیشین بود و قوّت دولت هنگام نماز پسین قلعه را گشود.

---

(۱). حاشیه ک، س: «در ظفرنامه می‌گوید شش فرسخ شرعی و دو میل عرض لشکر است و چون خواجه حافظ ملازم اردوی همایون بوده نقل او ثبت افتاد.» راست است. در ظفرنامه طول افواج را «بیست گروه مسافت که شش فرسخ شرعی باشد» نوشته «و دو میل به عرض» ص ۶۶ ج ۲.

(۲). ظف: «و از کتیل تا اسندی هفده گروه است ... و مردم سامانه و کتیل و اسندی که بیشتر کیش مجوس داشتند خانه‌های خود را سوخته بودند و به طرف دهلی گریخته.» (ج ۲ ص ۶۷).

(۳). ظف: روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه [صفر].

(۴). حاشیه نسخه ک، س: «و این لوبتی قلعه‌ای است در میان دو آب یکی جون و دیگری هیلن که سلطان فیروز شاه از آب کالینی بریده و به فیروزآباد آورده و آن‌جا به آب جون متّصل می‌شود. ظفرنامه.» در ظفرنامه چاپ تهران نام این قلعه لونی آمده است. (ج ۲ ص ۶۸).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۶۵

و سلخ ربیع الأول فرمود که نوکران ملو خان و هرکه از مقیمان قلعه مسلمان باشد جدا شده گبران را به تیغ جهاد گذرانیدند. و تمام قلعه غارت شده بغیر از سادات کسی امان نیافت و غره ربیع الآخر از حصار لوبتی به لب آب جون آمده و در برابر جهان‌نمای گذرها احتیاط نموده و بازگشته به اردوی همایون فرمود و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه را به تاخت جانب جنوب دهلی فرستاد «۱» و روز دیگر حضرت صاحب‌قران با هفتصد «۲» سوار جیباپوش نشاط احتیاط عمارت جهان‌نمای فرمود و از آب جون گذشته و به آن‌جا درآمده تکلّفات آن را ملاحظه نمود و جهان‌نمای تا آن حضرت را که جهانی در صورت انسانی بود به جهانیان ننمود، اسم جهان‌نمای آن عمارت را مناسب نبود و آن حضرت بعد از تفرج جهان‌نمای محلّ رزم و جدال و میدان محاربه و قتال در ضمیر جهانگیر قرار داد و علی سلطان تواجی و جنید بورلدای که به قراولی رفته بودند هریک کسی را گرفته [آوردند] «۳» و استفسار اخبار نموده محمد سلف را که علی سلطان آورده بود تلف شد. در این اثنا ناگاه ملو خان با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده و بیست و هفت [زنجیر] «۴» فیل ظاهر شده نزدیک رسید. آن حضرت از آب به طرف اردو عبور نموده قراولان لشکر منصور سید

خواجه و مبشر با سیصد مرد به مقابله و مقاتله منغلای دشمن مشغول شده جنگ‌کنان تا کنار آب آمدند و آن‌جا آتش بلا بالا گرفت و آن حضرت سونجك بهادر و اللّه داد را به مدد سید خواجه فرستاد و ایشان همچو باد از آب گذشته به اتّفاق

(۱). ظف (به اختصار) (ج ۲ ص ۶۹): «کیفیت وضع محاصره با شاهزادگان و امرا سنّت استشارت مرعی داشت و رای بر آن قرار گرفت که اول غلّه بسیار جمع آورده در آن حصار ضبط نمایند. بعد از آن به محاصره شهر گرایند و از برای امضای این رای امیر سلیمانشاه ... روان شدند تا جانب جنوبی دهلی را ...»

(۲). ظف: با قریب هفت سوار.

(۳). ك ندارد.

(۴). ك ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۶۶

سید خواجه تیرباران کردند و مخالفان تاب مقاومت نیاورده گریختند و هنگام گریز پیل جنگی «۱» افتاده سقط شد و از وقوع این حال، عقلا به فتح صاحب‌قران بی‌همال استدلال نمودند. چه گریه ابر آزاری دلیل خنده گلهای بهاری باشد.

مصرع

از گریه‌های ابر بود خنده‌های گل

و ملو خان گریزان عازم دهلی شد و امرا جهت احتیاط در عقب نرفتند.

ذکر ترتیب سپاه ظفرپناه و قتل فرمودن لشکر غزا شعار اسیران کفار را

ارباب عقل و بینش و واقفان کار کارخانه آفرینش را واضح و پیدا و لایح و هویداست که گشاینده ابواب فتح و ظفر عنایت ایزدی است و نماینده راه سعادت و اقبال رحمت بی‌غایت سرمدی و اگرچه خلعت سعادت برقد قدر هرکسی در ازل دوخته‌اند و شمع دولت در شبستان مراد از نور عالم علوی افروخته امّا آفتاب عالمتاب فتح و ظفر بعد از تاریکی گرد نبرد روی نماید و طراوت چمن کامرانی از گریه زار ابر کارزار در وقت کارزار پدید آید.

مصرع

گنج با مار است و گل با خار و مستی با خمار

و چون غرض از این سعی و کوشش اعلای کلمه حق و اظهار شعار اسلام باشد هرآینه ساعد این مطلوب زودتر به دست آید و چهره آن آرزو آسانتر روی نماید.

مصداق این سیاق آن است که حضرت صاحب‌قران بعد از مشّاق منزل و شداید طریق و مخالفت عبور و آفت بحار عمیق به حوالی دهلی رسیده به جانب شرقی حصار لوبتی فرود آمد و قبه و بارگاه به ذروه مهر و ماه برآمد و مجموع امرای نامدار و سرداران روزگار که بتاخت اطراف رفته بودند بازآمده آن حضرت همه را حاضر ساخت و با مخدوم‌زادگان و نوینیان و امرای عظام و سرداران قشونها مشاورت فرمود و قواعد توره و یاساق پادشاهان قدیم به خوبتر عبارتی بیان نمود و رسوم رزم‌آرایی و

(۱). س، ك: پیلی- ظف: دو پیل.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۶۷

قانون نبردآزمایی و در دریای وغا غوطه‌خوردن و از گرداب هیجا بیرون آمدن و در جوانغار و برانغار و قول عنان در عنان تافتن و

بدل حمله خصم در آن حال یافتن چنان بیان کرد که گوشها پر در شاهوار گشته سامعان آن سخنان به گوش هوش و سمع جان شنیدند و در همین مجلس شاهزادگان و امرا به عرض رسانیدند که از لب آب سند تا این‌جا صد هزار کفّار اسیر و گرفتارند. شاید که در روز جنگ میل مردم دهلی کرده به ایشان پیوندند و آن روز که ملو خان تا عمارت جهان‌نمای آمده و این سخن در اردوی همایون مذکور شده اسیران شنیده یکدیگر بشارت داده به اشارت بشارت می‌نمودند. و صاحب‌قران را سخن دولت‌خواهان معقول و مقبول آمده حکم یرلیغ نفاذ یافت که اسیران را به قتل آرند و هرکه تقصیر و تأخیر کند «۱» او را کشند و مال او از آن‌کس باشد که تقصیر او را به عرض رساند و به روایت اقلّ صد هزار هندو را به تیغ جهاد گذرانیدند و مولانا ناصر الدین عمر که یکی از ارباب عمایم بود، با آن‌که در همه عمر گوسفندی ذبح نکرده بود، در آن روز پانزده هندو «۲» را طعمه شمشیر غزا ساخت و آن حضرت فرمود که از هر ده نفر لشکر یک کس در اردو و یورت توقف نموده زن و فرزند هندوان و چهارپایان تالانی را ضبط نمایند و عازم شهر شده پنجم ماه از آب جون گذشته باز به این طرف آمدند و رعایت حزم را پیش خود خندقی کندند متصل به پشته که آن را بهالی خوانند و از شاخ درخت و چپر حصار ساخته در پیش خندق گاومیشان را گردن و پای در هم بستند و در پس چپرها خیمها برافراختند و آن حضرت اختیار منجّمان را که ناظر به تعویق بود تصدیق نفرمود.

---

(۱). ظف: «و هرکس که در امتثال این امر تأخیر و تهاون روا دارد او را بکشند و زن و بچه و مالش از آن کس باشد که تقصیر او را به عرض رساند.» ج ۲ ص ۷۲

(۲). ظف: «پانزده هندو در خیل داشت و با آن‌که هرگز گوسفندی ... در آن روز امتثال فرمان، هر پانزده را طعمه ...»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۶۸

نظم

ز سعد و نحس کواکب مدان تو راحت و رنج که غرقه‌اند همه همچو ما درین دریا اهل التنزیه و التّقدیس لا- یؤمنون بالتثلیث و التّسدیس.

نظم

دلا در دامن اسلام زن چنگ که او دارد کلید هفت اورنگ

گرفتم خود به جدولهای مرقوم همه احکام انجم گشت معلوم

چه سود این جمله چون در عالم پاک نه انجم راه می‌داند نه افلاک صاحب‌قران پاک اعتقاد روز دیگر صباح که هنگام فوز و نجاح است، بعد از نماز بامداد و فراغ از اوراد، به جهت رفتن به شهر و ثانیا برای حال ملو خان تفأل به منشور ربّانی و کلام سبحانی نمود و مصحف مجید گشود و آیه برآمد که به فتح شهر و قبح حال ملو خان بشارت داد. «۱» صاحب‌قران صاحب تأیید اعتماد بر بشارت قرآن مجید نمود و به ترتیب لشکر و تعیین مواضع بهادران صفدر قیام [و اقدام] «۲» نمود.

ذکر رزم حضرت صاحب‌قران و ظفر یافتن بر سلطان محمود والی هندوستان

چون حضرت صاحب‌قران را درین سفر فرخ اثر پیشنهاد همت عالی بنیاد نیت غزا و سعادت جهاد بود، لاجرم به موجب وَ مَنْ یُهاجِرْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ یَجِدْ فِی

---

(۱). طبق نوشته شرف الدین علی یزدی، وقتی تیمور به نیّت فتح شهر از قرآن کریم تفأل نمود، این آیت آمد:

إِنَّما مَثَلُ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ ... (سورهٔ یونس ۲۴) و چون به نیّت جنگ با ملو خان تفأل زد این آیت آمد: ضَرَبَ اللَّهُ

مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى شَيْ‌ءٍ (النّحل ۷۵).

(۲). ک: [اهتمام]- س ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۶۹

الْأَرْضِ مُراغَماً كَثِيراً وَ سَعَةً «۱» عظایم غنایم و کرایم مغانم روی نمود، چنانچه از آب سند تا این‌جا که دار الملك هند است بسی قلاع و بلاد به عنایت الهی مسخّر و مفتوح فرمود و هفتم ربیع الثانی، «۲» خورشید رای کشورگشای صاحب‌قرانی از مطلع تأیید آسمانی طالع شده رایت فتح و فیروزی برافروخت و عرصه جهان را به تیغ آفتاب از ظلمت هندوان شب‌نشان و کدورت تیره‌رایان پرداخت و به یوسونی که در نواحی بل کیتل «۳» مقرّر بود، برانغار از صولت امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و امیر مضراب و امیر یادگار برلاس و خماری و تیمور خواجه آق بوقا و دیگر امرا آرایش یافت و همچنین جوانغار از فرّ شکوه پادشاه سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیر شاهملك و امیر شیخ محمد ایکوتمور و امیر شیخ ارسلان و امیر سونجك و دیگر بهادران زینت گرفت «۴» و آفتاب رایت نصرت آیت از اوج قول و القلب مستقر سلطان الرّوح طلوع نمود و به توفیق ربّانی لشکری آراسته آمد که تا چشم روزگار در میدان پیکار نظاره‌گر لشکر موجودات است چنان سپاهی ندیده تا کواکب گردون در این کارخانه بوقلمون صف‌آرای گشته و خورشید تیغ‌زن و بهرام نیزه‌گذار شده آوازه صلابت چنان لشکری نشنیده.

بیت

ایام اگرچه قصه لشکر بسی شنیدامّا بدین صلابت و قوّت کسی ندید بدین نسق و ترتیب متوجه رزمگاه شدند و از طرف مخالف، سلطان محمود نبیره سلطان فیروز شاه قلب را آرامگاه ساخته ملو خان با او بود و میسره به اهتمام

---

(۱). سورة النساء ۱۰۰.

(۲). ظف: روز سه شنبه.

(۳). ظاهرا پل کوپله مراد است. (رک ظفرنامه ج ۲ ص ۶۶).

(۴). در شماره و ترتیب این اسامی، بین متن و ظفرنامه اختلافاتی دیده می‌شود. (رک ظفرنامه ج ۲ ص ۷۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۷۰

طغا خان مفّوض فرمود و امیر علی هوجه و سرداران کشور هند با او بودند و میمنه به عهده ملك هاتی «۱» و سایر سپاه‌سالاران هندوستان محکم شده و ده هزار سوار و بیست هزار پیاده. «۲»

مصرع

همه اسباب حرب آماده

روی به مقابله «۳» و مقاتله به کارزار آوردند و صد و بیست زنجیر فیل جنگی چون دریای جوشان و ابر خروشان به سلاحها آراسته و صندوقها و تختها بر پشت فیلان پیراسته و بر هر تخت و صندوق چند ناوك افکن آماده و رعداندازان و تخش‌افکنان نزدیک فیلان ایستاده اگرچه لشکر منصور صفهای جنگ بر هم شکسته بودند و کارهای پریشان به عقد عقل گره‌گشای بر هم بسته امّا بی‌تکلّف در این مقام محلّ اندیشه و حیرت بود. چه هیبت هیأت فیلان کوه منظر عفریت پیکر دلها از جا برده بود و دماغها برهم زده و اسبان فیلان را دیده می‌رمیدند و سواران بدیشان نمی‌رسیدند و در افواه مذکور و بر السنه مشهور که بر اعضاشان از صلابت تیر و شمشیر کار نمی‌کند و قوتشان چنان‌که درختان را به باد حمله بر می‌کنند و بناهای عالی را به اشارت ویران می‌سازند و به ثعبان خرطوم اسب را با سوار از زمین ربوده به هوا براندازند و این مبالغه‌ها در بیشتر خاطرها نقش‌پذیر شده بود و دغدغه به ضمایر

راه یافته. حضرت صاحب‌قران هنگام تعیین مواضع متعینان از جمعی علمای رفیع مقدار که ظفر کردار ملازم رکاب نصرت انتساب بودند مثل خواجه افضل پسر شیخ الأسلام مولانا جلال الدین کشی و مولانا عبد الجبار پسر اقضی القضاة مولانا نعمان الدین خوارزمی به زبان شفقت از روی عنایت سؤال فرمود که جای شما کجا خواهد بود. ایشان از دهشت آن سخنان بی‌تأمل گفتند که جای ما در آن محل که عورات باشند. آری

---

(۱). تصحیح از ظفرنامه- س، ک: مانی- ف: امانی.

(۲). حاشیه نسخ س، ک: «در ظفرنامه چهل هزار پیاده می‌گوید.» (ر ک ص ۷۸ ج ۲).

(۳). ظاهرا: روی مقابله.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۷۱

بیت

چون کشد بهرام روز رزم تیغ انتقام‌مشتری را چادر زهره به جای طیلسان است آن حضرت شرایط حزم مرعی داشته به حفر خندق و حصار چپر اشارت فرمود چنان‌که پیشتر مذکور شد «۱» و خارهای خسک بزرگ از آهن ساخته بودند که هنگام حمله فیلان پیادگان در راه ایشان فشانند و خود آفتاب فتح و دولت از مطلع سعادت به نوعی برآمد که هیچ یک ازینها به کار نیامد و چون لشکر جانبین و تلاقی طرفین نزدیک رسیدند چنانچه عادت سعادت آثار آن مؤیّد کامکار بود به قدم صدق پیاده شده مصلّا بر روی خاک انداخت و دو رکعت نماز با هزار نیاز گزارده و دوگانه از برای یگانه حقیقی به جای آورده از بخشنده بی‌علّت ظفر و نصرت خواست و درین حال امرا که در منغلا بودند در خاطر آوردند که آن حضرت «۲» صاحب دولت است باشد که جمعی به مدد ما فرستد و آن حضرت از نماز فارغ شده و عرض نیاز به حضرت کارساز فرستاده بر حسب ارباب الدول ملهمون حکم فرمود که از لشکر قول علی سلطان تواجی و الطون بخشی و پسر موسی رکمال با چند قشون به مدد امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک و امیر اللّه داد که منغلا بودند رفتند و منغلا را دل قوی شده به امید تمام روی به جنگ آوردند و صورت حال و شرح آن محاربه و قتال چنان بود که هردو لشکر چون دو بحر اخضر در جنبش آمدند.

نظم

به جنبش درآمد دو لشکر چو کوه‌از آن جنبش آمد زمین را ستوه

---

(۱). ظف: و در پیش خندق گاومیشان را پهلوی هم داشته گردنها و پایهای ایشان را به چرم گاو بر هم بندند و خارهای ...» (ج ۲ ص ۷۹).

(۲). ظف: «... در خاطر گذشت که اگر حضرت صاحب‌قران از لشکر قول بر انغار ما بندگان را مدد فرستاد نشانه قوّت دولت و بشارت فتح و نصرت باشد.» (ج ۲ ص ۸۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۷۲ ز پولاد پوشان لشکرشکن‌تن کوه لرزید بر خویشتن قراولان ظفرنشان سونجک بهادر و سید خواجه و اللّه داد و دیگر دلاوران سپاه مخالف را دیده در کمین شدند و قراول دشمن پیدا آمده و از ایشان گذشته دلاوران نامدار با تیغ ظفرنگار چون شیر غرّان در طلب شکار از پس ایشان درآمدند و قریب پانصد کس را بر خاک هلاک انداختند و سپاه نصرت‌شعار جلادت آثار، که از دندان شیر و خرطوم فیل و سرپنجه پلنگ و کام نهنگ اندیشه نداشتند، به زخم تیغ آبدار و سنان جان‌گذار مرد و فیل را مجروح گردانیده و بر صف فیلان زده فیل‌بانان را نگونسار ساختند. از برانغار امیرزاده پیر محمد حمله کرده شمشیر به فیل رسانید و میسره دشمن را که به طغای خان قوی بود رانده از حوض خاص گذرانید و امیر سلیمانشاه کوششهای بهادر

[انه نمود. از جوانغار اميرزاده سلطان حسين و اميرزاده سلطان خليل و جهانشاه] «۱» بهادر و غياث الدين ترخان ميمنه خصم را كه به تمكين ملك معين الدين و ملك هاتى كوه آهنين مى‌نمود بر هم شكستند و امير جهانشاه در عقب خصم «۲» رفته نزديك دروازه رسيد و قول دشمن با پيلان چون اهرمن حمله آورد و اميرزاده رستم و امير شاهملك و امير شيخ نور الدين پيش آمده و كوششهاى مردانه نموده به مركز ياغى محيط شدند و امير شيخ نور الدين شمشير رسانيد و امير شاهملك دادمردى داد و امراى قشون و ديگر بهادران بر صف پيلان جنگى زدند و به ميان كوههاى بى‌ستون كه به چهار ستون مى‌رفتند درآمدند و فيلبانان را از قله آن كوهها نگونسار ساختند و به تير و شمشير خرطوم اژدها صفت فيلان را مجروح كرده مى‌انداختند و فيلان را دستگير كرده آوردند.

نظم

پيادگان كه در آن جنگ رفته همچون شيرهمه به دولت شه بازگشته پيل‌سوار

---

(۱). ك ندارد.

(۲). س، ك: دشمنان.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۷۷۳ كه خوانـد در همه تاريخ از ملوك جهانگرفته پيل به شكل شتر قطار و مبارزان ممالك هندوستان به قدر قوّت و توان پاى جلادت فشرده دست‌بردها نمودند. امّا مثال باد و پشه ضعيف نهاد است كه هرچند بيش ايستاد جان بيشتر به باد داد و اميرزاده خليل سلطان با آن‌كه در سن پانزده سالگى بود فيل قوى گرفته فيلبانان را نگونسار ساخت و به طريق گاو رانده به حضرت صاحب‌قران رساند.

نظم

هنوز از لبش مى‌دمد بوى شيرچو شيران كند فيل جنگى اسير عاقبت سرّ أ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحابِ الْفِيلِ «۱» به ظهور آمده طليعه ظفر از افق نصرت رخ نمود و فرزين بنـد مثلث اعـدا را بر هم شكست و به سمّ اسبان تـازى شاهان ممالك را بر بساط حرب زرّافه شكل پياده گردانيد و دباب «۲» وار در قيـد تسخير آورد و به‌سان شتر قربانى مذبوح ساخت و از خون سياهان تيغ سبز رنگ «۳» را سرخ‌روى كردنـد. آرى قطرات معـدود بـاران را بـا درياى بى‌كران دعوى برابرى محال است و ذرّات معـدوم سرگردان را با خورشيد درخشان خيال همسرى چه مجال.

عاقبت ستيزه‌رويان هند هزيمت يافته رو به گريز نهادند و چندان از هندوان كشتند كه حكايت قتل اصفهان و سيستان بر طاق نسيان ماند و از خسته و كشته صحرا و پشته مساوى شد.

بيت

ز بس هندوى كشته بر خاك راه‌زمين گشت در آسمان روسياه

---

(۱). سورة الفيل ۱.

(۲). دبابه از وسائل جنگى قديم. امروز هم دبابه به معنى تانك است.

(۳). س، ك: سبزارنگ.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۷۷۴

سلطان محمود و ملو خان گريخته به شهر درآمدنـد و صاحب‌قران سعادت قرين نماز پيشين به دروازه دهلى رانده هرچند قادر بود كه به شهر درآيد نظر بر حال عجزه و مساكين عنان بازكشيد و در موضع حوض خاص نزول فرمود و حوض خاص را درياى همت سلطان فيروز شاه چنان وسيع ساخته كه تير پرتاب از يك طرف به ديگر طرف نمى‌رسد و از آب باران در موسم بشكال پر آب

زلال می‌شود و تمام سال اهالی دهلی آب از آن برمی‌دارند و مرقد سلطان فیروز شاه بر کنار آن واقع است.

افاض اللّه علیه شآبیب الغفران.

و آن محل چون از موکب همایون محلّی شد، شاهزادگان و امرا و ارکان دولت مراسم تهنیت به جای آوردند و آثار شجاعت و غرایب امور که به فر دولت قاهره در آن معرکه از هرکس به ظهور آمده بود بازمی‌نمودند و آن حضرت از ملاحظه وفور نعم الهی آب در چشم آورده رقّت فرمود. چه دیده دولت او از طلعت فرزندان کامکار و امرای نامدار و اعوان و انصار به فروغ نور تأیید الهی به غایت روشن بود.

ذکر فرار سلطان محمود ملو خان و فتح دار الملک هندوستان

چون سلطان محمود و ملو خان گریخته و عقد جمعیت از هم ریخته به شهر درآمدند از آن جرأت پشیمان شدند. امّا فایده نداشت. الآن قد ندمت و ما ینفع النّدم. و همان شب که در تیرگی چون روز بخت هندوان سیاه بود، نیم شب سلطان محمود از دروازه هودرایی و ملو خان از دروازه برکه که هردو در جانب جنوب جهان‌پناه واقع است بیرون رفته گریختند و آن حضرت جمعی دلاوران در عقب فرستاده بسیاری از گریختگان فرود آورده غنیمت فراوان گرفتند و دو پسر ملو خان یکی سیف خان که به ملک اشرف «۱» مشهور بود و دیگری خداداد اسیر کرده بازآمدند و همان شب امیر اللّه داد و جمعی امرای قشون به ضبط دروازهای تمام شهر قیام

---

(۱). ظف: «به ملک شرف الدین اشتهار یافته بود.» (ج ۲ ص ۹۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۷۷۵

نمودند تا کسی بیرون نرود.

و هشتم ماه در وقتی که خسرو سیّارگان علم ظهور از افق شرق برآورد، خاقان صاحب‌قران به دروازه میدان در عیدگاه برابر حوض خاص فرود آمد و سراپرده و بارگاه به اوج مهر و ماه برآمد و سادات و قضاۀ و اکابر و اشراف به عزّ بساط بوس مستسعد شدند و فضل اللّه بلخی نایب ملو خان با اهل دیوان به خاکبوس آستان سر افتخار به آسمان رسانیدند و سادات و علما و مشایخ به شاهزادگان و امرا توسّل جسته التماس امان کردند و حاجت ایشان معروض شده ملتمس مبذول افتاد و نقارها و توق بالای دروازه برآورده آوازه فتح و بشارت به عیوق برآمد و مؤلف اصل که در آن سفر ملازم رکاب همایون و در آن مجمع حاضر بوده «۱» در تاریخ واقعه این نظم فرموده:

نظم

گرفت مملکت هند خسرو توران‌ز دار ملک که دهلی است تا لب دریا

گذشته هشت ربیع دوم اوایل جدی«ز فتح شاه» شده سال هجرتش پیدا «۲»

تو باژگونگی کار هندوان بنگرز شدتی که به ایشان رسید سال «رخا» «۳» و صد و بیست فیل جنگی کوه‌پیکر و چند گرگدن عفریت‌منظر به تصرّف آمده مجموع رو به زمین نهاده مانند کسان که امان خواهند فریاد برآوردند و آن

---

(۱). مسلما منظور حافظ ابروست.

(۲). در ظفرنامه این بیت چنین آمده:

چهار شنبه هشتم مه ربیع دوم‌گرفت خسرو صاحب‌قران دهلی را

(۳). حاشیه نسخ ک، س: ظفرنامه:

ز آبیاری دولت به باغ نصرت شاه‌به سال «خار» گل فتح هند شد بویا «ز فتح شاه» و «رخا» و «رخار» هریک برابر است با ۸۰۱ یعنی سال فتح دهلی. ظاهرا اشعار از حافظ ابروست ولی شرف الدین علی یزدی آن را به صورتی دیگر در کتاب خویش آورده است!! (ر ک ظفرنامه ج ۲ ص ۹۲).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۷۶

حضرت بعد از مراجعت، فیلان به ممالک فرستاد و بعضی به سمرقند آوردند. از آن جمله دو زنجیر به تبریز بردند و یکی به شیراز و پنج زنجیر به هرات و یکی به شروان پیش امیر شیخ ابراهیم و یکی به ارزنجان روم پیش امیر طهرتن.

و روز جمعه دهم ماه، مولانا ناصر الدین عمر، مصاحب صنادید بارگاه، به شهر درآمده خطبه را به زیب و زینت پادشاه زمان سلطان محمود خان و نام بزرگ صاحب‌قران امیر تیمور گورکان و ولی العهد امیرزاده محمّد سلطان موشح گردانیدند.

نظم

ز نامش بود خطبه را پایه عالی‌ز جودش بود سکّه را خنده بر لب و دبیر روشن‌ضمیر ذکر فتح و تسخیر پادشاه جهانگیر به قلم گوهربار و خامه درر نثار به هر بلاد و دیار مصحوب مسرعان باد رفتار روان ساخت و طنطنه این بشارت در طاس نگون گردون و اطراف ربع مسکون انداخت و چون خورشید دولت از افق سعادت طالع شد و غنچه آمال از گلبن اقبال شکفته گشت، حضرت صاحب‌قران خواست که از کلفت رزم به نزهت سرای بزم خرامد. مجلس شاهانه آراسته به نغمات مطربان خوش الحان ریاض عیش طراوت و خرّمی بخشید و به راح ریحانی دماغ روح را تازه گردانید و عواطف خسروانه شاهزادگان و امرا را به انواع انعام و عنایت اکرام رعایت فرمود چنانچه زبان حال همه به این سرود مترنم بود:

نظم

مبادا بی‌تو هفت اقلیم را نورغبار چشم بد از دولتت دور شانزدهم ماه فوجی از سپاه ظفرپناه بر دروازه جمع آمده رعایا را آسیب می‌رسانیدند. فرمان همایون نافذ شد که امرای عظام به منع آن طایفه قیام نمایند «۱» و

---

(۱). ظف: «در اثنای آن حال حضرات عالیات جلبان ملک آغا و دیگر خواتین به عزم تماشای هزار ستون که ملک جونه در جهان پناه احداث نموده بود به شهر درآمدند.» (ج ۲ ص ۹۴).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۷۷

امرای دیوان و بیتکچیان مثل جلال اسلام و جمعی اهل قلم بر در دروازه نشسته توجیه مال امانی می‌کردند و چند هزار سوار به تحصیل قند و غلّه آمده بودند و غلبه‌ای از نوکران آغایان جهت مهمّات در شهر می‌گشتند و نوکران امرا جمعی یاغی را که از اطراف گریخته پناه به شهر آورده بودند به موجب فرموده تفحّص می‌نمودند.

بدین سببها لشکریان در شهر ریختند و دست بیداد برآورده در غارت آویختند و امرا هرچند منع کردند مفید نبود و آن حضرت در مجلس عشرت.

نظم

به رسم فریدون و آیین کی‌بر آراسته بزمی از رود و می و صبا و شمال را مجال نه که صورت حال عرضه دارد. آری وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ «۱» در شهرهای دهلی از سری و جهان‌پناه و دهلی کهنه لشکر بنیاد خرابی و فساد کردند و هندوان جوق جوق آغاز جنگ کرده خانه‌ها و مالها آتش زده زن و فرزند را سوختند و با آن‌که هندوان نایره قتال و جدال برافروختند، امرا دروازه‌ها را بستند تا لشکر بیرون نتوانند آمد. امّا پانزده هزار سوار نامدار از اول شب تا روز غارت کردند و روز بیرونیان را طاقت نمانده

درآمدند. هفدهم ماه غارت عام اتّفاق افتاد و دیگر روز همان آتش جهانسوز شعله‌افروز بود و محلات جهان‌پناه و سری به تاراج رفت و هرکس از لشکر صد نفر و بیشتر و کمتر تا بیست هندو اسیر کرده برده گرفتند و انواع لآلی و جواهر به تخصیص یاقوت و الماس و اوانی زر و نقره و نقود از تنگهای علایی چندان بود که شرح آن از حدّ تجاوز می‌نمود و بیشتر کنیزکان را یاره‌ها و خلخالهای زر و نقره در پای تا انگشتهای پای به انگشتریهای قیمتی آراسته بود و اقمشه و رخوت و نبات و ادویه و عقاقیر در حساب نمی‌آمد و نوزدهم ماه امیر شاهملک و علی سلطان تواجی با پانصد مرد جلد متوجه دهلی کهنه شدند که هندوان در مسجد جامع آن‌جا جمع آمده جنگ می‌کردند بهادران نامدار به دفع آن

---

(۱). سورة الرّعد ۱۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۷۸

اشرار پرداختند و به تیغ جهاد بنیاد اهل فساد را برانداختند و اکثر هندوان را کشته باقی را اسیر کردند. و چون شرح این قضایا به سمع اعلی رسید اختیار کار از دست رفته بود.

نظم

چون کار به اختیار ما نیست‌به کردن کار کار ما نیست و آن حضرت حکم فرمود که ارباب حرف به نوّاب مخدوم‌زادگان و امرا سپارند «۱» و سنگ‌تراشان را جهت خاصه مضبوط دارند. «۲» چه به موجب نصّ إِنَّما یَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ «۳» آن حضرت را داعیه ساختن مسجد جامع از سنگ تراشیده در دار الملک سمرقند بود چنانچه شرح آن خواهد آمد ان شاء اللّه.

و وضع این سه شهر که حالا دهلی عبارت از آن است چنان است که سیری در گرد خود سوری مدوّر دارد و دهلی کهنه را سوری از آن بزرگتر است و از سور سیری که به جانب مشرق مایل به شمال واقع است تا به سور دهلی کهنه که از طرف غربی است مایل به جنوب، از دو جانب بارو کشیده‌اند و آن را جهان‌پناه گویند و از دهلی کهنه بزرگتر است و مجموع سی دروازه دارند.

ذکر نهضت حضرت صاحب‌قران از دهلی به دیگر مواضع هندوستان

حضرت صاحب‌قران در کمال عظمت و جلال مدت پانزده روز به سعادت

---

(۱). ظف: «مقرر شد که از ارباب صناعت و حرفت که ملازمان و چاکران خاصّه بیرون آورده بودند بعضی به شاهزادگان و آغایان و امرا که به سعادت ملازمت استسعاد داشتند قسمت نمایند و بعضی به جهت دیگر شاهزادگان و آغایان که در مستقر دولت خویش بودند به نوکران ایشان سپارند.»

(۲). ف: منظور- ظف: «اشارت علیه صدور یافت که مجموع سنگ‌تراشان را جهت خاصه شریفه ضبط نمایند.» (ج ۲ ص ۹۶).

(۳). سورة التوبة ۱۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۷۹

و اقبال در دهلی توقف فرمود و از برای قلع و قمع اهل شرک و طغیان عازم دیگر مواضع هندوستان شده بیست و چهارم ربیع الآخر از ظاهر جهان‌پناه نهضت نمود «۱» و هنگام عزیمت همایون یکی از مقربان را فرمود که سادات و قضاة و علما و مشایخ را در مسجد جامع جهان‌پناه جمع آورده نگذارد که از جنبش سپاه ظفرپناه گرد ملال بر دامن کمال ایشان نشیند و آن حضرت با بخت فیروز به فیروزآباد آمده ساعتی آن متنزهات را در نظر آورد و در مسجد آن‌که بر کنار آب جون از سنگ تراشیده خوب ساخته‌اند دوگانه‌ای از برای یگانه به صدق و نیاز گزارده و شکر نعمای الهی به جای آورده سوار شد و چون از دروازه بیرون آمد، خداوند

زاده سید شمس الدین ترمذی و علاء الدین نایب شیخ کوکری که از لشکر منصور به رسالت جانب لهاور رفته بودند این‌جا رسیده عرضه داشتند که بهادر نهار حاکم آن‌طرف سر بر خط بندگی نهاده روز جمعه به خدمت می‌رسد.

و چون موکب عالم‌گشای آن طرف جهان‌نمای نزدیک وزیر آباد نزول فرمود، ایلچیان بهادر نهار طوطی سفید «۲» که از عهد سلطان تغلق شاه مانده بود و در مجالس سلاطین سخنوری و شکرخایی کرده به عرض رسانیدند و حضرت صاحب‌قران به آن تحفه گرامی که به فضیلت نطق در هوای فضای انسانی طیران می‌نمود انبساط فرمود و از آب جون گذشته به موضع کته فرود آمد و در آن مقام بهادر نهار و پسرش قلتاش با پیشکشهای شایسته و تحفه‌های بایسته به درگاه سپهر اشتباه آمدند و شرط بساط بوس یافته به نوازش پادشاهانه بلند پایه و سرافراز شدند و آن حضرت از موضع کته به مرحله باغ بت آمد و از آن‌جا به منزل آسار که در میان دو آب است رسیده به ولایت دولت‌آباد که معمورترین ولایات هند بود درآمد و دو روز توقف نمود.

---

(۱). ظف: «روز چهار شنبه بیست و دوم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمائه.» (ج ۲ ص ۹۸).

(۲). ظف: «دو طوطی سفید.» (ج ۲ ص ۹۹).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۸۰

ذکر فتح قلعه میرت و شرح آن

میرت از قلاع مشهور کشور هند است و حضرت صاحب‌قران امیر رستم طغای بوغا و امیر شاهملک و امیر اللّه داد را به تسخیر آن قلعه فرستاده بود و الیاس افغانی «۱» و پسر مولانا احمد تهانه سری «۲» وصفی گبر که ضابطان آن قلعه بودند عناد نموده گفتند پادشاه ترمه شیرین بدین قلعه آمده نتوانست گرفت. آن حضرت را از استماع این سخن آتش حمیت زبانه زده شب در میان با ده هزار سوار بیست گروه مسافت قطع کرده بیست و نهم ماه ربیع الآخر نماز پیشین به ظاهر میرت رسید و در زمان فرمود که امرا به نقب مشغول شدند و نماز شام در زیر هر برجی ده گز نقب رفته بود. گبران از مشاهده آن حال سراسیمه و حیران شده چون صید ضعیف که از حمله شیر غرّان خشک بر جای ماند، هندوان را دست و پای از کار افتاد. روز دیگر امیر اللّه داد با قشون خود که قوجینان وفادار بودند «۳» بر در دروازه زور آورد و نوکر او سرای نام که مبارز میدان جلادت بود پیش از همه کمند بر کنگره قلعه انداخته به بالا برآمد و بهادران دیگر عزم بالا کرده امیر رستم برلاس الیاس افغانی و پسر مولانا احمد تهانه‌سری را گردن بسته به حضرت رسانید وصفی گبر در جنگ کشته شده و پسر او به آتشی که می‌پرستید معذّب گشته بود و غرّه جمادی الاولی که سلخ عمر اهالی میرت بود غیرت دین اسلام تیغ انتقام کشیده اکثر آن بی‌ادبان را بر شمشیر قهر گذرانید و زن و فرزند اسیر گردانید و بعد از فتح نقبها آتش زده بروج آن با زمین هموار شد و این فتح ضمیمه سایر فتوحات گشت.

نظم

زمان تا زمان از سپهر بلندبه فتح دگر باد فیروزمند

---

(۱). ظف: الیاس اوغانی.

(۲). نسخ: بهار سبزی.

(۳). ظف: «با قشون خود که به وفادار اشتهار داشت و از قوجینان بودند.» (ج ۲ ص ۱۰۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۸۱

و آن حضرت پیش از فتح قلعه فرموده بود که تهدیدنامه به اهل قلعه نویسند و ایشان را از صدمات قهر ترسانند و بر زبان قلم منشی

جریان یافته بود که ما را با ترمشیرین چه نسبت است و چون نامه را به عرض رسانیدند خاطر همایون از استعمال آن کلمه متغیّر شده بر زبان ادب راند که ترمشیرین خان بر ما سابق وفایق است «۱» و، با آن‌که فتح آن قلعه ترمشیرین خان را میسّر نشده بود و فوجی از سپاه بی‌کران صاحب‌قران به یک زمان گشود، در مقام ادب به چنین ادای کلام قیام نمود و به حقیقت از فواید ضبط تاریخ امثال این لطایف است که با چنان رفعت منزلت و بسطت مملکت حسن تواضع و ادب آن پادشاه عالی رتبت تغییرپذیر نگشت.

نظم

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف‌مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

ذکر غزوی که حضرت صاحب‌قران را با گبرکان که در کشتیها بودند واقع شد

حضرت صاحب‌قران در غره جمادی الأولی که فتح قلعه میرت فرمود، امیر جهانشاه را با لشکر جوانغار تعیین نمود که از آب جون گذشته به تاخت اطراف دریای گنگ متوجه بالاآب شود و امیر شیخ نور الدین را به ضبط [آغرق بازداشت که از کنار آب قراسو عزیمت نماید و رایات همایون به جانب دریای گنگ که از] «۲» میرت تا آن‌جا دوازده گروه بود روان شد و در اثنای راه امیر سلیمانشاه به موکب ظفر قرین پیوست و نهم ماه وقت طلوع آفتاب لشکر منصور به فیروزپور رسید و گذرگاه جسته چاشتگاه پیدا شد. امّا پایاب نداشت. امرا از خطر دریا اندیشیده التماس

---

(۱). حاشیه نسخه ف: «این کلام با کلام سابق منافات تمام دارد.»

(۲). ک ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۸۲

نمودند که رکاب عالی عبور ننماید و آن سخن محل قبول یافته فرمان فرمود که امیر سید خواجه و جهانملک و دیگر دلاوران از آب گذشتند و بندگی حضرت به طرف بالاآب عازم تغلغ‌پور بود. ناگاه خبر آمد که در پایان آب غلبه‌ای عظیم از هندوان جمع شده‌اند. آن حضرت امرای تومان مثل علی سلطان تواجی و امیر مبشر و دیگر بهادران را با پنج هزار سوار فرمود که عازم آن طرف شدند و رایات نصرت آیات برقرار متوجه تغلغ‌پور بود و در آن ولا، در بازوی همایون اندك نفخی ظاهر شده موجب ملالت مزاج شریف شد و ذاتی که سلامتش سبب استقامت عالم است از منهاج اعتدال عدول نمود.

و در این اثنا، خبر آمد که گبران بسیار بر چهل و هشت کشتی سوار بر روی دریا می‌آیند هریك پاره کوهی از دریا به ابر پیوسته یا زنده پیلی برآشفته و در نیل جسته. آن حضرت، از حرص جهاد و شره به محاربه اهل شرك و عناد، سوار شده آن درد و ملالت بکلی زایل شد و آن بحر مکرمت به کنار آب آمد و جمعی مجاهدان به مقاتله گبران نهنگ‌آسا خود را در آب انداختند و چون ماهی شناور شده روی به جنگ آوردند و بعضی پایان آب گرفته تیرباران کردند و گبران به معارضه سپرها در سر کشیدند و تیر می‌انداختند و از طرفین.

مصرع

آتش پیکار برافروختند

و از مقابله و مقاتله مجاهدان دین‌دار و تیره‌رایان کفار صورت مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ «۱» آشکارا شد و جمعی اسب در آب انداخته به شناه به کشتیها رسیدند و دست بر لب کشتی زده دلاورانه درآمدند و بیشتر کشتیها را گرفته هندوان را به قتل آوردند و باقی هندوان ده کشتی بر هم بسته هم پشت شدند و مجاهدان سعادت شعار در کشتیهای کفار که گرفته بودند درآمده متوجه هندوان گشتند و از طرفین خون چون موج دریا در جوش آمد.

(۱). سورة الرحمن ۱۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۷۸۳

نظم

چو دریای هیجا برآورد موج‌سر موج خونها برآمد به اوج عاقبت به یمن دولت دین محمدی علیه السلام هندوان ضلالت انجام را به زخم تیر و ضرب تیغ از راه آب به آتش دوزخ فرستاده.

مصرع

خرمن آن مرده دلان سوختند

و زن و فرزند ایشان را اسیر و برده گرفتند.

ذکر سه غزو که حضرت صاحبقران را در یک روز با گبران اتفاق افتاد

چون خاطر همایون صاحب‌قران ربع مسکون از غزو و جنگ اهل ضلال که در کشتیهای دریای گنگ بودند فراغ یافت، همان روز موضع تغلغ‌پور را محل نزول اجلال ساخت و در این مقام [شب یک شنبه چهارم ماه چون چهار دانگ از شب گذشت] «۱» از جانب امیر اللّه داد و بایزید قوجین و آلتون بخشی که به قراولی رفته بودند دو قاصد آمده عرضه داشت که امرا گذر نیک پیدا کرده از آب گنگ گذشته‌اند و در آن طرف گروه انبوه جمع آمده سردار ایشان مبارک خان نام مستعد جنگ است.

آن حضرت همین شب، سحرگاه عزیمت نمود. خروش کوس و گور که به گوش بهرام خون‌آشام رسانید و به افروختن مشعلها شب تاریک را روز روشن گردانید و پیش از صبح از آب گذر فرموده نماز بامداد از آن سوی آب به جای آورد و از هر طرف سپاه ظفرپناه رسیده به نیّت غزو و جهاد روان شدند و چون به مخالفان رسیدند مبارک خان با ده هزار سوار و پیاده اسباب جنگ ترتیب داده ایستاده بود. در این حال بر ضمیر منیر امیر کبیر گذشت که دشمنان بسیارند و مردم حاکم و لشکریان به اطراف متفرّق شده دورند. جز توکّل بر عنایت حق تعالی چاره و تدبیری نیست.

(۱). تکمیل از ظفرنامه. در هر سه نسخه این قسمت در حاشیه به نقل از ظفرنامه آمده است (ر ک ج ۲ ص ۱۰۶).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۷۸۴

ناگاه پنج هزار سوار که با سید خواجه و جهان ملک به هر جانب رفته بودند رسیده ملحق شدند و این صورت که روی نمود از غرایب اتفاقات حسنه بود. آن حضرت شکر الهی به جای آورده حکم فرمود که امیر شاهملک و امیر اللّه داد با هزار سوار نامدار بر سر گبران رانند و اندیشه کثرت به خاطر نیارند و آن حضرت در قول توقّف نمود. مبارزان ظفر شعار تیغ جهاد آخته بر سر دشمنان تاختند. امرا هنوز در جنگ شروع نکرده وهم و هراس بر گبران مستولی گشته و ترس و بیم بر ایشان غالب شده متفرّق و پریشان گشتند و لشکر منصور در عقب رفته جمعی را به قتل آوردند و زنان و فرزندان آن بی‌دینان را اسیر ساخته گله‌های اسب و گاو ضبط کردند و ساعتی در آن مرحله نزول فرمود و این غزای اول بود.

در آن حال خبر آمد که در دامن کوه کوتله «۱» که بر کنار گنگ است گبران جمع آمده‌اند. آن حضرت با پانصد سوار متوجه کوتله شد و لشکریان به گرفتن غنایم مشغول بودند. حضرت صاحبقران چون نزدیک گبران رسید گروهی انبوه در نظر آمد. امرا شاهملک و علی سلطان تواجی با اندک مردمی بر سر ایشان تاختند و غازی‌وار غلغل تکبیر در گنبد دوار انداختند و آثار شجاعت و مردانگی به ظهور آورده هندوان را شکستند و کثرت چنان را رانده غنیمت بسیار گرفتند و عامه لشکر به غارت مشغول بودند و

زیادت از صـد سوار ملازم رکاب همایون نبود. ناگاه گبری [ملک شیخه «۲» نام با صـد سوار و پیاده بر طریق فداییان تیغها کشیده عازم موکب ظفر شعار شدند و چون نزدیک] «۳» رسید یکی از بندگان درگاه نادانسته به عرض رسانید که این شیخ کوکری است که در سپاه ظفرپناه می‌باشد. آن حضرت بدین سبب عازم کوه شد و شنجه گبر لشکر اسلام را تیغ رسانید و بهادران ملک شنجه

(۱). ظف: «دره کوپله که بر کنار آب گنگ است.» (ج ۲ ص ۱۰۸).

(۲). ف: شنجه س: سنجه- ظف: ملک شیخه (ج ۲ ص ۱۰۸).

(۳). ک ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۸۵

را تیری بر شکم و تیغی بر سر زده آن گبر تنومند از اسب فتاد و رسن در گردن به حضرت رسانیدند و از او سخن پرسیده به جای جواب جان داد و اتباع بی‌دینش در عقب او به دوزخ و بئس المهاد رفتند و این غزو دوم بود.

باز در همین ساعت خبر آوردند که در دره کوتله «۱» که از این‌جا تا آن موضع دو گروه راه سخت و بیشه پردرخت است گبران بسیار جمع شده‌اند. آن حضرت را چون در این روز دو نوبت سعادت جهاد اتفاق افتاده بود جای آن بود که فرود آمده آسایش نمایند. امّا از استماع این خبر نائره شوق جهاد در نهاد آن مؤیّد پاک اعتقاد شعله زد و ثواب جاودانی را بر راحت تن آسانی اختیار فرمود و در حال با جمعی خواص سوار شده روی اخلاص به صوب غزا آورد و چون بیشه‌های دشوار گذر در راه بود و گبران کفار بسیار، در خاطر خطیر می‌گذشت که اگر فرزند پیرمحمد و سلیمانشاه بهادر که پیش از این به سه شبانروز در برابر فیروزپور از آب عبور نموده به تاخت ناحیت دور رفته بودند، رسند، از آثار لطف پروردگار باشد و حال آن‌که متوقّع نبود که ایشان درین معرکه حاضر شوند. چه تصّور ایشان آن بود که رایات منصور از آب عبور نخواهد فرمود. ناگاه وقت نماز عصر به صورتی‌که در ضمیر منیر نقش بسته بود امیرزاده و امیر به موکب پادشاه جهانگیر پیوستند.

نظم

مگر که لوح قضا بود رای شاه جهان‌که هرچه گشت مصوّر درو نمود عیان و سپاه منصور بر سر گبران رانده به غلغل تکبیر و ضرب شمشیر و زخم تیر اکثر آن گمراهان را به تیغ جهاد گذرانیدند و چندان غنیمت به دست لشکریان افتاد که محاسب و هم از شمار آن عاجز شد و سه غزو چنین‌که در یک روز آن حضرت ارتکاب نموده به نفس همایون در مصاف کفّار حاضر شد سلاطین نامدار را به ندرت

(۱). ظف: کوپله.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۸۶

اتفاق افتاده باشد و چون روز بیگاه و چهره روزگار چون روی و رای کفار تیره و سیاه گشت و در آن بیشه‌های تنگ جای درنگ نبود لشکر منصور با غنایم نامحصور به موقف غزو دوم بازگشته فرود آمدند و اتمام قضیه «۱» دره کوتله تا در روز دیگر موقوف ماند.

مصرع

بامدادان کار گبران جمله یکسو می‌شود

ذکر استیصال گبران دره کوتله «۲» و قصه سنگی که بر شکل گاوی واقع شده و آن را می‌پرستند

دره کوتله بر دامن کوهی است که دریای گنگ از آن می‌گذرد و پانزده گروه از آن‌جا بالاتر سنگی است بر شکل گاوی که آب گنگ از آن سنگ بیرون می‌آید و خواص و عوام هندوان بی‌دین و ملل اولئک کالانعام بل هم اضّل «۳» از خری آن گاو سنگین را پرستش نمایند و یک ساله راه از اطراف به اعتقاد تمام پیش آن گاو آینـد و مردگان خود را سوخته خاکستر خود را در آن آب ریزند و به امید نجات در آن وسیله آویزند و زر و نقره در آن آب پاشند و زندگان در آن آب درآمده سر و ریش تراشند و آن را به زبان خود عبادت مقبوله خوانند و به منزله حج از ارکان اسلام و ایمان دانند و ابو نصر عتبی حکایت غوایت که هندوان به عقیده فاسده در باب این آب دارند در کتاب یمینی آورده است و شرح آن داده که سلطان محمود، بعد از چند سال که به فرض جهاد قیام نمود، در اواخر حال عزیمت قنّوج فرمود و مدتها به محاربه کفار گذرانید تا عاقبت به سعی تمام لشکر اسلام به این حدود که اکنون قلم مشکین رقم در مقام اتمام کلام آن است رسانید و صاحب ترجمه یمینی آن غزو را طراز مواقف و مغازی یمین الدّوله محمود دانسته و صاحب‌قران ظفر قرین

---

(۱). س، ک: قصه.

(۲). در ظفرنامه همه جا: کوپله (ج ۲ ص ۱۱۰).

(۳). الأعراف ۱۷۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۷۸۷

روی همّت به جهاد اهل شرک و فساد آورده شاهزادگان و امرا را به راهی روان ساخته موکب همایون از راه دیگر توجّه نمود و هردو سپاه ظفرپناه بلاد و قلاع اهل کفر و ضلال را مسخّر ساخته هریک در هردو راه.

نظم

آنچه بی‌راه بود غارت کردآنچه بر راه بود هم برداشت و تختگاه ممالک هندوستان یعنی دار الملک دهلی را فتح فرموده و از آب گنگ عبور نموده به این نواحی که سخن به ذکر آن رسیده تیغ جهاد رسانید.

فسبحان من وفّق العباد لدفع الفساد بالجهاد عن الجهات و رفع بعضهم فوق بعض درجات «۱» و چون در دره کوتله هنوز گروه انبوه بودند و بر قوّت خود اعتماد کرده در همان مقام توقّف نمودند و اموال و مواشی در تصّرف ایشان مانده و قضاء الهی حکم استیصال «۲» بر زمره ضلال رانده پنجم جمادی الأولی خورشید لوای ظفرنما هنگام آن که جمشید مشرق از قله کوه سپهر منجنیق ارتفاع برافراخت، رای آفتاب اشراق پرتو التفات بر استیصال کفار دره کوتله انداخت و میمنه و میسره و قلب و جناح به شاهزادگان و امرا آراسته ساخت و به یاسامشی و یسال متوجه اهل شرک و ضلال شدند. آواز کوس و نقاره و نفیر به ذروه کره اثیر برآمد و کفّار از مشاهده آن حال اهوال روز رستخیز دیدند و ساعتی طاقت نیاورده رو به گریز آوردند و از هم فرو ریخته به کوهها گریختند و لشکر اسلام از عقب رفته اکثر آن بی‌دینان را به تیغ جهاد گذرانیدند و به شمشیر آبگون از ابر سیاه خون چکانیدند و غنیمت فراوان گرفته چون نواحی آن دیار از خبث وجود کفار پاک شد، رایت فتح آیت همان روز بازگشته از دریای گنگ عبور نمود و نماز پیشین ادا کرده سوار شد و پنج گروه رانده

---

(۱). مأخوذ از آیه أ هُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ (الزّخرف ۳۲).

(۲). ک، س: حکم بر استیصال.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۷۸۸

به طرف زير آب گنگ «۱» به دولت و سعادت نزول فرمود و بر آن فتحهاى نامدار در ثناى پروردگار افزود.

ذكر مراجعت حضرت صاحب‌قران از مملكت هندوستان

چون قادر كن فيكون كه قبه معلّق آبگون و عرصه مطبّق ربع مسكون به موجب هُوَ الَّذِی یُسَیِّرُکُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ «۲» در قبضه قدرت اوست حضرت صاحب‌قران را توفيق بخشيد كه به نيت جهاد لشكر اسلام به ديار «۳» هند كشيد و تخت هندستان و قلاع و بلاد بت‌پرستان را به اعتضاد تيغ جهاد مسخّر ساخت و رسوم كفر و شرك را از سواحل درياى گنگ و دره كوتله و باقى آن مواضع برانداخت، راى عالم‌آرا، ششم جمادى الأولى، به عزم مراجعت از كنار آب گنگ نهضت فرمود و فرمان همايون نفاذ يافت كه يورتچيان آغرق را به موكب نصرت نشان رسانند و به مسامع جلال رسيد كه در درّهاى كوه سوالك، كه آن را يك لك و دانگى از هندوستان مى‌نهند، گبران بسيار و هندوان ستيزه كار جمع شده‌اند و ميان موكب همايون و آغرق ميمون چهار گروه راه بود، آن حضرت فرمود كه لشكرها از آغرق به راه كوه روان شوند و آن حضرت ايلغار فرموده، در محلى كه پنج گروه مانده بود تا به سوالك، در كنف حفظ حق تعالى و تبارك فرود آمد. و در آن مقام اميرزاده خليل سلطان و امير شيخ نور الدين از جانب آغرق آمده به اتفّاق امير سليمانشاه و ديگر امرا به عرض رسانيدند كه اگر آن حضرت به جانب آغرق ميل فرموده چند روزى استراحت نمايند، ما بندگان به جانب هندوان تاخت كنيم. صاحب‌قران سعادت نشان فرمود كه جنگ با اين طايفه غز است و چند فايده دارد: نام نيكو در دنيا و ثواب وافر در آخرت و حصول اموال براى مسكينان پريشان احوال. اگر شما را

---

(۱). ظف: گنكك (ج ۲ ص ۱۱۲).

(۲). سورهٔ يونس ۲۲.

(۳). ف: درياى.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۷۸۹

نظر بر اين فوايد است من نيز خواهان سعادت دنيا و آخرتم و مسكينان لشكر الاغ ندارند و پياده مى‌روند. براى راحت زيردستان زحمت بر تن خود مى‌توان نهاد.

مصرع

غم زيردستان بخور زينهار

و فرمان همايون نفاذ يافت كه امير جهانشاه با جمعى امراى نصرت‌پناه عازم كوه سوالك گشتند و حضرت صاحب‌قران دهم ماه «۱» به عزم تاخت كوه سوالك سوار شد و در دره آن كوه، رايى بود بهروز نام، به حصانت كوه و كثرت گروه و لشكر كفار و حشر بى‌شمار مغرور شده. لشكر برانغار، اميرزاده پير محمد و امير سليمانشاه و ديگر دلاوران و سپاه جوانغار اميرزاده سلطان حسين و امير جهانشاه و جمعى بهادران و در هراول «۲» قول امير شيخ نور الدين و امير شاهملك و ساير امرا، روى به غزو كفّار آوردند و آن حضرت در دهانه دره توقّف نمود و فرّ طلعت همايونش دلاوران را قوّت دل مى‌افزود و نيران قتال اشتعال يافت و آتش بلا- بالا كشيد. هماى سعادت بال اقبال گشاده و سايه دولت و ظفر بر مفارق اهل اسلام فتاده آفتاب بهروزى از افق فيروزى طالع شد و ماه اوج جلال از آسمان فتح و نصرت استقبال نمود و دشمنان انهزام يافته و دوستان غنيمت فراوان گرفتند و فرمان همايون صادر شد كه از مردم قوى‌حال بعضى غنايم ستده بر مردم ضعيف بخش كردند «۳» و از ميامن اين بنده‌پرورى آحاد مردم لشكرى بهره‌مند گشتند.

و حضرت صاحب‌قران آن شب در وثاق اميرزاده پير محمد نزول فرمود. از فروغ موكب همايون آن منزل غيرت افزاى طارم گردون

شد و روز دیگر.

مصرع

چو خورشید بنمود رخشنده روی

آن حضرت به اردوی اعلی آمده و رایات ظفر آیات جنبش نموده به موضع

---

(۱). ظف: روز شنبه دهم ماه جمادی الأول [سنه ۸۰۱] (ج ۲ ص ۱۱۴).

(۲). هراول به معنای منغلای، پیشاهنگ، طلیعه لشکر، قسمت مقدم سپاه.

(۳). ظف: از مردم قوی حال که هریک سیصد و چهارصد گاو گرفته بودند بعضی بازستده بر مردم ضعیف بخش کنند.» (ج ۲ ص ۱۱۵).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۹۰

بهره از ولایت میاپور رسیدند و به سبب غنیمت بسیار که سپاه نصرت پناه جمع آورده بود هرروز زیادت از چهار گروه رفتن دشوار می‌نمود و به آهستگی در آن راه می‌رفتند.

ذکر غزوی دیگر که در کوه سوالک واقع شد

حضرت صاحب‌قران چهاردهم ماه از آب جون عبور فرموده و به جانبی دیگر از کوه سوالك رسیده «۱» شنید که یکی از رایان هند اورتن «۲» نام خلقی بسیار به کمند احتشام از اصناف مجوس و هندوان منحوس در دام آورده و به کوههای رفیع و بیشه‌های منیع تحصن نموده‌اند. حضرت صاحب‌قران متوجه گبران شده نماز شام به کنار بیشه رسید و مشعلها افروخته فرمود که امرا و لشکریان به جنگل بریدن و درخت انداختن مشغول شدند و هم در آن شب یک فرسنگ «۳» جنگل بریده راه ساختند. روز دیگر

نظم

چو از چرخ بنمود گیتی فروزشب تیره بگریخت از دست روز اعلام اسلام به میان دو کوه، کوه سوالك و کوه کوکه، که سر به عیّوق افراخته بود درآمد. رای اورتن به رسم و آیین، زیب و تزیین اتباع و اشیاع خود داده و اسباب قتال و جدال آماده ساخته ایستاده بود. چون از دور هیبت و شکوه لشکر منصور مشاهده کردند و از آواز کوس و نقاره و نفیر و برغو و لوله در کوه و زلزله در گروه افتاد.

مصرع

ز آواز گردان بلرزید کوه

---

(۱). ظف: «حدّی دیگر از کوه سوالك را مرکز رایت کشورگشا ساخت.» (ج ۲ ص ۱۱۶).

(۲). ظف: رتن.

(۳). ظف: «در آن شب دوازده گروه مسافت راه ساخته.» (ج ۲ ص ۱۱۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۹۱

هندوان را طاقت نمانده عنان عجز به راه هزیمت و فرار داده طریق گریز پیش گرفتند. لشکر منصور در عقب آن روز برگشتگان مغرور روان شده به تیغ آبدار دمار از روزگار کفّار فجّار برآوردند و مجاهدان غازی چندان اموال گرفتند که هریک را صد و دویست گاو و ده و بیست نفر برده رسید و در برانغار امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه در دره دیگر هندوی بسیار کشته غنیمت فراوان یافتند و در جوانغار، امیر جهانشاه دره دیگر تاخته امّا غنیمت بسیار نیافته بود و آخر روز میمنه و میسره به اردوی همایون

پیوستند خرمن کفر سوخته و کار اسلام ساخته چهره دولت افروخته و رایت اقبال افراخته.

شانزدهم ماه، صاحب‌قران گیتی‌پناه، از دره میان دو کوه، باز به کوه سوالک درآمد که از آن‌جا تا ولایت بکر کوت پانزده فرسنگ بود و در آن‌جا چندان گبران تیره‌رای و هندوان ظلمت افزای بودند که حصر آن نزد عقل محال نماید و صورت آن در آیینه خیال چهره نگشاید. آن حضرت سوار شده بازایستاد تا از جوانغار امیر جهانشاه و لشکر خراسان تاخت کرده هندوی بسیار به قتل آوردند و غنیمت بی‌شمار گرفتند و همان روز نماز پیشین، از امیر شیخ نور الدین و علی سلطان تواجی، قاصد آمد که در طرف دست چپ درّه‌ای است مشحون به کفّار و گله‌های ایشان بیرون از ضبط و شمار. صاحب‌قران سپهر اقتدار عنان سمند بادرفتار به صوب آن درّه معطوف فرمود و امیر شیخ نور الدین و علی سلطان تواجی را اشارت نمود که بر ایشان تاخت کنند و علم ظفر پیکر بر قلّه کوه برافراخته نظاره مجاهدان نصرت نشان می‌کرد و شیران بیشه شجاعت و مبارزان میدان جلادت پیاده در آن دره درآمده داد جهاد می‌دادند و آن وادی را به خون سیاهان گلگون ساخته موّاد سواد کفر را قطع کردند و بیشتر اهل فساد به تیغ جهاد کشته گشته باقی خسته جسته آواره شدند و سپاه منصور غنایم نامحصور گرفتند و سالما غانما به سعادت زمین بوس مستسعد شده به نوازش مخصوص گشتند و اموال و غنایم به عرض رسانیده حضرت صاحب‌قران فرمود که هرکس را غنیمت نرسیده بود نصیبی دادند و تا نماز شام بر بالای آن کوه بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۹۲

بیت

چو خورشید شد بر سر کوه زردپدید آمد آن چادر لاجورد رایات همایون پایان آمده آن شب در آن درّه بودند و در آن بیشه‌ها و جنگلها حمدونه بسیار بود و شب چیزهای لشکریان را می‌دزدیدند و سپاه ظفرپناه را در مدت یک ماه، از پانزدهم جمادی الأولی که در میان دو کوه سوالک و کوه کوکه بودند تا غایت شانزدهم جمادی الآخر که به نواحی جمو «۱» رسیدند، بیست غزو با کفّار فجّار و مشرکان و بت‌پرستان اتفاق افتاد و هفت قلعه معتبر، همه حصنهای منیع و حصارهای رفیع، در حصانت قلعه خیبر و در متانت سد اسکندر، نزدیک هم و مخالف یکدیگر که در ایام سلاطین آن کشور جزیه می‌دادند و در این زمان با آن که جزیه نمی‌دهند متعرّض مسلمانان می‌شوند مفتوح و مسخّر گشت که شرح و بسط در آن باب مقتضی اطناب و مفضی به اتعاب است و از جمله آن چند حصار استوار قلعه شیخو بود، از خویشان ملک «۲» شیخه کوکری، که گبران آن قلعه به واسطه جمعی مسلمانان که در میان ایشان بودند، سر بر خط فرمان نهاده انقیاد نمودند. امّا دلایل نفاق ظاهر بود و یکی از بندگان حضرت تدبیر صواب کرده مجموع سلاحهای ایشان به دست آورد به آن نوع که گفت هر جنس که دارند در عوض مال امانی سپارند.

ایشان جامه‌های کهنه و هرجا چیزی از کمان و تیر و تیغ آورده به بهای گران می‌دادند و به این تدبیر هیچ سلاح در دست ایشان نماند و حکم همایون نافذ شد که چهل گبر ملازم هندو شاه خازن باشند. بدین جهت گبران یاغی شده مسلمانان را به قتل آوردند و لشکر اسلام جنگ انداخته قلعه را مفتوح ساختند و دو هزار هندو را به داس قهر سر از تن درووده دود از دودمان آتش‌پرستان برآوردند و همچنین قلعه ملک دیوراج و پنج قلعه دیگر مستخلص شده عرصه آن نواحی از لوث وجود مشرکان نحس

---

(۱). این کلمه در هر سه نسخه حمو آمده است و متن بر اساس ظفرنامه تصحیح شده.

(۲). ف: سنجه- ظف: «از خویشان ملک شیخ کوکر.» (ج ۲ ص ۱۲۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۹۳

نجس به آب حسام لشکر اسلام پاک شد و آوازه این فتحهای با نام در اقالیم اسلام به مسامع خواصّ و عوّام رسید.

رسیدن ایلچیان اسکندر شاه والی کشمیر

چون همت عـالی نشان حضـرت صاحب‌قران از غزوات کوه سوالک فراغت یافت لمعان تیغ جهانگشایش چون آفتاب برطرف دیگر از آن کشور تـافت و شـانزدهم ماه «۱» موکب همـایون در برابر قریه پـایله «۲» که از نـواحی جمـوست نزول فرمود و قاصـدان که از دهلی به کشـمیر پیش اسـکندر شاه رفته بودند با ایلچیان او رسـیدند و عرضه داشـتند که اسکندر شاه احرام بندگی بسته روی نیاز به قبله اقبـال آورده به موضع جبهـان «۳» آمـد و قاصـدان او با ایلچیان از جانب اردوی اعلی رسـیدند و تقریر کردنـد که امرا مصـلحت چنان دیده‌اند که اسـکندر شاه سی هزار اسب «۴» به رسم پیشـکش آورد و مشار الیه جهت توجیه آن به کشـمیر بازگشت تا بعـد از اتمام آن مهمّ دیگر باره متوجه پای‌بوس شود. آن حضـرت را این صورت پسـندیده ننمود. فرمود که اسـکندر شاه ما را تکلیف ما لا یطاق کرده‌اند و به زیادت از گنجایی حوصله او طلب داشته‌اند و هیژدهم ماه ایلچیان او را عنایت و اجازت نموده مقرّر فرمود که به

---

(۱). ظف: روز یک شنبه شانزدهم ماه جمادی الآخر [سنه ۸۰۱] (ص ۱۲۱ ج ۲).

(۲). ف: پایله، س: بابله- متن با ظفرنامه مطابق است. (ج ۲ ص ۱۲۲).

(۳). ف: جیهان.

(۴). ظف: «و صـد هزار درست زر هریـک به وزن دو مثقال و نیم.» (ج ۲ ص ۱۲۳)- «درست با اول و ثانی مضـموم به سین زده سه معنی دارد. اول معروف است. دویم تنگه زر را گویند که به اشرف اشتهار دارد. کمال اسمعیل فرماید:

چون صبح بازکرد زبان را به مدح توچرخش درست مغربی اندر دهان نهاد (فرهنگ جهانگیری)

بنابراین در شعر زیبای حافظ شیرازی ایهام ملیحی بدین دو معنی است آن‌جا که می‌فرماید:

بکن معامله‌ای وین دل‌شکسته بخرکه با شکستگی ارزد به صد هزار درست

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۹۴

هیچ چیز بازنماند و چون بیست و هشت روز از این تاریخ گذرد، در لب آب سند به اردوی همایون آید «۱» و معتمد زین الدین، از جمله امیرزاده رستم که یک نوبت از دهلی به کشمیر رفته بود، باز با ایلچیان اسکندر شاه او را روان فرمود.

و قریه پایله موضع معتبر و مشحون به مردم دلاور بود و جنگلهای محکم داشـتند و چپرها در کناره جنگل محکم کرده رایت مقاتله برافراشتند. امیر شیخ محمد ایکوتمور و مبشّر بهادر به موجب فرمان و اسماعیل برلاس از تومان امیرزاده خلیل سلطان متوجه آن قریه شدند. و در این حال از موقف جلال قاصد رسید که سپاه ظفرپناه محاربه «۲» موقوف دارند.

روز دیگر رایات اسـلام شـعار در حرکت آمده چون هندوان صـفهای لشکر آراسته دیدند و طنطنه کوس و صدای نقاره شنیدند، از مهابت لشـکر جرّار پای ثباتشان برقرار نمانـده فرار نمودنـد و در جنگلها خزیدند. مبارزان صف آرای و نبردجویان مردآزمای رایت جلالت در برابر هنـدوان برافراشـتند تا لشـکریان به آن ده درآمده علفه و علوفه بسـیار برداشـتند و از آن‌جا کوچ فرموده و فرسـنگی پیموده «۳» در دامن کوه به قریه‌ای رسـیدند که در آن‌جـا گروه انبوه بودنـد. آن ملاـعین خانه‌هـای خود بـل تمام ده را آتش زده به جنگلها رفتند و سپاه منصور غلّه فراوان گرفتند و همان روز نماز پیشـین دو ده دیگر که در آن نزدیک بود تاخته غله بسـیار یافتند و هندوانی که پناه به کوه برده بودند و جمعی لشکریان را مجروح ساخته بیشتر به دست افتاده از پا درآمدند.

و نوزدهم ماه، برابر قصبه جمو معسکر ظفرپناه شد و در آن مواضع مزارع بود «۴»

---

(۱). حاشیه نسخه ف: «دیگر احوال اسکندر شاه والی کشمیر و آمدن و نیامدن او ظاهر شد.»

(۲). ف: حرب.

(۳). در ظفرنامه ورود ایلچیان شاه اسکندر والی کشمیر درین جا ذکر شده.

(۴). ظف: «و درین منازل و مراحل قریب چهار فرسخ راه مزارع و کشتزار بود متّصل به یکدیگر.» (ج ۲ ص ۱۲۳).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۹۵

غلّه سبز خوشه کشیده و لشکریان همه را چرانیده بیستم ماه به دره‌ای که منبع آب جمو بود درآمدند و چند نوبت از آب گذشته به جایی رسیدند که در دامن کوه به طرف دست چپ قصبه جمو بود و در دست راست قریه منو و درین دو محل هندوان قوی هیکل پردل جاهل بسیار بودند و کوهها و جنگلها در غایت محکمی و استواری داشتند چنانچه برآمدن بر آن‌جا محال می‌نمود و هندوان بدان مواضع حصین پناه برده نعره و فریاد می‌زدند و تیر می‌انداختند. رای عقده گشای حضرت صاحب‌قران خواست که آن ددصفتان دیوسیرت را نوعی در دام تسخیر آورد که لشکر اسلام را آسیبی نرسد و هندوان به حسن تدبیر در قید تسخیر آیند. فرمان فرمود که متعرّض ایشان نشوند و قریه منو را تاخته از قصبه جمو غلّه بسیار برداشتند و هنگام بازگشتن چند قشون دلاوران جلادت آیین در آن جنگلها چون شیر عرین در کمین نشاند و بیست و یکم ماه [مزرعه جنداوه] «۱» منزل همایون شد و در آن مقام چهار فرسنگ در چهار فرسنگ کشت‌زار و علف‌خوار بود و چون حضرت صاحب‌قران از آن درّه بیرون فرمود و آن‌جا غزا ننمود، ضمیر منیر آن حضرت ملتفت آن بود و گبران بعد از عبور سپاه منصور ایمن شده روباه‌صفت از بیغوله‌ها بیرون آمدند. بهادران ظفر قرین از کمین بیرون آمده بر آن زمره بی‌دین زدند و بسیاری را به تیغ جهاد گذرانید و از تومان امیر شیخ نور الدین، دولت تمور تواجی و حسین ملک قوجین رای جمو را با پنجاه گبر «۲» دیگر گردن بسته به درگاه اسلام پناه آوردند. حضرت صاحب‌قران شکر و سپاس فراوان آفریننده زمین و آسمان و فروزنده چراغ موحّدان و سوزنده خرمن شوکت مشرکان را به تقدیم رسانیده و رای جمو را که زخم‌دار بود به جهت استخلاص مال آن‌جا علاج فرمود و به وعد و وعید و بیم و امید او را نصیحت کرده سعادت ایمان یافت و گوشت گاو که پیش آن خران حرام است در حضور مسلمانان

---

(۱). چنین است در هر سه نسخه ظفرنامه: [مزرعه‌ای در کنار آب جناوه] (ج ۲ ص ۱۲۴).

(۲). ک: کس.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۹۶

به موافقت ایشان بخورد و به تشریف و نوازش سرافراز شده به موجب التماس او در سایه حمایت و کنف رعایت آن حضرت روزگار گذرانید و جمعی که با او بودند به سلاسل و اغلال مقیّد شدند و بیست و سیم ماه در آن منزل بود.

ذکر تسخیر لهاور و گرفتن شیخو کوکر

شیخو کوکر که پیشتر حاکم لهاور بود، در وقت توجه حضرت صاحب‌قران به جانب هندوستان، از دشمنان روگردان شده پناه به آن حضرت آورد و به عنایت پادشاهانه اختصاص یافت. به نوعی که هرکه در ممالک هند خود را به او نسبت کرد از تعرّض غارت و اسر ایمن شد و بعد از فتح دهلی، در میان آب جون و گنگ، اجازت خواست که متوجه ولایت خود شود. هرچند دلایل نفاق و مخایل شقاق از صفحات احوال او مشاهد و معاین بود، امّا چون او پیشتر از دیگران به درگاه عالم پناه آمده بود آن حضرت او را رخصت فرمود. مقرّر آن‌که در لب دریای وياه که آب لهاور نیز گویند به اردوی اعلی پیوندد و چون این نادان به ولایت خود رسید بساط نشاط و مجلس عیش برآراست و به وعده‌ای که در چنان حضرتی مقرّر کرده بود وفا ننموده رقم نسیان «۱» کشید و جمعی مخصوصان آن حضرت مثل مولانا عبد اللّه صدر و هندوشاه خازن و دیگران که از ماوراء النهر می‌آمدند و به شهر او رسیدند به هیچ یک التفات نکرد و از مضمون «۲»

نظم

دست مدار از کمر مقبلان‌سر مکش از خدمت صاحبدلان غافل ماند.

---

(۱). ف: عصیان- ظف: ... رقم نسیان بر آن کشید.

(۲). ف اضافه دارد: این‌که.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۹۷

مصرع

مقبل شدن مردم مدبر مشکل

و چون رایات ظفر آیات سایه دست بر آن ناحیت انداخت، فرمان همایون از موقف جلال نفاذ یافت که امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه به ولایت او رفتند و حضرت صاحب‌قران از قضیه قصبه جمو فارغ شده همان‌جا توقف نمود و شاهزادگان و امرا به ولایت لهاور رفته و شیخو «۱» را گرفته در تعذیب و عقوبت کشیدند و از ولایت او مال امان ستاندند. چون خبر فتح لهاور به سمع اعلی رسید بیست و چهارم ماه از آب جناوه «۲» عبور فرموده جمعی عاجزان و ضعیفان غرق شدند. آن حضرت مرحمت نموده «۳» فرمود که بازماندگان را بر اسبان و شتران گذرانیدند.

مصرع

گر ترا نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور

و درین روز نوکران امیرزاده امیرانشاه گورکان از جانب آذربایجان رسیده خبر [سلامتی] «۴» شاهزاده و مخدومزادگان و سایر دولتخواهان و اخبار عراق و بغداد و مصر و شام و قلعه آلنجق و شروانات و دشت قفچاق «۵» به عرض رسانیدند و آن حضرت هم در این روز هندو شاه خازن را به دار السّلطنه سمرقند فرستاد تا بشارت وصول موکب همایون رساند و هم درین روز، نوکر امیرزاده پیر محمد عمر شیخ «۶» از ممالك فارس آمده خبر سلامت و استقامت مملکت و بیلاکات به عرض رسانید و آن

---

(۱). ظف: شیخه.

(۲). ك: جون.

(۳). ظف: «روز سه‌شنبه بیست و پنجم چندی از ضعفای لشکریان در آب غرق شدند ... حکم واجب الأمتثال صدور یافت تا اسبان و شتران خاصه شریفه به بازماندگان دادند و ایشان را بر آن سوار ساخته به سلامت بگذرانیدند.» (ج ۲ ص ۱۲۸).

(۴). تکمیل از ظفرنامه.

(۵). ف: قبچاق.

(۶). یعنی پیر محمد پسر عمر شیخ.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۹۸

حضرت بیست و ششم ماه از کنار آب جناوه کوچ کرده در بیابان نزول فرمود و ایلچی تبریز را به سمرقند فرستاد تا شاهزادگان چون دولت و اقبال به استقبال آیند و رای عالم آرای عزم فرمود که به سرعت نهضت نماید.

ذکر سرعت نهضت صاحب‌قران جهانگشای عدو بند به جانب دار السلطنه سمرقند

حضرت صاحب‌قران لشکرها از دریای دندانه گذرانیده به تعجیل روان شد و بیست و هفتم ماه بر کنار بیشه‌ای، در سرتلی محفه آن

حضرت را فرود آوردند.

ناگاه شیری نمود. بهادران صف شکن و دلیران شیر افکن از هرطرف بر آن صید تاختند و امیر شیخ نور الدین دلیرتر از همه حمله کرده شیر را انداخت و در این اثنا، امرا که به طرف لهاور رفته بودند و انواع جهاد و اجتهاد نموده به موکب همایون رسیدند و غنایم بسیار به رسم پیشکش و نثار به عرض رسانیدند و دریای سخا در جوش آمده و امرا و بهادران را انعام تمام فرمود و نظر مبارک او بر محمد آزاد افتاد و مساعی او در معارک به خطر همایون آورده او را به مرحمت و عنایت مخصوص گردانید و به تشریف خاصّ و کمر ترکش مرصع مکمل «۱» مرتبه او را از اقران درگذرانید. صناديد ايام و سلاطين عظام چشم آن داشتند که به یک نظر آن حضرت، منظور عین عنایت شوند.

مصرع

چشم او بر هرکه می‌افتد نشان دولت است

و همان روز، لشکرها را اجازت فرموده امرای جوانغار و برانغار هریک به راهی معین شدند و همه را به خلعتهای گرانمایه نوازش فرمود و امیرزاده پیر محمد را به کمر مرصّع و تاج خاصّ اختصاص بخشید و از اعیان ممالک هند جمعی ظفر کردار ملازم رکاب نصرت شعار بودند تشریفات فاخر پوشانیده و حکم جهان مطاع ارزانی داشته اجازت مراجعت یافتند و خضر خان، که سارنگ او را گرفته بند کرده

---

(۱). ظف: «جامه خاصه و ترکش خاصّه با بند زر.» (ج ۲ ص ۱۲۹).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۷۹۹

بود و او از بند گریخته، به رهنمونی دولت سعادت ملازمت آن حضرت یافت.

درین ولاء عاطفت پادشاهانه ایالت ولایت مولتان را به جانب او رجوع فرمود و چون حضرت صاحب‌قران، در ممالک هندوستان، خاطر خطیر از جهاد مشرکان و بت‌پرستان فارغ ساخت، در آن صحرای دلگشا و فضای جانفزا با سپاه ذرّه شمار آفتاب اقتدار شکار انداخت و چندان شکاری و جانور در آن دشت پهناور، از شیر و ببر و کرگدن و کوته‌پای و آهوی پیسه و گوزن کبود و از طیور طاوس و طوطی و دیگر مرغان، که در آن بیشه‌ها بودند گرفتار شدند که از حدّ تحریر و شرح تقریر متجاوز بودند و کرگدن که از کمال قوّت چنان است که اسب و سوار را به شاخ زده می‌اندازد و پوست او چنان «۱» سخت که شمشیر و تیر بر او دشوار کار می‌کند نیز صید کردند و بیست و هشتم ماه از صیدگاه نهضت فرموده در موضع جیهان که سرحد کشمیر است در فضایی چون روح دلگشا نزول فرمود.

مصرع

نمونه‌ای ز بهشت برین درین عالم

صفت ولایت کشمیر

چون کشمیر از شهرهای مشهور جهان است و شرح آن به اوضاع مختلف مذکور هر زبان و غیر کسی که عزم آن‌جا دارد بر آن شهر نمی‌گذرد،

مصرع

وضع آن عزّ عرض خواهد یافت

و نخست ذکر محلش از اقالیم و طول و عرضش معروض می‌شود. و اللّه الموفق.

کشمیر ولایتی است نزدیک به میان اقلیم چهارم. چه اوّل آن اقلیم آن‌جاست که عرض سی و سه درجه [باشد و سی و هفت دقیقه و وسطش آن‌جا که

(۱). ف: شخ- ظفرنامه: چرم او چنان صلب و محکم است ....

در فرهنگ جهانگیری آمده است: «شخ با اول مفتوح چهار معنی دارد ... دوم زمین محکمی را گویند که در دامن کوه باشد، سوم هرچیز محکم را خوانند.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۰۰

عرض آن سی و شش درجه] «۱» و بیست و دو دقیقه و آخرش سی و هشت درجه است و پنجاه و چهار دقیقه و عرض کشمیر از خط استوا سی و پنج درجه است و طولش از جزایر سعدا صد و پنج درجه و عرصه آن ولایت طولانی افتاده و از جمیع جوانب کوههای بلند دارد. جنوبیش به جانب دهلی و زمین هند واقع است و کوه شمالی به طرف بدخشان و صوب خراسان و جانب غربیش مواضع و مراتع و منازل و مراحل اقوام اوغانی می‌باشد و طرف شرقی مبادی اراضی تبّت است و در آن عرصه آنچه هموار است از طرف شرق به جانب غرب چهل فرسنگ باشد و عرض آن از جانب جنوب تا حدّ شمال بیست فرسنگ و در آن دشت هموار که در میان کوهسار واقع شده ده هزار قریه معمور است با چشمه‌های خوشگوار و آب و سبزه بسیار و گویند در آن ولایت از کوه و دشت صد هزار قریه محل زراعت و عمارت است و لطف آب و هوای آن ولایت موجب حسن و لطافت خوبان آن‌جا باشد.

نظم

شاه همه دلبران کشمیر تویی‌خرم دل آن سپاه کش میر تویی

[آن حور که روح را سزد کش گویندکاندر کف پای نازکش میر تویی] «۲» و در کوه و دشت آن انواع درختان میوه‌دار و میوه‌های خوب سازوار باشد و چون هوایش میل به سردی دارد و برفهای عظیم می‌بارد میوهای گرمسیری مثل خرما و نارنج و لیمو و غیر آن نمی‌شود. امّا از مواضع نزدیک نقل می‌کنند و در میان همواری که هرطرف تا کوه شرق و کوه غرب بیست فرسنگ باشد شهری است نغز، نغزنام، نشیمن حکّام و بغدادوار نهری عظیم در میان آن جاری است که در کثرت از دجله می‌گذرد و مجموع چنان آبی قوی از یک چشمه بیرون می‌آید که در همان

(۱). ک ندارد.

(۲). ک ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۰۱

ولایت است و آن را چشمه ویر گویند و بر آن آب سی جسر بسته باشند به کشتی و زنجیر راه ساخته و هفت جسر در شهر نغز باشد و این آب چون از کشمیر گذرد، به نسبت مواضع، آب دندانه و آب جمد می‌خوانند و در بالای مولتان [به آب جناوه می‌پیوندد و هردو از مولتان گذشته به آب راوه که از دیگر طرف مولتان] می‌گذرد متّصل می‌شوند و آب بیاه به ایشان می‌رسد و مجموع نزدیک اوجه به آب سند می‌پیوندند و همه را آب سند می‌گویند و در دامن زمین تته به دریای عمان می‌ریزد و معمار عنایت الهی از جبال فلک خیال سوری در گرد آن ولایت کشیده که به مرور زمان و آسیب باد و باران خللی به آن راه نمی‌یابد و بدین جهت اهالی آن‌جا از تعرّض دشمنان ایمن‌اند. چه معظم راههای آن ولایت سه طریق است: یکی به خراسان و آن راهی است به غایت دشوار چنانچه نقل احمال و اثقال از آن راه بر پشت چهارپا میسر نمی‌شود و مردم آن‌جا که به آن کار عادت دارند آن را بر دوش

گرفته به چند روز به جایی می‌رسانند که بر چهارپای بار توان کرد و راهی که به جانب هندوستان می‌رود به همین طریق است و راه طرف تبت از آن دو راه آسانتر است و امّا چند روزه راه علف زهردار است و سواران را عبور از آن طریق دشوار که چهارپایان بسیار تلف می‌شوند.

مصرع

حفظ الهی بودش پاسبان

القصّه حضرت صاحب‌قران بیست و نهم ماه از موضع جیهان نهضت نموده به کنار آب دندانه فرمود و از پلی که به اشارت علیه بسته بود گذشته و در عبور پیادگان از آن پل غایت عنایت ارزانی داشت و امیر شاهملك و جلال اسلام را فرمود که لشکرها را از آن پل گذرانند و آن حضرت سلخ ماه از کنار آب دندانه بیست گروه رانده به موضع سان بست از توابع کوه جود نزول فرمود و از آن‌جا به سرعت تمام نهضت نمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۰۲

ذکر عزیمت حضرت صاحب‌قران به دار السلطنه سمرقند

حضرت صاحب‌قران، غرّه ماه رجب، بعد از ادای نماز پیشین، به چول جلالی درآمده نماز شام از آن چول خون‌آشام بیرون آمد و سبب تسیمه چول جلالی گذشت و دوم ماه ساحل آب سند از لشکر بحر جوش غیرت فزای دریای محیط شد و امرا که ضبط قلعه نغز و بانو و حفظ آن حدود به ایشان مفّوض بود، مثل پیرعلی سلدوز و شاه علی فراهی و غیرهما، به موجب فرموده بر آب سند از سه پایه و خس و کشتی پل بسته بودند. آن حضرت از پل «۱» عبور نمود و تا نیم روز بر لب آب توقّف فرمود و امیر اللّه داد را بر سر پل بازداشت که لشکر را به آهستگی از پل گذراند و رایت منصور عزیمت نموده و سه فرسنگ رفته فرود آمد و امرا، که به محافظت قلعه نغز و بانو و آن نواحی مأمور بودند و شرح آن مذکور شد، در این مقام چشم سعادت را به سرمه دولت یعنی غبار بارگاه آن حضرت روشن ساخته چند تغوز اسب و هزار گاو پیش کشیدند و آن حضرت اسبان را به همان بهادران بخشیده فرمود که گاوان را به صاحبان رسانند «۲» و امرای قلعه نغز توقّف نمایند تا تمام لشکر از آن حدود عبور کنند و چهارم ماه، موافق اول فروردین جلالی که روز نوروز بود، عزیمت قلعه نغز «۳» فرمود و پنجم ماه به قلعه رسیده سه روز توقف نمود و نوکر امیرزاده جهان، امیرانشاه گورکان، را به آذربایجان فرستاد تا بشارت فتح و خبر مراجعت به آن مملکت رساند و قاصدان به کابل رفتند که لشکرهای آن‌جا را جهت دفع شر بقیه اوغانیان آورند و سابقا مذکور شد که امیر سلیمانشاه در زمان توجه رایت کشورستان به جانب هندوستان، «۴» جهت دفع اوغانیان و نفع مسلمانان، قلعه نغز را

---

(۱). ظف: «در عبور از آن پل، لشکریان پیاده از ترک و تازیک معاونت و مساعدت به اقصی الغایهٔ ارزانی داشته شد.» ص ۱۳۴ ج ۲

(۲). ظف: «و فرمان داد که گاوان را به صاحبانش رسانند که از ایشان غارت کرده بودند!!!.» (ص ۱۳۵ ج ۲).

(۳). س، ك: «عزیمت طرف نغز ....»

(۴). س، ك: هندستان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۰۳

عمارت کرده بود و لیکن در کنار قلعه، چشمه‌ای خوشگوار خارج از حصار مانده [بود]. «۱» درین وقت رای عالم‌آرا اقتضای آن کرد که آن چشمه داخل قلعه باشد.

با وجود غلبه اشتیاق به دیدار فرزندان، رعایت مصالح مسلمانان بر مراد خویش را حج دانسته توقّف نمود و چون عدد لشکر حاضر معلوم نبود، به عرض همایون رسیده که چند خروار نعل در اختاخانه مانده فرمان فرمود که نعلها را بر لشکری که حاضرند بخش کنند. مردم را از هوای نعل، نعل طمع بر آتش آرزو تافته شد و سران سپاه نوکران خود را زیادت بر آنچه حاضر بود بازخواندند و نعلها قسمت شده فرمان قضا مضا نافذ شد که به موجب مفصّل قسمت نعل، یساق انداخته چشمه مذکور را داخل حصار کنند و مجموع [امرا تا چه رسد] «۲» به دیگران به دست خویش خشت می‌کشیدند و در آن کار که سبب امن و امان مسلمانان بود سعی می‌کردند و عمارتی که به سه ماه نتوان کرد به سه روز تمام شد و نصرت خماری نوکر امیرزاده پیر محمد را با سیصد کس و سه اغلن جوجی‌نژاد، مقدم ایشان یارق اغلن، با چهارصد خانه کوچ اوزبک به محافظت آن‌جا بازداشت و ضبط قلعه ایریاب و سنوران «۳» به عهده حسن سخت کمان، عم‌زاده امیر شیخ نور الدین، گذاشت و به راه گنبد شیخ مبارکشاه روان شد و به دولت در آن منزل مبارک نزول فرمود.

و نهم ماه به راه کرماج عزیمت نموده شیخ احمد خواجه اوغانی به حضور بارگاه عالم پناه فایز شد. امّا از سفره و سماط بساط انبساط نداشت و چون ابر بی‌باران و نعناع بی‌بریان به گفتار و بیان اکتفا نمود و هرچند غذای روحانی برای قوت روح معتبر است، امّا گاه‌گاه غذای جسمانی به جهت حضور قلب و جمع حواس بیشتر درخور است و خدمت شیخ پیش برد راه فقر و رسم درویشی به جا

---

(۱). س ندارد.

(۲). س، ک: [تا].

(۳). ف: سنوران- ک: سوران.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۰۴

نیاورد. «۱»

نظم

چه حاصل ز منزل نکو ساختن که شیخی بود سفره انداختن و همان روز به موضع اسیکا، وثاق شیخ عبدل از فرّ مقدم همایون سر افتخار به طاق گردون برافراشت و آن درویش به مساعدت توفیق آنچه داشت به عرض رسانید. «۲»

بیت

کشید از تر و خشک و شیرین و شورحدیث سلیمان شنیدی و مور و همان روز، مولانا نعمهٔ اللّه برادر مولانا جلال الدین لطف اللّه صدر را پیش امیرزاده شاهرخ فرستاد تا بشارت وصول موکب همایون رساند و دهم ماه هوای کابل از غبار سمند باد رفتار مایه‌بخش مشک تتار شد و در آن‌جا جلبان ملک آغا «۳» و جمعی لشکریان که اسبان ایشان مانده بودند و قطارهای استر را گذاشته مبشّر را بازداشت که ایشان را از عقب آورد و شب هنگام به سر جوی بادان فرود آمد و این بادان که او را جوی نو و جوی ماهیگیر نیز گویند نهری است که معمار همّت آن حضرت جاری فرموده و اجرای مثل آن مقدور سلاطین دیگر نبوده و شرح آن گذشت و از آن‌جا به موضع غربان رسیده فرمان قضا مضا نفاذ یافت که در آن سر راه رباطی از آجر سازند

---

(۱). ظاهرا تیمور فاتح هند و سردارانش انتظار داشته‌اند که شیخ احمد از آنان پذیرایی کند. راستی که گدا اگر همه عالم بدو دهند گداست.

(۲). یعنی پذیرایی کرد!!

(۳). زن جوان و بسیار زیبای تیمور که سخت مورد علاقه وی بود. به نوشته ابن عربشاه در عجایب المقدور، تیمور این زن را به تهمت بی‌اساس به قتل رسانید. ولی این موضوع صحیح نیست و این زن تا پایان حیات تیمور در حباله نکاح او بوده. (رک ظفرنامه ج ۲ ص ۴۸۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۰۵

و بر حسب فرموده به اتمام پیوست و از عقبه شبرتو و تنگی دره آن دو فرسنگ گذشته در فضایی دلگشا نزول فرمود و آن‌جا نفخی در دست آن حضرت ظاهر شده «۱» دردی به غایت پدید آمد چنانچه از سختی درد مجال سوار شدن و عنان گرفتن نماند «۲» و این ملالت در خاطر خاص و عام «۳» اثر تمام کرده در ضمایر و سرایر و اکابر و اصاغر سرایت نمود.

شعر

و کیف یعلّمک الدّنیا بشیءو انت لعلّهٔ الدّنیا طبیب [و العجب آن‌که در آن منزل که این ناخوشی دست داد آن را ناخوشک می‌خواندند] «۴» و شب هنگام همان روز، نوکر امیرزاده شاهرخ از جانب هرات آمده خبرهای خوش آورد و یک دو روز همان‌جا توقّف شد و بعد از آن در محّفه روان شده چون از جنبش استران در محفه درد زیادت می‌شد، بندگان خاص محّفه را بر گردن گرفته «۵» در دره پرآب و راهی به غایت تنگ می‌بردند چنانچه در یک‌جا بیست و شش نوبت و جای دیگر بیست و دو نوبت از یک آب می‌باید گذشت.

و درین ولا، نوکران مهد علیا، سرای ملک خانم و تومان آغا و سایر آغایان و مخدوم‌زادگان از جانب سمرقند آمده اخبار فرح‌بخش آوردند و بیلاکات به عرض

---

(۱). ظف: «از اصابت عین الکمال در دست و پای مبارک آن سرور آفاق قرحه‌ای بازدید شد و المی برقرار پدید آمد.»

(۲). ظف: «و در محفّه آسایش جسته استران می‌کشیدند.»

(۳). ک، س: خواص و عوام.

(۴). ظف: «آن منزل را که زمانه در آنجا ناخوشی آغاز نهاده این عارضه دست داد ناخوشک خواندند.» ج ۲ ص ۱۳۸

(۵). ظف: «بندگان خاصّ دوال ساخته محمل را به گردن گرفته به راه آب دره می‌بردند.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۰۶

رسانیدند و آن حضرت (از) نوکران تومان آغا قتلغ تمور را «۱» فرمود که پیلان را از آغرق به تعجیل آورد. امّا به سبب ملالت مزاج همایون مشرب نشاط تیرگی داشت تا به میامن انفاس قدسی صبح صحت از مشرق عافیت طلوع کرده آفتاب دولت از ظلمت کسوف خلاص یافت «۲» و هیجدهم ماه از موضع سراب به محفه درآمده عازم بغلان شد و به عز «۳» نزول قریه آخر سر تفاخر به آسمان رسانید و آن‌جا آش خورده نهضت فرمود و به موضع قرابلاق فرود آمد و خواتین امیرزاده پیر محمد و حرم امیر جهانشاه و امرا و رعایای ولایت بغلان ساوریها به عرض رسانیدند و نوزدهم ماه رایت جهان پناه به موضع سمنگان آمد و همان روز غزنیک «۴» مخیم نزول همایون گشت و بیستم ماه به خلم آمده نیم شب به لب آب جیحون رسید.

ذکر عبور از جیحون و رسیدن حضرات و فرزندان به موکب همایون

حضرت صاحب‌قران بیست و یکم ماه رجب چاشتگاه، به کشتی درگذر «۵» ترمد از جیحون عبور فرمود و در آن مقام، امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و حضرات عالیات و باقی شاهزادگان و اعیان و اشراف از دار السلطنه سمرقند و اطراف به دولت ملازمت رسیده و دو روز در ترمد توقّف نمودند و زبان تهنیت گشاده چندان پیشکش و نثار به عرض رسانیدند که دامن روزگار از

چیدن زر و گوهر گران‌بار شد و خان‌زاده علاء الملک که صحت انتساب او به خاندان نبوت

(۱). ظف: «نوکران حضرات عالیات سرای ملک خانم ... از سمرقند پرسیدند. حضرت صاحب‌قران از ایشان قتلق تمور نوکر تومان آغا را ....» (ج ۲ ص ۱۳۹) (با اختصار).

(۲). ظف: آخر روز چهارشنبه هفدهم ماه.

(۳). ک، س: فرّ.

(۴). ف: عرسنگ- س، ک: عرسیک- ظف (چاپ تهران): غزلیک، تصحیح متن بر اساس ظفرنامه چاپ کلکته شده.

(۵). ف، ک: گدر.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۰۷

واضح است آن حضرت را طوی داد و پیشکشهای لایق به عرض رسانید و رایت ظفرپناه بیست و سیم ماه از ترمد به قشلاق جهانشاه آمد و منزل به منزل نهضت فرمود و بیست و هشتم، به موضع دوربیلجین، «۱» امیرزاده شاهرخ از هرات رسیده و دیده امیدش به نور طلعت آن حضرت روشنی یافت و در همین منزل امیرزاده عمر، که در زمان عزیمت هندوستان به دارایی سمرقند مقرر بود، سعادت دستبوس و دولت آغوش یافته چون به وظایف عدل و داد سعی و اجتهاد نموده بود به عین عنایت معزّز و مشّرف شد و منازل پیموده غرّه شعبان «۲» خطّه دلکش کش از نزول موکب همایون رشک باغ ارم گشت و آن حضرت از صدق نیّت به مزارات بزرگوار مثل شیخ شمس الدین کلار و دیگر مشایخ و مزار پدر نامدار و فرزندان مغفرت دثار فرمود و نذور و صدقات به فقرا و مستحقان عنایت نمود و مدّت پانزده روز آق سرای دلگشا مقام عیش و عشرت و محل فراغت و راحت جمشید خورشید طلعت بود. توسن فلک رام و مجاری امور بر وفق مرام.

مصرع

سپهر تابع احکام و روزگار غلام

و منتصف شعبان عازم سمرقند شده به آهستگی می‌آمد چنانچه بیست و یکم ماه به باغ دلگشا «۳» رسید و چون کوشک آن مقام در آن ایّام تمام شده بود، آن حضرت به ترتیب جشنی پادشاهانه اشارت فرمود و مجموع خواتین و فرزندان حاضر آمده اجتماع این کواکب سعد در برج دولت عالمیان را به فراغت و جمعیت نوید می‌داد و از نقود و جواهر که به رسم نثار ایثار کردند از جواهر بسیار زر در شمار نبود.

مصرع

زر چه باشد که درآید به شماری باری

(۱). ف: دوکه- س، ک: «دو (سفید و نانوشته)- تصحیح از ظفرنامه.»

(۲). ظف: روز سه‌شنبه سلغ (ج ۲ ص ۱۴۱).

(۳). ظف (به اختصار): «روز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه حضرت صاحبقران از آن‌جا [- باغ دولت‌آباد] به کوشک باغ دلگشا فرمود.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۰۸

و بیست و دوم ماه «۱» حضرت صاحب‌قران چون روح که به کالبد درآید و سلطان جان که شهر بدن را بیاراید به دار السلطنه سمرقند درآمد.

نظم

باز درآمد به شهر کوکبه شهریارغیرت فردوس شد از قدمش آن دیار و مزار فایض انوار شاهزاده قثم بن عباس «۲» رضی اللّه عنهما دریافته شرایط زیارت به جای آورد و از آن‌جا به خانقاه مهد علیا تومان آغا فرمود و بعد از نماز پیشین در باغ چنار «۳» نزول نمود و مجلس عیش آراسته چهره روزگار برافروخت و عارض دولت فروغ یافته آتش مدام محنت ایام را تمام بسوخت.

بیت

هر شادیی که چرخ ز ما فوت کرده بودآن را به یک لطیفه قضا کرد روزگار و چند روز، با طالع سعد و بخت فیروز، در آن باغهای فرح‌بخش نشاط و عیش می‌فرمود و درین اثنا، آغرق و پیلان رسیدند. اهالی ماوراء النّهر که هرگز پیل ندیده بودند، در آن هیکل عظیم و شکل جسیم حیران مانده بر کمال صنع قادر حکیم‌آفرین خواندند.

نظم

اگر پای پیل است اگر پرمورازو یافت هریک ضعیفی و زور و حضرت صاحب‌قران جهانستان، از نفایس و تنسوقات ممالک هندوستان، شاهزادگان و حضرات و کافه طبقات را علی اختلاف درجات از جواهر

---

(۱). ظف: سه شنبه بیست و یکم شعبان (ج ۲ ص ۱۴۲).

(۲). ظف: «بعد از استحمام و تطهیر تام به زیارت مرقد قثم بن عباس فرمود.» (ج ۲ ص ۱۴۳).

(۳). ظف: باغ چنار و نقش جهان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۰۹

و طلا- و کنیزک و غلام سوقات ارزانی داشت و سارنگ برادر بزرگ ملو را که حاکم مولتان بود، با دو زنجیر فیل و دیگر تنسوقات هند به اشپره پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد و امرا که در آن حدود بودند همه را به تبرّکات یاد کرد و امیرزاده شاهرخ اجازت یافته به مستقرّ سلطنت خویش بازگردید و الحمد للّه انّه حمید مجید.

عمارت مسجد جامع

بهین کار شاهانست در تاجداری‌که بنیاد دین را دهند استواری

بناهای خیرات سازند سنگین‌که رنگ آرد از سنگ آن چرخ رنگین

مبین سنگ مسجد که از زر برآیدکه گر خود به گوهر برآرند شاید

بفرمود شه تا برآرند جامع‌که سقفش برآید به خورشید لامع

رسیدند بنیادکاران دانابه پل بر رخ باد بستن توانا

به ماهی مهیا شد اسباب چندان‌که ناید در اندیشه هوشمندان

گل و سنگ شد از پی وصف لایق‌چو دلهای معشوق و تنهای عاشق

به هر سوی گردون شد اندر دویدن‌به باری که گردون نیارد کشیدن

به بالای گردون زحل کرده خانه‌دو چرخ فرود از دو ثورش روانه حضرت صاحب‌قران در آن زمان که در ممالک هندوستان آتشکده‌ها و خانه‌های بت‌پرستان را خراب می‌فرمود، در خاطر خطیر مخمر کرده بود که چون به دار السلطنه سمرقند معاودت نماید، در آن بلده بی‌مانند مسجد آدینه بنیاد نهاده تمام فرماید.

و درین ولا- که موکب جهانگشا به دار الملک بازآمد، اندیشه سابق از خاطر همایون سر بر زد و چون، هلال فرّخ فال ماه مبارک رمضان رخ نمود، و هرآینه آن زمان موسم ازدیاد طاعات و عبادات بود، آن حضرت به بنای مسجد جامع در

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۱۰

دار السلطنه سمرقند فرمان فرمود و به حکم الأحد للبنا، یک شنبه چهارم ماه، «۱» مهندسان هنرمند و استادان بی‌مانند، در ساعتی خجسته و طالعی شایسته، اساس آن را طرح انداختند و هنروران چابک دست که هریک سرآمد کشوری بودند به دقایق لطافت آن پرداختند «۲» و نود و پنج زنجیر فیل که از کشور هند به سمرقند رسیده بود سنگ می‌کشیدند و سنگهای بزرگ به گاو و گردون می‌آوردند و سرهای کار بخش کرده «۳» امرا و ارکان دولت چند گاه سعی بلیغ نمودند.

و در این اثنا، امیرزاده محمد سلطان که به موجب فرمان در سرحد جته و مغولستان بود رسیده در خانقاه تومان آغا به شرف پای‌بوس استسعاد یافت و رسم نثار و پیشکش به جای آورد و آن حضرت شاهزاده را کنار گرفته پرسش و نوازش فرمود.

حضرت صاحب‌قران از غایت اهتمام که به اتمام آن عمارت داشت بیشتر اوقات بر سر عمارت حاضر می‌شد و در مدرسه خانم که در جوار آن مسجد بود و خانقاه تومان آغا می‌گذرانید و مهمّات کلی و قضایای ملکی آن‌جا به فیصل می‌رسانید تا چنان مسجدی که در روی زمین مثل آن نشان نمی‌دهند به اندک زمان به یمن دولت حضرت صاحب‌قران ساخته و پرداخته شد و شرح این عمارت در سال ولادت حضرت در مجمل احوال مفصّل مذکور است.

---

(۱). ظف: «یک شنبه چهارم ماه (نسخه طهران چهاردهم) مبارک رمضان سنه احدی و ثمانمائه موافق توشقان ییل.» (ج ۲ ص ۱۴۴).

(۲). ظف: «از سنگ‌تراشان آذربیجان و فارس و هندوستان و دیگر ممالک دویست نفر در نفس مسجد به کار بودند و پانصد کس در کوهها به بریدن سنگ و روان داشتن به شهر ایستادگی می‌نمودند و اصناف صناع و پیشه‌وران که از تمام معموره عالم به پای تخت جمع آمده بودند هرکس در قسم خود غایت جهد مبذول می‌داشت.»- وصف دقیقی از این مسجد و جهد تیمور در اتمام آن در سفرنامه کلاویخو آمده است.

(۳). ظف: «و سر کارها بر شاهزادگان و امرا بخش کرده.» (ج ۲ ص ۱۴۴).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۱۱

احوال ممالک و بلاد درین مدت که رایات ظفر آیات در جانب هندوستان بود

[احوال] «۱» ممالک خراسان به فرّ دولت امیرزاده جهان شاهرخ بهادر رونقی تمام داشت و ممالک فارس به یمن معدلت امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ بهادر معمور بود و مملکت کرمان را امیر ایدکوی برلاس مضبوط داشت. امّا ممالک عراقین: چون حضرت صاحب‌قران از یورش دشت قفچاق «۲» بازگشت، عراقین و آذربایجان و گرجستان و ارمن و کردستان را به امیرزاده جوان‌بخت امیرانشاه گورکان عنایت فرموده بود و فرمان قضا مضای آن شاهزاده را تمام حکام آن ولایات سر بر خطّ بندگی نهاده انقیاد نمودند و سرداران و گردنکشان اطراف چون امیر شیخ ابراهیم دربندی و کوستندل گرجی و قرا عثمان ترکمان که پادشاهان گذشته را ملازمت نکرده بودند پیش حضرتش می‌آمدند و به عین عنایت ملحوظ و به یمن رعایت محظوظ می‌شدند. چنانچه آوازه عظمت سلطنت او به اقصی مصر و شام و نهایت روم و فرنگستان رسید و ایل والوس شاهزاده از خراسان آمده دست راست قراباغ ارّان و نخجوان تا به اونیک یورت ساختند و دست چپ سوق بلاق و درگزین و همدان مقام داشتند و ناموس تخت آذربایجان والوس هولاـگو خان رونق و رواج تمام یافت و در آن زمان که طلوع آفتاب چتر عالم ستان حضرت صاحب‌قران ممالک هندوستان می‌گشود، شاهزاده جوان‌بخت، از مجلس بزم و گلشن عیش، هوای صید و نشاط شکار فرمود و تواچیان بهرام شعار با امرای برانغار و جوانغار جار رسانیدند و سپاه به یوسون جرگه روان شده در صحرای مرند در جوار مزار پیر عمر نخجیربان وحوش و طیور بسیار راندند و شاهزاده جوان‌بخت، بر اسب سپهر سیر هلال نعل، چون خورشید بر سبز خنگ فلک، سوار شد.

(۱). س ندارد- ک: امور.

(۲). ف: قبچاق.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۱۲

نظم

صبحدم کافتاب شیر شکارگشت بر سبز خنگ چرخ‌سوار

راند عزم شه ممالک‌گیرآهوی خویش را سوی نخجیر و چندین هزار سوار کماندار از برانغار و جوانغار قصد شکار کردند.

نظم

صیدجویندگان سوار شدندطعمه‌خواران سوی شکار شدند باز و چرخ و شاهین بانسر طایر «۱» آهنگ پرواز ساخته و فضای هوا از پرندگان بازپرداخته یوز را که نور دیده از طلعت آهو بود همه تن چشم گشته.

نظم

گفتی آن خالهای روشن‌یوزدیده آهوانست بر تن یوز آهوان بادپیمای را خواب خرگوشی می‌داد و از کمینگاه برق‌وار بیرون جسته چون آتش در خرمن حیات ایشان می‌افتاد و سگ شیر صولت برای ریختن خون شکاری کمرکین چست بسته باد کردار از هر سو می‌جست و به زخم پنجه پشت صید می‌شکست.

نظم

هوا پر بازگشت و دشت پرسگ‌شتابان هردو در پرواز و در تک

یکی کرده هوا را بی‌پرنده‌یکی کرده زمین را بی‌چرنده و در روز قمرغه، «۲» شاهزاده شیر حمله، در اثنای تک‌وتاز و آغاز نشیب و فراز،

(۱). نسر طائر و نسر واقع دو ستاره‌اند. این نامها در زبانهای اروپائی به صورتALTAIRوVEGAنقل شده است.

(۲). قمرغه به معنای شکار جرگه است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۱۳

به غوچی رسید و از غایت شجاعت و قوت جلادت که شیر و پلنگ.

مصرع

در حمله و جنگ او زبون بود

از سر زین خم شده غوچ را از زمین در ربود و به قر پوس زین رسانید و غوچ بر خود طپید و بارگی رم خورده شاهزاده، که شهسواری مانند او در روی زمین کم اوفتد، از بالای سمند کوه مثال بر روی زمین افتاد و زمانی دیر از خود رفته فریاد از نهاد خلایق برآمد.

نظم

آن‌کس که چرخ در قدم او فتاده بودبنگر ز دور چرخ که چون بر زمین فتاد و بعد از فرصتی تمام اندک جنبشی کرده اثر حیات پیدا شد و تا سه شبانروز چند نوبت غش کرد و مدتی سر عجز بر بالین ناتوانی نهاد و مزاج شریف از حدّ اعتدال عدول نمود «۱» و صبح نورافزای صحّت و راحت به شام ظلمت نمای ضعف و ملالت بدل شد و چنان خسروی که نور دیده ملک و دولت بود از آفت عین الکمال و آسیب چشم زخم به نوعی ضعیف گشت «۲» که اختلال به احوال ممالک راه یافت و از هرطرف باد مخالف

وزیده غبار فتنه برخاست و آتش بلا بالا گرفت و مخالفان را در ظنّ فاسد و خیال کاذب چنان بود که سپاه نصرت‌پناه دست

(۱). ظف: «و طبیبی که متصدی اصلاح بود موجب فساد آمد و به سهو یا به عمد که مظنه آن هم بود، در معالجه خطا کرد و از تعاضد این اسباب خللی فاحش به دماغ آن چراغ دوده اقبال از عین الکمال راه یافت.» ص ۱۴۷ ج ۲

(۲). ایضا: «از آسیب چشم زخم بعد از وقوع آن حادثه چنان شد که اکثر افعال و اقوال او از نهج صواب انحراف داشت. گاه از مجرد توهّمی، خون یکی هدر ساختی و گاه به راه اسراف و اتلاف گنجی پرداختی و به تخریب عمارات امر می‌فرمود و بسی کارها را که نه در خور چنان سروری بود ارتکاب می‌نمود. از جمله بی‌موجبی، در اوایل فصل تابستان به عزم یورش بغداد سوار شد ...» (ص ۱۴۸ ج ۲).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۱۴

از افروختن آتش حرب کوتاه داشته پای از مقام کارزار بازپس نهند و از موقف جنگ پهلو تهی کرده از میدان کین پشت به هزیمت دهند.

و در این ولاء از جانب بغداد آوازه لشکر سلطان احمد رسید و چون به یمن همت مخلصان و حسن نیّت متخصّصان فانّ دعاء المخلصین مجاب صبح صحّت از مطلع امید و افق مراد طلوع نمود و ذات خورشید طلعت از حضیض اعتلال به اوج عافیت و اعتدال صعود فرمود، شاهزاده امیرانشاه گورکان با آن‌که فصل تابستان بود و یورش صوب بغداد صواب نمی‌نمود، از غایت غیرت تحمّل و طاقت آن آوازه نفرمود و به عزم رزم والی بغداد عنان به کمیت باد رفتار داد و با سپاه گران روان شده هرروز دو کوچ می‌رفت و از قبه ابراهیم لک قدس سره گذشته پیرامون بغداد نزول فرمود و سلطان طاقت مقاومت شاهزاده ندیده در چهار دیوار بغداد خزید و لب سکوت به دندان عجز گرفته دم درکشید و چون حرّ الصّیف کحدّ السّیف بود و مجال محاصره در آینه خیال صورت محال می‌نمود و در این ولا، متعاقب از جانب تبریز عرضه داشت می‌آمد که اعیان و متعیّنان آن‌جا اتّفاق نموده اندیشه غدری دارند.

بنابرآن، شاهزاده جوان‌بخت دو روز بر در بغداد بوده مراجعت نمود و بر طریق اول هرروز دو کوچ می‌پیمود و چون به تبریز رسید فتنه‌انگیزان را به قتل آورده جمعی بی‌گناهان نیز سعادت شهادت یافتند.

مصرع

آتش چو درافتاد تر و خشک بسوخت

و جمعی بی‌باکان دیگر شیوه عصیان آغاز کردند. از آن‌جمله یکی سیدی علی شکی بود که شاهزاده خبر مخالفت او شنیده لشکر به ولایت او کشید «۱» و غارت و تاراج کرده مظفر و منصور بازآمد و دیگر گرجیان خبیث نهاد که دیو فساد ایشان در شیشه صلابت قهر حضرت صاحب‌قران مقیّد بود دلیر شدند و گرگین گرجی

(۱). ظف: «در پاییز همان سال بنابرآن‌که مخالفتی از سیدی علی شکی ارلات توهم فرمود، تحقیق ناکرده لشکر کشید و ولایت او را غارت کرد.» (ج ۲ ص ۱۴۹).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۱۵

لشکر به مدد سلطان طاهر بن سلطان احمد که در قلعه النجق محصور بود فرستاد و سیدی علی اگرچه شعار اسلام داشت، به واسطه آن‌که ولایت او غارت یافته بود، با گرجیان اتّفاق نمود و به عزم استخلاص سلطان طاهر که در مضیق محاصره کارش به جان و کاردش به استخوان رسیده بود متوجه النجق شدند و سلطان سنجر «۱» امیر حاجی سیف الدین، که قلعه را محاصره می‌کرد و کار بر مردم حصار نیک به تنگ رسانیده بود، به سبب آوازه لشکر گرج از در قلعه برخاسته به تبریز رفت و شاهزاده امیرانشاه امیرزاده ابا

بکر را با جمعی امرای نامدار به رسم ایلغار به دفع لشکر گرج فرستاده و سلطان طاهر از قلعه فرود آمده به گرجیان پیوست و قلعه را به حاجی صالح و سیدی احمد علیشاهی «۲» و سه ازناور گرجی سپردند و گرجیان امرای بزرگ و بهادر را ازناور گویند و چون مقصود گرجیان خلاص سلطان طاهر بود بعد از حصول مراد بازگشتند و هم در آن حوالی امیرزاده ابا بکر و لشکر تبریز به گرجیان و سیدی علی شکّی رسیده جنگ سخت در پیوستند و سیدی علی از قلب بیرون تاخته روی انتقام به امیرزاده ابا بکر آورد و امیرزاده با آن‌که هیژده ساله بود تیر شجاعت در کمان جلادت نهاده و از شست ظفر گشاده بر دامن زره کلاه خود سیدی علی آمد و از زره گذشته در سر شریانش نشست و سیدی علی بی‌باک چون قله کوهی بر خاک هلاک افتاد و گرجیان و سلطان طاهر با آن‌که غلبه وافر بودند راه گرجستان پیش گرفتند و امیرزاده ابو بکر امرا را بر قاعده به محاصره قلعه النجق بازداشت و سر سیدی علی را به تبریز آورده به جانب سمرقند فرستادند.

و در این اثنا، جمعی به سمع امیرزاده امیرانشاه رسانیدند که در یکی از عمارات عالیه سلطانیه مبلغی کرامند مخزون است و درین معنی مبالغه عظیم کردند. بنابرآن امیرزاده فرمود که عمارت را شکافتند امّا چیزی نیافتند و جناب

(۱). یعنی سلطان سنجر پسر امیر حاجی سیف الدین.

(۲). ظف: اغلشاهی (نسخه کلکته: اغلشایی) (ج ۲ ص ۱۵۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۱۶

شاهزاده به تشخیص اطبا و ترغیب ندما به شرب مدام زیاده از معهود اشتغال و اهتمام می‌نمود «۱» و چون حضرت صاحب‌قران از یورش هندوستان معاودت فرمود و احوال ممالک استفسار نمود دانست که اختلال به احوال مملکت آذربایجان راه یافته و بیگانگان در سر حدها درآمده‌اند. این اخبار بر خاطر خطیر آن حضرت گران آمده و ضمیر منیر ملتفت تدارک آن خللها فرمود و در خلال این احوال، مهد ابّهت‌مآب، خانزاده «۲» از جانب ممالک آذربایجان رسید و چون به واسطه شرب مدام و معاشرت صبح و شام و مباشرت با ملاح و صباح، صباح و رواح، از امیرزاده امیرانشاه به غایت آزرده‌خاطر بود صورت نامضبوطی آن مملکت به شرح و بسط دروغ و راست بازنمود و این اسباب موجب آن شد که حضرت صاحب‌قران، بعد از یورش هندوستان، زیاده از چهار ماه در سمرقند، توقّف نفرمود و باز عزیمت جانب ایران پیش نهاد همت عالی ساخت و رایت عزم خسروانه برافراخته زلزله در زمین و غلغله در زمان انداخت و ایلچی به خراسان فرستاده امیرزاده شاهرخ را فرمود که با لشکر خراسان متوجّه آذربایجان شود و حضرت صاحب‌قران با لشکرهای گران «۳» در افتتاح شهور سنه ۸۰۲ «۴» از جیحون عبور نمود. «۵»

(۱). ظف: «اکثر اوقات به شرب خمر و لعب نرد مشغول بود. این نیز موجب آن گشت که امور نامناسب ازو صدور می‌یافت. روزی در اثنای گفت و گو با حرم محترمش خانزاده، دشنامی تهمت‌آمیز به او داد. خدر معلّی از آن معنی بیش از حدّ به تنگ آمد و در تفتیش و منشاء آن افترا محکم بایستاد و در آن قضیه خرمن حیات جمعی از مرد و زن به آتش غیرت آن بانوی رفیع مقدار بسوخت.» (ص ۱۵۰ ج ۲).

(۲). ک خوانزاده.

(۳). ک، س: جهان.

(۴). ف: ۷۹۰- ک: ۷۲۲.

(۵). ابن عربشاه عزیمت تیمور را به طرف آذربایجان و خشم وی را نسبت به میرانشاه چنین می‌نویسد که نامه‌ای تند و عتاب‌آمیز در هندوستان به دست تیمور رسید و تیمور آن را از جانب امیرانشاه تصور کرد.

متن این نامه مفصل را ابن عربشاه در کتاب خود آورده است. (ر ک ترجمه بنام زندگانی شگفت‌آور تیمور ص ۱۰۵- ۱۰۹).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۸۱۷

مصرع

فلک در رکاب و ظفر رهنمون

ذکر احوال سلطان احمد بن سلطان اویس درین سال

سابقا مذکور شد که خواجه مسعود سبزواری بغداد بازگذاشته سلطان احمد مکنت یافت و چند گاه به عیش گذرانیده در تاریخ سنه ثمانمائه امیر شروان بن شیخ براق منصوری را با جمعی امرا فرستاده محاصره شوشتر کردند و امیرزاده پیر محمد رعیت‌پرور امیر سعید برلاس را با لشکری به مدد محصوران شوشتر «۱» فرستاد.

ایشان به رام هرمز رسیده امیر شروان عازم بغداد شد و در راه فکر مخالفت سلطان احمد کرده امرا را با خود موافق ساخت و عمّه سلطان وفا خاتون نیز متّفق شد. مقرّر آن‌که پادشاه را بگیرند. غلامی سلطان را آگاه ساخته و مکاتبات شروان که به دار الخلافه نوشته و تصریح این سخن کرده و جوابها که به شروان نوشته بودند با قاصد به دست سلطان افتاد. قاصد را به یاسا رسانیده به امرای بغداد نشان فرستاد که در روز شروان را کشته سر او را به دار الخلافه آورند. امرا از بیم آن‌که صورت واقعه ظاهر نشود شروان را به قتل رسانیده سر او را همراه به بغداد آوردند. سلطان احمد خود را نقطه‌وار محصور دایره بلا دید و زن و مرد را دشمن جان خود دانسته اندیشه کرد که پیش از آن‌که بر او دست یابند پای تدبیر پیش نهاده تدارک نماید. امرا را یک یک طلبیده به انواع دلجویی امیدوار گردانیده می‌گفت روا باشد که فلان کس را من از خاک برگرفته و بدین مرتبه رسانیده‌ام بی‌موجبی با من عصیان ورزیده با نمک حرامان اتّفاق نماید و قصد من در دل گذراند. آن‌کس به زانو درآمده مترصّد فرمان شدی.

سلطان فرمودی که امروز ترا تربیت می‌نمایم نباید که فردا تو نیز همچو ایشان نمک حرام شوی. آن‌کس به تضرّع و زاری سوگند خورده گفتی نعوذ باللّه. سلطان او را گفتی فلان کس را به یاساق رسان و خانومان و اهل و عیال او سیورغال تو

---

(۱). س، ک: ششتر.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۸۱۸

باشد. چون آن‌کس به این مهم قیام نمودی دیگری را به همین طریق تملّقات نموده بر اثر او می‌فرستاد تا مردم بیرون را به این نوع سیاست کرده ضعفا و روی پوشان حرم را با وفا خاتون بی‌وفا در کشتی نشانده به بهانه آن‌که به واسط می‌فرستد در وسط شطّ در آب غرق فرمود و چهرگان و ملازمان و سایر ندیمان اندرونی را به دست خود گردن زده اکثر سپاهیان را به قتل آورد.

گویند در این روز که سلطان اکثر ندیمان و محرمان را به دست خود قتل کرد، شمشیر در دست از بالای کوشک پایان می‌آمد. ناگاه فرّاشی پیش رسید.

سلطان فرمود که فلان و فلان را کشتم. فرّاش از بیم جان گفت: نیک کردی. من و تو می‌باید که زنده باشیم. سلطان در خنده شد. شمشیر از دست انداخت و درهای قصر از اندرون بسته و نیمشب در کشتی نشسته و از دجله گذشته به دیار بکر رفت و با امیر قرا یوسف ملاقات کرده او را به بغداد آورد و در این مدّت که سلطان به دیار- بکر رفته بازآمد، هیچ کس را با وجود ازدیاد ادراک اهالی بغداد خبر آمد شد سلطان نبود و از غایت تحیّر تصور می‌کردند که سلطان چند روزی گوشه «۱» گرفته از خلوت خاص به بار عام نخواهد آمد. هرکس پی شغل خود گرفته کار ملک و مال مستقیم احوال بود و سلطان قرا یوسف را چند روز در بغداد مهمانداری کرده ناگاه میانشان اندک غباری پیدا آمد. احمد او را از دار السلام عذر خواست و او رنجیده خاطر به دیار بکر رفت و

دیگربار سلطان در بغداد متمکن شد و به عمارت و عدالت قیام نموده غلبه تمام جمع آمد و امیرزاده امیرانشاه به ظاهر بغداد آمده به سبب مخالفت تبریزیان عود نمود. چنانچه شرح شمّه‌ای از آن گذشت.

---

(۱). ف: گوشه‌ای.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۱۹

وقایع سنه اثنین و ثمانمائه

داستان آمدن حضرت صاحب‌قران از توران به ایران و فتح شام و روم تا سرحد فرنگستان به مدت هفت سال

حضرت صاحب‌قران، بعد از فتح ممالک هندوستان، چون در سمرقند خبر اختلال احوال عراقین و آذربایجان شنود، با سپاه توران و ایران بل تمام جهان، به عزم تسخیر شام و روم تا سرحد فرنگستان نهضت فرمود. آری.

مصرع

شهسوار پردل پیروز جنگ آفتاب

تا هرروز عرصه آسمان را که میدان جولان یکران اوست نپیماید عنان توسن ایام در قبضه اقتدار کجا یابد و هلال تا هر ماه نقره خنگ فلک را برای سرعت سیر نعل‌بندی ننماید بر ذروه کمال و اوج استقبال چه‌سان جلوه‌گر آید.

بیت

سفر را گر چنین قدری نبودی‌مه نواز سفر بدری نبودی خورشید صبح و شام حسام خون‌آشام و سنان جانستان برای آن دارد که جان را به سنان ظفرنشان و شمشیر خون فشان نگاه دارد و ماه هر ماه به اشکال گوناگون از آن نمود که عالم را به اسلحه حرب چون کمان و سپر و زوبین و خنجر توان گشود. بنابرآن حضرت صاحب‌قران.

مصرع

آن‌که جهان را چو او کس نتواند گشاد

دارای اسکندر نشان، اردوان اردشیر مکان، تاج‌بخش ممالک ستان، تهمتن رویین تن نوشیروان، طهمورث دیوبند قلعه گشای، کیومرث جمشید قدر خورشید نمای.

بیت

فروزنده تاج وتخت کیان‌فرازنده اختر کاویان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۲۰

با وجود شداید یورش هندوستان و محاربات اهل ضلال و بت‌پرستان میل استراحت و آسایش و فراغت و آرامش نفرمود و چهار شنبه هشتم محرم از دار السلطنه سمرقند عزیمت نمود «۱» و پیش از آن سید خواجه شیخ علی بهادر و جهان ملک ملکت و پیر محمد فولاد را که امرای امیرزاده شاهرخ بودند فرمود که به شاهزاده رسانند که با لشکرها متوجه آذربایجان شود و امیر سلیمانشاه پیشتر به تبریز رود و امیرزاده شاهرخ به موجب فرموده توجه نموده امیر سلیمانشاه و امیر سید خواجه را مقدّمه ساخت و چون رایت فتح آیت در ولایت جاجرم برافراخت، امیر توکل هندوی قرقرا از اردوی اعلی آمده مرفوع داشت که حضرت صاحب‌قران امیرزاده محمد سلطان را به دارایی توران و تخت سمرقند گذاشت و امیرزاده اسکندر را با وجود صغر سنّ به ضبط اندکان و سرحد مغولستان نامزد فرمود و پیش هریک از شاهزادگان عظمای امرا تعیین نمود و رایات همایون از جیحون عبور کرده هر طایفه به راهی

معین شدنـد و فرمـان آن است که جنـاب شاهرخی از راه شاسـمان و استراباد به ساری و هزاره جریب گـذرد و آن جناب به موجب فرمـوده روان شـد و در آن راه هم به حسب خاصیّت و هم به سـبب ناسازگـاری آب و علف چهارپـای بسـیار تلف شـده به زحمت بی‌شمار به هوای سازگار فیروزکوه به فیروزی بیرون آمده در ولایت ری به اردوی اعلی پیوستند.

و حضـرت صاحب‌قران به راه‌کش و ترمـد به بلـخ آمـده در آن مواضع شـرف زیارات اکابر دریافته «۲» از روحانیّت ایشان اسـتمداد نمود و صلات و صدقات به فقرا

---

(۱). ظف: «اول پاییز روز چهار شـنبه هشتم محرم سنه اثنین و ثمانمایه مطابق توشقان ییل به «فتح قریب» که به حساب از حسن اتّفاق سال تاریخ است (- ۸۰۰) در حرکت آمد.» ج ۲ ص ۱۵۳.

(۲). اسـامی این «اکـابر» در کتـاب ظفرنامه آمـده و از آن جمله است خواجه محمـد علی حکیم ترمـدی، ابو بکر وراق (در ترمـد) و خواجه عکاشه، خواجه زمان و سلطان احمد خضرویه و فضیل عیاض و سفیان ثوری (ج ۲ ص ۱۵۴).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۲۱

و مسـتحقان بـذل فرمود و منـازل و مراحل قطع کرده سارقمش «۱» جـام مخیّم اردوی فلـک احتشـام گشت و آغرق امیرزاده شاهرخ حضـرات عالیـات ملکت آغـا و گوهرشـاد و فرزنـدان از هرات آمـده به سـعادت بسـاط بوس فایز شدنـد و نثار و پیشـکش به عرض رسانیدند و امیرزاده سیورغتمش را که پنج شـنبه هشتم رمضان سنه احدی و ثمانمایه به طالع سنبله از ملکت آغا متولد شده بود «۲» به نظر همایون آن حضـرت رسانیدند و چشم عطوفت به روی فرزند بازکرده شادمان شد و با امیر آق بوقا که هم از هرات آمده بود اجـازت مراجعت ارزانی داشت و به مزار مورد الأنوار شـیخ الأسـلام احمـد جـام قـدّس سرّه فرموده شـرایط زیارت به جای آورد و امیرزاده رسـتم را دو هزار سوار و امیر سونجـک ملازم ساخته به جانب شـیراز پیش برادر بزرگش امیرزاده پیر محمـد فرسـتاد که به اتفـاق متـوجه بغـداد شونـد و آن حضـرت از راه نشـابور و بسـطام به حـدود ری درآمـد و از خـوار گذشـته در قریه ایوانـک جنـاب شاهرخی که از راه مازنـدران می‌آمد به موکب جهان گشای ملحق شد و به شـرف دست‌بوس آن حضـرت پای افتخار بر سـر کیوان نهاد و امیر سلیمانشاه پیشتر خبر عزم رایات ظفر پیکر در تبریز به امیرزاده امیرانشاه رسانیده بود و امیرزاده، در میان شهریار و ابهر «۳» با چند نوکر، با حضـرت صاحب‌قران ملاقات کرد و آن حضرت ملول شده روی ازو درکشید و تخلّف ملازمان را بهانه ساخته حکم فرمـود که هرچه در آن نزدیکی به هرکس داده باشـد محصّـلان به خزانه فرود آورنـد «۴» و حریفـان مجلس او را که هریـک نادره عصر و

---

(۱). ظف: ساریق قمش.

(۲). حاشـیه نسـخه ف: «ولادت امیرزاده سیورغتمش بن میرزا شاهرخ روز پنج‌شنبه هشتم رمضان المبارک سنه ۸۰۲، وفات شانزدهم محرم ۸۳۰. مدت عمر شاهزاده جهان بیست و نه سال بود.»

(۳). ظف: «چون صاحب‌قران کامکار از ری و شـهریار بگذشت امیرزاده میرانشاه برسید و آن روز رخصت ملاقات نیافت.» ج ۲ ص ۱۵۶.

(۴). ظف (به اختصـار): «تمور خواجه آق بوقـا و جلالـ الاسـلام بر حسب فرمان جهت تحقیق احوال شاهزاده پیشتر به تبریز رفتنـد و نواب و عمّال او را گرفته بند کردند و دفترهای دیوان طلب داشته اموال دو دانگه چند ساله که به دیوان اعلی تعلق داشت و شاهزاده به طریق اسراف و تبذیر به هرکس داده بود از نسخه بیرون نوشتند و مجموع استرداد نمودند.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۲۲

بی‌نظیر روزگار بودند مثل نادره زمان و اعجوبه دوران مولانا شمس الدین محمد «۱» کاخکی که، با وجود تبحر در علوم، در نظم و نثر و جدّ و هزل یگانه زمان بود و استاد قطب الدین نایی و حبیب عودی و عبد المؤمن گوینده که در صنعت موسیقی هریک فیثاغورس روزگار و سرآمد ادوار بودند، حاسدان غمّازی کردند که به سبب این جماعت امیرزاده به ملاهی و مناهی رغبت می‌نماید و مهمّات ملکی نامضبوط می‌ماند. هرچند زبان حال هریک می گفت:

نظم

مرا سخن ز مفاعیل و فاعلات بودمن از کجا سخن سرّ مملکت ز کجا فی الجمله به موجب تقدیر یزدانی، مزاج حضرت صاحب‌قرانی متغیّر شده حکم سیاست فرمود و آن جماعت به سبب هنر خویش به قتل آمدند.

نظم

بر من وبال شد هنر من که صد بلابر ساعتی که من به هنر کردم انتساب حکما گفته‌اند ایّاکم و خدمهٔ الملوک فانّهم یستعظمون فی السّلام ردّ الجواب و یستحقرون فی العتاب ضرب الرّقاب ایشان را به پای دار حاضر آورده مولانا محمد کاخکی به طریق مطایبه قطب الدین نایی را گفت استاد در همه مقام پیش رو بوده (درین مقام نیز همان رسم مرعی می‌باید داشت) «۲» و جلاد [اخی قطب راستی بر دار کشید] «۳» و نوبت مولانا رسیده این دو بیت گفت:

---

(۱). ظف: مولانا محمد قهستانی.

(۲). تکمیل از ظفرنامه (ج ۲ ص ۱۵۶).

(۳). چنین است در هر سه نسخه جمله مبهم است. در ظفرنامه آمده است: « [اول قطب الدین نایی را ریسمان در پای انداخته به دار برکشید.]»- ابن عربشاه شرح نسبهٔ دقیقی ازین مرد (به نام قطب موصلی) و هنرش در نواختن نی و خواندن آواز و احاطه‌اش بر دستگاهها و گوشه‌ها و آهنگ‌ها آورده است. (ترجمه ص ۱۱۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۲۳

نظم

پایان عهد و آخر کار است ملحداگر بایدت وگرنه به دست اختیار نیست

منصوروار گر ببرندت به سوی دارمردانه پای دار جهان پایدار نیست و رفیقان ایشان را نیز همین شربت چشانیدند. اگر چند نوکران و ندیمان امیرزاده امیرانشاه را جدا کرده در ملک و مال مدخلی نداشت، امّا در مقام سلطنت بالا دست شاهزادگان می‌نشست و در سفر شام و روم معزّز و موقّر بود.

و چون حضرت صاحب‌قران به سلطانیه رسید، صاحب اعظم خواجه مظفر الدین نطنزی «۱» که صاحب اختیار ممالک عراق و عجم بود پیشکشهای سنگین گذرانده و شرف بساط بوس یافته به تربیت و عنایت سرافراز شد و آن حضرت به راه قرادره و اردبیل عازم قراباغ شده و در صحرای موقان شکار کرده و بر آب ارس پل بسته عبور فرمود و در یورت عمر تابان که قطور کنت گویند به فراغ در قراباغ قشلاق کرد و امیر شیخ ابراهیم که به دولت آن حضرت شروان شاه عهد بود، سیدی احمد بن سیدی علی شکی ارلات را آورده و گناه او را که پدرش سیدی علی با گرجیان اتّفاق کرده به نواحی النجق آمده و سر در سر نادانی کرده بود چنانچه شرح آن مذکور شد درخواست نمود و عزّ قبول یافته در سلک امرا منتظم شد و عنایت پادشاهانه منصب و مقام پدرش را به او ارزانی [فرمود] «۲» و امیر شیخ ابراهیم ترتیب طوی کرده چندان اسب و گوسفند کشته بود که مطبخیان از پختن آن عاجز شدند و بعد از آن پیشکشها کشید از جانوران و غلامان و جواری و اقمشه و اسلحه و غیر آن. از جمله شش هزار اسب کشید.

---

(۱). در ظفرنامه یزدی چاپ کلکته «نظری» و چاپ تهران: نظیری (ج ۲ ص ۱۵۷).

(۲). س، ک: [داشت].

ذکر ایلغار فرمودن حضرت صاحب‌قران کرّت اول به جانب گرجستان

در سال گذشته سبق ذکر یافت که گرجیان سلطان طاهر بن سلطان احمد را از قلعه النجق بیرون برده کوتوال خود را گذاشتند. این جرأت بر همّت ناموس سلطنت موجب آن شد که حضرت صاحب‌قران ولایت گرجستان را عالیها سافلها «۱» سازد. بنابرآن، بعد از آن‌که امیر شیخ ابراهیم و سیدی احمد را عنایت فرموده رخصت مراجعت ارزانی داشت حکم فرمود که از ده نفر سه نفر آزوق ده روز برداشته راه و بیشه را به اره و تیشه از خار و اشجار پاک و هموار ساختند و میمنه و میسره و قول به آسانی گذشته رایت نصرت آیت در ولایت یاغی برافراختند و امیر شیخ ابراهیم و سیدی احمد با لشکری ضمیمه سپاه ظفرپناه گشتند و آن حضرت از ولایت شکّی گذشته [به عزم رزم خمشا که یکی از سرداران گرجی بود عزیمت نمود] «۲» و در آن ایام بیست روز متّصل صبح و شام از پرویزن سحاب برف می‌ریخت و مدام غربال کافور می‌بیخت. لشکر اسلام بر آن دم سردان تاختند و به شعله سنان آن بدکیشان را طعمه آتش دوزخ ساختند. هرکه یافت شد امان نیافت و هرکه پدید آمد ناپدید گشت و در طلب خمشا «۳» به دره آق سو شتافتند و بسی گاو و گوسفند و اموال و اجناس غنیمت یافتند و خمشا آواره و کم آوازه در جنگلها ناپدید شد و برف راهها بسته چهارپایان لاغر گشتند. آن حضرت فرمود که عمارات و کلیساها آتش زده باغات و درختها از بیخ کندند و درختهای جوز را پوست بازکرده آنچه امکان خرابی بود به جای آوردند و چون هنوز زمستان بسیار مانده بود حضرت صاحب‌قران عزیمت مراجعت نمود و به فراغ بال در قراباغ نزول اجلال فرمود و حضرت ذو الجلال

---

(۱). اشارتی به آیت فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا جَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْها حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ (سورهٔ هود آیه ۸۲).

(۲). ظف: «به جانب دره حمشا که اماکن و مساکن گبران بود روان شد و مجموع آن دره جنگلستان بود.» (ج ۲ ص ۱۶۲).

(۳). ظف: «حمشا که سالار و استظهار آن مرده لعین او بود.» (ج ۲ ص ۱۶۳).

امیرزاده خلیل سلطان را پسری فرخنده طلعت ارزانی داشته و بر کل نام یافته چند روز طویهای پادشاهانه کردند.

مصرع

بزم عشرت چو روی خوبان بود

ذکر ایلغار فرمودن حضرت صاحب‌قران نوبت دوم به طرف گرجستان

چون موسم دی و بهمن به آخر رسید و بوی بهار از طلبه عطار چمن دمید، آن حضرت با شاهزادگان و ارکان دولت مشورت فرموده رای جهان‌آرای بر غزای گرج قرار گرفت و امرای امیرزاده امیرانشاه را که در محاربه گرجیان که به حوالی النجق «۱» واقع شده بود و تقصیر کرده بودند، امیرزاده شاهرخ در دیوان بزرگ پرسیده بعد از تحقیق و ثبوت به عرض رسانیدند و به موجب حکم پس و پیش چوب یساق زده جرمانه بر مجموع نوکران امیرزاده امیرانشاه بر حسب دستگاه از پنجاه تا صد و دویست و سیصد اسب حواله رفت و تمام اسبان را بر پیادگان سپاه ظفرپناه قسمت کردند و امیرزاده ابا بکر را که در آن جنگ جلادت نموده به یک چوبه تیر سیّدی علی شکّی را بر خاک هلاک انداخته بود تربیت و عنایت فرمود.

بیت

پر دل و بی‌دل ز هم کردی جداجای گل گل بود و جای خار خار و در این اثنا، برهان اغلن را که به کرّات حرکات نامناسب ازو صادر شده بود، درین ولا جریمه‌ای بزرگ ازو صادر گشت، شحنه قهر به قتل رسانید و پسرش را همان شربت چشانید «۲» و چون خاطر خطیر از کلیات مهمّات بازپرداخت و پیادگان

---

(۱). ک همه جا: آلنجق.

(۲). ظف: «و قشون و نوکران او را به رستم فولاد دادند.» (ج ۲ ص ۱۶۶).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۲۶

لشکر را سوار ساخت، علوفه و تغار قسمت فرمود و به راه ولایت بردع عزیمت نمود و در آن ولایت، بنده هواخواه طهرتن، از جانب ارزنجان، به شرف پای‌بوس شتافت و به توق و علم و کلاه و کمر سرافراز شده به ولایت خود اجازت مراجعت یافت و آن حضرت شکارکنان به ولایت گرجستان درآمد و قاصد پیش گرگین فرستاده پیغام داد که اگر سلامت جان و مال می‌خواهی پسر سلطان احمد را پیش ما فرست. چون قاصد به او رسیده ادای رسالت کرد، گرگین در مقام خشونت جوابهای درشت داده گفت پادشاه زاده‌ای که پناه به ما آورده باشد چگونه او را به دست دشمن بازدهیم.

حضرت صاحب‌قران از جواب ناصواب او در خشم شده لشکر را فرمود که به ولایت او درآمده غلّات خوشه کشیده را خورانیدند و درختان برکندند و گرجیان نابکار پناه به کوههای بلند و غارهای استوار برده در آن مواضع خانه‌ها ساخته بودند. مجاهدان نامدار و دلیران روزگار در صندوقها نشسته و به طنابها محکم بسته از بالای کوه فرو می‌گذاشتند تا در برابر مغاره‌ها رسیده به گبرکان به تیر و نیزه و شمشیر حرب می‌کردند و آتش و نفت «۱» انداخته عمارت از چوب ساخته را می‌سوختند گبرکان از هول جان می‌کوشیدند. عاقبت نسیم فتح از چمن اسلام وزیده غنچه ظفر خندان شد و پانزده حصار مسخّر ساخته هرکه مسلمان شد به جان امان یافت و اکثر بددینان به قتل آمدند. آن حضرت آغرقی دیگر در تفلیس گذاشته ایلغار فرمود و در دشت مقران منزل نمود. گرگین چون روباه گرگین از مهابت سرپنجه شیران عرین یعنی مبارزان ظفر قرین رو به گریز نهاد.

مصرع

طاقت پنجه شیران نبود رو به را

از ناوران گرج و بزرگان آن ولایت از روی عجز و ناتوانی پیش حضرت صاحب‌قرانی آمده امان خواستند. کلیساهای ایشان را که محلّ عبادت نامقبول بود تکبیر و تهلیل گویان با زمین هموار کردند و از غرایب قضایا آن است که حضرت صاحب‌قران در سال مقّدم قشلاق در نفس شهر دهلی کرده و به سمرقند رفته چنان

---

(۱). س، ک: نفط.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۲۷

مسجد جامعی ساخت و درین سال اکثر زمستان در گرجستان گذرانید و سلطان جلال الدّین خوارزمشاه که از پادشاه چنگیز خان هزیمت شده به دیار هند رفته بود و دو سال مانده و از راه کرمان بازآمده به حدود تفلیس رفته بود مولانا کمال الدّین اسمعیل این بیت در قصیده‌ای مدح او گفته:

نظم

براق عزم تو گامی که برگرفت از هندنهاد گام دوم بر اقاصی اران و افاضل روزگار این بیت را تحسین نموده در تواریخ ثبت

فرموده‌اند. امّا اگر کسی به دیده امعان نظر کند داند که تفاوت ره از کجاست تا به کجا که آن حضرت بعد از فتح دهلی چندین قلعه‌ها و حصارها و شهرها و قصبها از بلاد هند مسخّر ساخته و در سمرقند جامعی که پادشاهان به ده سال تمام نتوانند کرد در کمال لطافت پرداخته و متوجّه عراق گشته ارمن و گرجستان را مفتوح گردانید.

شاید اگر اسکندر بودی که طی این مسافت کردی، چند جا اسب دولتش سکندری خوردی. القصه امیر صاحب‌قران از مقران ایلغار کرده عازم جانی بیک (گرجی) «۱» شد و اطراف او گرفته و ولایتش تاخته غنیمت بسیار یافتند و جانی بیک جانی به لب رسیده در مقام انقیاد بیرون آمد و حصار و مغاره تسلیم نموده لشکر منصور کافران را به قتل آوردند و عمارات ویران ساخته و خانه‌های ایشان سوخته معاودت نمودند و امیر جهانشاه و امیر سید خواجه چپ و راست تاخته الجای بسیار گرفتند و آن حضرت از راه سماوا درآمده [بر سر دره‌ای تاخته قلعه‌ای بود در غایت حصانت و نهایت متانت حاکم آن اوردی بیک نام. او را نیز به غلبه و قهر گرفته با زمین هموار کردند] «۲» و از آن‌جا، به صحرای گرگین «۳» آمده آن حضرت امیر جهانشاه را به رسم

---

(۱). تکمیل از ظفرنامه (ج ۲ ص ۱۷۵).

(۲). ظف: «در سر دره قلعه‌ای بود بیل نام، در غایت استحکام و حصانت و نهایت ارتفاع و متانت ... آن را نیز مسخر ساختند و ویران گردانیدند.»

(۳). ظف: «از آن‌جا کوچ کرده صحرای گرج مضرب خیام نزول همایون گشت.» (ج ۲ ص ۱۷۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۲۸

ایلغار در طلب گرگین فرستاد. گرگین از سرکین چون پلنگ تیر خورده در بیشه‌ای پنهان شد و لشکر هرچند او را بیش جستند کم یافتند و غنایم بسیار گرفته بازآمدند و آن حضرت از آب کر گذشته به سمع اعلی رسید که قلعه ارزیت «۱» را از ناوران گرج حصار ساخته‌اند و آن حصاری استوار بر بالای کوه واقع بود و هرگز کس آن را به غلبه نگرفته. آن حضرت از حق تعالی مدد خواسته و عراده و منجنیق مرتّب ساخته بعد از پنج روز جنگ پیش برد «۲» و به نیروی دولت و زور بازوی سعادت آن قلعه را فتح کرده با زمین پست گردانید و گرجیان را به قتل رسانید و گرگین به موضع سوانیت نام گریخته لشکر در عقب او رفت و او از آن‌جا به ابخاز و از ابخاز بر آب ایغر و کرلان گذشته و از ملک و مال بیزار شده جان به سلامت از آن ورطه بیرون برد و از حمایت سلطان طاهر بن سلطان احمد عاجز شده اجازت داد که هرجا خواهد رود و او به جانب روم توجّه نمود که آوازه عزیمت پدر او به آن جانب بود و گرگین اسمعیل را که گرفته بود فرستاده به گناهان خویش معترف شد و التماس نمود که اگر بندگی حضرت این نوبت از سر جریمه او درگذرد دیگر سر از جاده فرمانبرداری نگرداند و مسلمانان را تعرّض نرساند و مال به خزانه عامره رساند. حضرت صاحب‌قران ملتمس او مبذول داشته متوجه ایوانی شد «۳» و اطراف آن را تاخته و دامن کوه گرفته عزیمت دیار قراقو لغایتو «۴» فرمود و مردم آن‌جا به غایت دلاور بودند. آن ولایت را تاخته و سرداران را زبون ساخته به فتح و ظفر به هینگ گول رسید و از آن‌جا بازشنید که جمعی گبرکان در موضعی نوش کرد «۵» نام نشسته‌اند. آن حضرت

---

(۱). ظف: زریت.

(۲). ظف: روز هفتم.

(۳). ظف: «عنان عزایم خسروانه به صوب ولایت ایوانی که یکی از عظمای امرای گرج بود معطوف داشت.» (ج ۲ ص ۱۸۰).

(۴). ظف: قراقلقانلیق.

(۵). ظف: فرس گرد (ج ۲ ص ۱۸۱).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۲۹

امیر شیخ نور الدّین را فرستاده چند روز توقف نمود و متعاقب او عزیمت فرموده به او رسیده در مدّت پنج روز به عنایت حق تعالی هفت قلعه بی‌دینان را مسخر گردانید و مظفر و منصور به جانب اونیک بازگشته چند روز به عیش گذرانید. ملوك اطراف سر بر آستان متابعت نهاده و دست دولت درهای سعادت بر روی اقبال گشاده ابلق توسن ایام رام و ممالك شرق و غرب تابع احکام.

در این اثنا، ایلچیان فرنگ رسیده و پسر مراد بیک «۱» که از قیاصره روم بود در قید ایشان اسیر شده آوردند و به وسیله امرای عظام سخن حکّام خود عرضه داشته صورت اخلاص به عرض رسانید و آن حضرت همه را خلعت اعزاز پوشانیده خوش خاطر بازگردانید و مدّت دو ماه در صحرای منگول جهت ملاحظه چهارپایان توقّف افتاد و مجموع امرای نامدار و سپاه ظفرشعار در آن مقام جمع آمدند.

ذکر احوال سلطان احمد بغداد در این سال

امیر قرا یوسف که از آوازه رایات همایون ترك وطن اصلی گفته به دیار بکر رفته بود و سلطان احمد بعد از آن‌که حضرت صاحب‌قران فتح گرجستان فرموده به منگول آمد توهّم نموده به استعداد تمام از بغداد متوجه موصل شد. امیر قرا یوسف استقبال کرده و حدّ خود دانسته پیاده دست‌بوس کرد و چند قدم در سر اسب سلطان پیاده رفت. سلطان او را سوار ساخته و از عشرت و ضیافت بازپرداخته مشورت کردند. امیر یوسف گفت ملاقات با آن حضرت محال است. باقی هرچه یراق باشد بر آن اتّفاق نماییم. عزم جانب روم جزم کردند و از نهر عیسی گذشته و از طرف هیت بر فرات پل بسته عبور نمودند و برقوق پادشاه مصر وفات یافته بود و پسرش

---

(۱). منظور سلطان مراد اول است، پدر ایلدرم بایزید که در سال ۷۶۱ هجری (۱۳۶۰ م) بر تخت نشست.

سلطان مراد هنگامی که فاتحانه در میدان خونین جنگ هولناك قوص اوه(Kossovo(گردش می‌کرد، به دست یکی از سربیها که در میدان جنگ افتاده بود کشته شد.- ظف: «پسر امیر مراد ...»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۳۰

فرج به حکومت نشسته. ایلچی به مصر فرستاده مدد طلبیدند و به نزدیک حلب رسیده ایلچی هنوز معاودت ننموده بود. تیمور تاش امیر حلب و امرای مصر و شام به استعداد تمام پیش آمدند و با سلطان احمد شهزاده نور الورد و شهزاده معتصم «۱» و علی پادشاه و سیاوش و شاهین و ملك و فرّخ و محبوب و قیمش و آقبوقا سکرچی بودند و با امیر یوسف پیر حسین سعد و بوساط و الیاس و یار علی برادر امیر یوسف و پیر عمر و حرمان و قاسم و قرادوق. ترکمانان جنگ سخت کرده آتش حرب برافروخت و شعله بلا بالا گرفت. امرای شام و حلب و عظمای مصر و عرب پشت به هزیمت داده روی به گریز نهادند.

نظم

دلیران شامی به کردار دودهزیمت غنیمت شمردند زود

ز شامی سپه بی‌عدد کشته شدشخ و روی صحرا همه پشته شد

چو یوسف ز جمله سپه بیش بوداز آن روی جلدو ورا رو نمود در آن جنگ مال بسیار به دست سپاهیان احمد و یوسف افتاد و حلبیان به شهر رفته سلطان احمد و امیر یوسف قوّت تسخیر شهر نداشتند مصلحت عزیمت روم دیده متوجّه شدند و در موضع تهتی میان ایشان به گفتار نمام نمك به حرام غباری پیدا شده امیر یوسف تخلّف نمود و سلطان عزم روم فرمود و منازل پیموده به انکوریه و آق سرا رسیده پادشاه عادل رعیّت‌پرور غازی ایلدرم بایزید چون شنید که پادشاهی همچون سلطان احمد پناه به او آورده استقبال

نمود و از طرفین پیاده شده شرایط تعظیم تقدیم فرمودند و یکدیگر را اسبان کشیدند و سلطان احمد ایلدرم را از جنگ فرنگ پرسیده ایلدرم سلطان را از رنج راه و گذاشتن ملک موروثی پرسید و مجلس بزم داشته و ایلدرم ولایت کوتاهیه را جهت اخراجات سلطان بازگذاشته به برسا

---

(۱). ظاهرا مقصود شاهزاده معتصم پسر سلطان مجاهد الدین زین العابدین مظفری است. درباره این شاهزاده و سرنوشتش رجوع شود به تاریخ عصر حافظ.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۳۱

رفت و سلطان چندگاه در کوتاهیه به عشرت گذرانیده، ایلدرم، سلطان را طلب داشت و در برسا طویهای پادشاهانه فرموده باز سلطان به کوتاهیه آمد.

و در این اثنا امیر قرا یوسف نیز از سپاه ظفرپناه روگردان شده به روم رسید و ایلدرم بایزید او را نیز نیک دیده مال آق سرا را در وجه او معین ساخته هم آنجا ساکن گردانید.

ذکر چند واقعه در این چند سال

در این سال، تیمور قتلغ خان پادشاه معتبر اوزبک وفات یافته الوس او به هم برآمد.

و پادشاه مصر برقوق فوت شد و ارکان دولت منازعت کرده امرای نامدار به قتل آمدند و چنان مملکتی بی‌سردار مانده طفل او را فرج نام به جای او [نشانده اختیاری ندادند.] «۱»

و در ولایت چین و خطا، پادشاه آن تنغوز خان که در کفر و ضلال به مرتبه‌ای بود که به اندک غرضی صد هزار مسلمان را به قتل آورده اسلام را در آن ممالک برانداخت فوت شده به دوزخ رفت و هرج‌ومرج در آن بلاد راه یافت. و دیگر امیر خضر خواجه اغلن پادشاه مغول «۲» که هواخواه حضرت صاحب‌قران بود درگذشته و پسران او در «۳» طلب منصب پدر یکدیگر را خراب کرده آن ولایت ویران شد و امیرزاده اسکندر به مغولستان رفته منصور و مظفر بازگشت.

مصرع

قلبشان بشکست و منصور و مظفر بازگشت

و صورت این حال از آینه مقال چنان جمال نمود که حضرت صاحب‌قران در

---

(۱). ک، س: [او نشاندند و اختیاری ندارد.]- ظف: «فرج پسر او که ولی عهد پدر است وجودی و اختیاری ندارد.»

(۲). ظف: «که حاکم جته بود ...»

(۳). شمع جهان، محمد، شیر علی و شاهجهان (ظفرنامه یزدی ج ۲ ص ۱۵۹).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۳۲

آن زمان که عازم ممالک ایران بود، امیرزاده محمد سلطان را به حکومت سمرقند معین فرمود و امیر حاجی سیف الدین را جهت ضبط دیوان پیش او بازداشت و امیرزاده اسکندر را با وجود صغر سنّ در اندکان تا حدود مغولستان گذاشت و امیر خداداد حسینی و بردی بیک بن قزلغاج و امیر شمس الدین عباس را در آن حدود فرمود که در امور کلی با امیرزاده محمد سلطان مشورت کرده هرچه صلاح ملکی باشد به تقدیم رسانند.

چون خضر خواجه اغلن وفات یافت و به واسطه نزاع فرزندان او شمع جهان و محمد اغلن و خدای داد مغول مغولستان به چند جند

منقسم شده امیرزاده اسکندر فرصت غنیمت شمرده عزیمت آن طرف نمود و از آبادانی گذشته به ناحیت اوچ بارماق رسید. «۱» بعضی از الوس آن نواحی به ایلی درآمدند و جمعی گریخته به آق سو رفتند و این آق سو در آن سرحد قلعه‌ای است پناهگاه روز ناامیدی. «۲»

امیرزاده اسکندر با لشکرهای آراسته به ظاهر آق سو رسید و سرداران آن قلعه به استحکام آن‌چنان مغرور بودند که امکان نقصان در دیوان کیوان گمان می‌بردند و احتمال اختلال به حال خود در خیال نمی‌آوردند. علم جبروت برافراشته دلیران به مقابله و مقاتله بازداشته بودند. امیرزاده اسکندر اسباب قلعه‌گیری از ملجاور و حفر نقب و انباشتن خندق و تراشیدن نردبان مرتب داشته دوازده شبانروز جنگ کردند.

اهل قلعه عاجز شده امان طلبیدند. امیرزاده اسکندر کرم نموده لشکر را فرمود که دست از حرب بازداشتند. چون سپاه ظفر شعار از پای حصار پس آمدند، مخالفان اشتعال آتش قتال را از سر گرفتند. امیرزاده جوان‌بخت را شعله غضب برافروخته فرمود که لشکر جمله حمله کرده به قهر و غلبه قلعه را مسخر ساختند و مردان را کشته و زنان و فرزندان را اسیر کرده حصار را با زمین برابر کردند و از آن‌جا متوجه

---

(۱). ظف: به ناحیه اوج رسیدند ... و اوج را که حصنی است استوار (ایضا).

(۲). ظف: «آق سوسه قلعه است که راه به یکدیگر دارد و در حصانت و محکمی به مرتبه‌ای که اهالی آن نواحی و حوالی آن را امیدگاه روز وقایع و شداید شناسند.» (ج ۲ ص ۱۵۹).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۳۳

جانب مای «۱» شد که امیر خدای داد مغول در آن‌جای بود و او به وقت فتح آق سو، مای را گذاشته به کوه برآمده بود و امیرزاده اسکندر مای را فتح کرده حرم امیر خضر شاه، حاجی ملک آغا را با دخترش ایسن ملک آغا و غیرهما اسیر و دستگیر کردند و سپاه منصور ناحیت [کرسان و] «۲» طارم تاخت کرده ایل بسیار آوردند و امیرزاده اسکندر عزیمت نهایت مغولستان داشت. امیر خداداد و شمس الدین و بردی بیک و داد ملک برلاس و صدیق تابان راضی نشدند و گفتند ما را حضرت صاحب‌قران در موضع [حو] «۳» قشلاق فرموده اگر نعوذ باللّه چشم زخمی رسد، ما معاتب خواهیم شد. ایشان عنان نگاه داشته «۴» امیرزاده اسکندر به جانب ختن رفت. ختنیان از تاب سیاستی که بر آق سو رفته بود، فکر خطا گذاشته به ایلی بیرون آمدند و امیرزاده اسکندر بر عجز ایشان بخشوده مرحمت فرمود و روزی چند با پری پیکران ختنی و صنوبران طغماج، «۵» در صحرای خلخ و نوشاد به شادکامی گذراند و از قوت دولت مطیع و دلالت سعادت مطاع، مجموع قلاع و بقاع آن نواحی را قلع و قمع کرده در رتبه انقیاد آورد و به جانب قرانکفوناغ رفته بازگشت و از پری پیکران ختن و المالیغ و دلبران قرقیز و بیش بالیغ چند تغوز «۶» مصحوب شیخ یساول جهت سوقات حضرت صاحب‌قران فرستاده در بلاد شام به اردوی اعلی رسید و همچنین تنسوقات پیش امیرزاده محمد سلطان و امرای سمرقند فرستاد. «۷» اما میان امیرزاده اسکندر و

---

(۱). ظف: «چیقون به طرف پای و کوسن فرستادند و پای ییلاق است و کوسن قشلاق و عساکر نصرت شعار پای و کوسن را تاخت کردند.» ص ۱۶۰ ج ۲

(۲). در ظفرنامه نیست و ظاهرا تحریف کوسن است.

(۳). چنین است در نسخ سه‌گانه و ظاهرا «خود» درست است.

(۴). این قسمت یعنی خودداری امرا از همراهی اسکندر در ظفرنامه نیامده است.

(۵). س، ک: طیغاج.

(۶). ظف: «از پری پیکران مغول و حوروشان ختن دو تغوز اختیار کرده مصحوب ...»- تغوز به معنای عدد نه ۹ است و دو تغوز یعنی هجده.

(۷). ظف: یک تغوز دختر و یک تغوز اسب (ج ۲ ص ۱۶۱).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۳۴

امرا که از او تخلف نموده بودند مخالفتی ظاهر شد. و امیرزاده محمد سلطان را نیز جرأت لشکر کشیدن او موافق نبود و به آن رسید که گفتند [امیرزاده اسکندر یاغی می‌شود و امیرزاده محمد سلطان کس به اندکان فرستاده او را گرفتند] «۱» و شرح این سخن در سال آینده خواهد آمد. ان شاء اللّه تعالی.

وقایع سنه ثلاث و ثمانمائه

ذکر موجب توجه لشکر گردون اساس به جانب سیواس

قال علیه السلام اذا اراد اللّه شیئا هیأ اسبابه چون حکم ربّانی به خرابی بعضی از بلاد روم رفته بود، والی روم ایلدرم بایزید را سودای فاسد به دماغ راه یافته و به قوّت و شوکت و بسطت مملکت که پدران او را نبوده مغرور شده پای از حدّ خود بیرون نهاد و از سر نخوت و غرور ایلچی به جانب امیر طهرتن فرستاده پیغام داد که باید مطیع و منقاد ما گشته خراج ارزنجان به خزانه عامره فرستد و سخنی چند زیاده از مرتبه خود گفته امیر طهرتن این معنی عرضه داشت حضرت صاحب‌قران کرد. آن حضرت تأمل فرموده دانست که او را غرور ملک بر آن داشته. دبیر روشن‌ضمیر را فرمود که نوشت رحم اللّه امرأ عرف قدره و لم یتعّد طوره. بحمد اللّه که ممالک ربع سکون در تحت تصرف ماست. ملوک اطراف مطیع و منقاد و امور مملکت بر نهج سداد. گردنکشان جهان سر از ربقه فرمان ما نمی‌تابند و سرداران عالم گردن در طوق حکم ما دارند و ما حال نسب و تبار ترا می‌دانیم و اصل و اجاور ترا می‌شناسیم که منتهی به ترکمانی «۲» کشتیبان می‌شود. اگر کشتی محال که در غرقاب خیال افکنده‌ای بادبان جرأت فروگیری و در ساحل سلامت لنگر ندامت اندازی تا از تلاطم امواج محنت غرق دریای ملامت نشوی ترا بهتر باشد. حدّ خود نگاه دار و پای از اندازه گلیم خود بیرون منه و به واسطه آن‌که با لشکر فرنگ

---

(۱). ک ندارد.

(۲). س، ک: ترکمان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۳۵

جهت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته‌ای اصلا متعرض ولایت تو نشدیم تا از مرور لشکر منصور غبار فرار بر دامن روزگار مردم آن دیار ننشیند و نعوذ باللّه موجب ملالت مسلمانان و شماتت بی‌دینان گردد. اکنون قدم در مقام فضول نهاده سخنی که نه حدّ تست می‌گویی و چیزی که به تو نمی‌رسد می‌جویی، بلا را به زور به خود می‌کشی و قدر عافیت نمی‌دانی.

بیت

مکن آن‌که هرگز نکرده است کس‌بدین رهنمون تو دیو است و بس عقل را کار فرمای و در بلا و فتنه بر روی خود مگشای. اترکوا الترک ما ترکوکم معنی بدان و

مصرع

بر حذر باش که آشوب و بلا می‌آید

و نصّ الفتنهٔ نائمهٔ «۱» بخوان.

مصرع

فتنه آن بهتر که بگذاری به خواب

چون نامه ترتیب یافت و دانای کاردان به جانب روم شتافت و به ایلدرم بایزید رسیده نامه رسانید، ایلدرم هم از سر نخوت و غرور سخن گفته جوابهای درشت داد و گفت مدّتی است که مرا داعیه محاربت اوست و بر آن عزمم که اگر او به این طرف نیاید من به سرحدّ تبریز و سلطانیه آیم.

نظم

ببینیم تا دور گردان سپهر کرا سر برآرد ز پستی به مهر

و یا گردش چرخ ناپایدار کرا کرد خواهد درین کار خوار «۲»

---

(۱). الفتنهٔ نائمهٔ لعن اللّه من ایقظها.

(۲). در خصوص نامه‌های امیر تیمور و سلطان بایزید به یکدیگر رجوع شود به کتاب «اسناد و مکاتبات سیاسی ایران» از انتشارات بنگاه نشر و ترجمه کتاب سال ۱۳۴۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۳۶

حضرت صاحب‌قران چون جواب ناصواب ایلدرم بایزید شنید دانست که موادّ فساد که در دماغ او انعقاد و انجماد یافته به تدبیر دبیر و قلم تحریر و رقم تقریر علاج‌پذیر نیست.

بیت

این‌جا به رسول و نامه بر ناید کارشمشیر دو رویه کار یک رویه کند آن حضرت را نائره غضب اشتعال یافته با سپاه برق جوش رعد خروش متوجه بلاد روم گشت و در حوالی اونیک حضرات عالیات سرای ملک خانم و خان‌زاده و دیگر حرمها با امیرزاده الغ بیک به عهده امیرزاده عمر و خداداد برادر بزرگ امیر اللّه داد و مولانا قطب الدین قروی به جانب سلطانیه روان شدند و سپاه قیامت باس به حدود سیواس آمده «۱» هوای ارزروم از غبار موکب گیتی گشای عطرسای گشت و صحرا و بیابان از خرگاه و سایبان مالامال شده کوه و دشت میلامیل فروگرفتند و امیر طهرتن، با گروه انبوه، ضمیمه لشکر قیامت اثر گشته به عواطف پادشاهانه مخصوص شد و رایات ظفر آیات به اطراف سیواس محیط شدند و آن‌جا به مسامع جلال پیوست که پسر ایلدرم بایزید کرشجی با تیمورتاش که از عظمای امرای روم بود و سپاه گران «۲» عازم سیواس شده‌اند و چون آوازه لشکر منصور شنیده‌اند به طرف روم عود نموده‌اند. حضرت صاحب‌قران امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و شیخ نور الدین و سونجک و سید خواجه و دانه خواجه را با لشکر فراوان به جانب مخالفان روان فرمود و سپاه ظفرپناه ایلغار کرده و از قیصریه گذشته به دشمنان رسیدند و بر ایشان تاخته همه را پریشان ساخته تمام آن حدود و نواحی را غارت و تاراج کردند.

---

(۱). ظف: «در افتتاح محرم سنه ثلاث و ثمانمایه ایلغار فرموده به سیواس راند.» (ج ۲ ص ۱۹۲).

(۲). ک: سپاس- س: سپاه (سپاه؟)

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۳۷

بیت

بسی را فکندند بر خاک پست گریزان شد آن‌کس که از تیغ رست

به هم بر زدند آن برو بوم راشده زهره زان قیصر روم را و لشکر منصور، با غنایم نامحصور، در ظاهر سیواس، به شاه فلک اساس ملحق شدند و شهر سیواس را علاء الدین کیقباد سلجوقی عمارت کرده بود و پهنای دیواره ده گز به سنگ تراشیده، برآورده و بیست گز ارتفاع داده چنانچه سر دیوار شش گز عرض داشت و در هر صد گز و دویست گز راهی ساخته و مقاتلها از سنگ نهاده و در جانب شرقی و شمالی و جنوبی که قبله همان است خندقی عمیق و زمینی زه‌کش بود که از تک زمین آب برمی‌آمد و امکان نقب زدن نبود. امّا طرف غربی قابل نقب بود. حضرت صاحب‌قران بر آن جانب فرود آمد و سر انّا اذ انزلنا بساحهٔ قوم فساء صباح المنذرین «۱» ظاهر شد و ایلدرم بایزید مصطفی «۲» نام امیری را با چهار هزار سوار نامدار در آن شهر گذاشته بود. حضرت صاحب‌قران فرمود که از اطراف و جوانب حصار عراده و منجنیق برافراختند و در برابر دروازه عراق ملجور ساختند و شهر را محاصره کرده جنگ انداختند و نقبچیان زرّین چنگ بی‌لبث و درنگ به نقب مشغول شدند و از طرفین هژده «۳» شبانروز آتش قتال اشتعال یافته رومیان جنگهای مردانه می‌کردند و نقبها به پای دیوار رسیده آتش زدند و برجها درهم شکسته به زخم سنگ و عرّاده و منجنیق باروی آن را چون غربال مشبک ساختند و فغان از اهل شهر برآمده فتح نزدیک شد. والی آن‌جا مصطفی «۴» از سر عجز و بیچارگی بیرون آمده آن حضرت او را به جان امان بخشید و سادات و علما و اکابر و

---

(۱). در هر سه نسخه چنین است. ولی صحیح آیه چنین می‌باشد. فَإِذا نَزَلَ بِساحَتِهِمْ فَساءَ صَباحُ الْمُنْذَرِینَ. (سورهٔ الصافات ۱۷۷).

(۲). ف: مصطفا.

(۳). ف: هیژده.

(۴). ف: مصطفا.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۲، ص: ۸۳۸

اشراف شرف بساط بوس یافته حکم جهان مطاع نافذ شد که از مسلمانان به مال قناعت کنند و اکثر شهر که ارامنه بودند اسیر کرده سپاهیان را، مقدار چهار هزار سوار، زنده در چاهها کرده خاک بر آن روفته هلاک ساختند تا عبرت مخالفان دیگر شده به غرور و پندار در چاه ادبار نیفتند و حصار سنگین سیواس انهدام و اندراس یافته با زمین هموار کردند و از عمارات عالیه اثر نماند. مطلع سعدین و مجمع بحرین ج‌۲ ۸۳۸ ذکر موجب توجه لشکر گردون اساس به جانب سیواس ..... ص : ۸۳۴

در این اثنا به سمع اعلی رسید که سلطان احمد که از بغداد گریخته بود، به اتفاق امیر قرا یوسف عازم روم است و از این نواحی می‌گذرد. آن حضرت فوجی از سپاه ظفرپناه به قصد ایشان فرستاده به آغرق احمد رسیدند و خواهر بزرگش سلطان دلشاد و زنان و دخترش «۱» را اسیر و دستگیر کرده او و خود را از آن ورطه بیرون انداخت و به ایلدرم بایزید پیوست و سپاه ظفرپناه سالم و غانم بازآمدند.

ذکر نهضت لوای ظفرنشان به جانب ملطیه و ابلستان «۲»

در آن زمان که حضرت صاحب‌قران به تسخیر سیواس مشغول بود، مفسدان ابلستان اسبان لشکریان را دزدیده می‌بردند و نمی‌دانستند که پیشانی شیر مالیدن و خرطوم فیل خاریدن بلا را پیش رفتن و مرگ را در آغوش گرفتن است. آن حضرت را چون از امور سیواس فراغت روی نمود عزیمت ولایت ابلستان فرمود که:

مصرع

واجب شد طبیعت را مکافات

و امیر طهرتن را به جانب ارزنجان اجازت فرمود که از آن سرحد برخبر باشد و امیرزاده شاهرخ را امیر سلیمانشاه ملازم رکاب ظفر انتساب ساخته «۳» به آن ولایت

---

(۱). ظف: زنان و دخترانش (ج ۲ ص ۱۹۶).

(۲). ابلستان که همان آرابیسوس باستانی است به صورت البستان نیز در کتب قدما آمده است. (رک اراضی خلافت شرقیه).

(۳). ظف: «امیرزاده شاهرخ بر حسب فرمان به رسم منغلای روان شد و امیر سلیمانشاه و چند میر دیگر با فوجی از لشکر که همه را گزیده بودند و قلمی کرده به ملازمت رکاب شاهزاده مأمور گشتند.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۳۹

فرستاد. تراکمه آن‌جا خبر یافته گریختند و سپاه منصور به ایشان رسیده مخالفان بکلی از هم فروریختند و مال و منال و چهار پای بسیار به دست مبارزان نصرت شعار افتاده

مصرع

به صد گونه اقبال بازآمدند

و آن حضرت قاصدی به ملطیه فرستاده اهالی آن‌جا را به مطاوعت و ایلی دعوت نمود و حاکم آن‌جا پسر مصطفی والی سیواس بود. از غایت بلاهت قاصد را محبوس ساخت «۱» و آن حضرت وقوف یافته عزیمت فرمود و آن روز برگشتگان در شب تار فرار اختیار کردند و عساکر گردون مآثر ملطیه را احاطه کرده در روز مسخّر ساختند و ارمنیان را اسیر و برده گرفته و مسلمانان را زن و فرزند آزاد کرده به مال امان قانع شدند و آن حضرت امیر جهانشاه را با امرای نامدار به طرف قلعه کاخته فرستاده از ملطیه تا آن‌جا قلاع بسیار فتح کرده غنیمت بسیار گرفتند و آثار تسلّط و اقتدار به ظهور آوردند و سر گردنکشان و گردن سرکشان را در طوق طاعت نرم ساختند و عنایت پادشاهانه ملطیه را با توابع به امیر قرا عثمان ترکمان ارزانی داشت و در اندک زمانی سرحد روم و شام منقاد و مسخّر شده آوازه فتوح نامدار به اقطار عالم رسید. سرداران ممالک را چشم حیرت بر راه انتظار تا از پرده غیب و نقاب لا ریب چه نقش روی نماید.

بیت

هزار نقش برآرد زمانه و نبودیکی چنان‌که در آیینه تصور ماست

ذکر سبب عزیمت صاحب‌قران فلک احتشام به جانب شام

بر ضمایر ارباب بصائر و خواطر اصحاب سرائر چون آفتاب عالمتاب واضح

---

(۱). ظف: «از سر جهل و بلاهتی که لازمه سرشت ترکمانان است و اهل روم اکثر از آن طایفه‌اند ...» (ج ۲ ص ۱۹۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۴۰

و لایح باشد که چون ارادت حق جلّ و علا- به بودن امری تعلّق گیرد اسباب آن به ظهور آورده حکم قضا و قدر راند و جواهر گرانمایه عقل را از خزانه دماغ عقلا- ستاند و آینه رای روشن خردمندان را به غبار فکرهای پریشان تیره گرداند و بعد از اجرای حکم قضا عقل ایشان را بازدهد تا به فکر صواب معترف شوند که خطا کرده‌اند و اشارت به این است قوله علیه السلام اذا اراد اللّه انفاذ قضائه و قدره سلب من ذوی العقول عقولهم. بنابراین مقدّمه، ارادت حضرت ملک علّام تعالی شانه نظر لطف از اهالی شام برداشته ایشان را به تدبیر و رایشان بازگذاشت تا به بدی افعال مستحق وبال و نکال شدند و کتاب آسمانی از این حال خبر می‌دهد

حیث قال عزّ قایلا و إذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَةً أَمَرْنا مُتْرَفِیها فَفَسَقُوا فِیها فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِیراً. «۱» و اتمام این کلام به نوع بسطی اختتام خواهد یافت و آن‌چنان است که:

حضرت صاحب‌قران، در سنه خمس و تسعین که فتح بغداد و عراق عرب فرمود، خواجه شیخ ساوه‌ای را، که حسب معالی او به نسبت «۲» عالی آراسته بود، پیش پادشاه مصر، الملک الظاهر برقوق، فرستاد چنانچه در سال مذکور شرح آن مسطور است و چون ایلچی به رحبه که از حدود شام است رسید او را موقوف داشته خبر به مصر فرستادند و برقوق بی‌سابقه عداوتی، به سعی سلطان احمد جلایر که آن زمان در مصر بود، به قتل ایلچی حکم فرمود، با آن‌که رنجانیدن ایلچی به رسم شرعی و عقلی و یوسون ملکی و ملی روا نیست.

نظم

که بر ایلچی کشتن و بند نیست‌جز این هرکه گوید خردمند نیست آن بی‌گناه را با تمام ملازمان کشتند و از شومی عاقبت آن نیندیشیدند و العجب که حکایت ایلچی و بازرگانان که چنگیز خان فرستاده و سلطان محمد

---

(۱). سورة الأسراء ۱۶.

(۲). ک: نسب.

خوارزمشاه ایشان را کشته شنیده بودند که سر به چه بازنهاد و عبرت نگرفتند و امثال این احوال از شواهد سلب عقول تواند بود که مضمون حدیث فرخنده به آن اشارت نمود.

ع

بلی به دیده فرومی‌هلد قضا پرده

و دیگر چون حضرت صاحب‌قران از ممالک دشت قفچاق «۱» و فتح آن بلاد به راه دربند و شروان معاودت نمود، اتلمش قوچین را در قلعه اونیک گذاشته بود و او را با امیر قرا یوسف محاربه واقع شده به حکم تقدیر دستگیر شد و قرا یوسف او را به مصر فرستاد و برقوق او را مقیّد گردانید و آن حضرت او را طلب داشته بازندادند.

و درین وقت، باز حضرت صاحب‌قران از حدود سیواس و ملطیه ایلچی با نامه پیش پسر برقوق، فرج نام، که بعد از فوت پدر، سلطان ممالک مصر و شام شده بود فرستاد. مضمون آن‌که از پدرت حرکات ناپسندیده چون قتل ایلچی و قید اتلمش به ظهور آمد و چون او لباس حیات عاریتی بازسپرد می‌باید که بر خود و اهالی مملکت رحم کنی و اتلمش را در زمان روان سازی تا از ظلام انتقام سپاه خون‌آشام ما روز سلامت اهل مصر و شام به شام نرسد و من نمی‌خواهم که لشکر به اراضی شام آورم. اکنون اگر تو به وسوسه غرور لجاج و عناد به خاطر «۲» راه دهی، جمیع آن بلاد از عبور لشکر منصور ویران خواهد شد و وبال خون مسلمانان در گردن او خواهد بود.

چون ایلچی به حلب رسید، به رسم معهود، ایلچی را موقوف داشته فرج بی‌فرجام از مصر فرستاد و ایلچی را در قلعه‌ای حبس کردند و به قوت و شوکت خود فریفته شده اتلمش را نفرستادند و ندانستند که پشه با باد برابری نتواند کرد و ذرّه را در هوا وزنی نباشد.

---

(۱). ف: قبچاق.

(۲). ف: به خود.

نظم

خطایی عجب کرد نادان فرج که شاخی بد از بیخ بد رسته کج

همان به که سازم سخن مختصرپدر بد گهر بد پسر بی‌هنر

سخندان طوسی چه در خور نوشت‌درختی که تلخ است وی را سرشت «۱» حضرت صاحب‌قران را از استماع این جسارت خسارت مآل آتش غضب اشتعال یافته عنان انتقام به جانب بلاد مصر و شام معطوف ساخت و اعلام ظفر اعلام به تسخیر آن ممالک برافراخت. چه ایلدرم بایزید، با وجود دعوی شجاعت و جلادت، درین مدت که لشکر منصور سیواس و ملاطیه تا کاخته که داخل مملکت او بود تاختند در معرض نیامد و دم درکشید، آن حضرت عزیمت سعادت انجام به طرف مصر و شام اهمّ و اولی دانست. امّا امرای بزرگ خواهان این معنی نبودند. به اتّفاق زانو زده عرضه داشتند که درین ایام یورش بزرگ هندوستان واقع شده و گرجستان مسخّر شده و چتر سلطان سایه همایون بر حدود روم انداخته و سرحد دو مملکت روم و شام مفتوح ساخته اکنون مصلحت چنان می‌نماید که لشکر منصور اجازت یافته «۲» و یراقی تازه کرده متوجه مملکت مصر و شام شوند.

حضرت صاحب‌قرانی به تلقین الهام ربّانی در جواب فرمود که نصرت و ظفر به فیض و فضل پروردگار قرین روزگار گردد و لشکر بسیار و حشر بی‌شمار زیاده اعتبار ندارد و همّت عالی و عزیمت ثابت و قوّت دل را اثرهاست و بارها آزموده‌اید که دولت چه کارها کرده است و چه دشوارها آسان. همّت بلند دارید و دل در خدا بندید تا نصرت الهی امداد نماید و مهمّات به موجب دلخواه برآید. امرا زبان به دعا و ثنا گشادند و کمر بندگی بسته دل بر یورش مصر و شام نهادند و

---

(۱). حاشیه نسخه ک:

سرانجام گوهر به کار آوردهمان میوه تلخ بار آورد

(۲). ظف: «اجازت شود تا به خانه‌های خود رفته چند گاهی بیاسایند و بعد از آن یراقی تازه کرده ...» (ج ۲ ص ۲۰۳).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۴۳

طنطنه گورگه کوچ زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای برغو و کرّه نای «۱» گوش کیوان کر ساخت.

بیت

بجنبید لشکر چو کوه از شکوه‌قیامت بود چون بجنبید کوه

ذکر تسخیر قلعه بهسنی و عنتاب

حضرت صاحب‌قران ممالک ستان عزم تسخیر ممالک شام جزم فرمود و امیرزاده شاهرخ را جمعی امرا ملازم ساخته به رسم ایلغار تعیین نمود و ایشان به موجب فرمان قضا مضا روان شده و به قلعه رسیده چون نگین در حلقه گرفتند و آن حضرت نزدیک قلعه بر بلندیی نزول فرمود و نشیب و فراز آن را به نظر احتیاط درآورد و آن قلعه در میان دره پرآب بر سر کوهی بلند واقع شده که عقل از تسخیر آن عاجز و اندیشه از فتح آن متجاوز بود.

بیت

به خود فروشده صد بار عقل دوراندیش‌که تا کند نظر چون بر آن توان افکند بر اطراف آن برج و بارو ساخته و دروازه و حصار پرداخته اهالی آن‌جا به استواری آن مغرور شده و از عاقبت کار غافل گشته از سر جهل قدم در مقام مخالفت نهادند و ابواب بلا بر روی خود گشادند و در میان قلعه منجنیق گردان ساخته بودند که از هرطرف که می‌خواستند سنگ می‌انداختند و در آن‌حال که حضرت صاحب‌قران احتیاط قلعه می‌فرمود، سنگی گران از منجنیق گردان انداختند چنانچه نزدیک خیمه خاص آن حضرت بر

زمین آمده و لغزیده به درون خیمه افتاد و شعله

---

(۱). ف: کرنای.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۴۴

خشم جهانسوز برافروخته لشکر منصور بعد از آن‌که اصل شهر را مسخّر ساخته غارت کردند، دایره‌وار گرد قلعه فرود آمده به سان مرکز در میان گرفتند و اطراف آن را بر امرا بخش کرده بیست منجنیق نصب فرمود و در همان موضع که سنگ فرود آمده بود منجنیقی بزرگ ساختند و اول سنگ که از آن‌جا انداختند بر منجنیق گردان مخالفان آمده خرد در هم شکست و امثال چنین اتفاقات از اظهر امارات نصر عزیز و فتح مبین تواند بود.

درین اثنا، امیرزاده رستم با لشکر فارس از شیراز آمده به اردوی همایون ملحق شد و نقبچیان در کار آمده کوهی چنان را مجوّف ساختند و نقبها بر سر چوبها کرده آتش زدند و برجها افتادن گرفت «۱» و مقبل نام مدبر سرانجام که از قبل ولاهٔ شام متصدّی ضبط آن مقام بود از دهشت آن واقعه مشکل چون مرغ نیم بسمل در طپیدن آمد و از مشاهده این احوال، اهوال بر اهالی قلعه مستولی شده سادات و علما با پیشکشها بیرون آمده استغاثت به حضرت شاهرخی بردند و روی عجز بر زمین مسکنت نهادند و شاهزاده شفیع گشته ایشان را به خدمت حضرت آورد و آن حضرت شفاعت فرزند ارجمند قبول کرده از خون مسلمانان درگذشت و همه شاکر و راضی بازگشته سر منبر و روی زر را به القاب و نام پادشاه آراستند و چون از مهم بهسنی فراغ حاصل شد آفتاب چتر نصرت انتساب روی ظفر به عنتاب آورد، شهری با نعمتی فراوان و غله بی‌پایان، عمارتهای عالی، امّا از خداوندان خالی. «۲» حصنی حصین و خندقی مغاک در عرض سی گز و فصیل از کوه و از طرف قلعه در زیر بارو که از سنگ بود نقبها بریده و کوه را مجوّف ساخته چنانچه سوار درو توانستی راند و تیرگذارها ساخته تا هیچ آفریده به جنگ پیش نتواند آمد و دیوارها از سنگ سفید برآورده و بر سر دیوارها مقاتلها نهاده و بر بالای خندق پل روان ساخته که چون

---

(۱). حاشیه نسخه س: «در روز یک شنبه هفتم صفر. ظفرنامه.» (ج ۲ ص ۲۰۶).

(۲). ظف: «اما بزرگان و ارباب ثروت و تمیز مجموع گریخته بودند.» ظفرنامه ج ۲ ص ۲۰۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۴۵

خواستی برکشیدی و مردم حسابی گریخته و اوباش به اعتماد استواری حصار ایستاده بودند. لشکر منصور به یک حمله مسخّر ساخته اهالی آن را جمعی کشته و بعضی را از خون گذشته عمارات آن را با زمین برابر کردند و متوجه حلب شدند.

ذکر نهضت موکب جهانستان به جانب حلب و فتح آن

حضرت صاحب‌قران ممالک ستان، درین مدت که به تسخیر بهسنی و عنتاب اشتغال داشت، آوازه توجه رایات ظفر آیات «۱» رقم رعب و هراس بر صفایح خواطر اکابر بر ممالک مصر و شام و حلب می‌نگاشت. تیمور تاش که ملک الأمرای حلب بود صورت حالت به جانب دار الملک بازنمود. والی مصر فرمود که امرای اطراف مثل دمشق و انطاکیه و حمص و حمی و طرابلس و نابلس و بعلبک و کنعان و غزّه و رمله و قدس و کرک و قلعهٔ الروم و سایر مواضع در حلب جمع شوند که ما در عقب می‌رسیم و چون این شهرها نزدیک یکدیگر بود در اندک مدتی لشکر بسیار جمع آمد و شودقین «۲» ملک الأمرای دمشق با سپاه گران رسید. تیمور تاش از دیگران داناتر بود. با امرای اطراف مشورت «۳» نموده گفت این طایفه که حالا متوجه‌اند وصیّت پادشاه خویش چنگیز خان شنیده‌اند و به اتّفاق جهان گرفته، «۴»

(۱). عبارت از لحاظ انشا نادرست است. در ظفرنامه آمده (به اختصار): «حضرت صاحب‌قران از میامن کمال محبت که نسبت با دودمان قایل نصرت بالرّعب مسیرهٔ شهر داشت، از آن معنی به حظّی وافر و نصیبی کامل بهره‌مند بود ... از آن جمله درین مدت که اردوی ظفرمآب در حوالی بهسنی و عنتاب بود، حاکم حلب تمور تاش در قلق و اضطراب افتاد.»

(۲). در ظفرنامه: شدون.

(۳). ف: مشاورت.

(۴). ظف (به اختصار): «این صاحب شوکت که متوجه این طرف شده دولتی عظیم دارد. تا غایت هرجا که توجّه نموده اگر شهر بوده و اگر قلعه، آن را فتح کرده و گشوده. مصلحت آن است که سکه و خطبه به نام او بیاراییم و سادات و ائمه و علما را وسیله سازیم و آنچه توانیم پیشکشهای لایق فرستیم. باشد که روی توجّه ازین دیار بگرداند.» ص ۲۰۹ ج ۲- رجوع شود به عجایب المقدور که تیمور تاش را همدست تیمور دانسته است (زندگانی شگفت‌آور تیمور ص ۱۲۸).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۴۶

مصرع

آری به اتّفاق جهان می‌توان گرفت

اکنون هرکرا هرچه در خاطر می‌آید گوید تا قضیه قرار گیرد. جمعی مردم تجربه یافته گفتند این شخص مؤید من عند اللّه است و به هرجا روی آورده مسخّر ساخته و سلاطین ربع سکون او را طوعا او کرها گردن نهاده‌اند و مخالفت با او سبب پشیمانی است. خود را خواب خرگوش مدهید و چون کفتار به گفتار دربند میفتید و واقعه ترکستان و خوارزم و خراسان و سیستان و مازندران و اصفهان و هندوستان پیش چشم دارید. مصلحت آن است که از راه اطاعت درآمده مصالحت طلبیم و بیلاکات و تنسوقات فرستیم تا مرحمت نموده روی از ما گرداند و مملکت ما سلامت ماند و بعضی جاهلان که به قوّت و شوکت مغرور بودند مثل شودقین و غیره از شنودن این سخنان اعراض نموده گفتند من هاب خاب. کار این مملکت به ممالك دیگر چه ماند. حصارهای ایشان بیشتر از گل و خاك و از ما سنگ بلکه فولاد و تسخیر حصاری به ماهها بل به سالها میسر نشود و از بسیاری لشکر و اسلحه او اندیشه مکنید. بحمد اللّه در این مملکت شست هزار ده و قصبه است. اگر از هرجا یک دو کس بیرون آید جهانی لشکر شود. کمانهای ما دمشقی است و تیغها مصری و نیزه‌ها عربی و سپرها حلبی و با این همه ایشان در صحرا و خانه‌های نمد و کرباس و ما در حصار و خانه‌های سنگ و سندان. باز جمعی عقلا- گفتند بازیچه‌های چرخ لعبت‌باز بسیار است. جان و مال و اهل و عیال به تلف دادن از خرد دور است و صلح به سلامت نزدیک. باز فوجی جهلا گفتند در وقت حدوث نوایب هرکه عجز و شکستگی پیش آرد در هلاك خود سعی نموده باشد. در این قضایا دستگیر مردانگی است و پای مرد ثبات قدم

مصرع

تا پیش خدا و خلق معذور بود. و بعضی مردم عجم که در میان ایشان به نیک معاشی مشهور بودند رایهای حلبیان مختلف دیده بی‌غرضانه گفتند ما از حال این جماعت که متوجّه شده‌اند خبر داریم. این کار خرد مدانید و در جنگ تعجیل مکنید. عربان این سخن شنیده و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۴۷

عجمیان را طعن کرده گفتند اینها جاسوسانند و می‌خواهند که مملکت ما روزی مغول شود. عقل بر این تدبیر می‌خندید و روزگار بر حال ایشان می‌گریست. عاقبت قرار دادند که از شهر بیرون نروند و به زخم تیر ناوك جواب خصم دهند و الحق اگر در این فکرت ثبات نمودی قضیه به دور و دراز کشیدی.

حضرت صاحب‌قران از عنتاب یک دو کوچ به شتاب رانده چون بر تدبیر حلبیان وقوف یافت، عنان سمند جهان پیما کشیده داشت. یراق چنان دید که در عزیمت تعجیل ننماید و یک روزه راه را به هفته‌ای پیش آید.

بیت

همی رفت باهوش و رای و درنگ‌که تیزی پشیمانی آرد به جنگ و در هر منزل خندق کنده گاو سپرها و تورها پیش می‌کشیدند تا خصمان دلیر شده چون از لطایف تدبیر وقوف نداشتند پنداشتند که عساکر گردون مآثر از ایشان اندیشه دارند. بدین خیال فاسد از شهر بیرون آمده بر ظاهر دروازه نزول کردند.

مصرع

به هامون کشیدند پرده‌سرای

و ندانستند که:

نظم

چو قطره بر ژرف دریا بری‌به بی‌دانشی مانـد این داوری حضرت صاحب‌قران، پنج شنبه نهم ربیع الأول، حوالی حلب را معسکر همایون ساخت و آفتاب لوای جهانگشا سایه دولت بر آن مملکت انداخت. امیرزاده سلطان حسین با چند نوکر به قراول دشمن رسید و هرچند مخالفان بسیار بودند، [دلاوران لشکر منصور جلادت نمودند و از دشمن سه کس دستگیر کرده به حضرت آوردند] «۱» و هم در آن روز امیرزاده ابا بکر با شست سوار، دچار دشمن بسیار شده

---

(۱). ظف: «بی‌اندیشه بر ایشان تاخت و به اول حمله سواری را از پشت زین به روی زمین انداخت و او را دستگیر کرده و نوکرانش نیز دو کس را گرفتند.» (ج ۲ ص ۲۱۱).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۴۸

جنگ سخت کردند و از طرفین به قایم ریختند «۱» و دیگر روز بهادران جانبین ایستاده از هیچ طرف قدم پیش ننهادند. روز سیم.

بیت

صبح صادق چو در جهان بدمیدگل صدبرگ آسمان بدمید و خورشید شرقی‌نژاد رجوم نجوم را از میدان آسمان انهزام داد، حضرت صاحب‌قران رایت دولت برافراخت و جوانغار و برانغار مرتّب داشت و به نفس همایون اقبال مثال به قول درآمد.

بیت

بفرمود تا پیش قلب سپاه‌به فیلان جنگی ببستند راه

پیاده پس فیل کرده به پای‌ابا نه گزی نیزه سرگرای

سپرهای گیلی به پیش اندرون‌همی از جگرها ببارید خون

پس پشت ایشان سواران جنگ‌پراکنده ترکش به تیر خدنگ دست راست به قوّت شوکت امیرزاده امیرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امرا مثل امیر سلیمانشاه و دیگر امرا برآراست و امیرزاده ابا بکر در قنبل بود و دست چپ از شکوه سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر امرا چون کوه نمود و قنبل آن سلطان حسین بود و آن حضرت فرمود که یک تومان دلاوران نامدار بر بالای پشته‌ای که بر دست راست معرکه بود بازایستند و قرار آن‌که اگر دشمنان نیز به یک‌بار گریزند ایشان لنگر وقار سنگین داشته از جا نجنبند.

و از آن جانب سپاه عرب و جنـدیان شام و حلب با غلبه و ازدحام و تجّملی تمام میمنه و میسره و قلب مرتّب ساختند و از طرفین به صدای گورگه و کوس و برغو و نفیر غلغله در گنبد آبنوس انداختند. راستی از سهم و صلابت آن حال دلها طپیدن

---

(۱). ظف: «از طرفین بساط محاربه به قایم ریختند.» (ص ۲۱۲).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۴۹

گرفت و از ترس و هیبت آن قتال عقلها خیره و رایها تیره شد. از دست راست ابا بکر چون شیر به ضرب نیزه و تیر و گرز و شمشیر دست چپ مخالفان را

مصرع

چون سر زلف بتان در هم شکست

و از دست چپ امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه میمنه دشمنان را.

مصرع

چو گیسوی خوبان به پا درفکند

سپاه منصور از میمنه و میسره بر حلبیان حمله‌های دلاورانه کردند.

نظم

ز یک سو ابا بکر فیروز جنگ‌درآمد به میدان کین بی‌درنگ

جهان گشت بر چشم خصمان بنفش‌فکندند یک سر سلاح و درفش

دگر سوی سلطان حسین دلیربرآورد از جان دشمن نفیر دشمنان رو به گریز نهاده باز اندیشه ازدحام داشتند. حضرت صاحب‌قرانی به عزم رزم سلطانی از قول جنبش فرمود.

بیت

هرکرا شد یقین که حمله اوست‌پای هستیش بر گمان باشد شدقین و تیمور تاش و باقی مخالفان عاجز و حیران پشت داده رو به گریز نهادند و از دروازه منقوصه به حلب درآمدند و لشکر منصور در عقب تاخته چندان سوار و پیاده برهم انداختند که از کشته پشته برآمد و دروازه حلب از کشتگان چنان گشت که سوار و پیاده پای بر سر ایشان نهاده می‌گذشتند و اسب و استر را مجال عبور نماند. گریختگان پیاده خود را به هزار حیله در شهر می‌انداختند و دوازده گز ارتفاع سقف دروازه بود. بعد از دو روز پای بر بالای مرده نهاده سر به سقف می‌سود «۱»

---

(۱). ظف: «تا نزدیک طاق دروازه به بالای یکدیگر افتاده مرده بودند.» (ج ۲ ص ۲۱۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۵۰

و لشکرهای اعراب که از اطراف آمده بودند هریک به جانبی گریختند، اکثر به طرف دمشق و عساکر منصوره در عقب رفته چندان به قتل آوردند که غیر یک سوار خبر فرار به دمشق نرسانید و سپاه ظفرپناه غنیمت فراوان گرفته چون شاهین گرسنه که در گله کبوتران افتد و یا گرگ خشمگین که رمه گوسفند یابد مطلق العنان به شهر درآمدند و آتش غارت و تاراج در حلب زدند و مستوران پرده‌نشین را چون زلف بتان موی کشان بیرون آورده هریک دستخوش عفریتی از لشکر جانستان خانه برانداز که صورت عذاب آسمانی بود گشتند و شنبه یازدهم ربیع الأول شهر حلب مسخر شد و خلایق چندان زر و مال و اسب و استر و شتر و اقمشه و امتعه به یغما بردند که عقل از حساب آن عاجز بود و وهم از شمار آن متجاوز گردد.

نظم

چه از زر چه از جامه هفت رنگ‌ز آرایش بزم و از ساز جنگ

ز گوهر فزون از شعور و وقوف‌ز زرینه آلات و سیمین ظروف بدین سان لشکر منصور غنایم نامحصور گرفتند.

ذکر فتح قلعه حلب و شرح آن

چون شودقین و تمورتاش از پرخاش لشکر فیروزی اثر گریخته به شهر درآمدند پناه به قلعه بردند و چه قلعه: کوهی از سنگ خارا سر به اوج ثریا کشیده و خندقی عمیق سی گز عرض به آب رسانیده و پر آب چنانچه اجرای کشتی بر آن میسر بود و خاک‌ریز از سنگ درصد گز بلندی چنان تند که بر آن‌جا رفتن متعذر بود. شودقین و تمور تاش پشت استظهار به مناعت آن حصار استوار بازنهاده اهل قلعه به جوش و خروش درآمدند. «۱» حضرت صاحب‌قران به شهر درآمده در برابر قلعه نزول

(۱). ظف (به اختصار): «به بارو و برجها تاختند. نفطبازان از هرطرف دست تجلّد برگشادند و رعد اندازی آغاز نهادند.» (ج ۲ ص ۲۱۹).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۵۱

فرمود و لشکر پیرامون خندق فروگرفتند و به زخم تیر نگذاشتند که کسی سر از برج و بارو بیرون کند.

بیت

ز زاغ کمان گشته پرّان عقاب‌دل دشمنان دیده شد تیر خواب و چاخویان به یک شب حوالی خندق را چون غربال سوراخ کرده و آب را بیرون برده از خندق «۱» گذشتند و بر خاک‌ریز چون کبک دری دویده در تک دیوار قلعه که به سنگ استوار کرده بودند نقب آغاز کردند.

مولانا نظام الدین شامی که اکثر واقعات حضرت صاحب‌قران از انشاء او منقول است آن‌وقت در شهر حلب بود. و بعد از فتح، امیر جلال اسلام او را پیش آن حضرت آورده تربیت یافت نقل می‌کند که در آن زمان حالتی عجیب مشاهده کردم که ذکر آن این‌جا مناسب است. گفت در قلعه «۲» بر بامی ایستاده بودم و در صنع آفریدگار و جلادت لشکر منصور مشاهده می‌کردم. ناگاه در قلعه بازشد و پنج مرد مسلح بیرون آمده بر چاخویان حمله کردند و چاخویان از نقب بیرون آمده رو به بالا نهادند و آن مردان جیبادار را به زخم تیر بر زمین دوختند. فریاد از اهل قلعه برآمده آن مردان را به طنابها که بر میان بسته داشتند برکشیدند و ندانم زنده یا مرده به بالا رسیدند. «۳» اهل قلعه چون آن حالت دیدند دم درکشیدند و دیگر کسی را زهره نبود که از سوراخ برج نگاه کند تا به بیرون آمدن چه رسد. اهالی قلعه از هیبت لرزیده دانستند که با حکم الهی ستیزه کردن و با دست قضا سرپنجه زدن کار عاقلان نیست. در این اندیشه بودند که از پیش صاحب‌قران قاصدی رسید و مکتوبی آورد

(۱). ظف: «به عمد از آب خندق گذشتند.» (ص ۲۲۰).

(۲). ف: در پای قلعه.

(۳). این واقعه را شرف الدین علی یزدی نیز در کتاب خود آورده بی‌آن‌که از شاهد عینی و گوینده آن نامی برده باشد. (ر ک ج ۲ ص ۲۲۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۵۲

مضمون آن‌که تأیید حق سبحانه و تعالی جهان را مسخّر حکم ما کرده و ممالک عالم به قبضه اختیار ما سپرده. حصنها مانع نیست و حصارها دافع نه. اگر بر جان خود بخشایند و در خون اهل و عیال خود سعی ننمایند ایشان را بهتر باشد. اهل قلعه دانستند که چاره بجز تسلیم نخواهد بود. شودقین و تمور تاش با سادات و قضات و ائمه کلید خزاین برداشته دروازها گشادند و بیرون آمده پیش آن حضرت روی عجز و شفاعت بر زمین مذلّت نهادند. آن حضرت شودقین و تمور تاش را بند فرمود «۱» و خزاین را دیوان ضبط کرده

قلعه را که سر به عیّوق افراشته بود شرفات آن را چون سر خجلت زدگان در پیش انداختند و مدت پانزده روز لشکر منصور به تخریب دور و قصور آن‌که ارایک جهان از رشک شرف و غرف آن به قصور مقصور بود و از حلیت و نزاهت دور با خاک کوی برابر ساختند و زبان حال کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ كَرِيمٍ «۲» بر ایشان خواند و خزاین قدیمه و جدیده و آنچه اهل شهر به آن‌جا نقل کرده بودند، در تصرّف نوّاب آمد و چنانچه از مکارم پادشاهانه سزد که به ضرب تیغ گیرند و به سر تازیانه بخشند.

بیت

به سر تیغ ملک بگرفته‌به سر تازیانه بخشیده آن اموال و احمال بر لشکریان قسمت فرمود و بعد از پانزده روز بر بقایای رعایا مرحمت نمود و سپاه ظفرپناه از غارت و تاراج بازایستادند و آغرق و اثقال را با خزاین و اموال در قلعه حلب گذاشته و سید عزّ الدین ملک هزارگری و شاه شاهان والی سیستان و موسی طوی بوقا و سلطان محمود پسر بیان تمور آق بوقا و سلطان ملک و مراد قوچین و پاینده چوره و شیخ عمر تواچی را به ضبط قلعه بازداشت و روی عزم

(۱). ظف: «شدون و تمور تاش و قریب هزار نفر را از سرداران و لشکریان که با ایشان در قلعه بودند بر تومانات قسمت کرده مقید ساختند.» (ص ۲۲۱).

(۲). سورة الدّخان ۲۶/ ۲۵.

خسروانه به تسخیر دیگر بلاد شام آورد و اللّه المستعان.

ذکر عزیمت حضرت صاحب‌قران به جانب حمی و حمص

حضرت صاحب‌قران در آن زمان که در ظاهر حلب بود، امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک را به طرف حمی به ایلغار منقلا روان فرمود و امرا شهر را گرفته فتح قلعه از جهت حصانت موقوف ماند. چون رای کشورگشای از تسخیر حلب فراغت یافت، رایت فتح آیت به صوب حمی روان شد و در راه چند قلعه مسخر ساخته چتر همایون سایه بر آن دیار انداخت. اهل حمی از بالای قلعه عظمت لشکر منصور مشاهده کرده چاره غیر از انقیاد ندیدند. تبرّکات و تنسوقات مرتّب داشته به قدم مسکنت از قلعه بیرون آمدند و شاهزادگان را و امرا را که پیشتر به آن‌جا آمده بودند شفیع ساخته آن حضرت از خون ایشان گذشت و حاصلات آن را به همان امرا بخشید و مدّت بیست روز آن‌جا توقّف نموده لشکر به رفاهیت گذرانیدند و دیوان خانه‌ای جهت آن حضرت در مدتی اندک بنا نهاده به اتمام رسانیدند «۱» و سپاهیان چند روز به فراغت استراحت نمودند و چارپایان از کوفت راه برآسودند و بعضی امرا به طرف سلمیه و فرات رفته بودند. آن نواحی را مسخّر ساخته بازآمدند.

درین ولاء امرا به عرض همایون رسانیدند که لشکر منصور قرب دو سال است که در سفرند و پیوسته در مقابله و مقاتله بوده‌اند دشمنان لشکر بسیار و اسبان آسوده دارند. اگر رای جهان گشای صلاح داند، در ساحل دریا به طرف طرابلس قشلاق کرده چهارپایان بیاسایند و اول بهار از سر قوّت و اقتدار به دفع دشمنان مشغول شویم. نقد این تدبیر، هرچند در نظر صیرفی خرد که ناقدی است بصیر سره می‌نمود، بر محک ضمیر منیر صاحب‌قران جهانگیر تمام عیار نبود.

(۱). ظف: «و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت نیز از برای خود خانه‌ها پرداختند.» ص ۲۲۳

بیت

شه شیردل خسرو پیل‌تن‌در آن داوری گفت با خویشتن

صواب آن‌چنان شد که آرم شتاب‌که آزرم دشمن نبینم صواب و به موجب قضای جری و کتاب سبق رایات نصرت آیات به جانب حمص روان شد و یکی از امرای بزرگ پیشتر به رسم قراولی به حمص رسیده رعیت را نصیحت کرد و مضمون إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ «۱» به ادا رسانید و از وخامت مخالفت ترسانید. رعایا نصیحت نیک‌خواه به سمع رضا اصغا نموده چون هوای آن دیار از غبار موکب ظفرنگار مشکبار شد اعیان حمص کمر انقیاد بسته به خدمات شایسته شرف بساط بوس یافتند و عاطفت پادشاهانه شامل احوال ایشان گشته مجموع را خلعت امن و امان بخشید.

ذکر عزیمت حضرت صاحب‌قران ظفر یزک به جانب شهر بعلبک «۲»

حضرت صاحب‌قران از حمص نهضت نموده عزیمت بعلبک فرمود و یک منزل رفته ناحیت نمکزاری معسکر همایون شد و آن‌جا جمعی امرا به موجب فرمان قضا مضا به طرف ساحل به تسخیر صیده و بیروت روان شدند. و موکب همایون به بعلبک رسید و گویند آن شهر را جنیان به امر سلیمان (ع) از سنگهای بزرگ ساخته‌اند چنانچه یک سنگ بزرگ که در طرف باغستان بر گوشه دیوار قلعه بود پیمودند. از یک طرف بیست و هشت گز بود و از طرفی دیگر شانزده گز در ارتفاع هفت گز، به گز شرع و بعلبک مسخّر شده از بسیاری غلّه و میوه و هرگونه نعمت لشکریان را سعتی در معشیت پیدا آمد و امیر شیخ نور الدّین و امیر شاهملک و

---

(۱). سورهٔ هود ۲۵.

(۲). حاشیه نسخه ک:

ای سپاهت را یقین لشکرکش و نصرت یزک‌نی یقین بر طول و عرض لشکرت واقف به شک

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۵۵

امیر سونجک با سی هزار سوار به موجب فرموده حضرت صاحب‌قران کامکار متوجه جانب دمشق شدند و چون آن شهر نزدیک کوه بود و حدّت سرمای زمستان روی نمود آن حضرت از آن‌جا عزیمت دمشق فرمود.

ذکر عزیمت حضرت صاحب‌قران به جانب دمشق و فتح آن

حضرت صاحب‌قران روز یک شنبه سیم جمادی الأول که آفتاب در ششم درجه جدی بود، از ظاهر بعلبک نهضت نمود و یک منزل رفته به قصد زیارت نوح نبیّ علیه السّلام به کرک فرمود و سعادت زیارت به جای آورده عازم دمشق شد و امرا که به صوب صیده و بیروت رفته بودند آن نواحی را تاخته سالم و غانم بازآمدند و در این مدت که اهالی شام از عزیمت صاحب‌قران گردون غلام آگاه شده بودند، پیوسته فرج پسر برقوق را که صاحب تخت مصر بود، بر توجه جانب دمشق ترغیب می‌نمودند تا درین وقت که گریختگان حلب به شام رسیدند نفیر عام برخاست و صبح و شام، فرج را به اهتمام تمام استدعا نمودند و او لشکرها جمع آورده با شوکتی تمام بیش از ادراک عقول و اوهام عازم شام گشت.

نظم

برافراخت فرمان ده مصر و شام‌به بازوی کین رایت انتقام و چون به دمشق رسید، در استحکام شهر و قلعه شرایط احتیاط به جای آورد و از فریب نفس بداندیش، با شخصی مزوّر زبان‌آور که از تلبیس ابلیس به صورت اهل فقر برآمده بود، دو جاهل فدایی با خنجرهای زهرآلود همراه کرد که به رسم رسالت پیش حضرت صاحب‌قران آیند و هرگاه فرصت یابند دست بردی نمایند. آن

مفسدان شرف بساط بوس یافته ادای رسالت کردند و چند نوبت سعادت قرب آن حضرت آن بداندیشان را میسر شد. امّا چون حفظ الهی نگاهبان بود، کاری نتوانستند کرد و صاحب اعظم و دستور معظم، خواجه علاء الدین مسعود سمنانی، که

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۵۶

در دیوان اعلی مرتبه علیا داشت در حق آن مفسدان بدگمان شده و ایشان را گرفته و بازجسته دشنه‌های زهرآلود در ساقهای موزه‌های ایشان یافتند و بی‌سعادتان «۱» جز اعتراف چاره ندیدند. آن حضرت شکر الهی به جای آورده و صدقات به مستحقان رسانیده فرمود که هرچند دریاسا، ایلچی کشتن نیست، امّا این یک شخص که به اندیشه بغی و ضلال به صورت اهل کمال خود را نموده به غایت شریر و فتنه‌انگیز است. او را به همان دشنه زهرآلود کشته سوزانیدند و آن دو شخص دیگر را گوش و بینی بریده گذاشتند و حضرت صاحب‌قران با لشکرهای جهان متوجه دمشق شد و در دامن پشته‌ای که به قبه سیّار اشتهار دارد، معسکر همایون مقرّر شد و آن حضرت به بالای پشته برآمده ظاهر آن بلده را احتیاط فرمود و منتصف جمادی الأخری قراولان به هم رسیده جنگی عظیم کردند و جمعی کثیر به قتل آمدند و بعضی شامیان را صبح حیات به شام ممات رسیده گرفتار گشتند و قهرمان قهر به قتل شامیان که اسیر شده و شودقین و بندیان که از حلب آورده بودند فرمان داد و همه را به تیغ گذرانیده سپاه منصور کوچ فرمود و به طرف راه کنعان و مصر که صحرای گشاده بود قرب فرسنگی رفته فرود آمد و در پیش لشکر حصاری به قد آدمی از سنگ برآورده خندقی کندند و قراولان بیرون رفته دلاورانی که شب پاس می‌داشتند معیّن شدند.

و در این اثنا، صورتی غریب روی نمود و آن‌چنان بود که امیرزاده سلطان حسین «۲» بهادر که چند جا سخن دلیری او گذشته، در حال مستی به اغوای

---

(۱). ف: آن بی‌سعادتان.

(۲). حاشیه نسخه س، ک: «در ظفرنامه رفتن امیرزاده سلطان حسین را به دمشق پیش از کوچ فرمودن به طریق راه مصر می‌گوید و درین مؤلف بعد از آن چون ترتیب هریک نوعی دیگر است، حمل بر سهو سهو است و هو اعلم. منه رحمه اللّه.» رجوع شود به کتاب عجایب المقدور که مؤلف آن ابن عربشاه، این امر را از نیرنگ و فریب تیمور دانسته است. (زندگانی شگفت‌آور تیمور ص ۱۴۶). اما شرف الدین علی یزدی نوشته: «امیرزاده سلطان حسین در حال سکر و غلوای مستی به وسوسه و فریب جمعی تاجیک مفسد ...» ص ۲۲۸ ج ۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۵۷

مفسدان، از لشکر منصور روگردان شده متوجّه دمشق شد و دمشقیان او را به حرمت و آیین سلطنت درآورده مقدم او را مقدمه ظفر پنداشتند و ارکان دولت والی مصر، فرج بن برقوق، موافقت او را فرج بعد الشدهٔ انگاشتند و الحق اهل شام را به وجود او استظهار تمام روی نمود و صبح اقبال از افق آمال برآمد.

مصرع

روز نشاط آمد و بگذشت شام غم

حضرت صاحب‌قران، از وجوه مردم خراسان، پادشاه بوران را به رسالت پیش والی مصر فرستاد و پیغام داد. مضمون آن‌که عزم جزم ما «۱» در کارها دانسته‌اند و همت عالی ما در قضایا شناخته و دامنگیر مردان ناموس است.

مصرع

همه کار جهان ناموس و نام است

به کرات اتلمش را طلب کردیم و نفرستادید و موجب آن شد که بدین دیار آمدیم.

نظم

ستیزه به جائی رساند سخن‌که ویران کند [خان‌ومان] «۲»کهن و با این همه اگر از عاقبت کار اندیشیده و او را فرستاده قضیه گذشته را تدارك نمایند و سکه و خطبه به نام و القاب ما بیارایند درباره خود نکویی کرده منّت بر اهالی مملکت نهاده باشند و با ما ابواب دوستی گشاده عرض و مال خود را نگاه داشته باشند و گرنه لشکر خونخوار دمار از این دیار برآرد.

نظم

طریق مدارا و رسم ستیزکز آن امن خیزد و زین رستخیز

نمودم به تو عقل را کار بندو زین هردو ره آنچه خواهی پسند

---

(۱). ف: ما را.

(۲). ك: خانه‌های کهن.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۵۸

دمشقیان فرستاده را به خلاف گذشته معزّز داشته مراسم اکرام و شرایط احترام به جای آوردند و جماعت آتشبازان و رعداندازان و چرخ‌گشایان و ناوك‌زنان، که پش ایشان قدری دارند و این لعب در آن دیار می‌ورزند، بر ایلچی عرض کردند و ندانستند که از این قماش بیشتر از ده هزار مردان کارآزموده جنگها دیده در اردوی همایون بودند و فرستاده را خدمات شایسته کرده جمعی اعیان به درگاه عالم‌پناه فرستادند و به موقف عرض رسانیدند که ما بندگان در مقام اطاعت و انقیادیم و اتلمش را پنج روز دیگر به حضرت فرستاده آنچه وظیفه فرمان‌برداری و طریقه طاعت‌داری باشد، به جای آوریم و به قدر وسع رضای حضرت صاحب‌قران طلبیم. آن حضرت ایلچی را نواخته و به تشریف و انعام مکرّم ساخته وعده‌های نیکو داد و خوشدل بازفرستاد و خلایق از سخن صلح شادمان شدند.

ذکر محاربه حضرت صاحب‌قران با سلطان مصر و ظفر یافتن به تأیید ملك منّان

چون مدت ده روز لشکر فرخنده فیروز، در منزل غربی که در جانب مصر بود، توقّف نمود و در آن یورت جهت چهارپایان علف نماند، یورتچیان به عرض همایون رسانیدند که در طرف غوطه که شرقی دمشق است آب خوشگوار و علف بسیار است. اگر در این چند روزه که مهلت طلبیده‌اند، اردوی همایون به آن طرف کوچ کند مناسب می‌نماید. حضرت صاحب‌قران به نهضت لشکر منصور فرمان داد و آن سپاه گران

مصرع

بجنبید چون کوه از جای خویش

و چون بر حسب ارادت حق تعالی، حکم قضا و قدر، به خرابی آن دیار امضا و اجرا یافته بود، این خیال در مرآت ضمیر دمشقیان جمال نمود که لشکر منصور خائف و هراسان شده فکر گریز دارند و بدین فریب و غرور با خود خیال بستند که در وقت کوچ از ضبط لشکر و ترتیب قلب و جناح عاجز خواهند بود. اگر ما در این

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۵۹

فرصت با حشری عظیم حمله بریم هرآینه ظفر ما را باشد و تا قیام قیامت ما را این ناموس تمام است. تقدیر بر تدبیر ایشان می‌خندید و اجل بر امل ایشان می‌گریست و ندانستند که روی ظفر در آینه نصرت صاحب‌قران خواهد نمود و از هلاك سپاه شام صبح دولت آن حضرت خواهد دمید تمام لشکر شام از خواص و عوام تا اوباش و لئام به کثرت و ازدحام از شهر بیرون آمدند.

نظم

حشری بی‌حد از عوام النّاس‌بیش از اندازه گمان و قیاس الحق صحاری دمشق از سوار و پیاده مالامال گشت. مجموع سلاح پوشیده و تیغ و خنجر کشیده کمان و تیر و گرز و شمشیر و سپر و چماق و چوب‌دستی و طایاق برداشته و صورت غلبه به سودا و جهل مرکّب بر لوح اندیشه نگاشته بودند و کثرت و غلبه به مرتبه‌ای رسید که چنان و چندان در یک محل هرگز کسی ندید و نشنید و مردم رسیده و مبارزان کاردیده متفکر گشته، نزدیک بود که سررشته اختیار از دست مکنت دلاوران نامدار بیرون رود. حضرت صاحب‌قران چون شکستن عهد و عدم وفای ایشان دید دانست که روز اهل شام به شام غم انجام مبدل گشت و صبح سعادتش پیش از طلوع غروب خواهد نمود. آن حضرت پناه به عون اله آورده با پنجاه نفر به بالای پشته برآمده فرود آمد و به عادت معهود دوگانه‌ای از برای واحد معبود عزّ شانه به ادا رسانید.

مصرع

دوگانه‌ای ز برای یگانه کرد ادا

و فرمود که خوان آورده طعام کشیدند و تغافل‌کنان نظاره لشکر شام می‌نمود و جوانغار لشکر خون‌آشام به تمام رسیده «۱» سپاه شام نزدیک آمد. آن حضرت هراول و منغلا معین ساخته فرمود که [بعضی از آن پنجاه نامدار که در رکاب آن مؤید کامکار

---

(۱). ظف: «و در آن حال لشکر جوانغار به تمام برسیدند.» (ج ۲ ص ۲۳۲).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۶۰

بودند هریک صد مرد از جوانغار و برانغار و قول اختیار کرده روی به دشمن آوردند] «۱» و از برانغار امیرزاده امیرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابا بکر و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا به مقابله و مقاتله درآمدند و از جوانغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و امیر غیاث الدین و امیر توکل «۲» و یادگار برلاس و شیخ ارسلان و تغلق خواجه برلاس و پیر علی سلدوز به جان بازی و سراندازی تیغ آختند [و دست افراختند] «۳» و باقی لشکر منصور پشت به کوه جای خود نگاه داشته و خیمه و خرگاه برافراشته فرود آمدند و چتر همایون بال اقبال بازکرده شهباز نصرت در پرواز آمد و در پیش لشکر جرکنده از سنگ حصاری به قد آدمی برآوردند و لشکرها جیباپوش گروه گروه بل کوه کوه صفها آراسته در برابر ایستادند و از یمین و یسار به یکبار بر دشمن حمله کردند.

نظم

دو لشکر همچو کوه از جای جنبیدو زان هیبت زمین و کوه لرزید

ز هر سو روی در رو بازخوردندبه کوشش بازوی کین بازکردند

به خونریزی روان شد تیردل دزددلی می‌خست و جانی می‌ستد مزد

دهن در گوش مردان کرده سوفارسخن می‌گفت کاینک نوبت کار

سنان جاسوسی دلها نمودهزبانی داده و جانی ربوده

نی نازک نوای زار می‌کردنوای او به دلها کار می‌کرد

خدنگ از سینه دل می‌کرد غارتکمان می‌کردش از ابرو اشارت

مبارز تشنه شمشیر می‌گشتبه خون‌آشامی از خود سیر می‌گشت

جگرها کز بلا رک چاک می‌شدبه گردون بانگ چاکا چاک می‌شد

---

(۱). این مطلب در ظفرنامه نیامده.

(۲). ظف: امیر توکل یادگار.

(۳). ک ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۶۱ همی خندید زخم از هیکل مردبه خنده گریه خونریز می‌کرد

به گرمی توسنان چون برق گشته‌میان آب و آتش غرق گشته

اجل دامن به کشتن چست کرده‌زمین نیفه به خوردن سست کرده

تن افتادگان می‌داد در گل‌صلای کرکسان از دیده و دل

شکمهایی که می‌گشت از سنان سیرچو برگ گندنامی خورد شمشیر و سپاه ضرغام صولت بهرام سطوت به نیروی دولت و زور بازوی سعادت سپاه شام را انهزام داده صبح عنایت از مطلع فتح و نصرت حضرت صاحب‌قران لمعان نمود و چون آفتاب تیغ گذارد دشمنان بی‌اندازه را ذره‌وار تارومار ساختند و مخالفان را تا باغات و عمارات رانده بسیار به قتل آمدند و از پیادگان کشته بر رهگذر شهسواران لشکر نصرت‌شعار گذار دشوار بود و خلقی کثیر اسیر شدند و در اثنای کارزار، امیرزاده سلطان حسین که میسره لشکر شام به فرّ شکوه او آراسته بود در برابر امیرزاده امیرانشاه و امیرزاده شاهرخ افتاده دلاوران لشکر منصور قصد او کردند و او تعریف «۱» خود کرده توپلاق قوچین که از بندگان شاهرخی بود، او را عنان گرفته پیش امیرزاده شاهرخ آورد و این خبر به آن حضرت رسانید. حکم مهیب از موقف تأدیب به قید او اطلاق یافت و بعد از چند روز به شفاعت امیرزاده شاهرخ از قید خلاص شده چوب یاساق زدند. امّا در حبس شرمندگی محجوب مانده مجال آمدن در مجلس همایون نداشت که:

مصرع

گر گناه ببخشند شرمساری هست

و این محاربه نوزدهم جمادی الأولی «۲» به وقوع پیوست.

---

(۱). یعنی خود را بشناسانید یا به اصطلاح امروز خود را معرّفی کرد.

(۲). ظف: «این واقعه در سه شنبه نوزدهم جمادی الأول سنه ثلاث و ثمانمایه موافق لوی ییل وقوع یافت.» (ج ۲ ص ۲۳۴).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۶۲

ذکر فتح دار الملک شام به دست اقتدار سپاه بهرام انتقام

حضرت صاحب‌قران ظفر قرین روز دیگر

مصرع

صبح صادق چو در جهان بدمید

از معسکر فیروزی اثر نهضت فرموده در دامن پشته‌ای فرود آمد و روز دیگر فرمان همایون شرف نفاذ یافت که لشکرها مکمّل و آراسته روان شوند.

نظم

خروش کوس و بانگ نای برخاست‌زمین چون آسمان از جای برخاست و فیلان کوه پیکر عفریت منظر چون دریای جوشان و ابر خروشان به سلاحهای آراسته و صندوقهای پیراسته و رعدانداران و تخش‌افکنان بر پشت فیلان مرتّب داشته و بر روی خرطوم و گوشها صور غریبه به الوان مختلفه نگاشته در پیش عساکر گردون مآثر می‌رفتند.

نظم

هیکل فیلان به زمین خم فکندزلزله در عرصه عالم فکند

زان همه دندان که بلاسنج بودروی زمین عرصه شطرنج بود

از حشم و فیل در آن فیل مال‌حشر جسد ثابت و سیر جبال

پیچش خرطوم به‌سان کمنداژدری افتاده ز کوه بلند

بانگ بلندش زده با رعد کوس‌ابر بلندش به قدم داده بوس

برکشد از تارک بدخواه مغزوز بن دندان کند این کار نغز سپاهی در طول، از جوانغار تا برانغار، سه چهار فرسنگ، با چنین صفی از فیلان در پیش، در اثنای راه به مقامی بلند که بر شهر مشرف بود برامدند و صفها آراسته و تیغها کشیده و گورگه‌ها کوفته سورن انداختند. دمشقیان چون خروشی به‌سان فزع اکبر شنیدند و حشر لشکری نمودار دشت محشر معاینه دیدند با حیرت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۶۳

تمام به تدبیر آن کار قیام نمودند و سپاه ظفرپناه نزدیک شهر بر کنار جوی مغاك که همچون خندقی بود فرود آمدند و از توره و گاوسر و سه پایه مانند حصاری ساختند و بهادران تندخوی کینه‌جوی از جوی گذشته در برابر دشمن صف کشیدند و دشمنان اگرچه بسیار بودند و آلات حرب و اسباب طعن و ضرب بی‌شمار می‌نمودند، امّا از هراس روز گذشته اندیشه‌ناك بودند و مجال پیش آمدن نداشتند. والی مصر با امرای بزرگ مثل نوروز حافظی و یشبك و شدون تاز «۱» و شیخی خاصگی مشورت نموده فرمود که در این واقعه مصلحت چیست. بعضی گفتند هرچند چشم زخمی رسید، شهر و حصار برقرار است و دلاوران نامدار بسیار. ثبات قدم نموده شهر و قلعه نگاه داریم و جمعی عقلای کاردیده گفتند خود را بازی مدهید. در آن حالت که این جماعت بی‌رعایت حزم و محافظت کوچ می‌کردند و شما به ترتیب تمام از قفا درآمده قصد ایشان کردید و بدیدید که حال به چه رسیده. صلاح عزیمت جانب مصر است. «۲» چه در دمشق و شام لشکر و عوام بسیارند. اگر جنگ کرده جهت اهل و عیال و عرض مال شهر نگاه دارند فهو المراد و الّا ما باری از این بلا خلاص یافته باشیم. همه را این سخن معقول نموده بر این قرار دادند و جهت تسکین لشکر، ایلچی با پیشکش پیش حضرت صاحب‌قران فرستادند که آنچه دیروز واقع شد بی‌اختیار ما بود و عوام لئام بر آن اقدام نمودند و گفتند ما

مصرع

بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود

اگر لشکر امروز مصاف موقوف دارند، فردا هرچه مطلوب باشد به جای آورده عذر گذشته خواهیم. آن حضرت یرلیغ عالم مطاع ارزانی داشت تا سپاه ظفرپناه.

مصرع

به منزلگه خویش بازآمدند

---

(۱). نسخ شد و زمار- تصحیح از ظفرنامه.

(۲). ظف: «چاره آن است که امروز بسازیم و چون شب درآید راه مصر در پیش گیریم.» (ج ۲ ص ۲۳۶).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۶۴

و چون سلطان ممالك صبح و شام، از میدان سپهر مینافام به جانب مغرب غیبت نمود و غراب غروب چهره جهان را به قیر و قطران اندود و عقل دوربین در بیابان اندیشه سرگردان گشت و وهم تیزتک در تیه ضلالت حیران شد فرمان‌فرمای مصر و شام فی ستر من الظلام به جانب مصر طریق انهزام پیش گرفت. «۱»

نظم

مى‌رفت و مى‌ستاد و همى گفت و مى گريست‌دوران روزگار چنين است چاره چيست و چقماق از ايشان گريخته پيش اميرزاده شاهرخ آمد و شرح واقعه بازگفت «۲» و شاهزاده او را به خدمت صاحب‌قران روان كرد و آن حضرت آگاهى يافته فرمود كه اميرزاده ابا بكر از دست راست و امير جهانشاه از دست چپ گرد شهر فروگرفتند تا كسى بيرون نرود و امراى نامدار سونجك و شيخ نور الدين و شاه ملك و اللّه داد و برندق و على سلطان و ديگر سرداران و بهادران در عقب مصريان روان شدند و بيشتر گريختگان را پياده ساخته بر خاك هلاك انداختند و باقى مال و منال و خيول و بغال و جمال انداخته مى گفتند:

مصرع

گريز به هنگام پيروزى است

و حضرت صاحب‌قران، چون روز شد، فرمان فرمود كه جمعى از سپاه ظفرپناه اطراف شهر را تاختند و لشكرها به ترتيب روان شده و از باغستان گذشته شهر را در ميان گرفتند و آن حضرت قصر ابلق را كه والى مصر در برابر قلعه ساخته بود منزل همايون فرمود و شاهزادگان و نوينيان و امرا و لشكريان در عمارات ظاهر

---

(۱). ظف: «با اكثر امرا و اركان دولت ساختگى گريز كردند و در نيمه شب جمعه سوار شدند و روى فرار به مصر نهادند.» (ج ۲ ص ۲۳۷).

(۲). حاشيه نسخ ك، س: «و اين چقماق به سبب اين نيكو بندگى در سلك معتبران منتظم شد و در زمان حضرت خاقان سعيد ميرزا شاهرخ، حاكم يزد بود و به چقماق شامى اشتهار يافت. منه منه رحمه اللّه.»

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۸۶۵

شهر فرود آمدند و محلات بيرون كه اصل دمشق آن است در تصرّف لشكر منصور درآمد و چندان اموال و خواسته و انواع اسلحه و اصناف اقمشه و امتعه گرفتند كه انامل محاسبان چالاك از شمار آن عاجز آيد و آن حضرت به صدق نيت زيارت ام حبيبه و ام صفيه «۱» كه حرمهاى محترم رسول (ع) بوده‌اند و زيارت بلال حبشى رحمه اللّه فرموده از روحانيّت ايشان استعانت و استمداد نمود و به منزل همايون بازآمد. اهالى دمشق را مجال جدال خيال محال نموده سادات و قضاة و مشايخ و معارف با اعلام و مصاحف بيرون آمدند و مراسم نثار و پيشكش به جاى آورده دروازه‌ها گشودند و مال امانى قبول كرده «۲» چند روز جهت ادا مهلت طلبيدند و روز جمعه در مسجد بنى اميه خطبه به عزّ القاب همايون زيب و زينت يافت. «۳» امّا اهل قلعه باب انقياد بسته زبان تير گشادند و رعد و ناوك و منجنيق و عرّاده كار مى‌فرمودند و الحق آن قلعه‌اى بود در غايت متانت و نهايت حصانت. بناى آن از زير و بالا از سنگهاى عظيم برآورده خندقى سى گز «۴» عمق و بيست گز عرض تخمينا و در آن‌جا مردان مرد و حريفان نبرد به زخم تير ناوك و قاروره‌هاى نفت نمى‌گذاشتند كه كسى گرد آن گردد. حضرت صاحب‌قران انديشه بر استخلاص آن گماشته فرمود كه اميرزاده اميرانشاه و اميرزاده شاهرخ و اميرزاده سلطان حسين و اميرزاده پير محمد

---

(۱). ظف: ام سلمه و ام حبيبه (ج ۲ ص ۲۳۸).

(۲). ظف: «حكم شد كه تحصيل وجوه امانى بر امرا قسمت كرده به استخلاص آن قيام نمايند و امير شيخ نور الدين و امير شاه ملك ... به شهر درآمدند و بر حسب فرموده هشت دروازه را به گچ و سنگ برآوردند و باب الفراديس را گشاده بگذاشتند و امرا و نويسندگان در آن‌جا نشسته به ضبط مال مشغول شدند و محصلان در اندرون وجوه و اموال استحصال نموده بيرون مى‌آوردند و مى‌سپردند.» (ج ۲ ص ۲۳۹).

(۳). حاشیه نسخه ك: «در ترتیب حکایات بل اصول روایات، میان ظفرنامه و این مؤلف تفاوت واقع می‌شود و چون این مولف از مولانا شمس الدین شامی و خواجه حافظ ابرو که هردو ملازم اردوی همایون بوده‌اند منقول است عذر مقبول است.»

(۴). ظف: خندقی به عرض بیست گز (ج ۲ ص ۲۳۹).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۶۶

و امیرزاده ابا بکر و امیرزاده خلیل سلطان و باقی فرزندان و امرای بزرگ شیخ نور الدین و شاه ملك و برندق و دیگر امرای تومانات پیرامون قلعه به ترتیبی مقرر فرود آمده سرهای کاربخش کردند و به نقب زدن و منجنیق ساختن مشغول شده از سنگ و چوب و غیره حصاری گرد خندق برآوردند و سه ملجاور ساختند که بر قلعه مشرف بود و آب خندق را نقب زده بیرون بردند و خرکها پیش برده نقبچیان و چاخویان به جدّی تمام کار می‌کردند و از قلعه هرچند نفط و سنگ و تیر چرخ و ناوك می‌آمد بهادران نامدار سپرها در سر کشیده پیش می‌رفتند و منجنیقها در کار آورده به سنگهای گران خلقی هلاك و عمارتی خراب می‌ساختند و آن خیره‌رویان آهن سرد کوفته پشّه‌وار با باد صرصر در برابر می‌آمدند و با تیغ و خنجر به طپانچه دست‌برد می‌نمودند.

در این اثنا، حضرت صاحب‌قران فرمود که همیشه می‌شنیدم که معاویه و یزید که حکام این ولایت بوده‌اند با اهل بیت مصطفی «۱» (ع) محاربه کرده به قتل و اسر رسانیده‌اند و اهل شام موافق ظالمان بوده‌اند. مرا عجب می‌آمد که طایفه‌ای از امّت بهترین پیغمبران که به نور هدایت او از ظلمت ضلالت رهیده باشند چگونه با خاندان او چنین بی‌ادبیها کنند. اکنون آن نقل به تحقیق پیوست. چه درین شهر جهت هوا و هوس چندین عمارات عالی و قصرهای دلگشا و گورخانه‌های به تکلّف ساخته‌اند و حرمهای مبارك رسول «۲» (ع) که این‌جا آسوده‌اند هیچ مردی را درین هشتصد سال همت آن نبوده که بر سر خوابگاه ایشان چهار دیواری سازد تا به قبّه و عمارت دیگر چه رسد. حضرت عزّت چگونه برین قوم بلا نفرستد و فرمود که دو گنبد عالی از سنگ سفید بر سر آن دو مزار بزرگوار ساختند و اتمام آن به عهده اهتمام امیرزاده ابا بکر و امیرزاده خلیل سلطان و امرا شیخ نور الدین و علی سلطان و

---

(۱). ف: مصطفا.

(۲). ك: رسول صلی اللّه علیه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۶۷

منگلی خواجه بود و در مدت بیست و پنج روز دو گنبد فلك مثال استکمال یافت.

و فرمان همایون نافذ شد که امیرزاده امیرانشاه و امیرزاده شاهرخ و «۱» امیر سلیمانشاه و جهانشاه به جانب کنعان رفته چهارپایان اردوی اعلی در حمایت رعایت ایشان به علف‌خوار روان شوند. و درین ولا قضاۀ و ائمه و معارف از شهر بیرون آمده عرضه داشتند که ما از عهده تحصیل مال امانی بیرون نمی‌توانیم آمد.

ملتمس آن‌که بعضی امرا به شهر درآمده به تحصیل آن قیام نمایند. حضرت صاحب‌قران فرمود که امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملك و امیر اللّه داد و از نویسندگان صواحب عظام، خواجه عماد الدین مسعود سمنانی و امیر جلال اسلام، به اندرون رفتند و هشت دروازه را به گچ و سنگ برآورده باب الفرادیس را گشاده گذاشتند و به استحصال اموال اشتغال داشتند. ناگاه بی‌خبر و اختیار به تقدیر پروردگار آتش در شهر دمشق افتاد.

نظم

قضا ناگهان آتشی برفروخت‌همه شام را شعله قهر سوخت «۲» و پیشتر سالی یک‌بار و دو بار در شهر آتش می‌افتاد و قضاۀ و اکابر جمع آمده می‌نشاندند. درین وقت که آتش فتاد، مردم را جهت تحصیل اموال مجال

---

(۱). ک، س: امرا سلیمانشاه ...

(۲). «در ظفرنامه شرح تصرّف قلعه دمشق پیش ازین واقعه آمده و در مورد غارت و سوختن دمشق می‌نویسد:

«در آن اثنا حضرت صاحب‌قران را اندیشه‌ای رو نمود و در مجمع خاص از سادات و علما و امرا و ارکان دولت فرمود که همیشه به سمع ما می‌رسید که در آن زمان که مروانیان با اهل بیت نبیّ، به تخصیص با داماد و عم‌زاده و وصی او عداوت می‌ورزیدند اهل شام با ایشان در آن حرکات ناپسندیده موافق بودند ...» چون این ماجرا از خاطر آن حضرت سر برزد و به زبان گذرانید در جمیع خواطر اتباع و اشیاع سرایت کرد و در روز چهارشنبه غره شعبان سنه ثلاث و ثمانمائه عساکر دست تسلط به نهب و غارت برگشادند و روی به شهر نهادند.» (ج ۲ ص ۲۴۴ به اختصار).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۶۸

نشاندن آتش نبود و اگرچه طبقه زیرین عمارت آن شهر از سنگ است، امّا چهار پنج طبقه بالا از چوب رنگ و روغن داده منقّش متّصل به یکدیگر است و هرگاه آتش اطراف شهر را فروگیرد دفع آن دشوار باشد. آن حضرت فرمود که امیر شاهملک جامع بنی امیه را از آتش محافظت نمود و سقف آن‌که از چوب بود و بالای بام آن به سرب گداخته‌اند، پرتو شعله قهر الهی بر آن تافت و منار شرقی مسجد که از سنگ بود تمام خاکستر گشت و فروریخت «۱» و منار عروس که به لسان نبوّت به مناره بیضا مذکور شده و وعده‌ای ورود یافته که نزول مهبط عیسوی (ع) بر آن خواهد بود و با آن‌که اصلش از چوب است و ظاهرش را به گچ اندوده‌اند سلامت ماند.

و در این ایام پیوسته نقبچیان در کار بودند و سنگهای بزرگ را به آتش تافته و سرکه ریخته و به میتین شکسته بیرون می‌آوردند و پیش از همه برج طارمه که بلندترین برجها بود و سرکار التون «۲» بخشی، نقب آن تمام شد و به موجب فرمان آتش در نقب زدند و برجی در غایت بلندی چون قلّه کوهی فرو [افتاد و راهی از جانب غربی در حصار گشاده شد. دلاوران به قصد درآمدن روان شدند. ناگاه برجی دیگر] «۳» افتاده گرد بسیار برخاست «۴» و لشکریان توقّف نموده حصاریان را مجال شد و رخنه‌ها محکم کردند. امّا خوف و بیم بر ایشان غالب شده در اضطراب افتادند و از خسارت جسارت یارای بیرون آمدن نداشتند و هنوز تعلّل می‌نمودند. حضرت

---

(۱). ظف: «و چون سقف آن نیز از چوب بود و قطعه‌ای، سرب به جای بام اندود بر بالای آن زده در آن‌وقت پرتو شعله قهر الهی بر آن تافته بود هرچند لشکریان کوشش زیاده کردند آتش قهر افروخته‌تر گشت تا به حدی که منار شرقی آن مسجد ...» (ج ۲ ص ۲۴۶).

(۲). ک، س و ظفرنامه چاپ کلکته: الطون-

(۳). ک ندارد.

(۴). ظف: «و از مردم خراسان و سیستان و دیگر مواضع قریب هفتاد و هشتاد کس در زیر آن بماندند.» (ج ۲ ص ۲۴۱).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۶۹

صاحب‌قران فرمود که در دیگر نقبها آتش زدند و یک طرف حصار به یک‌بار بیفتاد و یزدار کوتوال و کلانتران حصار از روی عجز و اضطرار بیرون آمده ذخایر [و خزاین سپردند و یزدار بدکردار به یاساق رسید که:

مصرع

ایلی پس از جنگ ناید به کار

و اموال و اسباب فراوان] «۱» و تنسوقات در تصرّف دیوان اعلی آمد و از محصولات اوقاف حرمین شریفین غله بسیار در انبار بود.

آن حضرت اطلاع یافته فرمود که مجموع را به قیمت وقت فروختند و مبلغی کرامند حاصل شده تسلیم خدّام حرمین کردند و ایشان را نوازش فرموده به جانب قدس مقدّس روان ساخت و جندیان که غلامانند بیشتر چرکس و حبشی و هندی و زنگی بر شاهزادگان و امرا بخش کرده باقی اهل قلعه را اسیر گرفتند و اهل حرفه را جدا کرده بر امرا قسمت نمودند که خانه کوچ به سمرقند برند و از اطبا، مولانا جمال الدین و مولانا سلیمان را با کوچ بردند و باقی نقبها را آتش زده یکبارگی چنان قلعه عظیم از هم فروریخت و چون دمشق سوخته و قلعه و خندق با خاک ره برابر شد، «۲» فرمان عالی نفاذ یافت که دست از هلاک مردم بازدارند و نقد رایج شامات که نقره مغشوش ظاهری بود جهت تخفیف حمل کاه بسته «۳» مسکوک ساختند و تنگه‌های صد مثقال و پنجاه مثقال تا ده مثقال به نام و القاب همایون مضروب شد و لشکریان چندان نقره به دار الضرب [اردو آوردند که مبلغ ششصد هزار دینار کپکی از حاصل دار الضرب] «۴» واصل شد و لشکرها به یسون چیقون تا غزه و رمله رفته آثار تسلط و اقتدار به ظهور آوردند و از تخریب مساکن و تعذیب مساکین و غارت اماکن و تاراج مواطن هیچ باقی

---

(۱). ك: [و نفایس].

(۲). ك، س: ساخته شد.

(۳). ظف: «جهت تخفیف حمل آن بر حسب فرمان قضا جریان نقره و زر را کاه بسته و به خلاص برده مسکوک گردانیدند.» (ج ۲ ص ۲۴۳).

(۴). ك ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۷۰

نگذاشتند. مال اندوخته و دشمن انداخته و دیار سوخته و کار به مراد ساخته، فتح نامه‌ها به تنگه‌های دمشقی که مجددا به فرّ القاب همایون زیب و زینت یافته بود به ممالك فرستادند.

القصه دمشق خراب و ممالك به ذخایر آن معمور شد. لشکریان چندان نقود و اجناس از اطلس و اکسون و مربّعات قبرسی و کتان روسی و نفایس اسکندریه و مصر و مغرب و خیول عربی و بغال نامی و غلمان رومی و سرایی و بربری گرفتند که فذلك آن در عقد هیچ محاسب نیاید و چندان نقود و جواهر ثمین از قلعه و خانه‌های نواب و اغنیا و متمولان بیرون آوردند که زمین صورت أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها گرفت «۱» و از تعجّب چندان (مالها قال الانسان «۲» مالها) و الحمد للّه علی آلائه العظام.

ذکر مراجعت صاحب‌قران فلک احتشام از بلاد و ممالک شام

حضرت صاحب‌قران عالم‌ستان غره ماه شعبان «۳» موافق اوایل ئیلان ئیل از قبیبات در غربی دمشق که به جانب مصر واقع است عزیمت معاودت نمود و حکم فرمود که اسیران دمشق و سایر ولایات را گذاشته کسی متعرّض ایشان نشود. و امیر جلال اسلام به اتمام آن مهمّ قیام نموده اسیران را به درون دمشق رسانید و به راه قاره «۴» روان شده در غوطه نزول فرمود و حکم همایون نفاذ یافت که دو فرمان جهان مطاع مرقوم سازند یکی به نام امیرزاده محمد سلطان که در سرحد مغولستان بود و ضبط آن حدود می‌نمود. مضمون آن‌که آن حدود را به عهده امیر خداداد حسینی و

---

(۱). سورة الزلزال ۲.

(۲). ایضا ۳.

(۳). حاشیه نسخه ك: «چهارم شعبان ظفرنامه.» (ج ۲ ص ۲۴۹).

(۴). ف، س: خاره- متن بر اساس نسخه ك و ظفرنامه یزدی است. در ظفرنامه: «و به راه قاره و نیک روان شـده در غوطه ...» (ج ۲ ص ۲۵۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۷۱

بردی بیک ساربوغا گذاشته متوجه درگاه عالم‌پناه شود که تختگاه هولاگو خان نامزد استحقاق اوست و مضمون فرمان دیگر آن‌که تومـان آغا با فرزنـدان متوجه گردنـد و هردو نشان به مهر همایون موشّـح گشـته در صـحبت دانه خواجه روان داشـتند و رایات ظفر آیـات از غوطه دمشق کوچ کرده «۱» بعـد از سه منزل به شـهر حمص آمـد و رعایای آن‌جا از جاده انقیاد انحراف ننموده بودند و از عبور لشـکر منصور آسـیبی به ایشـان نرسـید و حضـرت صـاحب‌قران شاهزادگـان و امرای عظام را به تاخت اطراف نامزد فرمود و از برانغـار امیرزاده رسـتم و امیرزاده ابـا بکر و امیر سـلیمانشاه و امیر شـیخ نور الـدین بـا ده هزار سوار به جانب شـهر تـدمر که حضـرت سلیمان نبی (ع) بنا نهاده بود و عمارات از سنگ تراشیده برآورده روان شدند و به شهر تدمر رسیده دویست هزار گوسفند از احشام ذو القدر گرفته و ایشان گریخته خود را به بادیه مکه انداختند و لشـکر منصور بازگشـته و از چول عبور نموده به کنار فرات آمده به طرف بالاـ آب روان شدنـد و از جوانغـار امیرزاده سـلطان حسـین و امیر برنـدق با پنـج هزار سوار به صوب انطاکیه رفتنـد و به آن‌جا رسیده آب عاصی «۲» را در راه انـداخته بودنـد و گل و لای عظیم شـده آنچه در آن حوالی یافتند غارت کرده عنان به صوب حلب تافتند و از قول امیرزاده خلیل سـلطان و رسـتم طغای بوقا برلاس و تیمور خواجه آق بوغا و علی سلطان تواچی و دولت تیمور تواچی و توکـل قرقرا بـا پـانزده هزار سوار به تـاخت ترکمانـان کوبـک که در کنار فرات بودنـد عزیمت نمودنـد و در حوالی قلعهٔ الروم به ترکمانان رسیدند و مخالفان پای تهوّر فشـرده دست جلادت گشادند و چون مقاومت با لشـکر پیروز نه حدّ آن سرگشتگان بد روز بود، شـیخ حسن پسـر کوبـک که کلاـنتر ایشـان بود کشـته شـد و دیگر برادران بـا اتباع روی اضـطرار به بادیه فرار آوردنـد و غنایم نامحصور به دست سپاه منصور افتاد، از جمله هشتصد هزار گوسفند بود به غیر اسب و شتر و دیگر

---

(۱). ظف: «از قاره و نیک گذشته ...»

(۲). منظور نهر العاصی است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۷۲

فتوحات. مجموع لشـکرها با غنایم بی‌اندازه و فتوحات بلند آوازه در وقتی که آن حضـرت از جانب حلب به جانب ماردین بازگشته بود، در لب آب فرات به اردوی اعلی پیوسـتند و به نوازش پادشاهـانه اختصـاص یافتنـد. و چون امیرزاده سـلطان حسـین درین ایلغار آثـار جلاـدت اظهـار کرده بود، عنایت پادشاهانه نقوش جرایم او را به زلال عفو تمام فروشـست و اجازت ملاقات کرامت فرموده به نظر التفـات آن حضـرت دیـده دولت او روشـنایی یافت و موکب مظفر لواچون به حمی رسـید «۱» و در وقت عزیمت جانب دمشـق عمـارتی عـالی در ظاهر آن شـهر ساخته بودنـد- چنان‌که گـذشت- و حمویان که متفرّق بودنـد جمع آمـده و از عاقبت کار اندیشـه نکرده آن عمارت را خراب ساخته بودند. آتش خشم جهانسوز زبانه کشیده فرمود که آن شهر را سوخته و مردم را اسیر گرفته به هر خشتی که از آن عمـارت کنـده بودنـد سـرایی عـالی را عالیها سافلها ساختنـد و از آن‌جا عازم حلب گشـته و از دمشق تا حلب هفتاد فرسـخ است و چون نواحی حلب معسـکر همایون شـد فرمان اعلی نفاذ یافت که عمارت آن‌جا به تخصـیص قلعه‌ای بـدان عظیمی را چنان خراب کردنـد که اثری باقی نماند و بعضـی را سوختند و سـید عزّ الدین هزار جریبی و جمعی امرا که در قلعه بودند به موکب همایون پیوستند.

و حضـرت صاحب‌قران، از حلب به چهار کوچ، به کنار فرات آمد و سـپاه منصور به کشتی و شـناه از آب گذشـتند و احمال و اثقال گذرانیدند و به حوالی قلعه بیره فرود آمدند. والی آن‌جا با پیشکش و خدمات شایسته به درگاه عالم‌پناه آمد.

عاطفت پادشاهانه آن شهر و اهالی آن را بخشید و در آن محل قرا عثمان رسیده سعادت بساط بوس دریافت و آن حضرت از آن‌جا نهضت نموده میل شکار فرمود و بعد از چند روز اصناف شکاری جمع آمده به تیغ و تیر و نیزه بسیاری کشته شد و

(۱). ظف: (ج ۲ ص ۲۵۱) «... چون به حمی رسید، مردم آنجا از شقاوت و بدبختی اظهار مخالفت نموده عماراتی که سپاه ظفرپناه، گاه توجه ساخته بودند مجموع برکنده ...»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۷۳

بعضی به دست گرفتند و در سرچشمه رأس العین جرگه به هم رسیده خیمه‌ها از گوشت شکاری مالامال شد و ساغرها مالامال بر دست ساقیان صاحب جمال در گردش آمد.

نظم

به کف جام و در گوش بانگ رباب‌بر آتش سرین گوزنان کباب و از آن‌جا اعلام ظفر اعلام در جنبش آمده هوای روحا از روح وصول رایت جهانگشا روح‌افزای گشت. اکابر و اعیان با تحف و هدایا بیرون آمده ایمن و آسوده خاطر بازگشتند.

نظم

جهانجو به جان ایمنی دادشان‌سوی شهر خوشدل فرستادشان و چون موکب نصرت شعار بر حصار ارمنیان گذار فرمود، یرلیغ مطاع از موقف جلال نفاذ یافت که دیار اسلام از خبث وجود ایشان پاک ساخته مال و منال و زن و فرزندان ایشان را غارت کرده قلعه را با زمین هموار کردند.

و در آن اثنا هندوشاه خزانه‌چی از جانب سمرقند رسیده اخبار ساز رسانید و نوکر توکل خانم و تومان آغا از سمرقند و از سلطانیه نوکر سرای ملک خانم آمده هدایا و [خلعتها] «۱» گذرانید [و عاطفت آن حضرت هندوشاه و نوکران حضرات عالیات را تشریفات داده با بیلاکات و مکاتبات بازگردانید] «۲» و عزم جانب ماردین جزم فرمود.

عزیمت صاحب‌قران سعادت‌قرین به جانب شهر ماردین

سابقا مذکور شد که ملک ماردین در قید اسر بندگی حضرت آمده در قلعه

(۱). ف: پیلکها- ظف: هدایا و خلعتها.

(۲). ک ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۷۴

سلطانیه محبوس بود و لطف پادشاهانه شامل حال او شده به خلعت و نوازش مخصوص شد و مملکت او را عنایت فرموده عهد و میثاق مؤکّد ساخت که هرگاه رایات همایون حرکت فرماید به هر بندگی که اشارت رود قیام نماید. [درین ولا که فتح شامات میسر شد، اگر خود نیامد به واسطه همسایگی دشمنان بایستی که یکی از فرزندان یا برادران را فرستادی.] «۱» درین ولا- که رکاب ظفر انتساب به آن نواحی رسیده و سلطان حسن «۲» کیفا که به کفایت اشتهار یافته و سلطان ارزین و دیگر امرا و سرداران آن نواحی با نثار و پیشکش به درگاه سپهر اشتباه آمدند، ملک ماردین به عزم پای‌بوس پیش نیامد و کفران نعمت ورزیده طاعت به عصیان بدل ساخت و چون آن قلعه به نوعی مستحکم است که نقب و منجنیق کاری نمی‌تواند کرد و تدبیر تسخیر آن طول محاصره است، آن حضرت فرمود که بازارها و عمارت شهر سوخته ویران ساختند و قرا عثمان را، که ولایت او به قلعه ماردین نزدیک بود، به عنایت پادشاهانه نواخته فرمود که به محاصره آن حصار قیام نماید و شرایط سعی و اجتهاد به ظهور رساند و سلطان حسن کیف «۳» و

سلطان ارزین و دیگر حکام اطراف را به خلعت طلادوز و کمر شمشیر «۴» نوازش فرمود و موکب همایون به قلعه نصیبین رسید و فرمان شد که آن را خراب کنند. اهالی آن‌جا به تضرّع پیش آمده کلید قلعه آوردند. آن حضرت رحم فرموده شهر را به ایشان بخشید.

و درین اثنا امیر اللّه داد را فرمود که به سمرقند رفته در آش پره ساکن شود و به

---

(۱). ظف: «و مقتضای چنان عهدی آن بود که در یورش شام ملازم اردوی گیهان پوی بودی و اگر به واسطه همسایگی دشمنان مانعی داشتی یکی از فرزندان یا برادران را به حیازت آن سعادت امر نمودی.» (ج ۲ ص ۲۵۵).

(۲). ظف: حصن کیفا (ج ۲ ص ۲۵۶).

(۳). ظف: حصن کیفا.

(۴). ظف: کمر شمشیر زر.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۷۵

محافظت سرحد جته قیام نماید «۱» و او به موجب فرموده به ضبط آن حدود اهتمام نمود.

ذکر ایلغار فرستادن حضرت صاحب‌قران به جانب بغداد و گرجستان

حضرت صاحب‌قران ظفر قرین، در حوالی ماردین، حکم فرمود که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد «۲» و امیرزاده ابا بکر و امیر جهانشاه و امیر تمور خواجه آق بوقا و سید خواجه با لشکر جرار از راه آمد به جانب النجق و دیار گرج روان شوند و چون النجق مدّت ده سال از لشکر منصور محصور بود، در آن مدت امرا به نوبت محاصره آن می‌نمودند و در هنگام نهضت اعلام ظفر اعلام، به صوب سیواس و شام، از سپاه امیرزاده امیرانشاه، شیخ محمد داروغه و از لشکر امیرزاده شاهرخ امیر فیروز شاه، به محاصره آن مشغول بودند و اهالی آن‌جا از بدحالی نیک به تنگ آمده و از بی‌قوتی پوست و چرم کهنه سدّ رمق می‌ساختند و آن هم نمی‌یافتند. به ضرورت بیرون آمده قلعه را سپردند و کوتوال آن‌جا سیدی احمد علیشاهی «۳» را بند کرده به اردوی همایون فرستادند و شاهزادگان و امرا در حوالی اونیک از فتح النجق آگاه گشته عازم گرجستان شدند و در آن ولایت دست به غارت و تاراج برآوردند.

ملک گرگین از در عجز و مسکنت درآمده کس فرستاد که من از کمترین بندگان عالم پناهم و هرگاه همای رایت ظفر آیت سایه برین ولایت اندازد، بنده خاک آن درگاه را توتیای دیده دولت سازد و به سعادت ملازمت مشرّف شود. شاهزادگان و

---

(۱). ابن عربشاه در کتاب خود آورده است که امیر اللّه داد را دشمنانش به ربودن بهترین و گرانبهاترین ذخایر دمشق متهم کردند و تهمت هم نبود و حقیقت بود. به همین جهت تیمور او را به اشبره دورترین نقطه امپراطوری خود در جوار مغولان فرستاد. (زندگانی شگفت‌آور تیمور ترجمه عجایب المقدور ص ۱۹۸).

(۲). ظف: پیر محمد عمر شیخ (ج ۲ ص ۲۵۶).

(۳). ظف: اغلشایی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۷۶

امرا صورت انقیاد او را عرضه داشت پایه سریر اعلی کردند و در منگول و آن حوالی که ییلاقی مناسب بود توقف نمودند

مصرع

تا چه فرمان آید از فرمانده گیتی ستان

و آن حضرت سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب و رستم طغای بوقا و سونجک بهادر و توکل برلاس و دیگر امرا، با سپاه بسیار، به جانب بغداد فرستاد و امرا، به موجب فرموده، مراحل و منازل پیموده در جانب غربی بغداد نزول کردند، فرج نامی از قوم جلایر، از قبل سلطان احمد، حاکم آن‌جا بود و شرح واقعه بغداد به زیادت بسطی گذارش خواهد یافت.

و آن‌چنان است که در وقتی که امیر صاحب‌قران فتح سیواس فرموده عازم شامات شد، سلطان احمد و امیر قرا یوسف در ممالک روم بودند. ایلدرم بایزید را بر آن داشتند که لشکر کشیده به ارزنجان آمد و امیر طهرتن را عاجز ساخته سلطان احمد شفیع شد و او را پیش ایلدرم بایزید آورده ارزنجان بر او مقرّر داشت مشروط آن‌که زن و فرزند او به نوا به «۱» برسا روند و ایلدرم به روم معاودت نموده سلطان احمد در قیصریه اجازت خواسته به جانب بغداد آمد و چند روز در بغداد بوده به حلّه رفت و از حلّه به طرف ملک خالد و از آن‌جا به شهر حربی آمد و با حشم اویرات جنگ کرده سید احمد کلانتر ایشان را به قتل آورد و از آن‌جا عازم [بغداد شده امیری از جغتای در بعقوبه بود. آن را گذاشته به تبریز رفت و سلطان بعد از ضبط بغداد عازم] «۲» بصره شد. بزرگان قبان و امرای عرب که سردار ایشان ناصر بود مخالفت نمودند و محاربه کرده لشکر احمد غالب آمدند و غنیمت بسیار گرفته عزیمت بغداد کرد. پسر حاکم قبان «۳» محمود نام و ناصر جمعی مرتب داشته به قصد نوکران پادشاه احمد به حلّه

---

(۱). نوا به معنای گروگان.

(۲). ک ندارد.

(۳). ک، س: پسر قبان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۷۷

رفتند. سلطان احمد پسر خود سلطان طاهر و علی قلندر شمس الدین و علی پیر حسین «۱» را به مدد فرستاده چون نزدیک رسیدند محمود قبانی خبر یافته به جانب جزیره رفت و سلطان احمد آوازه مراجعت صاحب‌قران شنیده عزیمت آن حضرت به جانب بغداد دانسته بغداد را به فرج سپرد و خود در عقب پسر و لشکر به حلّه رفت.

و چون شاهزادگان و امرا چنانچه مذکور شد، در موسمی که تاب گرما آتش در تن دلیران ایران می‌افروخت و مرد جنگی در میان زره و خفتان می‌سوخت و حرارت حرور زبانه هاویه ظاهر می‌ساخت و شمشیر در نیام چون موم می‌گداخت، لشکر به حوالی بغداد رسید و غلبه‌ای عظیم از ترک و تاجیک و عرب و عجم در آن شهر جمع بود، اعتماد بر حصانت حصار و کثرت اعوان و انصار کرده در مقام مقابله و مقاتله بودند و امیر علی قلندر از مندلی و جان احمد از بعقوبه نزدیک مداین از دجله گذشتند و فرخ شاه و میکائیل «۲» در صرصر به هم پیوستند و با سه هزار مرد آراسته روی تهوّر به پیکار آوردند. امرای لشکر منصور ایشان را شکاری‌وار در میان گرفتند و به جانب دجله رانده در حوالی عمارت امیر احمد جنگ کردند و سپاه ظفرپناه به یک حمله جمله را منهزم ساختند و جمعی کثیر به قتل آورده جان احمد با فوجی بهادران کشته شده بسیاری از بیم تیغ آتشبار خود را به آب انداختند و آنچه باقی ماند به زحمت بسیار جان از آن ورطه خونخوار بیرون بردند و بقایای رعایا عاجز و مضطرّ شدند. امّا فرج که پیش از این وجودی نداشت، با وجود شکستی چنین چون صاحب اختیار شده بود، دل از امارت بغداد بر نمی‌توانست داشت. دل بر قتل و غارت نهاده در مقام لجاج و عناد ایستاد و گفت پادشاه احمد مرا گفته که اگر حضرت صاحب‌قران آید شهر بسپار و غیر او هر که آید جنگ کن. اکنون اگر آن حضرت به نفس شریف تشریف دهد ما همه مطیعیم و الّا جز جنگ نخواهد بود و

---

(۱). ف، س: علی پیر و حسین.

(۲). ظف: و فرخ شاه از حلّه و میکائیل از سیب (هیت؟) (ج ۲ ص ۲۵۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۷۸

رایت عناد و استبداد برافراشت و عامه مردم را به ملازمت بارو و محافظت شهر بازداشت و در هر مجال به اشتعال نیران جدال و قتال اشتغال نموده و کشتیها را به نهنگان دریای وغا مشحون ساخته قلزم هیجا را به موج درمی‌آورد. امرا صورت جسارت و حکایت معذرت فرج بی‌فرجام را عرضه داشت پایه سریر اعلی کردند و آن حضرت متوجه صوب تبریز گشته شکارکنان مسافت می‌پیمود و در موصل بر عناد اهل بغداد وقوف حاصل شده به موجب حکم جهان مطاع از کشتی بر دجله جسر بستند و به یک هفته تمام، اردوی فلک احتشام از آب گذشتند.

ذکر عزیمت حضرت صاحب‌قران به عزم تسخیر بغداد و فتح دار السّلام کرت ثانی

چون رای آفتاب شعاع بر خلاف اهل بغداد اطلاع یافت، عنان سمند گردون خرام به جانب آن بلده تافت و ضبط آغرق به عهده امیرزاده شاهرخ فرموده امیر شاهملک را ملازم رکاب او ساخت و فرمود که از راه چناران «۱» به تبریز روند و آن حضرت از راه آلطون کوپرک عازم بغداد شد و از هوای حرّ الصیف کحدّ السّیف اندیشه نکرد و چون سایه همایون بر آن دیار انداخت، در مقابل قریهٔ العقاب، به طرف پایان آب، قبه بارگاه کیوان اشتباه به اوج مهر و ماه برافراخت. در وقتی که خورشید عالم‌آرای سایه بر برج سرطان افکنده از غایت حرارت هوا، آب در غلیان آمده بود و از تف زمین، نعل اسبان رنگ لعل بدخشان گرفته.

نظم

هوایش ز فرط حرارت به حدّی که چون موج می‌شد دل سنگ ذائب

سموم همومش وزان در صحاری‌حمیم جحیمش روان در مشارب

چنان بد که شمشیر چون قطره آب‌فرومی‌چکد از کف مرد ضارب

---

(۱). ک: خبازان- س: حناران.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۷۹

و اطراف و جوانب شهر، لشکر به غلبه و قهر فروگرفت و نقبچیان آهنین چنگ، بی‌لبث و درنگ، بازوی جلادت گشادند و به وظایف خدمت ایستادند و شاهزادگان و امرا، امیرزاده امیرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و برندق جهانشاه و رستم طغای بوقا و علی سلطان و دیگر امرای تومان نقبچیان را برگماشتند و بهادران کاردان به معاونت ایشان بازداشتند و در این اثنا دو چوبه تیر بر مقتل جناب صاحب اعظم عماد الدین خواجه سمنانی و منگلی خواجه آمد و سبب واقعه بی‌تدبیر گشت.

نظم

هر تیر که از کمان تقدیر آیدکی دافع آن جنّه «۱»تدبیر آید حضرت صاحب‌قران لقمان تواچی را به طلب امیرزاده شاهرخ فرستاد که با آغروق معاودت نماید و فرستاده در منزل قلاغی به شاهزاده رسیده آغروق همایون بازگشت و یسال کرده جوشان و خروشان به بغداد رسیدند و به دو طرف دجله محیط شدند و شهری بدان عظیمی را که دور آن قریب به دو فرسخ بود چون نگین در حلقه گرفتند و آن شهر خود محکم بود و خواجه مسعود سبزواری که از قبل آن حضرت حاکم آن‌جا بود برج و باروی آن را استحکام تمام داده بود. آن حضرت فرمود که در طرف پایان آب نزدیک قریهٔ العقاب جسری بر روی دجله بستند و کمانداران جلد بازداشتند که کسی به زیر آب نتواند گریخت و ضبط بالا آب به عهده شاهزادگان عظام امیرانشاه گورکان و امیرزاده شاهرخ فرمود

و ایشان در برابر دروازه سوق السلطان فرود آمدند و اطراف شهر چنان مضبوط گشت که هیچکس را راه خلاص و مجال گریز نماند. بغدادیان را از مشاهده این احوال دود حیرت از سر برآمده دار السلام از آن ظلمت دار الظّلام گشت.

و درین اثنا احمد علیشاهی «۲» را که کوتوال قلعه النجق بود و بعد از فتح او را

---

(۱). جنه به ضم جیم به معنای سپر است.

(۲). ظف: اغلشایی (ج ۲ ص ۲۵۶ و ۲۶۱).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۸۰

به درگاه اعلی فرستاده بودند رسید و قهرمان قهر قتل او [فرمان] «۱» فرمود و ضبط قلعه را به ملك محمد اوبهی رجوع فرمود.

و هم درین ولا، امیر موسی «۲» از جانب ماوراء النهر، از پیش امیرزاده محمد سلطان، رسید و اخبار امن و استقامت آن دیار رسانید و قطعه لعل صد و بیست مثقال که مربّی آفتاب در صمیم کان بدخشان به صد خون جگر پرورده بود گذرانید.

و فرج بی‌فرجام با اهالی شهر دست از جان شسته فدایی‌وار می‌کوشیدند و تقبچیان همچنان در کار بودند و هرگاه نقبی تمام شدی آتش زدندی و دیوار حصار افتادی باز از اندرون به گچ و خشت پخته برآوردندی و به زخم تیر دلدوز و نوك ناوك جگرسوز نمی‌گذاشتند که لشکر فیروز نزدیك حصار آید و فرج هنوز باور نمی‌کرد که حضرت صاحب‌قران تشریف آورده قاصدی که آن حضرت را می‌دانست بیرون فرستاد و قاصد پیش حضرت آمده مواجهه و مشافهه سخن گفته و شنیده به خلعت و نوازش مخصوص شده بازگردید و صورت حال تصویر و تقریر کرد و فرج نادان خود را بازی داده قاصد را، هرچند می‌دانست که راست می‌گوید، به دروغ متهم ساخته محبوس گردانید و همچنان لجاج ورزیده می‌گفت اگر آن حضرت بودی لشکر از این زیاده نمودی و قریب چهل روز برین گذشت و آن حضرت در مقام تحمّل صبر می‌فرمود و هرچند امرا عرضه می‌داشتند که لشکر به یك‌بار حمله کرده دمار از روزگار ایشان برآورند، آن حضرت منع نموده فرمود که تعجیل مکنید شاید که از کرده پشیمان شده در مقام اعتذار آیند تا رعایا مستحق قتل نشده این شهر بکلی ویران نگردد. آن روز برگشتگان اصلا متنبه نمی‌شدند تا قحط و گرانی در شهر پدید آمد و رعیت و سپاهی خود را یك یك و ده ده از بارو انداخته به ارکان دولت توسّل می‌جستند و آن حضرت بریشان ترحّم فرموده نوازش می‌نمود و چون ارادت قادر مختار تعالی سلطانه به خرابی آن دیار تعلق گرفته بود، یك شنبه

---

(۱). ف فقط.

(۲). ظف: امیر موسیه (چاپ تهران) و ظاهرا: امیر موسی کا- ظفرنامه چاپ کلکته: امیر موسی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۸۱

بیست و هفتم ذی قعده نیم روز، «۱» سپاه ظفرپناه روی به جانب حصار نهاده نردبانها را بر دیوار استوار کردند و طناب انداخته حمله کردند و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین «۲» به حصار برآمده توق بر بالای دیوار برافراختند و متعاقب امیرزادگان و امرا برآمدند و از آواز برغو و نفیر زلزله قیامت در دار السلام بغداد انداختند.

شعر

ذات العماد خرم خیر البلاد عالم‌بیت الحرام ثانی دار السلام اصغر که صفت آن شهر بود سمت وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها «۳» یافت.

شاهزادگان و امرا دیوار حصار رخنه کرده به خندق ریختند و از اطراف و جوانب به شهر درآمدند.

بغدادیان را صورت فزع اکبر و نمودار دشت محشر مشاهده افتاد و چون بالاـ آب و زیر آب، چنانچه سبق ذکر یافت، مضبوط و محفوظ بود، اهل بغداد به هرطرف که روی آوردند راه خلاص و مناص مسدود بود. خود را در میان بلا دیدند. فریاد این المّفر «۴»

از نهـاد خلق برآمـد و نعره فَهَلْ إِلی خُرُوجٍ مِنْ سَبِیلٍ «۵» برآوردنـد و بسـیار از بادپیمایان خاکسار از شـرار تیغ آبدار خود را در آب انداختنـد و از بیم نهنـگ جانسـتان سـنان تن را طعمه ماهیان دجله ساختنـد. فرج شـقاوت فرجام، با دختر خود، به کشتی درآمـده به جانب بالا آب گریزان شد و سپاه نصرت‌شعار کنار کنار آب رفته به نوک ناوک

---

(۱). حاشـیه نسخ ک، س: «که مردم شـهر از شدّت حرارت آفتاب تاب ایستادن نداشتند و بیشتر به خانه‌ها رفته بارو را خالی گذاشته بودند و خودها بر سر چوبها کرده به جای خود برافراشتند. ظفرنامه.» (ج ۲ ص ۲۶۳).

(۲). ظف: «اول امیر شیخ نور الدین به بالا برآمد.»

(۳). سورهٔ الأعراف ۴.

(۴). اشاره است به آیه ۱۰ از سورهٔ القیامهٔ: یَقُولُ الْإِنْسانُ یَوْمَئِذٍ أَیْنَ الْمَفَرُّ.

(۵). قسمتی از آیه ۱۱ سورهٔ المؤمن: فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلی خُرُوجٍ مِنْ سَبِیلٍ.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۸۲

آتشبار دمار از ایشان برآوردند تا به ضـرورت خود را در آب انداخته شـعله حیاتشان فرو نشـست و آن کشتی هم غرق شده ملّاحان جسـد فرج را از آب بیرون آوردنـد و بر خاک هلاک انداختنـد و چون از سـپاه ظفر شـعار بسـیار در جنگ حصار تلف شده بودند، نـایره غضب صـاحب‌قرانی اشـتعال یافته، قهرمان قهر از موقف جلال به قتل بغـدادیان فرمان داد و یرلیغ عالم «۱» مطاع نفاذ یافت که لشکریان هر نفری سری آورند.

مصـدوقه أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ «۲» بر احوال مخالفان ظاهر شد. سـپاه کینه‌خواه سـر بر خط فرمان شاه نهادند و به دست اجتهاد کمر انقیاد بسته در طلب سرپای کوشش گشادند. پیر هشتاد ساله و کودک هشت ساله را دلّال اجل به یک نرخ می‌فروخت و مرد و زن و پیر و جوان و فقیر و غنی را آتش قهر یک‌سان می‌سوخت. تندباد بی‌نیازی وزیده کشتی اعمار را در دریای هلاک غوطه داد و از افراط قتل نهری از خون کشتگان بر صفت رود نیل از آب بقم سر به دجله نهاد.

شعر

فما زالت القتلی تمّج دماؤهابدجلهٔ حتی ماء دجلهٔ اشکل آیت و یهلک الحرث و النّسل «۳» خوانده شد و واقعه یوم یفّر المرء من اخیه و امّه و ابیه و صاحبته و بنیه «۴» ظاهر گشت.

نظم

ز بس کشتگان کاو فتادند زارندانست کس مردگان را شمار

---

(۱). ک: جهان مطاع.

(۲). سورهٔ النّساء ۷۸.

(۳). وَ إِذا تَوَلَّی سَعی فِی الْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیها وَ یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ الْفَسادَ (سورهٔ البقرهٔ ۲۰۵).

(۴). سورهٔ عبس آیات ۲۶- ۲۴.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۸۳

و تواچیان بر حسب فرمان شـمار سـرها کرده از سـرها منارها برافراختنـد و عبرت عالمیان ساختند و اندکی بقیهٔ السـیف که ماندند به موجب فرمـان اسیر شدنـد و علمـا و صـلحا هرکه توانست خود را به درگاه عالم‌پناه رسانیـده سالم مانـد و عاطفت پادشاهانه همه را ملبوس و مرکوب و اخراجـات تعیین نمود و چون کار مساکین به اتمام انجامیـد و نوبت به مساکن رسـید، فرمان عالی نفاذ یافت که

غیر از مساجد و مدارس و خوانق عمارات عالیه را قاعا صفصفا «۱» گردانیدند. إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصارِ. «۲» آری فرمان قرآن به این عنوان است وَ إِنْ مِنْ قَرْیَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِکُوها قَبْلَ یَوْمِ الْقِیامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوها عَذاباً شَدِیداً کانَ ذلِکَ فِی الْکِتابِ مَسْطُوراً. «۳» چون حال بدین منوال باشد حکم الهی را گردن باید نهاد و در مقام رضا و تسلیم باید گفت:

مصرع

هرچه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم

ذکر وقایع که در اطراف ممالک واقع شده و آنچه در فارس حادث گشته درین سال

حضرت صاحب‌قران در وقت توجّه به جانب عراق و آذربایجان، امیرزاده رستم را امرا سونجک بهادر و لدنیا ترخان ملازم ساخته از ولایت جام به جانب فارس فرستاد که به اتّفاق امیرزاده پیر محمد ولایت لرستان بزرگ را محافظت نموده احشام که یاغی باشند تاراج کنند. امیرزاده رستم به شیراز آمده «۴» به اتّفاق امیرزاده پیر محمد روان شدند و در منزل کدوان، امیرزاده پیر محمد را مرضی عارض شده یا تمارض

---

(۱). فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً (سورة طه ۱۰۶).

(۲). آل عمران ۱۳.

(۳). الأسراء ۵۸.

(۴). ظف: «امیرزاده پیر محمد برادر را در قراباغ طوی کرده خلعت پوشانید و صد هزار دینار کپکی به او بخشید.» ص ۱۶۷ ج ۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۸۴

کرده «۱» از یورش بازماند و امیر حسن جاندار را در رکاب امیرزاده رستم فرستاد و ایشان حشم بندانی را بی‌خبر یافته تاختند «۲» و چون سلطان احمد را در بغداد مکنتی شده بود، حضرت صاحب‌قران شیخ ارسلان و پیر علی تاز و بایزید بور الدایی را با چند تومان به مدد امیرزاده رستم فرستاد و ایشان احشام ساکی و فیلی را غارت کرده در ولایت خوزستان به امیرزاده رستم پیوستند. امیرزاده رستم امرا را که از اردوی همایون آمده بودند مقرّر فرمود که با اصیل بیک «۳» عازم مندلی شوند و قتلغشاه را که از جانب سلطان احمد داروغه آن‌جاست به دست آورند. امرا صبحگاهی از چهار طرف مندلی درآمدند و هیچ‌کس را نیافتند. چه قتلغشاه هرشب از مندلی بیرون رفته روز بازمی‌آمد. امرا در مندلی به فراغت و استراحت آرمیده و اسبان به خوید گذاشته ناگاه شخصی آمده خبر داد که از طرف بغداد سیاهی سپاهی پیدا شد. امرا به تعجیل سوار شده و هفت هشت بهادر از کوچه باغ بیرون آمدند و بر دشمن حمله کردند. قراولان قتلغشاه گریخته به طرف غیر قول خود رفتند و امیر حسن جاندار در عقب ایشان تاخته امیر پیر علی تاز بازایستاد تا همه سوار شدند و به یکبار حمله کرده قتلغشاه را با سپاه او برداشته چند سوار نامدار او را فرود آوردند و قتلغشاه تا بغداد جایی نایستاده و امرا مندلی و آن نواحی را غارت کرده به امیرزاده رستم ملحق شدند و امیرزاده پیر محمد در وقتی که از موضع کدوان بازگردید جمعی که او را بر آن تخلّف داشته بودند از بیم حضرت صاحب‌قران او را به تهمت یاغیگری منسوب کردند «۴» و امیر سعید برلاس با آن ملاعین یار شده «۵» و امیرزاده پیر محمد را از مسند

---

(۱). ظف: «امیرزاده پیر محمد که حکم جهان مطاع چنان بود که او لشکر را سر کرده برود از عقب ایشان روان شد و تن به خستگی داده به بهانه مرضی که نداشت تخلّف نمود.»

(۲). ظف: «امیرزاده رستم و امرای مذکور لراسترگ را در رامهرمز تاخت کردند و غنیمت بسیار گرفتند.»

(۳). ک: اصلی بیک.

(۴). ظف: امیرزاده پیر محمد که به علت تمارض از راه برگشت، چون به شیراز رسید به واسطه اغواء و فساد جمعی تاجیک بد فعل که ملازم او شده بودند، خیالی فاسد به دماغ راه داد و به ترتیب سموم قاتل و دیگر تصورات باطل اقدام نمود.

(۵). ظف: «و هم از نوکران او (- پیر محمد) جمعی امیر سعید برلاس را از آن حال آگاهی دادند، هنگام تفتیش در روی او به مشافهه بگفتند. امیر سعید او را در قلعه قهندز محبوس گردانید و خود جهت محافظت او در قلعه ساکن شد و خبر به پایه سریر اعلی فرستاد.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۸۵

امارت فرود آورده در قلعه قهندز «۱» بازداشت و صورت واقعه بر حسب دلخواه عرضه داشت اردوی اعلی کرد. آری

نظم

چون قلم در دست غداری بودلاجرم منصور بر داری بود امیر صاحب‌قران آن خبر موحش شنیده [امیر اللّه داد و خواجه مظفر الدّین نطنزی را به امارت و ضبط مال فارس مقرّر داشته فرمود که تحقیق خبر موحش کرده اگر آن سخنان بهتان باشد ایقاقان را سیاست کنند و امیرزاده پیر محمد را بر سریر فارس نشانده بازگردند و اگر واقع باشد هرکس در آن دخلی داشته به یاساق رسانند و امیرزاده پیر محمد و ایقاقان را به اردوی معظم فرستند و ایلچی پیش امیرزاده رستم فرستاد که به معامله بغداد التّفات نکند و امرا که به مدد او آمده‌اند بازگردانیده خود با امیر حسن جاندار و حسن جغداول به شیراز رفته اختیار ملک و مال امیر سعید برلاس و امیر حسن جاندار و حسن جغداول و خواجه مظفر الدین مسعود نطنزی را باشد.] «۲»

---

(۱). در نسخ نام این قلعه بیشتر به صورت قهندز (- کهن دژ) ضبط شده ولی ظاهرا صحیح فهندز (پهن دز) است. درین مورد رجوع شود به تحقیق دقیق مرحوم محمد قزوینی در مجله یادگار سال دوم و ایضا به فارسنامه ناصری که همه‌جا «پهن دز» ذکر کرده است.

(۲). ظف [«یرلیغ عالم مطالع صادر شد که امیر اللّه داد به شیراز رود و مفسدان که شاهزاده را بدآموزی کرده‌اند به یاساق رساند و امیرزاده رستم را به جای او نصب کند و او را بند کرده بیاورد. امیر اللّه داد بر حسب فرمان روان شد و چون به شیراز رسید از مفسدان بدآموز مولانا محمد خلیفه و سید جراح را همان‌جا به یاساق رسانید و مستوی قوشجی را دست و پای بریدند ... و نشان صاحب‌قران گیتی ستان را به عراق عرب پیش امیرزاده رستم فرستاد.»] ج ۲ ص ۱۶۸

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۸۶

امیرزاده رستم امرای اردو را بازگردانیده به شیراز آمد و پیش از آن امیر اللّه داد به شیراز آمده ایقاقان، که زبانشان بریده باد، چون اختیار خزاین امیرزاده پیر محمد به دست ایشان بود، امیر اللّه داد را به رشوت فریفته جمعی بی‌گناهان را سیاست کردند. از آن جمله مستوی بن محمد جنیه «۱» را که از امرای اجاوری اندکان بود یک دست و یک پا بریده ایقاقان و امیرزاده پیر محمد را بند کرده به اردوی اعظم فرستاد و با آن‌که دو حرم همراه شاهزاده بود زیاده از پنج شش نوکر پیش او نگذاشت و امیرزاده رستم حاجی مسافر را همراه کرد تا احوال معلوم کرده خبر باز آورد و در وقتی که حضرت صاحب‌قران عازم فتح ممالک شام بود، امیر اللّه داد امیرزاده پیر محمد را نزدیک سیواس به اردوی گردون اساس رسانید و آنچه در شیراز کرده بود معروض کرد و آن حضرت از فحوای سخن غرض فهم کرده ایقاق را به یاساق «۲» رسانید و امیرزاده پیر محمد را چند روز در معرض خطاب داشته «۳» باز تربیت فرمود و حاجی مسافر را به شیراز بازگردانیده فرمود که امیرزاده رستم حسن جاندار و حسن جغداول که فی الحقیقهٔ مردی مسلمان نیکوسیرت بود و سعید برلاس را در شیراز گذاشته خود به اردو آید و بعد از فتح روم فارس را باز به امیرزاده پیر محمد عنایت فرمود چنانچه شرح آن آید ان شاء اللّه تعالی.

وقایع ماوراء النهر و ترکستان درین سال

حضرت صاحب‌قران در وقت عزم جانب عراقین و آذربایجان، امیرزاده

---

(۱). در نسخ چنین است و شاید محمد خلیفه (؟)

(۲). ک: یاسا.

(۳). ظف: «امیر اللّه داد که بر حسب فرمان به آوردن امیرزاده پیر محمد به شیراز رفته بود برسید و او را بند کرده بیاورد و حکم لازم الأمتثال نفاذ یافت که در دیوان بزرگ امیرزاده مشار الیه را یرغو پرسیده چوب یاساق زدند و بند برداشته بگذاشتند و از بدآموزانش شیخ‌زاده فرید و مبارک خواجه که بند کرده آورده بودند به یاساق برسانیدند.» ص ۱۹۱ ج ۲

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۸۷

محمد سلطان را در سمرقند قائم مقام گذاشته امیر حاجی سیف الدین را پیش او بازداشت و امیرزاده اسکندر را در جانب مغولستان و اندکان نشاند و چند امیر مثل خدای داد حسینی و شمس الدین عباس در آن طرف تعیین نمود. مقرر آن‌که مهمّات ملکی را امیرزاده اسکندر و امرای سرحد، به مشورت امیرزاده محمد سلطان، سرانجام نمایند. امیرزاده اسکندر خبر وفات خضر خواجه اغلان شنیده و لشکر به مغولستان کشید و کارهای بهادرانه کرد و توقّع نوازش داشت و در کاشغر فرمود که باز لشکر را تغار دهند که باز عازم مغولستان بود و چون در آن یورش ختن و آق سو و دیگر قلاع و بقاع آن حدود و نواحی را فتح و تسخیر کرده بود مظفر و منصور مراجعت نموده آن زمستان در کاشغر گذرانید و از پری پیکران مغول و حوروشان ختن دو تغوز مصحوب شیخ یساول به درگاه عالم‌پناه فرستاد و عرضه داشت که به قوت دولت قاهره اکثر مغولستان را تاخته و ختن و دیگر بقاع را فتح کرده حرم امیر خضر شاه، حاجی ملک آغا و دخترش اسن ملک «۱» و غیرهما را اسیر گرفتند و فرستاده در اثنای یورش شام به اردوی فلک احتشام رسیده و به وسیله امرا بیلاکات و عرضه داشت به عرض رسانید و به غایت ملایم مزاج همایون آمد و امیرزاده اسکندر یک تغوز دختر و یک تغوز اسب پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد. امّا این حرکات موافق مزاج امیرزاده محمد سلطان نبود. چه او به عزم یورش جته به ترکستان آمده بود و چون امیرزاده اسکندر توقف نانموده پیشتر رفته بود، این معنی بر خاطر شاهزاده گران آمد و بیلاک او را ردّ کرده به جانب سمرقند بازگشت و حکم فرمود که امرا به جار و بلجار امیرزاده اسکندر سوار نشوند و در کاشغر تغار ندهند و لشکریان به یورت خود روند و امیرزاده اسکندر از کاشغر، بهار به اندکان آمده متوجه سمرقند شد و در آق کوتل نوکران بیکسی سلطان رسیده گفتند آمدن شما موافق طبع امیرزاده محمد سلطان نیست و می‌خواهد که مهمّ شما را بر سر ملا به موجب توره پرسد. «۲»

---

(۱). ک: انس ملک.

(۲). ظف: «و چون به آق کتل رسید، به او رسانیدند که خاطر شاهزاده متغیّر است و قصد گرفتن تو دارد و چون او نیز در خاطر اندیشه فضولی داشت متوهّم گشت.» (ج ۲ ص ۱۶۱).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۸۸

امیرزاده اسکندر گفت من به اخلاص می‌آمدم تا هرچه واقع شده باشد عرضه دارم.

چون او در بند اهانت من است.

مصرع

همان دانم که خود این ره نرفتم

و فی الحال به جانب انـدکان بازگشت و نوکر خود را، بیان تمور، به عـذرخواهی پیش امیرزاده محمد سـلطان فرسـتاد. جمعی فتّانان منصوبه‌ای انگیختـه و بیـان تمـور را گرفتـه به سـمرقند آوردنـد و گفتنـد به جـانب مغـول می‌رفت و نمودنـد که از عزیمت امیرزاده اسـکندر به جانب سـمرقند و بازگشـتن او از راه، انقلاب در مملکت افتاد و چون امیرزاده اسـکندر به انـدکان درآمد، امرا که آن‌جا بودنـد، مثل پیر محمد طغا بوقا و پیر حاجی پسر ملش، این معنی را بر مخالفت حمل کرده با لشـکر آن‌جا حصار اندکان را در میان گرفتند و امیرزاده اسکندر با ایشان سـخن کرده از قلعه بیرون آمد و در باغ گلسـتان که امیرزاده عمر شـیخ احداث فرموده بود نزول کرد و امرا و نوکران خاصه او را گرفته بند کردند و خبر به سـمرقند فرسـتادند که او اندیشه مخالفت کرده به قلعه درآمده بود. ما او را بیرون آورده نوکران او را مقیّد ساختیم.

امیرزاده محمد سلطان نوکران به اندکان فرستاده امیرزاده اسکندر را در باغ گلستان با جمعی ملازمان در قید آوردند و او پرسید که چیست و چه حادث شده.

گفتنـد تو خلاف توره قاهره کرده‌ای و دیگر او را هیـچ اختیار نمانـد و امیرزاده محمـد سـلطان قاضـی جلال الـدین را از سـمرقند به انـدکان فرسـتاده امیرزاده اسـکندر را محبوس به سـمرقند رسانید و بیان تمور بیکیجک را که اتابک امیرزاده اسـکندر بود با نوکران دیگر به قتل آوردند و امیرزاده محمد سـلطان صورت واقعه را به حضرت صاحب‌قران عرضه داشت و آن حضرت بسیار متألم گشت و بعد از فتح شام امیر اللّه داد را به آشبره فرسـتاده که از آن حدود برخبر باشد- چنانچه سبق ذکر یافت- و در ایام فتح بغداد، موسی «۱» که را فرمود که با آغرق بزرگ به سلطانیه رفته

---

(۱). ک، س: موسیکه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۸۹

به امیرزاده عمر بن امیرزاده امیرانشاه بهادر ملحق شود و عازم سـمرقند گشته ضبط آن مملکت نمایند و امیرزاده محمد سلطان و امیر حاجی سـیف الـدین و امیر شـمس الـدین عباس متوجه اردوی اعلی گردنـد و ایشان در شـهور سـنه اربع و ثمانمایه در قراباغ ارّان به اردوی همایون رسیدند و شرح آن خواهد آمد ان شاء اللّه وحده.

وقایع سنه اربع و ثمانمائه

ذکر معاودت از بغداد به جانب تبریز

حضرت صاحب‌قران ذی الحجه «۱» سنه ثلاث از بغداد نهضت فرمود و یک فرسخ به طرف بالا آب رانده در مزار مورد الأنوار بحر عمـان و حبر نعمـان، امام اعظم ابو حنیفه، اسـتمداد همت نمود و در آن نواحی موکب همایون نزول فرمود و شاهزادگان و امرا را به رسم ایلغـار فرمـان داد و ایشـان از دجله گذشـته تا مشـهد مشرّف نجف علیه التحیّهٔ و السّـلام رفتنـد. امّا در آن مقام با احترام جز به اسـتلام عتبه علیّه و عرض نیاز تعرضی نرسانیدند و واسط و آن نواحی را تاخته و مخالفان را مستأصل ساخته سالم و غانم بازگشته به عزّ بساط بوس فایز شدند و آن حضـرت از راه شهر زور و قلاغی عازم تبریز شده ضبط آغرق را به عهده امرای بزرگ بازگذاشت و فرمـود که به آهسـتگی عزیمت نمـوده هیـچ آفریـده از تومـان و قشون خود جـدا نشود و آن حضـرت به نفس شـریف شاهزادگـان، امیرزاده امیرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان را ملازم موکب همایون ساخته ایلغار فرمود و از کردان گمراه که در آن راه به قطع طریق اقدام می‌نمودند «۲» بسیاری را گرفته سی نفر را به حلق از درختهای

(۱). ظف: عشر اول ماه ذی الحجه.

(۲). ظف: «در اثنای آن راه کردان بی‌راه از غایت جهل و طغیان کسی را که از لشکر جدا می‌شد متعرّض می‌شدند.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۹۰

بلوط که بر سر راه بود آویختند. «۱»

و چون رایات ظفر آیات به کنار آب جغتو رسید، حضرات عالیات سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمها، با شاهزادگان امیرزاده الغ بیک و دیگر دراری سپهر سلطنت، به رسم استقبال استعجال نموده در مقام سینه پرعزّ بساط بوس یافتند و زبان استبشار به تهنیت فتوح نامدار گشودند و نثار بسیار از جواهر و دینار پاشیده پیشکشهای پسندیده کشیدند و از آن‌جا موکب همایون روان شده در صحاری و ییلاق آق مشهد نزول فرمود و سادات و اکابر ممالک ایران به تخصیص اعیان تبریز به استقبال آمده دیده‌ها به غبار ذرّه‌پرور مواکب منوّر گردانیدند و آغرق که در عقب به تأنّی می‌آمد پیاپی می‌رسید و مدّت بیست روز در آن نواحی توقّف نمود و چون علما و فضلای اطراف ربع مسکون در اردوی همایون جمع بودند، اکثر مجالس که در پایه سریر اعلی منعقد می‌گشت به شرح مسائل دینی و بحث دلایل یقینی می‌گذشت و علما که اشراف الناس و دین و ملت را اساس‌اند به عواطف و انعام و نوازش و اکرام مخصوص می‌شدند و عاطفت پادشاهانه امیرزاده رستم را اجازت داده به شیراز فرستاد و فرمود که حسن جاندار و حسن جغداول از فارس متوجّه موکب ظفر قرین گردند.

و از آن‌جا، اعلام ظفر اعلام به جانب اوجان نهضت فرمود و از فرّ وجود آن حضرت چند روز کوشک غازان غیرت غرف جنان و رشک روضه رضوان بود.

ذکر فرستادن حضرت صاحب‌قران امیرزاده شاهرخ را به جانب ارزنجان

حضرت صاحب‌قران، در آن زمان که فتح ممالک شام می‌فرمود، قیصر روم

(۱). حاشیه نسخه ک: «و از مخبران صادق القول استماع رفته که درخت بلوط آن مواضع یک سال بلوط بار می‌آورد و یک سال مازو و چون آن حال نوع غرابتی داشت ثبت افتاد. (ظفرنامه) و همانا چون سرهای قطاع الطریق که در آن سال از درختها آویختند به منزله آن است که هیچ بار نیاورده بود. منه رحمه اللّه.» (ر ک ظفرنامه ج ۲ ص ۲۶۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۹۱

ایلدرم بایزید به تحریک سلطان احمد و قرا یوسف که از بیم سپاه منصور پناه به او برده بودند لشکر کشیده، به انتقام تخریب سیواس، ارزنجان را محاصره کرد و با طهرتن جنگ کرده شهر را فتح نمود و مقبل نایب طهرتن را کسان قرا یوسف اسیر کردند و اهالی قلعه ارزنجان امان طلبیدند و سلطان احمد پیش قیصر شفیع شده قیصر ارزنجان را به طهرتن بازگذاشت و زن و فرزند او را به نوا به برسا فرستاده خود نیز مراجعت نمود. درین وقت که اردوی همایون از صحاری [آق مشهد] «۱» عازم اوجان بود، در منزل هشترود خبر آمد که قیصر بار دیگر متوجه این طرف است. آن حضرت را از استماع این خبر نائره خشم اشتعال یافته فرمود که امیرزاده شاهرخ دفع هجوم قیصر روم نماید و امیر سلیمانشاه و امیر شاهملک و دیگر امرا ملازم رکاب ظفر انتساب باشند و امیر مضراب به محاصره قلعه النجق رود و امرا مثل امیرزاده پیر محمد و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه به موکب شاهرخی پیوسته عازم ارزن الروم شوند و مجموع به موجب فرموده کاربند شدند. «۲»

و چون موکب شاهرخی از اونیک گذشته به موضع تویسن «۳» رسید، شیخ علی خواهرزاده طهرتن از پیش او آمده خبر آورد که

قیصر روم از جسارت عاقبت خسارت ترسیده و طهرتن را شفیع ساخته نسبت با حضرت صاحب‌قران در مقام انقیاد و اذعان است و بعد از این به ارسال رسل و رسایل و هرگونه وسایل در استرضای آن حضرت خواهد کوشید و عهد کرده که چون قضیه مصالحت به سعی طهرتن مقرّر شود، حرم و کسان او را که به نوا برده بازدهد. جناب شاهرخی شیخ علی را به درگاه عالم پناه فرستاده صورت حال عرضه داشت و شاهزاده هم در آن محل توقّف

(۱). ظف: آق زیارت.

(۲). ظف: «و امیر مضراب را پیش شاهزادگان و نویینان که به جانب گرجستان به ایلغار رفته بودند و در ییلاق منگول توقف نموده ارسال فرمود که به اتفاق به موکب شاهزاده مشار الیه پیوندند. بر حسب فرمان کاربند شدند و در اثنای راه به شاهزاده پیوستند.» (ج ۲ ص ۲۶۸- ۲۶۹).

(۳). نسخ: نوس- تصحیح از ظفرنامه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۹۲

نمود.

ذکر آمدن مهد علیا تومان آغا و شاهزادگان ارجمند از جانب سمرقند

صاحب‌قران فلك احتشام، بعد از تسخیر بلاد شام، از کمال محبت و اهتمام، قاصد به طلب آغایان و فرزندان به سمرقند فرستاده بود و ایشان امتثال امر نموده از راه بخارا و گذر آمویه به ماخان آمدند و از بیابان تیجن و ولایت طوس گذشته به سلطانیه آمدند و به اوجان نزدیك رسیدند. آن حضرت از غایت شفقت عزم استقبال کرده امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد وقّاص را طلب داشت و دیده امید را به دیدار ایشان روشن گردانید و مهد اعلی تومان آغا و دیگر آغایان به سعادت ملاقات مشرّف شدند «۱» و مراسم نثار و پیشکش به جای آوردند و چند روز دیگر در اوجان توقّف نمودند و حضرت صاحب‌قران عازم تبریز گشته رایت دولت برافراخت و در راه شکار انداخت و بعد از آن به دولت و اقبال در شهر به دولتخانه نزول اجلال فرمود.

نظم

فلك می‌گفت مه را دوش تا مجلس بیارایدکه خورشید جهان‌آرا به دولتخانه می‌آید و در آن ولا صاحب اعظم خواجه شرف الدین علی سمنانی از هرات و خواجه سیف الدین تونی از سبزوار به دولت پای‌بوس رسیدند، و چون خواجه عماد الدین مسعود سمنانی بر در بغداد تیر خورده شهید شده بود، عاطفت آن حضرت خواجه علی و خواجه سیف الدین را منصب دیوان عنایت فرمود. بعد از آن‌که ایقاقان

(۱). ظف: «مهد اعلی تومان آغا با فرزند دلبند بیکسی سلطان و شادتمن آغا که به عزّ قرابت آن حضرت مشرّف بود به سعادت تلاقی استسعاد یافتند.» (ج ۲ ص ۲۷۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۹۳

به انگیز امیر جلال اسلام بر هردو مبلغها تقریر کردند امّا چیزی روشن نشد و از آن روز که خواجه مسعود سعادت شهادت یافت، امیر جلال اسلام در دیوان یك قلمه بود. چون خواجه علی دیوان «۱» شد، جمعی از اتباع او بر امیر جلال تقریر کردند و خواجگان نو دیوان حکایت ایشان به عرض رسانیدند و آن حضرت التفات نکرده امیر جلال خاطر جمع کرد. روزی دیگر همان جماعت سخنان گذشته را در میان آوردند و امیر جلال، اعتماد بر عنایت روز گذشته، قطعا ملتفت جواب نشد و حضرت صاحب‌قران را

نخوت او سخت آمده بند فرمود و ایقاقان محل یافته دروغ و راست بسیار در هم بافتند و جمعی از مباشران دیوان به موجب فرمان مقیّد شدند و محصلان گرفتاران را در شکنجه کشیده زر بسیار به خزانه فرود آوردند و مهم صاحب اعظم، خواجه محمود شهاب، را بعد از وجوه که داده بود به دویست سر اسب آخر کردند و خواجه اسماعیل خوافی بر در دروازه دولتخانه نشسته بود و در اهانت سؤال بر خود گشاده از همه کس چیزی می‌طلبید. زهی مذلّت و خواری.

بیت

خوش وقت بوریای گدایی و خواب امن کین عیش نیست روزی اورنگ خسروی و آنچه خواجه اسمعیل از دوست و دشمن می گرفت خرج محصّلان بیش نمی‌شد و چون امیر جلال از دریوزه ابا می کرد، محصّل او را ایذا می کرد تا کارد به استخوان رسید و امیر جلال کارد از میان برکشید و چنان بر خود زد که قریب یک بدست در شکمش نشست. «۲» جمعی دست او گرفته کارد ستاندند و اوفتاده غش

---

(۱). ك: دیوانی.

(۲). ظف: «او از تعذیب محصّل گوشت بری از میان خود کشیده بر خویش زد و چون زخم‌کاری نبود در همان دو سه روز به معالجه خوش شد.»

اما «بدست با اول و ثانی مکسور به سین زده (- مجزوم) وجب را گویند و آن را به تازی شبر گویند ...» (فرهنگ جهانگیری).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۹۴

کرد و فی الحال خبر به حضرت صاحب‌قران رسید. آن حضرت از غیرت و تهوّر او تعجب نموده فرمود که چرا جان خود به باد داد و جراحان را گفت احتیاط نمایند اگر علاج‌پذیر باشد معالجه کنند و الّا او را به آتش سوزند تا عبرت دیگران شده کسی با خود این نوع حرکت نکند و جراحان علاج کرده در دو سه روز نیک شد و آن حضرت فرمود که سرداری لشکر تازیک تعلق به او داشته باشد و در مهمّ مال مدخل نکند و رایات ظفر آیات از تبریز حرکت فرموده در منزل قوم تپه «۱» خواجه اسمعیل خوافی را، بعد از شکنجه بسیار، بر سر اردو بازار، برکشیدند و موکب همایون از آب ارس گذشته نخجوان معسکر ظفر قرین شد.

و حضرت صاحب‌قران، با خوّاص ملازمان، به تفرج قلعه النجق که در آن زودی فتح شده بود فرمود و به بالا برآمده فراز و نشیب آن را احتیاط نمود و به اردوی همایون بازآمد و در آن محل امیر طهرتن به سعادت بساط بوس رسید و زانو زده رسالت ایلدرم بایزید و صورت اعتذار و انکسار او به عرض رسانید و شعله خشم جهانسوز حضرت را به آب تقریر دلپذیر [فرونشانید] «۲» و در آن محل ایلچی به گرجستان پیش ملک گرگین فرستاده باج و خراج طلب داشت و شاهزادگان و امرا که به موجب فرموده از حوالی منگول به امیرزاده شاهرخ ملحق شده بودند،

مصرع

به درگاه عالم پناه آمدند

و حضرت صاحب‌قران، از جلگای نخجوان، به طرف کوهستان روان شد و در نواحی گوگچه تنگیز، نشاط شکار فرموده از انواع حیوانات به تخصیص گوزن چندان جمع آمده بود که زبان خامه شرح آن هنگامه نتواند نمود و حضرت بعد از فراغت از شکار، عزم رزم گرجستان جزم فرمود و خواست که بار دیگر روی حسام اسلام به خون اعدای دین گلگون سازد و رایت ملّت احمدی در آن دیار برافرازد و عنان

---

(۱). ظف: قم توپه (ج ۲ ص ۲۷۱).

(۲). س، ك: ساكن گردانيد- ظف: تسكين داد.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج ۲، ص: ۸۹۵

همّت پادشاهانه بر استيصال آن زمره ضلال معطوف گردانيد و نهمت خسروانه بدين نيّت سپاه ظفرپناه را به ولايت شمكور رسانيد و در آن مقام امير ايدكو پسر غياث الدين برلاس از كرمان آمده به شرف پاى‌بوس رسيد و پيشكشهاى مناسب كشيد و گرجيان از پرتو نور آفتاب چتر عالمتاب در كنج ظلمت خزيدند و از آوازه ركاب نصرت انتساب جز فرار چاره نديدند. امّا ملك گرگين برادر خود را همراه محصّلان كه به گرجستان رفته بودند با بسى اموال و تنسوقات و بيلاكات و اسبان و جانوران فرستاده بود و عرضه داشته كه حضرت صاحب‌قران سايه رحمت رحمان است و حضرت ربّ العالمين چنانچه رحمت او شامل حال مؤمنان است همچنان كرم او روزى رسان و نگهبان كافران است. ملتمس آن‌كه ذيل عفو بر جرايم ما كشيده از گناه ما درگذرد تا فى ما بعد بر طريقه‌اى كه با سلاطين پيشين مسلوك داشته‌ايم معاش كنيم. مال و خراج و باج به خزانه رسانيم و لشكر به هرچه مقرّر شود برنشانيم و چون جزيه رسانيده دانيم كه در امانيم لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ «۱» برخوانيم. آن حضرت ملتمس ايشان مبذول داشته هداياى ايشان قبول فرمود و مقرّر ساخت كه وظايف نيكو بندگى به جاى آرند و مسلمانان را در بلاد خود عزيز دارند و برادر ملك گرگين را نواخته خلعت پوشانيد و باقى را خوشدل بازگردانيد و دانه خواجه آق بوقا «۲» را به جانب سمرقند فرستاد كه ملازم اميرزاده عمر بوده به اتّفاق امرا به ضبط آن‌جا قيام نمايند.

و در آن مقام خبر آمد كه اميرزاده محمد سلطان كه به موجب فرمان از سمرقند روان شده بود، چون به نشابور رسيد، امير حاجى سيف الدين كه ملازم او بود به واسطه عارضه مزاجى رحلت نمود. آن حضرت را از قدمت خدمت و سوابق ملازمت او خاطر همايون متألم شد و قطرات اندوه از ديده سيلان نمود و به كريمه إِنَّا

(۱). سورة الكافرون ۶.

(۲). ظف: تمور خواجه آق بوقا.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج ۲، ص: ۸۹۶

لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ «۱» ضمير اندوه‌پذير را تسلّى فرمود.

ذكر قشلاق فرمودن صاحب‌قران جهانستان در قراباغ ارّان

حضرت صاحب‌قران چون قضاياى گرجستان را سرانجام فرمود بعد از يك ماه كه در قراول تپه «۲» توقف نمود، متوجّه قشلاغ قراباغ ارّان شد و از گنجه و بردع گذشته اواخر ربيع الأول، يمن بر يمين و يسر بر يسار، در قراباغ نزول فرمود «۳» و از براى آن حضرت و شاهزادگان و امرا، قورياها بسته در اندرون آن خيمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه به اوج مهر و ماه برآمد «۴» و در آن ولا، از طرف دشت قبچاق، ايلچيان رسيده از زبان خان خويش دعا و ثنا به ادا رسانيدند و نايره قهر آن حضرت تسكين يافته عزيمت جانب دشت فسخ فرمود.

و در آن اثنا، خبر آمد كه اميرزاده محمد سلطان كه برق تيغش چون تيغ برق كشورگشاى بوده آفتاب رايتش چون رايت آفتاب عالم‌آراى از ممالك ماوراء النهر با عظمتى تمام از اردبيل گذشته به آق تام رسيد. مجموع شاهزادگان اميرزاده اميرانشاه و اميرزاده شاهرخ و اميرزاده پير محمد و اميرزاده سلطان حسين «۵» و اميرزاده ابا بكر و اميرزاده خليل سلطان و اميرزاده احمد و امرا، امير سليمانشاه و امير جهانشاه و امير شيخ نور الدين و امير شاهملك و غيرهم به استقبال استعجال نمودند و از جسر ارس گذشته در كناب آب آق قويلغ «۶» ملاقات كرده به ديدار يكديگر شاد شدند و از

(۱). سورة البقرة ۱۵۶.

(۲). ظف: قراول توپه (ج ۲ ص ۲۷۳).

(۳). حاشیه نسخ س، ک: «ثانی عشرین ربیع الآخر که آفتاب در نصف قوس بود. ظفرنامه.»

(۴). ظف: «و چون مقرر چنان بود که اول بهار رایت نصرت شعار متوجه دشت قبچاق شود، هرکس به جای خود رو به جانب دربند خیمه‌ها زدند.»

(۵). حاشیه نسخه ك: «میرزا سلطان حسین نبیره دختری بود و پدر او محمد میر که یاغی شده به قتل آوردند و میرزا سلطان حسین در عداد فرزند گرامی نبود و جریمه او در شام عظیم واقع شد.»

(۶). ظف: آب اغلق (ج ۲ ص ۲۷۴).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۹۷

جانبین طریق نثار و پیشکش به جای آوردند و به اتفاق به درگاه عالم پناه آمده شاهزاده به دستبوس پدر بزرگوار مستسعد شد. آن حضرت

مصرع

ز مهرش گرفت اندر آغوش تنگ

و شاهزاده در مقام ادب زانو زده پیشکشها که چشم روزگار به نظر اعتبار نظیر آن کم دیده باشد به محل عرض رسانید و امرا که ملازم شاهزاده بودند، چون امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا در مقام بندگی زانو زده پیشکش کشیدند. جهان از حسن آن اجتماع بدیع، در موسم زمستان، طراوت ربیع یافت و انوار یمن آن اتفاق بر خواطر کبار و صغار تافت و چند روز متّصل به عیش و عشرت گذرانیده گوش هوش را مضمون این دو بیت شنوانیدند.

نظم

زمانی ز شغل جهان بگذریم‌به مرجان پرورده جان پروریم

به رسم فریدون و آیین کی‌ستانیم داد دل از رود و می و حضرت صاحب‌قران از جمله نوازشی که درباره امیرزاده محمد سلطان فرمود نه تغوز اسب نقره خنگ مجموع به زین زر انعام نمود و بعد از فراغت از عشرت به امور سلطنت پرداخت و پرتو التفات بر مصالح مملکت انداخت و امیرزاده اسکندر امیرزاده عمر شیخ را که امیرزاده محمد سلطان به تهمت عصیان مقید کرده بود- چنانچه سبق ذکر یافت- و همچنان به اردوی همایون آورده، حضرت اعلی فرمود که بند او را برداشتند و در سلک شاهزادگان منتظم گشت. «۱»

(۱). حاشیه ك، ف: «در ظفرنامه می‌گوید که در دیوان بزرگ او را یرغو پرسیده چوب یساق زدند و این سخن غریب است. چه رفتن او به ختن موافق مزاج حضرت بود و یاغیگری او متحقق نشد و حضرت هیچ‌یک از فرزندان را با وجود جرایم چوب یساق نفرمود.»

نسخه ك اضافه دارد: «اما در این کتاب مسطور است که آن حضرت سلطان حسین را در شام به واسطه تخلف چوب یاساق زد.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۹۸

و حضرت صاحب‌قران، بعد از مجالس عیش، نشاط شکار فرمود و بهادران تسلّط شعار در آن صحاری شکاری بسیار و آهوی بی‌شمار انداختند و تمام آن عرصه را از وحوش و طیور خالی ساختند و در اثنای شکار، نظر صاحب‌قران کامکار بر نهر خرابی افتاد

که از آثار سلاطین نامدار مانده بود و دست روزگار و حوادث لیل و نهار اطراف آن را درهم ریخته و چون از دریای کبریا جدول اعظم در زمین قابلیت و استعداد سلاطین جم نشان جریان می‌یابد و از آن طایفه بزرگوار در هر بلاد و دیار غرایب آثار و عجایب اطوار بر روی روزگار یادگار می‌ماند، بنابرآن، حضرت صاحب‌قران که در علوّ همت بحر بی‌کران بود فرمود که فواید ملوک جم اقتدار و منافع پادشاهان عدالت شعار اشاعت خیرات و افاضت مبرّات است و چنانچه آثار سلاطین گذشته مشاهده می‌کنیم باید که [ما نیز یادگاری بر صحیفه روزگار گذاریم] «۱» و به اقتضای همت پادشاهانه و به امضای نیّت خسروانه از آب ارس عبور نموده به حفر نهر فرمان فرمود و تواچیان زمین بر امرا و لشکریان قسمت کردند و به مدت یک ماه جویی کندند که [پادشاهان به مدّتها از عهده آن بیرون نیایند.] «۲» دهانه جوی از آب ارس موضعی است به کوشک جنکشی معروف در ده فرسخ طول و پایانش محلی که آن را سرخه «۳» نیل گویند. پهناش چنانچه مجال جریان کشتی باشد و آن جوی را نهر برلاس نام شد تا به وساطت آن خیر جاری، نام آن دودمان بزرگوار باقی ماند و اکنون بر مثال دریاچه‌ای است ولایت ارّان به آن معمور و بر آن آب آسیاها و قری و باغات و عمارات معتبر ساخته‌اند و با وجود اهتمام و تدبیر خاطر همایون به انتظام و تسخیر ممالک ربع مسکون، التفات به معظمات خیرات جاریه می‌فرمود که حفر نهر مذکور نسبت با آن جویی خرد با بحر عمان تواند بود. «۴»

---

(۱). س، ک: [از ما نیز یادگاری بر صحیفه روزگار ماند.]

(۲). ظف: [جریان کشتی در آن امکان داشت.] ج ۲ ص ۲۸۳

(۳). ظف: سرخه پیل.

(۴). ظف (به اختصار): «چندان آثار گوناگون در هر دیار از التفات معمار همت آن حضرت صدور یافته که حفر نهر مذکور ...»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۸۹۹

نظم

خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

ذکر ایلغار فرستادن حضرت صاحب‌قران به جانب بغداد و لرستان و خوزستان

سابقا مذکور شد که سلطان احمد از بیم لشکر منصور به روم رفته به اتفاق ایلدرم بایزید [به ارزنجان آمد و محاصره کرد] «۱» و عازم بغداد شده چند روز در دار السلام بود و بعد از فتح شام، از نهیب سپاه بهرام انتقام، بغداد را به نوکر خود فرج گذاشته فرار نمود و از عبور لشکر منصور آن همه خرابی به احوال آن ولایت رسید. در این ایام به مسامع جلال پیوست که باز سلطان احمد به آن دیار آمده به عمارت و مرمت آن مشغول است و بقیه‌ای که در اطراف مانده بودند پیش او جمع می‌شوند.

حضرت صاحب‌قران، از سپاه عالمستان چهار فوج را فرمان داد که هریک به راهی روان شوند. امیرزاده پیر محمد امیرزاده عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک ملکت و پیر علی تاز به جانب لرستان و خوزستان و واسط مأمور شدند و امیرزاده ابا بکر و امیر جهانشاه و جمعی امرای توران عازم بغداد گشتند و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و دیگر امرا به طرف عراق عرب «۲» نامزد آمدند و امیر برندق و فوجی بهادران نامدار به تاخت جزیره و آن نواحی تعیین یافت و چون به وقت مراجعت لشکر فیروزی اثر از بلاد بغداد، اکراد به سبیل قطع طریق بد فرصتیها کرده بودند، در باب قتل و اسر ایشان مبالغه عظیم فرمود «۳» و هرچند فصل شتا بود و برودت هوا در مرتبه اعلی و از کثرت برف تا نمد نمی‌انداختند در راه عبور میسر

---

(۱). س، ک: به محاصره ارزنجان آمد.

(۲). ظف: «بعض ولایات عراق عرب.»

(۳). ظف: «که اول بمر الطریق کار آن فریق بسازند.» (ج ۲ ص ۲۷۶).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۲، ص: ۹۰۰

نمی‌شد، شاهزادگان و امرا به موجب فرموده عمل نموده هر فوج به راهی که مقرّر بود روان شدند و در حواشی دره تاشی خاتون «۱» که کردان مفسد به سبب برف و سرما از کوه فرود آمده در صحرا بودند، ناگاه سپاه ظفرپناه بر سر ایشان رسیده گروه انبوه به قتل آوردند و جمعی خواستند که از شرر آتش غضب گریزند و دست در دامن فرار آویزند. اما هیهات بیخ فسادی که به دست خود نشانده بودند میوه پشیمانی بار آورد و ثمره‌ای نداد و آتش فتنه که خود افروخته بودند هم ایشان را در خرمن حیات افتاد و این المفر گویان پناه به کوه بردند و به واسطه شدت برف و حدّت سرما راه رفتن نیافته بازآمدند و امان طلبیدند.

مصرع

الآن قد ندمت و ما ینفع النّدم

فوج‌فوج عرضه تیغ بی‌دریغ شده عالم سفید کار بر چشم ایشان چون پرّ غراب گشت و روی برف حواصل پوش از خونشان چون بال تذرو و منقار طوطی شد.

نظم

ز بس کشته کافتاد بر کوه و دشت‌جهان گفت بس کن که از حد گذشت و از آن‌جا، امیرزاده ابا بکر و امیر جهانشاه عازم بغداد شده راهها چنان بربستند که کبوتر هادی را از آن وادی مجال جواز و محل پرواز نبود و علی الغفلهٔ، آخر روز، به بغداد رسیدند و سلطان احمد به جامه یک تو «۲» خود را در کشتی انداخته از دجله عبره کرد و از آن طرف آب، با پسرش سلطان طاهر، بر اسبان بادپای، جان به حیله به در برد و به تعجیل راه حلّه گرفت و سپاه ایلغار آن شب توقّف نموده بامداد چون خبر توجه سلطان احمد به طرف حلّه شنیدند، امیر جهانشاه به تکامشی تا حلّه

---

(۱). نسخ: تاش- تصحیح بر اساس ظفرنامه: «در ناحیت دربند تاشی خاتون ...»- حمد اللّه مستوفی نام این محل را «دربند تاج خاتون» آورده و نوشته: «شهری وسط خوب و نزه بوده است.» (چاپ کتابخانه طهوری سال ۱۳۳۶ ص ۱۲۷).

(۲). حاشیه نسخه ک: «به یک توی پیرهن بی‌ازار.» ملایم نمی‌نماید. ظفرنامه (ج ۲ ص ۲۷۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۲، ص: ۹۰۱

رفت و چون احمد جسر بریده بود و به زیر آب فرات به جزیره خالد و مالک رفته جهانشاه بهادر هم آن‌جا توقف نمود و سواری جهت رفع صورت حال به پایه سریر اعلی فرستاد و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان از راه چمچمال درآمده مندلی را غارت کردند و امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد آن‌جا بود گریخته از شطّ گذشت و احشام و مردم پراکنده جمع آورده آب را پناه ساخت و در کنار دجله پای جلادت بیفشرد. امیرزاده خلیل سلطان پاینده سلطان پسر جهانگیر برلاس را با پانصد مرد جلد فرمود که از بالاـ آب به شناه گذشته از قفای مخالفان درآمدند و خود که در برابر ایستاده بود، چون باد بر آب زده، عبور نمود و مجموع را متفرّق ساخته غارت کردند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه احشام ساکی و فیلی را تاراج کرده امیرزاده رستم که جهت قشلاق از شیراز به شوشتر آمده بود به موجب فرمان بدیشان پیوست و به اتفاق متوجه عباده و واسط شدند و در معیّدیه، زیارت سلطان سیدی احمد کبیر قدس سره را دریافته و اعراب عباده را تاخته و غنیمت بسیار گرفته بازگشتند و به ششتر «۱» آمدند و امیر سلیمانشاه داروغگان و عامل خوزستان [چون دو قم داروغه ششتر و محمد عجب شیر داروغه دزفول و تمور خواجه داروغه حویزه و شمس الدین دهدار عامل خوزستان] «۲» این مجموع را گرفته و مفرد کرده اموال بسیار حاصل کرد و امیرزاده رستم به

موجب فرموده عازم شیراز شد و شاهزادگان و امرا، آن زمستان، در عراق عرب توقّف نمودند و اول بهار در تل خالص «۳» نزدیک جبل حمری که در دوازده فرسخی بغداد و چهار فرسخی قبه ابراهیم لک است مجموع به هم [رسیدند]. «۴»

---

(۱). ک، س: ششدر- ظف: شوشتر.

(۲). س ندارد.

(۳). ظف: پل خالص (ج ۲ ص ۲۷۸).

(۴). ف: پیوستند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۰۲

مصرع

شیران وغا به هم رسیدند

و به اتفاق متوجه اردوی همایون گشتند.

ذکر آمدن ایلچی قیصر روم ایلدرم بایزید به درگاه حضرت صاحب‌قران در قراباغ ارّان

حضرت صاحب‌قران، به جهت آن‌که امیر قرا یوسف فرار نموده پناه به روم برده بود، در خاطر داشت که عازم روم شود و این آوازه به ایلدرم بایزید قیصر روم رسیده بود و اهالی روم، چون سطوت هیبت آن حضرت و شوکت و عظمت لشکر منصور دانسته بودند، ایلدرم بایزید را بر صلح ترغیب می‌نمودند و ناصحان مشفق به عبارات مختلف و متّفق می‌گفتند و می‌شنیدند و صلاح در اصلاح می‌دیدند. ایلدرم بایزید نصیحت قبول کرده یکی از قضات روم را، با امیری به رسم رسالت، فرستاد و ایشان در قراباغ ارّان رسیده به وسیله شاهزادگان و امرا شرف بساط بوس یافتند و زانو زده مکتوبی که مشتمل بر اظهار اطاعت بود به عرض رسانیدند و چون مضمون رسالت انقیاد و اطاعت بود، حضرت صاحب‌قران فرمود که من بالطبع خواهان یورش روم نیستم. چه رومیان دائما با فرنگیان غزا می‌کنند. نمی‌خواهم که دیار اسلام خراب و ضعیف شود و موجب قوّت و شماتت بی‌دینان گردد. امّا قرا یوسف را که مضرّت او بسیار است و از ما گریخته او حمایت کرده جای داده است.

اکنون از سه کار یکی اختیار کند: یا به زبان تیغ قصه او به فیصل رساند یا او را به حضرت ما فرستد تا گناه او پرسیده جزای عمل او داده شود و ازین دو مرتبه تنزّل کردیم او را از مملکت خود براند. آنگاه میان ما پدر فرزندی باشد و بیگانگی به یگانگی مبدّل شود و به جهت غزای فرنگ هرچه مقدور باشد مساعدت فرماییم.

ایلچیان روم اوامر عالیه را قبول کردند و آن حضرت به عزم شکار سوار شده از آب ارس عبور فرمود و در اطراف آق تام، خدّام بهرام انتقام تمام بیابان و جبال را احاطه کردند و بعد از چند روز، چون جرگه به هم رسید و از کثرت حیوانات مصدوقه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۰۳

وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ «۱» مشاهده شد شاهزادگان به میان جرگه درآمدند و عنایت حضرت، امیر طهرتن و ایلچیان روم را رخصت فرمود که با شاهزادگان موافقت نمایند و به نوک پیکان آتش‌فشان صید فراوان انداختند و بسی شکاری را از حلیه حیات عاری ساختند و چون دایره شکار به هم رسید و پنج شش صف لشکر در قفای یکدیگر بایستادند و شاهزادگان و امرا به جای خود بازگشتند به یک‌بار نقاره‌ها فرو کوفتند و از هیبت این صدمت شکاری «۲» چنان بر بالای هم افتادند که تلها و پشته‌ها ازیشان پیدا شد و عامه و سپاه رخصت یافته به صید و قید مشغول گشتند و بسیاری به دست گرفتند و چون خاطر همایون از تردّد شکار برآسود، به ترتیب جشن پادشاهانه اشارت فرمود و ایلچیان روم را حاضر ساخته خلعتهای فاخر پوشانید و به انعامات وافر نواخته به کلاه و

کمر سرافراز گردانید و اجازت مراجعت ارزانی داشت و فرمود که پنهان نمی‌دارم. زمستان این‌جا قشلاق می کنم و اوّل بهار، به تأیید کردگار، تا حدود روم آمده منتظر جواب والی شما می‌باشم. اگر جواب صواب است فهو المراد و الّا.

نظم

ببینیم تا خود به هنگام جنگ‌که باشد چو موم و که باشد چو سنگ و بایزید چمپایی «۳» ایلچیکده «۴» را به رسم رسالت با مکتوبی همراه ایلچیان فرستاد. مضمون مکتوب آن‌که اگر سخنان ایلچیان راست است باید که آنچه در باب قرا یوسف گفته‌ایم کاربند شوند و یکی از خواص خود را فرستند تا درین جانب عهد و پیمان کرده ابواب رسل و رسایل از جانبین مفتوح گردد و مسلمانان در میان

(۱). سورة التکویر ۵.

(۲). ظف: «تمام شکاریان از وهم نوعی بر بالای هم افتادند.» (ج ۲ ص ۲۸۱).

(۳). نسخ: حمیا- تصحیح بر اساس ظفرنامه.

(۴). ک، س: ایلچیکده‌ای.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۰۴

زحمت نیابند و السلام.

ذکر توجه حضرت صاحب‌قران به جانب روم و موجبات آن

اول بهار که موسم یورش سپاه نامدار بود، حضرت صاحب‌قران کامکار شاهزادگان و ارکان دولت را طلب فرمود و در باب عزم جانب روم مشورت نمود و فرمود که خاطر من بر آن نیست که لشکر به جانب روم کشم به سبب آن‌که ایشان با فرنگ غزا می کنند. امّا ایلدرم بایزید چند حرکت کرده که دفع آن بر ناموس سلطنت واجب است: اول آن‌که گریختگان ما را به مملکت خود راه می‌دهد.

دیگر آن‌که طهرتن که ما او را تربیت کرده‌ایم و یک جهت ماست در وقت فتح شامات لشکر به ولایت او آورده با او حرب کرده و دیگر درین مدت که پیغامها فرستاده حدّ خود نگاه نداشته. امرا درین مجلس دانستند که آن حضرت عزم بلاد روم دارد. امّا هیچ نگفتند. چون بیرون آمدند با هم گفتند که روم مملکتی عریض «۱» است با لشکری مستعد و ما سه سال شد که یورش می کنیم. اکنون صلاح آن است که هرکرا هرچه به خاطر رسد به عرض رسانیم. عاقبت بر آن اتّفاق کردند که شمس الدین المالغی، که به واسطه زیرکی و زبان‌آوری در پایه سریر اعلی راه سخن گفتن داشت، هنگام مجال به مسامع جلال رساند که امرا برآنند که در عزیمت روم تأمّلی می‌باید فرمود و نیز اهل نجوم می‌گویند که آسیب لشکر جغتای از روم خواهد بود. شمس الدین مصلحت دید امرا به عرض رسانید و رواج آن سخن را به کام اهل احکام مؤکّد گردانید. آن حضرت سبب سخن اهل نجوم پرسیده شمس الدین از جواب عاجز شد. فی الحال امیر جلال اسلام زانو زده عرضه داشت که این یورش بر خلاف رای امرا و منجمان اختیار کنیم. امید به تأیید الهی و قوّت دولت پادشاهی

(۱). ک: عظیم عریض.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۰۵

آن است که روم فتح شده ایلدرم بایزید گرفتار گردد که نخوت او از حد گذشته هنگام زوال دولت اوست. «۱»

صاحب‌قران مظفر لوا جهت دفع انـدیشه امرا مولانا شـهاب الـدین عبـد اللّه لسان را طلب فرمود و به مبالغه تفحص احکام نجوم نمود که آنچه پیش تو روشن شده هیچ بازمگیر. مولانا گفت تقویم امسال نوشته‌ام و احتیاط تمام به جای آورده طالع این دولت در غایت قوّت است و از دشـمن در نهایت ضعف و در آن ایام ذو ذؤابه در برج حمل ظاهر شد و از نماز شام تا غروب شفق می‌نمود و بعد از چند روز به وقت صبح در مشرق پیدا می‌شد. مولانا عبد اللّه کتابی از مؤلفات مولانا محیی الدین مغربی که قرب صد سال از کتابت آن گذشـته بود به مجلس همـایون آورده نقـل نمود که هرگـاه ذو ذؤابه در برج حمـل ظـاهر شود، دلیـل است بر آن‌که لشـکری از جانب مشـرق بر بلاد روم مسـتولی شـده والی روم گرفتار گردد. آن حضـرت را تسـلّی حاصل آمده عزم رزم روم جزم کرد و چون ایلـدرم بایزیـد گرفتار گشت، آن حضـرت در میان محاوره با او گفت که این واقعه تقـدیر یزدانی و تأثیر آسـمانی بود و مرا منجمی است که چنین و چنین حکم کرده بود. ایلـدرم چون از مجلس برخـاست التمـاس کرد که آن منجم را سـاعتی پیش من فرستیـد. آن حضـرت مشـار الیه را پیش او فرسـتاد و فرمود که هرچه پرسـد جواب گوی. مؤلف زبـدهٔ التواریـخ «۲» گویـد که همراه مولانا پیش ایلـدرم رفتیم و به واسـطه ترجمان سـخن گفتیم. از این واقعه سؤال کرد. مولانا گفت در فلان کتاب چنین نوشـته است و چند سؤال دیگر کرده جواب شـنید و به طریق التماس گفت گاه‌گاه ساعتی پیش من آیید که مرا با این طایفه انس تمام است. «۳» فی الجمله با سر سخن رویم.

---

(۱). این دخالت جلال اسلام در ظفرنامه نیامده است. (ر ک ظفرنامه ج ۲ ص ۲۸۴).

(۲). حاشیه نسخ س، ک، ف: «خواجه لطف اللّه مشهور به حافظ ابرو.»

(۳). این داستان ایلدرم بایزید در ظفرنامه نیست.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۰۶

حضرت صاحب‌قران هفتم ماه شعبان، موافق اول نوروز جلالی، و مطابق ایت ییل، از قراباغ اران متوجه صحاری شمکور گشت.

نظم

ز سمّ سـتوران گیتی نوردپر از گرد شـد گنبـد لاجورد و امیرزاده محمد سـلطان، به موجب فرمان، از آب کر گذشـته کنار کنار آب روان شد و آن حضـرت مولانا عبید اللّه صدر را به مفرد اصـفهان و ضـبط اموال آن فرستاد و همچنین مولانا قطب الدین صدر قرمی را جهت نسق معاملات دیوانی به شـیراز روان فرمود و رایات همایون از بردع و گنجه گذشته صحاری شمکور معسکر لشکر منصور گشت و از آن‌جا صاحب‌قران آفاق عازم آله تاق شده در سـرحد گرجسـتان، کنار آب تبدر موکب نصـرت و ظفر نزول فرمود و در آن مقـام از دریـای دولت روزافزون گوهری گرانمـایه زیب افسـر سـلطنت گشت و روز آدینه بیست و چهـارم رمضـان «۱» امیرزاده شاهرخ را پسـری آمد به طالع سـرطان و حضـرت صاحب‌قران را به یافت این بشارت بهجت و مسرّت افزوده سپاس بی‌قیاس به جای آورد و او را محمد جوکی نام نهاد و تمام آغایان و شاهزادگان دست اسـتبشار به تهنیت و نثار برگشادند و محافظت او به مهد اعلی خان‌زاده قرار گرفت. «۲»

و امیرزاده محمـد سـلطان که از آن طرف آب کر روان شـده بود جمـاعت لکزیان البرز را تاخته و غنایم گرفته درین منزل به اردوی همایون آمد و فرمان اعلی نفاذ یافت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و شاهزادگان و فرزندان ارجمند

---

(۱). «بیست و چهـارم رمضان سال ۸۰۴ هجری که هیژدهم اردی‌بهشت جلالـی سـنه اربع و عشـرین و ثلاثمـایه بود موافق ایت ئیل.» (ظفرنامه ج ۲ ص ۲۸۵).

(۲). حاشیه نسخه ف: «ولات میرزا محمد جوکی بن میرزا شاهرخ بهادر روز آدینه بیست و چهارم رمضان المبارک سنه ۸۰۴. وفات

در هشتصد و چهل و هشت ۸۴۸. مدت عمر شاهزاده چهل و چهار سال بود.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۰۷

امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده بایسنقر و امیرزاده سیورغتمش و دیگر شاهزادگان بازگردند و آدینه برادر پنجشنبه قهلقچی ملازم ایشان بوده به تبریز آمدند و تابستان آن‌جا توقّف نموده اول پاییز به سلطانیّه رفتند و مقیم شدند.

و آن حضرت، از حوالی منگول، باز ایلچی پیش ایلدرم بایزید فرستاد و پیغام داد که هرچند لشکر فیروزی اثر عازم آن جانب است امّا قول همان است که پیشتر مقرّر داشته‌ایم. اگر آن سخنان را به سمع رضا اصغا نمایی و قلعه کماخ که داخل این مملکت بوده و رومیان تصرّف کرده‌اند به گماشتگان ما بازگذاری ممالک روم ترا مسلّم باشد و بعد از آن در غزای فرنگ، هرچه ملتمس تو باشد، مدد و مساعدت فرماییم و با تو در ثواب غزا شریک باشیم.

نظم

بگفتم ترا آنچه بهبود تست‌اگر بشنوی این سخن سود تست و درین اثنا، خبر آمد که قرا یوسف از ایلدرم روی گردان شده از روم بیرون رفت. این معنی اگرچه احتمال مواضعه داشت حضرت صاحب‌قران مسلّم داشته پیغام داد که خانه او را به این طرف فرست تا قواعد مقرّر موکّد شود و درین ولا به عرض رسانیدند که درین نواحی حصنی است به قلعهٔ الرّوم «۱» موسوم و طغای نام حاکم آن غایب است و نایب او کرچنک «۲» نام با دویست نفر گرجی در آن قلعه متحصّن شده مسلمانان ازیشان زحمت می‌یابند. آن حضرت فرمود که امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک و امیر موسی و تیمور ملک و سعادت «۳» متوجه آن‌جا شده پیغام

---

(۱). چنین است در هر سه نسخه. در ظفرنامه: قلعه ترتوم.

(۲). ظفرنامه: گرجی بیک (چاپ تهران) کرجیک (چاپ کلکته).

(۳). ظف: سعادت تمور تاش.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۰۸

دادند که اگر مطیع گشته مال و جزیه ادا کنند در امان باشند. آن تیره روزان به حصانت قلعه مغرور شده ابا نمودند و ساخته حرب و قتال گشته تا پنج روز جانی کندند. روز ششم مهره امیدشان در ششدر فنا گرفتار شده نفیرشان در طاسک کره اثیر افتاد و گبران را به یاسا رسانیده قلعه را از بنیاد کندند و طغای که حاکم آن‌جا بود، بعد از وقوع واقعه، به پای‌بوس آن حضرت رسید و عاطفت حضرت او را به جان امان بخشید و موکب همایون در اونیک جهت فرستادگان که به جانب روم رفته بودند متوقّف گشت و چون از میعاد معیّن دو ماه گذشت.

مصرع

و زان گروه نیامد خبر به هیچ سبیل

حضرت صاحب‌قران را نائره خشم اشتعال یافته متوجّه روم شد «۱» و از ارزن الرّوم گذشته به ارزنجان آمد که قلعه کماخ در هفت فرسنگی آن است.

ذکر فتح قلعه کماخ و آمدن ایلچی قیصر روم ایلدرم بایزید

کماخ قلعه‌ای است حصین و حصاری متین در اقطار آن باغات بسیار و بساتین بی‌شمار و آب فرات در تحت قلعه نمودار جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ. «۲»

نظم

بساتین او بر کنار فرات‌نمودار فردوس و آب حیات و از بدایع آن مواضع، هر سال در فصل بهار، به محض قدرت آفریدگار، سه

(۱). ظف (به اختصـار): «چون به او نیـک رسـید، چنـد روز توقف افتـاد تـا فرسـتادگان از روم بازآینـد و چون از میعاد معین دو ماه می‌گذشت و خبری نیامد، حضـرت صاحب‌قران فرمود که عجب حالتی است. نژاد و تبار اعتباری عظیم داشته است. هرچند با ایلدرم بایزید مدارا می‌کنیم تا باشد که روم چون ثغر اسلام است از آسیب عبور لشکر سالم بماند، عرق ترکمانی او را نمی‌گذارد که قدم در طریق متابعت و مصالحت نهد ...» (ج ۲ ص ۲۸۷).

(۲). سورهٔ البقرهٔ ۲۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۰۹

روز پیوسته صـغار طیور به جثه عصـفور که تـازه پر برآورده از هوا فرومی‌آیـد و مردم آن‌جا آن را گرفته نمک سود می‌کننـد و در ظروف کرده ذخیره می‌سازنـد و هرچه در آن سه روز نمی‌گیرنـد، بـال بزرگ کرده «۱» می‌پرنـد و چون این حکایت را غرابتی بود ثبت نمود.

امیرزاده محمد سـلطان زانو زده تسخیر قلعه کماخ التماس نمود. حضرت صاحب‌قران ملتمس او را مبذول فرمود و شاهزاده نامدار به رسم ایلغـار، در روز بـا سـپاه جهانسوز، متوجه شـد و درین وقت شاهزادگان و امرا که در زمسـتان از قراباغ ارّان به تاخت لرسـتان و خوزسـتان و بغداد و عراق عرب و سایر بلدان رفته بودند، با غنایم بسـیار در کوکبه فتح و ظفر، به اردوی اعلی آمدند و شرف بساط بوس یافتند و آن حضـرت امیرزاده ابا بکر و امیرزاده خلیل سـلطان و امیرزاده سـلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر جهانشاه و امیر شیـخ نور الـدین و امیر برنـدق را از عقب امیرزاده محمـد سـلطان فرسـتاد تا به اتّفاق اطراف قلعه را گرفته محاصـره کردند و ده روز پیوسته در حوالی و نواحی قلعه آتش قتال و جدال التهاب و اشتعال داشت.

نظم

تا به ده روز تاب آتش جنگ‌همچو موم روان گـداخته سـنگ عاقبت بهادران نامـدار و دلاوران ظفر شـعار، چون کبـک کوهسار، بر آن حصار اسـتوار دویدند و آواز نقاره و نفیر غلغله در گنبد اثیر انداخت. از طرفین عرّاده و منجنیق در کار آمد. در آن روز امیرزاده محمد سـلطان داسـتان رسـتم دسـتان را قلم نسـیان زد و قصه زال را رقم زوال کشـید و امیرزاده ابا بکر گوی سـبقت از اقران ربود و نوکران او پیش از همه باتوق و علم به قلعه برآمدنـد و چنان حصـنی منیع و قلعه‌ای رفیع را به یک جنگ سـلطانی مسـخّر ساختنـد و خبر فتح به حضرت صاحب‌قرانی فرستادند و آن حضرت پای دولت در رکاب سعادت آورده، ظفر بر یمین و اقبال بر

(۱). ک: بزرگ ساخته.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۱۰

یسـار، به آن حصـار نامـدار آمـد و فراز و نشـیب آن را ملحوظ نظر عالی ساخته محافظت آن را به امیر طهرتن که والی ارزنجان بود رجوع فرمود و عنان عزم پادشاهانه به جانب روم معطوف ساخت و تسـخیر آن ممالک مقصد همّت عالی ساخت و جمعی از یاغیان و جیناغان «۱» گریخته غارهای محکم را پناه ساخته بودند. آن حضـرت فرمود که امیر شیخ نور الدین و علی سلطان تواچی و دولت تیمور تواچی متوجه ایشان شوند.

آن جمـاعت چون صولت و سـطوت و کثرت و هیبت امرا مشاهـده نمودنـد، خوف و هراس بـدیشان غالب شـده به تضـرّع و انکسار زینهار خواستند و امان یافته

مصرع

جان از آن ورطه هایل به سلامت بردند

و چون جلگای سیواس لشکر گاه گردون اساس شد، بایزید چمپای «۲» ایلچیکده «۳» که به رسم رسالت به روم رفته بود با رسولان قیصر آمد و چون مجاری امور عالم به ارادت آفریدگار است و وقوع حوادث به تقدیر فاعل مختار عزّ شانه و سابقه حکم ازل به ویرانی مملکت روم محتوم شده، ایلدرم بایزید، بعد از اطاعت و انقیاد، جواب نه بر وفق سداد و صواب بازفرستاد و سخنان زیادت از حدّ خود چون بخت بد آشفته و عذرهای نامقبول در باب قلعه کماخ گفته بود. فرستادگان قیصر روم به وسیله شاهزادگان و امرا به عزّ بساط بوس رسیدند و چند جانور شکاری و ده سر اسب «۴» به محل عرض رسانیدند. حضرت صاحب‌قران را سخنان قیصر ناملایم نمود و بیلاکات را ردّ کرده فرمود که چون دولت کسی را یاری نکند نصایح مشفقان سود ندارد. اگر خانه قرا یوسف را می‌فرستاد، خانواده خود را به باد نمی‌داد. اگر در باب قلعه کماخ مبارک مرده آزاد می‌کرد، «۵» گردن او از طوق مذلّت خلاص می‌بود. للّه

(۱). ف: جیناغیان- ظف: جیتاغان.

(۲). نسخ: حمیا.

(۳). س، ک: ایلچیکده‌ای.

(۴). ظف: «جانوری چند شکاری و ده سر اسب.» (ج ۲ ص ۲۹۲).

(۵). ظاهرا بیانی است برابر روغن ریخته را وقف امامزاده کردن.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۱۱

الحمد که دولت قاهره ما بی‌منّت او آن قلعه را مسخر ساخت. اکنون او را بگوئید که مردانه بایستد.

نظم

اگر مرد جنگی بیفشار پای‌من اینک رسیدم نگهدار جای

ذکر جیبا «۱» دیدن حضرت صاحب‌قران به تأیید ملک مستعان

حضرت صاحب‌قران عالم ستان چون عزم یورش روم جزم فرمود، فرمان قضا مضا نفاذ یافت که سپاه گردون اساس در صحرای سیواس جیبا نمایند. آن حضرت بر بالای پشته که شامیانه «۲» خسروانه برافراخته بودند بر مسند اقبال بنشست و فوج‌فوج چون دریای آهن پرموج می‌گذشتند و هر فوج که در برابر آن حضرت می‌رسید زانو زده اسب می‌کشید. تومان تومان و هزاره هزاره و قوشون قوشون بدین یوسون می‌گذشتند. صحرا در صحرا جوشن و بر گستوان بود و جهان در جهان خود و خفتان و بلارک و سنان می‌نمود.

نظم

تو گفتی که روی زمین آهن استز نیزه هوا نیز در جوشن است از درفشیدن آینه‌های چینی هرطرف خورشیدی طالع شد و از بریق سنان در هرگوشه برق لامع گشت و چون نوبت به لشکر امیرزاده محمد سلطان رسید، که در آن زودی از دار السلطنه سمرقند آمده بود، سپاهی چنان آراسته عرض نمود که تا جمشید خورشید شهسوار مضمار چهارم است و میدان آسمان جولانگاه شاه ماه و

(۱). جیبا دیدن به معنای سان سپاه دیدن است. کلمه جیبه، جیبا، جبه به معنای لباس جنگ است در زبان ترکی.

(۲). شامیانه به معنای چادر، سراپرده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۱۲

سپاه انجم، چشم کواکب بر زینت مثل آن مواکب نیفتاده و سپاهی به آن تجمّل روی شجاعت به رزمگاهی ننهاده و چون صورت یکرنگی در میان مبارزان جنگی آینه فتح و ظفر است، شاهزاده به الهام دولت هر طایفه‌ای را فرموده بود که مجموع اسلحه از علم و سنجق و زین و کجیم و ترکش و نیزه و سپر و چماق و غیر آن همه یکرنگ باشد، جمعی سرخ و فوجی سفید و طایفه‌ای بنفش و دیگر الوان بر همین نقش و بعضی تمام جوشن پوش و جمعی زره‌دار همه در غایت لطافت و نهایت ظرافت. شاهزاده چنین سپاهی به عرضگاه رسانید و دعای دولت حضرت از ایوان کیوان گذرانید.

نظم

که جاوید بادا جهان سر به سربه فرمانت ای خسرو تا جور

به نیروی بخت تو در یک هجوم‌برآریم گرد از همه بوم روم و چون از اول صباح تا آخر نماز پیشین «۱» لشکر به این تزیین و آیین گذشت، حضرت صاحب‌قران برای ادای نماز برخاست و فرمان فرمود که ایلچیان را تا آخر صف برده از آن کثرت و عظمت رایهاشان تیره و عقلها خیره ماند. روز دیگر ایلچیان را نوازش فرموده اجازت مراجعت ارزانی داشت و فرمود که بایزید را بگویید که از جهت غزای فرنگ هنوز جانب تو مرعی دارم. خانه طهرتن را بازفرست و فرزند خود را پیش ما روان کن «۲» تا در حق او نوعی احسان فرماییم که از تو که پدر اویی مشاهده نکرده باشد و او را به فرزندی قبول کرده مملکت روم بر تو مسلّم داریم و غبار وحشت به آب صفا نشانده رعیّت به رفاهیّت باشند و آسیبی از عبور لشکر ما به ایشان نرسد و ثواب آن به روزگار همایون واصل شود.

---

(۱). تا نزدیک عصر که نماز پیشین فوت می‌شد. (ظفرنامه ج ۲ ص ۲۹۶).

(۲). ظف: و یکی از فرزندان را به جانب ما روان کن.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۱۳

ذکر فتح قلعه هاروک

چون ایلچیان روم مراجعت نمودند، به عرض همایون رسید که درین نواحی قلعه‌ای است هاروک نام. جمعی جیناغان «۱» پناه به آن‌جا برده‌اند و سر از جیب سرکشی برآورده تمرّد می‌نمایند. صاحب‌قران ظفر قرین امیر شیخ نور الدین و امیر برندق را نامزد تسخیر آن قلعه فرمود و امرا با لشکر جهانسوز به پای قلعه آمده آتش قتال اشتعال یافت و تیراندازان دیده روز به نوک ناوک جگرسوز حصاریان را از سر سور دور ساختند و نقبچیان از اطراف در کار آمده دیوارهای قلعه را بینداختند و سپاه نصرت شعار به حصار درآمده جیناغان را بر تیغ بی‌دریغ گذرانیدند و دیوار و حصار را با خاک ره برابر گردانیدند و خبر فتح به حضرت صاحب‌قران رسانیدند.

ذکر نهضت رایت علیه به جانب قیصریه و انکوریه

در حوالی سیواس به مسامع جلال پیوست که

مصرع

راه توقات جنگلستان است

و قیصر به توقات آمده و سر آب گرفته. حضرت صاحب‌قران راه را گذاشته عنان به جانب قیصریه معطوف داشته و امیر سلیمانشاه را با لشکر بسیار بر سبیل ایلغار پیشتر فرستاد و علی سلطان تواچی را فرمود که پیش رفته لشکر را نگذارد که از قیصریّه تجاوز نمایند و موکب همایون از سیواس به شش منزل به قیصریه آمد و درباره رعیت رعایت فرمود و چند روز آن‌جا توقّف نمود و جمعی روگردان شده پناه به غارها و سوراخها برده بودند. همه از صدمه سپاه منصور غارت یافتند و بسیاری از جیناغان به قتل آمدند و غلّات آن ولایات را هنگام ارتفاع بود. فرمان همایون نفاذ یافت که لشکریان جهت علوفه ذخیره بردارند و رای کشورگشای امیرزاده ابا بکر و امیر شیخ نور الدین را به قراولی معیّن ساخته رایات فتح آیات در جنبش آمد و لشکر

(۱). ظف: جیتاغان (چاپ تهران) جیتاغیان (چاپ کلکته).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۱۴

منصور جیبا پوشیده و یسال کرده عازم انگوریه شد و سه منزل بر کنار آب یولغون سویی که بسیار بزرگ است رفته روز چهارم رایت خورشید طلعت سایه دولت بر ظاهر قره‌شهر «۱» انداخت و در آن مقام قراولان خبر دادند که سپاه ایلدرم«۲» بایزید را دیده‌اند. آن حضرت فرمود که لشکر صف‌شکن روی سوی دشمن آورده به توره فرود آمدند و رعایت حزم نموده خندق کنند و اطراف آن را محکم ساخت و امیر شاهملک را با هزار سوار به زبان‌گیری فرستاد و او اول شب چون باد رفته، هنگام وزیدن نسیم صبح، به اردوی قیصر نزدیک رسید و در کمین‌گاه منتظر ایستاده قراولان دشمن از قیتول بیرون آمدند و از طرفین بر هم زده جنگ سخت کردند و قیصر خبر یافته امرای خود را سرزنش بسیار کرد و از دهشت و حیرت برآشفته وقت طلوع آفتاب در اضطراب آمده عازم جانب قره‌شهر شد و امیر شاهملک قاصدی پیش حضرت فرستاد و از حال جنگ و توجّه ایلدرم خبر داد و آن حضرت الیاس خواجه و صاین تمور و دانه خواجه و حسین قوچین و سلطان ملک پسر اوج قرا را با شصت دلاور دیگر باز به زبان‌گیری روان کرد و امیر شاهملک به فتح و ظفر به اردو آمد و حضرت صاحب‌قران با شاهزادگان و امرا مشورت نموده فرمود که درین محل دو صورت در آینه اندیشه روی می‌نماید: یکی آن‌که هم این‌جا توقّف کنیم تا رسیدن مخالف «۳» و هرآینه مردم و چهارپایان آسوده شوند.

ع

زره سودگی لشکر آسوده گردد

و دوم آن‌که ما به میان مملکت یاغی درآییم و غارت‌کنان می‌رویم و ایلغار به اطراف می‌فرستیم تا او به تعجیل در عقب ما آید و لشکر او که بسیار پیاده‌اند بازمانده ویران شود و رای ثانی اختیار فرموده کوچ کردند و امیرزاده سلطان حسین با دو هزار سوار در یورت مقرّر شد و امیر برندق و جمعی امرا، به موجب فرمان، به طرف

(۱). ظف: قرشهر.

(۲). ظف: «سپاهی لشکر ایلدرم بایزید را.» (ج ۲ ص ۲۹۸).

(۳). ظف (به اختصار): «که تا زمان رسیدن مخالف، مردم و چهارپایان ....»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۱۵

انگوریه، روان شدند و لشکر پیاده همراه ایشان رفت که در دو منزل که آب نیست چاه فروبرند و عبد الرحمن خوسفی، که سرلشکر پیاده بود، پیادگان را همراه امرا برد و امیر الیاس خواجه و باقی امرا که به زبان‌گیری رفته بودند به مخالفان رسیده و جنگ کرده و دو کس را گرفتند و سر یکی در گردن دیگری آویخته آوردند. «۱» پسر قیصر هم با دو هزار مرد به زبان‌گیری آمده بود و در درّه پنهان شده امرا در وقت بازگشتن به مخالفان رسیدند و جنگ درپیوست و سپاه نامدار شصت سوار بیش نبود و مخالفان

غلبه‌ای بسیار. ناگاه سیاهی سپاه امیرزاده سلطان حسین پیدا شد و بهادران به سلامت به لشکر منصور پیوستند و امرا که عازم انگوریه بودند به آن‌جا رسیده احشام و ایل والوس آن نواحی را تاخته اموال بسیار گرفتند. حاکم انگوریه، یعقوب نام، با لشکری در برابر آمد «۲» و جنگ سخت کرده از طرفین دادمردی دادند و امیر برندق کمال دلاوری به جای آورده «۳» عاقبت نسیم فتح و ظفر، بر عادت مقرّر، از جانب لشکر منصور وزیده جیناغان روی به هزیمت دادند و لشکر پیاده در عقب ایستاده راه به راه به کندن چاه و بیرون آوردن آب شتاب کردند و سپاه نصرت‌پناه به سه منزل به انگوریه آمد و اطراف و جوانب آن را احتیاط کرده شیران بیشه شجاعت روی جلادت به حصار نهادند و آتش قتال اشتعال یافته در اطراف حصار نقبها زدند و آب ازیشان بازستدند و فتح نزدیک شد. ناگاه خبر آمد که قیصر به چهار فرسخی رسید. حضرت صاحب‌قران فرمود که لشکر کوچ کرده و یک اسب تاختن پیش رفته آب را در عقب گذاشتند و به توره فرود آمده خندق کنند و استحکام دادند و چشمه آب که در ممر لشکر مخالف بود خراب ساختند و آن حضرت هنگام آن‌که همه کس بر بستر فراغت غنودند و به خواب راحت میل نمودند، زبان تضرّع و انکسار

---

(۱). نسخ: می‌آوردند.

(۲). ظف: «و قیصر روم از امرا یعقوب نامی را به انگوریه فرستاده بود که به ضبط و محافظت قلعه آن‌جا قیام نماید.» (ج ۲ ص ۳۰۰).

(۳). ك، س: به ظهور آورد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۱۶

گشاد و با حضرت کارساز بنده‌نواز عرض نیاز آغاز نهاد.

مصرع

چه شکر گویمت ای کارساز بنده‌نواز

الهی هرچه مرا در عمر از نصرت و پیروزی روزی شده و از فتح و ظفر روی نموده عنایت و مرحمت تو بوده و اگرنه از من چه آید و از جان و تن عاجزی که باز بسته ارادت تست چه گشاید. لطف و کرم دایمی چشم می‌دارم و به عنایت و مرحمت معهود امیدوارم. «۱».

نظم

ای همه هستی ز تو پیدا شده‌خاک ضعیف از تو توانا شده

ذکر تعبیه لشکرهای آن دو پادشاه و از هرطرف آراستن سپاه

چون قیصر روم، با لشکری که وهم محاسبان از احصای آن عاجز آید و فکر دبیران از بیان مجمل و مفصّل آن قاصر باشد، نزدیک رسید سپاه منصور را از هجوم لشکر روم عقل دوربین در وادی اندیشه‌ها سرگردان بود و خاطر را دغدغه‌ها روی نمود و در آن شب، که عرصه عالم جولانگاه سپاه زنگ آمده جیش حبش از پشت کره خاک روی سوی افلاک نهاد.

نظم

درفش بنفش سپاه حبش راروان در رکاب از کواکب مراکب

---

(۱). حاشیه نسخه ف: «این عبارات را از کتاب تاج المآثر که حسن نظامی در احوال ملوک غور به اسم آیبک که از ممالیک آن ملوک بود نوشته.»

مسلما منظور حسن نظامی نیشابوری است که در جوانی از خراسان به غزنین و هند رفته و به خدمت قطب الدین ایبک مؤسس سلسله پادشاهان معزّی یا غلامشاهان یا سلاطین مملوک هند درآمده و در سال ۶۰۲ هجری به نگارش کتابی در تاریخ غوریان و وقایع سلطنت آیبک (از سال ۵۸۷ تا ۶۱۴ هجری) پرداخته است. تاج المآثر یکی از کتب مشکل و پیچیده و پر از کلمات مغلق عربی است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۱۷

وهم تیزتک در بیدای ضلالت بازماند و خیال صورتگر عنان تصرّف کشیده داشت.

نظم

تیره شبی کاز هاویه دادی نشان هر زاویه‌چون قطره‌ها از راویه پیدا کواکب از سها چه ایلدرم بایزید لشکر بسیار داشت و همواره در غزا روزگار گذرانیده پیوسته در برابر دشمن به سر آورده و در دیار خود مرفه و آسوده بودند و لشکرها از راه دور آمده و اسبان ضعیف و لاغر شده و قوت و قوّت نمانده، از این جهت، حیرت بر نفوس غالب شده بود. امّا جماعتی که به کرّات نصرت ایزدی را در معارک قرین رایات ظفر آیات دیده بودند و دانسته که آن حضرت مؤید من عند اللّه است دل بر جای داشتند.

و حضرت صاحب‌قران، تمام شب به مسکنت و نیاز، بر درگاه پادشاه کارساز گذرانید و وقت دمیدن صبح که سلطان شرقی انتساب آفتاب رایت ظهور برافراخت و لوای حبش و زنگ را چون علم روم و فرنگ نگونسار ساخت آن حضرت از سر ثبات قلب و اعتماد بر کمال عنایت یزدانی به ترتیب لشکر التفات فرمود و هنگام آن که شیر سوار گردون تیغ لعل پیکر از نیام برکشید و سپر شنگرفی از روی سپهر زنگاری برآورد فرمان داد تا صفوف برآراستند.

نظم

دل و جان پر از کین قیصر همه‌به کف گرز و شمشیر و خنجر همه و قول گردون توان به آفتاب طلعت حضرت صاحب‌قران آرایش یافت و امیرزاده امیرانشاه بهادر و امیرزاده محمد سلطان بهادر و امیرزاده پیر محمد بهادر و امرا شیخ نور الدین و علی سلطان و مبشر و امیر طهرتن و علی قوچین را در میمنه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۱۸

بازداشت و امیرزاده شاهرخ بهادر و امیرزاده خلیل سلطان بهادر و امیرزاده رستم بهادر و امیر سلیمانشاه و شاهملک و برندق و سونجک [و دولت تیمور و موسی رکمال را در میسره مقرر ساخت و بر دست راست قول امیر تاش تیمور «۱» و (شهسوار) و سرای] «۲» و جلال (باورجی) و طاپتوق و یوسف (مغول) و حاجی بابا (ی سوچی) «۳» و اسکندر (هندوبوغا) و خواجه علی (پسر خواجه یوسف اپاردی) و حسن (برات خواجه) و محمد بهادر و سرای خواجه و ادریس (قوجین) و خواجه محمد و امیرزاده احمد (عمر شیخ) و رای ملک (تواجی) و ارغون (ملک) و پیر محمد و بهاء الدّین و قرا احمد و بیک ولی و چقماق و دولت خواجه و عبد اللّه و صوفی خلیل و محمد تواجی و ایسن تیمور و شیخ محمد و قرامان و سنجر و حسین و عمر بیک و جهانشاه و بردی بیک و احمدی و عجب شیر و محمود و بهلول و امیر زیرک (جاکو) معیّن آمدند و بر دست چپ جلال اسلام و توکل قرقرا و علی و محمود و شاه ولی و شیخ حسن و امیرک و ملک پاینده بخشی و لقمان زرد «۴» و سلطان برلاس و عبد الکریم (حاجی سیف الدین) و عادل و قطب الدین سلیم و جانی بیک و یادگار و تنگری برش و محمد خلیل و جنید و جهان ملک و توبلاق و عبد الصمد (حاجی سیف الدین) و پادشا و پیر محمد شنکوم و شیخ ارسلان و الیاس (کپک خانی) و یوسف (برلاس) و علی (عباس) و سید خواجه و عثمان زیرک و اسکندر شیخی و شاه شاهان سیستانی و ابراهیم قمی و پادشاه بوران «۵» هریک در مقام مناسب قرار گرفتند و دیگر شاهزادگان مثل امیرزاده ابا بکر و امیرزاده اسکندر بهادر و امیرزاده احمد میرک

(۱). ظف: باش تمور اغلان.

(۲). ک ندارد.

(۳). کلماتی که در بین (دو هلال) آمده در متن مطلع سعدین نیست بلکه برای تکمیل مطلب از ظفرنامه گرفته شده است. (ج ۲ ص ۳۰۴).

(۴). ظف: لقمان تواجی.

(۵). ظف: شاه توران سیستانی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۱۹

بهادر و باقی امرا چون امیر شیخ ابراهیم شروانی و امیر قرا عثمان ترکمان و حاجی عبد اللّه عباس و شمس الدین عباس و الیاس خواجه و عمر تابان و توکل برلاس و پیر علی سلدوز در مواضعی که لایق ایشان بود تعیین یافتند و حضرت صاحب‌قران چهل قشون مرد جنگ دیده کارآزموده در ظلّ رایت ظفر آیت بازداشت که هرجا مدد باید فرستاد مرد جلد آماده باشد و چند زنجیر فیل دمان که از غنایم هندوستان بر درگاه شاه جهانستان بود که هریک به سر خرطوم دمار از ببر بیان و شیر ژیان برآوردندی و دندان کینه به سینه دشمن رساندندی همه با سلاحها و جیباها آراسته تیراندازان و آتشبازان «۱» بر بالای آن دست به تیر ناوک و کمان رعد گشوده و در آثار جلادت کمال شجاعت نموده که از بیم و هراس ایشان دل در سینه دشمنان می‌طپید و جان خصمان به لب می‌رسید در پیش لشکر بازداشتند.

نظم

فیل چو کوهی که بود بی‌ستون‌چارستون زیر کهی بیستون

زان سپر انگیز پی سهمناک‌در ته پایش سپری گشت خاک «۲»

روی چو در حمله نهد گاه کین‌ز آدمیان حامله گردد زمین لشکر ظفر قرین بدین ترتیب و آیین تزیین یافته رایات نصرت شعار در مراتب خود قرار گرفتند و شاهزادگان و امرا صفها برآراستند.

و از آن‌جانب، قیصر روم سپاه خود را آرایش داد همه چون بازخود رومی به جای کلاه نهاده و به سان هدهد مغفر چینی افسر ساخته و بر مثال کبوتر در میان زره تنگ حلقه نهان شده و به شکل پشیزهای ماهی، جوشن خطایی بر تن راست کرده و

---

(۱). ظف: نفطاندازان آتش‌باز.

(۲). حاشیه نسخه ف: «این فقرات را بعینه از کتاب تاج المآثر که تاریخ احوال سلاطین غور است نوشته بی‌زیاده و کم.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۲۰

به نقش جسم مار و چشم ملخ درع داودی سلب ساخته از فرق تا قدم غرق آهن و چون بحر جوشن درو تیغ زن و طریق ایشان در پوشیدن سلاح آن است که از سر تا پا به فولاد و آهن می‌پوشند که غیر از چشم عضوی دیگر ظاهر نمی‌باشد و بندهای آن را بر پشت پا بسته قفل می‌زنند و تا آن قفل بازنمی‌کنند جیبا و خود ازیشان جدا نمی‌شود و ایلدرم بایزید از تمامی ممالک روم و جیناغان آن بوم و سپاه فرنگ لشکر عظیم گرد آورده بود.

نظم

پراکنده‌ای چند را گرد کردکه از آب دریا برآرند گرد در میمنه پسرلاس «۱» فرنگی را با سپاه فرنگ بازداشت در میسره، فرزند خود را سلیمان «۲» چلبی «۳» را با لشکر روم تعیین کرد و خود قول اختیار کرده سه پسر دیگر موسی و عیسی و مصطفی «۴» را در عقب قول جای داد و محمد چلبی که ارشد اولاد او بود و به کرشجی مشهور شده و امرا، مال قوچ پاشا و علی پاشا و عید بیک و

تیمورتاش و (خواجه) فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و خلیل مراد (پاشا) و یعقوب و یوسف و تنگری برمش و بلبان و داود و تاتی و شاهین و ماهج و احمدی و پسر طاهر و محمدی و مقبل و پاشا جوق با لشکر فراوان [و سپاه بی‌پایان] «۵» در جای خود قرار گرفتند و از جانبین گورگه و کوس فروکوفته سورن انداختند و دو لشکر جرّار بل دو دریای مردم‌خوار.

---

(۱). ظف: «پسر لاس افرنجی که برادر زنش بود با بیست هزار سوار از لشکر افرنج تعیین نمود.» (ص ۳۰۶ ج ۲).

(۲). س: ا مسلمان- ک، ظف: مسلمان.

(۳). این کلمه در ظفرنامه به غلط: حلبی چاپ شده (ایضا).

(۴). ف همه جا: مصطفا.

(۵). ک ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۹۲۱

نظم

دو خسرو دو رستم دو فیروز جنگ‌دو لشکر دو دریا ز فولاد و سنگ روی در یکدیگر نهاده و چنگال قهر به خون یکدیگر آب داده مستّعد جنگ و جدال و منتظر حرب و قتال ایستادند.

مصرع

تا ز آینه بخت که بیند رخ مقصود

ذکر محاربه حضرت صاحب‌قران با قیصر روم و ظفر یافتن به عون ملک قیّوم

در آن زمان که آن دو سپاه گران به سان دو کوه فولاد در برابر یکدیگر بایستاد و چون دو دریای اخضر از باد صرصر در تموّج آمد و فضای معرکه از جوشن‌ور و زره‌دار آهنین شد و هوای رزمگاه از برق تیغ و صاعقه خنجر آتشین گشت، حضرت صاحب‌قران پاک اعتقاد پیاده شد و روی نیاز بر خاک معرکه نهاد و از درگاه پادشاه ظفربخش به تضرّع و استکانت فتح و نصرت مسألت نمود و چون صورت نوید در مرآت امید معاینه دید توکّل کل بر آفریدگار جزو و کل کرده پای دولت در رکاب سعادت آورده سوار شد و به دست تأیید عنان مراد گرفته فرمان داد که دلاوران نامدار و بهادران ظفرشعار عزم رزم کنند و از طرف قیصر نیز مصرع

نبردآزمایان به جوش آمدند

و پردلان چون شیر و پلنگ آهنگ جنگ کردند.

مصرع

به شیر افکنی در خروش آمدند

و از خروش گورگا و نفیر و برغو و کوس حربی و نای رویین نفخه صور در عالم افتاد و از چکاچاک تیغ و تعاقب ضربهای بی‌دریغ نمودار روز محشر پدید آمد.

نظم

چو لشکر به لشکر درآورد روی‌دو دریای آتش نمود از دو سوی

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۹۲۲ ز هر سوز بس ضرب بران تیغ‌تو گفتی همی تیغ بارد ز میغ

هوا شد ز گرد سواران سیاه‌پر از کشته شد دشت آوردگاه و در آن معرکه خونخوار، امیرزاده ابا بکر گوی سبقت به چوگان شجاعت از همگنان ربوده دادمردی داد و به زخم تیر نفیر از رومیان برآورد و به ضرب سنان جانستان دست چپ دشمنان را چون

دل ایشان در هم شکست و امیر جهانشاه و قرا عثمان نیز حمله آورده جوانغار دشمن را که به نیروی بازوی سلیمان «۱» استوار بود بکلی برهم زدند و محمد چلبی که از فرزندان قیصر به جلادت موسوم بود و کرشچی می‌گفتند کرّ و فرّ بسیار نموده چون دانست که مقاومت با سپاه نصرت‌شعار از حیّز اقتدار بیرون است از میان کارزار به طریق الفرار بیرون رفت و امیرزاده سلطان حسین از جوانغار چون نهنگ مردم‌خوار به دریای هیجا غوطه زد و چون سیل به هرطرف که میل کرد از پیش برد و امیرزاده محمد سلطان به فرموده حضرت صاحب‌قران به مدد جوانغار شتافت و برق تیغ جهانسوزش بر مفارق مخالفان تافت و پسر لاس فرنگی که برانغار دشمن به استظهار او استوار بود، با بهادران نامدار در برابر آمده آثار جلادت به ظهور آورده چند نوبت از طرفین غلبه کرده عاقبت لشکر منصور غالب آمد و چون ضعف مخالفان ظاهر شد، حضرت صاحب‌قران فرمود که شاهزادگان و امرا بیکبار جنگ پیش برند. امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و برادرش امیرزاده اسکندر و امیر شاهملک با مبارزان قول پیش رانده دشمنان را پس نشاندند و امیر شیخ نور الدین و امیر برندق پیادگان میسره دشمن را از فراز کوه به زیر آورده بر تیغ گذراندند و از میمنه، امیرزاده امیرانشاه و امیر جهانشاه و امیر ابراهیم و حاجی عبد اللّه عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و طهرتن و مبشر و عمر تابان و پیر علی و باقی امرا و از میسره امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و رستم طغای بوقا و سونجک و علی سلطان و دیگر نوینیان به اتفاق حمله کردند.

---

(۱). س: ا مسلمان- ک: مسلمان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۲۳

نظم

چو لشکر به لشکر درآمیختندز گیتی قیامت برانگیختند

چنان گرم گشت آتش کارزارکه از نعل اسبان برآمد شرار

درخشیدن تیغ آیینه تاب‌درفشان‌تر از چشمه آفتاب از جوشش دریای کارزار، جوشن در بر دلیران روزگار موج زد و از اشتعال آتش قتال زره بر سینه مردان کار شعله‌های نار شد. چشم هوا از سرمه غبار به سان چشمه قار تاریکی گرفت و چشمه آفتاب، از حجاب گرد، چون حدقه چشم سیاهی پذیرفت و تیغ چون برق از میغ آتش می‌فشاند و گرد نبرد به باران خون می‌نشاند و حکم تیر در تن دلیران چون خواب در چشم روان می‌شد و نوک ناوک در سینه جنگیان چون راز در دل نهان می‌گشت. از رماح نیزه‌وران بر صحن صحرا بیشه‌ها روان گشته بود و از عکس سنان خونفشان روی هوا پرشهاب درخشان می‌نمود و از تن کشته و خسته روی هامون پشته و جیحون گشته.

نظم

ز کشته پشته‌ها «۱»شد زعفرانی‌ز خون رودی به گردش ارغوانی و در آن زمان که امیرزاده محمد سلطان برانغار دشمن را از پیش برداشت، شش قشون از سپاه شاهزاده «۲» مخالفان را از بالای پشته‌ای رانده جای ایشان را گرفته بودند و قیصر با لشکر قول به آن‌جا رفته و لشکریان شاهزاده را فرود آورده به جای ایشان برآمد و «۳» لشکر خود را احتیاط کرده بیشتر را شکسته و پریشان یافت. حیرت

---

(۱). ک: پشته‌ای.

(۲). نسخ: شاهزادگان- تصحیح از ظفرنامه.

(۳). به علت اختصار جمله ابتر شده است. در ظفرنامه آمده: «و ایشان (- افراد شش قشون) چون به شاهزاده پیوستند بازوی جلادت

به جانب مخالف آورده جنگ را آماده بایستادند و چون ایلدرم بایزید بر آن پشته اطراف لشکر خود را احتیاط ....» ج ۲ ص ۳۱۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۲۴

برو غلبه کرد و باز از سوار و پیاده جمعی به او پیوستند و در اطراف و جوانب آن دو سپاه جنگجوی تندخوی در یکدیگر آمیخته به نوعی جنگ می‌کردند که حکایت جنگ بزرگ ایرانیان و تورانیان را منسوخ ساخت و افسانه هفت‌خوان را در وادی نسیان انداخت. آیت غُلِبَتِ الرُّومُ «۱» بر لشکرهای آن مرز و بوم خوانده آمد. حضرت صاحب‌قران، به جانب بلندی که قیصر بر آن بود، روان شد [و امیرزاده شاهرخ ملازم موکب همایون و امیرزاده امیرانشاه با امرای برانغار] «۲» و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه از جوانغار متوجه شدند و ایلدرم را با لشکر او شکاری‌وار در میان گرفتند و قیصر از وقت طلوع وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها «۳» تا هنگام وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى «۴» پای ثبات و قرار فشرده داشت و رایت عناد و استبداد برافراشت.

نظم

چنین بود تا روز بیگاه گشت ز شب دامن روز کوتاه گشت و قیصر که به لشکر موفور و حصانت حصار و بلاد مغرور بود و به آلت و عدّت بسیار استظهار آورده، چون کثرت اعداد و وفور امداد و آثار جلادت و اطوار شجاعت سپاه منصور مشاهده کرد، ترکتاز غم و اندیشه بر صحن ضمیر او تاخت و رخساره امید او تیره و چشم امل او را خیره ساخت و مجال ستیز و آویز بسته دید و راه گریز گشاده یافت الفرار فی وقته ظفر برخواند و هنگام غروب آفتاب، با دلی پر آتش و چشمی پرآب، روی از رزم و قتال برتافت «۵» و چون سیل که از فراز به نشیب

---

(۱). سورة الروم ۲.

(۲). ک ندارد.

(۳). سورة الشمس ۱.

(۴). سورة اللیل ۱.

(۵). ظف: «هنگام غروب آفتاب عنان از معرکه پیچیده از آن بالا فرود آمد و به ضرورت روی به فرار نهاد. عساکر گردون مآثر کوچه داده بر ایشان تیرباران کردند و بسیاری را به خاک هلاک انداختند و ایلدرم بایزید به هزار مشقت از میان به در رفت.» (ج ۲ ص ۳۱۳).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۲۵

آید از آن بالا فرود آمده بر صحن صحرای شتافت به نوعی که پیک باد دو اسبه غبار مرکب خاک پیمای او نمی‌شکافت و سپاه منصور بریشان تیرباران کرده بسیاری بر خاک هلاک انداختند.

نظم

نبردآزمایان توران سپاه گرفتند بر لشکر روم راه

زبون گشت رومی ز پیکارشان فلک کرد جمله گرفتارشان و ایلدرم بایزید، به آب حسرت دست از ملک و سلطنت شسته، مانند تیر پرتاب آتش‌پای و سریعتر از باد خاک پیمای تازان و شتابان راه گریز گرفت و فوجی از لشکر منصور زبان تیغ چون زبانه آتش کشیده و نوک پیکانشان، چون تیر قضا به اعدا رسیده در قفای هزیمتیان روان شدند.

نظم

نه از تیرشان باک نه از تیغ تیز نه از آب بیم و نه ز اتش گریز

به دل شیر تند و به تن پیل مست به کین برق تیغ و به تیر ابردست و حضرت صاحب‌قران مظفر و منصور به اردوی همایون معاودت

فرموده فرود آمد و بر تیسیر این فتح نامدار که حضرت آفریدگار متعالی شانه میسّر گردانید مواجب حمد و ثنا به ادا رسانید و شاهزادگان و امرا که در آن معرکه وظایف دلاوری و شرایط جان‌سپاری به جای آورده بودند به مواجب انعام و مواهب اکرام اختصاص یافتند و روز جمعه نوزدهم ذی الحجّه آوازه این فتح همایون که طراز فتوحات سلاطین ربع مسکون است به مسامع جهانیان رسید و چون اشراق آفتاب در ممالک آفاق بر عالمیان روشن گردید.

شعر

لقد علّت الآفاق انوار فتحهو سار مسیر الشمس فی الشّرق و الغرب

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۲۶

ذکر گرفتن قیصر روم و آوردن به درگاه پادشاه هفت اقلیم

چون سپاه روم و قیصر به هزیمت رفتند، دلاوران نامدار و بهادران شجاعت آثار به طریق تکامشی چون ابر و باد بر اثر ایشان روان شدند و سلطان محمود خان به ایلدرم بایزید رسید و او را دستگیر کرده به درگاه جهان‌پناه فرستاد.

نظم

همی تا بگردانی انگشتری‌جهان را دگرگون شود داوری و حضرت صاحب‌قران، به یافت این بشارت، مراسم شکر ایزدی به جای آورد و نماز خفتن او را دست بسته پیش بارگاه گردون اشتباه رسانیدند.

نظم

سری که گردن از امرت کشید گردونش‌بر آستان تو اکنون کشان کشان آورد حسن مکارم اخلاق صاحب‌قران آفاق در حرکت آمده فرمود که بند قیصر برداشته به حضرت آوردند و بر حاشیه بساط جلالت مناط در مقام عجز و مسکنت خود را بازدید و آن حضرت تقصیرات او را عفو کرد. انّ اولی النّاس بالعفو اقدرهم بالعقوبهٔ پیش نظر آورده به چشم مرحمت درو نگریست.

بیت

شیرست روز حرب و لیکن چو بر عدوفیروز گشت گشت برو مهربان پدر و او را در مقام نیک پیش خود نشاند و بر سبیل معاتبه فرمود اگرچه تقدیرات الهی را چاره نمی‌توان کرد.

نظم

هرچه در لوح اوستاد نوشت‌طفل در مکتب آن تواند خواند

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۲۷

امّا به حقیقت این بد با خود خود کرده‌ای.

بیت

اگر بار خارست خود کشته‌ای‌و گر پرنیان است خود رشته‌ای بارها پای از حدّ خود بیرون نهاده مرا بر آن داشتی که کینه تو بر من واجب شد و با این همه آنچه وظیفه مسلمانی باشد به جای آورده پیغام دادم که نمی‌خواهم عنقای فرخ لقای علم دولت ما بر بوم روم سایه اندازد تا تو از سر تمکین چون شاهین بر جغد صفتان فرنگ همایون و مظفر باشی و خواستم که ترا به لشکر مساعدت نمایم و چهار التماس سهل از تو کردم: یکی قلعه کماخ. دوم خانه طهرتن. سیم راندن تیغ قرا یوسف. چهارم آمدن مردی عاقل که عهود جانبین مؤکّد ساخته مودّت به وصلت رساند. درین جزئیات مناقشه کردی. لاجرم روزگار غیرت کرده ترا با تو نمود. تا دانی که با روزگار ستیز بر نیاید. اگر تو از حال دیگران اعتبار می‌گرفتی، امروز دیگران از حال تو اعتبار نمی‌گرفتند و با این همه عالمیان را معلوم است که اگر قضیه برعکس بودی و این قدرت که حضرت عزّت مرا داده است ترا دادی، در حق من و لشکر من چه

صورتها واقع شدی. اکنون به شکر این نصرت با تو جز نکویی نکنم. آری کل اناء یترشّح بما فیه.

مصرع

از شیشه همان برون تراود که دروست

ایلدرم بایزید، در مقام تواضع و شکستگی، به گناهان خود معترف شده گفت

مصرع

آن کیست که بد کرد و نکوش آمد پیش

چون سعادت مساعدت ننمود، از قبول نصایح چون تو صاحب‌قرانی روی برتافتم و به پاداش فعل خود رسیده جزای عمل خود یافتم. امّا کرم و بزرگی از تو بدیع نیست و عفو از تو عجیب و غریب نی.

مصرع

کرم کریم نماید قمر کند قمری مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۲۸

اگر رقم عفو بر جریده جریمه من کشی تا زنده باشم من و فرزندان من در مقام خدمت این حضرت روزگار گذرانیم. حضرت صاحب‌قران رقم عفو بر گناهان او کشید و خلعت فاخر پوشانیده او را به عنایت و نوازش ایمن گردانید. قیصر چون مکارم اخلاق مشاهده کرد عرضه داشت که فرزندان موسی و مصطفی در جنگ بودند. اگر فرمان نفاذ یابد که تفحّص نموده چون زنده باشند بدین بنده رسانند مزید دیگر انعامهای خسروی خواهد بود. فرمان همایون نفاذ یافت و تواچیان تفحّص نموده بعد از چند روز موسی را یافته پیش آن حضرت آوردند. مرحمت پادشاهانه او را نیز نواخته و به خلعت نو مشرّف ساخته نزد پدرش فرستاد و خرگاهی خاص برای قیصر نزدیک بارگاه عالم‌پناه مرتّب داشته حسن برلاس و بایزید چمپای را به محافظت گماشته بودند و ایلدرم را به انواع اعزاز و اکرام امتیاز داده «۱» اصناف نزلها که در خور چنان مهمان باشد روان می‌فرمود و در محافظت مبالغه می‌نمود.

ذکر فرستادن لشکرها به اطراف روم و ارسال فتح نامه‌ها به ممالک و اشتغال به عیش و عشرت

حضرت صاحب‌قران از میدان فتح و ظفر منصور و مظفّر بازگشته در مرغزار انگوریه نزول فرمود و یعقوب کوتوال آن‌جا بیرون آمده کلید قلعه آورد و او را به علی سلطان تواچی سپردند و عمّال دیوان در انگوریه به تحصیل مال امان قیام نمودند و فرمان همایون شرف صدور یافت که امیرزاده محمد سلطان در کوکبه نصر و فیروزی و طنطنه فتح و بهروزی عازم برسا که تختگاه روم است شده به طرف دست راست توجه نماید و امیرزاده ابا بکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نور الدین و امیر سونجک متابعت او نمایند و ضبط اموال و خزاین برسا به عهده امیر شیخ نور الدین

---

(۱). بر خلاف نظر مورخین دربار تیموری، ابن عربشاه شرح مبسوطی راجع به رفتار زشت و شرم‌آور تیمور نسبت به ایلدرم بایزید نوشته است و هموست که می‌نویسد تیمور پادشاه شکست خورده عثمانی را بند بر پا در قفس آهنین نگه داشته بود. (ر ک ترجمه بنام زندگانی شگفت‌آور تیمور ص ۲۰۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۲۹

باشد و شاهزادگان و امرا تا کنار آب اسریقه که به بغاز «۱» اسکندر مشهور است تاخت کنند و پادشاه سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین بهادر و امیرزاده اسکندر بهادر و امیر سلیمانشاه و رستم طغای بوقا و سید خواجه و پیر علی سلدوز را به طرف قونیه و آق شهر و قرا حصار و علائیه و عدالیه فرستاد و مثال آسمان امتثال به تحریر فتح نامه‌ها شرف نفاذ یافت و مولانا شمس الدین منشی و دیگر کتاب و دبیران که تیر فلک بنده بنان و رهین بیان ایشان بود و هریک در حسن عبارت و لطف کتابت ید بیضا

می‌نمود و زبـان کلـك او مقرّر اسـرار بلاغت و صـریر خامه عنـدلیب گلبن فصاحت، چون کلك دبیر بلکه جوزا و تیر کمر خـدمت بسته صـنوف مواهب که حضـرت ملك قیّوم عظم سـلطانه در استخلاص ممالك روم عنایت فرمود در سلك الفاظ خوب و کلمات مرغوب نظـام داد و به ممالك ایران و توران بل تمام جهان چون ماوراء النهر و ترکسـتان و ختای «۲» و ختن و کاشغر و مغولستان و بدخشان و کیج و مکران و زابل و کابل و هندسـتان و سیسـتان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان و فارس و عراق عرب و عجم و آذربایجـان و شـروان و گرجسـتان روان فرمود و در آن سـال خواجه غیـاث الـدین سالار سـمنانی که ضابط مال دار العبـاده یزد بود و تیمی از قبل دیوان در عین بازار شـهر می‌ساخت، چون خبر فتـح روم رسـید آن را دار الفتـح نام کرد و حکم عالی نافـذ شـد که امیرزاده خلیـل سـلطان به جـانب ماوراء النهر و ترکسـتان رفته آن حـدود را ضـبط نمایـد و امیر مبشـر و دولت تیمور به ملازـمت رکـاب او مـأمور شدنـد و چون در هرات امیر آق بوقا وفات یافته بود، آن حضـرت فرمود که امیر مضـراب به خراسان رفته آن‌جا باشـد و صاحب‌قران عالم سـتان از نواحی انگوریه به شـش منزل به سوری حصار آمد و بر آن‌جا برآمده اطراف آن را در نظر آورد و درین اثنا امیرزاده شاهرخ را با ده تومان از لشکر جوانغار به طرف

---

(۱). نسخ: مغاره- تصحیح از ظفرنامه (ج ۲ ص ۳۲۱)- مسلما منظور تنگه بسفور است که ترکان آن را قره دنیز بغاز گویند.

(۲). ك: خطای. مطلع سعدین و مجمع بحرین ج۲ ۹۳۰ ذکر فرستادن لشکرها به اطراف روم و ارسال فتح نامه‌ها به ممالك و اشتغال به عیش و عشرت ..... ص : ۹۲۸

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۲، ص: ۹۳۰

کول حصار و آسـتانوس و کتیر فرسـتاد و از سوری حصار دو شب در میان آفتاب‌وار سایه همایون بر دیار کوتاهیه انداخت. شـهری خوش و هوای دلکش.

مصرع

در دست باد عنبر سارای بی‌قیاس

فضایی پر از سوسن و نسرین و صـحرایی پرگل و یاسـمین. صـبا از زلف پر بنـد و تاب بنفشه مشك ناب می‌گشاد و شـمال از جعد شکن بر شکن نسترن عنبرتر می‌داد. ریاحین به دست نسیم باد تحفه به مشام جان می‌فرستاد.

حضـرت صاحب‌قران یك ماه در آن مقام توقف فرمود و اهالی آن‌جا خلعت امان یافته مال امانی به وصول رسانیدنـد و مبلغی خطیر از اموال تیمور تاش در کوتاهیه ضـمیمه مال امانی شد و آن حضـرت امیر شاهملك و عبد الکریم حاجی سیف الدین و دیگر امرای ظفر قرین را به طرف کراده و خواجه ایلی و من تشا نامزد کرد و چون تمام ممالك روم جولان جای لشـکر جهانگشای گشـته قیصر و فرزندان او بی‌بند و گزند هم در آن ملك در میان جوجینان در امان بودند و کمال اسـتقلال به غایت تمکن و اجلال بی‌قیل و قال همین تواند بود که آن جناب را از محض عنایت حضرت ایزد متعال روی نمود.

حضـرت صـاحب‌قران میل عیش و عشـرت و نشاط انبساط فرمود و با شاهزادگان گردون احترام و آغایان زهره احتشام، در صـباح و رواح به جهت استرواح روح، به شـرب راح می‌گذرانیـد و چنگیـان خوش‌آواز و بربط نوازان پرده‌ساز و مغنیان خوش الحان صـدای زیر و بم به اوج آسمان می‌رسانیدند.

نظم

بیا تا به شادی دمی می خوریم چو فرصت نماند دگر کی خوریم

به آیین کیخسـرو و کیقبادستانیم از چرخ گردنده داد و سپاه ظفرپناه که به اطراف تاخت برده بودند غنایم بسیار فتوح روزگار ایشان شده کان یسار و بحر استظهار شدند. آن حضرت اموال تیمور تاش را بر امرا

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۳۱

قسمت فرمود.

مصرع

چه دینار در بزم پیشش چه خاك

ذکر احوال امیرزاده محمد سلطان که به جانب برسا رفته بود.

امیرزاده محمد سلطان از انگوریه چنان به تعجیل روان شد که از سی هزار سوار که با او بود سه شبانروز رانده روز چهارم زیادت از چهار هزار سوار به برسا نرسید و چون آفتاب لوای شاهزاده بر اراضی برسا طالع شد، سلیمان چلبی پیشتر آمده بود و روان بیرون رفته و از اهالی مملکت هرکرا قوّت و مکنت بود، بعضی به کوه کشیش که برسا در دامن آن واقع است، پناه برده بودند و فوجی به طرف دریا گریخته لشکر منصور از قفای ایشان رفته بیشتر را گرفتند. از آن جمله شیخ شمس الدین محمد جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فنّاری غارت یافته پیش امیر شیخ نور الدین آوردند و زن و دو دختر قیصر در ینگی شهر پنهان بودند و دختر سلطان احمد جلایر که قیصر جهت پسر خود مصطفی «۱» خواستاری نموده در برسا بود. مجموع به دست لشکر منصور افتادند و شرح آمدن سلطان احمد و امیر قرا یوسف به روم و باز آمدن احمد به بغداد پیشتر مذکور شد. درین ولا، چون سپاه ظفرپناه به حوالی قیصریه رسید، امیر قرا یوسف از برسا به طرف حلّه و برّ عرب بیرون رفت و چون برسا که تختگاه روم است در تصرّف بندگان حضرت درآمد، امیر شیخ نور الدین به قلعه رفته کنوز و اموال و جواهر و لآلی و لعلهای قیمتی و یاقوتهای ثمین و سایر نقود و نفایس اجناس و باقی خزاین و دفاین که قیصر در مخازن جمع کرده بود، در تحت ضبط آورد و صاحب اعظم خواجه شرف الدین علی سمنانی و خواجه سیف الدین تونی به محاسبه آن قیام نمودند و بعد از نهب و غارت در شهر آتش افروخته‌تر و خشک آن را در هم سوختند و سرّ انّ الملوك اذا دخلوا قریهٔ افسدوها «۲» ظاهر شد و

---

(۱). ف، س: مصطفا.

(۲). نسخ: غار.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۳۲

امیرزاده محمد سلطان چندان توقف نمود که لشکریان که در عقب مانده بودند رسیدند. بعد از آن به جانب ساحل روان شد و امیرزاده ابا بکر را با ده هزار سوار به طرف دست راست به ازنیك فرستاد که از بلاد روم به هوای سازگار و آب خوشگوار و حصار استوار اشتهار دارد. چه حصار آن از سنگ تراشیده است در غایت بلندی و محکمی و بر یک دروازه آن دریاچه‌ای است. دور آن دو روزه راه نزدیک به بغاز «۱» اسکندر و گدار غلطه و استنبول واقع. و امیر سونجك را با سپاهی به دست چپ به صوب کاننده و دریا کنار روان ساخت و ایشان آن نواحی تا ساحل بحر تاختند و چون امیرزاده ابا بکر به ازنیك رسید، سلیمان چلبی، با آن‌که غلبه‌ای عظیم از مخالفان در آن‌جا جمع آورده بود، دانست که قوّت مقاومت در وسع و طاقت او نیست. از هیبت لشکر بحر جوش.

مصرع

دل به دریا کرده در کشتی نشست

و از آب بغاز گذشته به اسریقه «۲» رفت و کوچش اسیر شد و چون لشکر نامدار در ازنیك تا نیکی جه آثار تسلّط و اقتدار به ظهور آوردند، امیرزاده ابا بکر خبر فتح ازنیك و آن نواحی به امیرزاده محمد سلطان که در مرغزار مخالیج نشسته بود رسانید و او بشارت فتح ازنیك و شرح احوال آن‌جا به پایه سریر اعلی فرستاد و شنغاری، که چون دولت ابد پیوند مرغ امید را از هوای سعادت شکار

کردی و به بال اقتدار در فضای کامکاری پرواز نمودی، با دیگر تحف و هدایا در صحبت صد مرد مردانه ارسال نمود و امیرزاده ابا بکر نیز آق سلطان را با شنغاری به درگاه عالم‌پناه فرستاد و میان برسا و کوتاهیه دو مرحله راه است عقبه‌ای سخت و بیشه‌ای پردرخت.

راهی چنان تنگ که اندیشه دانا راه ازو بیرون نبردی و فکر مردم هشیار در آن مضیق ناهموار تنگ آمدی. ناگاه غوغا برآمده جیناغان «۳» که پناه به آن بیشه برده بودند بر

---

(۱). سورة النّمل ۳۴.

(۲). ظاهرا منظور شهرSARYERاست در آن سوی بغاز بسفرBOSPHoRE

(۳). نسخ: جیناغات.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۳۳

دلاوران لشکر منصور ریختند و درازی آن بیشه سه فرسنگ بود و جای آن داشت که دلیران از دست رفته پای زبردستان سست شود. امّا به قوّت دولت قاهره بهادران نامدار، محمد قرمشی و ابراهیم و احمد و فخر الدین و محمد قلندر و خضر، با باقی آن صد مرد قدم مردانگی فشرده و دست به تیر و کمان و تیغ و سنان برده با آن گروه انبوه جنگی کردند که چشم زمانه در آن کوشش مردانه حیران ماند:

مصرع

که مهر و سپهرآفرین خواندند. و جیناغان گریخته بهادران به تعجیل راندند و در کوتاهیه عزّ بساط بوس یافته عرضه داشت و بیلاکات گذراندند و امیر شیخ نور الدین از دفاین و خزاین قیصر جواهر و طلا جدا کرده مصحوب شمس الدّین المالغی به پایه سریر اعلی فرستاد و او نیز در کوتاهیه سعادت بساط بوس دریافت و امیرزاده محمد سلطان از ولایت مخالیچ بازگشته به برسا آمد. و امیرزاده ابا بکر هم با غنایم بسیار هم آن‌جا به شاهزاده پیوست و امیر سونجک ساحل را تاخته و کاننده را ویران ساخته در برسا به ایشان رسید و امیرزاده محمد سلطان از برسا به علفزار ینگی شهر آمد که به برسا پیوسته و امیرزاده ابا بکر به اجازت حضرت صاحب‌قران دختر بزرگ قیصر را به موجب شریعت غرّا نکاح کرد.

ذکر پادشاه سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و باقی سرداران

پادشاه سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و رستم طغای بوقا و سید خواجه و پیر علی سلدوز که به ایلغار رفته بودند کپک ترکمان را تاخته آق شهر و قرا حصار را گرفته بر اهالی آن‌جا مال امان انداختند و جغر بلغ و قوم حمید را غارت کرده چندان مواشی گرفتند که لشکر از راندن آن عاجز آمد و شهرمانه و آق سرا نیز فتح شده مال امانی ستدند و امیر سلیمانشاه در قونیه نشست و از لشکریان غان ستانده اموال بی‌شمار به درگاه عالم‌پناه فرستادند و امیر سید خواجه عازم ولایت آیدین شد و مجموع آن نواحی را تا

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۳۴

کنار دریا غارت و تاراج کرده قتل بسیار کرد و امیر شیخ نور الدین خزاین و اموال قیصر را قطار قطار و مهار مهار، با زن و فرزند و سایر متعلقان قیصر و کنیزان چنگی، آورده در کوتاهیه به عرض رسانید و حضرت صاحب‌قران عنایت فرموده زن قیصر دسپینه «۱» نام دختر لاس فرنگی را با دختر و متعلقان پیش قیصر فرستاد و دختر لاس که تا غایت در خانه قیصر از دین بیگانه بود، چون مکارم اخلاق آن حضرت مشاهده نمود، به شرف اسلام مشرّف شد و شیخ شمس الدّین محمّد جزری را هم آورده بودند. به تقبیل انامل

فیاض سرافراز گشته در سلک ارباب عمایم ملازم شده انتظام یافت و امیر محمد پسر قرامان را که دوازده سال در بند ایلدرم بایزید بود.

مصرع

چون به درگاه شاه آوردند

آن حضرت او را به خلعت و کمر نواخته و منظور نظر عنایت ساخته ولایات قرامان مثل قونیه و لارنده و آق سرا و انطالیه و علائیه را به او سیورغال فرمود و آق شهر نیز کرم نمود و سالها آن ممالک در تصرّف او و فرزندان مسلّم بود.

مصرع

ولایات بخشد کسی را که خواهد.

ذکر نهضت همایون پادشاه ربع مسکون از کوتاهیه

چون مدت یک ماه، قبه بارگاه فلک اشتباه در کوتاهیه به اوج مهر و ماه برآمد، صاحب‌قران جهانستان از آن‌جا نهضت فرموده روان شد و امیرزاده محمد سلطان ضبط آغرق خود را در شهر نو به عهده امیر شمس الدین عباس کرده و امیرزاده ابا بکر و امیر سونجک را ملازم رکاب عالی داشته به اردوی همایون رسیدند و دولت دست‌بوس یافته پیشکشها کشیدند.

و در این اثنا، حضرت صاحب‌قران فرمود که صاین تمور و برادران و فرزندان او را، جهت جریمه‌ای که به ظهور آمده بود، به یاساق رسانیدند و امیرزاده

---

(۱). دسپینه همان کلمه دسپیناDESPINAیونانی است به معنای شاهزاده خانم، شاهدخت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۳۵

محمد سلطان و امیرزاده ابا بکر به موجب فرمان بازگشته در برسا و شهر نو به آغرق پیوستند و رایات ظفر آیات به طرف بیغوزلغ «۱» عزیمت نموده و از عقبه گذشته به حوالی آلتون تاش، «۲» در صحرایی خوش و فضایی دلکش، نزول اجلال فرمود و قهرمان قهر به قتل خواجه فیروز که اسریقه تعلق به او داشت فرمان داد و باز در آن فضای دلگشا و هوای جان‌فزا، بزم عیش و مجلس نشاط آراسته شد و اسباب عشرت ساخته و آماده و ابواب مسرّت و بهجت گشاده گشت و مهر از بهر جشن همایون در ضراب خانه گردون از سیّاره درم زد و رامشگر زهره طبع به سان ناهید عود می‌نواخت و از تار او تار دل را غذای روح و جان را شربت فتوح می‌ساخت و به نوای بار بدی رخ نشاط و چهره انبساط می‌افروخت و به راه خسروانی که رهبر شادمانی است رایت عشرت می‌افراخت و لعل خوشاب ساقی از چشمه نوش آب حیات را مدد می‌داد و نرگس نیم خوابش از کمان ابر و تیر غمزه می‌گشاد و از باده گلبوی بخار عنبر و بخور عبیر به مشام روحانیان کره اثیر رسید.

نظم

هوا ابر بست از بخور عبیربخندید جام و بنالید زیر و از کشیدن قدح مالامال و جام لبالب از دست ساقیان نوش لب و از نوشیدن باده ارغوانی و شراب ریحانی صبح امانی از مطلع مراد طالع بود و آفتاب عیش از مشرق خرّمی روی نمود و حضرت صاحب‌قران که در مجلس انس و خلوت از کمال لطف و مردمی و غایت تواضع و بنده‌نوازی چنان باشد که تفاوت میان مالک و مملوک ظاهر نگردد و روز بار بر سریر خسروی فرمان چنان فرماید که اگر قیصر روم و فغفور چین در بارگاه عالم‌پناه درآیند از مهابت و سیاست آن حضرت در

---

(۱). ظف: تنغوزلغ.

(۲). ظف: آلتون تاش (ج ۲ ص ۵۲۹).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۳۶

صف بندگان دست بر کمر زنند.

نظم

بزم گمانی نبرد بهتر ازو کامران‌رزم نشانی نداد بهتر ازو کامکار چون مجلس بزم بر مثال باغ ارم خرّم و آراسته یافت پرتو آفتاب التفات آن حضرت بر احوال قیصر تافت و فرمان همایون نافذ شد که ایلدرم بایزید را در آن بزم حاضر سازند تا چنانچه صدمه زهر هلاهل رزم کشیده جرعه نوش مشارب بزم نیز درکشد و چنانچه از هیبت روز بأس دلش در سینه طپیده در مقام روح و استیناس به روح و ریحان امن و امان نیز رسیده باشد و آیین پادشاهی در رزم و بزم و لطف و عنف و هیبت و رحمت و غم و شادی و اسر و آزادی و بسط و گشاد و گرفت و داد بیاموزد. به موجب فرمان او را به حضرت آورده در مقام نوازش کیسه املش پرنقد امانی شده کاسه مل مالامالش دادند. ساقیان زهره جبین باده‌های نوشین با کواب و اباریق و کَأْسٍ مِنْ مَعِینٍ «۱» گردان ساختند و اطراف بزم همایون از سیب زنخدان و نار پستان وَ فاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ «۲» آراسته شد و خوان‌سالاران انواع اطعمه گوناگون و لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ «۳» کشیدند و حورا چهرگان به حرکات موزون و حور عین كَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ «۴» پیرامون مجلس فرمان فرمای ربع مسکون بودند و دیگر تکلّفات از حدّ وعد بیرون

مصرع

ساقیان در مقام غنج و دلال

می گردانیدند و مطربان خوش الحان صدای نغمه به اوج زهره می‌رسانیدند. «۵»

---

(۱). سورة الواقعه ۱۸.

(۲). ایضا ۲۰.

(۳). ایضا ۲۱.

(۴). ایضا ۲۳، ۲۲.

(۵). در خصوص شرح این مجلس رجوع شود به عجائب المقدور فی نوائب تیمور. مؤلف کتاب، ابن عربشاه، نوشته است وقتی ایلدرم وارد مجلس شد متوجه شد که زنانی که در آن مجلس ساقیگری می کردند کنیزگان و پردگیان حرم وی بودند (زندگانی شگفت‌آور تیمور ص ۱۹۱).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۳۷

و از جمله الطاف موعود که حضرت صاحب‌قران درباره قیصر فرمود تفویض سلطنت مملکت روم برقرار معهود بود، و سیورغالات مجدّد بر آن افزود و خاطر خطیر صاحب‌قران جهانگیر، بعد از فراغت از عشرت، التفات بر احوال ملک و ضبط سلطنت انداخت و رایت عزم پادشاهانه به صوب سایر بلاد روم برافراخت.

ذکر فرستادن قاصدان به هرجا و آمدن ایلچیان از هرجا «۱»

حضرت صاحب‌قران مولانا بدر الدین احمد ولد شیخ شمس الدین محمد جزری را به رسالت مصر فرستاد. محصّل رسالت آن‌که تأیید الهی تمام مملکت روم را مسخّر «۲» ما ساخت و با سایر ممالك ایران و توران انضمام یافت. می‌باید که سکه و خطبه دیار

مصر و شام و توابعهما من البلاد العظام به فرّ القاب ما آرایش یابد و اتلمش را در زمان به این طرف روان سازند و اگر از قصور عقل و غرور نفس در امور مأمور اندک فتور جایز دارند، بعد از مراجعت روم، لشکر متوجّه مصر خواهد شد. تا دانند و قد اعذر من اعذر.

و در آن ایام که اردوی فلک احتشام کوتاهیه را مرکز اعلام نصرت اعلام ساخته بود چند قاصد به هرجا فرستاد. از آن جمله دو نفر به قسطنطنیه که به استنبول مشهور است پیش حاکم آن‌جا تا گور و پیغام داد که جزیه و باج به ادا رسانند تا در امان باشند و دو نفر دیگر پیش سلیمان «۳» چلبی که به اسریقه گریخته و در گزل حصار که پدرش در مقابل استنبول ساخته بود نشسته مضمون آن‌که به درگاه اسلام پناه می‌باید آمد یا مال فرستاد و اگر نه لشکر کامیاب عازم آن طرف آب خواهد شد.

---

(۱). حاشیه نسخه ک: «در ظفرنامه فرستادن قاصدان را به اطراف در سنه خمس و ثمانمایه می‌نویسد (ر ک ج ۲ ص ۳۳۱) و در مؤلفی که این اجزا منقول از آن است در سنه اربع و چون صاحب این مؤلف در یورش روم و دیگر یورشها ملازم بوده از مؤلف او نقل می‌شود.»

(۲). ک، س: مسخّر فرمان ما.

(۳). نسخ: ا مسلمان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۲، ص: ۹۳۸

چون قاصدان به استنبول رسیدند، تاگور «۱» شرح فتوحات آن حضرت شنیده بود. دانست که جز مسکنت و انقیاد چاره نیست. ایلچی همراه قاصدان کرده فلوری بسیار و تحف بی‌شمار فرستاد و گردن بر ادای جزیه نهاد و مراسم بندگی و انقیاد و لوازم طاعت‌گزاری پیغام داد. آن حضرت جزیه برو مقرّر کرده ایلچی او قبول آن را متعهّد شد و آن حضرت فرستاده تاگور را خلعت پوشانیده اجازت مراجعت فرمود. و چون موکب همایون به موضع تنغوزلغ «۲» رسید، قاصدان که پیش سلیمان «۳» چلبی رفته بودند بازآمدند و او شیخ رمضان را، که در زمان پدرش منصب قضا و مسند وزارت مستقر او بود، همراه ایشان کرده جانوران و اسبان و فلوری فراوان به رسم پیشکش روان ساخته بود و عرضه داشته که:

مصرع

من از کمترین بندگانم

چون کمال کرم آن حضرت پدرم را احترام فرموده در مجلس عالی مقام نشستن داد، من نیز سر بر جاده فرمانبرداری دارم. اگر فرمان شود به حضرت آمده مراسم بندگی به جای آورم. آن حضرت سخنان پادشاهانه فرموده صورت نصایحی که [بارها] به پدرش پیغام داده بود و اثر نکرده تا بدین واقعه مؤدّی «۴» شد اظهار فرمود و گفت گذشتنی گذشته. آنچه در پرده غیب بود به ظهور آمد. اکنون از گذشته گذشتیم. عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ. «۵»

مصرع

که گفته‌اند بزرگان که از گذشته نگویند

اگر آن فرزند آید از پدر عزیزتر باشد. بی‌اندیشه متوجه گردد و تا غبار

---

(۱). این کلمه مرکّب است از دو جزء تاگ (- تاج) و ور یعنی تا جدار و این لقب را مورخین اسلامی به سلاطین مسیحی اطلاق می‌کرده‌اند. این کلمه به صورت تکفوز نیز آمده است.

(۲). در ظفرنامه یزدی این اسم به صورت بلق (بالیغ؟) آمده. (ج ۲ ص ۳۳۱).

(۳). نسخ: ا مسلمان.

(۴). ک، س: مدّتی.

(۵). سورة المائده ۹۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۳۹

وحشت از آینه مصادقت برخیزد ایلچی را به کلاه و کمر و خلعت مغرق به زر و اسبان راهوار و درم و دینار نواخته رخصت معاودت فرمود.

و درین اثنا، پادشاه سلطان محمود خان و امیر شاهملک و جمعی امرا که به جبغون رفته بودند و پادشاه را در اثنای راه عرض مرضی طاری شده اشتداد یافت و در کجک برلغ به جوار رحمت حق پیوست و حضرت صاحب‌قران را از استماع این خبر

مصرع

دیده دریا گشت و دل آتش فشان شد از غمش

و زبان اصطبار به کلمه إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ «۱» گوهربار ساخت و امیر شاهملک و باقی امرا کجک یرلغ و آق یقه و عدالیه که بر کنار دریا واقع است تاختند و در عدالیه شیخ ارسلان «۲» و شیخ حاجی سلدوز به جنگ هلاک شدند و امرا سواحل دریا و تمام ولایت من تشا و تکه ایلی را غارت کرده و غنیمت گرفته به اردوی همایون بازآمدند و در آن زمان که تیر اعظم به برج میزان تحویل نمود و سپاه تیرماه حلل سبزکار اشجار می‌ربود، آفتاب طلعت حضرت صاحب‌قران سایه دولت برّ منغوزلغ «۳» انداخته بود و امیر سید خواجه که به جانب ایل آیدین رفته چنانچه سبق ذکر یافت درین ولا مراجعت نموده به منغوزلغ «۳» آمد و جمعی لشکریان را که همراه بودند به سبب اختلاف هوا، غلط گفتم بلکه به موجب فرموده یفعل اللّه ما یشاء، مزاج از منهاج استقامت انحراف یافته زمان حیات منقضی شد و سید خواجه را نیز عارضه‌ای صعب طاری شد و حضرت صاحب‌قران سایه التفات بر عیادت او انداخت و شدّت مرض او را به نور حضور ضعیف و نابود ساخت. «۴»

---

(۱). البقرة ۱۵۶.

(۲). ظف: شیخ سیلانی، نسخه کلکته سبلای، (ج ۲ ص ۳۳۲).

(۳). نسخ ک، س: تنفوزلق.

(۴). ظف: «و در آن حوالی چشمه‌ای بود که آب آن هرجا درنگ می‌کرد زهر می‌شد. بعضی لشکریان نادانسته از آن آب بیاشامیدند و سبب هلاک ایشان گشت.» (ج ۲ ص ۳۳۳).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۴۰

بیت

می‌کشید اندوه دل سوی عدم دامان اومقدم سلطان درآمد در میان جان او

ذکر مقرر فرمودن سلطان آفاق در مملکت روم مواضع قشلاق

چون فصل خزان آهنگ غارت بساتین و رزان کرد و گلبن از زینت انوار و زیور ازهار خالی ماند و اشجار از حلیت ثمار و پیرایه برگ و بار عاطل شده و روز به‌سان جعد زنگی عنان به سوی کوتاهی تافت و شب مانند زلف رومی درازی یافت، حضرت صاحب‌قران با شاهزادگان و نوینیان در باب یورت قشلاق مشورت فرمود و برای هریک شهری و ولایتی تعیین نمود. قاصد پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد که رایت ظفر پیکر به طرف دست راست برافرازد و مخالفان را برانداخته مستأصل سازد و در شهر

مغنی سیاه قشلاق کند و شاهزاده از ینگی شهر عازم مخالیچ شد و از آن‌جا عزیمت بالکسری نموده و ولایت و شهر آن را غارت کرده در مرغزاری فرود آمد و چون از شب پاسی گذشت، الیاس سوباشی با جمعی جیناغان «۱» که در آن حوالی بودند شبیخون آوردند و وفادار که به چنداول رفته بود خبر دیر رسانید و مخالفان ناگاه در اردو ریختند و چون لشکریان جمعی به جبغون رفته بودند و باقی غافل غنوده، شاهزاده از اردو بیرون رفت و امیر جهانشاه و امرای دیگر هم در آن شب جمع آمده بر مخالفان حمله بردند و جمله آن زیاده‌سران را از پا درآوردند و امیر جهانشاه در همان مرغزار فرود آمد تا آغرق شاهزاده از عقب رسید و چند روز در آن محلّ توقف نمودند و شاهزاده امیر جهانشاه و امیر سونجک را به جانب پرغمه فرستاده ایشان شهر و ولایت غارت کردند و شاهزاده سواحل را تاخته به مغنی سیاه رفت و این مغنی سیاه در دامن کوهی واقع شده آبهای روان سازوار و هوای زمستانش

---

(۱). ظف: جیناغان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۴۱

خوشتر از نسیم بهار و یورت قشلاق برای امیرزاده شاهرخ در جوانغار ولایت کرمیان ایلی مقرّر شد و شاهزاده نزدیک الغ برلغ و کجک برلغ قشلاق فرمود.

و حضرت صاحب‌قران از بیغورلغ نهضت فرموده به شهر دوغرلغ رسید [که در کتب قدما آن را لاذقیه خوانند]، «۱» شهری با نعمتهای ارزان و میوه‌های فراوان. آن بلده حضرت صاحب‌قران را خوش آمده اهالی آن‌جا را به غیر مال امانی تعرّض دیگر نرسانیدند و موکب همایون از آب سندوراس که تیمورتاش بر آن پل بسته عبور فرمود و در آن محل پسران من تشا امیر محمد و اسفندیار

مصرع

به درگاه عالم‌پناه آمدند

و هزار اسب پیشکش کشیدند و آن حضرت ایشان را به مزید عنایت امتیاز فرموده و به خلعت و کلاه و کمر سرافراز گردانید و اسفندیار ظفر کردار ملازم شد و امیر محمد قبول مال کرده محصلان الیاس قوچین و فیروز شاه نیک روز شاه همراه ساخته به مقام خود عود نمود و رایات کشورگشای از دو غرلغ به سه منزل به گوزل حصار آمده از آن‌جا نیز مال امانی گرفتند. و چند روز مرابع و مراتع آن ولایت مطرح شعاع اعلام خورشید پیکر شد.

درین اثنا، به عرض همایون رسانیدند که درین حوالی کوهی است و دویست نفر از جیناغان آن را پناه ساخته هرکه از لشکر جهت هیمه و علف بر آن‌جا می‌رود، آن بی‌باکان تعرّض رسانیده بر قتل اقدام می‌نمایند. حضرت صاحب‌قران فرمود که شب هنگام آن کوه را در میان گرفتند و چون صبح صادق بدمید اطراف کوه را چون شفق به خون گلگون گردانیدند و یک متنفّس از آن جماعت زنده نگذاشتند.

نظم

سموم تیغ تو هرجا که بگذرد روزی گیاه سر نزند صد هزار سال دگر

---

(۱). این مطلب در ظفرنامه نیست.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۴۲

و در آن محل مولانا عبد الجبار خوارزمی که از مشاهیر علمای زمان و سالها چون فتح و ظفر ملازم موکب حضرت صاحب‌قران هنرپرور بود بیماری کشیده متوفّی شد غفر اللّه له.

وقایع سنه خمس و ثمانمائه

ذکر آمدن حاکم ماردین و بخشیدن گناه او

حضرت صاحب‌قران از گوزل حصار نهضت فرموده به شهر ایاسلیق آمد «۱» و چند روز آن‌جا توقّف نموده مال امانی به حصول پیوست و از برای محافظت اهالی داروغه بازداشته نصر اللّه تمغاجی را به ضبط مال گذاشت و رایات خورشید پیکر شهر تیره «۲» را، که از بلاد مشهور روم است، منوّر ساخت و آن‌جا نیز مال امانی وصول یافت و درین محل جمعی که با امیر محمد من تشا به درست کردن مال رفته بودند باز آمدند و نقود فراوان و اسبان و انواع هدایا که به رسم پیشکش آورده بودند به عرض رسانیدند و مدّتی آن مقام محلّ خیام دولت و اقبال و مضرب بارگاه سعادت و اجلال آمد

و سلطان ماردین ملک عیسی، که هنگام مراجعت اعلام همایون از ممالک شام خوف و هراس به خود راه داده به آن جهت شهر ماردین در معرض هلاک افتاد، درین وقت از کرده پشیمان شده بود و دانسته که درد نکبت او را جز طبیب لطف آن حضرت دوا نخواهد کرد. مخایل وهم از خود دور کرده و به وسایل عقل تمسّک نموده روی به درگاه عالم‌پناه آورد و التجا به جناب امیرزاده شاهرخ نموده او را شفیع ساخت و شاهزاده به مقتضی مکارم اخلاق متقبل شفاعت و متعّهد عنایت گشته ملک عیسی را بر شیوه گناهکاران سربرهنه پیش آورد و شفیع شد. آن حضرت

---

(۱). نسخ: اباشلیق- تصحیح از ظفرنامه.

(۲). یعنی شهرTeiraمرکز امیرنشین آیدین (ر ک سفرنامه ابن بطوطه).

ملتمس شفیع مبذول داشته شهباز مرحمت در هوای مکرمت پرواز داد و بال شفقت و عنایت بر سر او بازکرد و به خلعت خاص و تاج و کمر اختصاص فرمود و به شرف مواصلت با دودمان بزرگوار مشرّف ساخت و مخدّره او را نامزد امیرزاده مظفر الدین ابا بکر گردانید.

نظم

آن کرد با وی از کرم و لطف و مرحمت کابر بهار با چمن و بوستان نکرد تا عالمیان را اثر لطف و عنف و انعام و انتقام معلوم شود و مضمون نبّأ عبادی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ وَ أَنَّ عَذابِی هُوَ الْعَذابُ الْأَلِیمُ «۱» ظاهر گردد و چون پادشاه سایه اللّه است که السلطان ظلّ اللّه فی الارض، اگر افعال او بر آن منوال واقع شود غریب و عجیب نباشد.

مصرع

سایه خورشید را بود تابع

ذکر فتح از میر گبران و شرح محاربه آن

درین اثنا، به مسامع جلال پیوست که در کنار دریا قلعه‌ای است از میرنام «۲» به غایت حصین از سنگهای بزرگ تراشیده برآورده و از سه طرف دریاست و در یک طرف که خشکی است خندقی عمیق فروبرده و از زیر تا بالا به سنگ و گچ برآورده‌اند. مجمع صنادید فرنگ است و ناموس ایشان بدان بازبسته و ناقوس آن تا غایت نشکسته. دیرهای آن معمور و اموال و خزاین موفور اگرچه در میان ممالک روم است بر کنار دریا واقع شده و سواحل آن اکثر شهرهای معظم فرنگ است و

---

(۱). سورة الحجر ۵۰/ ۴۹.

(۲). ظف: «حشری عظیم از افرنج رجیم آنجا جمع آمده و آن را ازمیر خوانند و به زعم کاذب خویش از مواضع متبرّک دانند. چنان‌که از دیگر مواضع به قصد زیارت آنجا روند و نذور و صدقات رسانند ...» ج ۲ ص ۳۳۵

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۴۴

فرنگان جهت آن‌که اسیران ایشان به ممالک روم می‌افتند و راه دیگر نیست که به فرنگ بازروند خود را به آن قلعه می‌رسانند و در کشتی نشسته به فرنگ می‌روند و فرنگان برای این مصلحت آن قلعه را معمور داشته و هزار مرد را اجرت و مایحتاج داده کوتوال می‌سازند و ساکنان قلعه مجرّد می‌باشند و از تمام ولایت فرنگ به آن‌جا نذور می‌فرستند و به مثابت کعبه بزرگ و محترم می‌دارند و تا غایت از آن‌جا جزیه و خراج به کسی نداده‌اند و پدر ایلدرم بایزید لشکر به قصد فتح آن کشید و به سعی تمام کوشید و ایلدرم بایزید نیز هفت سال آن را محاصره کرده و به جایی نرسیده و مسلمانان نزدیک آن حصار بر سر کوهی قلعه‌ای دارند و آن را نیز ازمیر می‌گویند و پیوسته میان این دو حصار محاربه و کارزار است و بیشتر فرنگان غالب می‌آیند.

حضرت صاحب‌قران را از استماع این خبر عرق دینداری در حرکت آمده همت خسروانه بر قلع آن قلعه گماشت و فرمان همایون نافذ شد که امیرزاده پیر محمد و امیر شیخ نور الدین و دیگر امرا متوجه قلعه شوند و اول رسولی فرستاده ایشان را به ملت اسلام دعوت کنند. اگر به دین اسلام درآیند اعلام نمایند تا درباره ایشان انعام و اکرام فرمایند و الّا اقل ما فی الباب مطیع شده جزیه دهند. شاهزاده و امرا نزدیک ازمیر رفته ایلچی فرستادند و لطف وعده و عنف وعید و انواع بیم و اصناف امید پیغام دادند. اصلا مفید نیفتاد و گمراهان بر کفر و ضلال اصرار نموده از قبول جزیه و مال ابا و امتناع کردند. حاکم قلعه که ماه نوس «۱» نام داشت کسان به شهرهای سواحل که در حکم فرنگ است، مثل رمان، غلطه و ساموس و هروس و خنجل «۲» و غیره فرستاده لشکرها به معاونت او آمدند و دو هزار مرد مکمل جمع شدند و اسباب قلعه‌داری مرتب ساختند.

چون رای آفتاب اشراق صاحب‌قران آفاق بر این احوال اطلاع یافت، آغرق را

(۱). نسخ: مانوس.

(۲). نسخ: جیجل- تصحیح از ظفرنامه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۴۵

مصرع

در دامن شهر تیره بگذاشت

و با آن‌که زمستان بود و طغیان بارندگی آثار طوفان می‌نمود، آن حضرت پای دولت در رکاب سعادت آورده به نیت غزا و تسخیر ازمیر سوار شد «۱» و لشکر منصور

نظم

همه شیرمردان روز نبرد که از قعر دریا برآرند گرد روان شد و به موجب فرمان حضرت صاحب‌قران لشکرها که در قشلاقها بودند، چون امیرزاده امیرانشاه و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابا بکر و دیگر امرا که با ایشان بودند به صوب ازمیر توجه نمودند و چون موکب ظفر شعار نزدیک آن قلعه هرمان آثار رسید، از صدای نقاره و برغو و غریو گورگه و کوس و خروش سورن زلزله در کوه و ولوله در گروه افتاد و از کثرت لشکر دشت و صحرا به تنگ آمد و غلغله تهلیل و زمزمه تکبیر جهان بر چشم بی‌دینان ازمیر تاریک ساخت و حکم جهان مطاع نفاذ یافت که غازیان ظفرنشان از زیر دیوارهای قلعه که به سنگ برآورده بودند سنگها بیرون آرند و چوبها به جای آن نهند و جنگ انداخته نقبچیان مشغول شدند و چند روز کار کرده دیوارها بر سر چوب کردند.

مصرع

پیوسته روز و شب همه پیکار و جنگ بود

و امیر شاهملک را فرمود که در طرف دریا که سه رکن قلعه در آب بود، سه پایه‌های بلند و چوبها استوار ساخته و به خس و خاشاک راهی پهن که سپاه منصور بر آن ایستاده جنگ توانند کرد ترتیب داد و میان دریا و قلعه سدّی بسته راه آمد شد مخالفان مسدود گشت. در این اثنا، امیرزاده امیرانشاه و امیرزاده محمد سلطان که در قشلاق مغنی سیاه بودند آغروق را به عهده امیر شمس الدین عباس گذاشته به موکب همایون پیوستند و به محاربه شتافتند. و سپاه ظفرنشان، به

---

(۱). حاشیه نسخه ک: «روز شنبه ششم جمادی الأولی» (ظفرنامه ج ۲ ص ۳۳۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۴۶

موجب فرموده حضرت صاحب‌قران، به یک‌بار عزم رزم و پیکار کردند. ازین طرف مسلمانان صف در صف بسته و پشت بر پشت پیوسته به زخم ناوک دلدوز و خدنگ جگرسوز و سنگ عراده و منجنیق برج و باروی قلعه را پاره‌پاره می‌ساختند و چاخویان نقبها را آتش زده دیوارها می‌انداختند و از آن جانب، فرنگان به ضرب کمان رعد و سنگ نفط و تیر تخش و کمان چرخ زبانه آتش جنگ به آسمان می‌رسانیدند و از طرفین آواز نقاره و ناقوسها درهم افتاده خروش و نفیر کوس و کرنای گوش زمانه را کر می گردانید.

و درین ایام که غازیان لشکر اسلام در محاربه اعدای دین نبی (ع) بی‌آرام بودند، غمام از بام تا شام و از شام تا بام چنان به اهتمام باران بود که جهان را در آینه اندیشه صورت طوفان می‌نمود.

نظم

طوفان روان و رعد خروشان و برق تیزو زدود ابر دیده انجم سرشک ریز

بحر محیط کف زده بر سر ز بیم غرقاز بس که گشت روی زمین جمله موج خیز و صدمه شیران بیشه شجاعت و حمله دلیران پیشه جلادت بنیاد صبر و قرار مخالفان ملّت نبوی را مزلزل و مستأصل گردانیده عاقبت نسیم فتح و ظفر، از مهبّ اقبال صاحب‌قران هفت کشور، در وزیدن آمد و صبح سعادت اهل اسلام از مشرق عنایت دمیدن گرفت و دیوارهای قلعه را که بر سر چوبها گرفته بودند و نقبها را که پر هیمه و نفط کرده بودند آتش زدند و دیوارهای قلعه چون رایت اهل ضلالت نگونسار شد و کفار فجّار عرضه تیغ آبدار و عرض سهام خونخوار گشتند. رویهاشان از بیم چون چشمشان کبود و زرد گشته و گردنهاشان از زخم شمشیر حمایلی بنفش و سرخ شده بود و غازیان نصرت شعار از رخنه‌ها به حصار درآمده قلعه را مسخر ساختند و اعدای

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۴۷

دین مستبین را به تیغ بی‌دریغ بکلی برانداختند و اندکی خود را در آب انداخته بیشتر هلاک شدند و قلیلی خود را به کشتی رسانیده جان از ورطه هولناک بیرون بردند و سپاه ظفر شعار قلعه کفار را با زمین هموار کردند. «۱» ملک بر فلک این ندا می کرد که قاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَیْدِیکُمْ وَ یُخْزِهِمْ وَ یَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ وَ یَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ «۲» و روزگار به زبان استبشار می گفت نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ «۳» و از بعضی بلاد فرنگ، کشتی بزرگ که آن را گوگه می گویند و دو بادبان و زیاده می‌دارد، مشحون به مردان کار به مدد حصار ازمیر آمده بودند و چون از شهر و حصار اثر ندیدند به‌سان لنگر متحیّر مانده کشتی را در میان دریا بازداشتند و حضرت صاحب‌قران فرمود که از رعداندازان چند سر از کشتگان ازمیر به جانب کشتی انداختند و چون آن بی‌بصران به عین الیقین سر همکیشان خود را معاینه دیدند، از غایت دهشت به صوب ولایت خود بازگشتند و تسخیر و تخریب ازمیر به عون ملک قدیر به مدت دو هفته تیسیر پذیرفت و اهالی آن دیار که از حصانت آن حصار آگاه بودند به تخصیص ایلدرم

بایزید حیران ماند و بر همه روشن شد که آن حضرت مؤید من عند اللّه است.

مصرع

گرنه تأیید الهی باشد اینها کی شود

إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. «۴»

ذکر قلعه فوجه «۵» و رسیدن ایلچیان از اطراف مملکت روم و فرنگ

بعد از این فتح مبین و رافع رایت دین متین و قمع زمره مفسدین و قلع فرقه

---

(۱). ظف: «و مجموع سنگ و آجر و آلات آن را به دریا ریختند.» (ج ۲ ص ۳۴۰).

(۲). سورة التوبة ۱۴.

(۳). سورة الصّف ۱۳.

(۴). سورة هود ۷۳.

(۵). نسخ: فرضه- ظف: فوجه. منظور شهرFOCAاست یعنیPHOCAEAباستانی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۴۸

متمردین، فرمان عالی نافذ شد که امیرزاده محمد سلطان به صوب قلعه فوجه، که به مسافت یک روزه راه ازمیر در کنار دریاست و غلبه فرنگ به آن‌جا پناه برده‌اند عزیمت نماید و چون شاهزاده حوالی قلعه را محل موکب همایون ساخت، اهل قلعه صولت او را شنیده سطوت او را معاینه دیدند، بزرگان ایشان در مقام تضرع آمده به قبول ادای مال جزیه [جان و خان‌ومان خود را بازخریدند و شاهزاده ایشان را امان داده نواب او مال جزیه] «۱» گرفتند و مظفر و منصور به موجب فرموده، به جانب آغروق خود که در قشلاق مغنی سیاه بود بازگشت.

مصرع

ظفر و نصرتش یمین و یسار

و درین مقام باز از پیش پسران ایلدرم بایزید ایلچیان آمدند. شیخ رمضان، که پیشتر از طرف سلیمان چلبی آمده بود، بازآمد و از برادر عیسی چلبی قطب الدین نامی رسید و قاصدان به وسیله امرای عظام شرف بساط بوس یافته اسبان راهوار و تحف شاهوار به عرض رسانیدند و عرضه داشتند که سلیمان «۲» چلبی و عیسی چلبی کمر عبودیّت بسته و اشارات عالیه را مترصّد نشسته‌اند و چشم امید به عواطف پادشاهانه گشوده‌اند و اظهار اطاعت و بندگی نموده.

چون فرستادگان این سخنان به ادا رسانیدند، آن حضرت چشم عنایت بر حال قیصرزادگان گماشت و حکومت ولایت اسریقه و دیگر بلاد و دیار بریشان مسلّم داشت و یرلیغ همایون به آل تمغا شرف صدور یافت و فرستادگان را به عنایات پادشاهانه نواخته خلعت و زیور و اسب و زر داد «۳» و از برای قیصرزادگان جامه طلادوز و کلاه و کمر فرستاد و اجازت مراجعت فرمود. «۴»

مصرع

چشمها روشن شد از عین عنایت جمله را

---

(۱). ک ندارد.

(۲). نسخ: ا مسلمان.

(۳). ظف: خلعت فاخر و اسب مکمّل به زین زر (ج ۲ ص ۳۴۲).

(۴). در ظفرنامه آمدن قاصدان سلیمان و عیسی، قبل از حمله به قلعه فوجه آمده است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۴۹

و حضرت صاحب‌قران بعد از تسخیر ازمیر گبران سایه مرحمت بر ازمیر مسلمانان انداخت و ساکنان آن را به خلعت و انعام و جیبا و اسلحه از تیر و کمان و سنان و حسام تقویت فرموده و مال بسیار بریشان پریشان کرد و دست ایشان را قوی ساخت تا به قوّت دین مسلمانی و معاونت حضرت صاحب‌قرانی غزا کنند و نگذارند که بی‌دینان باز به این جانب آیند و به عمارت قلعه اشتغال نمایند. الحق بازوی دین به قوّت مساعی آن حضرت قوی شد و پشت اسلام به اهتمام او متین گشت و رایت عالمگیر، بعد از فراغ از تسخیر ازمیر، به جانب آغرق همایون که در شهر تیره بود عود فرمود و از آن‌جا به صحرای ایاسلیغ «۱» آمد و امیر سلیمانشاه که از انگوریه به جبغون رفته بود از راه اسواق آمده و در قرایغاج به موکب فرّخ امیرزاده شاهرخ پیوسته جریده به درگاه عالم‌پناه شتافت و سعادت بساط بوس یافته روان باز گردیده به جناب شاهرخی ملحق شد. در خلال این احوال، یکی از ملوك فرنگ سته «۲» نام، که حاکم شهر ساقز بود که مستکی از آن‌جا بیرون آرند، «۳» از استماع اخبار سپاه منصور، از مستی خواب و غرور و پندار هشیار و بیدار شده ایلچی عاقل با مال بسیار و تحف بی‌شمار فرستاده عرضه داشت که به ادای جزیه و خراج منّت دارم و انقیاد اوامر و نواهی را خدمتکار. حضرت صاحب‌قران مضمون عرضه داشت او را به سمع رضا اصغا فرموده عاطفت پادشاهانه شامل روزگار حاکم و محکوم آن دیار گشت و جزیه مقرّر ساخته اهالی آن دیار را ایمن گردانید و ایلچی را نوازش فرموده اجازت یافت و حکم همایون نافذ شد که امیرزاده اسکندر و علی سلطان تواچی و دیگر امرا ایلغار کرده ایل بزم «۴» را تاخت کنند و امرا آن نواحی را غارت کرده غنیمت

---

(۱). نسخ: ابا شلیغ- ظف: ایازلق.

(۲). ظف: یکی از ملوك افرنج سیه نام- نسخه بدل: سبه.

(۳). حاشیه ف: «شهر ساقز که مصطکی از آنجا می‌آورند و گویا در جایی دیگر نمی‌باشد.» منظور همان جزیره معروفKhiosمی‌باشد.

(۴). تصحیح از ظفرنامه چاپ کلکته. در نسخه چاپ تهران: ایل زم (ج ۲ ص ۳۴۴).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۵۰

فراوان یافتند و از تمام آن ولایت مال امانی گرفته

مصرع

به فتح و ظفر سوی اردو شدند

و حضرت اعلی از ایاسلیغ «۱» نهضت فرموده به جلگای بیغوزلغ آمد و امیرزاده محمد سلطان که از قشلاق مغنی سپاه بیرون آمده بود از راه اله شهر نزدیک اردوی همایون رسیده با معدودی سعادت ملازمت دریافت. فرمان عالی صادر شد که شاهزاده با سپاه برانغار از طرف دست چپ عازم انگوریه شده در قیصریه به اردوی اعلی پیوندد و شاهزاده در تنغوزلغ توقّف نمود تا لشکر او رسید و صاحب‌قران از آن‌جا عزیمت فرموده به سلطان حصار آمد و فرمان فرمود که جماعت جیناغان «۲» که در کوههای آن‌جا متحصّن بودند همه را عرضه تیغ هلاك ساختند و آن حضرت عنایت فرموده کوتاهیه و بیغوزلغ و قراشهر و الوس کرمیانه را به یعقوب چلبی که حکومت آن ولایات به حساب ارث به او می‌رسید و از ایلدرم بایزید گریخته به شام رفته بود و بعد از فتح شام، ملازم رکاب ظفر انتساب شده ارزانی داشت و یرلیغ جهان مطاع عنایت نموده به خلعت و کمر سرافراز گردانید و سالها حکومت آن دیار بر او و پسر او قرار یافت. «۳» رایت ظفرنشان به راه الغ «۴» برلغ روان شد و امیرزاده شاهرخ که در ولایت گرمیان نزدیک الغ برلق و

کیجک برلق قشلاق فرموده بود از آن‌جا بیرون آمده به موکب همایون پیوست و سپاه ظفرپناه، از گرد راه، روی جلادت به فتح قلعه الغ برلغ نهادند و کمر شجاعت بر میان سعادت بسته در ساعت گشادند و بعد از تسخیر قلعه، ناگاه تیری بر سینه امیر جلال اسلام آمده جان به حق تسلیم کرد و در تاریخ وفات او گفته‌اند:

---

(۱). نسخ: ابا شلیغ.

(۲). ظف: جیتاغیان.

(۳). ف: هردو پسر او- ظف: «و الحال هذه که او وفات یافته ایالت آن ولایت هنوز به پسر او تعلق دارد.» (ج ۲ ص ۳۴۵).

(۴). ظف: الغ و برلغ- مسلما مقصود شهر الوبورلوست نزدیک دریاچه در ایالت حمید.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۵۱

شعر

کان تاریخه بنصف رجب«طیب روح و طاب مثواه» ۸۰۵ و قلعه را بعد از قتل مردان و اسر زنان با زمین همسان ساختند.

ذکر فتح قلعه اگری در ونستین «۱»

درین ولا- به سمع اعلی رسید که در ولایت حمید از توابع روم قلعه‌ای است به حصانت مشهور و در کتب تواریخ به فلک‌آباد مذکور و اکنون اگری در «۲» گویند و در آن جلگا دریایی است بیست فرسخ طول و چهار فرسخ عرض. چند رود معتبر در آن می‌ریزد و در پایان جلگا از یک موضع بیرون می‌رود. آبی در غایت عذوبت و هوائی در کمال لطافت. اطراف آن همه باغستان و در میان آب، قریب شهر و قلعه دو جزیره یکی گلستان که کلیسیا و معبد فرنگ بوده و یکی را جزیره نستین خوانند و در نستین «۳» که بزرگتر است قلعه‌ای ساخته‌اند و عمارات پرداخته و نقود و اموال و غلّات و ارتفاعات در آن قلعه نگاه دارند و شهر اگری در سه طرف در آب و یک طرف به کوه پیوسته است و تسخیر آن در وهم نمی‌گنجید و خرد آن را به میزان اعتبار با قله فلک به یک ترازو می‌سنجید و حاکم آن را پادشا نام است خلق بسیار در آن‌جا جمع آمده‌اند و به اعتماد آب ایمن نشسته.

چون شرح این معانی به وقوف حضرت صاحب‌قرانی رسید، آغرق را به جانب آق شهر روان فرمود و ایلدرم بایزید را که عرض مرضی طاری شده بود، اطبّای حاذق، چون مولانا عزّ الدین مسعود شیرازی و مولانا جلال الدین عرب ملازم ساخته

---

(۱). نسخ: اگری دز ونستین- ظفرنامه (ج ۲ ص ۳۴۵): اکری در ونسپین. صحیح همان اگری در است. اما نستین را در کتب نیافتم.

(۲). نسخ: اگری دز.

(۳). نسخ: نستین.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۵۲

همراه آغرق فرستاد و از الغ برلغ به عزم تسخیر اگری‌در «۱» ایلغار فرموده صباح شنبه هفدهم رجب آفتاب رایت آن حضرت پرتو سعادت بر اطراف اگریدر انداخت و روز دیگر به موجب فرمان همایون امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابا بکر و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک و علی سلطان تواچی و امیر سونجک عازم تسخیر حصار شده به کوه برآمدند و فوجی از دامن کوه نزدیک دروازه رفتند و از اطراف و جوانب جنگ انداخته به قوّت دولت قاهره حصار را مسخّر ساختند و بسیاری از مخالفان را به تیغ قهر گذرانیدند. امّا اکثر خود را در آب انداخته پناه به آن دو جزیره بردند و اشارت علیه به احضار استادان نجّار صادر شده در قرب سه روز پنجاه شصت کشتی معتبر که هریک جای صد و دویست مرد مسلّح بود مرتب شد

«۲» و مردان در کشتیها درآمده چون کواکب که در بحر اخضر فلک جاری است مراکب و سفاین در آن دریا روان شد و دریا بر اهل جزیره آتش فعل گشته مضمون وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ «۲» به ظهور آمد و در میان آب، دود از نهاد رومیان برخاست. مجموع به زنهار آمده به مال امان جان خود را بازخریدند و بعد از تسخیر قلعه و جزیره که تملّك آن در سر ملوك گذشته نگذشته بود و هوای استخلاص آن در ضمیر سلاطین رفته نیامده حاکم آن را کوچ کرده «۳» از باقی به مال امانی قناعت نمود و تمام اموال آن‌جا را صاحب‌قران دریانوال به سپاه منصور عنایت فرمود.

و درین اثنا، از جانب امیرزاده محمد سلطان، «۴» پسر مبشّر آمده خبر آورد که شاهزاده را عارضه روی نمود و خاطر آن حضرت نگران شده قاصد فرستاد که صورت

---

(۱). اگری دور همان پروستانای قدیم رومی است در کناره جنوبی دریاچه اگری دور (ر ك سفرنامه ابن بطوطه و کتاب اراضی خلافت شرقیه).

(۲). ظف: «امر لازم الأمتثال صدور یافت که عمدها ببندند و کشتی‌ها از چوب و پوست گاو و اسب مرتّب سازند ... تمام شاهزادگان و امرا به کشتیها درآمده متوجه قلعه نسپین شدند.»

(۳). ظف: «از خون او درگذشت و فرمان شد که او را به خانه کوچ نقل نمایند.» (ج ۲ ص ۳۴۷).

(۴). ظف: امت پسر مبشر.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۵۳

حال نیکو بازنماید و موکب همایون از اگری‌در به جانب آق شهر در حرکت آمد و عبور موکب منصور بر لشکر جوانغار و اردوی امیرزاده شاهرخ بود. شاهزاده وظایف طوی و پیشکش و نفایس اموال به عرض رسانید و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه نیز خدمات به جای آورده عزّ قبول یافت. و درین ولا، امیر محمد قرامان به رسم مال امانی و اسم تحفه و تهانی چندان اموال و اقمشه آورد که زیاده از حوصله مملکت او بود و آن حضرت که او را از بند ایلدرم بایزید خلاص کرده جای پدرانش را مع الزّواید به او عنایت فرمود- چنانچه تقدیم یافت- باز او را به صنوف مکرمت اختصاص بخشید و به ولایت او بازگردانید و او محسود اقران در مملکت خود به امن و امان قرار یافت.

ذکر وفات قیصر روم ایلدرم بایزید «۱»

ایلدرم بایزید را مرضی مزمن بود و اعراض نفسانی با آن ضمّ شده به علّت ضیق النّفس و خناق کشید و حضرت صاحب‌قرانی اطبّا را به ملازمت اوامر فرمود و به شربتهای خوشگوار و غذای سازگار اشارت نمود امّا هیچ‌یك از آن مفید و نافع نیامد.

نظم

دارو سبب درد شد این‌جا چه امید استاز ساختن ادویه و شربت بیمار و صاحب‌قران کامکار در خاطر همایون چنان قرار داده بود که چون از قضایای ممالك روم فراغی حاصل شود، قیصر را معظّم و مکرّم بر سریر مملکت او نشاند تا عالمیان را عفو شامل و مرحمت کامل آن حضرت معلوم شده دانند که:

---

(۱). ابن عربشاه نوشته است: «سلطان غازی شهید ایلدرم بایزید که نزد وی (- تیمور) بند بر پای در قفس آهنین به سر می‌برد به رحمت یزدان پیوست.» (زندگانی شگفت‌آور تیمور ص ۲۰۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۵۴

نظم

ملکها را به تیغ می گیردبه سر تازیانه می‌بخشد [امّا]

نظم

من سعی همی کنم قضا می گویدبیرون ز کفایت تو کار دگر است تقدیر با تدبیر بازنخواند و عرض مرض غالب گشته انفاس معدوده به انجام رسید و متقاضی ودیعت حیات به استرداد مواهب خویش برخاسته منشور لِکُلِّ أَجَلٍ کِتابٌ «۱» برخواند و محاسب أَحْصی کُلَّ شَیْءٍ عَدَداً «۲» محاسبه عمرش به فذلک انتها رسانید.

بیت

اگر صد بمانی و گر صد هزاربه مرگ اندر آید سرانجام کار آری کار دنیا همین است و سرانجام دولت چنین. هرکرا بر سریر آسمان رفعت رسانید عاقبت بر خاک مذلّت خوابانید. هر چاشتی را شامی است و هر آغازی را انجامی. عاقل محبّت این عجوز رعنا را بر دل مستولی نگرداند و بر عهد این عروس بی‌وفا اعتماد نکند که هرشب با یکی دست در آغوش دارد و هرروز حلقه مهر دیگری در گوش.

نظم

مجو درستی عهد از جهان بی‌بنیادکه این عجوز عروس هزار داماد است «۳»

---

(۱). سورة الرّعد ۳۸.

(۲). سورة الجّن ۲۸.

(۳). حاشیه نسخه

دل برین گنبد گردنده منه کاین دولاب‌آسیائی است که بر خون عزیزان گذرد

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۵۵

القصّه آن نهال سروری از پای افتاد و در غربت و کربت به هزار محنت و حسرت جان شیرین داد و شب چهار شنبه سیزدهم شعبان در آق شهر، قیصر روح او از کشور بدن ارتحال نموده از دار فنا به دار بقا انتقال فرمود و در آق شهر به جوار مزار شیخ محمود حیران به امانت سپردند و حضرت صاحب‌قران به حوالی آق شهر آمده بازماندگان ایلدرم بایزید به تخصیص پسر او موسی چلبی را نوازش فرموده به خلعت خاصّ و کمر شمشیر مرصّع و ترکش بند و بار طلاـ اختصاص بخشید و یرلیغ همایون به آل تمغا عنایت فرموده صد سر اسب «۱» دیگر کرامت نمود و عورات ایشان را که امیر شیخ نور الدین از برسا آورده بود جامه‌ها پوشانیده اجازت داد و همه را دلجویی کرده پیش دیگر پسران قیصر فرستاد و نعش او را که در آق شهر به امانت سپرده بودند در محفّه آراسته به آیین سلاطین برداشته بر برسا بردند. در عمارتی که ساخته بود مدفون شد. «۲»

نظم

به کنج لحد گشت مأوای اوبرفت از جهان نام و آوای او و آن حضرت آغرق را گذاشته از آق شهر به جانب امیرزاده محمد سلطان به تعجیل روان شد و در اثنای راه امیر برندق «۳» به عرض رسانید که جمعی از تراکمه درغت که مصر بیک و ابراهیم شاه «۴» سردار ایشانند از راه دولتخواهی روگردان شده پناه به کوهی برده‌اند که راه سپاه ظفرپناه نزدیک آن است. فرمان عالی نافذ شد که اطراف آن را گرفته هنگام طلوع آفتاب سپاه نصرت انتساب به شعله تیغ جهانسوز و

---

(۱). ظف: صد اسب تنگ بسته.

(۲). مرگ ایلدرم در ظفرنامه پنج شنبه رابع عشر شعبان سنه خمس و ثمانمائه آمده است. (ج ۲ ص ۳۴۸- ۳۴۹).

(۳). ک، س: امیرزاده برندق.

(۴). ظف: خضر بیک و ابراهیم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۵۶

نوک پیکان آتش‌افروز آن سرگشتگان بدروز را از پا درآوردند و اموال ایشان غارت یافته زن و فرزند اسیر شدند.

نظم

هرکس خلاف رای تو در خاطرش گذشت‌یا کشته شد به تیغ بلایا اسیر گشت

ذکر واقعه امیرزاده مرحوم محمد سلطان بهادر

بر عاقلان هوشمند و کاملان خردمند چون آفتاب روشن است و چون اولیات مبین که دنیا محلّ زوال است و منزل ارتحال. نه صفوت او بی‌کدورت و نه حلاوت او بی‌مرارت. هرکرا بر شاخسار امانی گلی شکفید بازش هزار خار ناکامی در پای دل خلید.

نظم

کدام عیش که آن را زمانه تیره نکردکدام روز که آن را فلک به شب نرساند مقصود ازین سخنان، بیان حال انتقال امیرزاده محمد سلطان است که شانزدهم ماه شعبان دولتخواجه ایلچی بوقا به پایه سریر اعلی آمده عرضه داشت که عارضه شاهزاده صعب شده اشتداد عظیم دارد. «۱» آن حضرت سریعتر از باد به بالین بیمار آمد «۲» و شاهزاده را مجال سخن گفتن نبود. آن حضرت را ملال عظیم روی نمود

---

(۱). در ظفرنامه آمده که چون تیمور به حدود آق شهر رسید «از پیش امیرزاده محمد، دانه خواجه آمد و تقریر کرد که مولانا فرّخ طبیب شاهزاده را مسهلی داد و منجح نیفتاد و بخار اخلاط متوجه دماغ شده و مرض به صرع انجامید.» (ج ۲ ص ۳۴۹).

(۲). حاشیه نسخه ک:

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۵۷

و او را در محفّه خوابانیده همان روز کوچ فرمود و سه مرحله نزدیک رفته و از قرا حصار گذشته در منزلی قرار گرفتند و شاهزاده در غایت سلطنت و کامرانی و نهایت عظمت و جهانبانی که عالم را چشم به دیدار او روشن و چمن روزگار به وجودش گلشن ناگاه ماه طلعت او را روشنی نماند و نهال سرافراز دولت او از پای درآمد.

نظم

فغان ز زحمت این رنج ساز راحت سوزفغان ز گردش این جان شکار جور پرست

که صورتی که به عمری نگاشت خود بستردکه گوهری که به سی سال سفت خود بشکست و شاهزاده نامدار در حوالی سوری حصار به جوار رحمت پروردگار پیوست.

وقوع این حادثه دل خلق عالم را سوخت و حدوث این واقعه آتش حسرت در سینه‌ها افروخت. حضرت صاحب‌قران که او را ولی عهد ساخته بود، هرچند تقدیر چنان بود که مولی مرگ ولی بیند، امّا در این واقعه بی‌صبر و قرار شده لآلی جواهر آبدار از دریای دیده بر چهره می‌پاشید و قطره‌های لعل رمّانی بر محاسن نورانی جاری می‌گردانید و به زبان حال مضمون این متعال می‌گذرانید.

نظم

دریغا که پژمرده شد ناگهانی گل باغ دولت به روز جوانی

______________________________بلبلی خون جگر خورد و گلی حاصل کردباد غیرت به صدش حال پریشان

دل کرد حاشیه نسخه ف: «وفات امیرزاده مرحوم محمد سلطان بهادر هیژدهم شعبان سنه هشتصد و پنج بود.

مدّت عمر بیست و نه سال بود.» این مطلب مأخوذ است از ظفرنامه یزدی (ج ۲ ص ۳۵۱).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۵۸

و آن حضرت را اگرچه مفارقت فرزند ارجمند صعب بود و مباعدت از چنان دلبند به غایت دشوار می‌نمود، امّا چون عقلای عالم از ضمیر ملهم آن حضرت دقایق حکمت می‌آموختند و آیین ثبات دل از اقوال و افعال آن جناب می‌اندوختند آن حضرت عقل را کار فرموده در مقام وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُکَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لا تَحْزَنْ «۱» قدم تمکّن افشرده داشت و حکم قضا را گردن نهاده با تقدیر ربّانی در ساخت و به تجهیز و تکفین شاهزاده اشارت فرمود و با خود گفت چون حکم مرگ جاری است بر وضیع و شریف و عالی و دون إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ «۲» و این واقعه، هیژدهم ماه شعبان «۳» در مملکت روم به حوالی سوری حصار واقع شد.

نظم

بگذشت به هیژدهم ز ماه شعبانسلطان جهانیان محمد سلطان

چون «نوّر قبره» کنی جمع به نام‌تاریخ وفات گردت جمله عیان عمر شاهزاده بیست و نه سال بود و آن حضرت فرمود که تابوت مشحون به رحمت رحمن لا- یفوت را در محفّه نهاده الیاس خواجه و دانه خواجه و دولت خواجه و دیگر امرا با دویست سوار دو اسبه به جانب اونیک بردند. مقرّر آن‌که در اونیک نعش مغفور را نو ساخته و شاهزاده را در آن‌جا نهاده و یسل و اردو شاه به ولایت سلطانیه برند و در جوار مزار بزرگوار قیدار پیغمبر (ع) به امانت گذارند تا بعد از آن به سمرقند نقل کنند و باقی امرا با محفّه و تابوت خالی «۴» در اونیک توقّف نمایند.

---

(۱). سورة النّحل ۱۲۷.

(۲). البقرة ۱۵۶.

(۳). ظف: «دوشنبه هیژدهم شعبان سنه خمس و ثمانمایه موافق قوی ئیل که آفتاب در آخر درجه حوت بود ...»

(۴). ظف: «تابوت خالی سر به مسمار کرده.» (ج ۲ ص ۳۵۶).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۵۹

ذکر تعزیت داشتن و روان فرمودن نعش شاهزاده مغفور از پیش

حضرت صاحب‌قران به موجب فرموده اولادنا اکبادنا محبّت جبّلی نسبت با شاهزاده جان به جوانی داده داشت. چون واقعه صعب روی نمود، با وجود تمکّن و وقار که آن حضرت را شعار و دثار بود، عنان صبر و قرار از قبضه اختیار بیرون رفته از مسند سلطنت و جهانداری برخاست و به رسم تعزیت و سوگواری بنشست و گفت:

بیت

کار من از دست اختیار به در شدحاصل عمرم همه هبا و هدر شد و در موسم بهار و ایّام اعتدال لیل و نهار که نوجوانان اشجار در اطراف بساتین و جویبار جامه‌های سبز و ارغوانی به عیش و شادمانی می‌پوشیدند روزگار غدّار جهانیان را لباس سیاه و پلاس کبود در بر کرده بود و فغان و زاری سردار و لشکری به ذروه چرخ زنگاری می‌رسید به تخصیص حرم محترم شاهزاده، یعنی خانیکه، چون مرغ نیم بسمل می‌طپید و در خاک و خون می‌غلطید.

نظم

ای مهر همچو صبح بدر جامه تا به ناف‌وای ماه همچو شام ببر موی تا به دوش

ای تیر آسمان کمر سبز بازکن‌و ای جرم آفتاب قبای سیه بپوش «۱» چون فریاد و فغان از حدّ تقریر و بیان درگذشت و ندبه و نفیر امیر و وزیر صیحه صبح محشر گشت، ارکان دولت و اعیان حضرت زمین خدمت بوسیده به عرض رسانیدند که سایه چتر عقاب سیمای همای آسای تا منقرض دوران بر سر جهان و جهانیان سایبان امن و امان باد. تدارک هر فایت ممکن است و تراجع هر غایت جایز، مگر ادراک جان رفته و ملاقات روح مفارقت کرده که در تدبیر آن ۱ لا

(۱). این بیت در نسخه س نیست.

یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِیلًا. «۱» کیست که در ولایت خلقت خلعت جاودانی یافت و کدام وجود حدود عالم را قرارگاه ابدی ساخت. صاحب‌قران کوه وقار با سینه پرآتش و دیده اشکبار سخن دولتخواهان به سمع رضا اصغا فرمود و لشکر بعد از چند مرحله که از مرغزار آق شهر در لباس سوگواری پیموده بود تا غایتی که بر اسب خنگ سواری نمی‌کردند و هر بامداد و شبانگاه به گریه و زاری نوحه‌گذاری می‌کردند اشارت نمود که خلایق تغییر لباس کرده از جامه تعزیت بیرون آمدند.

نظم

چو شد اساس لباس حیات بی‌بنیادچه سود جامه دگرگونه از بیاض و سواد مصرع

ملک خداست باقی و باقی همه فناست

ذکر آمدن ایلچیان مصر و موشّح ساختن سکّه و خطبه به القاب همایون

درین اثنا که رایت ظفر شعار صاحب‌قران کامکار در نواحی آق شهر بود، ایلچیان مصر آمدند و اتلمش را که آن حضرت مدتها طلب می‌فرمود و ایشان در فرستادن تعلّل می‌نمودند آوردند و سببش آن بود که چون فرج پسر برقوق که در آن ایام فرمان ده مصر و شام بود، خبر فتح روم و قصّه ایلدرم را که عظمت و ابّهت او در خاطر اهالی آن بلاد به غایت عظیم بود، از ایلچیان این جانب شنید و صورت انتقام آن حضرت را در تسخیر حلب و شام معاینه دید، از خواب غرور و پندار بیدار گشته از اهمال که در ارسال اتلمش تا آن زمان ورزیده بود پشیمان شد و به مشورت ارکان دولت اتلمش را از حبس بیرون آورده شرایط خاطرجویی به جای آورد و توسّل هم به امیر اتلمش کرده در تمام بلاد مصر و شام چهره دینار و درم را به نام خداوند جلّ و

(۱). سورة النساء ۹۸.

علاـو نام پادشاه جهان، سلطان محمود خان، و نام امیر تیمور گورکان بیاراستند و سر منابر به ذکر عالی ایشان بلند گردانیدند و اتلمش را شفیع ساخته با دو ایلچی دانسته احمد و آقته به درگاه عالم‌پناه فرستادند و چون به ولایت روم درآمدند، اتلمش پیش از ایلچیان به شرف بساط بوس شتافته اخبار مصر و خوف رعایای آن دیار به عرض رسانید و ایلچیان به اردوی همایون آمده به وسیله امرا به مجلس اعلی رسیدند و اموالی وافر از نقود و جواهر و قماشهای فاخر و اسبان عربی با ساختهای زر و انواع لؤلؤ و جوهر و مشک و عنبر و شمشیرهای مصری و کمانهای دمشقی و سپرهای حلبی به عزّ عرض رسانیدند و عرضه داشتند که فرج پسر برقوق زمین بارگاه فلک اشتباه به لب ادب بوسیده معروض می‌دارد که من بنده آن حضرتم و پشت و پناه من آستان دولت آشیان است. اگر مراحم پادشاهانه مرا به چاکری قبول فرماید، من بعد برخلاف گذشته مراسم خدمتکاری به تقدیم رسانم و سکّه و خطبه این

مملکت به نام و القاب همایون آراسته داشته مال و خراج بی‌امهال به خزانه عامره فرستم. آن حضرت عواطف خسروانه درباره او فرموده بر زبان فصاحت بیان راند که چون او در صغر سنّ از سایه مرحمت پدر محروم مانده ابتغاء لمرضات اللّه تعالی او را به فرزندی قبول کردم و چون بر جاده نیکو خدمتی ثابت باشد به هرچه التماس نماید مساعدت کنم و دست او را قوی دارم تا در مملکت خود آسوده بوده به مراسم خدمات حرمین شریفین زاد هما اللّه تعالی احتراما قیام تواند نمود و مثوبات آن به روزگار همایون ما واصل شود و ایلچیان را به خلعت و زر و کلاه و کمر سرافراز ساخته از بهر فرج تاج و قبا و کمر مرصّع فرستاد و ایشان را اجازت فرموده عزیمت مراجعت از بلاد روم تصمیم یافت.

ذکر کوچانیدن قوم قرا تاتار از اراضی روم

قرا تاتار قومی‌اند که در آن‌وقت که منگوقاآن هولاگو خان را به ایران‌زمین می‌فرستاد، ایشان را از مغولستان کوچانیده داخل لشکر او گردانید و هولاگو خان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۶۲

ایشان را به سبب شرارت نفس و بلقاق اندیشی «۱» در سرحدّ روم و شام یورت و مقام داده نشاند [و در وقت جلوس ارغون خان، جوشکاب اغول ایشان را می‌دانست. «۲» چون جوشکاب به سبب طغیان که نسبت با ارغون اندیشید به یاساق رسید، ایشان تا وقت سلطان سعید ابو سعید به خود سرآغا الوغ اختیار کرده گاه‌گاه ملازمت اردو می‌کردند]. «۳» چون سلطان ابو سعید فوت شده مملکت بی‌ضبط ماند، این جماعت بر قاعده اول بی‌سری بنیاد نهادند و پنجاه و دو ایماق شده هر صده یورتی گرفتند و ناسازگاری ایشان با یکدیگر چنان بود که قاضی برهان الدین سیواسی بعضی از ایشان را با خود متفق ساخته، هم از تقویت خودشان در ضبط آورد و چون ایلدرم بایزید در تاریخ سنه ثمانمائه قاضی برهان الدّین را از میان برداشت قراتاتار را در نواحی سوری حصار و آق شهر نشانده داخل لشکر روم گردانید و چون [در آن ولایات جهات و متوجهات بغیر زکات فقط که طریقه شرع است اخراجاتی دیگر نیست در اندک مدتی مال آن جماعت از حدّ و عدّ درگذشت] «۴» و چون حضرت صاحب‌قران مملکت روم را مسخّر ساخت، در خاطر مبارک آورد که ایشان را کوچانیده در ولایت ماوراء النّهر میان اوزبک و مغول یورت دهد و تا وقت مراجعت متعرّض ایشان نشد و سرداران ایشان را به خلعت طلادوز و کمر شمشیر نوازش فرموده وعده‌های پادشاهانه داد و آن قوم نیز خود را مطیع دانسته در یورتهای خود ساکن بودند و چون آن حضرت، به عزیمت مراجعت از صحاری روم، نزدیک اراضی قیصریّه آمد و سه شبانروز جهت ایلچیان مصر توقّف نمود با شاهزادگان و امرا رسم مشاورت رعایت

---

(۱). یعنی بداندیشی و فتنه‌انگیزی.

(۲). در هر سه نسخه چنین است و مبهم به نظر می‌رسد.

(۳). این مطلب در ظفرنامه یزدی نیست.

(۴). ظف: [در آن ممالک از خراج و جهات تکلیفی چندان نمی‌باشد، هریک از ایشان به اندک مدتی خوش‌وقت و صاحب ثروت شدند.] (ص ۳۵۸ ج ۲).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۶۳

فرمود و رای بر آن قرار گرفت که قوم قراتاتار را کوچانیده به ماوراء النهر برند «۱» و چون ایشان سی چهل هزار خانوار بودند حکم همایون نفاذ یافت که شاهزادگان و امرا هرکس به طرفی رفته آن قوم را در میان گرفته نگذارند که هیچ آفریده ازیشان بیرون رود و شرایط احتیاط به جای آورده اصلا متعرض ایذا و مال ایشان نشوند. از برانغار امیر جهانشاه و جمعی امرا با لشکرهای امیرزاده

محمـد سـلطان به جانب توقات و اماسـیه روان شدنـد و امیر سـلیمانشاه با فوجی از سـپاه ظفرپناه ایلغار کرده عازم صـحاری اماسـیه و اراضـی قیصـریه که مساکن قوم تاتار بود شدند و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده سـلطان حسـین از جانبی دیگر درآمدند و سـپاه نصرت شعار دایره کردار، از اطراف و جوانب نقطه‌وار، آن قوم را در میان گرفتند و موکب همایون از آب قرا شـهر گذشـته به ایشان رسید. قوم قراتاتار آن حال مشاهده کرده بلا را از همه طرف به خود محیط دیده چاره جز التجا به حضـرت صاحب‌قران ندانستند. سرداران ایشـان اخی میرک «۲» و اخی مروّت بنـده‌وار پیش آن حضـرت آمدنـد. حضـرت ایشـان را بـه تقریر دلپـذیر و کلمـات پادشاهـانه و حکایت خسـروانه مسـتوثق گردانیده سوگند فرمود که درباره شما جز عنایت و مرحمت ندارم. سلاطین ماضیه آبا و اجداد شما را از آن ولایت به این دیار آوردنـد. مـدّتی در مقام غربت بودیـد، اکنون در سایه عنایت ما حبّ الوطن من الأیمان خوانـده به وطن آبا و اجـداد خویش بازگردیـد. مجموع ایشان راضـی شده گفتند فرمان بندگی حضـرت را مطیع و منقادیم و بدین بنده‌پروری خرسـند و دلشاد. چه بهتر ازین که در سایه دولت چنین پادشاهی، بعد از عهد بعید،

---

(۱). طبق نوشـته ابن عربشاه همین تاتارها بودند که در ضـمن جنگ بایزید را رها کرده به تیمور پیوسـتند و موجب شـکست سـلطان ترک شدنـد. تعـداد آنان را مؤلف عجائب المقدور دو برابر لشـکر تیمور نوشـته (ر ک ترجمه ۱۸۶) و باز ابن عربشاه می‌نویسـد که بایزیـد از تیمور درخواست کرد که تاتـاران را از روم برون برد. در خصوص حیله تیمور در خلع اسـلحه کردن تاتاران رجوع شود به عجائب المقدور. (ترجمه ص ۲۰۰ تا ۲۰۴).

(۲). ظف: اخی تبرک (ج ۲ ص ۳۵۹).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۶۴

مرفّه و آسوده بـا زن و فرزنـد و مواشـی و حواشـی به ملـک خود بازگردیم. آن حضـرت صـدق ایشان باور کرده کلانتران ایشان را مجـدّدا خلعتهـای طلاـدوز و کمرهـای زرین عنـایت فرمود و فرمود که اسـلحه آن قوم را به قورخانه همایون سپارند و هیـچ آفریـده متعرّض مال ایشان نشود و به زر نیز از ایشان چیزی نخرد تا موجب سـبکباری ایشان نشود و اندیشه فرار نکنند و جمعی امرا را تعیین کرد که ایشـان را [کرن کرن و جوق جوق ساخته از انواع تکالیف و عوارض محروس دارنـد و یورتچیان ایشان را] «۱» به سر آبهای خوش و علفخوارهای نیک فرود آورند. به همین منوال سی هزار خانه با اموال و اثقال از مملکت روم بیرون آمدند.

ذکر مراجعت حضرت صاحب‌قران از ممالک روم و طلبیدن آغرقها

چون ممالک روم به تمام مسـخّر احکام سـلطان فلک احتشام شده شـهرهای معظم و قلعه‌های محکم مسـخّر و مسلّم گشت و فتوحی که در قرنها پادشاهان را دست نداد در کمتر از سالی میسـر شد، حضـرت صاحب‌قران عنان مراجعت انعطاف داده کوس بشارت آن نصر مبین در بلاد روی زمین فروکوفتند.

بیت

دشـمن که نمی‌خـواست چنین کـوس بشـارت‌همچون دهلش پـوست به چوگـان بدریـدیم و رسـل و رسایـل به اطراف ممالـک ربع مسـکون رفته حکم همـایون نافـذ شـد که بـانوی عظمی سـرای ملـک خانم و دیگر آغایان و خان‌زاده والـده شاهزاده سـعید، محمد سلطـان، از سـلطانیه عزیمت نموده به حـدود آونیـک آینـد و سپاه ظفرپنـاه بـا خزاین موفور و غنایم نامحصور در سایه دولت آفتاب رایت آن حضرت به قیصریه رسیدند و اهالی آن‌جا از قصور عقل در نقبها گریخته بودند. علی سلطان تواچی با

---

(۱). ک ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۶۵

فوجی از لشکر منصور روی به قهر ایشان آورد و آن جماعت به مدافعه قیام نموده جنگ قایم شد. علی سلطان در سوراخی که محل روشنی «۱» بود نگاه می‌کرد. ناگاه خدنگ بلا از کمان قضا به شاهرگ او رسیده جان به حق تسلیم کرد. «۲»

مصرع

همین است پایان کار جهان

لشکر منصور تمام گم گشتگان را پیدا ساخته محمد برادر علی سلطان مجموع را به تیغ انتقام گذرانید و موکب گردون اساس از سیواس گذشته قرا عثمان را صنوف انعام فرموده به ولایت او فرستاد و چون مرغزار ارزنجان از فرّ نزول حضرت صاحب‌قران رشگ باغ ارم و غیرت بوستان جنان گشت، امیر طهرتن مراسم خدمتکاری به جای آورد و آن حضرت بعد از طی یک دو منزل، او را به خلعت خاص اختصاص داده رخصت معاودت فرمود «۳» و قاصدان که به طرف سلطانیه رفته بودند بازآمده بشارت قدوم حضرات عالیات رسانیدند.

و چون آن حضرت به ارزروم رسید، قاصدان بازفرستاد که شاهزادگان پیشتر آیند و امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و (امیرزاده محمد جهانگیر) «۴» و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعد وقاص آمدند و آن حضرت همه را در کنار مهربانی گرفته پرسش نمود و چشم دولت از نجابت نجوم سعادت روشنی افزود و چون امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص را در برگرفت و داغ واقعه پدر ایشان امیرزاده محمد سلطان تازه شد شعله آه از درون محزون زبانه کشید و سیل اندوه از چشم اشکبار بر چهره صاحب‌قران کوه وقار می‌دوید. امّا چاره نبود.

---

(۱). ظف: «از سوراخی که ممرّ روشنایی نقبی بود نظر می‌کرد.»

(۲). حاشیه نسخه ک:

چه فایده ز زره با گشاد شست قضاچه منفعت ز سپر با نفاذ تیر قدر

(۳). ظف (به اختصار): «ضبط قلعه کماخ و محافظت آن در عهده شمس نامی که از خویش امیر عباس بود مقرر فرموده او را با جمعی روانه آن جانب گردانید.» (ج ۲ ص ۳۶۱).

(۴). تکمیل از ظفرنامه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۶۶

مصرع

چاره این واقعه جز صبر نیست

ذکر شنوانیدن وفات امیرزاده محمد سلطان به مادرش خان‌زاده

آغایان و خواتین که به موجب فرمان همایون از سلطانیه متوجه اردوی همایون بودند، در تبریز لباسهای تعزیت ترتیب داده به اونیک آمدند و چون حضرت صاحب‌قران نزدیک اونیک رسید خان‌زاده را واقعه شاهزاده شنوانیدند.

نظم

به گنگ گشتن و کر بودن آرزومند استزبان و گوش کسی کاین حدیث گفت و شنید خان‌زاده از استماع این خبر هایل و از اطلاع برین واقعه جان گسل

مصرع

بیم آن بود که دیوانه شود دیوانه

نظم

بزد آه و شد بی‌خبر زان خبرتو گفتی کش از دوش کندند سر «۱» تمام آغایان ماه سیما لباسهای شبگون در بر انداختند و مجموع زهره جبینان خورشید لقا جامه‌ها نیلگون ساختند. زمین از لباس ازرق و کبود هیأت آسمان گرفت و آسمان ازین سوک چون زمین خاک بر سر کرد. «۲» کوه و دشت از ناله و آه پر

---

(۱). بیت مأخوذ است از اشعاری که در ظفرنامه آمده ولی با تغییر و تبدیل کلمات. در ظفرنامه چنین است:

بزد آه و شد زان خبر بی‌خبربیفتاد بر خاک و پرخاک سر حاشیه نسخه ک:

وداع یار چو می بگذرد مرا به خیال‌شود منازلم از خون دیده مالامال

(۲). وقتی هزاران نفر به دست تیمور و سردارانش کشته می‌شوند، مورخین شادیها می‌کنند و این فتوحات را تأیید من عند اللّه می‌خوانند. امّا همین‌که فرزند تیمور به مرگ طبیعی درمی‌گذرد چنین آه و ناله سر می‌دهند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۶۷

گشت و تلال و جبال از آب دیده مالامال شد و تابوت خالی آن درّ درج معالی را پیش خان‌زاده آوردند و آن بانوی زمان از آتش دل و سوز جان چون مار پیچان در آن تن بی‌جان می‌پیچید «۱» و روی و موی کنده در خاک و خون چنان می‌مالید که سنگ را بر سوز او از دیده خون می‌چکید. عاقبت چون معلوم و محقّق است که از جزع و فزع کاری نمی‌گشاید و درین وقایع جز صبر و تسلیم نمی‌شاید، رضا به قضا داده إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ «۲» خواندند و حضرت صاحب‌قران روح او را صدقات و صلات به فقرا و مستحّقان رسانید و ترتیب آش بزرگ فرموده ختمات کلام ملک علّام به اتمام پیوست و عظمای امرا ایستادگی نموده «۳» خوان‌سالاران خوانها نهادند و سماطها کشیدند و گورگه شاهزاده مرحوم را به خروش آورده خواتین و امرا و لشکریان به نوحه و زاری درآمده صدای فریاد و فغان در گنبد آسمان انداختند و بعد از آن گورگه را پاره‌پاره ساختند و سادات و علما و مشایخ که از اطراف ممالک به درگاه اسلام پناه شتافته بودند به مصقله موعظه زنگ ملال از آینه ضمیر منیر می‌زدودند تا خاطر همایون فی الجمله تسکین یافت «۴» و پرتو آفتاب عنایت آن حضرت مجددا بر آن جماعت تافت و همه را به انعام شامل و اکرام کامل نواخته اجازت مراجعت هریک را به مواضع ایشان ارزانی فرمود.

---

(۱). ظف: «از برای تسکین قلق و اضطراب خان‌زاده تابوت خالی را که سر به قفل کرده بودند، چون تن بی‌جان، پیش او حاضر کردند و او از سوز سینه و تاب جان چون مار پیچان بر صندل، در آن چوبین هیکل آویخته نوحه و زاری نمود.» (ج ۲ ص ۳۶۳).

(۲). سورة البقرة ۱۵۶.

(۳). ظف: «مجموع امرا و سران سپاه در ساحه جلال جمع آمده هرکس به ساوری خود بنشست و حافظ و ناظر به تلاوت کتاب مجید تبرّک جسته ختمات کریمه به اتمام پیوست.» (ج ۲ ص ۳۶۴).

(۴). ظف: «اشارت علیه به نفاذ پیوست و مردم از شعار سوگواری و جامه‌های سیاه بیرون آمدند.» (ج ۲ ص ۳۶۵).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۶۸

ذکر فرستادن امیرزاده مظفّر الدین ابا بکر به جانب بغداد

حضرت صاحب‌قران از اونیک نهضت فرموده چون حوالی قرص که به میامن.

مصرع

سری منه بشری مولد ایّ مولد «۱»

اختصاص یافته منزل همایون ساخت شاهزادگان کرام و امرای عظام را جمع فرموده بر لفظ در ربار رانـد که حضـرت عزت عزّ شانه ممالـک ربع مسـکون را مسخّر احکـام ما گردانیـد. وقت آن است که عالمیان همچنان‌که آثار قهر ما را دیدنـد انواع لطف ما را نیز مشاهده نمایند تا صـفایح روزگار و اوراق لیل و نهار به انعام خیار و انتقام اشرار آراسته باشد و آتش قهر وجود اعدا را سوخته شمع لطف در شبستان خاطر «۲» احبّا افروخته گردد و چون حال رعایای بغداد و مآل عباد آن‌چنان شد که:

نظم

بارید به شـهرشان تگرگی‌وز گلبنشان نماند برگی اکنون وقت آن است که شهباز عنایت ما بال کرم گشوده آن مرز و بوم را نشیمن همای معدلت سازد و سایه همایون بر حال عمارت آن ولایت اندازد.

شاهزادگـان و امرا به دلهـای متفق و زبانهـای مختلف مراسم دعـا و منـاظم ثنا به ادا رسانیـده عرضه داشـتند که بغـداد از امّهات بلاد اسلام است. علوم از آن‌جا انتشار یافته و مذاهب از آن‌جا اشتهار پذیرفته «۳» اگر مقتضی عزیمت به ظهور رسد سبب

---

(۱). حاشیه نسخه ك: «یعنی ولادت امیرزاده ابراهیم سلطان شیرازی.»

شرف الدین یزدی کتاب ظفرنامه را به تشویق این امیرزاده نوشته است و مولد این امیرزاده شهر قارص (- قرص) است.

(۲). ك، س: خواطر.

(۳). در ظفرنامه این مطالب از زبان تیمور نقل شده. (ج ۳ ص ۳۶۸).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۶۹

ابقـای ذکر جمیـل و موجب ادّخـار ثواب جزیـل باشـد. آن حضـرت ایـالت آن ولایت را به درّ درج سـلطنت و شـیر بیشه شـجاعت، امیرزاده مظفّر الـدین ابـا بکر، تفویض فرمود و از عراق عرب و کردسـتان و دیار بکر و ماردین تا واسط و بصـره و اویرات ضـمایم و ملحقات آن ساخت و امرای نامدار مثل پاینده سـلطان برلاس و میر حسین برلاس و امیر سونجک و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و دولت خواجه ایناق ملازم رکاب او ساخت و امرا و لشکریان آن بلاد را به متابعت او فرمان داده فرمود که از راه دیار بکر درآمده بقیه مفسـدان را عرضه تیغ سـیاست سـازد و چون نیّر اعظم سایه بر برج میزان انـدازد، به دفع امیر قرا یوسف که در آن زمان بر عراق عرب فرمان روان بود پردازد چنانچه در سال آینده محمل حجاز به اکرام و اعزاز از دار السّلام روان سازد.

ان شاء اللّه تعالی.

و شـرح استیلای امیر قرا یوسف بر عراق عرب آن است که او از بیم لشکر منصور- چنانچه سابقا مذکور شد- پناه به روم برده بود و چون موکب همـایون به قیصـریه رسـید، او بـاز از روم عزیمت عراق عرب نمود و آن‌جا جمعی با خود موافق ساخته در نواحی هیت می‌بود. سـلطان احمد از بغداد به حلّه رفته «۱» آقا فیروز را که مدار کار پسـر او سـلطان طاهر بر او بود بگرفت و سلطان طاهر متوّهم شده از حلّه بیرون آمد و با امرای «۲» پدر اتّفاق نموده و از جسر گذشته به این طرف آمدند و یاغی شدند.

سلطان احمد خبر یافته و جسر بریده در برابر پسر و امرا نشست و امیر قرا یوسف را طلب فرموده چون به هم رسیدند از آب گذشتند و محاربه کرده شـکست بر سـلطان طاهر افتاد و او در اثنای فرار با اسب و جبه در جوی آب مغاک افتاده هلاك شد و سلطان احمد از امیر قرا یوسف اندیشه‌ناك «۳» به بغداد رفت و قرا یوسف لشکر به در

---

(۱). ظف: «به حله پیش پسر خود سلطان طاهر آمد.»

(۲). ظف: که ایشان نیز از سلطان احمد خائف بودند (ج ۲ ص ۳۶۹).

(۳). س، ک: اندیشناک. در ظفرنامه نیز اندیشه‌ناک ضبط شده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۷۰

بغداد آورده شهر بگرفت و سلطان را، شخصی قرا حسن نام، از بغداد گریزانیده پنج فرسنگ بر دوش خود برد تا به گاوی رسیده «۱» سلطان بر آن سوار شد و به تکریت آمده سارق عمر اویرات که در تکریت بود چهل سر اسب و از نقود و اسلحه آنچه دستش به آن می‌رسید پیش سلطان کشید و از امرای سلطان جمعی به او پیوسته عازم شام شد و عراق در تصرّف امیر قرا یوسف آمد.

القصّه امیرزاده ابا بکر، به موجب فرموده صاحب‌قران، روان شد و حکم جهان مطاع در وروجرد به امیرزاده رستم رسید «۲» که توکل ارس بوغا را از همدان و تمور سوچی را از نهاوند و شاه رستم را از سنغر و دینور سرکرده به امیرزاده ابا بکر پیوندند و امیرزاده ابا بکر با عظمتی تمام و کمال احتشام عازم صوب دار السّلام شده به اربیل رسید. عبد اللّه حاکم آن‌جا و کلانتران که از حدّ خود تجاوز نموده بودند همه را گرفته بند کرد و به درگاه همایون فرستاد و اسبان تازی در صحبت آق سلطان ارسال نمود و در آن مقام اساس حیات پاینده سلطان برلاس اندراس یافت و امیرزاده ابا بکر آغرق را گذاشته به ایلغار متوجه قرا یوسف گشت و امیرزاده رستم از وروجرد به راه قبه ابراهیم لک شتافته و از بغداد گذشته در حوالی حلّه به امیرزاده ابا بکر ملحق شد و تتمه این داستان در سال آینده مذکور شود ان شاء اللّه تعالی.

وقایع سنه ست و ثمانمائه

ذکر عزیمت حضرت صاحب‌قران به غزو گرجستان

حضرت صاحب‌قران را همیشه همّت خسروانه و نهمت پادشاهانه بر آن مصروف و معطوف بود که از حومه اسلام دفع کفار گرج نماید و در سال گذشته که آن حضرت عازم روم بود حکّام ایشان مهلت خواسته بودند که در وقت مراجعت عزّ

---

(۱). ظف: «تا در راه به شخصی حشمی رسیدند که گاوی داشت.»

(۲). ظف: «که متوجه بغداد گشته به امیرزاده ابا بکر ملحق گردد ...» (ج ۲ ص ۳۷۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۷۱

بساط بوس یافته فرمان جهان مطاع را مطیع باشند و درین فرصت به آن عهد وفا ننمودند. «۱» غیرت اسلام باعث آن شد که بیضه مملکت را از لوث وجود آن بی‌وجودان پاک فرماید و در اعلای اعلام دین محمدی (ع) سعی تمام نماید. بنابرآن آن حضرت عازم منگول گشته شکارکنان به ولایت گرجستان درآمد.

نظم

به ارمن درآمد چو دریای تندصبا را شد از گرد او پای کند و در منگول نزول نمود.

ذکر تفویض ایالت شیراز به امیرزاده پیر محمد نوبت دوم و اصفهان به امیرزاده رستم

در حوالی منگول، نظر عنایت حضرت صاحب‌قران بر چهره احوال پریشان امیرزاده پیر محمد عمر شیخ بازشده او را به انواع نوازش سرافراز ساخته ایالت دار الملک شیراز را مجددا به او ارزانی داشت و یرلیغ جهان مطاع کرامت نموده تاج و کمر عنایت فرمود و لطف اللّه آق بوقا «۲» و جلبانشاه برلاس را ملازم او ساخته قاصد به شیراز پیش امیرزاده رستم فرستاد که عازم اردوی اعلی شود و

فرستاده در قصر زرد به اميرزاده رستم رسيد و او بى‌توقّف به موجب فرموده متوجه اردو گرديد و در خانسار، «۳»

(۱). ظف (به اختصار): «بر مقتضاى عهدى كه گرگين ملك گرج در سال گذشته كرده بود مى‌بايست كه درين هنگام رايت فتح آيت را استقبال نموده بودى و تا غايت توفيق آن سعادت نيافت.» (ج ۳ ص ۳۶۵).

شرف الدين على يزدى، آمدن ملك عيسى حاكم ماردين و شفاعت شاهرخ را از وى درين محل ذكر كرده است.

(۲). ظف: لطف اللّه بيان تمور آق بوقا.

(۳). ك: خونسار- در ظفرنامه هم: خانسار (ج ۲ ص ۳۶۷).

از اعمال جربادقان، باز از موقف جلال، نشان آمد كه اصفهان را به تو داديم. آغرق به آنجا فرست و خود به وروجرد رفته قلعه ارميان را معمور سازد و هم در خانسار اميرزاده پير محمد كه عازم شيراز بود رسيده برادران يكديگر را كنار گرفتند و استبشار نموده استفسار احوال كردند و هريك روى به مقصد خود آورده اميرزاده رستم گماشته به ضبط اصفهان فرستاد و متوجه وروجرد شده قلعه را معمور ساخت. «۱»

ذكر آمدن موكب ظفرنشان صاحب‌قران در حدود گرجستان

موكب ظفرنشان از منگول روان شده به ولايت گرجستان درآمد و امير شيخ ابراهيم والى شروانات، كه وظيفه خدمتكارى و طريقه جانسپارى هميشه پيشه دولت و بختيارى او بود، به موجب فرمان مداخل و مخارج گرجستان را مضبوط داشت. درين ولا، چون ملك گرگين كه حاكم آن ولايت بود از عزيمت آن حضرت خبر يافت، مرغ روحش در قفس سينه طپيدن گرفت و دانست كه به اندك توجّه آن حضرت دمار از روزگار او برخواهد آمد. ايلچيان با تنسوقات فراوان فرستاده عرضه داشت كه مرا چه حدّ آن باشد كه چنين حضرتى پرتو التفات بر قضيه من اندازد و به نفس مبارك به مهمّ من پردازد و اگر مقصود عبوديّت است فرمان بردارم و اگر ارسال مال است به موجب اشارت به جاى آرم. امّا سايه آن حضرت بزرگ است. دليرى آن كه درين وقت به پاى‌بوس رسم ندارم. اگر مرحمت آن حضرت مرا مهلت دهد تا چون سلطان ماردين ايمن شده به خدمت آيم و هرچه فرمايند انقياد نمايم. حضرت اعلى حاكم باشد. «۲» آن حضرت به مزخرفات كلمات او التفات نفرموده هداياى او را بى‌التفاتانه بر حاضران مجلس تفرقه كرد و بر هيچ‌يك رقم قبول نكشيد و فرمود كه او را بگوييد قصه تو به ديگران نمى‌ماند كه سعادت اسلام شفاعت ذنوب و آثام ايشان مى كند. اگر مى‌خواهى كه از عقاب عقاب ما بازرهى انديشه مكن و

(۱). در ظفرنامه فرستادن ميرزا ابو بكر را به بغداد در اين‌جا آورده است.

(۲). س: باشند.

متوجه شو و چون به دولت بساط بوس رسيده باشى، اگر توفيق الهى رفيق تو گردد و به زيور ايمان متّحلى شوى، عالميان بينند كه درباره تو به چه‌سان تقديم افتد و اگر توفيق نيابى تكليف نخواهيم كرد. لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ. «۱» به فرمان شريعت جزيه بر تو مقرّر مى‌داريم و ترا معزّز ساخته مملكت به تو بازگذاريم. چنانچه والى قسطنطنيه كه به استنبول مشهور است و بر دين تو بود، چون التجا به دولت ما نمود و جزيه قبول كرد شنيده باشى كه از انعام و احسان با او چه كرديم با تو نيز همان كنيم و غير ازين عذرى ديگر مسموع نخواهد بود و ايلچيان اجازت يافته بازگشتند.

و درین ولا، داروغه تبریز بیان قوچین و از نویسندگان که در مجلس همایون راه سخن داشتند، «۲» مرتضی اعظم سید زین العابدین جنابدی به درگاه عالم‌پناه آمده پیشکشهای لایق به عرض رسانیدند و عزّ قبول یافت و از جانب خراسان امیر علی شقانی که مدّتی از قبل خواجه شرف الدّین علی سمنانی ضابط دیوان آن ممالك بود به اردوی همایون رسید «۳» و پیشکشها کشید و همّت پادشاهانه همه را به دولت‌خواهان بخشید.

و در خلال این احوال، به مسامع جلال پیوست که وقت ادراك غلّات گرجیان است. مناسب چنان است که ایشان را نگذارند که غلّه بردارند. آن حضرت امیر شیخ نور الدین و امرای نامدار و لشکر بسیار بر سبیل ایلغار فرستاد و گرجیان از صدمت سپاه منصور گریخته لشکریان به مواضع مزارع ایشان درآمدند و به فراغت غلّه‌ها را درویده و کوفته برداشتند و سالما غانما

مصرع

به درگاه عالم‌پناه آمدند

(۱). سورة الکافرون ۶.

(۲). ظف: «بیان قوچین با عمال و نویسندگان آذربیجان به درگاه عالم‌پناه آمدند و بسی پیشکش از جانوران و اسبان و غیر آن به محل عرض رسانیدند و از جانب خراسان ...» (ج ۲ ص ۳۷۲).

(۳). حاشیه نسخه ك: «که در زمان حضرت شاهرخی سالها در دیوان صاحب اختیار بود.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۷۴

ذکر فتح قلعه (کرتین) «۱» که از معظمات قلاع گرجستان است

صاحب‌قران ظفرنشان، چند کوچ در ولایت گرج به دولت و سعادت فرموده، به حوالی قلعه رسید و آن قلعه بر کوهی بلند در میان دو دره عمیق در غایت متانت و نهایت حصانت واقع شده از جمیع جوانب تند و هموار و مقدار صد و پنجاه گز سر ارتفاع به سپهر دوار برآورده و از جانب جنوب شعبه‌ای هم از آن کوه سر به عیّوق برافراشته چنانچه از بالای قلعه بدان محکمی جز به نردبان یا ریسمان بر فراز آن شعبه جدا گشته نتوان رفت. مسافران روی زمین قلعه‌ای از آن سختتر نشان نمی‌دهند و لشکر منصور که قلاع عالم گشوده‌اند، در هیچ موضع قلعه‌ای از آن صعبتر ندیده‌اند. چنانچه بعد از فتح، اگر کسی خواستی که بر آن بالا رود تا از بالا طناب فرونگذاشتی و مدد نکردی امکان بالا رفتن نبود و جز یک راه باریك پیچاپیچ نی و در گرد آن کوه به سبب دره‌های مغاك جای نشستن لشکر نیست و آن کوه را قلعه ساخته‌اند و مسکنها پرداخته و به دروازه‌ای محکم کرده که به خود سر قلعه‌ای بود. و در چنین جایی، ترال «۲» نامی از امرای گرج حاکم بود و سی نفر از ازناوران و صد و پنجاه نفر از گرجیان و ذخیره بسیار و آبگیرهای پرآب خوشگوار و چند گله گوسفند و خوك می‌چریدند و خمهای شراب ناب و در بیرون قلعه آب به غایت نایاب و گرمای هوای آن فضا چون تنور پرتاب و حضرت صاحب‌قران پیش ازین تاریخ به نواحی آن رسیده بود و زیادت التفاتی نفرموده مردم را گمان چنان شد که به واسطه مناعت سایه بر آن نمی‌اندازد و الحق جای آن بود که امثال این فکرها کنند. چه قلعه‌ای سخت فایق بر قله کوه شاهق بود. آن حضرت را، به موجب ارباب الدول ملهمون، در خاطر همایون خطور کرد که بر آن قلعه عبور نموده درباره فتح آن فکری فرماید و مردم استبعاد می‌کردند و به اتّفاق می‌گفتند که تسخیر آن

(۱). تکمیل از ظفرنامه- در نسخ نیست (ص ۳۷۳).

(۲). ظف: نزوال- نسخه بدل: ترال.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۷۵

ممكن نيست مگر به طول محاصره كه اهل قلعه را ذخيره نماند و آن متعذّر مى‌نمايد. چه اگر لشكر انبوه محاصره كند، آب و علف وافى نيست و اگر اندك باشد چون وسط بلاد دشمن است كافى نه و نمى‌دانستند كه اتمام مهّام به محض عنايت ملك علّام سرانجام مى‌يابد و عقول فحول بر آن اطلاع نمى‌يابد و پرتو شعور جمهور بر آن نمى‌تابد. الغرض آن حضرت عنان ظفر و نصرت بر آن صوب معطوف داشته.

مصرع

سعادت قرين بخت و اقبال يار

روز جمعه چهاردهم محرّم، اطراف قلعه مخيم معسكر همايون شد و اهل قلعه هديه فرستاده زبان تضرّع به اظهار بندگى گشادند و چون دانستند كه خاطر خطير به تقويت دولت جوان و اقتضاى راى پير در تدبير تسخير قلعه است، پشت پندار به حصانت «۱» حصار بازداده دست به افروختن آتش جنگ و انداختن تير و سنگ بر گشادند. امرا به موجب فرمان همايون پيرامون قلعه فرود آمدند و امير شاهملك در برابر دروازه به سه روز قلعه‌اى ساخت كه سه هزار مرد در آن‌جا مى‌گنجيد و آن حضرت باقى امرا را فرمود كه از طرف آن حصار دو قلعه ديگر بنا كنند تا اگر تسخير دير شود، جمعى در آن قلاع به محاصره قيام توانند نمود و صاحب‌قران از برابر در قلعه به طرف پشت قلعه نقل فرمود و منجنيق و عراده و قرابغرا و نردبانها مرتّب ساختند و در آن محل كه منزل همايون بود، ملجور از سنگ و چوب چندان برآوردند كه در قلعه نگاه مى‌كردند و گرجيان به فراغ بال بر فراز جبال نشسته مى‌گفتند مرغ بلند پرواز بر زبر اين قلعه پر بازنمى‌تواند كرد. از منجنيق و عراده انديشه نداريم.

چون يك هفته قلعه را محاصره كردند، شب جمعه بيست و يكم محرّم، از قوم مكريت كه در كوه روى از قاف تا قاف نظير ندارند، شخصى بيكيجك نام به هر حيله بر بالاى آن سنگ رفت كه در جانب جنوب قلعه بود و به قلعه شيب رفته و

---

(۱). ف: متانت.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۹۷۶

بزى گرفته بر بالاى آن سنگ برآورد و همان‌جا كشته به نشانى گذاشت و به پايان آمده روز ديگر افسانه شب گذشته در پايه سرير اعلى عرضه داشت. حضرت صاحب‌قران فرمود كه از ابريشم و ريسمان طنابها تافتند و چوبها سرى در يك طناب و سرى ديگر در طناب ديگر محكم كرده نردبانى ساختند و اشارت نمود كه چهار كس از مكريتيان «۱» بر آن كوه پاره برآيند و نردبان ابريشمين را با خود آورده استوار نگاهدارند تا جمعى دلاوران به بالا برآيند.

شب يك شنبه بيست و سيم بيكيجك و سه نفر ديگر از مكريت «۲» با طناب در غايت اطناب برآمدند و طناب فروگذاشته نردبانها بركشيدند و از حسن اتّفاق بر سر آن قله «۳» درختى بود. سر نردبان را بر آن درخت بستند و امير شاهملك در پايان آن قلعه «۴» ايستاده پنجاه مرد از تركان و دلاوران خراسان كه در مجلس اعلى قلمى شده بودند، «۵» از جمله ارغداق، يك يك را به نردبان بالا فرستاد و آن شاطران كمندانداز و عياران سرباز چون شير ژيان و ببر بيان بالا رفتند و گرجيان چون دولت خود در خواب غفلت غنوده و ازين حال بى‌خبر و آسوده بودند و در ضمير ايشان نيامده كه كسى از اين طرف بالا تواند آمد. ناگاه سر آيت أ فَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنا بَياتاً وَ هُمْ نائِمُونَ «۶» سرايت كرده در حق آن طايفه ظاهر شد و هنگام صبح كه سنجق نور از قله قاف مشرق ظهور كرد، گرجيان گران‌جان، كه چون بخت بد در خواب نكبت خفته بودند، در حركت آمدند. يكى از پهلوانان خراسان نعره تكبير برآورده بر خاتم انبيا صلوات فرستاد و الحق جاى آن بود كه ملايكه كه قلعه‌نشينان قله افلاكند بر آن

---

(۱). س: تكريتيان.

(۲). س: تکریت.

(۳). ف: قلعه.

(۴). ف: قلعه- ظف: و امیر شاه ملک به زیر ایستاده (ج ۲ ص ۳۷۵).

(۵). یعنی در حضور تیمور، از میان دیگران به اسم و کتبا ممتاز و منتخب شده بودند.

(۶). سورة الأعراف ۹۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۷۷

فتح تکبیر گفتندی و غلغله تسبیح در عالم افکندی و محمود نفیرچی از بندگان جناب شاهرخی بر آن قلعه نفیر کشید. گرجیان چون از آن حال، که اصلا در خیال ایشان نگذشته بود، وقوف یافتند سراسیمه دست به تیر و کمان و تیغ و سنان برده به محاربه شتافتند و حضرت صاحب‌قران از طرف دروازه در برابر آن قله آمد که مجاهدان بالا رفته بودند و بر فراز بلندی فرود آمده بنشست و فرمود که تمام لشکر فیروزی اثر غلغله تکبیر اللّه اکبر اللّه اکبر برآورده گورگه فروکوفتند و سورن انداختند.

نظم

چو لشکر همه سورن انداختندهمه گوش افلاک کر ساختند و بر قبه آن قلّه جای سه کس زیادت نبود «۱» و با اهل قلعه مجال قتال نداشتند. نخست از مجاهدان، دلاوری سپری پیش گرفت و دو بهادر آن سپر را پناه ساخته تیر می‌انداختند و به هر تیری کافری به دوزخ می‌فرستاد و داد جهاد می‌داد.

ناگاه از شست قضا و قدر تیری بر دهان حامل سپر آمد چنانچه از صدمه زخم سپر انداخته بازپس افتاد و گرجیان سپر برداشتند. بهادری دیگر، عبد اللّه سبزواری، شیروار صاعقه کردار به قله کوه برآمد و شمشیر می‌زد تا او نیز دوازده زخم خورده از کثرت جراحت بی‌طاقت شد و از ترکان محمود نامی، که یساول حضرت اعلی بود، با گرز گران پیش رفته از ناوری را که روی رزمه گرجیان و پشت و پناه آن سرگشتگان بود به یک دست‌برد بهادرانه پای بشکست و ازین پنجاه مرد که بر اطراف سنگ برآمده بودند جمعی به جانب دروازه قلعه رفته آن‌جا نیز جنگ سخت در پیوست و در هردو جا آتش جنگ چنان برافروخت که بهادران تیغ‌زن را جوشن در بر می‌سوخت و هرطرف چندان خون روان بود که هر سنگ به رنگ لعل بدخشان و به گونه یاقوت رمّانی بود و بر عادت معهود نسیم لطف پروردگار از جانب غازیان

---

(۱). ظف: «و چون راه از فراز آن سنگ پاره به قلعه به غایت تنگ بود.» (ج ۲ ص ۳۷۶).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۷۸

نصرت‌شعار وزیده دروازه را چون عقاید گرجیان درهم شکستند و امیر شاهملک که بر دروازه منتظر فتح الباب دولت بود با امرا به قلعه درآمدند و مکابرهٔ به بالای آن قلعه که با فلک دوار دیدار می‌کرد و با کواکب سیّار اسرار می‌گفت برآمدند و تسخیر آن حصار که در ضمیر سلاطین روزگار نمی‌گنجید یک شنبه بیست و سیم محرّم میسّر شد. اعلام دین محمدی سر به فلک رسانید و صدای أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ «۱» گوش هوش گرجیان را کر گردانید و از آن روز که آفتاب چتر سعادت پرتو سایه وصول بر آن قلعه انداخت تا آن‌وقت که تأیید عنایت پروردگار و قوّت دولت صاحب‌قران کامکار آن را مفتوح ساخت نه روز بود.

نظم

صفّ شه قلعه گشای همه گیتی گردیدکفّ او قلع کن کافه کفار آمد گرجیان از دست رفته به یک‌بار از پای درآمدند و انگشتی که به شهادت نجنبانیده بودند

مصرع

به امان خواستن برآوردند

لشکر منصور چند نفر از ازناوران را از بالای کوه به پایان انداختند و ترال «۲» بـدفعال و باقی کفار فجار را به نوعی گرفتند که هیچ آفریده خلاص نیافت و کذلک أَخْذُ رَبِّکَ إِذا أَخَذَ الْقُری وَ هِیَ ظالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِیمٌ شَدِیدٌ. «۳»

بیت

هیچ‌کس راه گریزی نتوانست گرفتو ان که بگرفت سرانجام گرفتار آمد

(۱). سورة النساء ۷۸.

(۲). ظف: نزال- نسخه بدل: ترال.

(۳). سورة هود ۱۰۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۷۹

همه را گردن بسته پیش حضرت آوردنـد و حکم جهان مطاع از مظهر جلال نفاذ یافت که مردان ایشان را بر تیغ گذرانیده شمشـیر سبز فام را به خون آن سیاه‌رویان بنفش ساخت و ملت بیضای احمدی را به آن فتح گلگون درخشان گردانید.

نظم

به تیغ تیز هرکس را که دیدندسرش چون طره گرجی بریدنـد و از سـرهاشان منارها ساختند. اعلام اسـلام سر به عیّوق برافراخت و زنان و فرزنـدان ایشان اسیر مؤمنان شـده آوازه تکبیر به فلک اثیر برآمد و زن ترال «۱» را به والی شـروانات امیر شیخ ابراهیم عنایت فرموده و عراده و منجنیق و ملجور همه را آتش زدند و سلطان ربع مسکون به اردوی همایون بازآمد و بیکیجک و دیگر بهادران که به قلعه برآمـده بودنـد همه را اسب و جـامه و شمشـیر و کمر و زر و اسـتر و خیمه و خرگـاه «۲» و قطـار و مهار و دیه و باغ و بسـتان عنایت فرمود و آن قلعه را به یکی از سرداران خراسان، محمد بوران مشهور به پادشاه بوران، «۳» سپرده بهادران نامدار با او گذاشت و اطراف قلعه که ولایـات و مزارع بود به وجه اقطـاع برو مقرّر داشت تا آن حـدود را از خبث وجود کفره فجره پاک ساخته بر جای ناقوس ناموس محمدی را قایم دارد و در عوض خاج و چلیپا محراب و مصحف باشد و بدل ثالث ثلاثه کلمه توحید گویند.

ذکر قضایا که در خلال احوال گذشته وقوع یافت

درین اثنا، مولانای اعظم، قطب الدین قرمی، که از صدر روزگار به مزید

(۱). ظف: نزال- نسخه بدل: ترال.

(۲). ظف: «و دختر و قطار و مهار و دیه و باغ و آسیا.» (ج ۲ ص ۳۷۸).

(۳). ظف: «محمد توران که به پادشاه بوران معروف بود.» (ج ۲ ص ۳۷۸).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۸۰

اعتبار اشتهار داشت، از شیراز با تمام عمّال و نویسندگان به اردوی همایون رسیدند و اسبان و استران و نفایس اثواب و ظرایف دیگر اسـباب به رسم پیشکش به عرض رسانید و از پیش امیرزاده رستم، حاجی مسافر متعاقب رسید و پیشکش کشید و از اصفهان خواجه مظفر نطنزی «۱» آمـده پیشکشـی چند گذرانید که چشم روزگار به دیده اعتبار مثل آن کم دیده باشد و همت عالی آن حضـرت از آن پیشکشها شاهزادها و نوینیان را انعام فرمود و از کرمان امیر ایدکوی برلاس و خواجه نظام الدین احمد داود که ضابط مال بود به

عزّ بساط بوس رسیده رسم پیشکش به جای آوردند و سایر متعیّنان کرمان مثل مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین که منصب قضا داشتند و سید حمزه و شیخ محمود زنگی عجم، که کتاب جوش و خروش که بعضی مآثر صاحب‌قران است نظم اوست، همراه ایشان بودند.

شیخ محمود در پل تفلیس که بر آب کر بسته‌اند در آب افتاده آب که مدد حیات کاینات است سبب ممات او شد.

مصرع

غرق دریای کرم بادا همیشه جان او

و پسر او شیخ قطب الدین که ذیل آن کتاب ساخته به اردوی همایون رسیدند و آن حضرت شیخ قطب الدین را ملحوظ نظر عنایت ساخته جراحت ماتمش را به مرهم مرحمت التیام فرمود و امیر یوسف «۲» جلیل که داروغه یزد بود و خواجه غیاث الدین سالار (سمنانی) «۳» که ضابط مال آن‌جا بود رسیدند و همچنین از سایر بلاد عراقین و خراسان حکّام و علمداران می‌آمدند و زمین عبودیت بوسیده تحف و هدایا به عرض می‌رسانیدند و به زبان تمنا مضمون این بیت بر خاطر می‌گذرانیدند که:

---

(۱). ک: نظری.

(۲). ک: خلیل- س: حلیل.

(۳). تکمیل از ظفرنامه (ج ۲ ص ۳۷۹).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۸۱

نظم

همه بضاعت خود عرض می‌کنند آن‌جاقبول حضرت او تا کدام خواهد بود

ذکر عزیمت حضرت صاحب‌قران به صوب ابخاز به عزم غزو ارامنه

چون همای همّت حضرت صاحب‌قران از فتح قلعه فارغ بال شد، شهباز بلندپرواز نهمت آن حضرت باز در اهتزاز آمده به جناح نجاح در هوای معالی استعلا نمود و قصد از آن عالیتر فرمود و قورلتای بزرگ ساخته و جشنی پادشاهانه پرداخته با شاهزادگان و نویینان به طریق مشورت گفت غرض کلی و مقصد اصلی از حرکت و سکون رایات همایون ازالت نجاست شرک و اماتت سنن بغی و اطفاء شررشر و دفع ضرر ظلم است و خواطری که رای انور ما را زاده اللّه تعالی اشراقا روی می‌نماید مبنی بر اثبات قواعد دین و احکام احکام شرع سید المرسلین است (ع). اکنون به شکر آن‌که کوکبه موکبه ما را اقبال استقبال می‌نماید و کارفرمای قضا و قدر درهای سعادت بر روی دولت ما می‌گشاید و امید به عنایت ازلی و کفایت لم یزلی آن‌که موادّ این معانی در تزاید باشد و اساس این مبانی هرروز رفیعتر شود. امروز که به این ولایت رسیده‌ایم یکباره خاطر خطیر از قضیه این بی‌دینان فارغ می‌باید گردانید تا تمامی این بلاد داخل حوزه اسلام شود. شاهزادگان و نویینان «۱» رای عالی را پسندیده داشته رایت عزم به غزو کفره ارمن و رزم فجره گرج برافراشتند و امرای نامدار امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک با تومانات از پیش روان شدند و فرمود که اطراف آن ولایت را تا حدود ابخاز که نهایت گرجستان است بتازند و شیران بیشه شجاعت در آن راه که جنگلستان بود درختها انداخته راه می‌ساختند و دیار بی‌دینان را تاخته بقاع ایشان را از آبادانی می‌پرداختند و رکاب همایون متعاقب درآمده منازل

---

(۱). س: ندیمان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۸۲

و مراحل می‌پیمود تا به میان ولایت رسیده مرابع و مراتع ایشان مرکز اعلام نصرت و مضرب خیام اردوی فلک احتشام گشت.

ذکر آمدن امرای گرجستان ایوانی و کستندر

در آن زمان که حضرت صاحب‌قران با عظمتی «۱» چنان به میان ولایت گرجستان درآمد، گرجیان را از آتش اندوه دود حیرت به سر برآمد و چاره جز التجا به درگاه اعلا ندانستند. ایوانی، که ابا عن جد دو دانگ مملکت گرجستان در حکم او بود، روی امید به دولت آن حضرت آورده با تیغ و کفن به اردوی همایون آمد و پیشکشهای لایق به عزّ عرض رسانید و همچنین کستندر «۲» برادر گرگین که مخالف او بود به سعادت بندگی مستسعد شده هردو به اتّفاق عرضه داشتند که اگر آن حضرت متوجه ابخاز شود ما بندگی غجرجی باشیم. صاحب‌قران دیندار ایشان را به دین اسلام دعوت فرمود و ایوانی زانو زده عرضه داشت که رعایای ولایت بسیارند و بر ملّت خود قرار دارند و ذریعه إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ «۳» را مستمسکی وثیق و معتصمی قوی می‌شمارند. اگر من دین اسلام قبول کنم آن‌جا نتوانم معاش کرد تا به حکومت چه رسد. آن حضرت علما را حاضر ساخته استفسار فرمود. مجموع متفق اللفظ گفتند که این جماعت منکران نبوّت محمدی و معاندان رسالت احمدی (ع) اند و بعد از دین عیسوی، به نزول جبرئیل و ثبوت وحی، اقرار ندارند. امّا چون جزیه قبول کنند در امان باشند. آن حضرت به موجب فتوی شریعت جزیه مقرّر داشته فرمود که:

---

(۱). ف، ك: عظمت.

(۲). ظاهرا صورت مغلوطی است از نام کنستانتین.

(۳). سورة الزّخرف ۲۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۸۳

نظم

نیك خواهان دهند پند و لیك نیك‌بختان بوند پندپذیر و کستندر و ایوانی را به کمر و کلاه سرافراز ساخته عنایات پادشاهانه فرمود «۱» و از عبور لشکر منصور قریب هفتصد دیر و مزرعه و قصبه غارت یافته مخالفان را بر تیغ قهر گذرانیدند و کلیساها و معابد ایشان را که از سنگ ساخته بودند چون قواعد عقاید ایشان باطل و منهدم گردانید و جمعی بی‌دینان پناه به کوهها و دره‌ها و مغارها برده بودند. مجاهدان سپاه ظفرنشان در صندوقها نشسته و زنجیرها و ریسمانها که صندوقها را به آن بسته بودند دلاوران گرفته در برابر مغارها فرومی‌گذاشتند و بهادران به نیزه و شمشیر چون شیر دلیر جنگ می‌کردند و مخالفان را مقهور گردانیده بر تیغ جهاد می‌گذرانیدند و بساتین و اشجار و باغات را سوخته و کنده و آتش زده هرچه امکان خرابی بود به تقدیم رسانیدند و دوازدهم ربیع الأول امرای ظفر شعار که به جانب ابخاز به ایلغار رفته بودند مظفّر و کامکار بازگشته به موکب همایون پیوستند و صاحب‌قران جهاندار به عزم شکار سوار شده در فصل خزان از خون جانوران صحرا و مرغزار به‌سان لاله‌زار در موسم بهار شد و بار دیگر رایات ظفر قرین عازم جانب گرگین گشت.

نظم

چو لشکر از آن گمرهان کین کشیدگر ره سپه سوی گرگین کشید
درآمد به زین خسرو دین شعارکزان قوم بی‌دین برآرد دمار

ذکر بازگشتن موکب ظفرنشان حضرت صاحب‌قران از مملکت گرجستان

موکب ظفرنشان صاحب‌قران جهان ستان، چون بار دیگر عزم جانب ابخاز و

(۱). داستان آمدن کستندر (کستندل نسخه ف) در ظفرنامه نیامده است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۸۴

نهایات گرجستان فرمود و با لشکر قیامت اثر عزیمت آن طرف نمود، امرای گرج که در اردوی همایون بودند و جمعی اسیران که هیبت و صلابت لشکر منصور معاینه دیدند گرگین را خبر دادند که گرگین آن حضرت در حرکت آید هزار گرگین را گرگان بطش او به چنگال قهر نابود گردانند و اگر دو منزل دیگر مقدمه این لشکر، که فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها «۱» صفت ایشان است، به نواحی ابخاز رسند از بوم و دمن ارمنستان و ارمن اثر نماند. «۲» گرگین چون این سخن از هم‌کیشان خود شنود، او را معقول و مقبول نمود و در مقام بیچارگی و انقیاد آمده ایلچیان فرستاد و به زبان خضوع و خشوع امرا را شفیع ساخته پیغام داد که لطف نموده از مکارم اخلاق آن حضرت طلب عفو و مرحمت فرمایند. مقرّر آن‌که تحف و هدایای مناسب حضرت گذرانند و اقامت نوامیس شرعیه کرده جزیه و خراج از سر ذلّ و هوان به دیوان همایون رسانند و در یورشها لشکر هرچه زودتر مقرّر شود برنشانند و ایلچیان به اردوی همایون آمده سخن ملک گرگین به امرا رسانیدند. امرا بر عجز و بیچارگی ایشان ترحّم نموده فرستادگان را در محل نیک گذرانیدند و دست مساعدت و معاضدت در کفایت مهم گرگین به هم داده هنگام فرصت و مقام رخصت سخن او درانداخته و زانو زده عرضه داشتند که چون نظر آن حضرت بر اعلای معالم دین و احیای مراسم شرع مبین است و الحمد للّه که ناموس شرع قایم شده گرگین به قبول جزیه منّت می‌پذیرد و اگر رای اعلی صواب بیند از مصلحت ملک و ملّت دور نخواهد بود و نیز این طایفه با عظمای سلاطین گذشته چنان معاش می‌کرده‌اند که هر سال به ارسال اندك هدیه و اسبی چند و گاهی معدودی جهت اتفاق به یورش می‌فرستاده‌اند و به مجرّد این دلیرانه از تفلیس گذشته به ممالك اسلام در می‌آمدند و سالها برین طریق سلوك می‌کردند. اکنون به فرّ دولت «۳» قاهره راضی شده‌اند که در

(۱). ك، س: ناچیز.

(۲). سورة النمل ۳۷.

(۳). ف: دولت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۸۵

نهایت مملکت خود ایمن توانند بود و اهل اسلام در حدود دار الملك ایشان بر سبیل استیلا معاش می‌کنند. اگر عاطفت پادشاهانه ایشان را امان بخشد بعد از ادای جزیه به هرچه فرمان اعلی نفاذ یابد قیام می‌نمایند و هرچند امرا مبالغه نمودند آن حضرت جهت حمیّت دین راضی نمی‌شد. عاقبت به موجب فتوای علما و شفاعت شیخ ابراهیم و مصلحت دید امرا، سر کرم به قبول ملتمس گرگین جنبانید و ایلچیان در مقام خوف و رجا بازگشته صاحب‌قران کامکار چند روز به نشاط شکار گذرانید و ایلچیان به تعجیل بازآمده هزار اسب و هزار تنگه زر مسکوك به القاب همایون و اقمشه و اسلحه و اوانی و زر و نقره و بلور و یك قطعه لعل خوش‌رنگ هیژده مثقال که چنان و چندان در همه جهان به نادر توان یافت گذرانیدند و ادای جزیه و خراج قبول کرده به عهود مؤکّد گردانیدند و حضرت صاحب‌قران عنان مراجعت معطوف داشته و مراحل گذاشته به تفلیس رسید و در آن نواحی دیرها و کلیسیاها را با زمین هموار ساخت و از آب گذشته جهت عمارت بیلقان به صوب قراباغ ارّان ران شد و از راه بردع به سرعت تمام به قراباغ آمد و آغرق و بقیه لشکر تا دو هفته بیشتر و کمتر متعاقب رسیدند.

ذکر شمه‌ای از آثار عدل و احسان حضرت صاحب‌قران که در آن ایام مشاهده افتاد

روزی که مجلس همایون به علما و اکابر ایران و فضلا و صنادید توران بل تمام جهان مشحون بود و حضرت صاحب‌قران از بساتین فضل ایشان گل مراد می‌چید و از مشکلات علوم می‌پرسید و سخنان فرمود که زیور کلام الملوک ملوک الکلام طراز آن تواند بود و در اثنای گفت و شنید، سخن به عدل و احسان و لوازم آن کشید و آن حضرت نخواست که به مجرّد گفتار اکتفا نماید تا صفت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ «۱» حاصل آن مجلس باشد. روی به علما آورده

(۱). سورة الصّف ۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۸۶

فرمود که چنانچه سلاطین پیشین را علمای آن زمان به عدل و خیر ارشاد می‌کرده‌اند، شما نیز هرچه بر من واجب می‌دانید بگویید «۱» و مرا تحسین مکنید که مزاج مرا خوش نمی‌آید و این سخن از آن جهت نیست که شما معتقد من شده فایده ملکی باشد «۲» چه للّه الحمد که بسطت مملکت که ما را حضرت عزّت ارزانی داشته از امثال این تکلّفات مستغنی است بلکه نظر بر آن است که شکر بعض نعمتها و کرمهای الهی به جای آورده باشیم.

علما چون دانستند که آن سخن از سر صدق است بعضی از نیک و بد و ظلم و عدل که در ممالک واقع بود بازنمودند و هم در آن مجلس مفتیان و متدیّنان را به امینی دیوان اعلی نامزد اطراف ممالک ربع مسکون گردانید تا به غور قضایا رسیده خار فرار از پای مسکینان برآورده هرچه به ناواجب گرفته باشند از مال خزانه که در آن طرف باشد بازدهند و صورت حال نوشته با خود آورده به عرض رسانند تا قواعد ظلم بکلی منهدم شود و فرمود که در مراسم جهان‌ستانی سعی‌های بلیغ رفت.

بعد ازین، نیّت و عزیمت به شعار جهانداری مصروف است و قولی فرمود که رعایا بی‌اندیشه، قضایا به عرض رسانند و امرا و وزرا در دفع ظلم و رفع جور اهمال نورزند. عالمیان بدین عواطف امیدوار شدند و همه از سر صدق دست نیاز به درگاه کارساز برآورده می‌گفتند:

(۱). ظف (به اختصار): «درین عصر شما مرا هیچ ارشاد نمی‌کنید و از کردنی و ناکردنی هیچ با من نمی‌گویید. ایشان به اتفاق زبان ادب به معذرت برگشادند که بحمد اللّه تعالی بندگی حضرت از مواعظ و نصایح امثال ما مستغنی است بلکه همگنان را از افعال و اقوال شما طریق رشادی باید آموخت.

صاحب‌قران از آن کلمات- اگرچه در واقع چنان بود- اعراض نمود و فرمود که مرا سخنان تکلف‌آمیز که بر سبیل ستایش و تحسین گویند اصلا خوش نمی‌آید.» (ج ۲ ص ۳۸۸- ۳۸۷).

(۲). ظف: «این سخن نه از برای آن می‌گویم که مردم معتقد و هواخواه من شوند و مرا از آن فایده ملکی یا مالی باشد.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۸۷

نظم

دعاهای روشنتر از آفتاب به آمین روشن‌دلان مستجاب

ز هفت اخترت بود چون یاوری که هر هفت کشور به دست آوری

سکندر صفت ملک عالم بران خضروار تا دور عالم بمان

سعادت طراز قبای تو باد سر سروران زیر پای تو باد

تو شاه جهان و جهان یار تو جهاندار مطلق نگه‌دار تو

مصرع

این جهان و آن جهان از فضل حق بادش به کام

ذکر عمارت فرمودن حضرت صاحب‌قران شهر بیلقان را

چون معالی همّت صاحب‌قران عالی نهمت بر جمعیت عالمیان معروف بود، در آینه ضمیر منیرش چنان روی نمود که، بر شیوه‌ای که در بلاد توران، مواضع مشهوره عمارت فرموده در بلاد ایران نیز از آن حضرت مآثر ماند.

شعر

انّ آثارنا تدلّ علینافانظروا بعدنا الی الآثار و به موجب فرموده هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيها «۱» عمارت عالم امری مطلوب و شغلی مرغوب است، بنابراین اشارت علیه نفاذ یافت که در هنگام آن‌که پرتو التفات جمشید خورشید بر برج خریفی تاخت، شهر بیلقان را که چنان ویران شده بود که از عماراتش اثری نمی‌نمود «۲» معمور گردانند و مهندسان تیزهوش و معماران سخت‌کوش صورت شهری کشیدند مشتمل بر سوری عریض و خندقی عمیق و چهار بازار و خانه‌های بسیار و حمّامات و خانات و ساحت و بستان و غیر

(۱). سورهٔ هود ۶۱.

(۲). س: نمانده بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۸۸

آن. دور باروی آن به ذراع شرع دو هزار و چهارصد گز و عرض دیوار پانزده گز «۱» و ارتفاع بارو تا سر شرفه‌ها پانزده گز و عرض خندق چهارده گز «۲» و عمق بیست گز و در عرض بارو جهت پاسبانان خانه‌ها پرداختند و در هر ضلعی از اضلاع چهارگانه بروج «۳» برافراختند. تمام آن را به طناب پیموده بر شاهزادگان و امرا قسمت نموده و لشکریان به سعی تمام به کار مشغول شدند و چنان عمارتی عالی و شهرستان رفیع را از خشت پخته در مدّت یک ماه به اتمام رسانیدند و از دو طرف، دو دروازه گشادند و کاری که در یک سال پادشاهان به استقلال سرانجام نتوانند کرد، آن حضرت در یک ماه با وجود برودت هوا و بارندگی و سرما تمام فرمود و عقلا تعجّب نموده بر آن کارفرمایی آفرین خواندند و جهاندیدگان از آن فرمانروایی حیران ماندند و دانستند که آن حضرت مظهر تجلیّات جمالی و جلالی حق است تعالی و تقدس. گاهی، که شیر انتقامش سرپنجه قهر گشاید، عالمی را جان رباید و هرگاه که لب انعامش تبسّم شیرین نماید، جهانی را حلاوت حیات جاودان عنایت فرماید و آن حضرت بیلقان و بردع و گنجه و تمام ارّان و ارمن زمین تا طبرزون نامزد امیرزاده خلیل سلطان فرمود [و مولانای اعظم نظام الدین شامی که ذکر او گذشته و اکثر این حکایات منقول از منشآت اوست در تاریخ عمارت بیلقان فرماید:

نظم

گذشته هشتصد و شش سال و کسری از هجرت‌گه مراجعت از غزو ارمن و گرگین

بساخت شهری ازین سان به مدت یک ماه‌تمور خدیو جهان قطب ملک و ملت و دین] «۴»

(۱). ظف: یازده.

(۲). ظف: سی گز.

(۳). ظف: برجی.

(۴). قسمت بین دو قلاب در ظفرنامه نیامده است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۸۹

ذکر محاربه امیرزاده رستم و امیرزاده ابا بکر با امیر قرا یوسف در عراق عرب

سابقا مذکور شد که امیرزاده رستم، در حوالی حلّه، به امیرزاده ابا بکر پیوست و شاهزادگان که در میدان کارزار رستم و اسفندیار روزگار بودند به اتّفاق از فرات گذشتند و به امیر قرا یوسف رسیدند و با شاهزادگان سه هزار کس بود و مخالفان بسیار و جوی را خندق ساخته «۱» و جنگ را آماده ایستاده. امیرزاده ابا بکر امیرزاده رستم را که به سال ازو بزرگتر بود از روی ادب گفت شما در قلب لشکر باشید. امیرزاده رستم گفت من به کومک آمده‌ام. دو قول بیاراییم و هریک از طرفی درآییم و برین قرار نخست امیرزاده رستم از آب گذشت و آتش محاربه و قتال افروخته گشت و یار علی برادر امیر قرا یوسف از اسب افتاده از پا درآمده و دستگیر شده سرش از تن جدا کردند و باقی لشکر منصور از جوی گذشته به اتفاق امیر سونجک دادمردی دادند. مخالفان چون صدمه شیران بیشه شجاعت مشاهده نمودند، روباه‌وار جز فرار چاره ندیدند و امیر قرا یوسف با معدودی روی انهزام به صوب شام آورد «۲» و تمام خیل و حشم قریب ده هزار خانه با اموال و مواشی و اسباب و حواشی در قبضه تسخیر و تصرّف آمدند و لشکریان امیرزاده رستم حرم امیر قرا یوسف، مادر امیر اسکندر و اسپند، با دیگر اتباع و اشیاع اسیر گرفتند و تمام اعراب بریّه را که تا غایت انقیاد ننموده بودند مقهور گردانیدند و در اثنای عمارت بیلقان، نوکران امیرزاده رستم و امیرزاده ابا بکر بشارت فتوحات مذکوره به عرض همایون رسانیدند [و سر یار علی را نیز به اردوی همایون آوردند] «۳» و امیرزاده ابا بکر جناح عدل و احسان گشاده و رعایا را استمالت داده به عمارت و زراعت مشغول

---

(۱). ظف: «و قرا یوسف با غلبه تمام و لشکر گران از آن جانب جوی را خندق ساخته بود.» (ج ۳ ص ۳۹۱).

(۲). ظف: «و معدودی از مردمش با او بیرون رفتند.» (ج ۲ ص ۳۹۲).

(۳). س ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۹۰

است و کسری که در طاق و رواق آن ولایت افتاده کسری‌وار به عدل شامل جبر می‌فرماید «۱» و آوارگان «۲» آن مملکت را به وطن مألوف ترغیب می‌نماید. امید آن‌که بغداد که عروس بلاد است باز بر منصّه معموری در جلوه آید و آب جمعیت به جوی رفته بازآید. حضرت صاحب‌قران نوکران شاهزادگان را انعام فرمود و برای شاهزادگان خلعتهای خاص و نوازش نامه‌ها ارسال نمود و امیرزاده ابا بکر در معموری بغداد غایت اجتهاد به جای آورد.

ذکر آمدن امیرزاده عمر بن امیرزاده امیرانشاه گورکان از سمرقند به آذربایجان

در خلال این احوال، امیرزاده عمر پسر شاهزاده امیرانشاه که به دارایی سمرقند مقرّر بود و از احفاد آن حضرت به مزید شوکت و قوّت و جلادت معروف و به عدل و انصاف موصوف و به موجب فرمان جهت ایالت مملکت آذربایجان از سمرقند متوجه شده بود، روز جمعه غرّه جمادی الأولی در حوالی بیلقان رسید و به دولت دست‌بوس آن حضرت مشرّف گردید.

مصرع

پای‌بوس شاه اگر گردد میسّر دولتی است

درین اثنا حضرت اعلی به احداث نهر بیلقان امر فرمود. چون از اسباب آبادانی و مدار ثبات نبات و حیات حیوانی که در جمعیت تمدن و سته ضروریه مقرّر داشته‌اند یکی آب است که قوام معیشت به آن منوط و اصل خلقت بر آن مربوط

---

(۱). چنین به نظر می‌رسد که عبد الرزاق سمرقندی، از نسخه نظام شامی عینا برداشته است بی‌آن‌که به افعال جملات هم دست بزند.

این نظام شامی بوده که می‌توانسته است بنویسد: «امیرزاده ابا بکر به عمارت و زراعت مشغول است.» زیرا وی معاصر وی بوده نه عبد الرزاق سمرقندی که چند سال بعد ازین وقایع به دنیا آمده است، از آن گذشته بغداد در روزگار عبد الرزاق سمرقندی دیگر از دست تیموریان بدر آمده و در کف قره قوینلویان و سپس به چنگ آق قوینلویان افتاده بود.

(۲). ک: امرا و ارکان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۹۱

است که وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍ «۱» و اگر نه آب روان نعمت عظمی و لذّت کبری بودی لسان قرآن به طریق امتنان در ذکر جنّت جاودان به آن تصریح ننمودی. چه بساتین هرچند خوب باشد و چمنها چندان‌که مرغوب نماید موجب بهجت نواظر و مسرت خواطر و سبب نشاط و مقتضی انبساط وقتی تواند بود که آب روان داشته باشد و اگر نه انس اعظم و سرور اتمّ نخواهد بود و به منزله اشباح‌اند که ارواح ندارند و صورتها اندک حیاتشان نیست و ازین است که وصف روضه رضوان به ذکر جوی روان مقرون است و نعیم بهشت به آب روان سرشته است چنانچه فرموده است حضرت پروردگار: جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ. «۲» بنابرآن حضرت صاحب‌قران از بهر ساکنان آن مقام و رفاهیت خاص و عامّ فرمود که از نهر ارس جدولی احداث کردند که بر بیلقان گذرد و هرچه از استعمال و استعمار آن زیادت آید مصّب آن نهر کر باشد. طول آن جدول شش فرسنگ به عرض پانزده گز شرع در مغاکی از هشت گز تا دو گز و به طیار چاخویان که حکما میزان الأرض خوانند بلندی و پستی آن را احتیاط نمودند و امرا به کارفرمایی و یاساقی و لشکری به کندن مشغول شدند و به مدّت یک ماه به اتمام پیوست و اراضی آن نواحی از میامن آن خیر جاری و معمور و مسکون شد بِوادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ «۳» را حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَةٍ «۴» گردانید و امیر بهرام شاه «۵» برادر امیر جلال اسلام را به حکومت بیلقان و کوتوالی آن قلعه معین ساخت و او تا زمان حکومت امیرزاده عمر آن‌جا بود. چنانچه شرح آن آید. ان شاء اللّه.

---

(۱). سورة الأنبياء ۳۰.

(۲). البقرة ۲۵.

(۳). ابراهیم ۳۷.

(۴). أَمَّنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا بِهِ حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَةٍ (سورة النّمل ۶۰).

(۵). ک، س: بهرام شاه اسلام. ضبط متن با ظفرنامه منطبق است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۹۲

ذکر بعض قضایا که در اثنای حفر نهر بیلقان به وقوع پیوست

در اثنای حفر نهر بیلقان، شحنه عدالت حضرت صاحب‌قران مولانا قطب الدین قرمی صدر را قید فرمود و سببش آن بود که مولانا همراه جمعی عمله به شیراز رفته بود به موجب حکم و بر اهل فارس بیدادی چند کرده و در وقت عزیمت به اردوی همایون مبلغ سیصد هزار دینار کپکی به رسم نثار و پیشکش از رعایا و محترفه گرفته همراه آورد و مولانا صاعد از شیراز آمده صورت حال عرضه داشت نمود و آن حضرت فرمود که شیخ درویش اللهی مولانا را زاولانه «۱» و دو شاخه کرده با مبلغی که به رسم نثار و پیشکش آورده به شیراز برد و آن وجوه را به صاحبان بازدهد و ارغون نوکر مولانا را که بر خلق ظلم کرده به حلق آویزند و جناب صاحب اعظم خواجه معزّ الدین ملک سمنانی را به ضبط مال فارس فرستاده مولانا صاعد را نیز بازگردانید و ایشان به شیراز آمده ارغون را برکشیدند «۲» و روز جمعه که مردم شهر و ولایت در مسجد عتیق جمع آمده بودند مولانا را باز اولانه و دو شاخه در پای

منبر سنگین بازداشته مولانا صاعد به بالای منبر برآمد و آواز برآورد که هر زیادتی که مولانا قطب الدین درین مملکت ارتکاب نموده از پیش او بود و صاحب‌قران نفرموده و بیت خواجه عماد را تغییر داده گفت:

نظم

اگر خراب شود مملکت ز شاه مدان «۳»که نزد مردم دانا گناه مولانا است و مجموع رعایا و جمهور برایا غلغله دعا و ثنای آن حضرت به سامع ملأ اعلی

(۱). «بند آهن که بر پای کسی نهند و عوام زولانه گویند. ناصر خسرو گوید:

به شهر تو گرچه گران است آهن‌نشایی تو بی‌بند و بی‌زاولانه و در رساله وفایی به معنای موی جعد نیز آمده.» (فرهنگ رشیدی ج ۱ ص ۷۷۱).

(۲). یعنی بر دار کردند، بر دار کشیدند.

(۳). ظف: اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۹۳

رسانیدند و وجه سیصد هزار دینار در مدّت دو ماه به موجب خطوط قضات و امنا به صاحبان مال رسید و این اخبار فرخنده آثار بر اوراق روزگار یادگار ماند.

بیت

کار نیکو به که ماند یادگارکز بدی نبود بغیر از ننگ و عار «۱» و امیرزاده پیر محمد بعد از مدّتی مولانا را زاولانه و دو شاخه برداشته به سمرقند فرستاد.

و هم درین ولاء نوکر چرکس پسر تومن از جانب نهاوند آمده سر ملک عزّ الدین لر کوچک که درین مدّت از جهالت دم از مخالفت می‌زد به درگاه جهان‌پناه آورد و عرضه داشت که تن او را پوست کنده و به کاه اگنده آویخته است و عبرت مخالفان دیگر ساخته

مصرع

تا حد خویش هرکسی داند

ذکر قشلاق فرمودن حضرت صاحب‌قران در قراباغ ارّان و شرح بعض قضایا

حضرت صاحب‌قران چون خاطر خطیر از کار بیلقان فارغ ساخت، اعلام آفتاب اشراق به جانب قراباغ به عزم قشلاق برافراخت و تواچیان به موجب فرمان قوریاها ترتیب داده بودند. آن حضرت در قوریای همایون نزول فرمود و شاهزادگان و امرا هریک به مقام خود قرار گرفتند و پیش ازین فرمان صادر شده بود که امیرزاده رستم در قراباغ، به قورلتای که برای تفویض الوس هولاگو خان به امیرزاده عمر مقرّر است، حاضر شود. درین ولا از راه قلاغی آمده به عزّ بساط بوس مستسعد گشت و چون خبر مخالفت اسکندر شیخی که به رخصت آن حضرت به مقام خود فیروزکوه و

(۱). در نسخه ک تنها قسمت اول بیت آمده به عنوان مصراع.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۹۴

دماوند رفته بود به مسامع جلال رسید، فرمود که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه به کفایت این مهم عزیمت نمایند. اگر اسکندر را

هدایت راهبر آید و از ظلمات ضـلالت به قدم ندم پیش آید، کام جان او را به عین عنایت شـیرین سازند و اگر در سیاهی گمراهی مانده باشد، پیادگان آن حدود جمع آورده بنیادش براندازند و امیرزاده رسـتم و امیرزاده سلیمانشاه به موجب فرموده عزیمت نمودند و امیر شـیخ ابراهیم والی شـروانات که قدمت خاندان و بزرگی دودمان او سـبق ذکر یافته طوی پادشاهانه کرد و خدمات پسندیده به جای آورد و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت را هدایا فرستاد و در آن ایام هر هفته به بهانه‌ای و هرچند روز به سببی طویهای عظیم فرموده داد عیش دادنـد و مرتضـی اعظم سـید برکه از جانب انـدخود به اردوی همایون آمـد و حضـرت صاحب‌قران جهت تعظیم و اجلال آن زبده عترت و آل، از خرگاه و خیمه به رسم اسـتقبال، بیرون فرمود و مرتضـی مشار الیه برای عزای امیرزاده محمد سـلطان دستار از سر برداشته گریه و زاری کرد و آن حضرت او را کنار گرفته بسیار گریستند و همچنین از بلاد ماوراء النهر، سادات و اکابر مثـل خان‌زادگـان ترمـد و خواجه عبـد الأول و خواجه عصام الـدین و خواجه افضل کشـی و پسـران شـیخ الاسـلام کش خواجه عبد الرحمن و خـواجه عبـد الحمیـد به شـرف دست‌بوس مشـرّف گشـته مراسم تعزیت به اقـامت رسانیدنـد و به آیـات و احـادیث خـاطر همـایون را تسـکین دادنـد و چون از ممالـک ایران و توران بـل تمـام عـالم از ترک و تازیک و عرب و عجم سادات عظام و علمای کرام و مشایخ اسلام و باقی اکابر انام و مفاخر ایام در آن مقام جمع آمده بودند، حضرت صاحب‌قران، بعد از فراغ از مهمّات کلی و قضایای ملکی، علمای اشـراف و فضـلای اطراف را در مجلس اعلی حاضـر فرموده تحقیق علوم دینیّه و تدقیق معارف یقینیّه می‌نمود «۱» و ایشان از کمال دانایی

(۱). ظف: «به مباحثات شریف و القای مسائل شرعیه و بحث از لطایف علوم و حقایق اشیا محفل آراستندی.» (ج ۲ ص ۳۹۶).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۹۵

مجلس‌آرایی کرده حریفان بزم روحانی را از جامهای معانی شراب‌های حیات جاودانی می‌دادند.

شعر

و للّه منی جانب لا اضیعهو للملک منّی و السّیاسهٔ جانب بیت

زمانی درس علم و بحث تنزیل‌که باشد نفس انسان را کمالی

زمانی نرد و شطرنج و حکایات‌که باشد شخص را دفع ملالی

خـدای است آن‌که ذات با کمالش‌نگردد هرگز از حالی به حالی در خلال این احوال، به مسامع جلال رسـید که نویسـندگان دیوان کرمان مفرد امیر ایـدکو برلاس کرده مبلغی خطیر به نام او رقم زده‌اند و آن حضـرت به درخواست بعضـی از خواتین که با حضـرت علقه قرابت داشت آن مبلغ را به صـد تومان کپکی آخر ساخت «۱» و ایـدکو قبول کرد که به خزانه عامره رساند و باز حاکم کرمان شـده اجازت مراجعت یافت. و انوشـیروان پسـر بیان آغا به تحصـیل اموال آذربایجان رفت و پیر محمد پولاد را که از امرای امیرزاده شـاهرخ بود به حکومت ساری فرسـتاد و بیک ملک آغا حرم امیرزاده پیر محمـد جهانگیر از جانب غزنین و قنـدهار به درگاه سـپهر اقتدار آمد و سه پسـر شاهزاده مشار الیه خالد و بوزنجر و سـلطان مهدی که هنوز در صـغر سن بودند همراه آورده به عزّ بساط بوس فایز شدند و نفایس اجناس از تنسوقات هندوستان پیشکش کردند.

ذکر آوردن نور الورد پسر سلطان احمد پیش آن حضرت

در آن ایام که بارگاه فلک احتشام هنوز در قراباغ مقام داشت، [از طرف

(۱). ظف: «درین محل، خدرمعلی تومان آغا که عم‌زاده آن حضـرت بود و دختر او آغاچه در حباله نکاح ایدکو بود به میان درآمد

و آن معامله را به صد تومان ...»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۹۶

بغداد، نور الورد پسر سلطان احمد را در قید اسر و ذلّ غلّ سر برهنه به درگاه جهان‌پناه آوردند. مراحم پادشاهانه شامل حال او شده فرمود که زاولانه از پای او برداشته عمامه‌اش بر سر نهادند و به خلعت و نواختش مخصوص ساخته زبان روزگار به ادا می‌رسانید که:

بیت

دوستان را کجا کند محروم‌آن‌که با دشمنان نظر دارد امّا غنچه عمر نور الورد که در گلشن اقبال بیش از هیژده سال استکمال نیافته بود ناشکفته از تندباد بیداد فروریخت]. «۱»

و هم در آن اثنا، خبر آمد که سلطان احمد در لباس فقر به ولایت شام رفته و او را با امیر قرا یوسف گرفته‌اند. آن حضرت ایلچی به حکام شام «۲» فرستاد که امیر قرا یوسف را که قافله حجّاج را غارتیده به موجب حکم شرع جزا دهند و سلطان احمد را به این جانب فرستند.

ذکر آمدن ملوک و امرای گیلانات و مقرر گردانیدن اموال آن ولایات

چون ملوک جبال و دیالمه و شهر یاران گیلان تا غایت به درگاه عالی نیامده بودند و به فرستادن هدایا اکتفا نموده غیرت پادشاهانه عزم آن طرف جزم کرد و قراولان مثل دریا قوچین و بلال «۳» و محمد برادر علی سلطان تواچی و بایزید بورلدای و بهلول برلاس را روان ساخته فرمود که در حدود گیلان به جنگل درآمده قشلاق

---

(۱). به جای قسمت دو قلاب، در ظفرنامه آمده است: [از عراق عرب نور الورد پسر سلطان احمد را که نهال عمرش هیژده سال در جویبار عداوت و خلاف نشوونما یافته بود بیاوردند و به تندباد حوادث زمان از پای درآمد.] (ج ۲ ص ۳۹۶).

(۲). ف: حجاز.

(۳). ظف (چاپ تهران): «بلال با محمد- چاپ کلکته: بلال و محمد (ج ۳ ص ۳۹۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۹۷

کنند و امیرزاده شاهرخ را از امرای نامدار مثل فرزند ارجمندش امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ابراهیم و رستم طغای بوغا و سید خواجه را ملازم رکاب ظفر انتساب ساخته فرمود که به صوب گیلان عزیمت نماید و شاهزاده تا قزل یغاج رفته توقف نمود و حکّام گیلان از توجّه سپاه نصرت نشان خبر یافته مبلغی خطیر به رسم خراج فرستادند و شاهزاده صورت حال عرضه داشت حضرت اعلی کرده محصّلان جهت وصول وجوه که قبول کرده بودند به گیلان روان فرمود و اموال نقد کرده آوردند و مرتضی اعظم صاحب السیف و القلم، مجد الحّق و الدین، امیر سید رضا کیا که از ولاهٔ ولایت دیالمه و گیلانات به شرف علوّ نسب و سمّو حسب و فضایل علمی و ملکات ملکی به ذروه اعلی متمسّک بود، به اتفاق امیر محمّد رشتی که از عظمای ملوک آن مملکت بود، پیشکشهای لایق مرتّب داشته به پایه سریر اعلی آمدند و دیگر حکام هریک قاصدی با اموال بسیار ارسال نمودند و مجموع به زبان انکسار اعتذار نموده عرضه داشتند که ما بندگان در مقام خدمتکاری و باج‌گزاری‌ایم. حضرت صاحب‌قران همه را به تشریفات سرافراز گردانیده جناب امیر سید رضا کیا را به موجب

مصرع

انّما یعرف ذو الفضل من الناس ذووه

مصرع

بزرگان شناسند قدر بزرگان

خواست که تربیت به نوعی فرماید که اهالی آن دیار ممنون او باشند. از جمله کرمها که درباره جناب مرتضوی فرمود، آن بود که مال گیلانات که برده هزار من ابریشم که به وزن شرع پانزده هزار من باشد و هفت هزار اسب و سه هزار گاو مقرّر شده بود [آن حضرت فرمود که آنچه مقرّری مرتضی مشار الیه و امیر محمد رشتی بود نصفی و آنچه بقیه ملوك گیلانات بود] «۱» ثلثی معاف باشد و فرمان همایون صادر

(۱). ظف: «آنچه رسد ولایت او و از آن امیر محمد بود نصفی و آنچه رسد باقی ولایات بود ثلثی به او بخشید ...» (ج ۲ ص ۳۹۸).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۹۸

شد که محصلان این مبلغ از جمع مال گیلان در وجه انعام جناب مرتضوی محسوب داشته تعرّض نرسانند و مرتضی اعظم را با سایر ملوك گیلان اجازت فرمود و شمس الدین نام از قرابتان امیر عباس که ضبط قلعه کماخ در سرحد روم به عهده او بود، در این ولا او را با جمعی به آن‌جا فرستاد.

و در این اثنا، مرتضی اعظم سید برکه را عرض مرضی طاری شده تدبیر اطبای حاذق لایق و موافق نیامد و از نشیمن انقلاب به گلشن حسن المآب انتقال فرمود «۱» و آن حضرت را خاطر همایون محزون شده دست اعتصام به حبل المتین إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ «۲» استوار ساخت و فرمود که نعش او را به اندخود نقل کرده به امانت سپارند و هم در قشلاق قراباغ، ایالت همدان و نهاوند و وروجرد و مواضع لر کوچک را به امیرزاده اسکندر عنایت فرمود.

ذکر آمدن حکام ماردین و وسطان و آش دادن برای ترویح روح امیرزاده محمد سلطان

در آن اثنا که هنوز صاحب‌قران مظفر لوا در قراباغ بود و فصل شتا روی به انقضا آورد، سلطان ماردین ملك عیسی «۳» به درگاه سلاطین پناه آمد و مخدره تتق عصمت را که نامزد امیرزاده ابا بکر شده بود آورد و پیشکشهای لایق به عرض رسانید و ملك عزّ الدین شیر نیز ازوسطان، با اسبان و تحفه‌های فراوان، به آستان حضرت

(۱). س: رضی اللّه عنه.

(۲). سورة البقرة ۱۵۶.

حاشیه نسخه ف: «وفات امیر سید برکه که حضرت صاحب‌قران به غایت معتقد او بود و اندخود به سیورغال او مقرر گشته.»

(۳). یعنی الملك الظاهر مجد الدین عیسی که از ۷۷۸ تا ۸۰۹ ه (۱۳۷۶ میلادی تا ۱۴۰۶) بر ماردین حکومت داشت. وی از امرای ارتقی (ارتقیه) بود. (ر ک طبقات سلاطین اسلام لین پول و «سلسله‌های اسلامی» ص ۱۸۵ و زندگی شگفت‌آور تیمور، ترجمه عجایب المقدور ابن عربشاه ص ۷۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۹۹۹

صاحب‌قران آمد و فرمان جهان مطاع نافذ شد که تمام امرا و سرداران الوس هولاگو خان که در ولایت آذربایجان و عراق عرب مقیم‌اند هریك پسری یا برادری خانه کوچ به سمرقند فرستند و محصّلان مقرّر شده به موجب فرموده کاربند شدند.

و چون ماه مغفرت شعار مرحمت دثار که شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ «۱» صفت کمال اوست، طلوع اجلال فرمود و منشیان احکام الهی طغرای ماه نو بر منشور سبز فام آسمان کشیدند و فرمان كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ «۲» بر خواص و عوام خواندند و مدّت یک

سال از وفات شاهزاده محمد سلطان گذشته بود آن حضرت فرمود که روح و روان او را به صدقات و خیرات شاد گردانند و مجموع خلایق را آش دهند. در قراباغ ترتیبهای پادشاهانه نموده صحاری میلامیل از انواع اطعمه مالامال شد و سادات و اشراف و علما را در مراتب صف صف نشانده به ختمات و تلاوت آیات اشتغال نمودند و مائده‌های عام کشیده به دعوات صالحات مختتم گردانیدند و خانزاده اجازت یافته متوجّه سلطانیّه شد که نعش شاهزاده را از مزار بزرگوار قیدار پیغمبر (ع) نقل سمرقند کند.

ذکر شکار فرمودن صاحب‌قران کامکار و اجازت دادن اکابر نامدار

حضرت صاحب‌قران، چون از آش سال امیرزاده محمد سلطان خاطر همایون فارغ ساخت، پرتو التفات پادشاهانه بر نشاط شکار انداخت و در قراباغ ارّان تواچیان به موجب فرمان جار رسانیدند که لشکرها جهت یرگه حرکت کرده دشت و کوه را درنوردند و حیوانات را به اراضی آقتام رانند و آن حضرت با شاهزادگان ماه پیکر و امرای ثوابت لشکر و وزرای عطارد شعار و سپاهیان مریخ اقتدار و اسبان صرصر حملت و یوزان پلنگ نهضت و جوارح سموم حرقت «۳» و فیلان کوه هنجار و بازان

---

(۱). سورة البقرة ۱۸۵.

(۲). ایضا ۱۸۳.

(۳). ف: حرمت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۰۰

عنقا شکار و لشکری که کوه از شکوه آن کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ «۱» نمودی و زمین از سمّ مراکب به صفایح حدید مفروش بودی و آن حضرت در خوبتر ساعتی سوار شد.

آفتاب سعادت رخشان و کوکب بخت درفشان. عنان اقتدار در دست کامرانی و پای وقار در رکاب قهرمانی.

نظم

روزی از آسمان مبارک رخ که بود بهر صید را فرّخ

صبحدم کافتاب شیر شکارگشت بر سبز خنگ چرخ‌سوار

وز سپیده نموده شد خورشیدزرد و روشن چو چشم باز سفید

و آن سیاهی چو صبحگاه نمودشکم آهوی سیاه نمود

خاست چون از هوا نوای کلنگ‌چرخ شه نای ساخت شاهین چنگ

طعمه‌خواران سوی شکار شدندصید جویندگان سوار شدند

راند عزم شه ممالک گیرآهوی خویش را سوی نخجیر

صد هزار دگر بر آهو شیرشیر بالا و آهو اندر زیر چند روز در آن اراضی به عیش و شادمانی و نیل آمال و امانی گذرانیدند و از خون جانوران صحرای سبز را لاله‌ستان گردانیدند.

نظم

جهان در جهان جانور فوج‌فوج‌چو بحری که از جا درآید به موج

ز نخجیر کوه و ز آهوی دشت‌گرفتن ز اندازه اندر گذشت و چون خاطر خطیر از شکار فراغت یافت، عنان دولت به سوی اردوی همایون تافت و سادات و علمای ماوراء النهر به تخصیص سمرقند را از طرایف

---

(۱). سورة القارعة ۵. اصل آیه چنین است: يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۱۰۰۱

تبرّکات روم و فرنگ و مصر و شام خلعتهای شاهوار و اسبان راهوار و زر و جامه و لباس و عمامه و احمال و اثقال بخشید و داعی و ذاکر و مثّنی و شاکر اجازت فرموده به بلاد خود مراجعت نمودند.

ذکر نهضت صاحب‌قران از قشلاق قراباغ ارّان

اول بهار که موسم اعتدال لیل و نهار بود و جهانگیر فلک از آخر منزل شتایی به اوّل محل شرف و پادشاهی انتقال نمود، حضرت صاحب‌قران، به دولت و سعادت، از قشلاق قراباغ نهضت فرمود و چهاردهم رمضان «۱» بر آب ارس پل بسته عبور نمود و قریه نعمت‌آباد که از قری نهر برلاس است و غلو همّت آن حضرت آن را جاری فرموده از فرّ نزول همایون غیرت بلاد ربع مسکون شد و در آن مقام امیرزاده شاهرخ که به جانب قزل یغاج و سرحد گیلان به موجب فرمان رفته بود معاودت نمود و به موکب همایون پیوست و در آن ایّام، خدّام فلک احتشام به ترتیب طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه قیام نمودند.

عنایت فرمودن سلطان هفت کشور الوس هولاگو خان را به امیرزاده عمر

حضرت صاحب‌قران، روز یک شنبه بیست و پنجم رمضان، در حوالی اردبیل، امیرزاده عمر را به حکومت الوس هولاگو خان مقرّر فرمود و ممالک عراق عجم و آذربایجان و اران و موغان و گرجستان و ارمنیه و منسوبات آن بل‌که ولایت روم تا استنبول و شام تا مصر به جانب او رجوع نمود و یرلیغ عالم مطاع به آل تمغا ارزانی داشته فرمان فرمود که شاهزادگان که حاکم فارس و عراقین باشند به جار و قرلتای او حاضر شوند و امیر جهانشاه بن امیر جاکو را با چند امیر مثل رستم امیر موسی و توکل یادگار برلاس و جنید بورلدای و ده هزار سوار ملازم او گذاشت و سفارش

---

(۱). ظف: «چهار شنبه چهاردهم رمضان سنه ست و ثمانمایه موافق بیچین ئیل.» (ج ۲ ص ۴۰۲).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص: ۱۰۰۲

فرمود که حلّ و عقد و قبض و بسط آن ممالک به رای رزین و عقل دوربین امیر جهانشاه مفوض دانند و امیرزاده عمر را پیش خوانده بر زبان فرخنده بیان راند که در مصاریف اعمال و تصاریف احوال باید که پرهیزگاری را زاد معاد و عتاد یوم القتاد سازد و یقین داند که هرکه بر خصال برگزیده و خصایل پسندیده در غلوای پادشاهی و تحرّی رضای الهی مواظبت نماید، هرآینه در آیینه اعمال جز چهره آمال نبیند و از شجره امانی جز ثمره شادمانی نچیند و باید که اتفاق انفاق بر خدم و حشم بر جاده خیر الأمور بود تا به سبب اعتدال مزاج اعمال از صحت به جانب اعتلال انحراف و انتقال نجوید تا عارضه دل‌مشغولی حادث نگردد و امراض ناکامی روی ننماید وَ لا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلى عُنُقِكَ وَ لا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ. «۱» مصادر خرج با موارد دخل یکسان دارد تا مصالح ملک آسان سده ظلم ضروری نگردد فانّ الظلم مرتعهٔ وخیم و باید که ثغور و حدود را به مردان گزیده و دلیران کاردیده که به مردانگی مذکور و به فرزانگی مشهور باشند مشحون و معمور دارد و از این جماعت که به زینت رای و شجاعت حالی باشند خالی نگذارد تا اگر حالی پیش آید و صورتی روی نماید، از وصمت غفلت و سمت ندامت مصون باشد و حفظ مسالک از لوازم ضبط ممالک داند و بازرگانان را به هیچ طریق مشوّش خاطر ندارد و باقی احوال به حسن فراست و لطف کیاست به جای آرد و شاهزاده مشار الیه را تاج و خلعت و کمر مرصّع و اسب با زین زر ارزانی داشت و امرای او «۲» را نیز به تشریفات خاصه عزیز ساخت.

مصرع

شهزاده را و معتبرانش به بر گرفت

و تمام حکّام آن ممالك هم در آن مقام، مثل امیر شیخ ابراهیم و سلطان ماردین ملك عیسی و ملك عزّ الدین شیر و کوستندل «۳» گرجی و تیزك و جالق و بسطام، همه را انعام و اکرام فرموده ملازم امیرزاده عمر روان ساخت و او به جانب

---

(۱). سورة الأسراء ۱۷.

(۲). ك، س: امرا را.

(۳). کوستندل یا کوستندیل، کستندر همه صورت تحریف یافته کنستانتین می‌باشند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۰۳

ییلاق آله تاق توجّه نمود و حضرت صاحب‌قران کوچ فرموده شکار انداخت و صید بسیار افکندند و کنار آب اغلق که بلارودش گویند «۱» معسکر همایون شد و ماه مبارك رمضان بدرود فرمود و غرّه عید سعید روی «۲» نمود و مولانا نظام الدین شنبی که شامی نیز گویند «۳» و ذکر او به کرّات گذشته به اقامت نماز عید «۴» و آداب آن روز سعید قیام نمود و آن حضرت صدقات و صلات و جلایل انعام و جزایل اکرام به خواصّ و عدامّ عنایت فرمود.

ذکر احوال امیرزاده رستم و سلیمانشاه که به جانب ری رفته بودند

پیش ازین خامه عنبرین شمامه مشك سای شده بود و قلم گوهر رقم سخن‌آرای گشته که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه به طرف ری رفتند که تحقیق حال اسکندر شیخی نمایند و ایشان به ری آمده دانستند که اسکندر قلعه فیروزکوه را محکم ساخته و پسر و خویشان خود را آن‌جا گذاشته و خود به کوهستان و جنگل چلاوون و رستمدار گریخته. شاهزاده دلیر و امیر با شمشیر در قریه طهران ری بیست روز نشستند و از پیادگان قم و کاشان و آوه و ساوه و سایر مواضع دو هزار جمع آوردند و در عقب اسکندر، رستم‌وار به رستمدار درآمدند و قلعه نور را به نیروی دولت قاهره محاصره کرده گشادند و ملك کیومرث پیش آمده چون میان او و اسکندر دشمنی بود، بر حسب الحرب خدع، او را گرفته پیش اسکندر فرستادند و به زبان فریب پیغام دادند که دشمن ترا تسلیم تو نمودیم. بی‌توقّف و اندیشه توجه نمای.

مصرع

بازآی کز آنچه بودی افزون باشی

---

(۱). ظف: «آب اغلق که آن را جای بلارود گویند.» (ج ۲ ص ۴۰۳).

(۲). ظف: «روز شنبه که مفتح اسبوع جدید و غره عید سعید بود.»

(۳). نظام شامی (- شنب غازانی) مؤلف ظفرنامه در شرح حال تیمور که کتابش مورد استفاده کامل شرف الدین علی یزدی قرار گرفته است.

(۴). ك، س: صلوة عید.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۰۴

چون کیومرث به اسکندر رسید و اسکندر قوّت بازآمدن در خود نمی‌دید، با کیومرث صلح نموده او را نیز ترسانید و متفق گشته به حصانت کوههای سخت و بیشه‌های پردرخت و ارتفاع قلاع جبال اختیاری در خیال آوردند و صورت واقعه، از انهای امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه، در کنار آب اغلق در اوایل شوال، به عرض همایون رسید. حضرت صاحب‌قران از آن‌جا روان شده قاصد به خراسان پیش امیر مضراب فرستاد که با سپاه آن‌جا، به راه ساری و آمل، عزم رزم اسکندر کند و هفدهم شوال «۱» امیرزاده خلیل

سلطان از جانب ماوراء النهر رسیده احوال استقامت به عزّ عرض رسانید.

ذکر فرستادن امیرزاده اسکندر و امیر شاهملک به جانب ری

فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده اسکندر و امیر شاهملك از حدود میانه به طرف ری روانه شدند و لشکرهای نواحی را جمع آورده به امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیوستند و آن حضرت از پل میانه گذشته به موضع سرچم نزول فرمود آن‌جا دولدای که در اونیك بود، «۲» رسیده سعادت بساط بوس دریافت. عاطفت آن حضرت قدمت خدمت او را در خاطر آورده کنار گرفت و نوازش نموده و خلعت و کمر داد و فرمود که شاید صورت ملاقات دیگر روی ننماید. از احوال این جانب نیك بر خبر باشد. احمد جلایر تاجیك مزاج افتاده از او اندیشه نیست. امّا از قرا یوسف اصلا غافل نباشند. و دولدای را وداع فرموده بازگردانید و
موکب جلال، بیستم شوال، به سلطانیه رسید و جمعی که به تحصیل اموال گیلانات رفته بودند آن‌جا بازآمده نقود و اسبان و اقمشه و تنسوقات فراوان آوردند و رایت ظفرنشان از سلطانیه روان شده بعد از چند منزل، صحرای قزوین از فرّ نزول

---

(۱). ظف: هفتم (ج ۲ ص ۴۰۵).

(۲). ظف: امیر دولدای که در اونیك بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۰۵

موکب نصرت قرین رفعت چرخ برین یافت و امیرزاده ابا بکر دو اسبه رانده از بغداد به نه روز به صحرای قزوین آمد «۱» و دولت دست‌بوس یافته به وسیله سرای ملك خانم و امیر شیخ نور الدین درخواست کرد که شاهزاده امیرانشاه را که پدر اوست آن حضرت رخصت فرماید که در بغداد با او باشد. آن حضرت ملتمس او را مبذول داشته مقرّر فرمود که در ممالك عراق عرب و دیار بکر که تعلّق به امیرزاده ابا بکر داشت و در ممالك آذربایجان و عراق عجم که به فرزند دیگر او امیرزاده عمر مفوّض بود هرجا خاطر او میل نماید نشیند «۲» و بر مجموع حکم او نافذ باشد و او را کنار گرفته چهارصد هزار دینار کپکی نقد از خزانه و صد سر اسب مغولی و تازی با ظرایف و نفایس دیگر انعام فرمود و رخصت یافته به جانب سلطانیه معاودت نمود و رایات آفتاب اشراق به سوق بلاق آمد و امیرزاده ابا بکر را دویست سر اسب و صد هزار دینار کپکی و صد دست جبّه انعام فرمود و در عقب امیرزاده رستم و باقی امرا روان ساخت و حرم شاهزاده را که دختر امیر سیف الدین بود «۳» دجیل که از توابع بغدادست سیورغال فرموده و رخصت فرموده به طرف سلطانیه بازگشت و شاهزاده بر عقبه طالغون برف کوفته برآمد و در کجور به امیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و سایر امرا پیوست و آن‌جا بیست روز به حزم و احتیاط می‌بودند تا از عقب لشکر آمده فرمان شد که در قفای اسکندر روان شوند و سپاه ظفرنشان در جنگلستان درخت انداخته راه می‌گشودند و گذرها که در کمرها خراب کرده بودند به چوبها و تخته‌ها راست می‌ساختند و در عقب اسکندر «۴» به هرطرف می‌شتافتند و مخالفان را از بنیاد بر می‌انداختند و موکب سلطان آفاق از سوق بلاق روان شده به جلگای دلگشای ری

---

(۱). ظف: «از اردبیل دو اسبه بشتافت و از راه کلس به نه روز ...» ج ۲ ص ۴۰۶

(۲). کلاویخو که او را در همین روزها دیده است می‌نویسد که وی مردی است نسبتا سالخورده در حدود چهل، تنومند که دچار بیماری نقرس بود. (ترجمه ص ۱۷۲).

(۳). ظف: حرم شاهزاده، شاهی ملك دختر حاجی سیف الدین ...

(۴). س: در جست و جوی اسکندر.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۰۶

درآمد و مرغزار ساری قمش «۱» منزل همایون

مصرع

آن شهنشاه فریدون‌فر کیخسرو منش

گشت و بیک ملک آغا، حرم امیرزاده پیر محمد، را با فرزندانش اجازت داده به جانب قندهار و غزنین فرستاد و فرمان فرمود که شمس الدین عباس و دیگر امرا، که نقل ایل قراتاتار و خانه کوچان مملکت آذربایجان در عهده ایشان بود، مجموع از راه خوار و سمنان روانه شوند و امیر شاهملک که برای جمع لشکرها آمده بود به اردوی همایون پیوست و رایت ظفر آیت از مرغزار ساری قمش نهضت فرموده به قلعه گلخندان که در دامن دماوند کوه ویران شده بود رسید و فرمود که آن را به گچ و سنگ معمور گردانند و از دماوند عبور نموده به فیروزی و دولت به ناحیت فیروزکوه رسید.

نظم

فیروزه چرخ در نگینش خورشید منوّر از جبینش

ذکر فتح قلعه فیروزکوه و دیگر قضایا

قلعه فیروزکوه بر سر کوهی واقع است که سر برج آن در برج دو پیکر می‌سود و شعاع بصر از حضیض آن ارتفاع نمی‌نمود. شهباز بلند پرواز وهم از ذروه آن نمی‌گذشت و فکر عالی همت فهم در بلندی آن حیران می‌گشت. اسکندر شیخی آن را سدّ اسکندر گمان برده بود و به پسر خود و جمعی قرابتان سپرده و سیصد مرد از دیوصفتان مازندران در آن‌جا بازداشته و چنان پنداشته که لشکرهای روی زمین فتح و تسخیر آن نتوانند کرد و حضرت صاحب‌قران

مصرع

تاسع ذیقعده به آن‌جا رسید

لشکر منصور، چون آتش خروشان و مانند بحر از باد دمان، غبار زمین به

---

(۱). ظف: سارق قمش (ج ۲ ص ۴۰۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۰۷

ایوان کیوان رسانیده و رواق فیروزه را از خاک فیروزکوه جزع فام گردانیده در اطراف و جوانب ساز جنگ ساختند و گورگه زده سورن انداختند و در حمله اول، شهر بند و شهر ایشان را با زمین هموار کرده روی به تسخیر قلعه آوردند و یک برج قلعه که در دامن کوه بر سر رودخانه‌ای بنا کرده باروی آن را تا بالا برآورده بودند و مردم قلعه آب از آن‌جا برمی‌داشتند، دلاوران نامدار آب را از پای کوه بگردانیدند و آنچه باقی ماند پلید و ملوّث گردانیدند و منجنیق و دیگر اسباب قلعه‌گیری مرتّب شد. اهل قلعه را از صلابت لشکر ظفر شعار دست و دل از کار رفته دانستند که اگر از تیغ آن حضرت امان نجویند، دست به خون خود شویند. به ضرورت سرداران قلعه، از اوج غرور به حضیض عجز و قصور آمده، عفو شامل آن حضرت را شفیع ساخته مرحمت پادشاهانه همه را خلعت پوشانیده بازگردانید و پسر اسکندر و کلانتران قلعه نیز با تیغ و کفن بیرون آمدند و آن حضرت از جرایم و زلّات ایشان نیز گذشته همه را به عنایت رعایت فرمود و لشکر فیروزی اثر به قلعه درآمده ساکنان آن‌جا را با کوچ بیرون آوردند و عاشر ماه مذکور فتح قلعه فیروزکوه به فیروزی میسر گشت و چنان قلعه به یک روز مسخر «۱» شد و آن حضرت کوتوالی قلعه را به امیر زنگی تونی داد و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و شاهزادگان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و باقی مخدوم‌زادگان

را، از راه سلطان میدان، به جانب سمرقند فرستاد و در بسطام آغرق امیرزاده شاهرخ، از راه نشابور، عازم هرات شده آغرق بزرگ به راه جاجرم و اسفراین به جانب سمرقند عزیمت نمودند.

مصرع

عزیمت نمودند با کام دل

ذکر عزیمت حضرت صاحب‌قران به جانب چلاو و شرح آن

بعد از فراغ از فتح آن قلعه نامدار، رایات نصرت شعار، یمن بر یمین و یسر بر یسار، هادی ظفر در قلب، طایر نجاح بر جناح، عنان عزیمت به صوب چلاو

---

(۱). ظف: به دو روز.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۰۸

معطوف گردانید. درین ولا به سمع اعلی رسید که قراتاتار رایت غوایت و لوای ضلالت برافراختند و نائره شرکه در دل و چشم ایشان روشن بود برافروختند و راه فتنه و فساد که بسته بود گشادند و عنان خذلان به دست شیطان دادند.

و شرح این احوال به طریق اجمال آن است که یک کرن از تاتار، که ضبط ایشان به عهده خواجه تنگری برمش بود، در ظاهر دامغان دست عصیان برآورده او را زخمها زده انداختند و سر خود گرفتند و داروغه کرنی که در عقب می‌آمد تنگری برمش را که زخم‌دار بی‌خبر افتاده بود شناخت و چون از حیات رمقی باقی داشت او را به دامغان درآوردند که معالجه کنند. کرنهای دیگر این خبر شنیده عزم گریز کردند و امیر شمس الدین عباس و اتلمش و شاه ولی (پسر سونجک) «۱» و باقی امرا که داروغه کرنها بودند تیغ بی‌دریغ در آن بی‌عاقبتان نهاده در اندرون و برون دامغان دو سه هزار به قتل آوردند «۲» و چند گروه از آن بی‌باکان به طرف جنگلهای استراباد گریختند و دیگران را امیر شمس الدین با خود ببرد.

و چون رای جهان آرای، که صبح نورافزای روز معضلات و مصباح ظلمت‌زدای شب مشکلات است، برین حال اطلاع یافت، بیان قوچین و فاضل «۳» را با پانصد سوار نامدار در قفای گریختگان فرستاد و متعاقب امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر برندق را نیز نامزد آن طرف فرمود و این گروه به دامغان آمده چون تاتار جمعی کشته و فوجی گریخته و بیشتر را امیر شمس الدین برده بود، از دامغان برگشته به موکب همایون پیوستند و گروه اول به جنگل مازندران درآمده در مواضع قرالغان «۴»

---

(۱). تکمیل از ظفرنامه (ج ۲ ص ۴۰۹).

(۲). کلاویخو در ضمن رفتن به سمرقند کله منارهائی را که از سرهای مردم قراتاتار ساخته بودند به چشم دیده است. (ر ک ترجمه ص ۱۸۱).

(۳). ظف: «فاضل پسر سیف الملوک حاجی سیف الدّین.» (ج ۲ ص ۴۱۰).

(۴). ظف: فراتغان- ک: قرابغان- س: قرامغان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۰۹

کنار دریای قلزم «۱» به تاتار رسیدند و با آن‌که بهادران نامدار پانصد سوار بودند و تاتار غلبه بسیار، سپاه نصرت شعار بریشان زدند و آن جمع را پریشان ساخته ده هزار «۲» خانه‌وار به دست آوردند و هزار کس به قتل رسانیده و بیان قوچین به اردوی همایون آمده صورت حال معروض گردانید. صاحب‌قران کامکار چون خاطر اصابت شعار از دغدغه قراتاتار جمع فرموده مجددا به صوب

استیصال اسکندر شیخی عزیمت نمود و امیرزاده شاهرخ را که ملازم رکاب ظفر انتساب بود و اندک عارضه‌ای طاری شده به جانب هرات فرستاد با جمعی از خواص و فرمان داد که لشکریانش در اردوی همایون باشند و موکب منصور عازم چلاو شد و بر شواهق جبال.

بیت

که کس ندیده فرازش مگر به چشم ضمیرکسی نرفته نشیبش مگر به پای خیال به چند روز معدود بر بالای کوه چلاو فرود آمدند. اسکندر از غایت شقاوت روی به جهنم دره نهاد.

نظم

هرکه نباشد به خداوند راست‌همچو سکندر به جهنم دره است حضرت صاحب‌قران روز جمعه بیستم ذی قعده به چلاو رسید و اسکندر و اتباعش گریخته بودند. لشکر منصور روز دیگر از آن محل کوچ کرد و در آن راه دره‌ای است عمیق و درخت بسیار و پیوسته میغ و بارندگی و در تک آن آب بزرگ به غایت تیز که به اسب و شناه از آن عبور نمی‌توان کرد و ازین صعوبت به جهنّم دره مشهور است و پلی که بر بالای آن بسته بودند، اسکندر از آن گذشته بود و خراب

---

(۱). منظور دریای خزر است.

(۲). ظف: دو هزار خانوار (ج ۲ ص ۴۱۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۱۰

ساخته. چون حضرت آن‌جا رسید و عبور دشوار نمود، فرمود که پل بستند و چهل بهادر با پانصد مرد به رسم قراولی گذشتند و بعد از آن یوسف برلاس و در عقب سید خواجه و از قفای او امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نور الدین عبور نمودند و به بالای کوه جهنم دره برآمده درختها می‌انداختند و راه می‌ساختند «۱» و آن حضرت نیز گذشته بر بالای پشته‌ای که درخت نبود نزول فرمود و در آن منزل مرتضی اعظم سید اسمعیل کرسکانی، از کرسکان که از قری ترمد است، به درگاه همایون آمد و شرف دست‌بوس یافت و لشکر منصور مظفر به جست و جوی اسکندر هرطرف می‌رفتند و سادات مازندران قجرچی بودند. از قراولان دریا قوچین و شاه ملک برلاس و صدر برلاس و شیخ درویش اللهی و شیخ محمد قوچین و بیک تمور قوچین و خداداد جوره «۲» و وفادار، در میان جنگل نزدیک کنار دریای قلزم به اسکندر رسیدند «۳» و شیخ درویش اللهی وهم کرده به بهانه آوردن یوسف برلاس بازگشت و اسکندر، با دویست پیاده و سی سوار، از قیتول خود چون شیر زخمدار بیرون آمد و قراولان لشکر منصور بیست نفر بیش نبود و شجاعت اسکندر را بارها دیده بودند و در واقع او را پهلوانی میراث بود. چه او از «۴» نسل بیژن است که پدرش گیو بود و مادرش بانو گشسب دختر رستم. چنانچه فردوسی از زبان بیژن گوید

---

(۱). حاشیه نسخه س: «لشکر چوبهای دراز یک سر در زیر خاک کرده پیش می‌داشتند تا مقدار چوب بلند می‌ماند بر آن‌جا چوبها انداخته و به تخته میخ دوز کرده راه راست شد. ظفرنامه.

(۲). ظف: چهره- نسخه چاپ کلکته: چوره.

(۳). ظف: روز پنج شنبه بیست و ششم.

(۴). ظف: «چه مشهور است که قبیله او از نسل بیژن است.» (ج ۲ ص ۴۱۲) ابن عربشاه او را در کتاب خود چنین وصف کرده است: «وی مردی تنومند بوده است با پیشانی گشاده و قامت رسا که بلندی قامت او را تا سه ذرع گفته و اندامش را به آهن مانند کرده‌اند ...» در خصوص اسکندر شیخی اطلاعات ارزنده در کتاب عجایب المقدور دیده می‌شود. (ر ک ترجمه صفحات ۵۴- ۵۲، ۳۶).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۱۱

نظم

نیا شیر جنگی پدر گیو گردهم‌اکنون ببینی ز من دست برد و باوجود این‌حال، قراولان از بیم بازخواست حضرت صاحب‌قران دست جلادت به تیر و کمان بردند و اسکندر نیز با سواران خود چند نوبت حمله آوردند و آتش جدال اشتعال یافته شرر شرّ آن به طرف اسکندر متطایر «۱» شد و از شعاع اقبال چشم امید او خیره شده زلال آمال او تیره گشت. وفادار در آن روز دادمردی داده سنان دشمن چنان بر روی او آمد که اسنان او بیرون فتاد و با زخمی چنین جنگ بسیار کرد.

نظم

سران را بریدی همه سر ز تن‌پر از خاک چنگ و پر از خون دهن اسکندر پشت داده روی به هزیمت نهاد.

نظم

به کفران نعمت دلیری که کردکه رخش حیاتش سکندر نخورد

سکندر که بد رستم روزگارز کفران نعمت چنین گشت خوار و اسکندر کافر نعمت قیتول خود گذاشته به جنگل گریخت و قراولان به جای خود ایستاده ندانستند که او به کدام طرف رفت و یوسف برلاس و حاجی عبد اللّه عباس و سیف الملوک از عقب رسیده به اتفاق قراولان به قیتول اسکندر درآمدند و غارت کردند و امیر سونجک که با امیرزاده رستم و امیرزاده ابا بکر و امیر سلیمانشاه بود پیشتر آمده به قراولان پیوست و از جانب چپ، به جست‌وجوی اسکندر به جنگل درآمده و به عم‌زاده او لهراسب رسیده امیر علی پسر اسکندر و دختر

(۱). ک: متظاهر.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۱۲

و زنان و متعلقانش را اسیر گرفت و امیرزاده سلطان حسین به قراولان رسید.

ذکر محاربه امیرزاده سلطان حسین با اسکندر شیخی و ناپدید شدن اسکندر

امیرزاده سلطان حسین و امیر سید خواجه با هفتاد بهادر به قراولان رسیدند و به اتّفاق به جنگل درآمدند و در میان بیشه و دریا کنار با اسکندر دچار شدند و او با پنجاه سوار و دویست پیاده جنگ را آماده ایستاده بود. امیرزاده سلطان حسین بریشان حمله کرده به طریق فریب گریزان شد و مخالفان دلیر گشته سوار و پیاده از جنگل بیرون آمدند و لشکر منصور بازگشته بر سر ایشان ریختند و بیشتر را خون با خاک برآمیختند و نوکران امیرزاده سلطان حسین از چلاویان دو سوار فرود آوردند و اسکندر بار دیگر به جنگل گریخته به طرف گیلان رفت و دیگر خبر او مقرّر نشد.

بعضی گفتند لباس فقر پوشید و جمعی گفتند از جام ناکامی زهر هلاک نوشید «۱» و امیرزاده سلطان حسین از آن دو نفر چلاوی یکی را زنده پیش حضرت صاحب‌قران فرستاد و موکب همایون هنوز بر فراز آن پشته بود که سبق ذکر یافت. فرستاده را پیش حضرت آوردند و احوال اسکندر به تفصیل به عزّ عرض رسانید و امیرزاده سلطان حسین بازگشته در کنار دریای قلزم به امیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین که طلب اسکندر می‌کردند بازخورد و مجموع کنار کنار قلزم به جانب گیلان دو سه فرسخ رفته فرود آمدند و امیر مضراب که با

(۱). با این که در اغلب متون آمده است که اسکندر ناپدید و پایان کارش نادانسته مانده در کتاب «تاریخ طبرستان و رویان و

مازنـدران» تألیف سید ظهیر الـدین مرعشـی تصـریح شـده که سـید هادی بر اثر تهدید و تأکید امرای تیمور سپاهی بر سـر اسـکندر فرسـتاد. فرمانـده این سـپاه هزار اسف محمـد بوده و ظهیر الـدین نوشـته که خود او را دیـده است. در هرحـال سپاه سـید هادی کیا، اسکندر را که در جنگلهای شیروده هزار سرگردان بوده کشته سر او را به نزد امرای تیمور می‌فرستد. (برای تفصیل بیشتر رجوع شود به کتاب مزبور ص ۲۴۳).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۱۳

لشکر خراسان نامزد شده بود که از راه آمل و ساری آمده طلب اسـکندر نماید، درین محل به شاهزادگان و امرا پیوست و باقی امرا که به طلب اسـکندر به هرطرف رفته بودنـد همه به هم رسـیده جمع آمدنـد و چون اسـکندر چنان ناپدیـد شد که ازو اثر و خبر پیدا نبود، شاهزادگان و امرا به اتفاق بازگشته

مصرع

عازم درگاه همایون شدند

و چون رسـیدند، حمیّت پادشاهـانه همه را معـاتب سـاخته فرمود که چرا در قفـای اسـکندر به جانب گیلان نرفتنـد و باز ایشان را به طرف گیلان فرستاد و لشکر یک شبانروز، «۱» در میان جنگل و لای زمینهای برنج کاشته، به رنج و زحمت بسیار رفتند و از باران و لای جای فرود آمدن نمی‌یافتند. مرحمت آن حضـرت فرمان فرمود که مجموع مراجعت نمایند و لوای منصور از بالای پشـته مذکور جنبش نموده و از آب جهنم دره به پل گذشـته در حوالی قلعه نور که از قلاع مشـهور رسـتمدار است نزول فرمود. لشـکریان پسـر و برادرزاده اسـکندر و قرابتان او را گرفته پیش حضـرت صاحب‌قران آوردنـد. مرحمت آن حضـرت ایشان را به جان امان داد و «۲» از جانب امیرزاده ابا بکر و باقی شاهزادگان و امرا خبر آمد که به کنار آب جهنم دره رسیده‌ایم و عبور از آن مقدور نی و استعداد پل بسـتن نداریم. حضـرت فرمود که محمد آزاد و توکل باورچی و سی کشتی‌بان جیحون، مقدمهم اردوشاه، عزیمت نموده رفتند و پل بسـتند و لشـکر گذشـتند و موکب ظفرنشان به طرف گیلان و قلعه هرسـین «۳» روان شـده چنـد روز در جلگای کلاره دشت توقّف فرمود و امیر غیـاث الـدین علی پسـر سـید کمال الـدّین را تربیت نموده ولایت آمل را به او داد. چه میان ایشان و اسـکندر شـیخی از قدیم الأیام عداوت تمام بود. «۴»

---

(۱). ف: شبانروز.

(۲). ظف: و شب هنگام از پیش امیرزاده ابا بکر ... (ج ۲ ص ۴۱۶).

(۳). ظف: حرثی.

(۴). حاشیه نسخه ک، س: «و شرح کشتن امیر سید قوام الدین که پدر سید کمال الدین است امیر افراسیاب

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۱۴

وقایع سنه سبع و ثمانمائه

ذکر معاودت حضرت صاحب‌قران به جابن سمرقند

حضـرت صاحب‌قران را در جلگای کلاره‌دشت عزم مراجعت به جانب سـمرقند جزم گشت و شاهزادگان که ایالت عراقین به عهـده ایشـان بود همه را نواخته و به تشـریفات خـاصّه مشـرّف ساخته امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابا بکر به ضـبط بغـداد فرسـتاد و امیر سعیـد برلاـس را در رکـاب امیرزاده رسـتم به صوب اصـفهان روان کرد و امیرزاده اسـکندر را به جـانب ولایت همـدان فرمان داد و

سادات هزارگری «۱» و مازندران را به عنایات پادشاهانه مخصوص گردانید. سید عزّ الدین را رخصت هزارگری فرمود و امیر غیّاث الدین علی را به جانب آمل اجازت نمود و از جلگای کلاره‌دشت، به چند منزل، به ولایت لار آمد. در پای کوه دماوند که پادشاه ارغون عمارتی ساخته و به کوشک ارغون معروف است و یک شنبه بیستم ذی الحجه از آن‌جا به تعجیل روان شده سه شنبه به فیروزکوه رسید و امیر سلیمانشاه را به خلعت طلادوز و کلاه مرصّع سرفراز گردانیده به حکومت ری و فیروزکوه بازداشت و بیان قوچین را که داروغه ری بود به ضبط قلعه گلخندان فرمان داد و «۲» بیست و چهارم ماه، در بسطام نزول فرمود و سعادت زیارت یافته «۳» به افاضت نذور و صدقات مبادرت نمود و حاکم استراباد پیر پادشاه، که چون فتح و ظفر قرین سفر فرخنده اثر ملازم درگاه عالم‌پناه بود، و به موجب رخصت پیشتر به استراباد رفته درین ولا بازآمد و نه تغوز اسب و پیشکشهای لایق کشید و آن حضرت او را خلعت داده بازگردانید و هم این‌جا دانه خواجه که از عقب ایل قراتاتار رفته بود رسید و شرح واقعه ایشان به عرض

را که پدر اسکندر بود و گرفتن مازندران و گریختن اسکندر در وقایع ۷۶۱ مسطور است. منه.» مطلع سعدین و مجمع بحرین ج۲ ۱۰۱۴ ذکر معاودت حضرت صاحب‌قران به جابن سمرقند ..... ص : ۱۰۱۴

(۱). آنچه امروز «هزار جریب» نوشته و خوانده می‌شود.

(۲). ظف: «و از آن‌جا به راه سلطان میدان روان شد.» (ج ۲ ص ۴۱۷).

(۳). ظف: «به احراز زیارت سلطان العارفین بایزید قدّس سرّه مبادرت نموده ...»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۱۵

رسانید. فرمان صادر شد که کلانتران ایشان را بند کرده به سمرقند برد و داروغگان ولایات ایشان را بدرقه کرده رسانند و همان روز از بسطام روان شد و «۱»

چهار شنبه غرّه محرّم از نشابور عبور نموده به عشق‌آباد آمد و جمعه سیم به مزار متبرّک جام شتافته شرایط زیارت آن مقام دریافت و ازین‌جا به لب آب جغجران آمده نزول فرمود و امیرزاده شاهرخ که به موجب اشارت علیه به آن‌جا رسیده بود، پیشکشهای پادشاهانه کشید و همّت حضرت صاحب‌قران همه را به جمعی که در رکاب عالی بودند بخشید و آق بوقا و قرابوقا جون قربانی را که در غیبت آن حضرت خیال محال در دماغ داشته‌اند «۲» بر در رباطی که آن‌جاست هردو را به حلق آویختند و خواجه احمد طوسی را به جهت ضبط اموال و مفرد عمّال خراسانات تعیین فرمود و او در مدّت چهل روز، دویست تومان کپکی نقد کرده و در ربیع الأول در سمرقند شرف بساط بوس یافته خزانه به عرض رسانید و محل قبول یافت و

حضرت صاحب‌قران، همان زمان از لب آب جغجران، روان شده و امیرزاده شاهرخ را کنار گرفته بازگردانید و در کرلان نزدیک رباط به سرچشمه‌ای فرود آمد و تمور خواجه آق بوقا از سمرقند به رسم استقبال استعجال نموده در این‌جا رسید و نه سر اسب راهوار کشید و از آن‌جا به کنار آب مرغاب آمد و رعایا از داروغه ججکتو آپاق تلبه «۳» شکایت کردند و فرمان شد که او را پای سوراخ کرده سرنگون آویختند و از آن‌جا به تعجیل روان شده در اثنای راه حکام و داروغگان ولایات پیوسته می‌رسیدند و اسبان می‌کشیدند و ملازمان رکاب عالی اسبان مانده «۴» را می‌ماندند و بر

---

(۱). حاشیه نسخه س: «و حسن صوفی ترخان از پیش امیرزاده شاهرخ آمده استفسار نمود که در کدام مقام ادراک دولت ملاقات میسر خواهد بود. حضرت او را به الاغ بازگردانیده فرمود که به تعجیل آمده تا در کنار آب جغجران رسد. منه.»

این قسمت مأخوذ است لفظ به لفظ از ظفرنامه یزدی (ج ۲ ص ۴۱۷).

(۲). ظف: «و هندوشاه شیخ هردو را گرفته درین محل بیاورد.» (ج ۲ ص ۴۱۸).

(۳). ف: اماق- ك: اباق تلبه- تصحیح بر اساس ظفرنامه است.

(۴). یعنی اسبانی که از خستگی بازمانده (- وامانده) بودند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۱۶

اسبان تازه سوار شده می‌راندند و آن حضرت از لنگر شیخ‌زاده بایزید و اندخود ود که «۱» و آب دره گز گذشته به علیاباد فرود آمد و از آن‌جا نزدیك قریه آدینه مسجد رسید و بزرگان بلخ استقبال نمودند و آن حضرت به سیاه‌گرد «۲» نزول فرمود و به کنار آب آمده از جیحون به کشتی عبور نمود و در ترمد به خانه خان‌زاده «۳» علاء الملك فرود آمده مرتضی مشار الیه رسم طوی و پیشکش به جای آورد و از ترمد روان شده و از قهلقه و جکدالیك گذشته موضع دول برجی منزل ساخت و از آن‌جا به کش رانده آق سرا محل نزول همایون شد و همان زمان به مزار بزرگوار شیخ شمس الدین کلار شتافته و زیارت پدر سعید و فرزندان دریافته سوار شد و از عقبه کش گذشته به باغ تخت قراجه فرمود و از آن‌جا به باغ قراتوپه در قصر جهان‌نما نزول نمود و خواجه یوسف و ارغونشاه امیرزاده قیدو پسر امیرزاده پیر محمد جهانگیر را آورده نثار و پیشکش به عرض رسانیدند و مهد علیا تکل خانم، با تمام خواتین، رسیده شرایط تهنیت قدوم به جای آوردند و چون موکب همایون چنان به شتاب آمده بود که اکابر آن دیار خبر نداشتند، درین محل سادات و قضاة و اکابر بیرون آمده سعادت دست‌بوس یافتند.

ذکر وصول موکب ارجمند به دار السلطنه سمرقند

حضرت صاحب‌قران از قصر جهان‌نمای سوار شده در ماه محرّم به باغ چنار نزول فرمود و از آن‌جا به سمرقند درآمده و به مدرسه امیرزاده محمد سلطان- که تاساخته بودند در نظر آن حضرت نیامده بود- درآمد و زیارت فرموده به باغ چنار عود نمود و چند روز پرتو التفات بر بساط نشاط و بزم عیش و انبساط انداخت و چون حضرات عالیات و شاهزادگان با آغرق از فیروزکوه عزیمت نموده بودند و هنوز

---

(۱). ظف: دکر.

(۲). س: سیاه‌کر- ك: سیاوکر- ف: سیاه‌گز. تصحیح بر اساس ظفرنامه.

(۳). ك: خوانزاده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۱۷

نرسیده، آن حضرت قاصد فرستاده ایشان را به تعجیل طلب داشت «۱» و سرای ملك خانم به باغ چنار آمده تومان آغا به باغ بهشت رفت و آن حضرت از باغ چنار به باغ بهشت فرمود.

و چون موکب همایون از یورش هفت ساله، که بعض فتوحاتش تسخیر ممالك شام و مصر و روم بود، در غایت عظمت به سریر سلطنت معاودت فرمود، زمانه خواست که برای دفع عین الکمال نیل عارضه بر چهره حال ذات بی‌مثال کشیده ناگاه از آسیب سپهر و چشم زخم زمانه بی‌مهر عارضه‌ای حادث شده و حادثه‌ای عارض گشت و چند روز مزاج از منهاج اعتدال عدول نمود و یك هفته ذات همایون ضعف قوی پذیرفته باز از شفاخانه وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ «۲» شفای کلی یافت و از باغ بهشت به باغ شمال انتقال فرمود و جشنی پادشاهانه از برای فرزندی که از بیکسی متولد شده بود ترتیب نمود «۳» و بار دیگر

مصرع

بازدرآمد به شهر کوکبه شهریار

و خانه امیرزاده محمد سلطان، خصّه اللّه بمواهب الغفران، به نزول همایون مخصوص شد و حضرت صاحب‌قران فرمود که در

پيشگاه خانقاه كه متّصل به مدرسه‌اى است كه همت عالى شاهزاده اختراع نموده در پيشان صفه جنوبى گنبدى فلك مثال برافراختند و سردابه‌اى جهت خوابگاه شاهزاده پرداختند و خانه‌اى چند كه در حوالى آن بود، ويران كرده در اطراف گنبد عالى باغچه‌اى بهشت آيين ساختند و آن حضرت به مسجد جامع جديد كه حضرت صاحب‌قران سعيد بنا فرموده درآمد و ايوان و درگاه آن را كه در مدت غيبت آن حضرت برآورده بودند- هرچند وسيع و رفيع بود- در نظر همت بلند به غايت تنگ و كوتاه نمود. بنابرآن فرمود كه

---

(۱). ظف: «و مهد اعلى تومان آغا از گدار قريه آهويه عبور نموده به مرغزار بخارا رسيده و فرود آمده كه فرستاده حضرت صاحبقرانى برسيد.» (ج ۲ ص ۴۲۰).

(۲). سورهٔ الشعرا ۸۰.

(۳). ظف: «و بعد از آن باغ بلند از شكوه مقدم ارجمند فردوس مانند شد.»

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۱۰۱۸

آن را ويران ساختند و گشاده‌تر و بلندتر برافراختند و خواجه محمود داود را كه در مدت غيبت آن حضرت در سمرقند و ماوراء النهر فرمانرواى مطلق بود، به تقصير ايوان قصير، گيرانيد «۱» و محمد جلد را نيز كه از عظماى نويسندگان بود مقيّد گردانيد و بعد از چند روز، هردو را در كان گل، جهت ظلمى كه بر رعايا كرده بودند به ياسا رسانيد.

و در اين اثنا، ايلچى ايدكو از طرف دشت آمده شونغار و بيلاكات گذرانيد و پيغام او كه اظهار انقياد بود، به عرض رسانيد و همچنين از پيش فرمانفرماى مملكت فرنگ «۲» ايلچى رسيد و تبركات فاخر و تنسوقات نادر معروض گردانيد و پرده‌هاى منقّش مصوّر آورده بود كه نظير آن در آيينه خيال مانى هرگز جمال ننمود.

ع

در لطف صورت آن حيران بمانده مانى

و آن حضرت پيش ازين به چند سال فرموده بود كه در جنوب باغ شمال طرح باغى اندازند، طول هريك از چهار ديوار آن هزار و پانصد گز شرعى و بنايان «۳» شام در ميان آن قصرى پادشاهانه برافرازند. درين ولا آن عمارت در غايت لطافت به اتمام پيوست و چون زينت عمارت شام از رخام مى‌باشد و آب روان در اماكن و مساكن عموم تمام دارد و بنايان «۱» آن‌جا در سنگ‌تراشى و فصوص كارى و فوارات جارى چنان ماهرند كه هرچه خاتم‌بندان در آبنوس و دندان سازند ايشان در ديوارها

---

(۱). ظف: «و خواجه محمود داود به واسطه تقصيرى كه در توسيع و ترفيع درگاه مذكور كرده بود در بازخواست افتاد ... خواجه محمود و محمد جلد كه از عظماى نويسندگان بودند و در مدت غيبت رايت نصرت شعار متعهد امر وزارت هردو را به كان گل به حلق بركشيدند.» (ج ۲ ص ۴۲۱).

در خصوص علّت غضب تيمور بر خواجه محمود، رجوع شود به عجايب المقدور ابن عربشاه (ترجمه ص ۲۲۷) و سفرنامه كلاويخو (ترجمه ۲۱۳).

(۲). ابن ايلچى همان كلاويخو معروف است كه در سفرنامه خود اطلاعات دقيقى از اين ملاقات به دست داده است. (ترجمه ص ۲۲۴- ۲۲۹).

گونزالز كلاويخو از پيش پادشاه كشور اسپانيا به سفارت نزد تيمور آمده بود.

(۳). ك، ظف، س: بنا آن، ظفرنامه چاپ كلكته: بنايان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۱۹

و فرش عمارات از سنگهای رنگ رنگ پردازند. القصه شامیان از سنگ مرمر در درون آن کوشک خوش‌منظر کمال مهارت نمودند و از فواره بسیار، نزاهت آن فزودند و استادان فارس و عراق بل هنرمندان تمام آفاق غایت دقّت و نهایت صنعت «۱» به جای آورده بودند. حضرت صاحب‌قران به ترتیب طوی پادشاهانه فرمان داد و جشنی خسروانه مهیّا شد و تمام شاهزادگان کرام و امرای عظام به مراسم تهنیت و نثار قیام و اهتمام نمودند.

نظم

وندر آن طوی ایلچیان فرنگ‌دیده انعام شاه هفت اورنگ «۲»

ذکر طوی فرمودن حضرت صاحب‌قران برای تزویج شاهزادگان

چون علوّ همّت صاحب‌قران ظفر قرین بسیط روی زمین را به غایت مختصر می‌داشت و پیوسته صورت تمام ممالک ربع مسکون را بر لوح خاطر همایون می‌نگاشت و با وجود فتوحات ممالک روم و شام که عنایت ملک علّام آن جناب را کرامت فرمود، میل فراغت و آسایش و اقامت و باشش در مستقرّ دولت و سریر سلطنت نمی‌نمود و به عزم رزم بی‌دینان خطا و غز و بت‌پرستان آن‌جا جازم بود «۳» و

---

(۱). ظف: «عمله فارس و عراق ظاهرش را به کاشیکاری در غایت لطافت و استواری بپرداختند.»

(۲). ظف: «و در آن طوی ایلچیان افرنج حاضر بودند و بهره‌ور. ع که خس نیز در بحر یابد گذر.» (ج ۲ ص ۴۲۲)- چنان‌که گذشت منظور از ایلچیان فرنگ گونزالز کلاویخو و همراهان او بودند که سمت سفارت از جانب مخدوم خویش پادشاه اسپانی در دربار تیمور داشتند. و کلاویخو وصف دقیقی از مهمانیهائی که در این روزها برپا بوده به دست داده است. (ترجمه فصل ۱۴).

(۳). این مطلب از رفتار و گفتار تیمور با سفرای چین هنگامی که آنان را زیردست کلاویخو نشانده و بدانان عتاب فراوان کرده بود ظاهر می‌شود (ر ک ترجمه ص ۲۲۸- ۲۲۹). کلاویخو نوشته که نام امپراطور چین چیس خان بود و آن لقبی بوده به معنای امپراطور. اما تاتارها او را تنگوز می‌خواندند به معنای خوک. و درین نامگزاری تحقیر و تمسخری نهفته بود. چیس خان صورت ناقصی است از چینگتسو ملقب به یانگلو (۱۴۲۵- ۱۴۰۳ م).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۲۰

چون دغدغه این یورش در خاطر خطیر و ضمیر جهانگیر جایگیر شد، خواست که فرزندان نامدار و شاهزادگان کامکار، که سلوت «۱» دل و راحت روح و قرّت عین و قوّت ظهر بودند، هریک را هم از احفاد خود کفوی نامزد فرماید و به فرموده تناکحوا توالدو اتکثّروا عمل نماید. از آن جمله امیرزاده الغ بیک گورکان و برادرش ابراهیم سلطان که فرزندان امیرزاده جهان شاهرخ بودند و امیرزاده جهانگیر بن محمد سلطان و فرزندان امیرزاده عمر شیخ: بایقرا و سیدی احمد و امیرزاده ایلنگیر بن امیرزاده امیرانشاه گورکان هریک را به یکی از احفاد موسوم گردانید و به اطراف و اکناف جار رسانید که حکام و سرداران ایران و توران بل تمام جهان به قورلتای حاضر شوند و شاهزادگان چنگیزی عرضه داشتند که اگر آن حضرت اجازت فرماید امیرزاده پیر محمد از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان به قورلتای آیند. آن حضرت فرمود که آمدن شاهرخ مصلحت نیست و قاصد به طلب امیرزاده پیر محمد فرستاد و کان گل محل طوی بزرگ معیّن شده غره ربیع الأول از نزول همایون رشک اوج گردون گشت و در آن فضای دلگشا و هوای جان‌فزا از کان گل تا دامن شاودار و یلغز آغاج که قریب ده فرسنگ باشد اردوها و قیتولهای آغایان و شاهزادگان و امرا و سرداران به محل و به اودال خود فرود آمدند «۲» و دور کریاس خاص یک فرسنگ بود و برای منزل همایون چهار سراپرده پیرامون

هامون کشیده و خرگاه دویست سری و دوازده پائی عالم‌آرای که ظاهرش از سقرلاط هفت رنگ و درونش از مخمل ملوّن بود به طنابهای ابریشمین و ستونهای منقّش با قفیزهای زرّین، گروه انبوه از فراشان به یک هفته برپای کردند و آن دوازده پائی چنان گشاده بود که در سایه آن قریب ده هزار کس می‌آسود.

---

(۱). ک، س: سکوت.

(۲). وصف بسیار زیبا و دقیقی از این اجتماع در سفرنامه کلاویخو آمده است (ر ک ترجمه ص ۲۴۱).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۲۱

نظم

سپهری به صنعت برافراخته‌جهان در جهان سایه انداخته و فرشهای ابریشمین از قالیهای «۱» فرنگی و رومی در غایت لطف و تزیین انداخته و تختهای زر و نقره به خوشهای لعل و یاقوت و الماس و زمرّد و مروارید مرصّع ساخته آراسته بودند و آغایان و شاهزادگان سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه

مصرع

به امر شهنشاه عالم‌پناه

از سقرلاط برافراشته و با چرخ اطلس برابر داشته بودند و از قفای ایشان امرا و سرداران و مهمانان و ایلچیان و ارباب موجه و جرگه، در عقب ایشان سایر لشکر، به ترتیب و یوسون مقرّر جوق جوق فرود آمدند. صناع و محترفه هر اقلیم تعبیه‌های گوناگون بسته و چهار طاقها به دیبای روم و زربفت چین آراسته مرصّعات و نفایس اقمشه و غرایب اسلحه آویختند و لعبها و شعبده‌های عجیب انگیخته بودند.

نظم

ز ایران بلاد و ز توران زمین‌ز هر بقعه کان بود مردم‌نشین

خلایق ز هر سو فراز آمدندهمه خوشدل و عیش‌ساز آمدند و کندلان بزرگ سپهر پیکر گردون‌منظر و شادروان کیهان محل کیوان مقرّ به فروش و اوانی خسروانی ترتیب و تزیین یافت و سریر سلطنت حضرت صاحب‌قرانی بر صدر بار گشادند و محلّ و مجلس هریک از آغایان و گلین اغول «۲» و شهزادگان و سلاطین و جوجینان عظیم مناسب مراتب قرار دادند و امیرزاده خلیل سلطان از جانب ترکستان رسیده شرف دست‌بوس و دولت آغوش یافت و عظمای امرا مثل امیر یادگار برلاس و بردی بیک و خداداد حسینی و داد ملک

---

(۱). ک: غالیها.

(۲). یعنی زنان تیمور و عروسهای خاندان سلطنتی وی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۲۲

برلاس و پیر محمد طغا بوغای برلاس و سعادت تمور تاش و دولت تمور تواچی

مصرع

به درگاه عالم‌پناه آمدند

و امیرزاده پیر محمد از جانب غزنین آمده آن حضرت را در کنار گرفت و واقعه برادرش امیرزاده محمد سلطان یاد آورده

مصرع

چو شمع ز آتش دل گریه‌های سوزان کرد

و چون ایام سور معظم بود نه هنگام گریه و ماتم، سلطان فلک جناب شاهزاده را به‌سان آفتاب جامه زربفت پوشانید و لباس شبگون او را چون اطلس ملمع صبح به خنجر خورشید برهم درانید «۱» و ایام پیام عیش و عشرت به خاص و عام رسانید. مجلس انس و بساط نشاط به‌سان بهشت برین آرایش یافت و انوار بهجت و مسرت بر وجنات کاینات تافت و برای تزویج شاهزادگان جوان‌بخت که شایسته تاج و بایسته تخت بودند، مجلس عالی از قضات و اکابر و موالی انعقاد یافت و مقدمات تصحیح عقود و شرایط آن وجود گرفت و امام ائمه شیخ شمس الدین محمد جزری قراءت خطبه نکاح فرمود و قاضی القضاة مولانا صلاح الدین به تلقین کلمات ایجاب و قبول قیام نمود و شاهزادگان را [به موجب مذهب امام اعظم ابو حنیفه کوفی] «۲» عقد بست و روزگار زبان تهنیت و دست نثار برگشاد و زر و گوهر و درر عمانی و فیروزه پیکانی و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی می‌افشاندند.

---

(۱). ظف (به اختصار): «روز دیگر مراحم پادشاهانه او را خلعت طلادوز و کلاه و کمر ارزانی داشت و نوکرانش را نیز جامه پوشانید و مجموع از کسوت سیاه و لباس سوگواری بیرون آمدند.» (ج ۲ ص ۴۲۶).

گلاویخو شرحی از ملاقات خود با این شاهزاده نوشته است. من جمله آن‌که وی جوانی بود در حدود بیست و دو سال و رنگش زرد تیره بود و ریش نداشت.» لباس او را نیز بدین صورت توصیف کرده:

«جامه‌ای فاخر به رنگ آبی، از ابریشم زیتونی (SETUNI از شهرهای چین) که روی آن دایره‌های زرینی بر پشت و پیش و سینه آن گلدوزی شده بود.» (ترجمه سفرنامه کلاویخو ص ۲۵۸).

(۲). ک ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۲۳

نظم

ز بس گوهر و زر که افشانده شدز برچیدنش دستها مانده شد و حضرت صاحب‌قران، چون آفتاب بر سریر سلطنت آسمان رفعت برآمد.

بخار عبیر و بخور عنبر با نسیم صبا جانفزای شد و شمیم مشک از فر در مشام آن جشن معطر غالیه‌سای و نافه‌گشای گشت. ماهرویان زهره‌جبین با لطافت گل و طراوت نسرین در اطراف آن بزم بهشت آیین حور عین بودند یا سپهری پرماه و مشتری و زهره و پروین می‌نمودند. «۱» فروغ آتش رخسار خوبان آبروی گل می‌برد و لاله از رشک عارض گل رنگ نیکوان هر دم چون غنچه به صد رنگ خون دل می‌خورد.

مصرع

غنچه پرخون جگر ز حسرتشان

و شاهزادگان و نوینان در مقام خویش قرار گرفته سادات و ائمه و جوجینان و ایلچیان، که از چهار حدّ هفت اقلیم آمده بودند، در سایه دوازده پایه فلک فرسای جای گرفتند و امرای تومان و هزاره و اعیان و اشراف خلایق «۲» مقدار یک اسب تاختن به ساوری «۳» نشستند و یساولان بهرام صولت با خلعتهای زربفت بر زینهای مرصّع سوار شده وظایف خدمت به جای آوردند و فیلان کوه شکوه را به انواع زینت آراسته در محل مناسب بازداشته بودند و شیره‌های مرصع «۴» با صراحیهای زرین و تیوغهای سیمین «۵» و بر فراز هریک کاسه‌های یشم و بلور و زر مرصّع به لآلی و درر در طبقهای طلا و نقره، در زیر دوازده پایه، مهیا و آماده به ترتیب نهاده و انواع مشروبات و مسکرات از باده و قمز و بال و مثلّث و عرق و سرمه «۶» مرتّب داشته و قلم

---

(۱). کلاویخو وصف جامعی هم از زن بزرگ تیمور و دیگر زنان وی به دست داده است.

(۲). ف اضافه دارد: «و سایر ممالک.»

(۳). ظف: یک اسب تاختن دور (ج ۲ ص ۴۳۶).

(۴). شیره به معنای سینی است (ر ک فرهنگ اشتنگاس).

(۵). ظف: تیغهای سیمین.

(۶). در ظفرنامه چاپ تهران این کلمه «شربت» آمده است با نسخه‌بدل «سرمه»- در نسخه ک: سرحد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۲۴

مشکین رقم بر صفحه روزگار این بیت به یادگار نوشته که

نظم

هروقت خوش که دست دهد مغتنم شمارکس را وقوف نیست که انجام کار چیست و شاهزادگان و نوینان جام مدام پرباده یاقوت فام به رسم قوش‌وقار و «۱» در گردش آوردند و خوان‌سالاران اطعمه گوناگون زیاده از چند و چون پیش آوردند و فاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ «۲» چندان اتّفاق می‌افتاد.

مصرع

که به تحریر شرح نتوان داد

و به غیر از شیره‌های سلطانی، بسیار خمهای خسروانی پر از باده و سرگشاده آماده نهاده بودند و صلای عام در داده و ساقیان سیمین ساق شیرین مذاق باده‌های تلخ

مصرع

به طعم تلخ چو پند پدر سفید ولیک

به‌سان نرگس ساغرهای زرّین بر ساعدهای بلورین نهاده و چون قمر در هر منزل از فروغ باده احمر نور دیگر داده.

نظم

ساقی به منزلی که رسد می‌کند چو ماهاز تاب آفتاب می ناب روشنش و سلطان گردون احتشام، به یوسون ترخانی، حکم عام فرمود که جمهور انام، از خاصّ و عامّ، به هرچه قیام نماید هیچ آفریده مانع نیاید.

نظم

به فرموده شاه صاحب‌قران‌منادی گری شد بشارت‌رسان

---

(۱). تصحیح از ظفرنامه (ص ۴۳۶)- نسخ: قوش وقاروو.

(۲). سورة الواقعة ۲۱ و ۲۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۲۵ که ایّام سور است و هنگام عیش‌می ناب نوشید از جام عیش

درین جشن کس را مگویید سخت‌اگر تیره‌روز است، اگر نیک‌بخت

چو این مژدگانی به عالم رسیدگل شادمانی ز دلها دمید

گرفتند از آن سور هرکس مرام‌ز رود و سرود و ز ساقی و جام و رامشگران زهره طبع به‌سان ناهید چنگ و بربط می‌نواختند و مغنّیان خوش‌الحان غذای روح و شراب فتوح می‌ساختند و به طریقه فرس و ترتیب عجم و قاعده عرب و یوسون ترک و ایالغوی مغول و رسم خطای «۱» [و راه الا- تای] «۲» صدای الحان از اوج آسمان می گذرانیدند و به ساز نواختن و غنا ساختن و نقش

پرداختن، آواز رود و سرود به چرخ چنبری می‌رسانیدند.

مصرع

مطربان چون بلبلان صد داستان می‌ساختند

و شاهزادگان را تغوز تغوز «۳» جامه‌ها پوشیده به کمر مرصّع و تاج ملمّع سرافراز می‌شدند و اقمشه زربفت به رسم پای‌انداز در راه انداخته ایشان نیز شرایط الجامشی به جا می‌آوردند و هرطرف چندان زر و گوهر نثار کردند که دست روزگار از شمار آن بازماند.

بیت

شد عطارد عاجز از تعداد زرهای نثارزهره هم نتواند آن درها به میزان برکشید و چون خورشید عالم‌افروز جمال جهان‌آرای «۴» روز در پرده اختفا نهان کرد و شب عنبرین سلب پرده‌های کحلی در اطراف جهان عیان ساخت و گنبد فیروزه‌فام

---

(۱). ک: ختای.

(۲). در ظفرنامه نیست.

(۳). یعنی نه‌تا نه‌تا- تغوز به معنای عدد ۹ است.

(۴). س، ک: جهان افروز.

به لآلی ثوابت و سیّارات آرایش یافت و نمودار آن چندین هزار قنادیل و مشاعل در روی زمین تافت و درگاه فلک اشتباه صاحب‌قران گردون مواکب، مناسب إِنَّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِزِينَةٍ الْكَواكِبِ «۱» آمد؛ شاهزادگان، در ایمن اوقات و احسن ساعات، هریک به برج وصال و اتّصال انتقال نموده چون مشتری و زهره قران سعدین فرمودند و شرح آن‌که دگر چسان بودند.

مصرع

تو فهم کن که مرا نیست طاقت گفتار

مصرع

راز درون پرده قلم چون زند رقم

و روز دیگر، حضرت صاحب‌قران به منازل شاهزادگان تشریف آورده چون آبای علوی نظر تربیت و عاطفت بر موالید سفلی انداخت و چون مهر و ماه، انوار سعادت آثار بر مفارق معارف نثار کرد و آغایان «۲» و امرا نقد اخلاص را به شرف موافقت سکّه بر زر زده به رسم ساچق نقود بسیار پاشیدند.

نظم

فروریخت خورشید بسیار زر «۳»برافشاند گردون به دامن گهر و صدای کوس و نقاره غلغله در گنبد گردون انداخت و آواز طبل و نفیر به اوج کره اثیر برآمد.

نظم

چنان شد جهان پرصدا صبح و شام‌که رفت از سمرقند غلغل به شام و در اثنای آن جشن همایون، که خلایق ربع مسکون به فال سعد و طالع میمون در عیش و نشاط و عشرت و انبساط بودند، و هر صورت که از فرح و لذّت در

---

(۱). سورة الصّافات ۶.

(۲). ک: آقایان.

(۳). ظف: «چو گیتی مزیّن شد از فرّ خور.» (ج ۲ ص ۴۴۲).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۲۷

آینه خیال جمال می‌نمود احضار و ادراک آن می‌فرمودند، حضرت صاحب‌قران فرمود که ایلچیان خطای والاتای و کلمه چیان مصر و اقصای مغرب و حدود روم و دیار فرنگ و ناحیه هند و قاصدان جته و دشت قبچاق را حاضر ساخته عرض خدمتگاری خواقین و سلاطین چهار حدّ هفت اقلیم ربع مسکون مشروح بازنمودند و امرای بزرگ تفصیل مال و خراج و تبرّکات و تنسوقات که از هر کشور آورده بودند به عرض رسانیدند. از جمله زرافه که از بدایع مخلوقات است و نه شترمرغ و نقود و جواهر و اقمشه فاخر و سایر نوادر که صاحب تخت مصر، الملک النّاصر فرج بن الملک الظاهر برقوق، در صحبت منگلی بوقای حاجب «۱» که از امرای ملک برقوق بود فرستاده بود معروض گشت و فرستادگان ممالک جهان به زانو درآمده مترصّد یرلیغ و فرمان گردیدند. آن حضرت فرمود که تا غایت در مراسم جهانگیری سعیهای بلیغ به ظهور آوردیم و چون عنایت ایزد بی‌چون عنان اختیار ممالک ربع مسکون را در قبضه اقتدار ما نهاد و زمام مهّام آن را به کف ارادت ما داد، بعد ازین نیّت خسروانه بر اعلای اعلام جهانداری معروف است و عزیمت پادشاهانه بر امضای احکام معدلت شعاری معطوف چنانچه دور و نزدیک را به مقتضی احسان یکسان دانسته، قوی و ضعیف و وضیع و شریف در سایه آفتاب مرحمت برابر باشند و مجموع ایلچیان و مهمانان و سرداران را به سیورغالات و تشریفات معزّز و مکرّم ساخته اجازت مراجعت فرمود و مدّت چهل روز ایام عیش و نشاط امتداد و انبساط یافت و بعد از آن انوار التفات بر مصالح دین و دولت تافت و ملاهی و مناهی را بکلّی برانداخت «۲» و

---

(۱). حاشیه نسخه ک، ف: «این منگلی بوقا به مزید فصاحت و دانش و تحلّی به صفوف فضایل از حفظ کلام اللّه و وقوف بر بسی لطایف از فنون علم و میل به مشرب تحقیق و غیر آن امتیاز داشت و منشی درین شهادت از جرح هل صاحبت معه ایمن است. ظفرنامه.» (ر ک ج ۲ ص ۴۲۵).

(۲). ظف: «عقیب فراغ از طوی و جشن سور، یرلیغ لازم الأتباع صدور یافت که در اقامت لوازم امر معروف و نهی منکر سعی بلیغ به جای آورند و بعد از آن هیچ آفریده به ارتکاب شرب خمر و دیگر مناهی اصلا جسارت ننماید.» ج ۲ ص ۴۴۳ به اختصار.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۲۸

تفصیل اوکلکای بزرگ تواچیان را فرموده عزم رزم بت‌پرستان خطای «۱» مصمّم ساخت.

ذکر مشورت فرمودن با شاهزادگان و امرا و عزم صواب به جانب چین و خطا

حضرت صاحب‌قران شاهزادگان و نویینان را در مجمع خاص طلبیده فرمود که عنایت پروردگار عزّ سلطانه ما را اقتدار آن داد که جهان را به شمشیر مسخّر ساختیم و پادشاهان روی زمین را به غلبه و قهر برانداختیم و ممالک را از تسلّط ملوک طوایف و مسالک را از تحکّم حکّام مختلف بازپرداختیم و آنچه تأیید الهی ما را کرامت فرمود، کم پادشاهی را در آینه خیال جمال نمود و چون تسخیر جهان بی‌تحریک تیغ و سنان دست نمی‌دهد که

نظم

ملک را گر قرار خواهی دادتیغ را بی‌قرار باید کرد هرآینه در اثنای جهانگشایی، به ضرورت صورتی چند روی نماید که نباید و نشاید و ضرر آن جهانیان را شامل آید. «۲» اکنون در خاطر چنان است که به کاری قیام نماییم که تدارک آن آثام فرماییم و کاری که از دست هرکس نمی‌آید و آن را قوّتی تمام می‌باید قلع و قمع کفّار است و غزو چین و خطای «۳» که دیار کفر است.

صواب آن است که همان لشکر که از ممرّ ایشان ضرر به مسلمانان رسیده به دیار کفار کشیم و مراسم غزا و جهاد به تقدیم رسانیده

بت‌خانه‌ها و آتشکدها را خراب

---

(۱). ک: خطای.

(۲). ظف: «به ضرورت در اثنای لشکرکشی و گیتی‌شناسی صورتی چند واقع شد که موجب ضرر و پریشانی جمعی مردم بود.» (ج ۲ ص ۴۴۷).

(۳). س، ک: ختای.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۲۹

سازیم و به جای آن مساجد و معابد بنا کنیم تا باشد که به میامن نیات این حسنات محاسن وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ «۱» به ظهور آید و از گناهان گذشته تجاوز نماید. شاهزادگان و نوینان، بر آن فکر صواب در غزای خطا و رجای ثواب، ثنا و دعا گفته ستایش نمودند.

بیت

که چون روم شد فتح و قیصر غلامبه چین نیز خاقان درآید به دام و فرمان همایون صادر شد که تواچیان سپاه را هزاره هزاره شماره کرده هرجا که قابل به اضافت باشد از سر تحقیق سان زیادت کنند و امرا به موجب فرموده کاربند شده و در دفاتر ثبت کرده کلانتران الوس نسخه تونقال از تواچیان بزرگ ستده به جمع آوردن سپاه به اطراف و جوانب رفتند. مقرّر آن‌که به بلجار معیّن حاضر شوند.

و حضرت صاحب‌قران از کان گل به شهر فرمود و مدرسه سرای ملک خانم منزل همایون آمد و امیرزاده [پیر محمد] «۲» جهانگیر را به تاج و کمر و اسب مکرّم ساخته [و امیرزاده سیدی احمد عمر شیخ را که درین طوی به مصاهرت] «۳»شاهزاده اختصاص یافته بود به عواطف پادشاهانه نواخته ملازم رکاب او اجازت داد که به راه هرات متوجه قندهار شوند و ایلچی مصر را رعایت و عنایت نموده و مولانا

---

(۱). سورة الشوری ۲۵.

(۲). ک: سیدی احمد.

(۳). ظف: «امیرزاده پیر محمد جهانگیر را به تاج و کمر و اسب گرامی گردانید و اجازت انصراف به زابلستان ارزانی داشت و نوکرانش را اسب و جامه داد و امیرزاده سیدی احمد عمر شیخ را که مادرش در حباله شاهزاده مشار الیه بود و خود درین طوی به مصاهرت شاهزاده اختصاص یافته بود، ملازم رکاب او گردانید.»- تیمور از زنان عمر شیخ فرزند درگذشته‌اش، یکی را به شاهرخ تزویج کرده بود و دیگری را به پیر محمد جهانگیر.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۳۰

عبد اللّه کشی را رفیق او فرموده با مکتوبی، در عرض سه گز و در طول هفتاد گز، تمام به زر نوشته، به خط مولانا شیخ محمد، «۱» که در حسن خط

مصرع

ابن مقله، صیرفی وقت، یاقوت زمان

بود، روان فرمود و بیلاکات پادشاهانه و تنسوقات خسروانه در صحبت ایشان ارسال نمود.

مصرع

هدايا به خوبى چنان كس نديده

و مهد عليا ملكت آغا را كه به موجب فرموده به طوى آمده بود اجازت داد و خدر معلّى بيكسى سلطان را، به آيينى كه تا حجله سپهر به عروس ناهيد آراسته مثل آن كم اتّفاق افتاد، پيش شوهرش اميرزاده اسكندر، به همدان فرستاد. و عنايت پادشاهانه تاشكنت و سيرام و نيكى و آشبره و ولايت جته تا خطاى به اميرزاده الغ بيك ارزانى داشت و اندكان و اخسيكت و طراز و كاشغر تاختن به اميرزاده سلطان ابراهيم كرامت نمود و امراى شاهزادگان به ضبط [لشكرهاى آن نواحى رفتند كه در تاشكنت كه موعد معسكر همايون بود] لشكرها حاضر سازند و تمور خواجه آق بوقا را به سبب جريمه‌اى بند كرده به جانب مغولستان به اسى كول «۲» فرستاد و آن حضرت از مدرسه (سراى ملك) «۳» خانم به ارگ عالى آمده در گوك‌سرا كه معمار همت حضرت ساخته بود، به دولت و اقبال، نزول اجلال فرمود و همت عالى به ترتيب اسباب جهاد صرف نمود.

ذکر نهضت همایون به جانب ممالک چین و خطا به عزم غزو با بت‌پرستان آن‌جا

چون عنايت حضرت پروردگار [تعالى احسانه] «۴» در همه‌حال شامل

---

(۱). ظف: «مولانا شيخ محمد پسر حاجى بندگير تبريزى.» (ج ۲ ص ۴۴۸).

(۲). تصحيح از ظفرنامه: نسخ: باسول كول.

(۳). تكميل از ظفرنامه ج ۲ ص ۴۴۹.

(۴). س ندارد.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج‌۲، ص: ۱۰۳۱

[روزگار] «۱» آن مؤيد كامكار بود و هنگام واقعه ضرورى نزديك آمده آن حضرت عزم جانب چين و خطا كه بلاد كفر است جزم فرمود و با وجود برودت هوا و حدّت سرما تأخير و تعلّل ننموده از مستقر دولت و سرير سلطنت پاى عزيمت در ركاب سعادت آورده و از مشقت سفر انديشه نكرده عنان ارادت به قبضه عنايت سپرد و به مقتضى وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً «۲» [اميد نويد مى‌دهد كه چون نيت آن حضرت درين عزيمت ادراك فضيلت جهاد بود هرآينه مغفرت و رحمت] «۳» بر آن مترتّب خواهد شد. إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً «۴»

مصرع

خوش باش كه عاقبت نكو خواهد بود

و آن حضرت امير برندق را فرمود كه نسخه لشكر احتياط نموده به‌سانى كه در كان گل مقرر شده به عرض رساند. امير مشار اليه عرضه داشت كه از ماوراء النهر و تركستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان و سيستان و مازندران و قوم قراتاتار كه ايشان را از روم كوچانيده با خانه كوچان ايران زمين و عراقين و آذربايجان آورده‌اند «۵» دويست هزار سوار و پياده جلد جمع مى‌شوند.

نظم

شهنشاه دريادل ابردست‌فلك‌وار تاج سر هركه هست

سر گنج بگشاد و دست كرم‌سپه يافت گنج فريدون و جم و اميرزاده خليل سلطان و اميرزاده احمد عمر شيخ و از امرا خداداد حسينى و

---

(۱). ك: حال.

(۲). سورة النساء ...

(۳). ک ندارد.

(۴). سورة الزّمر ۵۳.

(۵). چنین است در نسخ- ظف: خانه کوچ ایران زمین که از آذربیجان و عراق آورده‌اند. (ج ۲ ص ۴۵۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۳۲

شمس الدین عباس و چند امیر تومان به موجب فرمان مقرّر شد که در تاشکنت و شاهرخیه «۱» و سیرام قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی لشکر جوانغار دریسی و صبران زمستان گذراند و ضبط سمرقند را به عهده ارغونشاه گذاشته محافظت گنجها را به شیخ چهره حواله فرمود و رایات جهان‌گشا، به عزم جهاد با بت‌پرستان خطا، پنج شنبه بیست و سیم جمادی الأولی، از سمرقند نهضت فرموده متوجه قشلاق آقسولات شد در وقتی که آفتاب در منتصف قوس بود و مقدمه سپاه سرما تیغ جفا از نیام شتا برآورد و طلیعه لشکر برد دست به خنجر افراختن برد.

بیت

به بازار دهقان درآمد شکست‌نگهبان گلبن در باغ بست با لشکری که شهباز فکر در هوای ادراک کمیّت آن از پرواز بازماند و شهسوار وهم دو اسبه از سرحدّ احصای آن بر جای ماند مانند کوه آهن از کوه تا کوه روان شدند.

نظم

درآمد ز جای آن سپاه گران‌تو گفتی که شد کوه و بیشه روان ارکان زمین از بار سلاح مواکب در تزلزل آمده سقف آسمان از زخم نعال مراکب به‌سان هلال خم پذیرفت و لوای آفتاب اشراق به قرابلاق آمده به راه ایلان اوتی روان شد و منازل و مراحل پیموده آق سولات از فرّ نزول رایات ظفر آیات طراوت جنان یافت.

---

(۱). حاشیه نسخه ک، ف: «شاهرخیه را در قدیم فناکت می‌گفته‌اند و از عبور لشکر چنگیز خان ویران شد.
آن حضرت در سنه ۷۹۴ آن را عمارت فرموده حصاری استوار ساخت و اهالی آن حوالی را به آن‌جا آورده به امیرزاده شاهرخ ارزانی داشت و به شاهرخیه اشتهار یافت. ظفرنامه.» (ج ۲ ص ۴۵۱).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۳۳

بیت

زمین چند فرسنگ لشکر گرفت‌ز لشکر جهان دست بر سر گرفت «۱» اطناب سراپرده شاهی سر به عیّوق افراخته و از خیام گوناگون در آن هامون صد گنبد گردون ساخته بودند.

بیت

از خیمه و خرگاه تو گویی که سپهریست‌پرکوکب رخشنده همه کوه و بیابان و پیشتر به موجب فرمان قضا جریان در آن موضع از برای قشلاق قوریاها ساخته و عمارتها پرداخته بودند. چون موکب همایون با لشکری از حدّ قیاس بیرون به آن‌جا رسید هرکسی به قوریای مناسب درآمدند. «۲»

مصرع

هرکس گرفت مسکن و مأوای خویشتن

و درین اثنا امیر سید خواجه شیخ علی بهادر از خراسان رسیده خبر سلامتی امیرزاده شاهرخ رسانید و آن حضرت امیر برندق را فرمود که به جانب تاشکنت رفته برای لشکر ظفر شعار ترتیب تغار نماید و حکم همایون نفاذ یافت که امرای تومانات و هزارجات و

قشونات و صدجات از مردم خود باخبر بوده چنان سازند که در آن راه جهت مایحتاج ضروری بازماندگی نباشد و چندین هزار خروار غلّه مقرّر شد که به ارابه‌ها برده در راه بکارند تا هنگام بازگشتن به کار آید و چند هزار شتر آبستن همراه بود که اگر احتیاج شود شیر شتران مدد قوت لشکریان باشد.

مصرع

تا قوّت و قوت لشکری کم نشود

---

(۱). مصراع دوم در نسخه ک نیست.

(۲). ظف: «شدت سرما با آن‌که نصاب کمال داشت روز به روز می‌فزود، چون در آن سال، به حسب اتفاق، فصل شتا از معهود دیگر سالها خنک‌تر می گذشت: آفتاب عالم‌تاب از شرمساری اکثر اوقات در حجاب سحاب متواری بود و ابر با گریه و زاری در گوهر افشانی و کافورباری.» ج ۲ ص ۴۵۲

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۳۴

ذکر جنبش رایات ظفر آیات از آق سولات

حضرت صاحب‌قران در میان زمستان که آفتاب هنوز در اواخر جدی بود «۱» و در آن ایام آخر قران علویین در مثلّثه هوایی در برج دلوروی نمود از آق سولات نهضت فرمود و از احوال راه و آب و هوا و هیمه و علف و سهل و جبل و بوادی و فیافی استفسار و استخبار نمود و منزل به منزل به طرق مختلف ثبت فرمود و عازم اترار گشته مصلحت چنان دید که اوایل حوت از منزل اترار جنبیده یک ماهه علوفه اسبان بر پشت چهارپایان بار کنند تا اوّل نوروز که موسم علف صحراست راه بسیار رفته باشند و فرمان شد که امیرزاده خلیل سلطان که با لشکرها در حوالی تاشکنت و شاهرخیه و سیرام قشلاق کرده بودند و همچنین امیرزاده سلطان حسین که در طرف دشت قبچاق دریسی و صبران بود در اوایل حوت به جنبش درآیند و مجموع به جانب اردوی همایون توجه نمایند و موکب ظفرنشان از آق سولات روان شد. در موسمی که کوه و صحرا لباس زنگاری بدل به کسوت سیمابی کرده بود و زرگر تقدیر رود سیحون را مانند سبیکه سیم گردانیده و صحن صحرا و روی دریا از بساطت برف سطح مستوی گشته بود.

نظم

هرگز کسی نداد بدین سان نشان برف گویی که لقمه‌ای است زمین در دهان برف

مانند پنبه‌دانه که در پنبه تعبیه استاجرام کوههاست نهان در میان برف

---

(۱). ظف (به اختصار): «و شدت سرما به مرتبه‌ای که بسیاری از مردم و چهارپایان در آن راهها تلف شدند و بسی را دست و پای و گوش و بینی و دیگر اعضا بیفتاد. اکثر اوقات ابر آسمان‌وار کران تا کران افق کله بسته بود و برف قیروان قیروان زمین بر هم نشسته. چون داعیه احراز فضیلت غزو و جهاد در خاطر صاحب‌قران به غایت قوی بود، صبر نفرمود تا سورت برودت هوا بشکند.» (ج ۲ ص ۴۵۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۳۵

و در آن ایام عجزه و خدّام از شدت برودت هوا هلاک شده کبرا و عظما را اعضا سرما دریافت و از اوایل قوس تا اواخر حوت در گذرهای سیحون و جیحون لشکر و عرابه و کاروانی بر روی یخ می گذشتند و سیحون به نوعی بسته بود که تا مقدار دو سه گز یخ را مغاک نمی کندند آب برنمی‌توانستند داشت. سرمایی که زبان در دهن بی‌سخن بفسراند و جنین را در شکم بی‌ستم ضرر رساند معاینه شد.

رایات همایون از کنار سیحون روان شده فرمان فرمای ربع مسکون روز چهار شنبه دوازدهم رجب در اترار که از آن‌جا تا سمرقند هفتاد و شش فرسنگ است سرای امیر بردی بیک برادر امیر شیخ نور الدین را به سعادت نزول مشرّف ساخت و در همان روز وصول، در سرای نزول، صورتی غریب روی نمود و آتش در سقف خانه فتاده مشتعل گشت و اگرچه فی الحال فرونشاندند امّا موجب مزید تفرقه خاطرها شد. چه در آن ایام بیشتر خواص و عوام خوابهای پریشان دیده هراسان بودند و از واقعه نزدیک رسیده می‌ترسیدند.

نظم

از آن‌که بود همه کار سلطنت به کمال که آفتاب در اوج کمال یافت زوال و آن حضرت موسی رکمال را به راه (پیل) «۱» فرستاد که احتیاط کند که می‌توان گذشت و دیگری به طرف سیرام و عقبه قلان به همان مهم روان داشت و موسی رکمال بازآمده به عرض رسانید که عبور مقدور نیست و دیگری نیز عود نموده عرضه داشت که در عقبه دو نیزه بالا برف نشسته است و درین ولا، از جانب تغتمش خان که از دیرباز در دشت و بیابان سرگشته و سرگردان می‌گشت، قرا خواجه نوکر قدیم او به درگاه جهان‌پناه آمد و به وسیله امرا مثل امیر بردی بیک و امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک و خواجه یوسف در مجلسی که تایزی اغلن از نژاد اوکدای قاآن و تاشتمور «۲» اغلن، از نسل جوجی خان، در طرف دست راست نشسته

---

(۱). در نسخ سفید و نانوشته مانده. تکمیل از ظفرنامه یزدی (ج ۲ ص ۴۵۹).

(۲). ظف: باشتمور.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۳۶

بودند و شاهزادگان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده ایجل جانب چپ را آراسته بودند شرف بساط بوس یافت و به زبان اعتذار عرضه داشت که توغتمش می‌گوید جزای خود دیدم و جفا کشیدم. اگر عنایت آن حضرت رقم رحمت بر جریده جریمه من کشد تا زنده باشم ممنون منّت بوده سر از ربقه طاعت و گردن از طوق اطاعت نپیچم. آن حضرت فرستاده را استمالت نموده فرمود که بعد ازین یورش، به عنایت الهی، الوس جوجی را مسخّر ساخته به او سپارم و در خاطر خطیر عالمگیر صاحب‌قران چنان بود که در آن زودی به عزم غزو کفّار از اترار عزیمت نماید و خواتین و شاهزادگان را که ملازم بودند اجازت مراجعت فرماید و قرا خواجه را تحف و هدایا داده بازگرداند. اما در لوح تقدیر غیر آن نقش‌پذیر بود.

بیت

از تتق غیب قضا رو نمودنقش خیالی که مصوّر نبود

ذکر وفات حضرت صاحب‌قران افیض علیه الغفران

قال اللّه سبحانه أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ «۱» لوامع اشارات و سواطع بشارات از این کلام معجز نظام و خطاب کرامت انتساب چون آفتاب جهانتاب می‌درخشد و پرتو انتباه بر پیشگاه خاطر آگاه می‌افتد که خواص افراد انسانی که به تشریف ثُمَّ جَعَلْناكُمْ خَلائِفَ فِي الْأَرْضِ «۲» اختصاص یافته‌اند و خلعت افتخارشان به طراز اعزاز چنان منصبی مطرّز و ممتاز آمده.

نظم

بر قدش آمده تشریف خلافت آری‌جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود

---

(۱). سورة المؤمنون ۱۱۵.

(۲). ثُمَّ جَعَلْناکُمْ خَلائِفَ ... (سورة یونس ۱۴).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۳۷

چنان باید که پایه رفعت منزلت ایشان از آن بلندتر باشد که میدان جولان یکران ظهور و اظهار و مکنت و اقتدار ایشان همین مرحله بسیار خار ناپایدار باشد که نه از او امید وفا توان داشت و نه بر او رقم ثبات و بقا توان انگاشت.

نظم

گیتی که اولش عدم و آخرش فناستدر حق او گمان ثبات و بقا خطاست

واثق مشو به عمر که در خواب غفلت استآن‌کس که چار بالش ارکانش متکاست

مشکلتر این‌که گر به مثل دور روزگارروزی دو مهلتی دهدت گویی آن بقاست

از سنگ گریه بین و مگو کان ترشح استوز کوه ناله‌دان و مپندار کان صداست

وین آسمان که جوهر علوی است نام اوبنگر چگونه قامتش از بار غم دوتاست پس مناسب سعت قابلیت و علوّ شان ایشان حظایر جنانی و منازل روحانی جاودانی باشد که به فرموده فِیها ما تَشْتَهِیهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْیُنُ وَ أَنْتُمْ فِیها خالِدُونَ «۱» ساخته‌اند و پرداخته و هرچند ارتحال ازین منزل پروحشت و ملال و انتقال به آن نزهت‌آباد قربت و وصال، عین سعادت است و اقبال. چه از تنگنای دنیا و تباهی به فضای جان‌فزای کُلٌّ إِلَیْنا راجِعُونَ «۲» که نامتناهی است باز می‌گردند و در دریای رحمت و رحمتی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ‌ءٍ «۳» غریق نعمت و ناز می‌شوند.

---

(۱). سورة الزّخرف ۷۱.

(۲). الأنبیاء ۹۳.

(۳). الأعراف ۱۵۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۳۸

نظم

به بحر مکرمتش هرکه درّ ایمان یافتاگرچه غرق گناه است می‌رود به بهشت امّیا بازماندگان را که به واسطه حجاب ارتیاب از مشاهده انوار آن آفتاب غافلند نه چنان و چندان اضطراب می‌شود که نهایت بیان به بدایت شرح شمه‌ای از آن رسد.

القصّه حضرت صاحب‌قران بعد از یورش هفت ساله که معظمات ممالك ربع مسکون را تسخیر و تصرّف نموده به مستقرّ دولت عود فرمود و هنوز پنج ماه تمام نگذشته بود که به صدق همّت متوجه تدارك و تلافی جرایم و زلّات گذشته گشته خواست که عنان اهتمام از صوب اغراض دنیوی برتابد و باقی عمر از برای عمر باقی دریابد.

بیت

دلا بکوش که باقی عمر دریابی‌که عمر باقی ازین عمر مختصر یابی و بدین نیّت عزم غزو کفّار جزم کرده متوجه غزای بت‌پرستان آن دیار شد.

مصرع

به نوعی که مشروح مذکور گشت

و در اثنای آن‌که خطه اترار از فروغ قبه چتر آفتاب نگار رشك طارم فیروزه حصار گشته بود، چهار شنبه عاشر شعبان عارضه‌ای به ذات بزرگوار اسکندر روزگار، فریدون جهاندار، راه یافت.

مصرع

چه راه یافت که ای کاش راه گم کردی

حرارت اشتداد یافته مؤدّی به مرض قوی شد و مزاج از جاده اعتدال عدول نمود و امراض مختلفه مخوفه جمع آمد که از معالجه یکی دیگری قوی می‌شد. اطبّا از علاج عاجز گشتند. نه انواع معالجت نافع و نه موادّ امراض راجع شد. مرض چون

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۳۹

اندوه خلایق استیلا یافت و ضعف قوّت گرفته قوّت ضعف پذیرفت. آن حضرت به یقین دانست که حال دیگرست و گریبان جان در قبضه قضا و قدر. «۱» نخست به تیغ توکّل قطع علایق خلایق کرد و به نیّت درست روی نیاز به درگاه خالق آورد و به طریق نصیحت و شیوه وصیت با خواتین و شاه‌زادگان و نوینان که حاضر بودند فرمود که ما را به نور یقین و دیده حقیقت‌بین روشن است که ازین مرحله فانی به منزل باقی نقل خواهیم کرد و ازین غار مردم‌خوار به جوار ملک غفّار پیوست و الموت شریعهٔ لکل وارد لا یطّلع علیه واحد الّا بعد واحد و از من به سبب تسخیر بلاد و دیار جرایم بسیار در وجود آمده امّا عرصه لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ «۲» وسیع است و درگاه تُوبُوا إِلَی اللَّهِ «۳» به غایت فسیح و توبه نصوح نموده فرمان فرمود که مجموع آلات مناهی و ادوات ملاهی را در هم شکستند و فرمود که می‌خواستم که در تمشیت نیّت جهاد و تقویت عزیمت غزا، با ایل کفار و عناد، شروع نمایم. عمر وفا نکرد.

مصرع

و کم فی حجاب الارض من حسرات

و امید به رحمت آفریدگار واثق است و صبح امل صادق که به اشارت با بشارت نیهٔ المؤمن خیر من عمله از احراز آن مثوبت بی‌نصیب نمانم. اکنون پناه به درگاه آله بردم و شما را به لطف او سپردم و روح مرا به فاتحهٔ و تکبیر شاد گردانید و جان مرا به فریاد و فغان مرنجانید و فرزندان را فرمود که در باب مصالح ممالک به اتفاق سعی نمایید و قبضه تیغ شجاعت را به دست جلادت محکم گیرید و از حال رعایا و زیردستان غافل مشوید و هرچه نه صفت نصفت و عدل داشته باشد به حوالی خاطر راه مدهید تا درین جهان شجره جهان کامی به آب نیکنامی نیک‌نامی باشد و

---

(۱). ظف: «و چون قوای دماغی از اول تا به آخر به سلامت بود، چنانچه به نفس مبارک با وجود زحمتی چنان به پرسش احوال لشکر و نسق آن مشغول می‌شد، به رأی صایب دریافت که مرض قابل علاج نیست. دل بر وقوع حادثه ضروری نهاده ...» (ج ۲ ص ۴۶۵).

(۲). سورهٔ الزّمر ۵۳.

(۳). التّحریم ۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۴۰

در آن جهان ثمره تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ «۱» گرامی آید و فرزند ارجمند پیر محمد جهانگیر را قایم مقام خود گردانیدم که تخت سمرقند در تحت فرمان او باشد. باید که به اتفاق در تقویت و تمشیت او کوشید تا سعی چندین ساله من ضایع نشود.

شاهزادگان و نوینان از استماع این سخنان در اضطراب افتادند و دل از جان برداشته آب حسرت از دیده حیرت گشادند و چهره خونین بر زمین نهاده. به زبان عجز عرضه داشتند که جان ما همه فدای یک ساعت زندگانی آن حضرت باد تا نفسی در تن و رمقی از جان باشد طریق خدمتکاری مسلوک داریم و وظیفه جان‌سپاری به جا آریم.

چون این وصایا به انتها رسید، آن حضرت عازم ضیافت خانه وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلی دارِ السَّلامِ «۲» شده در خطه اترار که سرحد منزل دار القرار بود آن حضرت را فواقی عظیم روی نمود «۳» و حفّاظ و موالی به تلاوت کلام مجید و تکرار کلمه توحید قیام نموده میان

شام و خفتن قوّت حاسّه و نفوذ روح طبیعی در مجاری عروق و اعضا به نفاد پیوست و ودیعت حیات را بازداد و بلبل گلستان جان را به گلشن علوی فرستاد و ازین سرای سپنج و منزل عنا و رنج به ریاض انس و حدایق قدس خرامید. إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. «۴»

نظم

دریغ آن شهنشاه صاحب‌قران‌جم تاج‌بخش ممالک ستان

دریغ آن‌که دیگر نبیند سپهرنظیرش در آئینه ماه و مهر

(۱). سورهٔ ابراهیم ۲۵.

(۲). یونس ۲۵.

(۳). ظف: «و با آن‌که در بیرون حفاظ و موالی به ختم قرآن مشغول بودند، اشارت علیه صدور یافت که مولانا هبهٔ اللّه پسر مولانا عبید اللّه به اندرون آید و در بالین به تلاوت کلام مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید.» (ج ۲ ص ۴۶۸)- فواق به معنای سکسکه است.

(۴). البقرهٔ ۱۵۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۴۱

و این واقعه قامعه شب چهار شنبه هفدهم شعبان «۱» وقوع یافت.

بیت

همه عالم چو سر به سر بگرفت‌رفت تا عالمی دگر گیرد و شعرا تاریخ واقعه را به انواع نظم کرده‌اند. مولانا بهاء الدین جامی گوید:

نظم

سلطان تمور آن‌که چرخ را دل خون کردو ز خون عدو روی زمین گلگون کرد

در هفده شعبان سوی علیین تاخت‌فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد «۲» دیگری گوید:

بیت

شهنشاهی که مأوایش بهشت جاودان آمد«وداع شهریاری» «۳»کرد و تاریخش همان آمد مولانا علی بدر الدین هروی گوید:

(۱). ظف: «سنه سبع و ثمانمایه هجری اتفاق افتاد، موافق چهاردهم اسفند ارمذ جلالی سنه ست و عشرین و ثلاث مایه که آفتاب به هشتم درجه حوت رسیده بود.» (ج ۲ ص ۴۶۹).

(۲). سر «رضوان» یعنی حرف راء و بای آن حرف «ن» است که چون برابر عددی آن را از مجموع عددی رضوان کم کنند عدد ۸۰۷ به دست می‌آید.

(۳). برابر است با ۸۰۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۴۲

نظم

میر اعظم تمور خان ز جهان‌رفت سوی بهشت و تخت بهشت

قبر او شد بهشت و تاریخش‌سر قبرش نموده است و «بهشت» «۱»

باد قایم مقام او بر تخت‌شاهرخ خسرو فرشته سرشت و عمر آن حضرت هفتاد و یک سال «۲» بود و مدت سلطنت به استقلال سی و شش سال و سی و شش پسر و پسرزاده چنانچه شرح داده شود ان شاء اللّه تعالی [وحده العزیز]. «۳»

ذکر وقایع که بعد از انتقال صاحب‌قران مغفرت مآل به ظهور آمد و شرح مصیبت

راه نفسم بسته شد از آه جگرتاب کو همنفسی تا نفسی رانم ازین باب

جز ناله کسی همدم من نیست درین غم جز سایه کسی محرم من نیست ز احباب

گرم است دمم چون نفس کوره آهن تنگ است دلم چون دهن کوزه سیماب شرح این داستان جانسوز که صریر قلم در ضمیر نمی‌آورد به کدام زبان تقریر توان کرد و عرض این واقعه غم‌اندوز که صفیر رقم از تحریر آن دم نمی‌زند

---

(۱). بهشت از لحاظ حساب جمل برابر است با ۷۰۷ و چون با سر قبر یعنی حرف ق (- ۱۰۰) جمع کنند حاصل می‌شود ۸۰۷.

(۲). ف: هفتاد و دو سال- ظف: «سن مبارک آن حضرت به هفتاد و یک سال رسیده بود، موافق عدد الم که صدر اعظم سوره کریمه قرآنی است.»

(۳). فقط در نسخه س.

چه‌سان به ادا رساند. قلم گو خون گری، اگر بعد از وقوع این حادثه عمر کاه او را روی کاغذ باید دید و کاغذ گو روی به دوده اندوده خاک بر فرق ریز، اگر بعد ازین واقعه‌اش صریر قلم باید شنید. زبان به ناله و افغان سزاوار، اگر به ادای حروف و کلمات پردازد و دل به غصه جان گسل ارزانی، اگر بعد از مشاهده این حال جز فکر مآل سمیر ضمیر سازد.

شعر

آبی کجاست کاتش این غم جگر بسوخت وین برق جانگداز همه خشک و تر بسوخت

مرغ سپیده‌دم که خبر دادی از سروراکنون نمی‌دهد مگرش بال و پر بسوخت از هول واقعه صاحب‌قران مغفور، صدای نفخه صور در جهان پیدا شد و علامت قیامت آشکارا گشت. صیحه صبح روز محشر و فزع اکبر در عالم اصغر برخاست. ندبه و نفیر و نوحه میر و وزیر گوشواره کنگره کیوان آمد. چتر عقاب سیما را، که با شهباز سدره و طاوس فردوس سر فرونمی‌آورد، پیرایه زاغ ماتم‌زده دادند.

تاج با ابتهاجش، چون از سر حسرت دور افتاده بود، مانند خلخال خوبان در پای افکندند. مراکب جنایب «۱» را دنبال بریدند و نیل مصیبت بر یال پاشیدند. زینها که به عقود ستاره جوزا و عنقود ثریّا مرصّع و ملّمع بود باژگونه نهادند. فیلان خاص را چون فیل شطرنج گوش شکافتند و علمهای سروآسا را به‌سان درختان در آب نگونسار ساختند. خواتین زهره جبین را بغتاق‌وار در گوهر اشک حسرت و یاقوت خون دل گرفتند. ماهرویان چون شب پلاس پوشیدند و روز آن بود و خورشید عارضان چون سایه بر خاک نشستند و جای آن داشت. شاهزادگان افسر پادشاهی از تارک انداخته و خلعت شکیبایی قبا ساخته و آغایان رویها خراشیده و مویها بریده و امرا

---

(۱). جمع جنیبت به معنای یدک و به اصطلاح آن زمان کوتل.

گریبان جان دریده و در خاک و خون طپیده فلک نیز به چشم ابر در گریه و زاری و لباس سوگواری در عین بی‌قراری بود و هنگام آن‌که صبح از سوز آن واقعه جامه جان چاک زده آتش اندوه در زوایای افلاک می‌زد، مراسم تجهیز و تکفین و حنوط و تابوت و غسل به موجب شرع به جای آوردند.

مصرع

تابوت جای و جامه کفن لطف حق‌پناه

و امرا مثل بردی بیک ساربوقا و برادر او شیخ نور الدین و شاهملك و خواجه یوسف و باقی خواصّ عهد کرده سوگند خوردند که متّفق بوده در جمیع امور به تخصیص وصایای صاحب‌قران مغفور یك جهت باشند و امرا به مشورت آغایان، قاصد پیش امیرزاده خلیل سلطان به تاشکنت فرستاده از وقوع واقعه خبر دادند و به جانب یسی و صبران کس فرستاده امیرزاده سلطان حسین را طلب داشتند و نمودند که مرض حضرت قوی شده با معدودی متوجه گردد و نوشته به جانب غزنین روان داشته امیرزاده پیر محمد را از واقعه هایله وقوف داده وصیت «۱» ولایت عهد و قایم مقامی بازنمودند تا روان به تختگاه سمرقند شتابد و به شاهزادگان و حکام که در ممالك بودند مکاتیب ارسال نمودند و شرح واقعه اعلام کردند. قاصدی به هرات «۲» و دیگری به آذربایجان و یکی به بغداد و چند کس به عراق عجم و فارس فرستادند و سفارش نمودند که از حدود مملکت خود خبردار بوده به هیچ‌حال اهمال نورزند تا بقیه مفسدان که سالهاست که انتظار چنین روزی می‌برند خیال محال در دماغ نیارند.

ذکر نقل نعش مورد الأنوار از اترار به جانب سمرقند جنت مانند

شاهزادگان و امرا شب پنج شنبه هیژدهم ماه مذکور تابوت صاحب‌قران

---

(۱). ظف: «بر حسب وصیت هندوشاه خزانچی به غسل مشغول شد و مولانا قطب الدین صدر به تعلیم آن شغل مشروع و واجبات سنن آن و تلاوت دعوات و آیات قرآن قیام نمود.» (ج ۲ ص ۴۷۲).

(۲). ظف: «شیخ تمور قوچین به صوب هرات متوجه امیرزاده شاهرخ شد و علی درویش که به سگ بچه اشتهار یافته بود به جانب تبریز پیش امیرزاده عمر شتافت.» (ج ۲ ص ۴۷۳).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۴۵

مغفور را مصحوب امیر خواجه یوسف و جمعی خواص به سمرقند فرستادند و مبالغه کردند که در راه نیکو برخبر باشند و ایشان در صحبت نعش او که روزگار بدل رکاب و رخش او روان کرده بود روان شدند و در اتمام آن شغل خطیر به جان کوشیده شب دوشنبه بیست و دوم شعبان در داخل سمرقند درآورده همان شب به آیین شرع مطهّر در گنبد خاص مدفون شد.

شعر

ما کنت احسب قبل دفنك فی الثّری‌ان الکواکب فی التّراب تغور و از بردن جنازه باز جراحت مصیبت‌زدگان تازه شد و از چشمها چشمه‌های خون روان آمده زمین و زمان پرناله و افغان گشت.

بیت

ز فریاد و افغان جهان جوش کردز کوکب فلك پنبه در گوش کرد و چون غلغله آن ولوله ساکن شد، امرا مشورت نموده صلاح چنان دیدند که حضرات عالیات سرای ملك خانم و تکل خانم و تومان آغا را، با بعضی شاهزادگان، پیشتر به سمرقند فرستند و ایشان در عقب محّفه روان شدند و امرای کبار هنوز داعیه یورش خطای و عزم غزو کفار داشتند و از اجتماع لشکر بسیار و اتفاق بهادران نامدار و نبردآزمایان تیغ‌گذار که هریك خود را ثانی سام سوار و ثالث رستم و اسفندیار می‌پنداشتند به قلم تدبیر رقم تسخیر آن ممالك بر لوح خیال می‌نگاشتند و نمی‌دانستند که هرتیر که از شست تقدیر گشاد نیابد، هرگز بر نشانه غرض و هدف مقصود نیاید.

درین ولا، شعبده‌باز سپهر بازیی برانگیخت که آن منصوبه بکلی از هم فرو ریخت و آن‌چنان است که چون خبر واقعه صاحب‌قران

سعید به امیرزاده

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۴۶

سلطان حسین رسید، عرق بداندیشی و فتنه‌انگیزی که در جبلت او سرشته بود- و شرح شمه‌ای از آن در یورش شام مشروح است- بازچنین وقتی به حرکت آمد و لشکر دست چپ که با او بودند پراکنده ساخته و با هزار سوار دو اسبه تاخته از آب خجند گذشته متوجّه سمرقند شد به امید آن‌که اهالی آن را فریب داده به شهر درآید و ایلچی که به طرف او رفته بود

مصرع

بازآمده این خبر رسانید

امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک از حرکت ناصواب او خبر یافته مکتوبی پیش امیر ارغونشاه که ضابط سمرقند بود فرستادند و او را از مخالفت او خبر دادند و مبالغه نمودند که احتیاط کرده او را در شهر نگذارد و اگر تواند او را گرفته نیک نگاه دارد و پیش حضرات عالیات نیز عرضه داشت روان کرده و عصیان او را اعلام نموده مصلحت چنان دیدند که هرجا رسیده باشند توقّف نمایند تا بندگان از عقب رسند و همچنین پیش امیرزاده خلیل سلطان و امرای بزرگ ایلچی و نامه روان کردند و شرح مخالفت امیرزاده سلطان حسین و فسخ یورش خطا بازنمودند و امرا از اترار به عزم سمرقند کوچ کرده امیر بردی بیک همانجا توقف نمود و در حین عبور امرا از سیحون یخ شکسته سه شتر خزانه با بار زر در آب فرورفت. گفتی یخ موقوف گذشتن ایشان پای ثبات فشرده بود و سر تا پای فسرده «۱» و از آنجا شبگیر کرده سحرگاه به حضرات عالیات ملحق شدند و از غرایب احوال آن‌که امیرزاده خلیل سلطان پیش از رسیدن ایلچی امرا خبر یافته بود که امیرزاده سلطان حسین لشکر پریشان ساخته با جمعی متوجّه سمرقند شد و از استماع این خبر شاه و سپاه بی‌طاقت گشتند و چاره آن دانستند که امیرزاده خلیل سلطان را به پادشاهی برداشتند.

---

(۱). ظف: «از لطایف اتفاقات آن‌که چون شاهزاده مشار الیه با امرا و لشکر از سیحون عبور نمودند، در زمان یخ بشکست چنانچه سه شتر خزانه با بار زر در آب فرورفت. گویی یخ موقوف گذشتن ایشان پای ثبات فشرده بود.» (ج ۲ ص ۴۸۴).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۴۷

ذکر مشورت کردن امرا و نویینان و اتفاق نمودن بر سلطنت امیرزاده خلیل سلطان

چون ملک ممالک‌بخش تعالی و تقدس در ازل، خاتم عدل و صارم فضل به یسار و یمین با یمن و یسار، حاتم آخر زمان، شاه و شاهزاده نصیر الحق و الدّنیا و الدّین خلیل سلطان بهادر مقرر گردانیده و صدای سلطنت او را به مسامع جهانیان رسانیده بود لشکرها که جهت یورش خطا ملازم رکاب سعادت انتساب او در تاشکنت قشلاق می‌کردند، صواب آن دیدند که او را به پادشاهی بردارند. «۱» امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خدای داد حسینی و امیر یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس و امیر برندق و باقی امرا ترک و تاجیک و عراقی و رومی زانو زده به لغات مختلف و دلهای متفق او را دعا گفتند و او امیرزاده محمد جهانگیر را که فرزند امیرزاده محمد سلطان و برادرزاده امیر پیر محمد ولی عهد بود به خانیّت قبول کرد و خود بر مستقر دولت و مسند سلطنت متمکن گشت. خورشید دولت همایونش بر اقطار آن دیار تافت و خاتم ملک و دین به نگین تمکین او آرایش یافت. منابر اسلام به ذکر القاب او رفعت گرفت و منشور دولت او به قلم عنایت ازلی طغرای تؤتی الملک من تشاء پذیرفت و چون امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک که ملازم خواتین و شاهزادگان بودند در اثنای راه، خبر بیعت امرا در تاشکنت با امیرزاده خلیل سلطان شنودند، «۲» نامه‌ای مشتمل بر سرزنش به جانب ایشان ارسال نمودند. مضمون آن‌که صاحب‌قران مغفور فرموده که قایم مقام او امیرزاده پیر محمد جهانگیر باشد و ما عهد و

(۱). ظف: «بی آن که کس بفرستند و با شاهزادگان و حضرات عالیات و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملك و نزدیكان صاحب‌قران مشورت كنند و از ایشان رخصتی طلبند، امیرزاده خلیل سلطان را به پادشاهی برداشتند.» (ج ۲ ص ۴۸۴).
(۲). حاشیه نسخه ك: «و چون با شاهزادگان و حضرات عالیات و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملك و باقی انچكیان مشورت نكردند و رخصت نطلبیدند، ایشان بكلی رنجیدند. ظفرنامه.» من این عبارت را در ظفرنامه یزدی نیافتم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۴۸

پیمان كرده‌ایم كه روی از متابعت او نگردانیم.

نظم

ما سر از عهد شهنشاه جهان كی پیچیم برهمانیم كه بودیم و همان خواهد بود و از شما غریب است كه از سخن و صواب دید ولی‌نعمت تجاوز نمایید و در واقعه‌ای چنین، رقم كفران نعمت بر صفحه حال خود كشیده و نقش این عار بر بیاض و سواد لیل و نهار به تمادی روزگار ماند. اگر نادانی بر امثال این حركات اقدام نمودی شما كه اعقل النّاسید بایستی كه او را منع فرمودید. زنهار كه با ناراستان همداستان مباشید و چهره عهد قدیم را به ناخن بی‌وفایی مخراشید و نامه را مهر كرده مصحوب ایوك چوره فرستادند و چون نامه به امرا رسید و مضمون معلوم شد از كرده پشیمان گشتند. امّا چون اختیار از دست رفته بود، فایده نداد.

مصرع

الآن قد ندمت و ما ینفع النّدم

ذكر آمدن امیر برندق از تاشكنت و آوردن مكاتیب

در اثنای آن كه شاهزادگان و حضرات عالیات و امرا به آق سولات فرود آمدند، امیر برندق بن امیر جهانشاه از طرف تاشكنت رسید و مراسم سوگواری و گریه و زاری به جای آورده با امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملك در خلوتی درآمدند و مكاتیب امیر خدای داد و امیر شمس الدین در میان آورده مضمون سخن آن كه ما این كار برای صلح ملك و ملّت كرده‌ایم. چه واقعه‌ای هولناك بود. ترسیدیم كه فتنه‌ای روی نماید كه در آیینه خیال نبوده باشد و خواستیم كه سری پیدا شود تا كسی را مجال گردنكشی نماند و سلطنت درین خاندان بپاید و جهان به هم برنیاید.

مصرع

صلاح كار جهان را درین گمان بردیم

و گمان آن بود كه شما نیز با این مصلحت موافق باشید. اكنون كه وصیّت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۴۹

صاحب‌قران مغفور غیر این است، ما تا زنده باشیم از فرموده آن حضرت تجاوز نخواهیم نمود و در امضای وصایای او به جان خواهیم كوشید و امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملك امیر برندق را گفتند ما باری خلاف فرموده سلطان مغفور جایز نخواهیم داشت و انقیاد امیرزاده خلیل سلطان مقدور ما نیست. امیر برندق رای ایشان را پسندیده، در حضور شاهزادگان، با ایشان عهد كرد كه از مضمون وصیت درنگذرد و ازین جانب باز به امیر خدای داد و امیر یادگار شاه ارلات و شمس الدین عباس و باقی سرداران نامه‌ها نوشتند. مضمون آن كه از حقوق پادشاه سعید یاد آورید و هنوز كه عزای او برطرف نشده فرموده او را دیگر مسازید و دامن عرض خود را به عاری میالایید كه به هیچ آب پاك نشود.

بیت

عاری که کند دامن عرض آلوده‌صد بار به آب اگر بشویی نرود و نوشته‌ها را در صحبت امیر برندق فرستاده پیغام دادند که این خطا را تدارک نمایند و همه در مقام متابعت وصیت ولی‌نعمت آیند «۱» و درین باب عهدنامه‌ها نوشته فرستید چنانچه در سمرقند به ما رسد تا پیش شاهزاده ولی‌عهد فرستیم و امیر برندق روان شده شاهزادگان و حضرات و امرا کوچ کردند. امیرزاده الغ بیک و امیر شاهملک، با سپاه مکمل، به جانب دست راست راه روان شدند و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین با جمعی آراسته به طرف دست چپ راه عزیمت نمودند و هردو شاهزاده یازده ساله بودند و امیرزاده الغ بیک به چهار ماه و بیست روز بزرگتر بود.

---

(۱). ظف (به اختصار): «جمله یک جهت بر حسب فرموده ولی‌نعمت دل بر متابعت امیرزاده پیر محمد بندید و نوعی سازید که امیرزاده خلیل سلطان نیز سر اطاعت درآورد و همه درین باب عهدنامه‌ها بنویسید و بفرستید ...» (ج ۲ ص ۴۸۸).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۵۰

[و چون منازل پیموده به موضع قرجق رسیدند، صواب چنان دیدند که امیر شاهملک از پیش روان شد و] «۱» چون به سمرقند رسید ارغونشاه دروازه‌ها بسته بود و حصار استوار کرده چه امیرزاده خلیل سلطان نوازش نامه‌ای به او فرستاده بود و سفارش نموده که امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک را در شهر مگذارید و اختیار نگه دارید. امیر شاهملک از دروازه شیخ‌زاده که بر سر راه است به دروازه چهار راهه رفت که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و دیگر سرداران آن‌جا بودند. ارغونشاه در نگشاده گفت به موجب وصیّت صاحب‌قران مغفور، امیرزاده پیر محمد ولی‌عهد است.

هرگاه تمام پادشاهزادگان و امرا جمع آمده ولی‌عهد را به پادشاهی بردارند من در گشاده شهر تسلیم نمایم. امیر شاهملک دانست که آن ترکمان‌نژاد به وعده‌ها فریفته شده در نخواهد گشاد و سخن فایده نخواهد داد. عنان برتافته گریان گریان بازگشت و به شاهزادگان و حضرات رسیده آنچه دیده و شنیده بود بازنمود و جراحت آن مصیبت‌زدگان تازه شده آتش آن حالت داغ حسرت بر دلها نهاد و بسیار گریستند.

مصرع

سرشک این‌چنین روز آید به کار

و بعد از آن مصلحت در آن دیدند که عازم بخارا شوند و بازگفتند امیر شیخ نور الدین به سمرقند رود و آن بی‌عاقبتان را نصیحت کند شاید که قبول افتد و امیر شیخ نور الدین غرّه رمضان «۲» از علیاباد که از قرای سغد کلان است به تعجیل روان شده به دروازه چهار راهه آمد و هرچند شهریان را نصیحت کرد مفید نیفتاد. از اسب فرود آمد و از پل گذشته بر در دروازه بایستاد و گفت بازیچه قصه‌ای نیست [که پیش آمده است. مرا تنها در شهر گذارید تا به حضور سخن گفته صلاح و فساد این کار بازبینیم] «۳» و چون به هیچ‌وجه سخن اثر نمی‌کرد به ضرورت به علیاباد بازآمد و صورت حال بازگفت:

---

(۱). ک ندارد- ظف: «امیر شاه ملک بر حسب صواب دید همگنان از پیش براند.» (ص ۴۸۹).

(۲). ظف: «امیر شیخ نور الدین همان روز سه‌شنبه که غرّه ماه مبارک رمضان بود.» (۴۹۰).

(۳). ک ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۵۱

مصرع

نادان گمان مبر که نصیحت کند قبول

تتمه داستان امیر برندق که به جانب تاشکنت رفته بود

چون امیر برندق با نوشته‌های امرا به تاشکنت رسید و مکاتیب رسانید، امرا مضمون نامه‌ها معلوم کرده همه را مسلّم داشتند و از بیعت پشیمان گشته به زبان اذعان گفتند که سریر سلطنت کسی را رسد که صاحب‌قران مغفور او را ولی‌عهد ساخته و ما برآنیم و هرگز از آن رو برنگردانیم و مجموع عهدنامه نوشتند و همه‌کس مهر خود بر آن نهاد و امیرزاده خلیل سلطان به حکم وقت بر آن رضا «۱» داد و عهدنامه را مهر کرده اتلمش را به رسالت فرستاد. «۲» امّا همگی همای همّت او در هوای سلطنت پرواز می‌کرد و مرغ روحش در فضای سودای مملکت پر بازداشت و بعضی امرا نیز با سرّ ضمیرش همراز بودند. «۳» تا عاقبت او را بر آن داشتند و صورت این معنی بر لوح خاطرش نگاشتند که در سمرقند بر سریر سلطنت می‌باید نشست و گنجها را گشاده خاصّ و عامّ را به انعام و اکرام چاکر و غلام می‌باید ساخت و به چستی و چالاکی این کار بزرگ را از پیش برد.

بیت

از سستی و کسالت کاری نمی‌گشایدآری طریق دولت چالاکی است و چستی

---

(۱). ظف: «به حکم ضرورت به آن رضا داد، بی‌خواست و عهدنامه را به خط و مهر بیاراست.» (ص ۴۹۱).

(۲). ظف (به اختصار): «اتلمش را هنگام توجه طلب داشت و گفت امیرزاده پیر محمد را نیازمندی ما عرضه داشته بگوی که ما به اخلاص هواخواه شماییم و بر حسب وصیت صاحب‌قران شما را قایم مقام آن حضرت می‌دانیم. بنابر مصلحت وقت این سخنان به زبان می‌گفت.»

(۳). ظف: «بعضی امرا نیز با اندیشه درونی او همراه بودند و جمعی که اسمی و رسمی نداشتند و از نو پیش او راه یافته به آرزوی امارت و بزرگی گاه و بیگاه شعله سودای او را به دم و وسوسه و فریب تیز می‌کردند ....» ص ۴۹۲- ۴۹۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۵۲

و فرصت غنیمت می‌باید دانست که اگر فوت شود به صد قرن بازنتوان یافت.

بیت

گو غنیمت شمر این وقت و ببر کار از پیش‌که به صد قرن چنین وقت دگر نتوان یافت و خاطر بر آن اندیشه قرار داده عازم سمرقند شد و نزدیک سیحون مقرّر فرمود که امیر برندق با لشکر دست راست از پلی که به کشتی در بالای شاهرخیه بسته‌اند بگذرد و بعد از آن شاهزاده عبور نماید و متعاقب امیر خدای داد و امیر شمس الدین و باقی امرا روان شوند و امیر برندق پیش ازین، با امیر خدای داد و امیر شمس الدّین به رسم مشورت در میان نهاده بود که چون با شاهزادگان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک عهد کرده‌ام در عقب ایشان خواهم رفت و امرا سخن او را پسندیده گفتند ما نیز با امیرزاده خلیل سلطان موافقت نداریم و بر آن عزمیم که ازو برگشته به طرف آجق فرکت رویم و امیر برندق با ایشان قرار داد که در حوالی تاشکنت توقّف نمایند تا هرچه واقع شود اعلام نماید.

ذکر مخالفت امرا و نویینان با امیرزاده خلیل سلطان

امیر برندق و رستم طغای بوقا و عبد الکریم حاجی سیف الدین از پل گذشته و جسر بریدند تا کسی از آب سیحون روان نگذرد و آلات پل بستن را پریشان کردند و عازم سمرقند شدند که به شاهزادگان و امرا رسند و امیر خدای داد و امیر شمس الدین با لشکرهای خود به جانب آجق فرکت «۱» رفتند و امیرزاده خلیل سلطان از این‌حال خبر یافته به کنار آب رسید و فرمود که جسر بستند و روز دیگر با تمام لشکر

(۱). ظف: فرکنت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۵۳

عبور نمود و امیر برندق، در اثنای راه، دانست که امیر شاهملک به سمرقند رفته «۱» و او را راه نداده‌اند. فی الحال بازگشته متوجّه امیرزاده خلیل سلطان شد و از شکستن پیمان که شیوه مردان و شیمه خردمندان نیست اندیشه نکرد و امیر رستم طغای بوقا ازو جدا شده در علیاباد به ملازمت شاهزادگان و امرا رسید و خبر بازگشتن امیر برندق به عرض رسانید و امیر برندق شرمنده و منفعل به موکب امیرزاده خلیل سلطان پیوست و عذرخواهی نموده بیعت تازه کرد و شاهزاده به قصد سلطنت و تلاش مملکت عازم سمرقند شد و عهدنامه‌ای که در باب متابعت امیرزاده پیر محمد نوشته بودند نابوده انگاشت «۲» و چون امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک این خبر شنیدند، بیشتر از پیشتر ملول و محزون گردیدند و ناله‌های حزین از دلهای خونین برکشیدند و گوهر اشک به الماس مژه می‌سفتند و به گریه و زاری می‌گفتند که این درد چگونه توان نهفت و این سخن چه‌سان بازگفت که جمعی را که تاب آفتاب عنایت پادشاه مغفرت پناه ذرّه‌سان از خاک راه برداشته و سالها سایه همایون بر تربیت احوال ایشان گماشته، درین فرصت که او درگذشته، و هنوز از واقعه او چندان نگذشته، حقوق نعمت او را نابوده انگارند و وصیت او را به هیچ بردارند.

جای آن است که کوه سنگدل زار بنالد و از آسمان سنگ بارد. ما باری به لطف الهی امیدواریم که تا جان در تن داریم از فرموده او تجاوز ننماییم و از عهده وصایای او حسب المقدور بیرون آییم و اللّه الموفّق.

ذکر توجّه شاهزادگان به جانب بخارا و عزیمت حضرت عالیات به طرف سمرقند

امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک با حضرات عالیات مشورت نموده

(۱). ظف: «جلال باورچی که هنگام مراجعت امیر شاه ملک از سمرقند، از قیتول حضرات و شاهزادگان گریخته پیش امیرزاده خلیل سلطان می‌رفت در آن‌جا با او دچار خورد و قصه رفتن امیر شاه ملک به سمرقند و راه ندادن ارغونشاه او را به شهر با او بگفت.» ج ۲ ص ۴۹۳

(۲). ظف: «به قصد سلطنت و تلاش مملکت روی غرور به سمرقند نهادند.» (ج ۲ ص ۴۹۴).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۵۴

مصلحت آن دیدند که ملازم شاهزادگان عازم بخارا شوند و حضرات عالیات به جانب سمرقند روند و برین یراق اتفاق نموده جمعی خواصّ صاحب‌قران مغفور را حاضر ساخته با ایشان نیز مشورت کردند و گفتند همه را معلوم است که راه و رسم ما پیش پادشاه مغفور از دیگران زیادت بود و اگرچه بعد از واقعه آن حضرت ما را اختیاری نمانده و کسی پیش ما نمی‌آید، ما دست از پیمان و دل از فرمان او بر نخواهیم داشت و تا رمقی از حیات باقی است طریق وفا مسلوک خواهیم داشت و اکنون ما عازم بخارا شده حضرات عالیات به سمرقند می‌روند. شما که نزدیکان آن حضرت بودید درین قضیه چه می‌گویید. ایشان با دل افکار و چشم اشکبار زار زار گریه بسیار کردند و گفتند «۱» ما کمر متابعت شما به اخلاص بسته‌ایم و هرچه از دست ما آید به جان خواهیم کوشید و اصول آن زمره حق‌شناس اتلمش و توکل قرقرا و حسن جغداول و ارسلان خواجه ترخان و استوی و شمس الدین اکالغی و موسی رکمال [و بستوی] «۲» و وفادار بودند.

بیت

هزار آفرین بر چنین بنده بیش که باشد وفادار مخدوم خویش و بعد از عزم جزم به جانب بخارا، شاهزادگان امیرزاده الغ بیک و

امیرزاده ابراهیم سلطان، پنج شنبه سیوم رمضان، در علیاباد حضرات عالیات را وداع کردند و جراحت مصیبت بازتازه شد. جویهای خون از دیده‌ها روان شد و حالتی روی نمود که از تحریر آن بیم است که آتش در خامه گیرد و از تقریرش وهم آن‌که پیوند جان و تن جدایی پذیرد. سرای ملك خانم و تومان آغا چندان دست بر سر و روی زدند که جراحات بسته به تازگی خسته شد و سیلاب اشك با خوناب جراحت آمیخته گشت

---

(۱). ظف: «که ما را غیر از انقیاد فرمان صاحب‌قران اندیشه دیگر نیست. چون رای شما امضای وصایا و اتمام فرموده آن حضرت است کمر متابعت و موافقت شما به اخلاص بسته ...» (ج ۲ ص ۴۹۷).

(۲). ظف: بستری.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۵۵

و شاهزادگان را کنار گرفته و به عنایت پروردگار سپرده سوار شدند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملك، در رکاب سعادت انتساب آن دو گوهر عالی‌شان متعالی مکان، روان شدند و رستم طغای را پیشتر به بخارا فرستادند.

ذکر رسیدن حضرات عالیات به سمرقند و تعزیت داشتن

حضرات عالیات و باقی شاهزادگان امیرزاده بایقرا و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعد وقاص و امیرزاده سیورغتمش و غیرهم از علیاباد کوچ کرده با طوق و طبل خانه «۱» عازم سمرقند شدند و لباس تعزیت پوشیده نوحه‌کنان و گریان به دروازه چهار راهه رسیدند و آن روز اندرونیان، از خبث درون، در نگشادند و توهّم به خود راه داده ایشان را راه ندادند و آن شب در باغ امیرزاده شاهرخ، که نزدیك دروازه چهار راهه بود، با خاطری پریشان از غبن بداندیشان گذرانیدند.

بیت

روز دیگر که باز چرخ بلندپرتو مهر بر جهان افکند حضرات به شهر آمده در خانقاه امیرزاده محمد سلطان که مرقد مغفور «۲» آن‌جا بود نزول فرمودند و مراسم عزا آشکارا ساخته سرها گشاده و مویها کنده و رویها خراشیده و خود را در خاك افکنده ولوله در جهان انداختند و امیرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاهزادگان و امرا و اعیان مملکت، مثل امیر سید شریف جرجانی و خواجه عبد الأول و خواجه عصام الدین و امیرك دانشمند، مجموع تغییر لباس کرده حاضر شدند و تمام بازارها بسته «۳» زبان به فریاد و فغان

---

(۱). ظف: «با طوق و طبل خانه صاحب‌قران مغفور.» (ج ۲ ص ۴۹۹).

(۲). یعنی گور امیر تیمور.

(۳). ظف: و تمامی اهالی بازارها بسته ... (ج ۲ ص ۵۰۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۵۶

گشادند و بسیاری رویها سیاه ساخته و نمدها در گردن انداخته «۱» صورتی روی نمود که گفتی هنگام وقوع فزع اکبر بود.

بیت

عالمی مرد و زن به ماتم شاه‌همه چون ماه در لباس سیاه و الحق جای آن بود که از دود آه جهان کبود و سیاه گردد.

بیت

افلاك را پلاس مصیبت بساط گشت‌و اجرام را وقایه ظلمت حجاب شد امّا چون فرمان قهرمان کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ «۲» به عنوان کُلُّ

شَیْءٍ هالِکٌ «۳» جاری است بر کبیر و صغیر و عالی و دون إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ. «۴»

مصرع

آری بود رضا به قضا کار کاملان

و اللّه المستعان.

ذکر تتمه داستان شاهزادگان و امرا به جانب بخارا

شاهزادگان و امرا که عازم بخارا شده بودند، نزدیک حصار، دبوسی رسیده «۵» قاصدی از طرف سمرقند آمد و از خواجه یوسف و ارغونشاه نامه آورد مشتمل بر سلام

---

(۱). ظف: «خانزاده و رقیه خانیکه و خواتین شاهزادگان و امرا که در شهر بودند و زنان اشراف و اعیان مملکت موی گشاده و روی سیاه کرده و نمد در گردن انداخته همه جمع آمدند.» (ایضا).

(۲). سورة الرحمن ۲۶.

(۳). القصص ۸۸.

(۴). البقرة ۱۵۶.

(۵). ظف: روز جمعه بیست و پنجم ماه مبارک رمضان (ج ۲ ص ۵۰۲).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۲، ص: ۱۰۵۷

و پیغام آن‌که ما دروازه شهر که از برای شما نگشادیم اندیشه یاغیگری نداریم و اگر امیرزاده خلیل سلطان آید با او نیز همین طریقه مسلوک خواهد بود و بر آن جازمیم که تختگاه را به ولی‌عهد بسپاریم و در آخر مکتوب سوگند یاد کرده که به موجب نوشته عمل خواهیم کرد و امرا نوشته را مطالعه کرده دانستند که بر آن سخن اگرچه سوگند مؤکّد ساخته‌اند اعتمادی نیست. لیکن از برای مصلحت ایشان را در آن مقام داشته فرستاده را گفتند که همه را از ما سلام برسان و گوی فکر شما عین صلاح و صواب است.

بیت

ای آن‌که لاف می‌زنی از دل که عاشق استطوبی لک ار زبان تو با دل موافق است بر همین رای ثابت می‌باید بود و به ضبط شهر قیام نمود و برخلاف این وسوسه کسی را نشنود تا پیش خالق و خلایق پسندیده افتد و ذکر مردانگی و شرح فرزانگی شما بر روی روزگار و اوراق لیل و نهار یادگار ماند و اگر غیر این ارتکاب نمایید و اندیشه دیگر در خاطر آرید، عهد ولی‌نعمت شکسته و سررشته وفا گسسته غیر کم ناموسی و زشت‌نامی، سرانجامش پشیمانی باشد. «۱»

بیت

گر درخت عهد شه را بی‌وفایان بر کنندعاقبت این شاخ را بار پشیمانی بود و بر ضمیر منیر ارباب کیاست و تدبیر امثال این سخنان در غایت وضوح و عیان خواهد بود و مکتوب را مهر کرده، همراه بیان تمور خازن که نامه از سمرقند

---

(۱). ظف: «و به ضبط شهر چنان‌که از دانستگی شما سزد قیام نمودن ... به غیر از آن‌که کم ناموسی و زشت‌نامی بار آورد آن را هیچ یمن نباشد و البته سرانجامش به پشیمانی کشد.» (ج ۲ ص ۵۰۸).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۲، ص: ۱۰۵۸

آورده بود، روان کردند و در آن اثنا، امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک، از جانب سمرقند، خبر «۱» یافتند که امیرزاده خلیل

سلطان که با لشکرهای جهان از تاشکنت، به عزم تسخیر تختگاه صاحب‌قران، روان شده بود، در غایت بهجت و اهتزاز و کمال اقبال و اعزاز به قریه شیراز آمد که از آن‌جا تا سمرقند چهار منار است و در آن مقام امیر خواجه یوسف سعادت دست‌بوس شاهزاده یافته مراسم نثار و پیشکش به جای آورد و اکابر و اشراف سمرقند نیز به رسم استقبال استعجال نمودند و از آن‌جا به طالع سعد و طایر میمون عنان عزیمت در جنبش آورده بر سمت دار السّلطنه سمرقند، که مرکز رایت سلطنت و مستقرّ سریر خلافت و قبله جانداران و کعبه تاج‌وران روی زمین است، روان شد و امرای کبار که به تکرار ذکر ایشان بر قلم گوهربار گذشته ملازم رکاب سعادت انتساب بودند و چون کنار آب کوهک منزل مبارک شد، ارغونشاه کلیدهای قلعه و شهر و مقالید خزاین و گنجها آورده تسلیم نمود و محلّ قبول یافت و امرا چون این خبر یافتند «۲» بی‌توقّف به جانب بخارا شتافتند و امیر رستم طغای بوقای برلاس که او را پیش برادرش حمزه برلاس که حاکم بخارا بود فرستاده بودند، استقبال نموده نزدیک بخارا به موکب شاهزادگان پیوست و در ظاهر شهر به مزار متبرّک ایّوب پیغمبر (ع) فرموده استمداد همت نمودند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک و امیر رستم برلاس در آن مقام با احترام به تجدید عهد بسته به سوگند مؤکّد ساختند و از آن‌جا سوار شده ماه رمضان به قلعه بخارا درآمدند و به عمارت و زیادتی حصانت (آن) مشغول شدند و یراق چنان دیدند که امیر شیخ نور الدّین و امیر شاهملک ملازم شاهزادگان در قلعه باشند و ضبط دروازه طرف شهر با نصف

---

(۱). ظف: «چون بیان تمور خازن روانه سمرقند شد، امیر شیخ نور الدین و شاه ملک در رکاب شاهزادگان برقرار متوجه بخارا شدند. بعد از دو سه روز خبر آمد که ...» ص ۵۰۳- ۵۰۴.

(۲). ظف: «چون این خبر استماع نمودند، زبان معاتبه به طعن و لعن آن نمک به حرامان برگشادند و به ایشان مکتوبات نوشتند مشتمل بر تغییر و توبیخ و نکوهش و نفرین و خود به تعجیل روان شدند.» ص ۵۰۴.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۵۹

قلعه تعلق به امیرزاده الغ بیک و امیر شاهملک داشته باشد و دروازه دیگر که به طرف بیرون است، با نصفی دیگر از قلعه، مفوّض به امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدّین باشد و رستم برلاس و برادرش حمزه و اتلمش و توکل قرقرا و دیگر امرا در شهر باشند و هریک به محافظت دروازه‌ای و مرمت برج و باره قیام نمایند. برین نسق قرار یافته کاربند شدند و کلّی احوال به تفصیل و اجمال به جانب خراسان ارسال نمودند.

ذکر جلوس میرزا خلیل سلطان بر سریر سلطنت به عنایت ملک مستعان

میرزا خلیل سلطان

مصرع

ستاره لشکر خورشید تاج گردون‌گاه

چون به عون عنایت یزدانی و تایید دولت آسمانی اسباب سلطنت و جهانبانی مرتّب یافت و انوار آفتاب طلعت او بر مملکت ماوراء النهر تافت، روز چهار شنبه شانزدهم رمضان «۱» به دار السلطنه سمرقند آمده در ارگ عالی نزول فرمود و مطابق تخاقوییل که آفتاب در ششم درجه حمل بود.

مصرع

چو آفتاب به برج حمل قرار گرفت

و گنج ربع مسکون که بی‌سخن زیادت از چند و چون بود تصرّف نمود و به اتّفاق مهندسان مقادیر اجرام یعنی عمله نجوم که در

قسمت اجزای فلکی روان بطلیموس ازیشان پریشان باشد و عطارد از رشک فکر مستقیم هریک که خورشید لامعی است در تحت الشعاع محترق گردد، اختیار جلوس همایون کردند، به ساعتی که سعود در حدود صعود مسعود بود، بر فراز تخت گوهرنگار خورشیدوار برآمد.

---

(۱). ظف: «بر حسب اختیار مولانا بدر الدین منجّم، در روز چهار شنبه شانزدهم رمضان سنه سبع و ثمانمائه مطابق توق ییل که آفتاب در ششم درجه حمل بود.» (ص ۵۰۵).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۶۰

شعر

سریرک عرش العزّ لا زال عالیاو تاجک اکلیل علی مفرق الشّمس تاج سلطنت را از گوهر وهّاج دولت او ابتهاج روی نمود و سریر خلافت از شرف پای‌بوس او سر عزّت بر آسمان سود. بساط بارگاه از زر نثار و جواهر آبدار کان یسار و بحر استظهار گشت و از ابتدای کار در نظر اولی الأبصار، چون دیده بر سر آمد و حق تعالی در شأن او معجزه وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي «۱» اظهار کرد و دلها بر مهر و محبت او قرار گرفت و در سنّ جوانی به تجربه پیران کاردیده شهرت یافت و رایات عدل و انصاف از مقّعر خاک تا محدّب فلک الأفلاک برافراشت و آیات عطایا و مواهب به اقلام شهب ثواقب بر جباه نجوم و کواکب نگاشت. به همّت بحری موج‌زن که در کثرت نوال از قلّت نیندیشد و به تهوّر سیلی کوه‌کن که از فراز و نشیب نپرهیزد. روز عطا و بخشش چون ابر همه لطف و گاه نبرد و کوشش چون شیر همه عنف. لوامع انوار سلطنت، از فروغ طلعت اولامع و سواطع خورشید دولت، از مطالع عظمت او طالع گشت و او چنانچه گذشت امیرزاده محمد جهانگیر را به اسم‌خانی «۲» نامزد کرد و در آن‌وقت نه ساله بود. و نام او را بر صدر مناشیر ثبت می‌کردند. «۳»

و امیرزاده خلیل سلطان به تأیید ملک مستعان به استقلال متّصدی احوال سلطنت و ضبط مملکت گشت و سکّه و خطبه در تمام ولایت ماوراء النهر و ترکستان به شرف القاب و زیور نام او زیب و زینت یافت و در تاریخ جلوس همایون گفته‌اند:

مصرع

تاج «زر» بر سر خلیل نهاد

---

(۱). سورهٔ طه ۲۹.

(۲). ظف: «از برای ملاحظه وصیت حضرت صاحب‌قران، امیرزاده محمد جهانگیر که پسر امیرزاده محمد سلطان و برادرزاده امیرزاده پیر محمد ولیعهد بود به اسم‌خانی نامزد کردند و او در آن‌وقت نه ساله بود.

اسم او را بالرسم بر صدر مناشیر و احکام ثبت می‌کردند.» (ص ۵۰۵).

(۳). زر به حساب جمل ۲۰۷ است که چون بر «خ» (- سر خلیل) نهند ۸۰۷ شود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۶۱

و میرزا خلیل سلطان، بعد از دو روز، به خانقاه امیرزاده محمد سلطان رفت که مرقد صاحب‌قران مغفور آن‌جا بود و شرایط زیارت به جای آورده مراسم تعزیت پیش گرفت و مجموع خواتین و شاهزادگان و امرا و اعیان و بزرگان و عامّه رعایا و کافّه برایا [با لباس سیاه و پلاس سوگواری] «۱» به نوحه و زاری درآمدند.

نظم

دگر ره به عالم درآمد خروش‌فلک راز بس ناله کر گشت گوش

بگردید عالم ز آیین خویش‌که آمد عجب مشکلی سخت پیش و بعد از اقامت رسم تعزیت ختمات کلام ملک علّام به اتمام

رسانیده فقرا و مستحقّان را به صلات و صدقات محظوظ گردانیدند و چند روز اسبان و گاوان و گوسفندان فراوان کشته و پخته آش دادند و بعد از آن گورگه خاص را به فغان و زاری درآورده چون زمانی به غریو و افغان با دیگر مصیبت‌زدگان موافقت کرد پوستش را پاره‌پاره ساختند و از کار بینداختند و درین چند روز فضلای نامدار و شعرای روزگار قصیدها خواندند و مرثیه‌ها گذراندند. از جمله خواجه عصمت اللّه بخاری این ترجیع (بند) در سلک نظم کشیده به عرض رسانید:

نظم

ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایب استتخت گو بر خاک بنشین چون سلیمان غایب است

آخر ای مردم به‌سان اختران بارید اشک‌کز سپهر سلطنت خورشید تابان غایب است

شاه انجم را به گردون کاخ و ایوان گو مباش‌چون سرافراز ملوک از کاخ و ایوان غایب است

---

(۱). ف: لباس سیاه و پلاس سوگواری پوشیده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۶۲ چرخ را جامه کبود و علم را دفتر سیاه‌ملک را سر ناپدید و عدل را جان غایب است

شد سیه گوی مه و بشکست چوگان هلال‌شهسوار ملک و ملت تا ز میدان غایب است

شاید ار سرگشته گردد هرطرف اسکندری‌کاندرون ظلمت خاک آب حیوان غایب است

آفتاب ملک و دین از اوج سلطانی بگشت‌یوسف مصر شرف در چاه زندان غایب است«۱»

می‌کند زین غصه دایم نسر طایر پروبال‌تا همای مرغ توفیقش ز فرمان غایب است

ای خزان بنیاد باغ و بوستان در هم شکن‌کان درخت میوه‌دار از باغ و بستان غایب است

خسته تیغ حوادث بر فراش رنج و غم‌گو بمیر از درد نومیدی که درمان غایب است

مشتری گو خطبه دولت به نام کس مخوان‌کز سریر مملکت شاه سخندان غایب است

روشنی جو از کواکب چون قمر گم کرده‌ای‌اشک‌بار ای دیده چون گنج گهر گم کرده‌ای

دوش سوی عرصه افلاک می‌کردم نگاه‌عرش را دیدم ز ماتم کرده پیراهن سیاه

تا سحر خیل نجوم از ناله کرّوبیان‌بر سپهر هشتم از سرگشتگی گم کرد راه

---

(۱). در نسخه ک نیست.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۶۳ پاسبان بارگاه هفتمین یعنی زحل‌پا و سر گم کرده می‌گشتی به گرد بارگاه

مشتری از اوج رفعت رفته در برج زوال‌قامت او مانده چون قد هلال از غم دو تاه

پنجه ماتم شکسته نیزه مریخ رامهر را چرخ فلک افکنده چون یوسف به چاه

دف شکسته زهره و تیر از کمان افتاده دورقدسیان کرده سیه آیینه مه را به آه

چرخ کرده کوچهسیمین ز راه کهکشان‌خیل انجم کرده در گردن نمدهای سیاه

صبح غرق خون شده هر دم گریبان می‌دریدماه هر ساعت ز گردون بر زمین می‌زد کلاه

با هزار اندیشه از پیر خرد کردم سؤال‌سر برآورد و به زاری کرد سوی من نگاه

گفت روز ماتم شاه سلیمان رفعت است‌شهریار ملک و ملت خسرو گردون پناه

آن جهانگیری که روز داوری انصاف اودست بسته ظلم را دادی به دست دادخواه

شاه دین تیمور نویان، آن سرافرازی که شدعالمش زیر نگین بی‌منّت خیل و سپاه

گاه تدبیر امور ملک داری عقل کل‌پیش رای انورش می‌کرد عرض اشتباه

گر دو عالم پر سپاه خصم بودی غم نداشت‌کی بیفتد آن‌که حفظ ایزدش دارد نگاه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۶۴ هیبت عدلش چنان کاندر بسیط روزگارکهربا از بیم دایم بر حذر بودی ز کاه

توسنش گاه جهانگیری چو در سیر آمدی‌عرصه نه طارمش بودی کم از یک روز راه

آن ملک خویی که هرگز دشمن صد ساله رامی نرفت از بیم عفوش بر زبان نام گناه

عاقبت در خاک رفت از اوج تخت سروری‌تا کند پیش از همه تدبیر ملک آن سری

لشکر آخر گشت و گردان بازگشتند از سفرای سپهر از شهسوار خود کجا یابم خبر

شهسواران روز و شب سرگشته در میدان غم‌در فراق او به جای گوی می‌بازند سر

بی‌فروغ فرق میمون و میان نازکش‌خاک بر سر کرد تاج و حلقه شد بر خود کمر

تیر بشکست و کمان را ماند پی بر استخوان‌تا قیامت هردو افتادند دور از یکدگر

خنجر مصری ز ماتم کرده پیراهن سیاه‌می‌خورد هر دم به جای آب خوناب جگر

بارگه ویران شد و خیمه گریبان چاک زدچتر و خرگه شد چو اجرام فلک زیر و زبر

مو پریشان کرد توق و نیزه را بشکست بندتیغ شد بی‌آب و تیر محنت آمد بر سپر

روز و شب در ناله زارند با هم کوس و نای‌چاکران را می‌دهند از ماتم سلطان خبر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۶۵ داشتند ارباب دولت دیده بر راه امیدکز «خطا» آید ز حضرت مژده فتح و ظفر

کی خبر بودی که گردون بعد چندین انتظارمی‌نهد از ماتمش بر هر دلی داغ دگر

گر برفت آن آفتاب از اوج عزّت زیر ابرباد باقی سایه شهزادگان نامور و چون چند روز از تهنیت جلوس گذشت و رسوم تعزیت نیز آخر گشت، «۱» میرزا خلیل سلطان فرمود که شاهزادگان و خواتین را از کسوت عزا چون آفتاب و ماه از ظلمت کسوف و کدورت خسوف بیرون آوردند و همه را خلعتهای مرصّع و تشریفات ملمّع پوشانیده در حق ایشان مواهب عنایت و مواجب رعایت به تقدیم رسانید و ارکان دولت و اعیان حضرت و اصناف طبقات عالم و ذریّات بنی آدم را در سلک انعام و عقد اکرام انتظام داده معزّز و مکرّم گردانید و در خزاین و کنوز برگشاد و لشکریان را اکلکا داد و اسراف و اتلاف به نوعی واقع شد که به طریق غلّه که از خرمن نقل کنند، به ترازو وکیل‌بخش می‌شد و به خروار می‌بردند.

مصرع

نباشد در اسراف اوصاف خیر

مجملی از احوال میرزا خلیل سلطان و اختلال دولت و اسباب آن

هرچند احوال میرزا خلیل سلطان در سالهای آینده مشروح خواهد آمد،

---

(۱). حاشیه نسخه ک: «چون حضرت صاحب‌قران از صدق محبّت که با خاندان نبوت داشت، به صفای نیت بر لوح خاطر می‌نگاشت که بعد از وفات، مرقد او در پایین قبر مرتضی سعید مبرور امیر برکه باشد، بنابرآن بعد از چند گاه تابوت او را از اندخود نقل کرده در قبه‌ای که آن حضرت متصل به صفه خانقاه برافراشته بود دفن کردند و آن حضرت را چنانکه نیت کرده بود، در پایین پای او نهادند و امیرزاده محمد سلطان را نیز به آن قبر نقل کرده در پهلوی آن حضرت مضجع ساختند. نور اللّه مراقدهم بقنادیل الغفران.

ظفرنامه.» (ر ک ج ۲ ص ۵۱۰- ۵۱۱).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۶۶

ان شاء اللّه تعالی، امّا درین محلّ، مجملی از آن مفصّل مسطور می‌شود تا آینه‌ای باشد اهل اعتبار را که صور وقایع روزگار در آن مشاهده نمایند و بر کثرت دفاین و خزاین و لشکر بسیار و اعوان و انصار اعتماد نفرمایند و دانند که شایستگی منصب عالی سلطنت و شغل خطیر خلافت، بی‌سابقه عنایت ربانی و معاونت تأیید آسمانی، تصوّری است دور از صواب و پنداری فریبنده‌تر از سراب

مصرع

نگر تا حلقه اقبال ناممکن نجنبانی

چه آنچه میرزا خلیل سلطان را در جهانبانی و ملک ستانی میسر شد، عجب که از ابتدای آفرینش کسی را دست داده باشد. از روی نسب و تبار نبیره صلبی صاحب‌قران جم اقتدار و هنگام ارتحال آن حضرت به دار القرار، اکثر امرا و نویینان نامدار و لشکرهای فیروزی آثار با او در تاشکنت بودند. چون در آن نزدیکی از اولاد و اسباط کسی به سال ازو بزرگتر نبود، او را به پادشاهی برداشته بیعت نمودند و به اتّفاق عزیمت سمرقند نمودند و امرا که ضبط شهر و حفظ خزاین به عهده ایشان بود با تمام بزرگان آن‌جا به قدم انقیاد پیش رفتند و کلیدهای شهر و خزاین سپردند و در آن‌وقت مملکتی به آن معموری و شهری بدان غلبه در ربع مسکون نبود. از هفت اقلیم عالم اکابر و اماثل و علما و افاضل و هنرمندان و پیشه‌وران در هر صنعت و حرفت فایق و حاذق و دیگر طبقات خلایق در آن مصر جامع مجتمع بودند و خزاین سروران دوران و دفاین گردنکشان ایران و توران، از قلماق تا به اقصای روم و هندوستان تا نهایت شام و خوارزم و دشت قبچاق تا پایان روس و چرکس و بلغار و فرنگ، با سایر فتوحات و غنایم هر بلاد و دیار، به آن‌جا انتقال یافته بود. از نقود و جواهر و اقمشه و ظروف و نفایس فاخر و تجملات پادشاهی از اسلحه و جیبه و خیمه و خرگاه و سراپرده و سایبان و بارگاه که محاسبان ماهر از حصر و احصای آن عاجز و قاصر بودی و به وسیله تحریر و تقریر شرح‌پذیر نشدی و مدت سی و شش سال خراج و مال ممالک عالم به آن‌جا آورده بودند و ضمیمه خزینه‌های ربع مسکون شده و با آن که چنان شهری، با آن اسباب آماده و لشکرهای سوار و پیاده، به دست میرزا

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۶۷

خلیل سلطان افتاده بود به اندک زمانی رقم زوال بر آن اموال کشید و در عرضه چهار سال از آن شوکت و جلال اثری باقی نماند و بیشتر اموال بر جمعی صرف کرد که عاقبت زوال ملکش ازیشان شد. شایسته دیناری قنطاری می‌برد و مستحق محقّ در آرزوی عشر عشیر آن می‌مرد و بعضی مردم بیگانه فرومایه را به مزید عنایت اختصاص بخشید و هریک را قارونی ساخته به مرتبه امارت رسانید و از آن جهت خاطر امرای کبار تغییر یافته دماغ آن فرومایگان اختلال پذیرفت «۱» و به اغوای شاه ملک، عورتی از سراری امیر حاجی سیف الدین که میرزا خلیل سلطان در زمان حضرت صاحب‌قران پنهان او را در نکاح آورده به ترس و بیم نگاه می‌داشت، در هنگام سلطنت و استقلال چنان فریفته غنج و دلال او شد که زمام تصرّف و اختیار به قبضه تسلّط و اقتدار او گذاشت و به فرموده او «۲» خواتین و سراری حضرت صاحب‌قران را که نسبت با او به مثابه مادر بودند به تکلیف و زور هریک را به کسی داد که حدّ خدمتکاری آن آستان نداشت. حور فرشته نژاد را در دام کام اهرمن انداخت و همای فرّخلقا را در آشیان ازدواج جفت زغن ساخت. دردانه قیمتی را در سلک خرز کم‌بها کشید و یاقوت رمانی را توأم جزع یمانی گردانید.

مصرع

زین کارها طباع جهان شد نفور ازو

---

(۱). ظف: «و از آن معنی هم خاطر امرا و سران سپاه تغییر یافت و هم دماغ آن فرومایگان از بخار پندار و بطر مختبّط گشت و بسی فساد از آن ناشی شد.» (ج ۲ ص ۵۱۶).

(۲). ظف: «چون مالک تصرف (شاد ملک) مزاج صاحب ملک (- سلطان خلیل) نسبت با مخدرات حرمسرای پادشاه سعید (- تیمور) انحطاط رتبه‌ای داشت و حشمت ده روزه او به نظر اعتبار ایشان در نمی‌آمد، شاهزاده را بفریفت که خواتین و سراری آن حضرت را هریک به امیری و بهادری می‌باید داد تا از صمیم دل و جان مطیع و هواخواه گردند و از معاونت ایشان کار ملک انتظام یابد و به کثرت وسوسه به آنجا رسانید که شاهزاده با گروهی که نسبت با او به مثابه مادر بودند طریقی سپرد که هیچ دانا نپسندد. چه ایشان را به تکلیف و زور هریک را به کسی داد که آن‌کس حد خدمتکاری آستان او نداشت ...» (ص ۵۱۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۶۸

ذکر تعداد اولاد امجاد و اعقاب سعادت انتساب

اولاد امجاد و اعقاب سعادت انتساب که حضرت صاحب‌قران در زمان حیات دیده امید به روی ایشان روشن داشت سی و شش پسر و نبیره‌زاده بودند برین تفصیل.

از نسل شاهزاده مرحوم جهانگیر یازده.

چه از غریق بحر غفران محمد سلطان سه پسر: محمد جهانگیر نه ساله و سعد وقاص شش ساله. یحیی پنج ساله.

و امیرزاده پیر محمد جهانگیر بود در سن بیست و نه سالگی با هفت پسر:

بزرگتر از همه قید و نه ساله، خالد هفت ساله، بوزنجر، سعد وقاص، سنجر، قیصر، جهانگیر.

و از شاهزاده سعید شهید عمر شیخ نه پسر و پسرزاده: پیر محمد بیست و شش ساله با یک پسر، عمر شیخ هفت ساله. رستم بن عمر شیخ بیست و چهار ساله با دو پسر: عثمان شش ساله و سلطان علی یک ساله.

اسکندر بن عمر شیخ بیست و یک ساله.

احمد هیژده ساله.

سیدی احمد پانزده ساله.

بایقرا دوازده ساله.

و شاهزاده امیرانشاه سی و هشت ساله با هفت پسر و نبیره:

ابا بکر بیست و سه ساله با دو پسر: النگیر نه ساله، عثمان چلبی چهار ساله.

عمر بن امیرانشاه بیست و دو ساله.

خلیل سلطان بیست و یک ساله.

ایجل ده ساله.

سیورغتمش شش ساله.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۶۹

و شاهزاده شاهرخ در سنّ بیست و هشت سالگی با هفت پسر.

الغ بیک و ابراهیم سلطان هردو یازده ساله.

بایسنغر هشت ساله.

سیورغتمش شش ساله.

محمد جوکی سه ساله.

جان اغلن دو ساله.

اماردی یک ساله.

از نسل صاحب‌قران مغفور این سی و شش شاه و شاهزاده مذکور از ذکور اولاد امجاد هنگام حلول واقعه ضروری آن حضرت موجود بودند و سه شاهزاده سعید مبرور امیرزاده جهانگیر بن امیر تیمور گورکان و امیرزاده عمر شیخ بن امیر تیمور و امیرزاده محمد سلطان ابن امیرزاده جهانگیر بن امیر تیمور گورکان به جوار رحمت رحمان پیوسته بودند چنانچه شرح واقعه هریک در محل آن به تحریر پیوست.

و از اولاد بنات هفده مخدّره در پرده عصمت و عفاف اتّصاف داشتند خاصه حضرت مغفرت‌مآب خدر عفت جناب سلطان بخت بیگم بود و از شاهزاده عمر شیخ سه مخدّره و از شاهزاده محمد سلطان سه محجوبه، در حریم جلالت امیرزاده امیرانشاه چهار و از امیرزاده شاهرخ یکی و از امیرزاده پیر محمد جهانگیر سه و از امیرزاده ابا بکر و میرزا خلیل سلطان هریک یکی.

و امیرزاده سلطان حسین دخترزاده حضرت صاحب‌قران مغفرت‌مآب بود، پسر محمد بیک بن امیر موسی، و در آن‌وقت بیست و پنج ساله بود.

این است تفصیل اولاد و اعقاب حضرت صاحب‌قران مغفرت‌مآب و چون شرح مفاخر و نشر مآثر صاحب‌قران سعید به دستیاری قلم تأیید به اتمام رسید، بعد ازین شروع در بسط صادرات افعال و ربط واردات احوال اولاد امجاد و اعقاب سلطنت‌مآب آن حضرت خواهد رفت خصوصا شعبه شاهرخی که آن نهال برومند را دوحه و فروع بسیار است و ثمره آن بی‌شمار و در آن روزگار همایون از گردش سپهر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۷۰

زنگارگون و روش ایام بوقلمون وقایع و بدایع گوناگون به ظهور آمده است. امید به کرم اللّه تعالی واثق است و صبح امل صادق که اگر سپهر بی‌مهر فرصت و رخصت فرماید و ایام نافرجام معاونت و مساعدت نماید مؤلفی مضبوط و مصنفی مربوط مرتب سازد و در کیفیت ادای آن هرگونه سخن پردازد و الرّاجی من الکریم لا یخیب انه یسمع و یجیب.«۱»

فراغت یافت قلم مشکین رقم از نافه گشایی و خامه عنبرین شمامه از عطرسایی در وقتی که سحاب سنجاب‌پوش در زیر پای فرش قاقم کشیده بود و ابر فاخته‌گون بر سر گلبن به جای دم طاوس پر حواصل پوشانیده و از میان حوض و جویکان نسیم پدید آمده بر گرد آن غدیر و آبگیر معدن رخام پیدا گشته است لب کاریز پرطلاست و روی حوض پرنقره. میان رود پرسیم است و پشت کوه پرمرمر.

مؤلف هذا الکتاب عبد الرزاق.

تمت الکتاب

---

(۱). پایان نسخه ک.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۷۱

فهرستها

اشاره

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۷۳

فهرست اشخاص

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۷۵

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۷۸

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۷۹

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۸۵

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۸۶

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۱۰۸۷

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۸۸

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۹۳

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۹۵

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۰۹۶

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۱۰۹۸

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۲، ص: ۱۱۰۰

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۰۳

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۰۹

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۱۰

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۱۳

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۱۴

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۱۶

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۲۱

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۲۳

فهرست جایها

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۲۴

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۲۶

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۳۴

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۳۶

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۴۰

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۴۱

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۴۴

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۴۵

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۴۹

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۵۰

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۵۱

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۲، ص: ۱۱۵۳

فهرست کتابها

مواقف ۱۰۱، ۲۸۳

مواهب الهیه ۱۱، ۳۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۸، ۲۹۱

ه هدایه ۱۶

مطلع سعدین و مجمع بحرین، مقدمه‌ج۳، ص: ۱

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰-۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».